

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۲۸)

مهندس مهدی بازرگان

# گمراهان

گمراهان

«حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت در ارتباط با سوره‌ی حمد»

و

بعثت و آفات رسالت



## شناسنامه

مجموعه آثار (۲۸)

مهندس مهدی بازرگان

گمراهان

جمع آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه آرایی: خدیجه امیدوند

اردیبهشت سال ۱۳۹۲



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷  
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید مطهری)



مجموعه آثار (۲۸)

## گمراهان

فهرست تفصیلی مطالب

پیش‌گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان ..... ۱۳

## گمراهان

مقدمه ..... ۱۵

### بخش اول

سوره حمد (۱)

آغاز مطالب ..... ۱۷

«مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» چه کسانی هستند؟ ..... ۲۳

افتراهای به خدا و عصیان و سنگدلی‌های یهود ..... ۲۵

انحراف‌ها و گمراهی‌های مسیحیان ..... ۲۸

بعد از حمد ..... ۳۰

انکیزیسیون ..... ۳۴

### بخش دوم

نهضت مذهبی تفتیش عقاید و تحمیل افکار و آداب

در اروپای مسیحی قرون وسطی

اوج اقتدار کلیسا ..... ۳۹

نهضت ضد خرافات دینی ..... ۴۹

سیل الحاد ..... ۴۹

عکس‌العمل‌ها و درگیری‌های خونین ..... ۵۲

محاکم تفتیش عقاید ..... ۵۴

۶ ..... مجموعه آثار (۲۸)، گمراهان

سیر تاریخی و تحولات شرعی و حقوقی محاکم تفتیش عقاید .....	۵۷
آئین دادرسی انکیزیسیون و شکنجه‌ها .....	۶۳
مبانی شرعی و حقوقی انکیزیسیون .....	۶۸
نتایج کوتاه مدت در فرانسه و ایتالیا .....	۷۲
انکیزیسیون در کشورهای دیگر اروپا .....	۷۳
از «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» شدن تا «رَبِّ الْعَالَمِينَ» .....	۷۷
<b>انکیزیسیون در اسپانیا</b> .....	۸۵
اجمالی از اوضاع اسپانیا و مسلمانان آنجا (در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی) .....	۸۵
تفتیش و تحمیل عقاید در اسپانیا .....	۹۱
تحول محاکم تفتیش عقاید اسپانیا .....	۹۹
رفتار انکیزیسیون اسپانیا با یهودیان و مسلمانان .....	۱۰۴
<b>تجاوز محاکم تفتیش عقاید به ماوراء الحاد</b> .....	۱۰۷
محاکم تفتیش عقاید علیه دانش و دین .....	۱۰۸
سانسور مطبوعات .....	۱۱۳
بازگشت به سوره حمد (۱) .....	۱۱۶
انکیزیسیون در دنیای اسلام .....	۱۲۲

### بخش سوم

#### بازگشت، اصلاح، تجدید حیات

آغاز مطالب .....	۱۲۹
بازگشت و اعراض .....	۱۳۲
اصلاح .....	۱۴۴
اختلاف کلیساهای پروتستان با کاتولیک .....	۱۴۶
<b>رנסانس و عصر روشن‌بینی یا تولد تازه اروپا</b> .....	۱۵۱
۱- هنر و ادبیات .....	۱۵۴
۲- اومانیزم و اومانیزم در قالب زبان‌های کهن و مکاتب اصیل .....	۱۵۴
۳- طبیعت‌شناسی و طبیعی مسلکی .....	۱۵۶
۴- زندگی و دنیاپرستی .....	۱۵۷
۵- دولت و وطن و ملت .....	۱۵۸
۶- علم و ماشین .....	۱۶۳
۷- لیبرالیسم .....	۱۶۷
۸- سوسیالیسم و کمونیسم .....	۱۶۹

فهرست تفصیلی	۷
نتیجه‌گیری، دو خیانت بزرگ	۱۷۱

## بعثت و آفات رسالت

مقدمه	۱۸۹
-------	-----

### بخش اول بعثت و رسالت انبیاء

بیان موضوع	۱۹۳
هدف رسالت پیامبران	۱۹۳
پاسخ کلی به پرسش‌های پنج‌گانه	۱۹۴
سؤال (۱) هدف بعثت و رسالت انبیاء	۱۹۷
تعلیمات بشری فوق برنامه‌ای پیامبر و پیشوایان	۲۰۱
سؤال (۲) ضرورت بعثت و رسالت انبیاء	۲۰۴
سؤال (۳) راه انسان به خدا و آخرت	۲۰۵
سؤال (۴) گزینش پیامبران	۲۰۶
ساختن پیامبران و مراقبت دائم آنان	۲۰۹
پایه‌پای پیامبران	۲۱۷
خلاصه پرسش و پاسخ‌ها	۲۲۶
مدعیان رسالت	۲۲۹

### بخش دوم آفات رسالت

بیان موضوع	۲۳۳
آفت‌شناسی	۲۳۸
بررسی چند نمونه آفات رسالت	۲۴۳
فصل اول، نیرنگ یهودیان	۲۴۵
فصل دوم، دین‌گرایی (وسوسه‌های شرعی و قشری‌گری و فورمالیسم)	۲۴۹
سابقه‌ی تاریخی و عامل انسانی در دین‌گرایی	۲۵۱
آیات دین‌گرایی	۲۵۳
خودداری از خوراکی‌ها	۲۵۴
استقبال دین‌گرایان از محرومیت‌های دیگر زندگی	۲۶۰
تحول محتوایی آیات به بهره‌مندی از نعمت‌های الهی	۲۶۱
سردرگمی قبله، نوع دیگری از شکل پرستی یا فورمالیسم	۲۶۸

۸	مجموعه آثار (۲۸)، گمراهان
۲۷۰	امت واسط
۲۷۲	آیات قرآن در زمینه‌ی انواع آفات دین‌گرایی
۲۷۴	جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی
۲۸۵	فصل سوم، پیامبران دروغین
۲۸۹	فصل چهارم، خلفای عرب و ترک
۲۹۳	فصل پنجم، تداوم رسالت
۲۹۵	الف) تأسی به رسول اکرم (ص) در امر رسالت و در جهاد و جنگ با کفر و استکبار
۳۰۱	ب) امر به معروف و نهی از منکر
۳۰۵	فصل ششم، ولایت فقیه
۳۰۶	دلایل و مدارک ولایت فقیه
۳۰۸	الف) استنادهای به قرآن
۳۱۰	ب) از روایات و احادیث
۳۱۰	توضیح و پاسخ به استنادها
۳۱۰	الف) در آیات استنادی
۳۱۳	ب) در روایات و احادیث
۳۱۹	فصل هفتم، متولیان دین
۳۲۰	روحانیت از نظر کتاب‌های آسمانی
۳۲۵	روحانیت در نظر امامان از اهل بیت
۳۲۸	روحانیت از نظر تاریخی و انسان‌شناسی
۳۳۰	مسئله اعاشه و اشتغال یا علت عمده تحریف رسالت و آفت روحانیت
۳۳۳	مکانیسم قضیه
۳۳۵	روحانیت راستین
۳۴۲	آنچه پیشنهاد می‌کنیم این است
۳۴۴	سیر بقاء و سرنوشت روحانیت
۳۵۱	فصل هشتم، دشمنی‌های دینی و اختلافات و جنگ‌های مذهبی
۳۵۶	اختلاف سرچشمه دشمنی و جنگ و تعصب در دین، انحراف از رسالت، ...
۳۵۶	اما قرآن چه می‌گوید؟
۳۵۹	تفرقه و اختلاف در قرآن
۳۶۰	صورت زمان‌بندی شده آیات تفرقه و اختلاف
۳۷۳	جمع‌بندی و خلاصه‌گیری
۳۷۷	فصل نهم، شخص‌گرایی و شخص‌پرستی
۳۷۷	علل تفرقه و تخصم‌های دینی



فهرست تفصیلی	۹
اختلافات مذهبی مردم شهرها در ایران	۳۸۳
پاسخ‌های سه‌گانه به علل تفرقه و تخصص‌های دینی	۳۸۶
آیات مبارزه قرآن با شخص‌پرستی و جلوگیری از گرایش به پیغمبران و پیشوایان	۳۹۱
شخص‌گرایی و راه‌های زیان‌رسانی آن	۳۹۶
فرهنگ ایرانی فحش و تعارف	۳۹۸
شخص‌پرستی و شخص‌گرایی در مقیاس ملی	۳۹۹
<b>فصل دهم، حکومت‌های دینی (و مسئله تفکیک یا ادغام دین و سیاست)</b>	۴۰۱
تجربه قرون وسطی	۴۰۳
(۱) حکومت الله	۴۰۵
(۲) حکومت مجری دین	۴۰۸
(۳) دین دستورالعمل حکومت (یا دیکتاتوری روحانیت)	۴۱۱
(۴) ادغام و اشراف دین و سیاست	۴۱۵
<b>فصل یازدهم، صوفی‌گری و مراد و مرشدی</b>	۴۱۹
جایگاه بلند فرهنگی و ادبی تصوف	۴۲۰
<b>اختلاف و اشکالاتی که به نظر می‌آید</b>	۴۲۴
(۱) واژه‌ها	۴۲۴
(۲) عمل و احسان یا فعالیت و خدمت	۴۲۸
(۳) عشق و آرایش	۴۳۰
(۴) مراد و مریدی و سرسپردگی	۴۳۶
(۴.۱) صوفی‌گری و سلطنت	۴۳۹
(الف) به‌لحاظ طریقت و تصوف صفویه	۴۴۱
(ب) به‌لحاظ شریعت	۴۴۲
(ج) به‌لحاظ سلطنت	۴۴۳
(۵) پیروی از منطق شیطان در کوچک‌شمردن انسان و در جدا کردن تن و جان	۴۴۸
<b>قرآن چه چهره‌ای از جهان و از خودمان نشان می‌دهد</b>	۴۵۰
(۱) خاکی بودن آدمی	۴۵۰
(۲) روح و رستاخیز	۴۵۶
(۳) آخرت یا جهان دیگر	۴۵۷
(۴) مقام علم و عقل در قرآن و در عرفان	۴۶۸
نظر قرآن و رسول خدا و اهل بیت نسبت به علم و عقل	۴۶۸
<b>نظر عارفان و صوفیان بنام درباره علم و عقل</b>	۴۷۱
محکومیت مطلق	۴۷۱

۱۰	مجموعه آثار (۲۸)، گمراهان
۴۷۲	محکومیت نسبی
۴۷۳	تعدیل
۴۷۳	تأیید
۴۸۵	(۵) تفرق و تعدد در مذاهب
۴۸۹	فصل دوازدهم - اکراه در دین
۵۰۲	منشأ و عامل اکراه

به نام خدا

### پیش‌گفتار

بیست‌وهشتمین جلد از آثار زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، با نام «گمراهان» پیش‌روی شماست. خدا را سپاس می‌گوئیم که موفق به تنظیم و تقدیم آن شده‌ایم. این مجموعه شامل دو اثر است. اولین اثر گمراهان نام دارد که اولین چاپ آن در مهرماه ۱۳۶۲ با شمارگان ۱۰'۰۰۰ توسط مؤلف فقید (به عنوان نویسنده و ناشر)، منتشر شده است. این کتاب در سه بخش تدوین یافته است. در بخش اول، پس از ترجمه و تفسیر سوره‌ی حمد (۱)، تمرکز روی «ولاً الضالین» است و مضمولان آن، نام برده شده‌اند. در بخش دوم که بخش مفصل و اصلی کتاب است، به‌طور نسبتاً جامع به مسئله‌ی تفتیش عقاید و علل و آثار آن می‌پردازد و ضمن آن، کلیسا و اجرای آئین مسیحیت در اروپای قرون وسطی، تشریح و بررسی می‌گردد. و در نهایت، بخش سوم به رنسانس یا تجدید حیات اروپا و تأثیر آن در تحولات بعدی دنیا، در رابطه با حاکمیت کلیسا از دیدگاه قرآن، مطالعه و نتیجه‌گیری می‌شود.

دومین اثر مندرج در این مجموعه، «بعثت و آفات رسالت» نام دارد که حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی‌ جشن مبعث در انجمن اسلامی مهندسين در چهارم اسفند ۱۳۶۸ است. این کتاب در زمان حیات مؤلف فقید آماده شده بود تا منتشر شود ولی امکان چاپ آن فراهم نگردید. کتاب در دو بخش تدوین شده است. بخش اول به بعثت و رسالت یا برانگیخته شدن و مأموریت پیامبران می‌پردازد و در بخش دوم به آفات رسالت یا به ضربات و خطرات و انحراف‌هایی می‌پردازد که پیام و برنامه‌ی پیغمبران دچار آن شده است. در این بخش تغییرات و انحرافات از اصل رسالت، توسط مؤلف فقید، «آفات رسالت» نام گرفته است. ایشان برای شناخت این آفات و

جاعلین و عاملین آنها، از نشانه و ملاکی که قرآن به دست داده است، استفاده کرده و اختلافات اصولی مابین فرستادگان خدا و مدعیان جاعل یا جاهل را بر شمرده و آنان را می‌شناساند. ایشان، آفات رسالت را در ۱۲ گونه معرفی کرده و این آفات را در ۱۲ فصل کتاب به تصویر کشانده‌اند.

هر دو کتاب این مجموعه توسط مؤلف فقید تدوین و آماده‌ی چاپ شده است، بنابراین ترجمه‌ی آیات از ایشان است. با این حال اگر در جایی، ضرورت به ارائه ترجمه‌ی آیات شده، با استفاده از «قرآن مبین» ترجمه‌ی قرآن پژوه گرامی آقای مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی، در زیرنویس همان صفحات آورده شده است. توضیحات مندرج در زیرنویس صفحات نیز از مؤلف است و اگر توضیحات دیگری توسط بنیاد به کتاب افزوده شده باشد، با علامت (ب.ف.ب) مشخص گردیده است.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان امیدوار است با انتشار این مجموعه، دریچه و امکان جدیدی برای پژوهش‌گران مفاهیم قرآنی و علاقه‌مندان مباحث دینی و کنشگران اجتماعی فراهم آورده، و منبعی غنی و عمیق از این مؤلف متقی و فکور دینی و محقق اسلامی در اختیارشان قرار داده باشد. خداوندا او را قرین رحمت خود قرار ده و بر اجر و پاداش او در نزد خود بیفزای.

**بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان**

# گمراهان

حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت  
در ارتباط با سوره‌ی حمد (۱)

مهندس مهدی بازرگان



## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.» (يوسف (۱۲) / ۱۱۱)

(به یقین در داستان‌های آنان عبرت و پند برای صاحبان عقل است، حدیث بر بافته‌ای نبوده تصدیق هم گونه‌ای است از گذشته‌ها و راهنمایی و رحمت برای گروهی که ایمان می‌آورند.)

این داستان دراز را که راست است و آموزنده برای اهل خرد، تقدیم هموطنان مؤمنم می‌نمایم. هموطنان مسلمان نمازخوان که در گردش شبانه‌روز ده بار در پنج وقت زندگی و کار، برابر خدا رو به قبله ایستاده با دست و روی وضو گرفته، لباس و بدن تطهیر کرده و باطن ان‌شاءالله پاک شده از ظن و کینه، سوره حمد را با قرائتی که بلداند و با توجهی که جا دارد در نماز به معنای اذکار داشته باشند، از بر می‌خوانند. البته منعی ندارد که نمازخوان‌ها نیز این کتاب را بخوانند و قسمتی از خواسته‌های نماز را بشناسند. برادران غیرمسلمان هم ضرر ندارد آن را ملاحظه کنند، خصوصاً که پاره‌ای از مطالب - و قسمت عمده‌ای از آن - مربوطه به خودشان است. منظورم از هموطنان مسلمان همه‌ی آنها است؛ چه کلاهی و چه بی کلاه، مثل خودم از عوام الناس، و چه عمامه‌ای و روحانی یا خواص که با همه‌ی فضل و مقام می‌توانند چون لقمان حکیم ادب از بی ادبان بیاموزند و به مصداق «خُذِ الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ»<sup>۱</sup>،

---

۱. روایت:

عملی هم ولو اندک از حوزه نرفته‌ها یاد بگیرند.  
کتاب را در سه بخش ارائه می‌نمایم و قبلاً از اطلاعاتی کلام یا مطالبی که خواننده مطلع بوده باشد و از خستگی که عارض شود، عذر می‌خواهم.

### بخش اول؛ سوره حمد (۱)

شامل مختصری ترجمه و تفسیر سوره‌های حمد (۱) و توحید (۱۱۲) که در نمازهای یومیه می‌خوانیم و نقشی که در برنامه‌ی زندگی ما دارند؛ در این بخش به «وَلَا الضَّالِّينَ» می‌رسیم و مضمولان آن را نام می‌بریم.

### بخش دوم؛ نهضت مذهبی «تفتیش عقاید» در اروپای مسیحی قرون وسطی

بخش دوم، بخش مفصل و اصلی کتاب است که به تبعیت از سوره‌ی حمد (۱) می‌آید؛ به طور نسبتاً جامع، مسئله‌ی تفتیش عقاید و علل و آثار آن، ضمن تشریح کلیسا و اجرای آئین مسیحیت در اروپای قرون وسطی، بررسی می‌گردد.

### بخش سوم؛ بازگشت، اصلاح، و تجدید حیات

در این بخش، رنسانس یا تجدید حیات اروپا و تأثیر آن در تحولات بعدی دنیا، در رابطه با حاکمیت کلیسا و از دیدگاه قرآن، مطالعه و نتیجه‌گیری می‌شود.

\* \* \*

در فروردین ۱۳۶۲ که کتاب حاضر برای چاپ آماده می‌شد، به ملاقات خانواده‌ای متشکل از چند خواهر و برادر رفته بودم. یکی از آنها (خانم ف. الف) که دبیر است و هیچ کدام از تألیف کتاب و قصد من اطلاع نداشتند، اظهار داشت اخیراً خوابی دیده‌ام که ارتباط با شما پیدا می‌کند. جمعی بودیم به بهشت زهرا رفته بودیم، مرحوم طالقانی را دیدیم که از قبر بیرون آمده چنان متأثر است و اشک می‌ریزد که لباسش و سنگ روی قبر خیس شده بود. کسی از میان جمع گفت. بازرگان را بیاورید، آقای طالقانی آرام خواهد شد. شما آمدید و برای ایشان سوره حمد (۱) را خواندید و تفسیر کردید؛ آقای طالقانی راحت شد!  
حال این یک تصادف است یا رؤیای صادقه بوده که تعبیر درست پیدا کرده است، نمی‌دانم...



## بخش اول سوره حمد (۱)

یک فرد مسلمان بیش از هر سوره‌ای در عمر خود، سوره‌ی حمد (۱) را که قرآن با آن افتتاح می‌گردد می‌خواند. حمد از اولین سوره‌های نازل شده بر پیغمبر گرامی است که فرموده‌اند شامل یک ثلث قرآن بوده و رکن اصلی صلات را تشکیل می‌دهد، دو بار نازل شده است و هفت آیه دارد که چون حلقه‌های زنجیر به هم متصل بوده هر کدام راه گشای بعدی می‌باشد:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.» (حجر (۱۵) / ۸۷)

(و به تحقیق هفت آیه از متوالی‌های متصل و قرآن بزرگ را به تو دادیم.) با آنکه هزاران بار این سوره را خوانده‌اید و غیر از نمازهای واجب، در مستحب‌ها و دعاها و درخوشی و عزا نیز می‌خوانید - که حتماً دلیلی دارد و سِرِّی در آن نهفته است که این اندازه قرائتش را سفارش نموده‌اند - خواهش می‌کنم یک بار باز بخوانید و به ترجمه‌اش که ذیلاً می‌آورم توجه نمایید. این ترجمه و توجه را که ممکن است برایتان تکراری باشد، و شاید تصدیع و جسارت از ناحیه‌ی بنده، به همان حساب ثواب و عنایتی که به خواندن مکرر سوره شده است بگذارید.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»

(حمد (۱) / ۱ تا ۷)

(الف)

(۱) - به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

(ب)

۲- ستایش و سپاس شایسته پروردگار سرور عالمیان و خاص او است.

۳- بخشایشگر رحمت رسان بر همگان.

۴- مالک روز جزا.

(ج)

۵- تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم.

(د)

۶- ما را به راه راست رهبری بفرما.

۷- راه کسانی که برایشان نعمت ارزانی داشته‌ای نه خشم گرفته‌ها و نه

گمراهان.)

(الف) ایمان و اشعار به خدا است

(ب) شناخت خدا است در آنچه مربوط به ما می‌شود.

(ج) پیمان با خدا است و

(د) درخواست از خدا و دعا است.

ملاحظه می‌کنید که در همین هفت جمله یا هفت آیه که بِسْمِ اللَّهِ نیز جزو آن است، خیلی مطلب گنجانده شده است. مطالبی که اگر معتقد به خدا و روز جزا باشیم و زندگی خود را بخواهیم بر مبنای آن ترتیب بدهیم، بسیار اساسی و کلیدی است:

۱- کلام و حرکت را با نام خدا شروع می‌کنیم و از میان تمام اسماء و صفات او تنها دو صفت را نام می‌بریم، رحمانیت و رحیم بودن. دو صفتی که رحمت و خیررسانی خدا و لطف و مهربانی او را در حق همه‌ی بندگان- اعم از دوست و دشمن- می‌رساند. خدای قرآن دانا هست، توانا هست، صاحب جلال و عزت هست، عظمت و عذاب دارد و هلاک کننده‌ی مستکبرین نیز هست؛ اما در این مواجهه و مکالمه کاری به آن جهات نداشته، در رابطه با خودمان دو صفت مفید و مثبت خدا

را که بر سایر صفاتش سایه دارد به یاد می‌آوریم.

۲- عرض دوم ما به‌درگاه رحمتش تعظیم و تشکر است. یکی از تفاوت‌های انسان با حیوانات و نشانه‌ی انسان صاحب رشد، اشعار به نعمت‌ها یا خودآگاهی به آنچه دارد و به آن کس که از او دارد، می‌باشد و احساس نیاز یا رضا از بیان آن و امتنان از دهنده‌ی آن، بدون آنکه طمع یا تحمیلی در کار بوده باشد. عملی که نه تنها حیوانات نمی‌کنند، بلکه اقوام بدوی و افراد عادی دور از تربیت و تمدن نیز احساس و عادت‌ی به آن ندارند. ابراز امتنان و تشکر کردن از نشانه‌های متمدن بودن و شخصیت داشتن است. ضمناً در جمله‌ی کوتاه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» اعلام می‌کنیم که ستایش و سپاس خاص خدایی است که ارباب یعنی سرور و آقا و بالای جهان و جهانیان و پرورش‌دهنده و پروردگار آنان می‌باشد. به این ترتیب از صدف تنگ خودبینی و کوتاه نظری و جدایی از سایر موجودات بیرون آمده با گفتن «رَبِّ الْعَالَمِينَ» خود را به همه‌ی موجودات و جهان خلقت پیوند می‌دهیم. اعتراف و اعلامی است که در عین تواضع و کوچک و جزء دیدن خود در برابر عظمت دستگاه خلقت، با پیوستگی و تعلق یافتنمان به کل جهان و آفریننده‌ی آن، و اعراض از همه‌ی قدرت‌ها و مدعیان، شخصیت و حیثیت یا استقلال دریافت می‌نمائیم.

۳- پس از ستایش و سپاس خدا ذکر مجدد از دو صفت رحمان و رحیم بودن او می‌نمائیم. به خاطر می‌آوریم که با چه کسی و چه منبعی طرف هستیم و چه انتظار و استدعا از او می‌توانیم داشته باشیم.

۴- خدایی که در این دنیا برای ما رحمت و رحیم است؛ در آن دنیا و روز جزا مالک است یعنی هم صاحب است و هم سلطان و حاکم فرمانروای مطلق. برخلاف اینجا که بنا به مشیت و مصلحت و به طور نسبی و موقت به انسان‌ها، حتی به منکرین و مستکبرین، امکان و اختیار داده شده است که آنچه می‌خواهند بکنند و حتی مرتکب خلاف و ظلم و مدعی مالکیت و حاکمیت گردند، در آن دنیا غیر از او کسی مالک چیزی و امربر کسی نیست. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بودن خدا نه تنها نفی مالکیت و حاکمیت اشخاص و موجودات دیگر را در آن دنیا می‌نماید بلکه حق دخالت در کار خدا مربوط به آن دنیا را نیز سلب می‌کند.

۵- پس از این معرفت و مقدمات و اطلاع بر حکومت آینده و ملکوت خدا، از مرحله‌ی معرفت و ستایش، قدم به مرحله‌ی عمل یا تصمیم و تعهد گذارده، از خدا به

خود برگشته و اعلام موضع می‌نمائیم و با خدای خالق خود و جهان عهد و پیمان می‌بندیم:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.»

منطقی‌ترین عکس‌العمل در برابر شناسائی مقام خدا در دنیای حاضر و در آخرت، و یگانه‌تصمیم و تعهد هر صاحب معرفت و خواهان سود و مصلحت، چیزی جز اطاعت و خدمت به چنین ارباب و خواستار امداد از او نمی‌تواند باشد.

در این نخستین گفتار و پیمان با خدا، یک پیوند و پیمان دیگر نیز نهفته است: پیوند و پیمان با سایر پرستندگان خدا. به جای آنکه به صیغه‌ی شخصی و با روح فردی عرض عبودیت و جلب استعانت بنمائیم خود را در صف جماعت یا گرویدگان دیگر و هم‌آواز و هم‌درد با آنان دیده، به زبان دسته‌جمعی تعهد و تمنا نموده «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِينُ» می‌گوییم. با احساس وحدت در سرنوشت و ضرورت همکاری، از طرف آنها قول می‌دهیم و برای آنها یاری می‌طلبیم. این کلام یا فرمول اولین دستورالعمل و تربیت مسلمانان برای اجتماعی‌شدن و همکاری و هم‌آهنگی داشتن با سایر یکتاپرستان است؛ یعنی تعهد و تشکل در امت‌واحد که خواسته‌ی خدا و مکتب همه‌ی انبیاء است، مخصوصاً حضرت ابراهیم (ع) و سفارش در سراسر قرآن.

۶- اما استعانت و استدعایی که به‌طور دسته‌جمعی می‌نمائیم و بلافاصله بعد از پیمان به زبانمان جاری می‌شود نیز عجیب است. از میان همه‌ی خواسته‌های معمول و معقول که ممکن است به ذهن بیاید یک چیز را انتخاب می‌کنیم و می‌خواهیم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.»

یعنی از خوراک و پوشاک و مسکن گرفته تا آرامش و آرایش یا لذات زندگی مانند شهوت، ثروت، قدرت و حتی علم و کمال و فضیلت را کنار گذاشته، از میان همه‌ی ارزش‌های مادی و معنوی، هدایت یا راهنمایی و رهبری به راه راست را طلب می‌نمائیم. از خدا می‌خواهیم به ما «خط بدهد» و رهبری ما را به عهده بگیرد تا حرکتی که می‌کنیم سراسر است و سودمند باشد. به این ترتیب قبول داریم و می‌دانیم که زندگی و حضور ما یعنی حرکت و رشد، و خودمان هستیم که باید اتخاذ هدف کنیم و می‌پذیریم که وسیله‌ی حرکت را هم که توان و تلاش است در اختیار داریم؛ ولی آنچه را که نداریم و برایمان مجهول و مشکل است، شناسائی راه راست است و

رهبری در این راه. ظاهراً پیمان «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، شرط احساس و اجابت در خواست «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» می‌باشد و همچنین هم‌آهنگی دسته‌جمعی. علاوه بر آن، سیاق عبارت و اینکه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» پشت سر «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» آمده است می‌تواند انحصار و اختصاص را برساند. یعنی همان‌طور که تنها از خدا امداد می‌جوئیم، حمد و سپاسمان شایسته‌ی خاص او است و او را یگانه صاحب اختیار مطلق و فرمانروای روز جزا می‌دانیم، راهنمائی و رهبری را نیز انحصاراً از خدا می‌خواهیم و می‌گیریم، نه از غیر او و نه از تشخیص خودمان. سوره‌ی حمد (۱) در واقع برنامه‌گیری و برنامه‌نویسی کلی زندگی برای یک فرد مسلمان است. بی‌جهت نبود که علی‌علیه السلام وقتی اول دفعه سوره حمد (۱) را در نماز سه نفری با حضرت محمد و خدیجه شنید و خواند چنان مجذوب و مسحور گشته بود که می‌گفت در عمرم کلام به این زیبایی و عالی‌ای نشنیده بودم!

۷- به نظر می‌آید مقصد نهایی سوره‌ی حمد (۱) و دنباله‌ی ستایش و سپاس خدا و سپاس معرفت و تعهدی که به عمل می‌آید همین تمنای «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» باشد که جان کلام است. ولی سخن به اینجا پایان نمی‌پذیرد. صفت مستقیم که پشت سر صراط آمده است شرط و شرحی را مطرح می‌سازد و پرونده‌ی جدیدی باز می‌شود: اولاً «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» که جهت مثبت و وصف او راه مستقیم مورد نظر است، ثانیاً «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» که شرط منفی و مطرود از راه درست و راست است و ثالثاً «وَلَا الضَّالِّينَ» که دومین شرط منفی و ناخواسته و نگران کننده است. راهی را از خدا می‌خواهیم که ما را به نعمت و خیر و خوبی برساند و راه کسانی باشد که مورد نعمت و رحمت خدا قرار گرفته‌اند، نه راه عوضی‌آنهایی که با وجود هدایت خدا و حرکت خودشان دچار قهر و غضب خداوند رحمان و رحیم شده‌اند یا کسانی که راه راست را گم کرده دچار انحراف و اعوجاج و پرتگاه گشته‌اند. یک چیز را به دنبال آن آشنایی و سپاس و به بهای بندگی کردن یک‌سره از خدا خواستیم که رهبری او بر ما به راه راست بود ولی راه راست را هم به خاطر نعمت و خیرش طالب بوده، نگران دو چیز هستیم که در آخر کلام می‌آید و با مَدِّ «وَلَا الضَّالِّينَ» و تکیه و تأکیدی که روی آن می‌شود ظاهراً مهم‌ترین قسمت دعا یا درخواست است و نگرانی اصلی و نهایت کار را نشان می‌دهد.

این آیات و کلمات را که یقیناً توجه به زیبایی و ظرافت و به ارزش و عظمت آن کرده‌اید و لااقل ده بار در شبانه روز به زبان و ذهنمان می‌آوریم، به خوبی می‌دانید که کلام ما و محصول عقل و انتخاب ما نیست. از پدر و مادر یا از علما و در قرآن و کتاب‌های دینی یاد گرفته‌ایم که آنان را نیز در ابتدا شخص پیغمبر و جبرئیل تعلیم داده‌اند. تازه حضرت رسول (ص) و حضرات خدیجه (س) و علی (ع) هم قبلاً بلد نبودند و خدا یادشان داده است. در حقیقت، خود خدا گفته است که با من چنین صحبت کنید و چنین چیزهایی را از من بخواهید.

کار ما بشر، خواستن است و کار خدا رساندن و دادن است. حیوانات این طور نیستند. آنها هدایت شده‌های بالفطره، مجهز شده‌های بالقوه و پیروی‌کنندگان از غریزه هستند و در زندگی فقط یک راه در پیش دارند، راهی که طبیعت یا خلقت و خدا پیش پایشان گذارده است و راه بقا و تکاملشان می‌باشد. نافرمانی و ناآگاهی هم در مسیر و مقصد خود ندارند. ولی انسان، حیوان دو پائی است که تا حدودی مختار و آزاد بوده می‌تواند حرکت نکند یا حرکت به راه درست و مصلحت نموده عملاً راه مخالفت خدا یا معصیت را پیش گرفته خود را بیچاره و هلاک کند یا در راه‌های چپ و راست افتاده به نحو دیگر اسیر و بدبخت گردد.

می‌بینید که کافی نیست شخص یا امتی از ناحیه‌ی خدا و یا ابلاغ نبی و پیغمبری هدایت شده و تعلیماتی یافته باشد. آن دو نگرانی و نفی که بعد از «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» و «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» می‌آید خطرناکی است که امت‌های توحیدی و هدایت‌یافتگان در راه خدا را همیشه تهدید می‌نماید و از همانهاست که ما روزی ده بار به درگاه خدا پناه می‌بریم و امان می‌طلبیم؛ خطرناکی که هر کس تا آخر عمر در معرض آن است زیرا که تا آخرین نفس واجب است که نماز بخوانیم و در نماز این درخواست را بکنیم. امت قبله، مانند امت‌های اهل کتاب، تا آخر عمر دنیا باید مراقب خود و خواهان نجات و سلامت از خطر آن باشند. بنابراین مسئله مهم است و شوخی و جزئی نبوده ایجاب می‌نماید که دقت بیشتری بنماییم و در این زمینه آگاهی و هوشیاری کسب کنیم؛ خصوصاً که نعمت رسانی و حفاظت خدائی درباره‌ی انسان مفت و بی‌زحمت نبوده و به حکم آیه شریفه:

«أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.»

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ. (نجم ۵۳) / ۳۸ و ۳۹

(هیچ باربرداری بار دیگری را بر نمی‌دارد.  
و اینکه انسان را چیزی جز آنچه تلاش کرده باشد نیست.)  
هر کس باید بردارنده بار و کفیل کار خود بوده فعالیت و تلاش نماید. و مهم‌تر و  
مقدم بر کار و کوشش، خواستن هدایت و نعمت و فضیلت از خداست.  
از خدا باید خواست، خواستنی از صمیم دل و با آگاهی و علم به آنچه باید  
بخواهیم و با هم‌آهنگی اقدام و عمل. قرآن هم امر به «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» می‌کند  
و هم «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ» می‌گوید:  
«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَأَسْأَلُوا اللَّهَ  
مِنْ فَضْلِهِ» (نساء (۴) / ۳۲)

(مردان را نصیب و بهره از چیزی است که کسب کردند (یا می‌کنند) و  
زنان را نصیب از مکتسبات خودشان، و از فضل خدا در خواست کنید...)  
پس به جا است نسبت به دعا و درخواستی که منتهاالیه و مقصد سوره‌ی حمد (۱)  
است بررسی و بحثی بنمائیم و راه و رسم کسانی را بشناسیم که نمی‌خواهیم  
گرفتاری آنها را داشته باشیم و در معرض خطر دائمی مشابه آنها باشیم.  
سوره حمد (۱) همجواری و حشناک هدایت را با ضلالت یا مقارنه‌ی هدایت را با  
شقاوت و ضلالت، به ما نشان می‌دهد و کمترین غفلت و انحراف را که ممکن است  
به سقوط از روشنایی و نعمت، به تاریکی و مصیبت کشیده شود به ما هشدار می‌دهد.

### «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «ضَالِّينَ» چه کسانی هستند؟

در دعای پایان سوره‌ی حمد (۱)، صراط مستقیم معلوم است که باید به سمت خدا  
باشد و می‌دانیم که بازگشت و شدن ما یا تحول و تقربمان به سوی اوست. قرآن  
دائماً تکرار می‌کند که «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۱</sup>، «وَالِئِلهِ الْمَصِيرُ»<sup>۲</sup> و شرط قبولی عبادت را  
«قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» می‌شناسد. پیغمبر خدا هم که نماز را بر ما مقرر داشته، می‌فرماید:

«أَدْعُوا إِلَيَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف (۱۲) / ۱۰۸)

(من و هر کس پیروی از من نماید دعوت به سوی خدا می‌کنیم، با آگاهی  
و بصیرت...)

و در جای دیگر، چنین آمده است:

۱. بقره (۲) / ۲۸ و آیات بسیار دیگر: ... به پیشگاه او بازگردانده می‌شوید.

۲. مائده (۵) / ۱۸ و آیات بسیار دیگر: ... و سرانجام در پیشگاه اوست.

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ» (انعام (۶) / ۱۵۳)

(و همانا که این است راه مستقیم من، پس آن را پیروی کنید و راه‌های دیگر) را نگیرید که شما را از راه او جدا گردانند...

پس از صراط مستقیم، تکلیف «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نیز تا حدودی روشن است؛ راه کسانی که در دنیا و آخرت مشمول نعمت و رحمت می‌باشند و زبان حالشان این آیه شریفه است:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»  
(بقره (۲) / ۱۰۲)

(پروردگارا به ما در دنیا خوبی و خیر بده و در آخرت (هم) خوبی و خیر برسان و از عذاب آتش ما را محفوظ بدار).

که مصداق کامل آن پیغمبران و شهداء و صالحین اند:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.»  
(نساء (۴) / ۶۹)

(و هر کس (یا کسانی که) اطاعت خدا و رسول را می‌نمایند اینها جمله کسانی از پیغمبران و راست‌گویان و گواهان و شایستگانی هستند که خداوند نعمتشان بخشیده است و چه نیکوست رفاقت و همدوشی آنها). مشکل قضیه همان قسمت آخر آیه یعنی «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» است. بسیاری از مفسرین شأن نزول و شاهد مثال «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» را یهودیانی دانسته‌اند که علی‌رغم هدایت خدا و اتمام حجت‌های انبیاء نافرمانی می‌کرده‌اند و عالماً و عامداً روی لجاج و قساوت قلب و خبث طینت، مرتکب معصیت تا سر حد قتل پیغمبران و اولیاء الله می‌شده‌اند. طبیعی و قهری است که چنین کسانی مورد خشم خدا و «حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» باشند. «ضَالِّينَ» یا گمراه‌شدگان را نیز با فرقه‌هایی از نصاری تطبیق کرده‌اند، کسانی که پس از دریافت هدایت و حتی با حسن نیت به بی‌راهه‌ی شرک و بدعت و جهالت افتاده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم طالقانی در تفسیر «پرتوی از قرآن»، (جلد اول، صفحه ۴۲) می‌نویسد:

«در روایات، «مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» تطبیق بر یهود شده و ضالین تطبیق بر نصاری.»



شیطان هیچ‌گاه دست‌بردار از انسان نبوده و بیشتر سراغ روآوردگان و راه‌یافتگان به‌خدا می‌رود تا به‌گناه و گمراهیشان بیندازد. فرقی هم مابین عامی و عالم نمی‌گذارد، بلکه دومی‌ها بیشتر در مظان اغوا و غرور و در معرض حملات او هستند. کما آنکه دسته دوم از آفت‌زده‌های هدایت و نعمت خدا ممکن است سرنوشت دشوارتر و دهشتناک‌تر از اولی‌ها پیدا کنند، به دلیل اینکه به راه خود یقین داشته، و نمی‌دانند که کج می‌روند و به کجا می‌روند.

قرآن که کتاب بشارت و هدایت است و در حدود یک سوم آن اختصاص به اهل کتاب و به پیغمبران گذشته و امت‌های آنان داده شده است، راهنمایی‌های آموزنده‌ی فراوان برای شناخت مشمولین غضب و ضلالت می‌دهد که البته انحصار به یهودیان و مسیحیان نداشته، فرقه‌های دیگر و بسیاری از مسلمانان نیز ممکن است مصادیق آن باشند، به طور کلی به‌ما توصیه می‌نماید که در زمین و زمان و مطالعه، سیر در آفاق و انفس کرده، از سرگذشت دیگران و هلاکت یا سلامت آنان عبرت بگیریم.

### افتراه‌های به‌خدا و عصیان و سنگدلی‌های یهود

درباره‌ی یهودیان و علل سرسختی و سرپیچی‌های آنان از احکام تورات و زیر پا گذاشتن میثاقی که با خدا داشته‌اند، اشارات و حکایات زیاد در قرآن آمده است. اظهارات و توصیف‌هایی که نه به قصد توهین و تلافی آنها بوده است و نه داستان‌سرایی و سرگرمی ما؛ بلکه برای تذکر و تَنْبُّه و توبه آنان و توجه و ارشاد مسلمانان.

قرآن یک‌جا تمایلات ارتجاعی و بازگشت قهقهه‌رایی آنان به‌بت پرستی و جاذبه‌ی طلا و ثروت‌اندوزی یا حرص در کسب‌های دنیائی را مثال زده، گوساله‌سامری و گنج‌قارون و ماهی‌گیری با کلاه شرعی روزهای شنبه را برای ما حکایت می‌کند؛ جای دیگر، کلام و آیات آشکار خدا را می‌بینند و مع‌ذلک نافرمانی می‌کنند. بنابراین سنگدل گشته کلام خدا را می‌شنوند و می‌شناسند و با تزویر و تحریف پافشاری در موضع ناحق خود می‌نمایند:

→ «وَقِيلَ إِنَّ الْمَغْضُوبَ عَلَيْهِمْ هُمُ الْيَهُودُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضَبَ عَلَيْهِ وَ الضَّالِّينَ هُمُ النَّصَارَى لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ مَعْنَى غَضَبَ اللَّهُ أَرَادَهُ الْإِنْتِقَامَ مِنْهُمْ وَ انزَالَ الْعِقَابَ بِهِمْ وَ الضَّالُّونَ فِي الدِّينِ هُوَ الذَّهَابُ عَنِ الْحَقِّ.»

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً  
 قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ  
 وَهُمْ يَعْلَمُونَ.» (بقره (۲) / ۷۴ و ۷۵)

(پس از آن، دل‌های شما سخت شد پس مانند سنگ‌اند یا سخت‌تر...  
 ... گروهی از آنها بودند که کلام خدا را می‌شنوند و پس از آنکه روی  
 آن تعقل می‌کنند آگاهانه تحریفش می‌نمایند.)

علمایشان با سوءاستفاده از جهل عوام در کتاب و احکام خدا دست برده و آیات  
 خدا را به بهای ارزان، دکان دنیای خود می‌سازند و از خوردن اموال مردم باک  
 ندارند!

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
 لَيْشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (بقره (۲) / ۷۹)

(پس وای بر آنهایی که به دست خود کتاب را می‌نویسند و می‌گویند  
 این از جانب خداست یا به بهای اندک معامله و سوءاستفاده نمایند...)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ  
 النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» (توبه (۹) / ۳۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از احبار- فقهای یهود-  
 راهب‌ها- تارک دنیای مسیحی - اموال مردم را به باطل می‌خورند و از  
 راه خدا باز می‌دارند...)

چنان غرق در غرور دینی و انحصارگری قومی و اتصال اختصاصی به خدا  
 شده‌اند که خود را فرزندان سوگلی و دوستداران یگانه‌ی او و تضمین شده‌های در  
 برابر آتش جهنم (جز برای مدت اندک) می‌دانند و به همین دلیل در خلاف و گناه  
 بی‌باک شده‌اند:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده (۵) / ۱۸)

۱. حضرت عیسی نیز به طوری که در انجیل متی (باب ۲۳) آمده است علمای یهود را کاتبان و فریسیان  
 ریاکار خطاب می‌کرد که بر کرسی موسی نشسته‌اند و فرزندان قاتلان انبیاء هستند. می‌گفت، کرسی‌های  
 صدر و تعظیم مردم را دوست دارید، آنچه می‌گویید نمی‌کنید، نعنای و زیره را عشر می‌دهید ولی اعظم  
 احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک می‌کنید.

(یهود و نصاری گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم...)

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ  
مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (آل عمران (۳) / ۲۴)

(این بدان جهت است که گفتند آتش جهنم جز چند روز مختصر ما را  
نمی‌گیرد و آنچه به خدا می‌بندند آنان را در دین و معتقداتشان فریب  
داد.)

قرآن به احبار و فقهایشان ایراد می‌گیرد که چرا چنین خلاف‌ها و ادعاها را  
می‌نمایند و مسابقه در گناه و دشمنی گذاشته‌اند و مانع گفتار گناه و خوردن حرام  
نمی‌شوند:

«وَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ  
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ  
مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.» (مائده (۵) / ۶۲ و ۶۳)

(و بسیاری از آنها را می‌بینی که در گناه و دشمنی شتاب دارند و در  
خوردن حرام، هر آینه کار بدی می‌کنند.)

چرا علمای ربانی و فقهایشان آنها را از گفتار معصیت آمیز و خوردن  
حرام منع نمی‌کنند؟ هر آینه بد ساخت و سازی می‌نمایند.)

و عوامشان را سخت سرزنش می‌کند که چرا آنها را که بشر هستند ارباب خود و  
خداگونه یا جانشینان خدا می‌گیرند و اطاعتشان را می‌نمایند:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ  
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»  
(توبه (۹) / ۳۱)<sup>۱</sup>

(فقهای یهود و زهاد تارک دنیا مسیحی را آقا و ارباب در برابر و به  
جای خدا گرفته و مسیح فرزند مریم را در حالی که امر نشده بودند جز  
آنکه خدای یکتا را پرستند، خدایی جز او نیست و او منزله از هر کس و  
هر چیزی است که با او شریک و هم‌شان بگیرند.)

۱. این آیه و بعضی آیات قبلی مربوط به روحانیت مشترک میان یهودیان و نصاری می‌باشد.

با چنین گستاخی در کارهای زشت و ظلم و عدول از حق بود که کافرشدگان بنی اسرائیل مورد لعنت پیغمبران خودشان و حضرت عیسی و قرآن و غضب خداوند قرار گرفته‌اند:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ.  
كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.»  
(مائده (۵) / ۷۸ و ۷۹)

(کسانی که از بنی اسرائیل کفر و مخالفت با خدا ورزیدند به زبان داوود و عیسی پسر مریم لعنت شدند، از آن جهت و بنا به آنچه نافرمانی کردند و تجاوز و تعدی می نمودند. چنین بودند که از هیچ منکر و عمل زشتی که مرتکب می شدند ابا و شرم نداشتند، هر آینه که بد کارهایی می کردند.)

البته قرآن همه یهودیان را به یک چوب نرانده بعضی را «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ»<sup>۱</sup> می داند و برخی را «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.» می خواند:  
«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۵۹)  
(و از قوم موسی امتی باشند که به حق رهبری می کنند و به حق عدالت می نمایند.)

### انحرافها و گمراهی‌های مسیحیان

مهم‌ترین ایراد و سرزنش و ارشاد قرآن به مسیحیان «سه گانه پرستی» یا تثلیث آنان می‌باشد و پسر خدا گرفتن حضرت مسیح (ع) که همان غلو در دین و شرک است و خروج از توحید و صراط مستقیم. در این زمینه آیات و استدلال‌های فراوان آمده که جای بحث در اینجا نیست. همچنین و به طوری که در آیات مربوط به یهودیان دیدیم، مقام تقریباً خدایی دادن و آمریت و ارباب گرفتن روحانیون و دستگاه پرطمطراق کلیسای وابسته به دربار امپراتوری واتیکان روم است. قرآن در پایان جدال منطقی با مسیحیان و پیش کشیدن مجلس مناظره و مباحله، آخرین پناهگاه و مصالحه‌اش چنین بوده است:

۱. مائده (۵) ۶۶: .... برخی از آنان گروهی میانه‌رو هستند...

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»  
(آل عمران (۳) / ۶۴)

(بگو اهل کتاب بیائید به (دور و بر محور) کلمه‌ای که میان ما و شما استوار و یکسان است (جمع یا متحد شویم) و آن اینکه جز خدا (کسی را) نپرستیم و چیزی را با او همساز و شریک ندانسته غیر از خدا یکدیگر را ارباب و سرور خود نگیریم...)

قرآن از آنها نمی‌خواهد که دست از انجیل و عیسی و شریعت خود بردارند و اعلام مسلمانی کرده رو به قبله نماز بخوانند بلکه اکتفا به وحدت در پرستش خدا و امت خدا می‌نماید و می‌گوید بیائید تعهد کنیم که خودهایمان را ارباب یکدیگر و در ردیف و برابر خدا نگیریم!

گمراهی دیگر روحانیت مسیحی و بدعت‌گزاری در دین خدا را قرآن، تارک دنیا شدن یا رهبانیت می‌شمارد. می‌دانیم که شرط روحانیت کاتولیک‌ها امتناع از ازدواج است و صورت‌های مختلف دیرنشینی یا انزوای از اجتماع و قبول ریاضت‌ها و محرومیت‌های افراطی رایج شده است که به قصد عبادت یک‌سره‌ی خدا و خدمت به بینوایان و مردم است. قرآن ضمن آنکه خدمت به خلق و محبت و مهربانی پیروان حضرت عیسی را تمجید می‌نماید رهبانیت آنان و جدا شدن از زندگی طبیعی و از مواهب و فرامین الهی را بدعت گمراهانه می‌شناسد:

«وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» (حدید (۵۷) / ۲۷)

(... و به او (یعنی عیسی) انجیل را دادیم و در دل‌های کسانی که پیروی او را کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی که بدعت گذاردند ما آن (انجیل) را بر آنها نوشته و مقرر نداشتیم مگر برای طلب رضای خدا ولی آن طور که سزوار بود رعایت آن را نکردند...)

و غلو در دین و درباره‌ی بزرگان را - که سابقین نیز دچارش بوده‌اند - چیزی جز گمراه‌شدن و گمراه‌کردن سایرین از راه میانه و راست و پیروی از هوای نفس نمی‌داند:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ.»  
(مائده (۵) / ۷۷)

(بگو ای اهل کتاب غلو زیاده‌نگری غیر حق در دینتان نکنید و پیروی خواسته‌ها یا هوای نفس قومی که پیش از شما گمراه شدند، و بسیاری را گمراه و از راه راست میانه خارج شدند، ننمائید.)

از انحراف در عقاید و افراط در علایق نسبت به مقدسات مذهبی - که محصول جهل و تعصب و خودخواهی است - انواع گمراهی‌ها و شقاوت و خصومت‌ها سر می‌زند که یکی از آنها اختلاف‌جویی همراه با تفاخر و تفرقه و تسلط و جنگ افروزی است که اهل کتاب و مخصوصاً پیروان حضرت مسیح مظهر صلح و محبت، سخت گرفتارش بوده و قرآن آنان را شدید ملامت و نصیحت می‌کند:

«وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.»  
(مائده (۷) / ۶۴)

(... و میان آنها، در اثر عصبان و انحراف‌هایشان، دشمنی و کینه‌توزی تا روز قیامت القا کردیم، هر زمان که آتشی برای جنگ می‌افروزند خدا آن را خاموش می‌سازد و در زمین به فساد و خرابی شتاب می‌نماید در حالی که خداوند فسادگران را دوست نمی‌دارد.)

البته در جهت عکس، یعنی مظلوم قرارگرفتن اهل کتاب، جریان‌های آزار گروندگان مخصوصاً در صدر مسیحیت وجود داشته است که داستان «اصحاب اخدود»<sup>۱</sup> قرآن ظاهراً یکی از آنهاست؛ قضیه‌ی «اصحاب کهف»<sup>۲</sup> نیز در ادبیات و روایات باستانی مسیحیت آمده است.

### بعد از حمد

دومین سوره قرآن که بیش از سوره‌های دیگر خوانده می‌شود سوره توحید (۱۱۲) یا «قُلْ هُوَ اللَّهُ» است. بسیاری از نمازگزاران خودمان سوره توحید (۱۱۲) را پشت سوره حمد (۱) یا «فَاتِحَةُ الْكِتَابِ» در هر دو رکعت اول و دوم نمازهای واجب یا در فاتحه

۲. سوره کهف (۱۸)، آیه ۹.

۱. سوره بروج (۸۵)، آیه ۴.

گمراهان، بخش یکم، سوره‌ی حمد(۱) \_\_\_\_\_ ۳۱

و غیره می‌خوانند. ولی آنچه توصیه شده این است که «قُلْ هُوَ اللَّهُ» در رکعت دوم خوانده شود. در هر حال به لحاظ وفور قرائت، این سوره دومین رتبه را دارد و حتماً سر و حسابی در کار هست که خواسته‌اند هر روز و تا آخرین روز عمر شخص و تا آخرین ایام عمر زمین و زندگی، این سوره لااقل پنج بار به دنبال «فَاتِحَةَ الْكِتَابِ» خوانده شود. به احتمال قوی و به طوری که ذیلاً خواهید دید سوره توحید(۱۱۲) علاوه بر مقام شامخ و منزلت خاص که محتویات آن دارد، جواب و رهنمودی است که از طرف خدا به دعا یا در خواست آخری ما در سوره حمد(۱) داده می‌شود.

برای تمیّن مقاله و جلب توجه خوانندگان عزیز یک بار سوره توحید(۱) را با ترجمه‌ی فارسی آن می‌آوریم.

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.»؛ بگو اوست خدای بزرگی که یکتاست.  
 «اللَّهُ الصَّمَدُ.»؛ خداوند مقصود و معبود جهان و مقصد و هدف  
 بندگان است.

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ.»؛ نه می‌زاید و نه زائیده شده است (یا می‌شود).  
 «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.»؛ و او را هیچ هم‌شان و نظیری نیست.

جمعاً ۴ آیه مختصر و موجز و تمرکز یافته روی وحدانیت خدا؛ وحدانیتی که در چند چهره بیان شده است. دو تای اول اثباتی و تحقیقی است و دو تای بعدی سلبی، در نفی توهمات، تلقینات و تحریفات دینداران هدایت‌شده در گذشته یا هدایت‌شوندگان در آینده.

با «قُلْ» شروع می‌شود که به معنای بگو است و خطاب مستقیم خدا به پیغمبر اکرم و غیر مستقیم به هر مسلمان و انسان نمازخوان. اوست که خداوند یکتا و ارباب و سرور و پروردگار همگان می‌باشد و غیر از او دیگری چنین حق و مقام را ندارد.

در آیه دوم اعلام می‌شود که خدای واحد صمد است. صمد بنا به توضیح اهل لغت<sup>۱</sup> یعنی مقصد و مقصود همه‌ی خلائق و همه‌ی محتاجان و مشتاقان. یا به اصطلاح امروزی که رساتر هم هست، یعنی هدف. هدف یا مقصود و منظوری که باید به سوی او برویم و رضا و خواسته‌اش را بخواهیم. همان مفهومی که در «كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ»<sup>۲</sup>،

۱. از جمله «قاموس قرآن» به نقل از «مفردات راغب»، «صحاح»، «کافی»، «جوامع الجامع» و غیره.  
 ۲. انبیاء(۲۱) / ۹۳: ... همه [برای حساب‌رسی] به پیشگاه ما باز می‌گردند.

«إِلَى الْمَصِيرِ»<sup>۱</sup>، «وَإِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ وَالْمَصِيرُ»<sup>۲</sup> آمده است. صمد را از قول حضرت باقر (ع) سید و بزرگی که در کم و زیاد او را به قصد نمایند نیز ترجمه کرده‌اند.

«اللَّهُ الصَّمَدُ»<sup>۳</sup> از جهت اثباتی، مقصد و هدف بودن خدا را می‌رساند که ضمناً

منع از مراجعه و التجاء و انتظار و اطاعت خلاف از غیر او را در بر دارد.

آیه سوم «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»<sup>۴</sup> توضیحی است که در بادی امر و از جنبه‌ی نظری و کلامی بدیهی به نظر می‌آید و شاید زائد جلوه کند ولی عملاً و بنا به واقعیت‌های تاریخی بشری تذکری است ضروری. در ادیان ساخت بشر و در ادیان الهی تحریف‌یافته‌ی انحطاطی، خدا را با قیاس به نفس مانند انسان‌ها و موجودات ذی‌حیات که از ازدواج و از فرد دیگری به وجود می‌آیند گرفته، فرزند و مولودهایی برایش تصور و تجسم نموده‌اند. وقتی می‌بینیم مسیحیان معاصر نزول قرآن و بعد از آن، چه اصرار و استدلال‌ها در القاء و اثبات تثلیث می‌نمایند، منظور و ضرورت این آیه انکاری روشن می‌شود. آیه‌ای که از یک طرف نفی زائیدن، فرزند آوردن و وارث داشتن از خدای واحد را می‌نماید و از طرف دیگر نفی فرزند و وارث و مولودبودن هر موجود دیگر را از خدا، از جمله حضرت عیسی (ع) و عزیز یهودی‌ها، تا چه رسد به افراد عادی.

آیه چهارم نفی ولادت و قرابت با خدا را بیشتر تعمیم داده و هرگونه اعتقاد یا ادعای هم‌طرازی و هم‌تائی یا معادل‌بودن کلی و جزئی با خدا را رد می‌نماید. به عبارت دیگر، صفات جلاله‌ی خدا را در مفهوم عام مطلق آن، خاص او می‌دانند. مانند وحدانیت، الوهیت، ربوبیت<sup>۵</sup>، مالکیت، حاکمیت، قداست، سبحانیت، عزت، رحمانیت یا قدیر و علیم و غفور بودن. احدی حق ندارد این صفات و حقوق را به عنوان هم‌طرازی، وکالت یا صلاحیت به خود یا به دیگری اگر چه پیغمبر و امام، نسبت بدهد. کلمه «کفو» به معنای هم‌تا و نظیر است.

۱. لقمان (۳۱) / ۱۴: ... [و آگاه باش که] سرانجام در پیشگاه من است.

۲. ممتحنه (۶۰) / ۴: ... و به سوی تو باز آمدم و سرانجام در پیشگاه توست.

۳. توحید (۱۱۲) / ۲.

۴. توحید (۱۱۲) / ۳.

۵. در ترجمه‌های اروپایی قرآن کلمه‌ی «رب» و «ارباب» را سنیور (Seigneur) اصطلاح می‌نمایند (در انگلیسی Lord که همان مفهوم را دارد به کار می‌برند) و همین عنوان برای فتودال‌های اشراف که ادعای مالکیت و حاکمیت بر اراضی و ایالات را داشته‌اند به کار برده می‌شده است؛ مقامات کلیسا را هم با قید (Monseigneur) به جای (Monsieur) خطاب می‌نمایند.



ما حصل کلام آنکه اگر سوره توحید (۱۱۲) را که به صورت متصل و متمم سوره حمد (۱) در نمازهای روزانه و فواتح خوانده می‌شود، جواب خدا به در خواست «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۱</sup> خودمان و نگرانی «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»<sup>۲</sup> بگیریم، معنی و مقصود آن چنین می‌شود که اگر می‌خواهید در اثر اعمال و افکارتان دچار خشم خدا و از طریق حق و نعمت او گمراه نشوید، راه مستقیم را که خالصاً مخلصاً به سوی خدای یکتای معبود بندگان و مقصود عالمیان است پیروی کنید. تازه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» که در سوره حمد (۱) به صورت مبهم آمده و قصد و منظور از راه راست را صریحاً تعریف و تعیین نمی‌کند، به موجب آیات مکرر قرآن چیزی جز عبادت مخلصانه‌ی پروردگار عالمیان نیست. مثلاً گفته می‌شود:

«وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.» (یس ۳۶ / ۶۱)

(و اینکه مرا بندگی کنید، این است راه راست)

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.»

(زخرف ۴۳ / ۶۴)

(به درستی که خداوند او است که پروردگار من و شما می‌باشد پس عبادتش کنید، این راه مستقیم است.)

«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.»

(مریم ۱۹ / ۳۶ یا آل عمران ۳ / ۵۱)

(به درستی که خداوند است که پروردگار من و شما می‌باشد، پس عبادتش کنید، این راه مستقیم است.)

در واقع بندگی خدا، هم راه و مسیر است و هم منزلگاه و مقصد؛ بنابراین نه مرتکب خلاف مشیت و احکام او شوید و نه افراد و اندیشه‌هایی را قائم مقام و هم طراز او بگیرید. تا چه رسد که کسی به خود وظایف و اختیاراتی مثلاً در زمینه‌ی «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»<sup>۳</sup> بودن و به بهشت و جهنم فرستادن مردم در آن دنیا یا این دنیا را تفویض نماید.

۱. حمد (۱) / ۶.

۲. حمد (۱) / ۷.

۳. حمد (۱) / ۴.

مصادیق این نوع انحراف‌ها را در بخش دوم کتاب که مربوط به قرون وسطای اروپاست و همچنین در مکاتب و ایدئولوژی‌های قرون معاصر مشاهده می‌نمائیم.

### انکیزیسیون

از انحراف‌های دیگر از آئین خدا و سنت عیسی (ع) یا گمراهی‌های دنیای مسیحیت، انکیزیسیون است که باید دعا کنیم دچارش نشویم، و چون پنج قرن و نیم بعد از ظهور اسلام رخ داده از آن در قرآن ذکری به میان نیامده است ولی نتیجه و معجونی از موارد فوق‌الذکر می‌باشد<sup>۱</sup>. انکیزیسیون را در فارسی تفتیش عقاید یا محاکم تفتیش عقیده ترجمه کرده همه‌ی ما نام آن را همراه با انزجار و اعتراض شنیده‌ایم و حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (اصل ۲۳) آمده است که:

*«تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن*

*عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.»*

علمای اخیر ما نیز افتخار می‌کرده‌اند که در اسلام هیچ گاه تفتیش عقاید و مخالفت با علم و فرهنگ وجود نداشته است. مع‌ذلک کمتر کسی در میان ما هست که اطلاعاتش بیش از این حدود باشد که در قرون وسطای اروپا دانشمندان و متفکرینی را که نظریاتی متفاوت با کتب مقدس عهدین داشته یا منحرف از مذهب رسمی و مخالف کلیسا و کشیش‌ها بوده‌اند، پرس و جو و شکنجه کرده، وادار به توبه و انکار افکار خود و از معتقدات رایج تبعیت می‌نموده‌اند. در حالی که جریان انکیزیسیون که در حقیقت هم تفتیش عقیده بوده است و هم تحمیل عقیده، یک مسئله‌ی تاریخی دامنه دارتر و دقیق‌تر از اینها به لحاظ مذهبی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد و از جهات عدیده‌ای قابل توجه و تحقیق بوده حقایق زیادی را در زمینه‌های دین‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی روشن می‌سازد و نمی‌توان آن را به عنوان یک موضوع مذهبی کم ارزش متعلق به گذشته‌ی دور در اروپا و منتفی‌شده‌ی تاریخ تلقی کرد. مخصوصاً برای ما ایرانیان و کلیه نمازخوان‌های جهان و همچنین به لحاظ یک بحث ایدئولوژی اسلامی - سیاسی حالت زنده و آموزنده دارد. همان‌طور که در

۱. در تلفظ کلمه‌ی انکیزیسیون اشتباه نشود که کمترین ارتباط با واژه‌ی فارسی «انگیزه» به معنای محرک و هدف ندارد و با کاف نوشته و خوانده می‌شود نه با گاف با دو سرکش. اصل کلمه که در فرانسه و انگلیسی و آلمانی (Inquisition) نوشته می‌شود از ریشه‌ی لاتینی (Inquierere) به معنای تحقیق و جستجو است.

داستان یوسف خدا آن را به عنوان «أَحْسَنَ الْقَصَصِ»<sup>۱</sup> به پیغمبرش خوانده است، مربوط به بنی اسرائیل قبل از حضرت موسی بوده، و ارتباط به زمان و مکان خاتم النبیین و اهل قبله ندارد. مع ذلك قرآن زنده‌اش نگاه داشته و مسلمانان تا قیام قیامت آن را در قرآن خواهند خواند. زیرا که می‌فرماید داستانی است واقعیت‌دار، غیرساختگی و در آن برای خردمندان آگاهی و عبرت و برای مؤمنین هدایت و رحمت است:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.»<sup>۲</sup>

اصولاً قرآن مکرر ملامت می‌کند و به ما دستور می‌دهد که در احوال ساکنین گذشته زمین که غالباً مکذّب، مجرم یا مشرک بوده‌اند سیر و تفحص نموده عبرت بگیریم:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ.» (روم (۳۰) / ۴۱)  
(بگو در زمین گردش کرده ببینید عاقبت کسانی که پیش‌تر بودند چگونه شد، بیشترشان مشرک بودند.)<sup>۳</sup>  
«قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ.»<sup>۴</sup>

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ.»<sup>۵</sup>

۱. یوسف (۱۲) / ۳: ... بهترین داستان‌ها...

۲. یوسف (۱۲) / ۱۱۱: در داستان آنان برای خردمندان عبرتی است؛ [این قرآن] سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد، بلکه تصدیق کتاب‌های پیش از خود و بیان واضح هر چیزی است، و هدایت و رحمتی است برای اهل ایمان.

۳. در زبان قرآن و مسلمانان آنچه را که الحاد گفته و ترجمه کرده‌اند به ارتداد و انحراف یا کفر نزدیک‌تر است.

۴. آل عمران (۳) / ۱۳۷: قبل از شما سنت‌هایی [بوده و] گذشته است؛ پس جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

۵. انعام (۶) / ۱۱: بگو: جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ  
فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي  
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»<sup>۱</sup>

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»<sup>۲</sup>

قضیه به این سادگی نیست که بگوییم یک مشت جهال متعصب، چند نفر مثلاً روزه خور، منافق یا تارک الصلوات و منحرف را زدند و کشتند و غائله تمام شد. بلکه قضیه از دو جهت در سطح بالا قرار دارد:

اول به لحاظ بانیان و گردانندگان که مقامات اعلاى کلیسا و سلاطین و امرای اروپا بودند و پایه گذار عمده‌ی آن که باعث آن همه زنده‌سوزی و زندان و شکنجه و نفی بلد شد، پاپ اینوسان سوم (Innocent III) می‌باشد، به معنای بی‌گناه یا «معصوم!» که در دانش و مدیریت روحانی و در رهبری سیاسی و حتی در تقوا و تقدس از اعظم پاپ‌ها و از مفاخر روحانیت کاتولیک به شمار می‌رود.

دوم به لحاظ قربانیانش که در کمیت و کیفیت، حساب ده تا و صد تا یا هزار تا نبوده در دنیای کم جمعیت آن روز از میلیون تجاوز می‌کرده و اهالی شهرها و بزرگان و علما را در جهان مسیحیت و در میان یهودیان و مسلمانان فرا می‌گرفته است، و به طور کلی واقعه‌ی تاریخی طولانی شش هفت قرنی، با مبانی مذهبی محکم و آثار سیاسی بسیار جدی بوده است. ضمن آنکه نباید تصور شود که قضات دادگاه‌ها، جلادان حرفه‌ای یا بیماران روانی عقده‌ای ناشناخته بوده‌اند که به خاطر لذت یا جمع‌آوری ثروت بسوزاندن زنده زنده‌ی ملحدین می‌پرداخته‌اند، بلکه در میانشان از مقدسین رهبانیت و پاک‌باخته‌های مسیحیت که خود را وقف پسر خدا و خدمت گزار خلق می‌دانستند و صد درصد برای بهشت و به قصد سرکوبی شیطان مبادرت به صدور چنان احکام و حضور در اجرای آنها می‌کرده‌اند، وجود داشته است. خلاصه آنکه پدیده‌ای و نهضتی بوده است مذهبی، انسانی، اجتماعی و سیاسی

۱. نحل (۱۶) / ۳۶: در میان هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای را بندگی کنید و از طاغوت‌ها [و امرای خودکامه] کناره بگیرید؛ آنگاه خدا بعضی از آنان را هدایت کرد و بعضی دیگر گمراهی دامنگیرشان شد؛ پس جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

۲. نمل (۲۷) / ۶۹: بگو: جهانگردی کنید و ببینید سرانجام بزهکاران چگونه بود.

که در صدر و ذیل آن مسئله‌ی اساسی حاکمیت خدا و دین و روحانیت و مفهوم و برد «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> مطرح می‌شده و شاید در تاریخ چنین همکاری هم‌آهنگ مابین روحانیت و دولت و ملت به سرپرستی روحانیت رخ نداده باشد. در هر حال تجربه‌ای بوده است که برادران مسیحی اهل کتاب با مایه گذاشتن از ایمان و علم و آبروی خود و دادن خانه‌ها و خونشان انجام داده و نتایجی به ارث و عبرت گذاشته‌اند. برای ما بسیار جالب است که بینیم چگونه چنین فکری و روحیه‌ای پیش آمده؟، چرا آمده؟، چگونه عمل شده؟ و چه آثار و عواقب داشته است؟ اعم از نتایج مذهبی در رابطه با توسعه و تبلیغ دین و سرنوشت کلیسا و آثار خیلی وسیع تر اجتماعی و علمی، در پیدایش رنسانس و تحول تمدن اروپا و دنیا.

باید انصاف داد که ما مسلمان‌ها برخلاف سنت قرآن که با تأیید و احترام فوق‌العاده نسبت به پیغمبران گذشته، دائماً یاد و صحبت از احوال و افکار امت‌های آنان و مخصوصاً از اهل کتاب می‌نماید، و برخلاف غربی‌های مسیحی و کلیمی که مطالعات وسیع و عمیق - از دیدگاه‌های گوناگون - درباره‌ی مسلمانان و زندگی حضرت رسول (ص) و قرآن و اسلام می‌نمایند، نسبت به ادیان توحیدی دیگر و سرگذشت و افکار پیروان آنها جانب غفلت و غرور را گرفته‌ایم.

\* \* \*

مطالعه انکیزیسیون از جهت دیگری نیز جالب است. اگر در نظر بگیریم که تفتیش عقاید و تحمیل افکار و اعمال، توأم با سرکوبی مخالفین، اگر چه به صورت مذهبی و مسیحی آن از قرن ۱۹ به بعد به کلی ممنوع و متروک شده است ولی مکاتب فلسفی - سیاسی و نظام‌های انقلابی قرون معاصر، با سیستم‌های پیشرفته‌ی حزبی و پلیسی و سیاسی خود، جریان را در چهره‌ی مرموز و مخوف‌تری زنده کرده‌اند، اهمیت مسئله روشن می‌شود. هنوز هم به موضوع تبلیغ یا تحمیل ایدئولوژی و مرام و مصلحت و میزان آزادی دادن به عقاید و افکار و فعالیت‌های مخالفین و منحرفین و متفاوتین، جواب صریح سراسر است که از جنبه‌های اصولی مطمئن و مورد قبول مشترک باشد، داده نشده است. بلکه می‌بینیم انقلاب‌ها هر چه تازه‌تر و نظام‌ها هر چه مترقی‌تر می‌شوند انضباط و انحصارگری و اختناق شدیدتر می‌گردد. اگر

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛...

انکیزیسیون کلیسا مرده است، ولی اساس و احساس نیازی که آن را به وجود آورده بود حالا هم در ایدئولوژی‌ها و نظام‌های اجتماعی و حکومتی دیده می‌شود. اگر از جهت نماز و نیازمان به درگاه خدا و موضع‌گیری در زندگی عبادی، شناسائی این داستان بزرگ لازم است از جهت اجتماعی و انقلابی نیز اندیشه‌های انکیزیسیون یک مسئله حاد جهانی حال و آینده است.

\* \* \*

دربخش آینده بدون آنکه وارد اظهار نظر در قضایا بشویم سعی خواهد شد ما وقع جریان را آن‌طور که رخ داده و گزارش‌ها و نگارش‌های خود اروپائیان حکایت می‌کند، با حداکثر اختصاری که لطمه به شناخت کلیات امر و خطوط اصلی قضایا نزند، عرضه نمائیم.

استنتاج‌های دینی خودمان که بر موازین قرآن خواهد بود، در بخش سوم ذکر خواهد شد. استنتاج‌های اجتماعی و سیاسی را موکول به خوانندگان عزیز می‌نمائیم. منابع اطلاعاتی و استخراج‌های امانی ما پنج فقره مأخذ زیر است که بدون تغییر دادن یا افزودن چیزی از خودمان خلاصه‌گیری و نخبه‌چینی کرده‌ایم و در بعضی قسمت‌ها نقل به عین شده است:

۱- دائرة المعارف انگلیسی:

Encyclopaedia Britannica, 1960

۲- دائرة المعارف گران لاروس:

Grand Larousse encyclopedique 1964

۳- دائرة المعارف مذهب و آداب:

Encyclopaedia of Religion and Ethids, 1940

۴- دائرة المعارف بزرگ شوروی:

Great Soviet Encyclopaedia

۵- کتاب «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران، سال

۱۳۴۵، جلد‌های ۱۳ و ۱۸ و ۲۰.

از کتاب‌های متفرقه مانند «نگاهی به تاریخ جهان» از نهرو، و «ندا به زنده‌ها» از

رژه گارودی نیز استفاده به عمل آمده است.

## بخش دوم

### نهضت مذهبی تفتیش عقاید و تحمیل افکار و آداب در اروپای مسیحی قرون وسطی (از سال ۱۰۰۰ تا ۱۸۵۹ میلادی)

ریشه‌های اولیه‌ی نهضت تفتیش عقاید را که در غالب کشورهای اروپا مخصوصاً فرانسه و ایتالیا و سپس اسپانیا از طرف مؤمنین و دولتیان و کشیشان علیه ملحدین<sup>۱</sup> و منحرفین و متعرضین به پا خاسته بود باید در سال هزار میلادی جستجو کرد، ولی حالت عام و علنی آن و آغاز توسعه و اقدامات رسمی و وسیع ضد الحادی در اواخر قرن ۱۲ و ابتدای قرن ۱۳ (۱۱۹۹ تا ۱۲۰۶) می‌باشد.

در مقدمه‌ی الجیش این نهضت و مایه‌گیری آن دو جریان متوازی متضاد را مشاهده می‌نمائیم که متقابلاً روی هم تأثیر داشته‌اند؛ یکی اوج اقتدار کلیسا و دیگر نهضت ضد خرافات دینی و ضد کلیسا به نام الحاد است.

#### اوج اقتدار کلیسا

از دیر زمانی در اروپای فئودال، مابین پاپ‌ها و اسقف‌ها از یک طرف و سلاطین و نجبای ممالک مختلف - که همگی معتقد و مطیع و متعصب در دیانت مسیح بودند - رقابت‌هایی بر سر قدرت و حاکمیت نهایی بر افراد و اراضی و مخصوصاً در عزل و

---

۱. کلمه: hérétique (heretics) و hérésie که الحاد ترجمه شده است.  
در زبان قرآن و مسلمانان، آنچه را که الحاد گفته و ترجمه کرده‌اند، به ارتداد و انحراف یا کفر نزدیک‌تر است.

نصب مقامات کلیسایی و دولتی و سرپرستی بر تشریفات، وجود داشت. هر دو طرف یکی به اعتبار ریاست روحانی و صلاحیت دینی - از طریق نمایندگی خدا و جانشینی «پسر خدا» - و دیگری به اتکای زورمندی و وراثت و شرافت دنیایی، بر سبیل سنت‌ها و مقررات اداری و سیاسی مورد قبول زمان، خود را صاحب اختیار مردم محل و صالح برای تصمیم و تعیین رؤسا و بزرگان می‌دانستند. مثلاً فیلیپ اگوست<sup>۱</sup> که در سال ۱۱۸۰ میلادی بر اریکه‌ی سلطنت فرانسه تکیه زد و کشورش قبلاً به صد قطعه متعلق به انگلستان و آلمان و همسایگان دیگر و ملوک الطوائف مستقل محلی منقسم شده بود و یکی از سه تن پادشاهان مقتدری بود که فرانسه را به مقام رهبری فکری، اخلاقی و سیاسی اروپا رساند و کشمکش‌هایی با کلیسا، علاوه بر انگلستان و آلمان و اشراف داخلی داشت که از نظر بحث ما جالب است. کشمکشی بر سر طلاق زوجه‌اش که شورای اسقفان فرانسه را وادار به امضا و اجرای آن نموده بود و پس از آن علی‌رغم حکم تکفیر پاپ سلستین سوم<sup>۲</sup> زن دلخواهی را به عقد خود درآورد و چون نوبت به پاپ اینوسان سوم<sup>۳</sup> رسید مشارالیه با تحریم کلیه‌ی مراسم مذهبی و تعطیل کلیساهای سراسر فرانسه او را وادار به فراخواندن زن اول نمود. فیلیپ اگوست نیز در مقابل، اسقف‌های قلمروی خود را که اطاعت از فرمان پاپ نموده بودند معزول و زوجه‌ی مرجوعه‌اش را محبوس ساخت و ضمن آنکه آرزوی مقام و موقعیت صلاح‌الدین ایوبی را که «تحت او امر یک نفر پاپ نبود» می‌کرد، تهدید نمود که به «آئین محمد(ص) درآید». سپس دست روحانیون را از شورای دولتی و تشکیلات حکومتی کوتاه کرد و حقوق دانانی را مأمور تدوین قوانین و مقررات دولتی ساخت.

نواده‌ی فیلیپ اگوست لوئی نهم، معروف به سن لوئی، با آنکه یک پادشاه وارسته‌ی متواضع دادگستر و مهربان و خدمت‌گزار مردم، مخصوصاً مستمندان بود و یک فرد عیسوی مخلص عامل به فرائض و ادعیه، عاشق رهبانیت و همدم روحانیت به‌شمار می‌رفت و در دو جنگ صلیبی فداکاری‌ها کرد، اسیر مسلمانان شد<sup>۴</sup> و او را

۱. فیلیپ اگوست: (1165-1235) Philippe Auguste

۲. پاپ سلست سوم: Pape celestine III

۳. پاپ اینوسان سوم: Pape Innocent III

۴. و همچنین مشارکت بی‌دریغ در جهاد علیه ملحدین آلبی ژوا (albigeois) که ویل دورانت در این باره می‌نویسد:



بعد از فوت به درجه‌ی قدیس ارتقاء دادند، معذک حاضر نمی‌شد آلت دست طبقه‌ی روحانیون «که چون انسان‌اند جائز الخطا هستند» باشد و آنها را آشکارا سرزنش می‌نمود، تا آنجا که در سال ۱۲۶۸ فرمانی به این شرح صادر کرد:

«مقرر می‌داریم هیچ کس به هیچ وجه حق اخذ یا تحصیل مالیات و عوارضی را که از جانب دربار رم وضع گردیده است نداشته باشد... مگر آنکه در راه امری معقول، مقدس و فوق‌العاده ضروری باشد... و از طرف ما صریحاً تصویب شود و به رضای کلیسای مملکت ما باشد.»<sup>۱</sup>

→ «هر چند لویی در مقام معامله با دشمنان مسلمان خویش آدمی درستکار بود معذک نتوانست در مورد ایشان نیز همان تفاهم جوانمردانه‌ای را به کار برد که در مورد دشمنان عیسویس موجب کمال توفیق وی گردیده بود. ایمان کودکانه‌اش به دیانت، وی را به یک عدم تساهل مذهبی وا داشت که کمک به استقرار انکیزیسیون در فرانسه نمود و ترحم طبیعی وی را از برای قربانیان جهادی که علیه ملاحظه آلبی ژوا به راه افتاد خاموش ساخت و خزانه‌ی وی با ضبط اموال محکومین انباشته شد.»

پس از آن چنین می‌خوانیم:

«صرف نظر از این نقائص، لویی به طرز شایسته‌ای در جزئیات اخلاق شباهت به مردی داشت که غایت مطلوب تفاهم دین عیسی بود.»

هنگامی که مسلمانان مصر در مقابل دریافت مبلغی که تصور می‌کردند تمام فدییه است، ولی کمتر از مبلغ مقرر بود، او را آزاد نمودند. این سلطان آزاده علی‌رغم اعتراض مشاورین دربار، تتمه‌ی مبلغ را نزد مسلمانان فرستاد.»

۱. ویل دورانت درباره‌ی لویی که سلطنت را با عقاید و اخلاق مسیحی ترکیب کرده بود چنین توضیح می‌دهد (صفحه ۲۱۳ جلد ۱۳):

«لویی اعتقاد داشت و ثابت کرد که یک دولت می‌تواند در مناسبات خارجی خود عادل و سخی باشد، بی‌آنکه ذره‌ای از حیثیت و قدرت خود را از کف بدهد. وی تا اعلی درجه‌ی امکان از جنگ احتراز می‌کرد، لکن وقتی خطر بروز تجاوزی در کار بود سپاهیان خود را با کاردانی تام آراست، نقشه‌ی مبارزات خود را قبل از شروع مخاصمات طرح می‌نمود و در اروپا این گونه طرح‌ها را با قوت و مهارت به موقع اجرا می‌گذاشت و چنان شرافتمندانه صلح می‌کرد که جایی از برای عشق به انتقام باقی نمی‌ماند. به مجردی که از امنیت فرانسه خاطر جمع می‌شد سیاست صلح‌آمیزی اتخاذ می‌کرد که به موجب آن حاضر بود بر سر حقوق مشروع متنازع فیه مصالحه کند، لکن درباره‌ی دعاوی غیرعادلانه حاضر نبود به ترضیه‌ی خاطر خصم بپردازد. سرزمین‌هایی را که اخلاف او از انگلستان و اسپانیا گرفته بودند به آن دو کشور مسترد داشت. مشاورینش از این عمل مکدر و متأسف گردیدند، اما اقدام لویی باعث ابقای صلح شد و حتی در طی ادواری طولانی که لویی دور از وطن مشغول جنگ‌های صلیبی بود فرانسه از خطر هجوم ایمن ماند... مردم از او می‌ترسیدند زیرا می‌دانستند که مردی عادل بود... هنگامی که همسایگان فرانسه با ←

بعد از لوئی نهم، فیلیپ خوب رو<sup>۱</sup> نیز ضمن پرداختن به اعتبار و قدرت و آبادی و نظام کشور خود و تدوین حقوق سلطنتی به جای حقوق فئودال «قدرت دستگاه پاپ را در هم شکست و فی الواقع پاپ را یک نفر زندانی فرانسه نمود».

\* \* \*

تا اینجا یک روی سکه و حضيض کلیسای رم بود؛ طرف دیگر سکه یا تلافی و ترقی کلیسائیان محتاج و متکی به دو پایه یا دو اقدام بود:

(۱) اعتقاد یا ادعای اینکه پاپ مقام روحانی اعلای مسیحیت بوده، و جانشین حواریون و وارث مسیح می باشد.<sup>۲</sup>

(۲) سر و سامان دادن به تشکیلات اداری کلیسا در سراسر اروپا و دربار مرکزی واتیکان برای جانشینی امپراتوری رم.

پایه‌ی اول با پذیرش و گسترش مسیحیت در اروپا بعد از گرویدن و شهادت و شکنجه‌های مؤمنین اولیه و بعد از ایمان آوردن کنستانتین امپراتور روم، با ترویج و تبلیغ و خدماتی که به عمل می آمد و تماماً از جهت مثبت مدیون حقانیت و الهی بودن رسالت عیسی بن مریم عَلَی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَام است، تأمین گردیده بود و در

→ یکدیگر می جنگیدند لوئی نهایت سعی را در آشتی دادن بین آنها مبذول می داشت و نظر مشاورین خود را ریشخند می کرد که می گفتند این قبیل منازعات را باید دامن زد تا مایه‌ی تضعیف دشمنان بالقوه گردد. سلاطین خارجی مراعات خود را به حکمیت وی احاله می نمودند. مردم در شگفت بودند که چنین آدم نازنینی باید سلطانی اینقدر نازنین باشد «برونتو لاتینی (Brunetto Latini) که از شر مظالم سیاسی فلورانس به فرانسه پناهنده شده بود از دیدن صلح و آرامشی که در دوران لوئی نهم بر شوارع پاریس حکم فرما بود، از رونق بازار داد و ستد و صنایع یدی شهرها، از مزارع پرثمر و تاکستان‌های روستای اطراف پایتخت تعجب می کرد.»

(این توضیح و تفصیل‌ها از آن جهت نقل شد تا برای خوانندگان معلوم گردد که در اروپای قرون وسطی آئین مسیح تا چه حد پذیرفته شده، تعلیماتش تا چه سطح اجرا می گشته و قدرت کلیسا از چه اعتقاد و اخلاص رائج در عامه استفاده می نموده است. ضمناً ملاحظه می کنید که با ایمان الهی و اخلاق مذهبی صحیح، چگونه در یک نظام استبدادی، شخص زمامدار مقید به عدالت و شرافت و عامل خدمت و عمران و امنیت و تأمین کننده‌ی رضایت مردم می گردد و اجرای دین و عدالت مانع احراز قدرت و عزت آبرومندانه نمی شود.)

۱. فیلیپ خوب رو (Philippe la Bel (1268-1314)

۲. آیا چنین حق و خلافتی را حضرت مسیح به کسی داده است؟

شرح حال سن لوئی پادشاه مؤمن و محبوب و مقتدر فرانسه دیدیم این ایمان و اخلاص تا کجا مردمی و مؤثر بوده، می‌توانسته است رایگان‌ترین سرمایه و راحت‌ترین تغذیه برای حاکمیت و احیاناً سوءاستفاده روحانیت وقت بوده باشد.

اما پایه یا اقدام دوم که ارتباط با سازماندهی دستگاه کلیسا یا روحانیت کاتولیک داشت، اولین گام جدی آن در سال ۱۰۵۹ برداشته و قرار شد حق انتخاب پاپ منحصرأ به اسقف‌هائی<sup>۱</sup> که در نزدیکی رم بودند واگذار گردد و کلیه‌ی اسقف‌های کاتولیک نسبت به وی سوگند اطاعت یاد کنند. البته دائره‌ی اسقف‌های انتخاب کننده به تدریج وسعت یافت. شرط پاپ شدن نیز زیاد مقید به طی سلسله مراتب کشیشی یا مال و مقام موروثی نبوده مسائل لیاقت و کفایت و احیاناً زرنگی و سیاست بیشتر دخالت داشت و روی هم‌رفته در مقایسه با دستگاه‌های سلطنتی، نخستین نظامی بود که سیستم شورائی و دموکراسی در آن اعمال می‌گردید. از طرف دیگر، خود اسقف‌ها که قبلاً پاپ گرگوار هفتم<sup>۲</sup> در سال ۱۲۱۵ مقرر داشت که انتخاب اسقف‌ها زیر نظر مجتمع کشیشان کلیسای اعظم و با همکاری شخص پاپ انجام گردد و پس از آن پاپ‌ها که از قدرت اسقفان ترس داشتند، فرقه‌های مختلف<sup>۳</sup> صومعه‌نشین‌ها و رهبانان یعنی شاخه‌ی مؤثر و مهمی از روحانیت خاص مسیحی را زیر نظر خود قرار دادند. نامزدهای مقام اسقفی که معمولاً مبلغی برای تصدی مقام خود به سلاطین می‌دادند از این به بعد به پاپ‌ها پرداخت کردند.

قدرت اقتصادی کلیسا نیز که از منابع عدیده‌ای تغذیه می‌گردید قابل قیاس با ساده‌زیستی و فقر حضرت مسیح(ع) و حواریون سر و پا برهنه جهانگرد اولیه نبود. شارلمانی از طایفه‌ی گل‌ها که معاصر هارون الرشید و فرمانروای فرانسه و قسمت مهمی از اروپای غربی بود در قرن هفتم مقرر کرده بود که کلیه‌ی صاحبان املاک و فئودال‌ها یک عشر بهای محصول سالیانه‌ی خود را به کلیساهای محل بدهند.

منبع دوم عایدات کلیسا، اراضی و املاک وقفی مردم بود که به‌طور عادی و بیشتر به‌عنوان وصیت و پس از فوت در اختیار کشیش و کلیسا می‌گذاشتند، که اگر نمی‌گذاشتند برایشان مراسم مذهبی به عمل نیامده مطرود و ملعون دو دنیا محسوب

۱. اسقف، معادل کاردینال (Cardinal) فرانسه و بی‌شاپ (Bishop) انگلیسی.

۲. پاپ گرگوار هفتم: Pape Gregoire VII

۳. فرقه‌های مختلف: Ordres ecclesiastiques

می‌شدند. در هر حال کلیسا یک‌پا زمیندار و سرمایه‌دار و تاجری بود که از طرق شرعی و بانکی و غیره بر دارایی و امکانات خود می‌افزود و البته به مصرف مستمندان و هزینه‌های دینی و تشکیلاتی نیز می‌رساند.

بعد از پاپ گِرِگوار هفتم که مغلوب امپراتور آلمان شده بود منازعه در دوران زمامداری چند تن از پاپ‌ها ادامه یافته با معاهده وُرمس (سال ۱۱۲۲) میان پاپ کالیکستوس دوم<sup>۱</sup> و امپراتور هانری پنجم پادشاه انگلستان کار به مصالحه کشید. هانری متعهد گردید از دادن «جمع مناصب روحانی با تفویض انگشتی و عصا» خودداری نماید و انتخاب اسقفان و روسای دیرها «طبق دستور شرع» صورت گیرد و «مصون از هر گونه مداخله‌ای باشند» و مناصب روحانی در معرض بیع و شری قرار نگیرد ولی در آلمان انتخاب اسقفان و روسای دیرها در «حضور امپراتور» انجام شده و امپراتور در اختلافات فی‌مابین حکم باشد. قراردادهای مشابهی نیز قبلاً از برای انگلستان و فرانسه به تصویب رسیده بود.

هادریان چهارم که در یک خانواده‌ی فقیر انگلیسی به دنیا آمده بود و بر اثر لیاقت به مقام پاپی رسید (۱۱۵۹-۱۱۵۴) ایرلند را به هانری دوم سلطان انگلیس واگذار ساخت و فردریک باربروس<sup>۲</sup>، امپراتور مقتدر آلمان را به بوسیدن پای خویش و قبول اینکه بخشیدن تخت و تاج سلطنت از اختیارات پاپ‌ها است مجبور نمود.

جانشین هادریان، الکساندر دوم (۱۱۸۱-۱۱۵۹) به تلافی اینکه فردریک باربروس رقیب او را تأیید کرده بود حربه‌ی برنده‌ی همیشه آماده را به کار برده حکم تکفیرش را صادر نمود و به اتباع امپراتور اجازه تخلف از اوامر او را داد و آتش شورش را در لِمباردی<sup>۳</sup> دامن زد که به سرشکستگی فردریک و عذرخواهی و پابوسی او از پاپ الکساندر منجر گردید. همین پاپ، سلطان انگلستان هانری دوم را نیز مجبور ساخت پای برهنه به مزار توماس بکت<sup>۴</sup> سفر کند و در آنجا از دست متولیان کنتربوری تازیانه

۱. کالیکستوس دوم: Calixtus II

۲. فردریک باربروس: Frdric Barberousse (1122-1190)

۳. لِمباردی (Lombardie) منطقه‌ی وسیع و حاصل‌خیز شمال ایتالیا در دامنه کوه‌های آلپ که آن زمان در تصرف آلمان بوده است.

۴. توماس بکت: St. Thomas Becket از اعظام روحانیت انگلستان که به صدراعظمی رسید و سپس اسقف اعظم کنتربوری شده، از طرفداران سرسخت کلیسا علیه پادشاه بود و چون هانری دوم را خیانتکار اعلام نمود به تحریک هانری به قتل رسید.

بخورد!

مبارزه‌ی طویل و پیروزی‌های الکساندر دوم را برای یکی از بزرگ‌ترین پاپ‌های تاریخ یعنی اینوسان سوم هموار ساخت. اینوسان یک اشراف زاده‌ی ایتالیایی بود که حکمت و الهیات را در پاریس فرا گرفت و سپس در بولونی حقوق شرع و مُدُن را آموخت، و در مراجعت به رم به واسطه‌ی مهارتی که در دیپلماسی و تبحری که در اصول عقاید روحانی داشت، آثار فاضلانهای به رشته‌ی تحریر درآورده بود و با استفاده از نفوذ فامیلی سریعاً از مدارج کلیسایی بالا رفته، در سی و هفت سالگی (۱۱۹۸) بدون آنکه قبلاً کشیش رسمی شده باشد، به مقام پاپی رسید و چون امپراتور هانری ششم که ایتالیای جنوبی و سیسیل را تحت سلطه خود درآورده بود، سال قبل فوت کرده و طفل سه ساله‌ای جانشینش شده بود، توانست حکومت پاپی را در تمام ایالاتی که تعلق به کلیسای رم داشت، استقرار بخشیده و با قیومیت‌ها و وکالت‌های لازم در عرض ده ماه خود را مالک الرقاب شبه‌جزیره ایتالیا نماید. با وجود قیافه‌ی عبوس و تاریک و چشمان تیز و رعب‌آورش، مجموعه‌ای از قریحه و فضائل اخلاقی و قناعت و خوش‌مشربی بود. اما در اصول عقاید مذهبی و اخلاقیات اجازه نمی‌داد کسی از خط مشی معین و مقرر کلیسا ذره‌ای عدول نماید. انگار که برای ایجاد و اعتلاء امپراتوری مذهبی مسیحیت آفریده شده و «ذره‌ای شک نداشت که حکومت بر جهان حق مسلم وی می‌باشد... و از صمیم قلب خود را وارث اختیاراتی می‌دانست که پسر خدا به حواریون و کلیسا عطا کرده بود.» وی می‌گفت که «خداوند حکومت بر نه تنها تمامی پیروان کلیسا بلکه تمامی جهان را به پطروس واگذار کرد.» وی مدعی اختیارات مطلق دنیوی یا امور صرفاً غیر مذهبی جز در ایالات پاپی نبود. لکن اصرار می‌ورزید که هر جا میان امور مذهبی و اختیارات ملکی تعارض پیش آید اختیارات روحانی بر غیرروحانی مرجح باشد.» غایت مطلوب آرمان اینوسان، مانند گرگوار هفتم آن بود که «عموم حکومت‌های عالم باید در یک دستگاه حکومت جهانی شریک باشند که پاپ در کلیه‌ی امور مربوط به دادگستری، اصول اخلاقی و ایمان آن ریاست فائقه داشته باشد، و چند صباحی موفق گردید تقریباً موجبات تحقق آن آرمان را فراهم سازد.»<sup>۱</sup>

۱. کتاب «تاریخ تمدن»، جلد ۱۳، خلاصه‌گیری از صفحات ۳۵۲ تا ۳۵۵.

نکته‌ی حساس و کلید اصلی مسئله در همین مطالب است. همیشه در همه جای دنیا چه در مذاهب ←

→ توحیدی و چه در شرک و بت پرستی، تولیت‌ها، روحانیت‌ها و سلطنت‌های با داعیه‌ی الوهی، به اعتبار و با ادعای ارتباط، استخلاف یا نیابت خدا و مقامات معنوی اعلی، یک نوع قداست و شبه الوهیت به کار، به قدرت و به موجودیت خود می‌داده‌اند و اگر بتوانند مابین شغل و وظیفه و مقام خود با آئین و خدا، یک نوع وحدت و ارتباط برقرار می‌سازند. پادشاهان ژاپن، از اولاد خورشید و خدا می‌شوند و سلاطین اموی و عباسی خود را خلیفه رسول‌الله و بلکه خلیفه الله که بالاتر است می‌دانند، سلطنت ایران در قانون اساسی مشروطیت «موهبت الهی» می‌شود و استعمارگران اروپا تسلط و تملک خود را بر ملل عقب افتاده‌ی آفریقا و آسیا به عنوان «مأموریت حمایت و هدایت» توجیه می‌کنند... عنوانین متداولی از قبیل ضل‌الله، سیف‌الدین، حجت‌الله و حجت‌الاسلام، سیف‌الاسلام و ابوالملک و الدین از همین مبنا ناشی می‌شده است. حال طبیعی است که کشیشان و کلیسا و دستگاه پاپی نیز، حتی روی حسن نیت و به قصد هدایت خلق و به کرسی نشاندن آئین پاک و تعلیمات ملکوتی مسیح هم که باشد، و بدون آنکه خود عیسی چنین مسئولیت و منصب را به کسی تفویض کرده باشد، این حالت خلافت و مأموریت را احراز و در وجدانشان احساس نمایند. بعد هم طبیعی و منطقی و شرعی بینند که وقتی پای مقایسه مابین یک نفر نماینده و سخنگوی خدا و پسر خدا با یک فرد بی‌سواد عادتاً گنه کار در میان می‌آید. دست بالا، به اقتضای عقل و دین و فرموده‌ی خدا و عیسی، با اولی باشد، همان‌طور که اینوسان سوم ترجیح روحانی بر لائیک و دولتی را مانند برتری خورشید بر ماه، بدیهی مسلم می‌دید.

قرآن، روحانیون اهل کتاب را به عنوان واقعیت موجود و مسئول قبول داشته از قسّسین و رهبانان با انصافی که تکبر نورزیده تمایل به مودت با مؤمنین نشان می‌دهند نیز تمجید می‌نماید:

«وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيِينَ وَرَهْبَانًا وَأَنتُمْ لَا تَسْتَكْبِرُونَ.» (مائده (۵) / ۸۲)

(... و مسلماً نزدیک‌ترین آنها را به دوستی مؤمنین کسانی خواهی یافت که می‌گویند ما نصاری هستیم، این از آن جهت است که در میان آنها قسّسین و رهبان‌هایی هست و اینکه آنها در پی تکبر و خودستائی نیستند.)

ولی همان‌طور که در اواخر بحث راجع به سوره حمد (۱) دیدیم اشارات قرآن درباره‌ی آنها بیشتر جنبه‌ی ایراد و اعتراض داشته به دلیل خروج از تقوا و خودداری از نهی خلاف‌ها ملامتشان می‌نماید. قرآن در مورد روحانیت اسلام ضمن آنکه صراحتاً مؤسس و مؤید آن نیست، آیه‌ای دارد که آن را مبداء و مبانی این نهاد عنوان می‌نماید. آیه‌ای که اساساً ناظر به زمان رسول اکرم (ص) و طوائف دوردست عربستان بوده است که عده‌ای از آنها برای فهم و دریافت دین تازه به مدینه خدمت پیغمبر آمده در مراجعت، قوم خودشان را از عواقب و عذاب‌ها انداز نمایند، نه آنکه مأموریت اجرائی و مدیریت مستمر دین و دنیای مؤمنین را به عهده بگیرند:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.» (توبه (۹) / ۱۲۲)

(برای مؤمنین امکان‌پذیر نیست که همگی برای تعلیم دین بروند پس چرا از هر فرقه‌ای از آنها طایفه‌ای نمی‌روند تا در دین تفکر و تحقیق نموده در مراجعت، به بیم‌دادن قوم خود پردازند که شاید - از خدا - بترسند.)

در سال ۱۲۰۴ در اثر استیلای صلیبیون بر قسطنطنیه، کلیسای یونانی و پس از آن صربستان و ارمنستان سر تسلیم در برابر کلیسای رم فرود آوردند. در زمینه‌ی دیپلماسی نیز اینوسان سوم بر اثر یک رشته منازعات سیاسی شگفت‌انگیز، سلاطین نیرومند اروپا از جمله جان انگلیس و اُتو و فردریک آلمان را به طرز بی‌سابقه‌ای وادار به شناسایی حق حاکمیت خویش کرد. پرتقال، آراگون، مجارستان و بلغارستان همگی خود را تیول و خراج‌گزار پاپ خوانده، طوق عبودیت وی را به گردن نهادند. تا آنجا که قبل از فوت پاپ اینوسان سوم، دربار روحانی رم کارآمدترین دستگاه حکومتی عهد خود گردید.

ویل دورانت در آنجا که می‌خواهد از عواید کلیسا صحبت کند، اشاره به دامنه اقتدار و احاطه‌ی کلسا بر کلیه‌ی شئون اروپای قرون وسطی کرده، چنین می‌گوید:

«یک کلیسایی که در واقع به صورت مملکت عظیم واحدی بر اروپا حکومت می‌کرد، و با عبادات، اخلاقیات، فرهنگ، وصلت‌ها، جنگ‌ها، مبارزات صلیبی، متوفیات و وصایای نفوس نیم‌قاره‌ای سروکار داشت، و به نحو مؤثری در اداره‌ی امور غیر مذهبی ملل سهیم بود و پرخرج‌ترین سازمان‌ها را در تاریخ قرون وسطی به‌وجود آورده بود، فقط در صورتی می‌توانست به وظایف خود ادامه دهد که از صد نوع... مختلف عایدی داشته باشد.»

(تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۱۳، صفحه ۳۶)





## نهضت ضد خرافات دینی

### سیل الحاد

ویل دورانت می‌نویسد: «در پایان قرن دوازدهم مخالفت با کشیشان به صورت سیل بنیان کنی درآمد».<sup>۱</sup> مخالفت با کشیشان یا با کلیسا نهضت ضد خرافات دینی بود. عامل اصلی یا یکی از عوامل مهم این پدیده، حرکتی فرهنگی از شرق به غرب و بیشتر ناشی از جنگ‌های صلیبی و تماسی بود که مسیحیان با دنیای اسلام و با ایران پیدا کردند. «امواج جدیدی از تصوف شرقی به مغرب سرایت کرد؛ از ایران طیفی از آراء دیانت مانوی و کیش اشتراکی مزدک از طریق آسیای صغیر و بالکان به اروپا رسید. از جهان اسلام مخالفت با صورت و تندیس پرستی، یک نوع اعتقاد عمومی به قضا و قدر و تنفر از کشیشان به سوغات آمد. در اثر شکست صلیبیون در مبارزات خویش با جهان اسلام، تردیدی درباره‌ی منشاء ملکوتی کلیسا و حمایت الهی از آئین مسیح به دل‌ها راه یافت. بولسی‌ها که بر اثر تعقیب و ایداء امپراتوران بیزانس به طرف مغرب رانده شده بودند، تنفری را که از تندیس پرستی، شعائر دینی و طبقه‌ی روحانی داشتند با خود از طریق بالکان به داخل ایتالیا و پرووانس فرانسه (Provence) بردند.» در بلغارستان جماعتی به نام بوگومیل‌ها (یاران خدا) مشهور شدند که چندین بار مورد تهاجم قرار گرفته سرسختانه از خود دفاع کردند و سرانجام در برابر اسلام سر فرود آوردند. در حدود سال هزار میلادی در ناحیه‌ی تولوز و اورلئان فرقه‌ای پیدا شدند که واقعیت معجزات، خاصیت احیاء در غسل تعمید، حضور واقعی عیسی در

۱. «تاریخ تمدن»، جلد ۱۳، صفحه ۳۶۹.

عشاء ربانی و مؤثر بودن دعا به درگاه قدیسان را منکر گردیدند. به سال ۱۰۲۳ سیزده تن از ایشان را زنده زنده آتش زدند. تدریجاً اختلاف و انتقادات، با به قول معتقدین رسمی، بدعت‌های مشابهی در شهرهای اروپای غربی پدیدار و منجر به شورش‌هایی می‌گردید. از جمله در کامبره و لیپز (۱۰۲۵)، گوسلار (۱۰۵۲)، سوآسون (۱۱۱۴) و کلنی (۱۱۴۶)، به طوری که تعداد فرقه‌های موسوم به ملاحده را به ۱۵۰ تخمین زدند. برخی از این جماعات بی‌ضرر بوده دور هم جمع می‌شدند تا بدون حضور کشیش، کتاب مقدس را برای یکدیگر به زبان بومی بخوانند. بسیاری از آنها مؤمنین راشدی بودند و ناراحتی کلیسا از آنها این بود که می‌گفتند کشیشان باید در فقر کامل زندگی کنند. فرقه‌ی دیگری به رهبری پی‌یر دو والدو (Pirre de Vaux) تاجر متمکن اهل لیون، کتاب مقدس را به زبان لانگدوک (Languédoc از نواحی جنوبی فرانسه) ترجمه کرده و چون معتقد بودند که عیسویان باید مانند حواریون زندگی کنند و اموالشان را بین خود تقسیم نمایند جمعیتی به نام «گدایان لیون»؛ تشکیل دادند سر اسقف لیون پی‌یر دو والدو را که به موعظه و قرائت ترجمه‌های انجیل پرداخت، شدیداً ملامت کرده اعلام نمود که «فقط اسقفان مجاز به ایراد موعظات می‌باشند». تدریجاً این نهضت صیغه‌ی ضد کلیسایی به خود گرفت و با هر نوع تولیت، از در ستیز درآمد و منکر گناه‌بخشی کشیشان گردید و برخی از پیروان این فرقه خرید و فروش بهشت و آمرزش گناهان را عمل لغو می‌شمردند و دسته‌ای نیز تبلیغ اشتراکی می‌کردند. فرقه والدنس (Waldens) در سال ۱۱۸۴ رسماً محکوم و مرتد شمرده شد. شورای اعلای روحانیت تولوز در سال ۱۲۲۹ امر داد که هیچ کس از افراد غیرروحانی نباید هیچ نوع کتاب مذهبی و مقدس را جز کتاب دعا و سرودهای روحانی در تملک داشته باشد و کتاب مقدس فقط باید به زبان لاتینی تلاوت شود.

مسقط الرأس عمده‌ی به اصطلاح الحاد و شعله‌ورترین غائله از شهر آلبی فرانسه و از اهالی آنجا به نام آلبی ژوا<sup>۱</sup> سرچشمه گرفته به شهرهای مون پیله، ناربون و مارسی<sup>۲</sup> در جنوب فرانسه و به شهرهای شمال ایتالیا و تا حدودی به اسپانیا و آلمان و به سایر نقاط صادر گردید. این فرقه و مسلک آنها را کاتاری<sup>۳</sup> خوانده‌اند که مأخوذ از

۱. آلبی ژوا: Albi - albigeois

۲. شهرهای: مون پیله (Montpellier)، ناربون (Narbonn) و مارسی (Marseille).

۳. مسلک یا فرقه کاتاری: Cathari

واژه‌ای است یونانی به معنای پاک و منشاء اولیه آن بلغارستان بوده است. در آلبی تمدن قرون وسطائی فرانسه به اوج خود رسید و پیروان ادیان بزرگ مسیحی و مسلمان و یهودی در محیط دوستانه شهری با هم آمیزش داشتند. اصول عقاید و رسوم فرقه‌های کاتاری تا حدی بازگشت به معتقدات و رسوم عیسویان بدوی بود ولی مخلوط شده با افکار مانوی و آراء شرقی دیگر. کشیشانی داشتند ملبس به جامه‌های سیاه که سوگند یاد می‌کردند دست از ابوبین، اطفال و دوستان شسته و خود را «وقف خداوند و انجیل» نمایند... هرگز زنی را لمس نکنند، حیوانی را نکشند، لب به گوشت و تخم مرغ یا لبنیات نزنند.<sup>۱</sup> هرگونه روابط جنسی را معصیت دانسته، گناه آدم و حوا را نزدیکی با یکدیگر می‌شمردند. ضمناً عیسی و خدا را یکی ندانسته و عیسی را فرشته حساب می‌کردند. موعظه‌های مسیح خطاب به حواریون اساس اختلافیات کاتاری‌ها بود و به پیروان تعلیم می‌دادند که باید دشمنانشان را دوست بدارند، به بیماران و مستمندان توجه نمایند، هرگز دشنام ندهند و همیشه با خلاق صلح را پیشه خود سازند؛ توسل به قهر نیز در نزد آنها عمل پسندیده‌ای محسوب نمی‌شد.<sup>۲</sup>

اگر فرقه‌ی کاتاری در مقام اعتراض و ایراد به کلیسا برنیامده بود احتمال داشت کلیسا نیز کاری به پیروان آن نمی‌داشت و می‌گذاشت تا خود موجبات فنای خویش را فراهم آورند؛ لکن کاتاری‌ها منکر آن گردیدند که کلیسا از آن عیسی باشد. گفتند:

«پطروس قدیس هرگز پا به رم نگذاشته بود، هرگز دستگاه پایی را پی  
نریخته بود و پاپ‌ها جانشینان امپراتوران بودند نه خلفای حواریون  
مسیح... عیسی از مال دنیا هیچ چیز... را مالک نبود و حال آنکه اسقفان  
عیسوی، مردمی ثروتمند بودند.»<sup>۳</sup>

کاتاری‌ها کشیشان دنیادار و رهبانان چاق و چله را همان فریسی‌ها و پیروان شیطان، و شخص پاپ را دشمن مسیح می‌دانستند، مبلغین جنگ‌های صلیبی را هم به عنوان مستی آدمکش متهم ساختند.

۱. همان «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوها» ی قرآن است.

اشاره‌ی مؤلف فقید به آیه ۲۷ سوره ی حدید (۵۷) است (ب.ف.ب.).

۲. در مجموع اختلاطی از هدایت به صراط مستقیم و انحراف و افراط ضالین.

۳. کتاب «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، جلد سیزدهم، صفحه ۳۷۵.

مدتی روحانیون و حکومت‌های محلی فرانسه‌ی جنوبی با کاتاری‌ها مدارا کردند و مردم ظاهراً مجاز به اختیار دیانت کهن یا مذهب نو بودند. مجالس مباحثه و مناظره‌ی عمومی میان الهیون کاتولیک و کاتاری تشکیل گردید و در ۱۱۶۷ شعب مختلف کاتاری شورائی با حضور کشیشان خود برای اداره‌ی امور، انضباط و اصول دین بر پا کردند. از طرف دیگر طبقه‌ی اشراف لانگدوک که نسبتاً بی‌چیز بودند، مقتضی می‌دیدند کلیسا تضعیف شود تا ثروت فراوان و اراضی آن را ضبط نمایند، و تا حد تاراج دیرها و زندانی کردن اسقف شهر آلبی و جانسین کردن کشیش کاتاری، پیش رفتند. ریمون ششم (Raimond VI)، کنت تولوز چندین کلیسا را ویران نمود و رهبانانی را مورد تعقیب و آزار قرار داد و اعتنا به حکم تکفیر نکرد.

### عکس‌العمل‌ها و درگیری‌های خونین

در برابر امواج اختلاف و انتقاد و انحراف، چند نوع عکس‌العمل از ناحیه‌ی کلیسا امکان‌پذیر بود؛ یکی ادامه‌ی مدارا و بحث و مناظره‌ی مسالمت‌آمیز توأم با واگذاری کاتاری‌ها به حال خودشان برای تعدیل طبیعی یا تضعیف و فنای تدریجی. راه حل دوم، مقابله‌ی تند برای نابودی تا سرحد مقاتله بود. راه حل دیگری نیز می‌توانست چنین باشد که کلیسا از روی حسن نیت و انصاف خدایی، ایرادها و انتقاداتی را که دارد- و منطبق با انجیل و سنت مسیح بود<sup>۱</sup>- پذیرفته، روحانیت عیسوی خود را از جهات عقیدتی، اخلاقی و اداری اصلاح نماید. به این ترتیب حربه از دست کاتاری‌ها گرفته شده، طبایع و عقول مردم بنا به فطرت و منطق به‌دین خالص خدایی یا صراط مستقیمی که «غَيْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» است برمی‌گشتند. کما آنکه در بحبوحه‌ی درگیری‌ها یک قدیس اسپانیایی از فرقه‌ی دومینیک که مرد متدین و پرهیزکاری بود وارد فرانسه شده با صلح و صفا به تبلیغ در میان کاتاری‌ها پرداخت و عده‌ای از آنان را وارد در معتقدات مقبول عیسویت نمود و امکان داشت که با اصلاحات کلیسا اشکال و اختلاف‌ها مرتفع و وحدت میان مسیحیان برقرار شود ولی قتل یکی از سفیران پاپ به‌دست یک شوالیه اوضاع را به نفع شیطان بر هم زد. در هر حال، چون مسئله با حیثیت کلیسا و شئون اعتباری مورد ادعا اصطکاک پیدا کرده روحانیت در اوج قدرت بود و کار با سیاست و مالکیت در آمیخت قضیه

۱. که قرآن نیز همان‌ها را در پنج قرن قبل می‌گفته است.

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۵۳  
صورت دیگر و جهت نامطلوب پیدا کرد.

اینوسان سوم که در ۱۱۹۸ به مقام پاپی نائل آمده بود<sup>۱</sup> این تحولات را خطری برای کلیسا و حکومت هر دو می‌دید. با اذعان به اینکه پاره‌ای اعمال کلیسا مستوجب سرزنش است و حکومت نیز دست به معاصی زده عمال فاسد و نالایق را در دامن خود پرورش داده است، وجود یک فرقه‌ی ملحد نیز که «دژ حصین در برابر تعدی آدمی و هرج و مرج اجتماعی است» تیشه بر ریشه کلیسا می‌زند و اصولی را ترویج می‌نماید که زناشویی را ممنوع و خودکشی و فقرپرستی را تشویق می‌کند، نمی‌توانست تحمل نماید. امحاء ملاحده آلبی ژوا را که در قلب عالم عیسوی در تزیاید بودند واجب‌تر از جنگ صلیبی با کفار در فلسطین می‌دانست. دو ماه پس از پاپ شدن، نامه‌ای به اسقف اعظم گاسکونی (Gascogne ایالتی از فرانسه در غرب تولوز و شمال اسپانیا) به مضمون زیر نوشت:

«قایق کوچک پطروس قدیس، در میان دریای فراوان سرگشته بوده و طوفان‌های فراوان به خود دیده است. اما چیزی که بالاتر از همه مرا اندوهگین می‌سازد آن است که در این ایام... جمعی از شیطان صفتان گمراه... لجام گسیخته و مودی... مردمان ساده‌لوح را به دام می‌اندازند، با خرافات و جعلیاتشان معانی اقوال کتاب مقدس را تحریف می‌کنند و در صدد امحاء وحدت<sup>۲</sup> کلیسای کاتولیک برآمده‌اند. از آنجا که این خطای زیان‌آور در گاسکونی و اراضی همجوار رو به فزونی نهاده است، ما می‌خواهیم که شما و اسقفان همکاران با تمام قدرتی که دارید در برابر آن مقاومت ورزید... ما به شما اکیداً فرمان می‌دهیم که با هر وسیله‌ای که در اختیار دارید جمیع این بدعت‌گزاران را منهدم سازید، و کلیه‌ی مردمانی را که بر اثر آراء آنها آلوده گردیده‌اند، از قلمروی خویش بیرون کنید... و در صورت لزوم می‌توانید ملوک و مردم را برانگیزید تا به زور شمشیر، آنها را پایمال کنند.»

سر اسقف پایتخت گاسکونی که اهل تساهل بود، ظاهراً اقدامی نکرد و اسقف‌های اعظم ناربون و بزیه (Bézier) در مقابل نمایندگان پاپ مقاومت نشان دادند.

---

۱. از این به بعد مطالب این بند اقتباس خلاصه شده از کتاب «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، جلد سوم، صفحات ۳۷۶ تا ۳۸۲ می‌باشد.

۲. امان از کلمه‌ی زیبای وحدت که چه طرد و تفرقه‌ها و تسلط و اختناق‌ها در دنیا به‌نام آن انجام شده است!

### محاکم تفتیش عقاید

پاپ اینوسان سوم در برابر تساهل و تعلل اسقف‌های جنوب فرانسه روحانی قوی‌الاراده‌ای به نام آرنو (Arnaud) را مأمور انجام این امر خطیر کرد که صدر رهبانان فرقه سیسترسیان بود (۱۲۰۴) و اختیارات فوق‌العاده‌ای به او بخشید تا در سراسر فرانسه دستگاه انکیزیسیون یا محاکم تفتیش عقاید بر پا کنند. همچنین به آرنو اجازه داد با صدور فرمان عمومی جمیع گناهان پادشاه فرانسه و آن دسته از اشراف را که در قلع و قمع ملاحده کمک می‌نمایند، ببخشد. به فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه نیز پیشنهاد ضبط اراضی اشرافی را که تعلل در جنگ صلیبی با ملحدین ورزند، کرد. فیلیپ در قبول پیشنهاد مردد ماند و امیر یا کنت تولوز ریمون ششم نیز با وجود وعده‌های چرب و نرم و تکفیری که به دنبالش آمد از وعده‌ی همکاری پاپ طفره رفت. شوالیه‌ای که به فرمان یکی از فرستادگان پاپ مأمور اخراج کاتاری‌ها از خانه و زندگیشان گردیده بود سؤال می‌کرد:

«چطور می‌توانیم به چنین عملی مبادرت ورزیم، ما با این مردمان بزرگ شده‌ایم، خویشان و بستگانی در میان آنها داریم<sup>۱</sup> و به چشم خود می‌بینیم که پا از جاده عفاف و تقوی بیرون نمی‌گذارند.»

اینوسان که قریب ده سال با شکیبایی شاهد بی‌ثمر ماندن مجاهدات خویش گشته بود، دست به اقدامات شدیدی زد. ریمون ششم امیر تولوز و جمیع دستیاران را تکفیر و تمام مراسم مذهبی را در آن صفحات ممنوع ساخته، تصرف اراضی او را حلال کرد. علاوه بر اینها جماعات عیسوی را از کلیه‌ی کشورها برای جهاد علیه کاتاری‌های آلبی بسیج نمود. فیلیپ اگوست با بارون‌های قلمروی خویش و دسته‌هایی از عساکر آلمانی و ایتالیایی نیز به آنها پیوستند. به‌همه‌ی شرکت‌کنندگان در این جهاد مانند جنگ‌های صلیبی وعده‌ی آمرزش عمومی داده شد. ریمون تقاضای عفو کرده با بدنی نیمه‌عریان از دست کشیشان حد خورد و در جهاد شرکت

---

۱. نظیر چنین ابتلا و اشکال برای گروندگان صدر اسلام که زیر فرمان رسول اکرم بودند نیز پیش آمده و لازم شده بود که با پدران و برادران و خویشاوندان خود بجنگند. ولی در آنجا مسلمانان به دلیل ایمان آوردن به خدا در معرض حمله و آزار و اخراج از خانه و زندگی خود قرار گرفته و عمل دفاع از جان و ایمان انجام می‌دادند، نه تعرض و تحمیل عقیده بر سایرین. نسبت به کسانی از مشرکین که مزاحم مؤمنین نشده و دشمنی نکرده بودند، علاوه بر آنکه مأموریت جنگ و کشتارشان را نداشتند توصیه به عدالت و نیکی نیز شده بود (سوره ممتحنه (۶۰) / ۸).

قسمت اعظم اشراف و عوام لانگ دوک و حتی کاتولیک‌های معتقد که می‌دیدند بارون‌ها و تهی‌دستان هجوم آوردنده از شمال، شور مذهبی را وسیله‌ی ضبط اموال کرده‌اند، به مقاومت پرداختند. هنگامی که صلیبیون به شهر بزیه نزدیک شدند، پیغام فرستادند که اگر اهالی شهر جمیع ملاحظه‌ای را که نامشان در سیاهه‌ی اسقف محل درج است تسلیم نمایند از کلیه‌ی مخافات جنگ خواهند رست. زعمای شهر جواب دادند که در نظر آنها تن به محاصره دادن و حتی خوردن اطفالشان به مراتب اولی‌تر خواهد بود. صلیبیون از حصار شهر بالا رفته آنجا را مسخر ساختند و بیست هزار تن مرد و زن و کودک را بی‌هیچ ملاحظه به خاک هلاک انداختند و شهر را آتش زدند.<sup>۱</sup> سزاریوس، رهبانی از فرقه‌ی سیسترسیان اهل هیستر باخ که ۲۰ سال پس از این حوادث خاطرات خود را به رشته‌ی تحریر درآورده است تنها منبع موثقی است که می‌گوید: چون از آرنو نماینده‌ی پاپ راجع به قتل کاتولیک‌ها سؤال شد، گفت:

«همه را به قتل آورید زیرا خداوند می‌داند که چه کسی بر حق است.»

دلاورترین سرداران در محاصره‌ی دژ کارکاسون (Carcasson) که بعد از بزیه مورد حمله و تسخیر و تخریب قرار گرفت، سیمون دومون فر (Simon de Montfort) فرزند ارشد بارون ناحیه، جوانی جنگجو و در عین حال دیندار و متعبد بود که در جنگ‌های فلسطین خدمت کرده، با لشکر کوچک ۴۵۰۰ نفری خود، به ترغیب نماینده‌ی پاپ، شهرها را یکی بعد از دیگری فتح کرده و مردم را مخیر می‌ساخت که میان بازگشت به آئین کاتولیک یا تسلیم جلاد شدن، یکی را انتخاب کنند. هزاران نفر شق اول و صدها نفر شق دوم را برگزیدند و بعد از آنکه تمامی اراضی کنت ریمون را ویران ساخت و در ۱۲۱۵ بر شهر تولوز پیروز شد، بنا به رأی شورای اسقف‌های مون‌پلیه (Montpellier) از شهرهای بزرگ جنوب فرانسه نزدیک مدیترانه) صاحب عنوان و مالک قسمت اعظم اراضی ریمون ششم، کنت تولوز، حامی کاتارها، و مرد مقاوم در برابر پاپ گردید.<sup>۲</sup>

---

۱. پناه بر خدا از فتنه‌های آمیخته دین و دنیا! سبعانه‌ترین بی‌رحمی انسان که درندگان به پای آن نمی‌رسند وقتی است که اعتقاد و تعصب مذهبی با انتقام و خصومت سیاسی و مالی در می‌آمیزد و تصور ثواب و تکلیف شرعی توأم با توصیه‌های دینی و سیاسی، غرائز حیوانی و عواطف انسانی را به کلی کنار می‌زند!

۲. پاپ‌ها با حداکثر استفاده از نیروی ایمان و اخلاص و ایثار مردم و به کاربردن حربه‌ی برنده‌ی تکفیر، که چون موم در میان انگشتانشان بود، از یک طرف دنیای سرسپردگان فرمانبر خود را با بخشیدن املاک ←

اینوسان سوم موافق کامل این جریانات نبود و وحشت داشت که «صلیبیون»<sup>۱</sup> چون مشتی قطاع‌الطریق درنده، به سرقت اموال مردم و قتل نفس، دست یازیده و اموال مردمانی را تصاحب کرده باشند که هرگز متهم به بدعت نبودند». به همین سبب بر ریمون ششم رحمت آورده مقرر داشت تا زنده است از خزانه‌ی پاپی وظیفه دریافت دارد. ریمون هفتم چون به سن رشد رسید تولوز را مجدداً تسخیر کرد. سیمون دومونفور در محاصره‌ی دوم (۱۲۱۸) درگذشت و پس از آنکه عمر اینوسان سوم به آخر رسید مبارزات صلیبی موقوف گردید. بقایای جان به‌دربرده آلبی ژوا از گوشه‌های انزوا بیرون آمده، در سایه‌ی حکومت با مدارای کنت جدید تولوز به تبلیغ و اجرای مراسم مذهبی خود مشغول شدند ولی دوران صلح چندان به طول نکشید و لوئی هشتم پادشاه فرانسه با تفاهم پاپ هونوریوس سوم جنگ صلیبی جدیدی را با تعهد پاکسازی کامل سرزمین ریمون و صاحب شدن املاک او به راه انداخت. ولی عمرش او را تا پیروزی قطعی همراهی نکرد و ریمون با زوجه او که نایب السلطنه و مادر لوئی نهم (همان سن لوئی معروف مقدس محبوب و مقتدر) قرارداد صلحی امضا کرد و دخترش را به برادر پادشاه داد و در برابر پاپ تعهد کرد که بدعت و الحاد را در قلمروی خود محو نماید و در برابر نایب السلطنه قول داد که دختر و دامادش وارث تمام اراضی و املاک او باشند. به این ترتیب جنگ‌های آلبی ژوا<sup>۲</sup> بعد از سی سال کشتار و خرابی در سال ۱۲۲۹ پایان یافت. نتیجه‌ی این جنگ‌ها از یک طرف پیروزی آئین رسمی کاتولیک بود، با الغای کامل آزادی و تساهل<sup>۳</sup> و صدور دستور اکید شورای اعلای روحانی شهر ناربن (Narbonne) بر اینکه هیچ قسمت از کتاب مقدس در تملک افراد غیر روحانی نباشد، و از طرف دیگر تملک و تسلط لوئی نهم بر ایالت وسیع تولوز یا افزایش قدرت و وحدت دولت فرانسه در اثر همکاری با کلیسا.

→ و اموال و عناوین به نحو سرشار آباد می‌نمودند و از طرف دیگر با آمرزش گناهان و تضمین بهشت، به نمایندگی پسر خدا، آخرتشان را تأمین می‌کردند؛ چه ثروت و قدرتی بالاتر از این!

۱. که خود ساخته و به جان کاتارها انداخته بود.

۲. که دین و دنیا به نحو آشفته‌ای به نفع شیطان در آن هم‌آهنگی داشتند.

۳. تساهل یا tolérance که تحمل عقاید ناموافق است.



گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۵۷

آنچه بعد از ۳۰ سال پایان یافت جنگ‌های آلبی ژوا در منطقه‌ی فرانسه بود که فقط گوشه‌ای و آغازی از جریان انکیزیسیون می‌باشد. البته کاتارها که از نظر کلیسا ملحد محسوب می‌شدند، نابود یا خاموش گردیدند. ولی در کجای دنیا و در چه زمان از تاریخ، زور و کشتار توانسته است عقیده و فکر را - ولو انحرافی و نادرست - منکوب کند و مظلومیت و حقانیت و حیات به آن ندهد؟

### سیر تاریخی و تحولات شرعی و حقوقی محاکم تفتیش عقاید

انکیزیسیون با حملات و پیروزی‌های بزیه و تولوز در بستر وسیع و طولانی مسیحیت اروپا به راه افتاد و نتایجی مهم‌تر و متنوع‌تر از آنچه حمله‌ی اول به بار آورد در مذهب و سیاست و تمدن به وجود آورد که تدریجاً خواهیم دید.

کلیسا نیز پیروزی نظامی را در نبرد عقاید و افکار کافی ندیده، لازم می‌دانست از جنبه‌های شرعی و قانونی مبارزه را موجه و محکم سازد و در مواجهه‌ی قضایی نیز بر حریف غالب آمده، با چاشنی موعظه و تبلیغات و عرضه کردن توبه، حجت را تمام کرده نه تنها سرزمین‌ها بلکه وجدان‌ها را هم از لوٹ بدعت و الحاد پاکسازی کند. آنچه اجمالاً در این بند مرور خواهیم کرد، محاکمات و احکام قضایی علیه معترضین و منقدین یا ملحدین می‌باشد که اساس انکیزیسیون و مفهوم لغوی آن است و اطلاعات تفصیلی دقیق را، دائرة المعارف‌ها در اختیارمان می‌گذارند.

اینوسان سوم همان‌طور که پایه‌گذار جهاد صلیبی علیه ملاحده کاتاری و فرماندهی کل قوای جنگی بود، قانون‌گذار محاکمات و سازمان‌دهنده‌ی نبرد انکیزیسیون به لحاظ فقهی و قضایی نیز شد و به‌جای فتاوی و اقدامات متفرقه‌ای که از طرف اسقف‌ها و مقامات دولتی برحسب سلیقه‌های شخصی و موارد و شرایط محلی انجام می‌گرفت اصول و مقررات مدون واحدی را ابلاغ نمود و بعد از آخرین پیروزی تولوز و امضای صلح پاریس، شورای اعلای روحانی منعقد در تولوز رأی به تشکیل دادگاه‌های تفتیش عقاید یا محاکم انکیزیسیون داد و خود اولین دادگاه آن شد.<sup>۱</sup>

---

۱. بدیهی است که این اقدامات برای «کفرستیزی» و محو الحاد بوده است؛ منتهی امحاء الحاد و اجرای آئین حق را در امحاء و اعدام اشخاص و اجبار آئین حق می‌دیدند. که این نیز، با جهاد قرآن قابل مقایسه نیست، چون کفار مخالف کلیسا تعرض و توطئه‌ای علیه نفوس و اموال مؤمنین مرتکب نشده آنها را از خانه و دیارشان بیرون نکرده بودند.

البته چنین نیست که قبلاً یک سلسله آیات و آراء درباره‌ی معامله با ملحدین و اعدام یا آزادگذاری آنان وجود داشته است و این حضرات آنها را تنقیه و تدوین کرده باشند؛ بلکه یک عمل اجتهادی و ابتکاری انجام داده، و واضح احکام و قوانینی شده‌اند که قبلاً وجود نداشته و یا صورت دیگری داشته است.

دائرةالمعارف بریتانیا پیدایش اولین نطفه و ریشه‌های انکیزیسیون را در قرن چهارم میلادی سراغ می‌دهد و می‌گوید تا آن زمان - که فاصله زیاد از خود مسیح و حواریون نداشته است - هیچ‌گونه آزار و اعدام درباره‌ی ملحدین صورت نمی‌گرفته است و امپراتور کنستانتین در منشور میلان سال ۳۱۳، حکم به تساهل رسمی (tolérance یا آزادی عقیده) داده بود. اولین اعدام که در سال ۳۸۳ به دستور امپراتور ماکزیموس درباره‌ی پریسیلیان ملحد (Priscilian) اجرا شد، در محافل کلیسایی سر و صدا ایجاد کرد و اسقف‌های معروفی آن را محکوم نمودند. سنت جان کریزوستوم (St. John Chrysosyon) عقیده داشت که:

«یک ملحد را تنها می‌توان از آزادی نطق و خطابه محروم کرد و اگر

ملاحظه انجمنی تشکیل دهند باید آن را منحل نمود و در هر صورت

اعدام یک ملحد، جنایت جبران‌ناپذیر در روی زمین می‌باشد.»

در قرون دهم تا دوازدهم میلادی نیز که افراد ازدین برگشته‌ای در معرض ضرب و جرح یا مرگ قرار می‌گرفتند، محرک و مسئول امر توده‌های مردم بودند که از طرف مأمورین دولتی و سلاطین پشتیبانی می‌شدند. در قرن یازدهم برای اولین بار دیده می‌شود که اسقف شهر لیژ، فتوای صادر کرده، لازم می‌بیند که تنبیه ملحدین از طرف مقامات دولتی انجام شود. در حالی که سلف او هرگونه تنبیه شدید ملحدین را صریحاً منع نموده و به اسقف شالون توصیه کرده بود که بازگشت به ایمان باید با صلح و صفا صورت گیرد.

به این ترتیب می‌بینیم که اگر صدر دستگاه کلیسا در پایان قرن دوازدهم میلادی موضع رسمی حمله‌ی جنگی و محاکمه مخالفین کلیسا - و به قول خودش ملحدین - را اتخاذ می‌کند، دنباله‌روی از احساسات و انگیزه‌های عوام الناس و حکام جور کرده است که روحانیت‌ها طبیعتاً رعایت آن را می‌نمایند؛ یا ضرورت‌بینی و اجتهاد شخصی، او را به این کار واداشته است.

ابتکار و دخالت اینوسان سوم در زمینه‌ی قضایی بیشتر تأیید و تشدید و به اجرا

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۵۹  
گذاردن نظریات سلف‌های اخیر خود و ابلاغ تصمیم شورای اعلای روحانیت  
لاتران<sup>۱</sup> که به ریاست او تشکیل گشت، بود و صریحاً اعلام نمود:

«جنایتکارانی که خیانتشان مسلم باشد باید اعدام و اموالشان مصادره  
شود و اگر جان فرزندانشان معاف می‌شود به دلیل ترحم است. چگونه  
می‌توان قبول کرد کسی که با ترک ایمان اهانت و آزار به آستان حضرت  
عیسی پسر خدا روا می‌دارد چنین رفتار با او به عمل نیاید، از جامعه‌ی  
مسیحیت اخراج نگردد و دارائیش از او جدا نشود؟ بدیهی است که  
تعرض به قداست عظمای خداوندی به مراتب شدیدتر از تعرض  
به قداست بشری است.»<sup>۲</sup>

تا قبل از فرمان اینوسان سوم خود مردم - در همه جا به استثنای فرانسه‌ی جنوبی و  
ایتالیای شمالی - با رغبت و ذوق به تعقیب و آزار هم‌نوعان خویش می‌پرداختند و به  
قول مورخی «مدت‌ها قبل از آنکه کلیسا دست به اقدامی زده باشد، رجّاله‌ها بدون  
دادرسی، ملاحظه را در ملاء عام به قتل می‌رساندند». کشیشی از فرانسه‌ی شمالی به  
اینوسان نوشت:

«در این مملکت دینداری مردم به حدی است که همواره حاضرند نه  
فقط اشخاصی را که صریحاً از دسته ملاحظه هستند بلکه آنهایی را که  
صرفاً مضمون به بدعت‌گذاری‌اند در آتش بسوزانند.»<sup>۳</sup>  
«به زعم عموم عیسویان - حتی در نظر بسیاری از ملاحظه - کلیسا را پسر  
خدا تأسیس کرده بود. بر مبنای همین فرض، هر کس بر آئین کاتولیک  
می‌تاخت، نسبت به خداوند مرتکب اهانتی گردیده بود. با توجه به این  
مقدمات یک نفر زندیق سرکش، در نظر مؤمنین درست اعتقاد، کسی  
نبود الا نماینده‌ی شیطان... و هر کس یا حکومتی که با بدعت‌گذاران

۱. شورای اعلای روحانیت لاتران: (۱۲۱۵) Concile de latran.

۲. نقل از دائرة المعارف انگلیسی «مذهب و اخلاقیات».

۳. یعنی همان‌طور که گفتیم مُقلِّد، دنباله‌روی مُقلِّد شد. در این زمینه شهید مطهری نکات آموزنده‌ی  
شجاعانه‌ای در گفتار «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» آورده است؛ از جمله:  
«روحانیت ما در اثر آفت عوام‌زدگی نمی‌تواند چنان که باید پیشرو و... هادی قافله باشد...  
افسوس که این آفت عظیم دست و پاها را بسته است... روحانیت عوام زده چاره‌ای ندارد  
جز اینکه همواره سکوت را بر منطق، سکون را بر تحرک، نفی را بر اثبات ترجیح دهد  
زیرا موافق طبیعت عوام است...»

(به نقل از کتاب «ده گفتار»، انتشارات صدرا، تابستان ۱۳۶۱)

تساهل پیشه می‌کرد کمک به نصرت شیطان می‌نمود و در این موقع چون کلیسا خود را جزء لاینفکی از حکومت سیاسی و روحانی اروپا می‌دانست، بدعت را درست با همان چشمی می‌دید که حکومت به خیانت می‌نگریست.»

در فتوای فقهی و سیاسی اینوسان سوم اجرای مجازات به عهده‌ی مقامات دولتی بود و فردریک دوم، پادشاه آلمان به همان ترتیب در قانون اساسی ۱۲۲۴ برای لمباردی عمل نمود و کیفر اعدام و زنده‌سوزی را که سابقاً درباره‌ی مانویان پذیرفته شده بود، به ملحدین کاتاری تعمیم داد و در سال ۱۲۳۰ یکی از اسقف‌های فرقه دومینیکن اجرای قانون فوق را در شهر تحت ارشاد خود مورد تأیید قرار داد و پاپ گرگوار نهم همان نظریه را در قانون شهر رم وارد نمود. به این ترتیب، از سال ۱۲۳۱ به بعد عده‌ای از ملحدین پاتارن<sup>۱</sup> در رم دستگیر گردیده و کسانی را که حاضر به انصراف از عقاید خود نمی‌شدند، محکوم به سوزاندن در حال عریان و زنده می‌کردند و بعضی از آنها تبعید می‌شدند. سلاطین و امرای آلمان، فرانسه (سن لوئی)، فلورانس و میلان نیز در طی سال‌های ۱۱۹۴ تا ۱۲۲۸ فرامین مشابهی در قلمروی حکومت‌های خود صادر کرده بودند.

تا این زمان غیر از فتوای شرعی و صدور رأی یا حکم الحاد، اقدامات دیگر قضایی با مقامات دولتی غیر کلیسایی بود. مردم بودند که هیاهو راه انداخته کسانی را که ملحد یا بدعت‌گزار می‌دانستند دستگیر می‌کردند و اسقف‌ها اقرار گرفتن از متهمین را کار دشواری دیده و چون شکنجه‌دادن هم عمل موهن تلقی می‌شد، بر وفق سنت قرون وسطائی برای اثبات یا براءت جرم، متهمین را به آزمایش‌های دشوار وامی‌داشتند، زیرا معتقد بودند که خداوند برای حفظ جان معصومین قدرت خویش را از طریق معجزات ظاهر می‌سازد. شورای اسقفان شهر رنس<sup>۲</sup> در سال ۱۱۵۷ این طریقه را به عنوان آئین دادرسی الحاد تصویب کرده بود ولی اینوسان سوم آن را ممنوع ساخت.

در سال ۱۱۸۵ پاپ لوسیوس سوم که از اهمال اسقفان در تعقیب الحاد ناراضی بود به آنها دستور داد که لااقل سالی یک بار از حوزه‌های خویش دیدن نموده

۱. پارتان: Patarins.

۲. شهر رنس (Reins)، در شمال غربی فرانسه.

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۶۱

کلیه‌ی مضمونین را دستگیر کنند، کسانی را که حاضر به ادای سوگند کامل نسبت به کلیسا نباشند مقصر به شمار آورند و این قبیل معاندین را تحویل مقامات کشوری دهند. نمایندگان پاپ در همه جا اجازه داشتند اسقف‌هایی را که در سرکوبی الحاد سستی می‌نمایند از مقامشان معزول کنند.<sup>۱</sup>

در سال ۱۲۱۵ اینوسان سوم به کلیه‌ی عمال حکومت‌های شهری تکلیف کرد رسماً سوگند یاد نمایند که «کلیه‌ی ملاحظه‌ای را که کلیسا محکوم به مجازات مقرر نموده است در سرزمین‌های ناحیه خویش منهدم نمایند<sup>۲</sup> و الا خود به جرم ملحدبودن محکوم می‌شوند. به علاوه پاپ به کلیه‌ی امراء و سلاطین اخطار کرد که اگر از انجام این وظیفه‌ی خویش تخلف ورزند، از مقام خود معزول خواهند شد و وی، جمیع رعایایشان را از قید بیعت آنها آزاد خواهد ساخت». در این موقع هنوز غرض از مجازات مقرر، ضبط اموال و نفی بلد بود.

هنگامی که گرگوار نهم به پاپی رسید متوجه شد که با وجود تعقیب و مجازات سه جانبه‌ی ملاحظه، بازار بدعت رو به گرمی می‌رود و سراسر خطه‌ی بالکان، قسمت اعظم خاک ایتالیا، و بیشتر نواحی فرانسه، متلاطم از نهضت‌های به اصطلاح الحادی گردیده بود و به‌او گزارش رسید که اسقف حافظ منطقه پیزا تا آرتسو به آئین کاتاری گرویده است. گرگوار نهم، متوحش از این جریان‌ها، در سال ۱۲۷۷، مستقیماً و از بالاسر اسقف‌ها وارد عمل شد و بازپرسی<sup>۳</sup> را به رهبری رهبانی از فرقه‌ی دومینیکن، برای تشکیل مجلس و محاکمه‌ی ملاحظه، اعزام و مأمور نمود که ظاهراً زیر نظر اسقف‌های محل بودند ولی عملاً انکیزیسیون پاپی افتتاح گردید. در سال ۱۲۳۱ نیز به‌طوری که قبلاً گفتیم گرگوار نهم قوانین ۱۲۲۴ فردریک امپراتور آلمان را ضمیمه‌ی احکام کلیسایی کرد؛ عمل ملحدین غیرتائب را خیانت و مستوجب مجازات مرگ اعلام نمود و ضمن آنکه اسقف‌ها را مأمور تعقیب نموده بود، محاکمه‌ی ملحدین و محاکم تفتیش عقاید را به کشیش‌های فرقه‌ی دومینیکن سپرد.

---

۱. به این ترتیب انکیزیسیون کلیسا از حالت انتظار، مراجعه، رسیدگی، تلقین توبه و ابلاغ رأی براءت یا محکومیت به مقامات محلی، یک پا فراتر رفته وارد مرحله تعرضی تفتیش و تهدید و تحمیل گردید.

۲. قسمت‌های اخیر مربوط به همکاری مردم و فتاوی اسقف‌ها و پاپ‌ها از صفحات ۳۸۴ تا ۳۸۹ جلد سیزدهم «تاریخ تمدن» ویل دورانت، استفاده شده است.

۳. موسوم به انکیزیتور (Inquisiteur).

از جمله بازرسان اختصاصی گرگوار نهم که با عنوان پرطمطراق «بازپرس کل کشور فرانسه» با اختیارات مطلق اعزام شد و کلیه اسقف‌ها را زیر فرمان خود داشت، موسوم به روبه لو بوگر<sup>۱</sup> بود؛ این رهبان دومینیکن که یکی از تواین برگشته از آئین کاتاری بود در خون‌خواری و لذت‌بردن از ایذاء هموطنان شهرت فوق‌العاده یافته و در عرض یک روز در سال ۱۲۳۹ حکم سوزانیدن ۱۸۰ نفر زندانی را صادر کرد که در آن جمع اسقفی دیده می‌شد که به عقیده‌ی وی، آزادی زیاده از حد برای ملاحظه قائل گردیده بود<sup>۲</sup>! رسوایی به حدی رسید که گرگوار روبر را از مقامش معزول و تمام عمر زندانی ساخت<sup>۳</sup>!

بازپرسان اولیه و مأمورین انکیزیسیون را پاپ گرگوار از فرقه‌های رهبانی جدید دومینیکن فرانسیسکن<sup>۴</sup> انتخاب کرده بود که «رهبانان گدا» و معروف به اخلاص و تقوا بودند و از این طریق می‌خواست افتضاحات دنیاداری و تجمل پرستی کشیشان که بهانه‌ی انتقادات و الحادها شده بود، و سهل انگاری اسقف‌ها را جبران نماید. تعداد و درندگی دومینیکن‌ها آنقدر زیاد شده بود که مردم «جوک» ساخته و با تحریف نامشان، آنها را «سگان شکاری خدا»<sup>۵</sup> می‌خواندند. سرسختی و بدنامی دومینیکن‌ها باعث شد که اداره‌ی محاکم را از آنها گرفته مجدداً و موقتاً به قضات رسمی غیر مذهبی می‌سپارند.

برای آنکه وضع شرعی و قانونی و قضائی یا حیثه‌ی عمل دستگاه انکیزیسیون در این مقطع از زمان، به خوبی روشن شود عین ترجمه‌ی فرمانی را که پاپ نیکلای سوم در سال ۱۲۸۰ صادر کرد ذیلاً نقل می‌نمایم:

«بدین وسیله ما عموم ملاحظه (مانند پیروان فرقه‌ی کاتاری، پاتارن، گدایان لیون و امثالهم) را به هر اسم و عنوانی نامیده شوند، تکفیر و لعنت می‌کنیم. هنگامی که این قبیل افراد از کلیسا محکوم گردند باید آنها را به قاضی حکومتی از برای مجازات بسپارند... اگر کسی بعد از بازداشت، تائب شود و خواستار کفاره گردد او را مادام‌العمر زندانی

۱. بازپرس کل کشور فرانسه، روبر لو بوگر: Inquisiteur général de France Robert le Bougre.

۲. باز هم پناه بر خدای عزیز حکیم حلیم، از آمیخته شدن جاهلت دینی با سبیت و سادیسم بشری!

۳. ادامه‌ی اقتباس از کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت تا صفحات ۳۹۱.

۴. دومینیکن فرانسیسکن: Dominican – Franciscain

۵. «سگان شکاری خدا»: Domini Canes

سازند... جمیع افرادی که به مردمان ملحد پناه دهند، از آنها دفاع یا به آنها کمک کنند، باید بر سیل ملاحده محکوم گردند. این قبیل افراد را هیچ گونه حق فرجام‌خواست نخواهد بود... هر کس ایشان را طبق شعائر عیسوی اجازه‌ی کفن و دفن دهد، محکوم به حکم تکفیر خواهد شد، یا آنکه به خوبی رضایت کلیسا را جلب نماید<sup>۱</sup>، چنین کسی مورد بخشایش قرار نخواهد گرفت مگر آنکه با دست خویش ابدان به گورسپرده آن اموات را از زیر خاک بیرون آورد و به دور افکند... ما عموم افراد غیر روحانی را از بحث در باره‌ی مسائل مرتبط با آئین کاتولیک باز می‌داریم و اگر کسی از این فرمان تخلف ورزد او را تکفیر خواهیم کرد. هر کس از وجود ملاحده یا اشخاصی که در خفا محافلی تشکیل می‌دهند، یا کسانی که از جمیع جهات پیرو اصول و عقاید صحیح آئین کاتولیک نیستند، آگهی داشته باشد باید این مطالب را نزد کشیشی که به خدمتش برای اقرار معاصی می‌رود و یا نزد کس دیگری فاش سازد، تا به اطلاع اسقف یا بازپرس روحانی برسانند. اگر شخصی از انجام این تکلیف سرپیچی نماید، تکفیر خواهد شد. ملاحده و کلیه‌ی افرادی که آنها را پناه می‌دهند، حمایت می‌کنند، یا مدد می‌رسانند و جمیع اطفال آنها تا دو نسل حق تصدی مقامات کلیسائی را نخواهند داشت... اکنون ما کلیه‌ی این قبیل افراد را برای همیشه از عوایدشان محروم می‌سازیم.<sup>۲</sup>

انکیزیسیون فرانسه در قرن ۱۶، از شدت افتاد و جنگ علیه طرفداران «اصلاح دین» را به عهده‌ی محاکم قضایی گذاشت و در آغاز قرن ۱۸ رسماً تعطیل گردید.

### آئین دادرسی انکیزیسیون و شکنجه‌ها

شیوه دادرسی و اقرارگیری و اجرای مجازات‌ها مانند قوانین و دادگاه‌ها و جریان کلی انکیزیسیون برای خود سیر تکاملی داشته و برحسب زمان و مکان تحول یافته است، ضمن آنکه ما بین آنچه مردم می‌کرده و می‌خواستند با آنچه پاپ‌ها و اسقف‌ها می‌گفته‌اند و آنچه انکیزیتورها یا بازپرس‌ها انجام می‌داده‌اند، انطباق کامل وجود نداشته، بازپرس‌ها که مجریان کار بوده و «دور برمی‌داشته‌اند»، غالباً جلوتر از

۱. نمی‌گوید رضایت خدا یا رضایت عیسی بلکه می‌گوید، رضایت کلیسا. شاید در نظر پاپ نیکلای سوم، کلیسا = خدا.

۲. شاید حکم به این شدت و عمومیت درباره‌ی ملحدین یا مخالفین را تاریخ تا به حال ثبت نکرده باشد.

سایرین می‌رفته‌اند.

قبلاً گفتیم که در ابتدای امر افراد کلیسا نقش ناظر و حداکثر مفتی شرع را داشته محاکم و اقدامات بر طبق مقررات محلی و کشوری انجام می‌شده است و در زمان پاپ گرگوار نهم نمایندگان خاصی از رم برای اشراف بر عملیات و محاکم و به منظور اداره و کنترل آنها اعزام شدند.

مطلبی که لازم است مقدمتاً قبل از معرفی محاکم انکیزیسیون و روش دادرسی آنها در مراحل بازداشت و بازپرسی و محاکمه تذکر داده شود<sup>۱</sup> این است که دادگاه‌های تفتیش عقاید قرون وسطی همان‌طور که از نام اصلی و ترجمه‌ی فارسی آنها برمی‌آید فرق اساسی با محاکم قضایی و شرعی عادی داشتند، یعنی برخلاف آنها که یک شاکی خصوصی یا مدعی‌العموم با تقدیم عرض حال، شکایت علیه شخص معین (حقیقی یا حقوقی) نموده، طرفین دعوا در محکمه حاضر یا احضار می‌شوند، و یا مأمورین انتظامی به صفت ضابطین دادگستری، فرد یا گروهی را در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌نمایند و دادگاه پس از رسیدگی به شکایت و استماع دفاعیات طرفین رأی صادر می‌کند، در اینجا خود دادگاه و بازپرسان‌اند که به سراغ متهم رفته و از دیگران دعوت به جاسوسی و دادن گواهی علیه او می‌نمایند. متهم نیز که غالباً از پیش محکوم شده است، برخلاف اصل قضایی عرفی و اسلامی که می‌گوید «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى» باید برای برائت خویش ارائه‌ی دلایل و مدارک بنماید یا با اقرار و توبه، خود را مشمول تخفیف سازد. جریان شباهت به کار طیب یا دستگاه بهداری دارد که با اطلاع از درد و تشخیص مرض یا دریافت گزارش شیوع بیماری واگرداری، با کاوش‌ها و آزمایش‌های لازم، درصد کشف کانون‌های چرکی و آلودگی‌ها برآمده، به مبارزه‌ی قطعی و ریشه‌کنی فساد می‌پردازد. علاوه بر آن، در اینجا لازم نمی‌دیدند عمل و جرمی وقوع یافته و مدارک و دلایل، برگه‌های عینی حاکی از بروز و تحقق خارجی کاری باشد، بلکه انکیزیتور کارش کند و کاو درونی و اثبات و استخراج عقیده‌ی فاسد یا محرک و میل است که نطفه‌اش در شخص منعقد شده یا محیط مساعد برای انعقاد یافته است.

ویل دورانت در زیر عنوان «بازپرسان» چنین می‌نویسد<sup>۲</sup>:

۱. و دائرة المعارف «گران لاروس» نیز از همین جا شروع مطلب می‌کند.

۲. خلاصه شده از کتاب «تاریخ تمدن»، صفحات ۳۹۱ تا ۳۹۶ و از «گران لاروس».



جریان دادرسی محاکم انگیزیسیون ممکن بود با توقیف آنی کلیه‌ی ملاحظه یا بازداشت عموم مظنونین آغاز گردد، یا آنکه بازپرسان سیار، جمیع افراد ذکور یک ناحیه را برای یک بازجویی مقدماتی احضار نمایند. در بدایت امر در حدود یک ماه مهلت برای فکر کردن و اقرار و توبه می‌دادند و در صورت اقرار و توبه، مدت زندان کوتاه می‌شد یا توبه‌کننده را به کارهای خیریه می‌فرستادند. در غیر این صورت به حضور قضات فرا خوانده می‌شد. دادگاه معمولاً از ۱۲ عضو تشکیل می‌گردید که امیر یا فرمانفرمای محل از روی فهرست تنظیمی اسقف‌ها یا بازپرسان انتخاب می‌نمود، چنانچه مقصرین از فرصت دوم استفاده و اعتراف به معاصی خود می‌نمودند مجازاتی به تشخیص قضات بر حسب درجه گناه در حقشان مقرر می‌گردید و اگر انکار می‌نمودند به زندان انداخته می‌شدند. برای صدور رأی محکومیت، حضور دو نفر شاهد ضرورت داشت و شهادت ملاحظه‌ای که اقرار به گناه خود کرده بودند مسموع بود. شهادت زنان و اطفال علیه شوهران و پدران پذیرفته و له آنها پذیرفته نمی‌شد. برای آنکه اهالی احساس اشکال نمایند دریافت شهادت و اطلاعات به‌طور محرمانه انجام می‌شد و فقط اجازه می‌دادند کلیه‌ی متهمین یک محل، در صورت تقاضا، فهرست اسامی جمیع افرادی را که گواهی داده‌اند ببینند. قاعدتاً از متهم می‌خواستند که قبلاً دشمنانش را نام ببرد تا شهادت آنها مقبول نیفتد و هر کس بیهوده تهمت می‌زد شدیداً تنبیه می‌شد. تا قبل از سال ۱۳۰۰ اجازه‌ی وکالت برای دفاع وجود نداشت. حتی از مقامات عالی به انگیزیستورها گوشزد شده بود که گریز مقصر از چنگ عدالت اولی بر محکوم شدن شخص بیگناه است<sup>۱</sup> و بازپرسان باید از شخص متهم، یا اعتراف در دست داشته باشند و یا دلیل متقن.

به حکم حقوق رومی، گرفتن اقرار به کمک شکنجه مجاز بود. در محاکم اسقفی و در اثناء بیست ساله اول انگیزیسیون پاپی، از شکنجه

---

۱. از مولی علی (ع) هم فرمایشی داریم که مشابه همین تأکید بوده می‌رساند که محکوم کردن و به کیفر رساندن متهمین و مقصرین به هیچ وجه هدف نیست و تقوا و عدالت مقدم بر کیفر و عذاب است. ولی بازپرسان و قضات شرعی پیدا می‌شوند که کاسه‌های داغ‌تر از آتش شده، گاهی اوقات صد متهم محتمل را اعدام می‌کنند تا مطمئن شوند که مقصر مسلمی را به عذاب رسانده‌اند.

هیچ استفاده‌ای نمی‌شد، لکن اینوسان چهارم (۱۲۵۲) مقرر داشت که هر جا قضات تقصیر شخص متهم را مسلم بدانند، می‌توانند متهم را مورد شکنجه قرار دهند. بعد اینوسان، جانشینان وی همگی با استفاده از این وسیله، نظر موافق نشان دادند. پاپ‌ها توصیه کردند که در امر تفتیش عقاید، توسل به شکنجه باید آخرین حربه باشد، فقط یک بار از آن استفاده شود و نباید به نحوی انجام پذیرد که منجر «به قطع و اتلاف جوارح و خطر مرگ» گردد. بازپرسان عبارت «فقط یک بار» را تفسیر کرده گفتند غرض از آن یک بار شکنجه برای هر نوبت از بازپرسی می‌باشد. گاهی آنها برای ادامه‌ی بازپرسی، شکنجه را متوقف می‌ساختند، سپس خود را مجاز می‌دانستند که شکنجه را از نو آغاز نمایند. در چندین مورد، برای مجبور ساختن شهود به دادن شهادت یا واداشتن یک نفر ملحد اعتراف کرده به لو دادن سایر ملاحده از شکنجه استفاده می‌شد؛ معمولاً در این قبیل موارد، شکنجه عبارت از شلاق زدن متهمین، سوزانیدن، کشیدن جوارح از اطراف یا حبس مجرد در سیاه‌چال‌های تنگ و تاریک بود. پاهای متهم را ممکن بود به آهستگی در روی ذغال‌های سوزان بریان کنند، و یا امکان داشت که او را به سه پایه‌ای بسته دست‌ها و پاهای وی را با طناب‌هایی که به دور یک چرخ چاه پیچیده شده بود بکشند! بعضی اوقات خوراک شخص زندانی را عمداً آن‌قدر محدود می‌ساختند تا جسم و اراده‌اش ضعیف و مستعد چنان شکنجه‌های روحی شود که گاهی تصور کند بر وی رحمت خواهند آورد و گناهانش را عفو خواهند کرد و یا او را به دژخیم خواهند سپرد. محاکم انگیزیسیون از برای اعتراف‌هایی که به زور شکنجه از متهمین گرفته می‌شد، چندان ارزشی قائل نبودند لکن اشکال مزبور را از این طریق مرتفع می‌کردند که سه ساعت بعد از شکنجه، شخص متهم را وادار می‌ساختند که اعترافات خود را تأیید نماید. اگر متهم از قبول چنین امری خودداری می‌ورزید، شکنجه را از سر می‌گرفتند. در سال ۱۲۸۶ حکام کارکاسون عرض حالی پیش سلطان فرانسه فیلیپ چهارم و پاپ نیکلاس چهارم فرستادند و از خشونت شکنجه‌هایی که زیر نظر بازپرس ژان گالان (Jean Galand) صورت می‌گرفت شکایت کردند.

برخی از اسرای ژان را در محابس انفرادی و ظلمت محض مدت‌های طولیلی نگاه می‌داشتند و بعضی را چنان به غل و زنجیر می‌بستند که مجبور بودند روی مدفوعات خود بنشینند، و فقط قادر بودند بر پشت خود به روی زمین سرد دراز بکشند. عده‌ای را چنان بر روی آلت شکنجه از اطراف کشیده بودند که قدرت به کار بردن دست و پا از آنها سلب گردیده بود؛ و برخی زیر شکنجه جان سپرده بودند. فیلیپ این نوع وحشی‌گری‌ها را تقبیح نمود، و پاپ کلمان پنجم (۱۳۱۲) به منظور تعدیل اسفغان از شکنجه، مجاهداتی مبذول داشت، لکن دیری نگذشته بود که بازپرسان انکیزیسیون این قبیل اخطارها را نادیده انگاشتند.

اسرایی را که از قبول دو فرصت مقدماتی برای اقرار به معاصی خود امتناع ورزیده و بعداً محکوم شده بودند، و همچنین افرادی را که پس از توبه مجدداً به الحاد گرائیده بودند، مادام‌العمر زندانی می‌ساختند یا به قتل می‌رساندند. حبس ابد را با مقداری آزادی عمل، دیدار بستگان و آشنایان و تفریحات تخفیف می‌دادند، و یا ممکن بود که از دادن خوراک و آب به زندانی خودداری ورزند، و یا او را در غل و زنجیر نگاه دارند، و به این وسیله مجازات وی را تشدید نمایند. توقیف اموال مقصر، جریمه‌ای بود اضافی که معمولاً در مورد مقصرین لجوج از آن استفاده می‌شد. معمولاً بخشی از اموال مضبوطه به حکمران غیرروحانی ایالت محل و بخشی به کلیسا تعلق می‌گرفت. در ایتالیا ثلث دارایی مقصر را به خبرچینی می‌دادند که اولیای امور را از جرم وی آگاه ساخته بود. در فرانسه تمام دارایی مقصر را سلطان ضبط می‌کرد. این ملاحظاتی مالی بود که افراد و حکومت را در تعقیب ملحدین متحد ساخت و سرانجام حتی منجر به محاکمه‌ی اموات گردید. هر آن ممکن بود اموال اشخاص بی‌گناه را با استناد به آنکه ماترکِ مردمان ملحد بوده است، ضبط نمایند. این فقره یکی از سوءاستفاده‌های فراوانی بود که پاپ‌ها در راه نکوهیده‌شمردن آنها رنج بیهوده بردند. اسقف رودتس (Rodez) لاف می‌زد که در یک مبارزه علیه ملحدین حوزه روحانی خویش صد هزار سکه پول به دست آورده است.

هر چند وقت یک بار بازپرسان در طی مراسم موحشی (موسوم به Sermo generalis) حکم قتل و مجازات مقصرین را اعلام می‌داشتند.

افراد تائب را بر روی صفحه‌ای در وسط یک کلیسا قرار می‌دادند، اعترافات آنها به صدای بلند خوانده می‌شد، از آنها می‌خواستند که اعترافات خود را تأیید و عباراتی را که در ذم و انکار الحاد بود، تکرار نمایند؛ آنگاه بازپرسی که تعزیه‌گردان این مجلس بود تائبین را از قید حکم تکفیر می‌رهانید، و احکام مختلفی را که در مورد مقصرین صادر شده بود اعلام می‌داشت. افرادی را که قرار بود به مقامات ملکی تحویل داده شوند، یک روز دیگر مهلت می‌دادند تا دست از زندگه بردارند. آنهایی که اعتراف و توبه می‌کردند، حتی اگر توبه در پای تل هیمه انجام می‌گرفت، به حبس ابد محکوم می‌شدند. افرادی را که تا آخرین لحظه پایداری می‌کردند و در عقیده‌ی خود راسخ می‌ماندند، در میدان عمومی شهر بر روی تل هیمه آتش می‌زدند.

### مبانی شرعی و حقوقی انکیزیسیون

ما مسلمان‌ها سعی داریم - یا لاقلاً عقیده و ادعا داریم - که در مسائل اساسی مبتلا به احکام کلی دنیا و دین به قرآن، یعنی به کلام خدا، و به سنت پیغمبر یعنی رویه و عمل او (و اوصیاء دوازده گانه در نزد شیعه) مراجعه و از آنجا استخراج دستور و تعیین تکلیف می‌نماییم تا اعمالمان منطبق با آنها باشد. البته فقها، عقل و اجماع را هم حجت می‌گیرند. در مورد انکیزیسیون و احکام و محاکم تفتیش عقاید که با چنان عمق و وسعت، دنیای مسیحیت را قرن‌ها مبتلا و مشغول ساخته و مدت‌ها در صدر برنامه پاپ‌ها و کلیسا قرار گرفته بوده است، کنجکاو شدم بینم علما و صاحب‌نظران آنجا چه اتکا و استناد به انجیل‌ها و به تعلیمات مسیح می‌نموده و اقدامات مربوطه را چگونه تطبیق و توجیه می‌کرده‌اند. تا آنجا که در بخش‌های مختلف «تاریخ تمدن» ویل دورانت - که مفصل‌ترین و ظاهراً جامع‌ترین و بی‌نظیرترین مأخذ است - تفحص نمودم و در دائرةالمعارف‌های معتبر نگاه کردم، چیزی در این زمینه نیافتم که مثلاً کسی پرسیده یا گفته باشد که بیائیم بینیم مسیح پسر خدا در باره ملحدین و منکرین چه عملی انجام می‌داده و چه دستوری به ما داده است؟ آیا هیچ فردی از آنها را کشته یا تعزیز کرده است؟ برای کسی که بیماران را با نگاه و با لمس شفا می‌داده و مرده‌ها را زنده می‌کرده است مسلماً اشکال نداشته است که منکرین و مخالفین خود و خدا - تا چه رسد به کلیسا - را خاکستر کند یا بهرنجی گرفتار سازد تا مجبور شوند

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۶۹  
توبه کنند و ایمان بیاورند.

در بند گذشته، ملاحظه کردید که در دو سه قرن اول مسیحیت، و در دوران حواریون، نه تنها اعدام بلکه آزار ملحدین نیز صورت نمی گرفته است و پاپ‌های اولیه تا قرن یازدهم استنکاف و اعتراض داشته‌اند. سنت آگوستین<sup>۱</sup> که مجتهد و متفکر و فیلسوف بزرگ مسیحیت می باشد و در قرون چهارم و پنجم می زیسته فقط در مورد مانویان که غیر خداپرست و پیرو مانی، نقاش ایرانی بوده و جزو ملحدین و جدا شده‌های از کیش عیسویت محسوب نمی شده‌اند، کیفی مرگ را تأیید کرده است.

ویل دورانت برای رسیدگی به مبانی حقوقی این جریان و یافتن دلیل شرعی فرمان پاپ به سراغ عهدعتیق رفته و می نویسد که اگر سه نفر شاهد معتبر شهادت دادند که کسی «رفته و خدایان غیر را عبادت و سجده کرده است» مؤمنین موظف بودند که «آن مرد یا زن را با سنگ‌ها سنگسار کنند تا بمیرد». سپس از سرفرتثیه چنین نقل می نماید:

«اگر از میان شما پیغمبری یا بیننده‌ی خوابی برخاست و گفت که از خدایان ناشناسی پیروی و آنها را عبادت کنیم... آن نبی یا بیننده‌ی خواب کشته شود... اگر برادرت... یا پسرت یا دخترت یا زن هم آغوش تو، یا رفیقیت که چون جان تو باشد تو را در خفا اغوا کند و بگوید که برویم و خدایان غیر را پرستش نماییم او را قبول مکن، او را گوش مده»

«چشم تو بر وی رحمت نیاورد، بر او شفقت منما، او را پنهان مکن و البته او را به قتل برسان»<sup>۲</sup>  
«زن جادوگر را زنده مگذار»<sup>۳</sup>

آنچه ویل دورانت از عهدجدید استخراج کرده این است که انجیل یوحنا (باب ۱۵، آیه ۶) از قول حضرت مسیح می گوید:

«اگر کسی با من نماند مثل شاخه‌ای بیرون افکنده می شود و می خشکد و آنها را جمع کرده در آتش می اندازند و سوخته می شود.»

۱. سنت آگوستین: St. Augustin

۲. سرفرتثیه، باب سیزدهم، آیات ۱ تا ۱۰.

۳. سفرخروج، باب ۲۲، آیه ۱۸.

پس از آن اضافه می‌نماید که:

«جوامع یهود قرون وسطائی حکم کتاب عهدعتیق را دربارهی بدعت از لحاظ نظری قبول داشتند، اما تقریباً در عمل از آن هیچ پیروی نمی‌کردند. این میمونه<sup>۱</sup> بدون چون و چرا حکم مزبور را قبول کرده بود.»<sup>۲</sup>

آنچه ویل دورانت از باب‌های سیزدهم و هفدهم سفر تثنیه آورده است و ظاهراً تنها مبانی شرعی و فقهی موجود در تورات می‌باشد، ناظر به کسانی است که خدایی غیر یهوه را عبادت کنند یعنی بت پرست و مشرک باشند و ارتباط با کسانی که به خدا و موسی و عیسی معتقد بوده ولی اختلاف نظر در عقاید و استنباط‌ها و اعتراض به پاره‌ای از مراسم و اعمال داشته باشند، ندارد؛ در حالی که طرف جدال و جنگ و محاکمات انکیزیسیون که آنها را ملحد می‌نامیدند منکر خدا و انجیل و «پسر خدا» و ملحد واقعی و مشرک نبودند، به کلیسا انتقاد و اعتراض ملایم یا شدید داشته‌اند. بنابراین از نظر شرعی و اصول صحیح فقهی نمی‌توانسته‌اند مشمول آیات فوق‌الذکر تورات و انجیل شوند. همان‌طور که اشاره به عمل آمد، دیده نشده است که پاپ‌ها و اسقف‌ها نیز در منشورها و استدلال‌های خود استنادی به این آیات عهدین نموده باشند. آنچه از آیات انجیل یوحنا نیز (به فرض اصالت و صحت) در می‌آید، حضرت مسیح نفرموده است کسی را که با او نیست بسوزانید بلکه خود به خود بیرون افکنده

۱. از اعظم فلاسفه و فقه‌های یهود.

۲. در مقایسه با قرآن، که عنایت و اشارات فراوان به کتب تورات و انجیل و به احکام انبیاء اولوالعزم دارد، مدارک و مستندات فوق قابل بحث است. همان‌طور که می‌دانیم قرآن بیش از هر چیز اصرار به توحید و انزجار از شرک، در کلیه‌ی وجوه و مراحل آن داشته، هر دو گروه بزرگ اهل کتاب را از بابت انحراف‌های به شرک و بدعت‌های از احکام خالص خدا ملامت می‌نماید و بر حذر می‌دارد. حتی از زمان و زبان حضرت موسی، سامری را که در غیبت چهل روزه‌ی او گوساله‌ی صداداری از طلا ساخته، بت پرستی راه انداخته بود، مثال می‌آورد. حضرت موسی که شدیداً غضبناک شده بوده است به برادرش هارون تندی و توبیخ می‌نماید و دستور می‌دهد خدای مصنوعی را بسوزانند و به دریا بریزند و خود سامری از اردوگاه دور و در واقع نفی بلد شود (سوره طه (۲۰)، آیه ۹۷) اما از این حد جلوتر نمی‌رود. کتاب تورات و ده فرمان موسی نیز مکرر منع از بت پرستیدن و بت پرستان می‌نماید و اتفاقاً هر جا که در قرآن صحبت از سوزاندن، مصلوب کردن و شکنجه‌دادن به میان می‌آید عمل یا قصد مشرکین و معاندین یا متولیان، دربارهی پیغمبران خدا و مؤمنین بوده است نه در جهت عکس. بنابراین به نظر نمی‌آید که حکم سنگسار کردن مرد یا زنی که خدایان غیر را عبادت و سجده کرده‌اند، اصالت کامل داشته باشد؛ قاعدتاً قرآن که احکام قصاص بنی اسرائیل یا حرام و حلال مأكولات آنها را صریحاً نقل می‌نماید، چنین حکمی را هم که شدیدتر از عمل خود موسی (ع) است می‌بایست ذکر کرده باشد.

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۷۱  
و خشکیده و سوخته می شود.

ویل دورانت که ظاهراً مدارک و مبانی فوق‌الذکر را کافی و رسا به مقصود نمی‌بیند به سراغ مبانی حقوقی قبل از میلاد رفته، می‌نویسد:<sup>۱</sup>

«به موجب قوانین یونانی هر کس مرتکب آسیا (Asebeia) یا پرستش خدایانی غیر از خدایان اصیل پاتثون یونان می‌گردید عملش یک معصیت بزرگ محسوب می‌شد و به اتکاء چنین قانونی بود که سقراط را مجبور به نوشیدن جام شوکران نمودند. در روم باستان که میان ارباب انواع و حکومت هم‌آهنگی کاملی وجود داشت، بدعت و بی‌حرمتی به خدایان در حکم خیانت عظیم محسوب می‌شد و مجازات چنین جرمی مرگ بود. در هر مورد که مدعی خصوصی از برای لو دادن یک نفر مقصر وجود نداشت قاضی دادگاه رومی شخص مظنون را احضار و خودش درباره‌ی اتهام تحقیق (Inquisito) می‌کرد.»

نویسنده کتاب به اینجا که می‌رسد نتیجه می‌گیرد:

«از این رویه کهنسان قضایی روم بود که دستگاهی از برای تفتیش عقاید در قرون وسطی به وجود آمد و بر آن نام انکیزیسیون (Inquisition) اطلاق گردید. امپراتوران (مسیحی) روم شرقی که حقوق رومی را در امپراطوری بیزانس به کار می‌بستند مانویان و سایر بدعت‌گذاران را محکوم به مرگ می‌نمودند...»

به این ترتیب معلوم می‌شود که تفتیش عقاید - و به طریق اولی تحمیل عقاید - ریشه و اساس مذهبی الهی ندارد ولی بسیار طبیعی است که در پرستش‌های بشرساخته هم‌آهنگی مابین ملت و دولت و مذهب (یا روحانیت سازنده‌ی مذهب که خود را مظهر و مسئول آن می‌داند و احساس و اظهار وحدت می‌نماید)، برقرار گردیده همان معامله‌ای را که با بیگانگان و با دشمنان قوم و قبیله و با یاغیان سلطنت و حاکمیت خود می‌کنند با اختلاف‌داران در مذهب رایج و با مخالفین و مدعیان دستگاه روحانیت رسمی نیز انجام دهند. تا آنجا که پاپ لئوی نهم، قانون مدنی بزرگ‌ترین دشمن خود، یعنی فردریک دوم امپراتور آلمان را وارد در مقررات کلیسائی ضد الحاد می‌نماید.

### نتایج کوتاه مدت در فرانسه و ایتالیا

مثل همیشه و در همه جا زور در حمله‌ی اول پیروز است<sup>۱</sup>. انگیزیون جنوب فرانسه و شمال ایتالیا نیز نبرد اول را با موفقیت کامل پشت سر گذاشت؛ خصوصاً با آن وحدت سه جانبه‌ی «مردم - حکومت - مذهب»، و با کلیسای در اوج قدرت. اما علاوه بر آنکه غرور قدرت و موفقیت و شدت عمل و خشونت، پایه‌ی اصلی وحدت یعنی مردم تابع فطرت را رفته‌رفته برگردانده و در بعضی از نقاط شورش‌هایی به پا شد و بازپرسان یا انگیزیتورهایی را کشتند، آوازه‌ی افکار و انتقادهایی که می‌خواستند خفه کنند، چون آفتاب که اگر پنجره را به رویش بستند از روزنه سر در می‌آورد، قبلاً به شهرها و کشورهای مجاور سرایت کرده وحشت و نفرت شکنجه‌ها و آدم‌سوزی‌ها تحریک و توسعه‌ی بیشتر به آن داد، که در بند آینده مطالعه خواهیم کرد. ولی آنچه نقد و چشم پر کن بود و قبلاً نیز اشاره کرده بودیم بنا به کتاب ویل دورانت (صفحه ۳۹۶) چنین بود:

«انگیزیون قرون وسطایی از برای مقاصدی پدید آمده بود که بی‌هیچ گونه اتلاف وقت به حصول آن نائل آمد. نهضت ملاحظه‌ی کاتاری را در فرانسه به کلی محو نمود، جماعت والدنس‌ها را مبدل به تک و توکی از متعصبین مخفی ساخت، آئین کاتولیک را مجدداً در ایتالیای جنوبی استقرار بخشید، و تجزیه‌ی عیسویت مغرب‌زمین را مدت سه قرن به تأخیر انداخت. رهبری فرهنگی اروپا از دست فرانسه بیرون آمد و از آن ایتالیا گردید. لکن موناشری فرانسه با تصاحب ناحیه‌ی لانگدوک تحکیم یافت و آن‌قدر نیرومند شد که حکومت پاپی را در دوران خلافت بونیفاس هشتم<sup>۲</sup> مطیع خود گردانید. و در دوران کلیمان پنجم<sup>۳</sup> اسیر خود ساخت.»

ویل دورانت به عنوان نتایج فرعی انگیزیون و قضاوت شخصی، فصل بیست و هشتم کتاب خود مربوط به «مراحل اولیه انگیزیون (از ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰)» را چنین به پایان می‌رساند:

« روش‌های بازپرسان تفتیش عقاید - من جمله شکنجه - را بسیاری از

۱. البته مادام که مقاومت یا زور دیگری در برابر آن برانگیخته نشده است.

۲. بونیفاس هشتم: Boniface VIII

۳. کلیمان پنجم: Clement V (۱۳۰۵-۱۳۱۴)



دول، زمینه‌ی آئین دادرسی خود ساخته‌اند و احتمال شکنجه‌دادن مخفیانه‌ی مظنونین در عمر خود ما، بیشتر تقلید از روش انگیزیسیون است تا اقتباس از حقوق روم. تعقیب و آزار عیسویان در امپراتوری روم طی سه قرن اولیه رواج مسیحیت، در مقام قیاس با زجری که ملاحظه‌ی اروپا از ۱۲۲۷ تا ۱۴۹۲ چشیدند، اقدامی بود معتدل و مشفقانه. با تمام ملاحظاتی که از یک نفر مورخ باید انتظار داشت و تا آنجا که یک نفر عیسوی بتواند مراعات احوال دیگران را بکند، نظر مؤلف آن است که انگیزیسیون به اضافه‌ی جنگ‌ها و ایذاء صاحبان آراء مختلف عهد خود ما را باید از سیاه‌ترین لکه‌ها بر صحائف تاریخ بشری دانست زیرا این همه معرف یک نوع درنده‌خویی است که هرگز از هیچ حیوان درنده‌ای نظیرش دیده نشده است.»

### انگیزیسیون در کشورهای دیگر اروپا<sup>۱</sup>

افکار ضدخرفی و انحرافی و انتقادهای علیه کلیسا که نهضت‌های به اصطلاح الحادی فرانسه و شمال ایتالیا را در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی به وجود آورده بود، قهراً حضور و نفوذ در سایر مناطق مسیحیت تابع رم داشته است. عکس‌العمل‌هایی که خشونت‌ها و شکنجه و اعدام‌های خاص انگیزیسیون ایجاد نموده بود، سبب شد که الحادگران بنا به ترحم انسانی پناه‌دهندگان پیدا کنند و از طرف دیگر، مقامات حکومتی و مردم و حتی اسقف‌های محلی در برابر مأمورین و اوامر پاپ، سرسختی و احیاناً سرکشی بروز دهند. غیر از اسپانیا که برای خود انگیزیسیون محکم و مخلصانه‌ای داشته - و در بند جداگانه بحث خواهیم کرد - در کلیه‌ی کشورهای اروپا بر حسب دوری و نزدیکی به مقر پاپ و مخصوصاً شرایط سیاسی و فرهنگی و و جغرافیایی مربوطه، انگیزیسیون مواجه با مسائل و مخالفت‌هایی گردیده، نتوانست موفقیت جنوب فرانسه را به دست آورد.

۱- در کشورهای بالکان (بلغارستان، رومانی، اسلوواکی و دالماسی واقع در شرق دریای آدریاتیک) کاتاریسم که زادگاه آن به احتمال قوی بلغارستان بوده است، در زمان اینوسان سوم و هونوریوس سوم آن قدر در بالکان توسعه و مقبولیت یافته بود که اولین کشیش دومینیکن اعزامی نتوانست کاری از پیش ببرد و سپس علی‌رغم شدت عمل پاپ

۱. خلاصه‌گیری از دائرة المعارف بریتانیکا.

گرگوار یازدهم که فتوای جنگ صلیبی صادر نموده و در سال ۱۲۳۴ ایالت بوسنی به آتش و خون کشیده شد، آئین کاتاری بسیاری از کلیساها را به خود منضم نمود. اقدامات بونیفاس هشتم در سال ۱۲۹۸ که تصمیم داشت سر و سامان جدی به انکیزیسیون بدهد و اقدامات جان ۲۲، به شکست منجر گردیده، اعدام‌ها و شکنجه‌ها باعث شد که در قرن ۱۵ با آمدن ترک‌های عثمانی به شبه جزیره بالکان، کاتاری‌ها به استقبال و اتحاد با کسانی بروند که آزادمنشی و مدارای بیشتر نسبت به عقاید دیگران داشتند.

۲- **بوهم** (قسمت غربی چک و اسلواکی که در قرون وسطی دارای سلطنت مستقل بود) فرقه‌ی والدنس (گدایان لیون) که بوهم را جایگاه تبلیغاتی مناسبی برای خود کرده بودند، موفق شدند مساعی اینوسان چهارم و الکساندر دوم را که دستور اجرای انکیزیسیون و قتل عام ملاحظه را داده بودند نقش بر آب سازند. علاوه بر آنها فرقه‌های جدیدی (مانند Luciferani و Brethern) در آنجا نشو و نما کرده، در اواخر قرن چهاردهم زمینه برای پیروان ژان هوس (Jan Hus) اصلاح طلب نامی چک که بعداً سوزانیده شد، فراهم گردید.

### ۳- آلمان

افکار انتقادی یا الحادی رایج در آلمان زمینه‌ی عرفانی داشته و بعضی از آنها نهضت‌های اجتماعی حادّی را به وجود آورد. بدون آنکه در آنجا محاکم تفتیش عقاید فعالیت منظم و مؤثری مانند کشورهای لاتینی داشته باشند. در اواخر قرن ۱۳ چندی کشتار والدنس‌ها (waldens) و پیروان اورتلیخ (Ortlich) در استراسبورک (Strassbourg) جریان پیدا کرد و دولت‌های محلی زیر بار فرامین گرگوار نهم به عنوان اسقف‌های تابعه نرفته، محاکم تفتیش عقاید در آلمان در اختیار قضات دادگستری باقی ماند. در قرن ۱۴ که فرقه بگارد‌ها (Beghards) توسعه‌ی فوق‌العاده پیدا کرده بودند پاپ گرگوار یازدهم تصمیم به انهدام قاطعانه آنها و فرقه‌های متصرفه را گرفت ولی اقداماتش اعتراض مردم، قضات و حتی اسقف‌ها را برانگیخت، مجبور شد نمایندگان اعزامی خود را زیر فرمان اسقف‌های محلی بگذارد.

### ۴- انگلستان

اصولاً فرقه‌های الحادی در انگلستان، ورود چندان نداشتند و محاکمات معدودی که

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۷۵  
صورت گرفت بدون مراجعه به رم بوده، نمایندگان اعزامی پاپ را درست تحویل  
نگرفتند و به طور کلی مجازات اعدام که خلاف قوانین انگلستان بود، ممنوع اعلام  
گردید.

در سال ۱۴۰۱ به دنبال نهضت لولاردها (Lollards) علیه کلیسا و دولت، مقرراتی  
وضع گردید که آثار خونین و تأسف‌انگیز آن در جنگ‌های مذهبی قرن ۱۶ ظاهر  
گردید، تا آنکه بالاخره چارلز دوم (Charles II) پادشاه انگلستان، قانونی در سال  
۱۶۷۰ گذراند که به موجب آن محاکم کلیسایی<sup>۱</sup> عهده‌دار رسیدگی و قضاوت در  
موارد کفر و انکار خدا، بی‌بند و باری، الحاد، فرقه‌سازی، و تعرضات دیگر نسبت به  
مذهب بوده حق داشتند حکم تبعید، اخراج از خدمت، تنزل رتبه، و تدابیر مذهبی  
دیگر سانسور، به استثنای مجازات اعدام را صادر نمایند.

#### ۵- ایتالیا

در خود ایتالیا- به طوری که می‌دانیم- مخصوصاً بعد از اینوسان سوم، حکومت  
معنوی و مذهبی مردم و حکومت اداری و سیاسی کشور، یعنی تلفیق دین و سیاست  
یا به تعبیر صحیح‌تر، تلفیق روحانیت و سیاست در دست یک نفر، یا در دستگاه  
واحدی قرار گرفت. این پیش‌آمد می‌تواند تجربه‌ی جالبی برای جمع بین این دو  
قدرت، و اشراف یکی بر دیگری باشد. قبل از اینوسان سوم، عامل بسیاری از  
کشمکش‌ها اشراف قدرت از ناحیه‌ی دولت‌ها بر کلیسا و اسقف‌ها بود. مواجهه‌ی  
پدیده‌ی تازه ظهور الحاد و برخورد آن با انکیزیسیون مذهبی، آزمایشی از نبرد آن دو  
نیرو را به دست تاریخ داد؛ از یک طرف خشونت‌ها و سختگیری‌های دینی، روح  
مذهبی عاطفی و استقلال‌طلبی ملت ایتالیا را شدیداً برانگیخت<sup>۲</sup> و از طرف دیگر  
تشخیص اینکه اوامر و احکام پاپ در سرکوبی الحاد، چه اندازه‌ی آن انگیزه‌ی  
خالص دینی داشته و چه اندازه به خاطر ایفای علائق شخصی یا لازمه‌ی تسلط سیاسی  
و حکومتی بوده، مسئله‌ی بسیار ظریفی را مطرح ساخته قضاوت درباره‌ی اینکه  
استفاده از نام خدا و ایمان مردم چگونه در جهت خواسته‌های دنیایی مشروع یا

۱. محاکم کلیسایی یا محاکم کشیشی : Ecclesiastical Courts

۲. به نقل از دائرةالمعارف بریتانیکا :

Besides the reign of terror , only rased to a furious pithc the passionate and  
independent piety of the Italian people (Encyclopedia Britannica)

نامشروع عمل می‌نموده است، کار آسانی نمی‌باشد. در هر حال الحاد غالباً در خصلت یا قیافه‌ی اجتماعی به صحنه می‌آمده است. از جمله در ایالت بزرگ لمباردی که تلاش‌های خونین عاملین انکیزیسیون توفیق چندان نمی‌یافت، مسبوق به نزاع‌های سیاسی بر سر حاکمیت پاپ بود. در شهر میلان درگیری‌های مکرر عمده رخ داده منجر به قتل انکیزیتور اعزامی پاپ سنت پیتر مارتیر (St. Peter Martyr) که متهم به بی‌رحمی‌های شدید بود، گردید. انکیزیتورهای اعزامی اینوسان سوم در لمباردی، به‌طور مخلوط و مبهم، هم با فرقه‌های الحادی کاتاری درافتاده بودند و هم با گروه‌های استقلال‌طلب محلی گیلبلین (Ghilbelines). از سال‌های نخستین این جریان، مقامات متعددی از دستگاه مذهبی رم شدائد تفتیش عقاید خود را متوجه‌ی لمباردی و متمرکز در شهر میلان کرده بودند و در اثر مقاومت مردم، پاپ الکساندر چهارم در سال ۱۲۵۶ تعداد قضات مأمور را دو برابر کرد. در فلورانس (Florence) دو موج الحاد و استقلال متشابهاً منکوب خشونت‌های فوق‌العاده انکیزیسیون گردیده و در توسکانی (Tuscanie) که وعده‌ی عفو به کسانی داده شد، و قتل‌هایی علیه انکیزیتورها صورت گرفت که نزدیک بود به سراسر ایتالیا سرایت نماید. ولی تا اوایل قرن ۱۴ سلطه‌ی تفتیش عقاید منظم‌اً در توسعه و تقویت بود. شارل آنژو (Charle d'Anjou) جزائر سیسیل در پاشنه‌ی جنوبی شبه‌جزیره‌ی ایتالیا را هم زیر چتر انکیزیسیون آورد ولی در اثر عدم وابستگی به پاپ و همبستگی قوی مذهبی مردم آنجا که پناه‌دهندگان مهربانی برای الحادی‌ها و شورشی‌ها شده بودند، توفیقی به دست نیاورد. ایالت ونیز همواره در برابر خشونت‌های محاکم تفتیش عقاید مقاومت به خرج داده، با وجود اعتقاد و اخلاص مسیحی خود، استقلالشان را در برابر رم حفظ کردند و فقط حاضر شدند انکیزیتورهای اعزامی را به عنوان مشاور محاکم دادگستری بپذیرند. ولی در ساووآ (Savoie) در طی قرون ۱۴ و ۱۵ محاکم پاپی تفتیش عقاید با شدت و خشونت تمام علیه والدنس‌ها عمل می‌کردند.

تا آنجا که مربوط به شخص پاپ‌ها می‌شود، دائرة‌المعارف بریتانیکا با ذکر شاهد مثال‌های تاریخی متعدد از پاپ‌ها و امراء شهرها اظهار نظر می‌کند که در معارضه نفسانی دوشخصیتی پاپ آنچه غلبه و آمریت داشته است نقش اساسی را جنبه‌ی پادشاهی و پرنس ایتالیایی بودن آنها ایفا می‌کرده است و پاپ‌ها مخالفین سیاسی خود را به عنوان و به بهانه‌ی ضدیت با صدارت کلیسا، و بلکه خود کلیسا، با اتهام

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۷۷  
الحاد و مقررات تفتیش عقاید، تعقیب و سرنگون می نموده اند.<sup>۱</sup>

### از «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» شدن تا «رَبِّ الْعَالَمِينَ»

قبل از پرداختن به انگیزه‌یسیون اسپانیا توقف مختصر و نظر مجددی به «تجربه پای پی ایتالیا» می اندازیم.

در بخش اول مقاله ضمن تعمق در سوره‌ی حمد (۱) گفتیم که سیستم گناه‌آمیزی و بهشت‌بخشی (Confession) که کشیش‌ها در کلیساها انجام داده در برابر دریافت اعتراف و توبه و احیاناً صدقه، هم اعلام آرمزش گناه می کردند و هم بهشت می‌بخشیدند یا می‌فروختند (که این را یکی از خدمات دینی و افتخارات خود می‌دانستند و یکی از موارد انتقاد و انکار فرقه‌های کاتار و والدنس و غیره بود)، در حقیقت یک نوع نیابت از خدا و دخالت در کار او است یا داعیه‌ی «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بودن، پیش از حدوث رستاخیز و قیام «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»؛<sup>۲</sup> روزی که ترازوی دادرسی خدا برپا شده بندگان بنا به تصمیم و ترحم خدای حکیم علیم قدیر، به دوزخ یا به بهشت روانه می‌شوند؛ غافل از آنکه نه خدا و نه عیسی چنین نیابت و مأموریتی را به کسی تفویض ننموده اند.<sup>۳</sup>

وقتی فرقه‌های انتقادگر و انحرافی، اسماً یا رسماً گمراه، پیدا شدند و نام آنها را ملحد و مرتد گذاشتند، دیدیم که اولین برخورد را توده‌های مؤمن جاهل متعصب با آنها نموده، به ضرب و قتلشان پرداختند، بدون آنکه کلیسا و پاپ‌ها هنوز عملی انجام و یا دستوری داده باشند. حتی در سه چهار قرن اول مسیحیت که پاپ‌ها ملقب به آباء یا «پدران» (Fathers) بودند، بر طبق سیرت حواریون به موعظه و مسافرت و به ابلاغ آموزش‌های مسیح پرداخته، کمترین خشونت و اجبار را مرتکب نمی‌شدند. قیام عوام علیه الحاد و ارتداد، روحانیت عیسوی را به فکر فرو برد و از خود پرسش

۱. در دایرةالمعارف بریتانیکا آمده است:

«It was in the nature of thing that by a confusion of the personages, the Pope should consider all opposition to him qua Italian prince as resistance offered to head of the Charch. i.e. to the Church.» (Langlois, Encyclopedia Britannica).

۲. طارق (۸۶) / ۹: روزی که رازها آشکار می‌شود.

۳. بنا به آیات قرآن، حضرت خاتم‌النبین مانند حضرت ابراهیم (علیهما السلام) برای خود و برای مردم «استغفار» می‌کردند، یعنی درخواست آرمزش از خدا می‌نمودند، نه ابلاغ و اعطای آرمزندگی و کلیدهای بهشتی؛ در سوره‌ی حمد (۱) نیز فقط خدا را به صفت «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌خوانیم.

شرعی و احساس وظیفی الهی نمودند. بدون آنکه مراجعه به کتاب و سنت مسیح نمایند، بدیهی دیدند و ثواب و واجب پنداشتند که در برابر الحاد بندگان و اهانت و برگشتشان از دین خدا نه تنها باید ایستادگی کرد، بلکه قاطعانه باید قلع و قمع نمود. و چون خدا از کافران بیزار است و آنها را به آتش جهنم عذاب می‌نماید، وظیفه‌ی ما هم تأسی و تبعیت بوده، باید این لعنتی‌های کثیفِ پیرو شیطان را تعقیب کرده، هر جا یافتیم بگیریم و بدون کمترین رحم و رأفت بسوزانیم!

قاعدتاً این فکر به خاطرشان خطور نکرد که خدا خیلی کارها می‌کند که خاص او است و در توان و عهده‌ی ما نیست و هر کاری را موقعی که مقتضی می‌داند انجام می‌دهد؛ از آن جمله است تشخیص گناه، تحویل گرفتن توبه، قبول کردن عبادت بندگان، و توزیع آنها به بهشت یا جهنم!

نکته‌ی دیگر - و شاید به لحاظ اعمال و آثار مهم‌تر - این بود که اجرای پیشاپیش برنامه‌های الهی روز جزا و انجام اجباری هدایت واگذار شده به انبیاء، احتیاج به وسایل و امکانات قوی دارد. قسمتی از آن وسایل و امکانات، همین مقررات قانونی و تأسیس محاکم قضایی برای تفتیش و تحمیل عقاید بود که اولیای کلیسا در ابتدا به صدور رأی اکتفا نموده اجرای حکم را به مردم و به حکام دولتی واگذار می‌نمودند. اما وقتی تردید و تسامح یا تعلل را - حتی از ناحیه‌ی بعضی از اسقف‌ها - دیدند و از مردم و مؤمنین مخالفت‌ها و شورش‌هایی سر زد، چاره‌ای جز این نیافتند که اسقف‌های تابعه و مخصوصاً شخص پاپ، قدرتمند شوند: قدرت اطلاعاتی، قدرت مالی و قدرت اجرایی، آن طور که خدا داراست. قدرت اولی از طریق جاسوسی و

۱. در قرآن ما می‌خوانیم که:

«لَهُمْ لِيُزِدَاوُاْ اِثْمًا» (آل عمران (۳) ۱۷۸)

(جز این نیست که ما به آنها مهلت می‌دهیم تا بیشتر گناه کنند)

و علاوه بر آن خدا می‌گوید ما به هر دو دسته مؤمن و کافر کمک می‌نمائیم.

«كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.» (اسراء (۱۷) / ۲۰)

(و ما به هر دو فرقه از دنیا طلبان و آخرت طلبان به لطف خود مدد خواهیم داد که از لطف

و عطای پروردگار تو هیچ کس محروم نخواهد بود.)

ضمناً فرستادگان خود را شدیداً منع نموده است که غیر از بشیر و نذیر و هادی بودن به اذن او کار

دیگری انجام نداده و بدانند که:

«مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.» (نور (۲۴) / ۵۴ یا عنکبوت (۲۹) / ۱۸)

(... رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار ندارد.)

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۷۹

گزارش و گواهی مؤمنین تأمین می‌گردید؛ قدرت دوم منابع سرشار مالیات‌ها و موقوفات و هدایا بود که به کلیسا پرداخت می‌شد و در بندهای گذشته اشاره کردیم که رقم هنگفتی از معترفین یا متهمین، طوعاً یا کرهاً گرفته می‌شد و همچنین باج‌های کلانی که پاپ‌ها به ازاء اعطای عصا و ردای اسقفی از نامزدها دریافت می‌نمودند، تا آنجا که در قرون ۱۳ تا ۱۵ حوزه‌های کلیسایی و مخصوصاً دربار پاپ در مقایسه با فئودال‌ها و شاهان اروپا از بزرگ‌ترین زمیندارها و ثروتمندترین سرمایه‌دارها بودند. تأمین قدرت سوم را هم در مصوبات شوراهای اعلای روحانیت و منشورهای پاپ‌های بزرگ دیدیم و همچنین در تجربه‌ی ایتالیا و احراز مقام امپراتوری یا سلطنت دنیایی مستقیم او؛ علاوه بر نظارت فائقه و اعمال تکفیر و تاج‌بخشی بر کلیه‌ی کشورها و سلاطین اروپا. لازمه‌ی «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ». شدن، مالکیت این دنیا و حکومت بر تمام دست‌ها و مغزها و دل‌ها گردید؛ یعنی «رَبُّ الْعَالَمِینَ». بودن و ارباب همگان شدن.

از نظر اسنان‌شناسی و دین‌شناسی باید گفت که در روحانیت مسیحیت، اتخاذ بعضی صفات و شئون الهی یا ارتقاء «انسان به آستان خدایی»، به لحاظ فلسفی، فقهی و فکری کار چندان دشواری نبود، زیرا که زمینه‌ی آن قبلاً با پسر خدا کردن عیسی و ایجاد قرابت و سنخیت فراهم گشته بود. همان‌طور که خدا انسان می‌شود و از آن وسط تثلیث در می‌آید آدم هم با نشستن بر مسند عیسی و به برکت انفاس قدیسان قداست و عصمت و خداگونگی پیدا می‌کند. بعداً این قدرت را عصمت الهی داده گفتند اجماع اسقف‌ها که پاپ را انتخاب یا منشوری را افتاء و امضا می‌نماید مصون از خطاست؛ چون خدا به خاطر حفظ مؤمنین از ضلالت و هلاکت، نگهبان و هادی شورای اعلا است (استدلالی شبیه به اهل کلام خودمان). انکیزیسیون و نیاز به حاکمیت مطلقه از آنجا سرچشمه گرفت که دستگاه پاپی و کلیسا برای خود تصور نیابت و خلافت خدا (یا پسر خدا) و احساس یا ابراز قیمومیت و دلالت بر خلق خدا را کرد!

---

۱. خدا در قرآن مکرر به پیغمبرش گوشزد می‌نماید که ما تو را موکل مسئول مردم و محافظ کسی قرار نداده‌ایم:

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ». (انعام) (۶) / (۱۰۷)

(...؛ و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ و تو وکیل آنان نیستی.)

ولی قضیه به این جا ختم نمی شد؛ ثروت و قدرت و استغنائی دنیا به صورت بی اثر و بی ضرر و بدون عواقب و نتایج عمیق و عظیم از انسان گذر نمی کند.<sup>۱</sup> به گفته‌ی قدیس لوئی نهم، پادشاه فرانسه، پاپ هم بشری است جایزالخطا، خصوصاً اگر گمراهی ریاضت یا بدعت رهبانیت، و تحمیل ترک دنیا بر خود کردن، عقده‌های جنسی و حُطوظ زندگی برهم خفته‌ای را در نفس انسان چون انبار در حال انفجار، در آورده باشد. داستان‌ها و گزارش‌های رسمی «مقدس» درباره‌ی فساد کلیسا و ضعف و تفرقه‌ی پاپ‌ها در بحبوحه‌ی انکیزسیون‌ها، بیش از حوصله‌ی این رساله بوده تنها به ذکر چند نمونه آن اکتفا می‌نمائیم.

#### ۱- عریضه‌ی ویلیام دوران اسقف ماند

عریضه‌ی ویلیام دوران اسقف ماند (Wiliam Durand - Mende) به شورای اعلا‌ی روحانیت وین:

«اگر کلیسای رم، افراد پست نابکار را که مایه‌ی ننگ آدمیان و آلودگی دیگر مردم‌اند، از آغوش خود بیرون می‌افکند، سراسر کلیسای مسیح اصلاح و تصفیه می‌شد... زیرا کلیسای رم در همه‌ی سرزمین‌ها بدنام است، و همه فریاد می‌زنند و در کش ورهای خارج شایع می‌سازند که خدمه‌ی آن از اعلی تا ادنی، به تعدی و تجاوز دل نهاده‌اند... و اینکه همه‌ی مسیحیان، از روحانیان سرمشق پلشت شکمبارگی می‌گیرند، سخت واضح و آشکار است. زیرا سوره‌های آنان پرتجمل‌تر و مسرفانه‌تر از... جشن‌های شهریاران است.»<sup>۲</sup>

۱. در سوره علق (۹۶) می‌خوانیم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَبَهُ. (علق (۹۶) / ۶ و ۷)

(... انسان نافرمانی می‌کند.

هرگاه خویشتن را بی‌نیاز ببیند.)

انسان یا بشر همین که خود را بی‌نیاز و مسلط دید طغیان و سرکشی می‌کند، به اصطلاح عامیانه «بابو برش می‌دارد» و کارش به فساد و فضاحت می‌کشد. عصمت و استقامت و تقوای آهنین فوق‌العاده‌ای را که خدا به انبیاء (و به ائمه اطهار اثنی عشر، به عقیده‌ی ما شیعه) داده است (یا در آنها دیده و به رسالت و امامت انتخابشان کرده است)، لازم دارد تا شخص در برابر وساوس نفس و توهم‌ها و تملق‌ها، چون کوه استوار بماند.

۲. «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، جلد ۱۸، صفحه ۱۰.



## ۲- فتوای حاکمیت

فتوای حاکمیت، صلاحیت و عصمت پاپ‌ها با وجود ظلم و فسادها، از طرف آگوستینو ترینفو (Agostino Trionfo) روحانی زیر دست پاپ جان بیست و نهم: «قدرت پاپ از جانب خداوند است، زیرا خلیفه و قائم مقام او بر زمین است. و اطاعت پاپ، حتی اگر مستغرق در گناه باشد واجب است<sup>۱</sup>. شورای عمومی کلیسا تنها به جرم الحاد و رفض آشکار می‌تواند وی را معزول سازد - اما فرود این، هرگز قدرتی جز قدرت خداوند فوق قدرت او نیست. قدرت او از قدرت تمام سلاطین بالاتر است. وی می‌تواند شهر یاران و امپراتوران را به دلخواه خود عزل کند، حتی اگر خواست آنها، موافق میل رعایا و انتخاب کنندگان نباشد؛ می‌تواند احکام فرمانروایان را باطل سازد و قوانین کشوری آنها را لغو کند؛ فرمان هیچ پادشاه بدون موافقت و تأیید پاپ معتبر نیست؛ مقام پاپ برتر از مقام فرشتگان و در خور همان ستایش و تقدیسی است که به مریم عذرا و دیگر قدیسان گزارد می‌شود.»<sup>۲</sup>

۱. با مقایسه و در برابر چنین داعیه‌های حاکمیت خداگونه و آمریت علی الاطلاق، روایت معتبری از رسول اکرم (ص) هست که می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ». یعنی کسی به اطاعت از ولی، والی یا حاکمی که امر خلاف خدا بدهد، مجاز نیست. یک مسلمان بر طبق آیه: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء (۱۷) / ۳۶)، پیروی از آنچه آگاهی به درستی و به حق بودنش ندارد نمی‌کند. در اسلام اطاعت کورکورانه منع شده است. حضرت صادق (ع) در روایت معروفی که مبنای تقلید شیعه است تقلید عوام را تنها از علما و فقهای اجازه داده‌اند که «صائناً لنفسه، حافظاً لدین، مخالفاً علی هویة، مطیعاً لامر مولاه» باشند؛ یعنی خوددار مسلم بر خویشتن، نگاهدار دین، مخالف هوای نفس و فرمانبر مولای خود، سپس اضافه می‌فرمایند که تعداد کمی از فقها چنین هستند نه همه‌ی آنها (و هم بعض فقها الشیعه لا جمیعهم) نقل از کتاب «ده گفتار» شهید مطهری - انتشارات صدرا سال ۱۳۶۱). به علاوه، تقلید دینی پیروی از استنباط‌های فقهی است نه قبول آمریت و سلب مسئولیت از خود و مدیریت.

۲. مقایسه کنید با بیان قرآن در سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۳:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» (قصص (۲۸) / ۸۳)

(این چنین خانه‌ی آخرت را برای کسانی قرار دادیم که نه جویای تسلط و برتری در زمین هستند و نه فساد...)

در منطق قرآن، برتری خواهی و تفوق طلبی بر مردم مردود است و همراه با فساد در زمین از آن یاد می‌شود.

۳. همان کتاب، جلد ۱۸، صفحه ۱۱.

### ۳- گزارش شورای اعلای روحانیت پیزا (۱۴۰۹)

«شورای پیزا، بندیکت و گرگوار را فرا خواند تا در برابرش حاضر شوند، آنها اعتنا نکردند. شورا آن دو را معزول ساخت و پاپ جدیدی برگزید و به وی که پاپ الکساندر پنجم باشد فرمان داد که پیش از ماه مه ۱۴۱۲ بار دیگر شورای عمومی کلیسا را تشکیل دهد، و سپس اعتزال جست. اینک به عوض دو پاپ، سه پاپ وجود داشت. مرگ الکساندر (۱۴۱۰) به فیصله‌ی امور کمکی نکرد. کاردینال‌ها، ژان بیست و سوم را به جانشینی او انتخاب نمودند، و ژان، خودکامه‌ترین و متمرکزترین پاپی بود که تا به حال بر مسند پاپی نشسته بود. این فرمانروای گردن‌کش روحانی، هنگامی که به نیابت پاپ در بولونی (Boulgne) حکومت می‌کرد، هر عملی را مشروع دانسته و بر هر کاری حتی فحشا و قمار و رباخواری مالیات بسته بود. بنابر روایت رازنویس و کاتب وی، آن حضرت دویست دختر باکره، زن شوهردار، بیوه و راهبه را لکه دار کرده بود؛ اما وی پول داشت و سپاهی جنگاور؛ شاید می‌توانست املاک کلیسا را تصاحب کند و به این طریق گرگوار را از راه بینوایی به کناره‌گیری وادارد.»<sup>۱</sup>

### ۴- منشور شورای اعلای روحانیت کنستانس (۱۴۱۵):

«شورای مقدس کنستانس، که شورای عمومی کلیسا است، و به یاری روح القدس شرعاً و قانوناً برای ستایش خداوند و خاتمه‌دادن به شقاق کلیسا و توحید و اصلاح و تصفیه‌ی آن از پیشوا تا بقیه‌ی اعضاء تشکیل شده است... مقررات، منویات و احکام خود را چنین اعلام می‌دارد: نخست اعلام می‌دارد که این شورای مقدس... نماینده‌ی قوه دفاعیه‌ی کلیسا است، و قدرتش مستظهر و متکی به حضرت عیسی می‌باشد، و هر کس در هر مقام و رتبه‌ای، از جمله پاپ، در امور مربوط بدین، مجبور و موظف به فرمانبرداری و اطاعت از آن است، تا نثار از میانه برخیزد و اصلاح سراسر کلیسا و اعضای آن، از اعلی تا ادنی میسر گردد. نیز شورا اعلام می‌دارد که اگر کسی از جمله پاپ، از احکام و دستورها و مقرراتی... که این شورای مقدس... برای پایان دادن به شقاق و یا اصلاح کلیسا

۱. همان کتاب و همان جلد، صفحه ۱۵.

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۸۳  
اعلام می‌دارد سرپیچی کند، محکوم به کیفر خاص خواهد گشت... و  
اگر لازم باشد، از دیگر مراجع تأمین عدالت طلبی یاری خواهد شد.<sup>۱</sup>

### ۵- خطابه‌ی پایان عمر پاپ پیوی دوم به اسقف‌ها :

«مردم می‌گویند که ما زندگی را به‌لهو و لعب می‌گذرانیم، ثروت  
می‌اندوزیم، با تکبر و نخوت حرکت می‌کنیم، بر استرهای فربه و اسبان  
برازنده سوار می‌شویم، برای نخجیر تازی می‌پرورانیم، و مبالغه‌نگفتی  
صرف بازیگران و طفیلی‌ها می‌کنیم و کاری برای دین انجام نمی‌دهیم؛  
باید گفت که سخنان آنها تا حدی حقیقت دارد: کاردینال‌ها و مأموران  
درگاه ما، زندگی را بدینسان که گذشت، می‌گذرانند. بهراسیم و  
حقیقت را بگوئیم؛ تجمل و شکوه دربار ما بیش از اندازه است، به همین  
جهت مردم از ما بیزار و متنفرند، و حتی وقتی سخنی به راست می‌گوئیم  
به گفته‌ی ما گوش فرا نمی‌دارند... به نظر شما در چنین وضع  
شرم‌انگیزی چه باید کرد؟... ما باید تحقیق کنیم که پیشینیان ما به چه  
وسایلی آن همه قدرت و شایستگی برای کلیسا کسب کردند... و  
بکشیم تا با همان وسایل برای کلیسا کسب قدرت کنیم. میانه‌روی،  
سادگی، پاکی، غیرت و شور ایمان، خوارش‌مردن دنیا، و عشق  
به جان‌بازی در راه دین، اینها وسایلی بودند که سبب اعتلای کلیسای روم  
و سروری آن بر جهان گشتند.»<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup>

۱. همان مأخذ، صفحه ۱۶.

۲. مأخذ قبلی، صفحه ۲۰.

۳. نباید تصور کرد که ویلیام دورانت از روی لامذهبی یا عناد با کلیسا این گزارش‌ها را آورده است.  
بالعکس، او، هم مسیحی معتقد است و هم مُصبر به اثبات خدمات و ضرورت کلیسا، و فصل اول جلد ۱۸  
را (که عنوان کلی کتاب «اصلاح دین» است) با بحث در «خدمات مسیحیت» شروع کرده، پس از اشاره  
به رمز قوام و دوام و تجدید حیات دین، صحبت مفصل از خدمات کلیسا کرده، درباره‌ی اقتدار کلیسا و  
نقش آدمی در خرابی کارها که ضرورت اصلاح دین (Réforme) اروپا در قرون ۱۵ تا ۱۷ را ایجاب  
کرده است، چنین می‌نویسد: «علاوه بر همه‌ی اینها، کلیسا، در اوج اقتدار، به کشورهای اروپایی یک  
قانون اخلاقی و یک حکومت بین‌المللی اعطا کرد، همان‌طور که زبان لاتین که به وسیله‌ی کلیسا در  
مدارس تعلیم می‌شد، وسیله‌ی توحیدبخشی برای دانش‌پژوهی و تحقیق ادبیات و علم و فلسفه‌ی  
ملت‌های گوناگون بود، و همچنان که کیش کاتولیک و مراسم و شعائر آن، به اروپایی که هنوز به  
حکومت‌های ملی کوچک قسمت نشده بود، وحدت دینی می‌داد، بر همان نمط، کلیسای رم نیز که  
مدعی مرجعیت و قدرت الهی و پیشوایی و رهبری روحانی بود، خود را دادگاهی بین‌المللی قلمداد کرد ←

\* \* \*

چنین است یکی از عواقب جانشینی و سخن‌گویی خدا و رسول خدا و داعیه حاکمیت بر خلق خدا!

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي»

(یوسف (۱۲) / ۱۱۱)

(به یقین در داستان‌های آنان عبرت و پند برای صاحبان عقل است، حدیث بر بافته‌ای نیست...)

(همان آیه و ترجمه ان از صدر مقاله)

→ که همه‌ی زمامداران و دولت‌ها می‌بایستی خود را در برابر آن از نظر اخلاقی مسئول بدانند. پاپ گرگوار هفتم (Grégoire VII) این نغمه را به نام تشکیل یک جمهوری مسیحی اروپایی ساز کرد، و امپراطور هانری چهارم، با تسلیم شدن به گرگوار در کانوسا (Canossa) (۱۰۷۷) آن را تصدیق کرد. یک قرن بعد، پادشاه تواناتری یعنی فردریک ریش قرمز (Frédéric Barberousse) پس از مقاومتی طولانی، مفتضحانه در برابر پاپ ناتوانی‌تری یعنی پاپ الکساندر سوم زانوی عبودیت بر زمین زد. در ۱۱۹۸ پاپ اینوسان سوم (Innocent III) اقتدار و اعتبار دستگاه حکومت پاپ‌ها را تا بدانجا بالا برد که تا مدتی چنان به نظر می‌رسید که آرزوی گرگوار جامه‌ی عمل پوشیده و دولتی اخلاقی که فوق همه‌ی دولت‌هاست به وجود آمده است.

اما این خواب پرشکوه را طبیعت پست و پلشت آدمی بر هم زد؛ کارگزاران دستگاه عدالت‌گستری پاپ‌ها نشان دادند که همچنان انسان مانده‌اند، و چون انسان‌های دیگر، مغرض و مادی و غاصب و مال مردم ستانند. شاهان و مردمان نیز که خود را اشرف مخلوقات می‌دانستند، از هر نیروی فوق طبیعی نفرت داشتند، ثروت و دارایی روزافزون فرانسه، غرور ملیش را برانگیخت و با فیلیپ چهارم علیه سلطه و اختیار پاپ بونیفاس هشتم (Boniface VIII) بر املاک و دارایی کلیسای فرانسه به مبارزه برخاست و پیروز شد. مأموران مخفی امپراتور، پاپ سالخورده را سه روز در اناگنی (Anagni) به زندان افکندند، و بونیفاس اندکی پس از آن در گذشت (۱۳۰۳). یکی از جنبه‌های اساسی جنبش اصلاحات دینی که قیام فرمانروایان غیر روحانی علیه پاپ‌ها باشد، از آنجا و از آن زمان آغاز شد. «(صفحات ۸ و ۹).

## انکیزیسیون در اسپانیا

### اجمالی از اوضاع اسپانیا و مسلمانان آنجا (در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی)

اسپانیا در منتهالیه جنوبی اروپا، در اثر شرایط جغرافیایی و تاریخی، از سایر جاها عقب مانده تر بود. از ۱۳۱۲ تا ۱۳۵۰ آلفونس یازدهم پادشاه کاستیل، با وضع قوانین به اداره کشور و به ادبیات و هنر پرداخت. مردم اسپانیا ترکیب ناپایداری از سلت‌ها، فنیقی‌ها، کارتاژیان، رومیان، ژرمن‌های وحشی، اعراب، بربرها و یهودی‌ها بودند؛ هوشی تیز و ذهنی کنجکاو داشتند و در عین حال سخت زود باور و به نحو دهشتناکی خرافاتی بودند. حدت و شدت کیش کاتولیک در اسپانیا، بر اثر رقابت‌های اقتصادی با مسلمانان و یهودیان - که روی هم رفته تقریباً یک دهم جمعیت اسپانیای مسیحی را تشکیل می‌دادند - افزون گشت. مسلمانان (مغربی‌ها)، غرناطه‌ی حاصلخیز را در دست داشتند که برای اسپانیایی‌ها ناگوار بود و بدتر از آن مغربی‌هایی که در میان آنها می‌زیستند، مسیحی نشده و مهاجرت و چیره‌دستی رشک‌آوری در صنعت و فلاح داشتند، و نابخشودنی‌تر از آنها یهودیان<sup>۱</sup>...

وضع مسلمانان ایالت غرناطه (Grenade) را که در حاصلخیزی و آبادی، به قول ابن بطوطه، بی نظیر بوده است و از دست دادن استقلالشان را ویل دورانت چنین توصیف می‌کند<sup>۲</sup>:

«... بر روی هم جمعیتی در حدود چهار میلیون نفر داشت. پایتخت مشرف بر دره‌ای پهناور بود و این دره به علت آبیاری دقیق و کشاورزی علمی، سالی دو بار محصول می‌داد. اشراف در بناهای وسیع با طرح‌های

۱. نقل از صفحات ۳۲۷ تا ۳۳۲ «تاریخ تمدن».

۲. خلاصه‌گیری از صفات ۳۲۵ تا ۳۲۹.

زیبا سر می‌کردند. در میدان‌های عمومی فواره‌ها حرارت و سوزش آفتاب را خنکی می‌بخشید. سلطان یا خلیفه با درباریان در تالارهای معظم قصر الحمراء می‌زیستند. فرمانروایان و نجبا مقداری از درآمد خود را به هنرمندان، شاعران، دانشمندان، علما، تاریخ‌نویسان و فلاسفه می‌دادند و هزینه‌ی دانشگاه را که دانشمندان مسیحی و یهودی نیز در آنجا تدریس می‌کردند، می‌پرداختند. بر سر در این مدرسه پنج سطر نوشته شده بود: «بنیاد جهان بر چهار چیز نهاده شده است: دانش دانایان، دادگری بزرگان، نیایش نیکان و دلیری دلاوران».

زنان نیز آزادانه از زندگی فرهنگی جامعه برخوردار داشتند. دانش‌اندوزی و تحصیل، زنان را که به خاطر موزونی و زیبایی، ممتاز و معروف بودند، از اینکه مردها را به عشق‌های پرشور برانگیزند باز نمی‌داشت. به‌طور کلی پاکیزگی و بهداشت فردی و عمومی بلاد مسلمان اسپانیا از جهان مسیحیت معاصر فراتر بود. مردم لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و رفتار و آدابی بزرگوارانه داشتند. مدار اخلاقیات بر بردباری و آسان‌گیری بود و سخاوت و شرافتمندی مغربیان چندان بود که مسیحیان را به ستایش برمی‌انگیخت. یک مورخ اسپانیایی می‌گوید:

«شهرت اهالی غرناطه به درست‌کاری و امانت چندان بود که به گفتار و قول آنها بیش از سند کتبی خود ما می‌شد اعتماد کرد.» اما در میان این ترقیات و فضائل، خوش‌گذرانی و عشرت‌طلبی شیرهی حیات و قدرت ملت را می‌مکید<sup>۱</sup> و بروز ناهمسازی‌ها و اختلافات داخلی، زمینه را برای حملات خارجی و کاتولیک‌های اسپانیایی که تدریجاً امارت‌های خود را استحکام و وحدت می‌بخشیدند، آماده می‌ساخت و اگر تفرقه و تقسیم و تخصم‌های ملوک الطوائفی نبود سرزمین‌های پرنعمت اندلس را خیلی زودتر منضم به اراضی لم یزرع شمالی خودشان کرده و حاضر نشده بودند که از امارات‌نشین اسلامی آزاده تا نیمه دوم قرن ۱۵ فقط خراج سالیانه بگیرند. تا آنجا که در سال ۱۴۶۶ فرمانروای مسلمانان، امیر علی ابوالحسن از فرستادن خراج سر باز زد؛ ولی از بخت بد او دوران تنازع و ضعف امرای اسپانیا با روی کارآمدن زوج متحد و مقتدر

۱. در کتاب «غروب آفتاب در اندلس» تألیف شکیب ارسلان که به توصیه آیت‌الله کمره‌ای به فارسی ترجمه شده بود، این مسئله به روشنی تشریح شده است.

فردینان و ایزابل ملقب به کاتولیک<sup>۱</sup> که وارث ایالات بزرگ آراگون و سیسیل و کاستیل بودند، و سلطنتشان به تمام شبه جزیره گسترش یافت، به پایان رسید، درحالی که طبق عقیده و سنن مردم اسپانیا، جنگ با مسلمانان بر سر اندلس و پایتخت آن غرناطه، جهاد مقدس محسوب می شد و به نام ایمان مقدس<sup>۲</sup> ارائه می گشت. تجاوز امیر علی ابوالحسن به قصبه‌ی مرزی مسیحی نشین «زهررا» بهانه برای کشمکش‌های جدی و مقدمه‌ی فتح غرناطه به دست فردینان گردید؛ ضمن آنکه مسائل عشقی و رقابت‌های بر سر قدرت، منتهی به جنگ‌های داخلی میان ابوالحسن، پسرش ابوعبدالله و برادرش الزعزال (دلاور) گردیده بود. امتناع ابوعبدالله (مدعی و جانشین پدر) از پرداخت، خراج تعهدی مجدد غرناطه آخرین بهانه را به دست زوج شاهی داده با سی هزار سپاهی به اندلس حمله کردند و به خرابی آبادی‌های پر حاصل و محاصره‌ی شهرها پرداخته، کار را به جایی رساندند که اهالی مالقه (تحت امارت الزعزال) از اسب‌ها و سگ و گربه‌ها تغذیه می کردند و بالاخره با دادن ۱۲۰۰۰ اسیر و پیشکش کردن دارایی‌هایشان تسلیم قشون اسپانیا شدند. غرناطه در حال محاصره سخت مقاومت می کرد. ابوعبدالله در حمله‌ی متقابل شکست خورد و از سلاطین ترکیه و مصر درخواست کمک کرد که چون بلا نتیجه ماند ناچار به امضای صلح‌نامه‌ی ننگین گشت (۱۴۹۱). بر طبق این عهدنامه، مغربی‌ها می توانستند با حفظ لباس، آداب، محاکم قضایی و آئین خودشان و پرداخت مالیات به پادشاهان اسپانیا معادل آنچه قبلاً به امرای مسلمان می دادند، در آنجا بمانند و یا با مساعدت اسپانی به آفریقای مسلمان هجرت کنند. مردم شهر علیه عهدنامه شورش کردند. ابوعبدالله به اقامتگاه کوهستانی فرار کرد و بهانه‌ی دیگری به دست لشکریان فردینان و ایزابل کاتولیک افتاد و به درون شهر سرازیر گشتند. اسقف اسپانیا، صلیب نقره‌ای بزرگی را بر فراز قصر افسانه‌ای الحمراء نصب نمود و پادشاه و ملکه در میدان بزرگ شهر برای شکرگزاری خداوندی که بعد از ۷۸۱ سال اسلام را از اسپانیا برانداخته

۱. فردینال و ایزابل ملقب به کاتولیک:

Ferdinand II le catholique (۱۴۵۲ - ۱۵۱۶) Isabelle I la catholique (۱۴۵۱ - ۱۵۰۴)

۲. ایمان مقدس: Santa Fé.

است، زانو زدند!<sup>۱</sup>

آنچه حالا می‌توانیم از این گزارش غم‌انگیز عبرت گرفته و آن را خلاصه کنیم این است که اسلام در قرن اول هجری با حمله و جنگ از جبل الطارق گذشته وارد اسپانیا شد و با حمله و جنگ نیز از آن سرزمین رانده شد.<sup>۲</sup> بدون آنکه فاتحین مسلمان در این ۸ قرن با وجود همه‌ی ایثارها و شهادت‌ها، دلاوری‌ها، جوانمردی‌ها و کرامت‌های اخلاقی زبازد دوست و دشمن، افتخارات هنری، فضائل و علوم و بالاخره آبادانی و نعمت و ثروت آوری‌ها توانسته باشند «اسلام را صادر کنند» و در دل‌ها و مغزهای مسیحیان جا دهند. اینها توجه به دستور خدایی قرآن یعنی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۳</sup> نداشتند، یا اصلاً و برخلاف نص صریح قرآن که می‌فرماید:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا» (بقره ۱۹۰ / ۲)

(و بجنگید (صرفاً) در راه خدا (و فقط) با کسانی که علیه شما جنگ می‌کنند و تعدی (و تجاوز از مقابله به مثل و عدالت و تقوی) ننمائید...)  
برای کفرستیزی و به قصد توسعه و تسلط و تمتع به آنجا رفته کاری به دیانت و صدور اسلام نداشته‌اند.

در نقطه‌ی مقابل اسپانیای اروپا، شرق دور آسیا، یعنی چین و هندوچین، اندونزی و جزائر مالزی را می‌بینیم. مسلمانان، قرن‌ها قبل از این هم به آنجاها رفتند، ولی به صورت مسالمت‌آمیز برای تجارت و اقامت، به دور از تعرض و تصرف و خشونت؛ رفتند و اسلام را هم بردند. کلنی‌ها تشکیل دادند، مساجد ساختند، معامله و مراوده و مبادله با مردم محل کردند و اسلام را عملاً و اعتقاداً نشان دادند. امروزه بیش از ۸۰ میلیون نفر مسلمان در چین، ۱۲ میلیون نفر در مالزی و مالی و فیلیپین و ۹۶ میلیون نفر در اندونزی داریم که به میل خودشان به آئین محمدی گرویده و در آنجا مانده‌اند. در مناطقی از هندوستان و حتی شمال و شرق ایران نیز اسلام به‌طور طبیعی، مستقیم و غیر مستقیم و مسالمت‌آمیز، وارد شده، ریشه دوانید، با برخورد غالباً منطقی و

۱. ویل دورانت، جلد ۱۸، صفحه ۳۳۹.

۲. مسلمین به سرکردگی طارق غلام عمر در سال ۷۱۱ میلادی پا به قاره‌ی اروپا گذاشتند؛ در سال ۷۳۲ میلادی شارل مارتل فرانسوی (Charles Martel) در پواتیه (Poitiers) متوقفشان ساخت و فردینان و ایزابل اسپانیا در سال ۱۴۹۲ استقلالشان را گرفتند. بعداً نیز به‌طوری که خواهیم دید انگیزسیون به‌روز سیاهشان نشانند.

۳. بقره ۲ / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...



گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۸۹  
انسانی، با معامله و مبادله، با معاشرت و مواصلت، و بالاخره با شعر و عرفان و فلسفه.  
هندی‌ها به دوران پر رونق و شوکت پادشاهان مغولی مسلمان خود افتخار می‌کنند.<sup>۱</sup>  
جمعیت کل مسلمانان شبه جزیره هندوستان و پاکستان و بنگلادش بالغ بر ۱۴۲ میلیون  
نفر می‌باشد.<sup>۲</sup>

چرا هنوز در ایران و به‌طور کلی در مشرق‌زمین، اعم از مسلمان و غیرمسلمان،  
وحشت و نفرت علیه اروپائی‌ها (و اخیراً آمریکایی‌ها) وجود داشته نهضت‌های  
آزادبخش و انقلاب‌ها به راه می‌افتد و سیاست‌های ضدغربی حاد اتخاذ می‌شود؟  
در صورتی که ارزش‌های فراوان غیرقابل انکاری در زمینه‌های فرهنگ و افکار، تمدن  
و تولیدات، علوم و صنایع و بالاخره تحقیق و مدیریت به ارمغان آوردند، یا ما از آنها  
گرفتیم. علتش این است که به قصد انتفاع و احیاناً غارت و تسلط و تصرف پا به  
اقلیم‌های ما گذاشتند و با روح برتری و استکبار به ما نگاه می‌کردند.

ایرانیان در برابر ورود و نفوذ اسلام برخورد دیگری داشتند؛ در صدر اسلام بود و  
یک‌سره حمله و تصرف و تسلط نبود، ضمن آنکه از نظام استبدادی ساسانی دل  
خون داشته، تشنه‌ی عدالت و حقیقت بودند و از رسول اکرم (ص) و خاندان عصمت  
آنچه دیدند هدایت، و معرفت و انسانیت بود؛ مانند موجود زنده‌ی سالم برومند از  
مواد و مصالح دریافتی از محیط، اسلام را که غذای مطلوب جان‌بخش بود نگاه  
داشتند و نژاد عرب را که بیگانه و ظالم و متکبر بود بیرون ریختند؛ مسلمان شدند و

---

۱. و داوونپورت، نویسنده‌ی منصف انگلیسی قرن نوزدهم میلادی احوال و اعمال دوران استعماری انگلستان  
را در مقایسه با خدمات، برکات، عدالت‌پیشگی و رفتار مسلمان‌ها ننگ‌آور اعلام می‌دارد (کتاب «عذر  
تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»، ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی).

این گفته‌ی جواهر لعل نهرو نخست وزیر سابق هندوستان را نیز بد نیست نقل نماییم:

«آمدن مسلمانان به هند به صورت مهاجمان خارجی عنصر تازه‌ی اجبار و فشار را وارد  
مذهب ساخت. مبارزه‌ای که در زیر لوای مذهب آغاز گشت، در واقع مبارزه‌ای میان  
فاتحان و مغلوبان بود منتهی رنگ مذهبی به خود گرفته بود و با فشارها و اجبارهای  
مذهبی همراه گشت؛ اما اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که این اجبار و فشار دستور  
اسلام و جزئی از اصول مذهبی اسلام بوده است.» (کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»، ترجمه  
محمود تفضلی، چاپ ۱۳۳۸، صفحه ۵۰۶).

۲. ارقام فوق از آمار سال ۱۹۶۴ میلادی و نقل از کتاب «محمد خاتم النبیین» به مناسبت آغاز پانزدهمین قرن  
بعثت می‌باشد. در آن سال در شوروی ۴۸ میلیون و در آفریقا ۱۴۳ میلیون مسلمان می‌زیسته‌اند در حالی که  
کل مسلمانان حجاز و عراق با سوریه و فلسطین که مسقط الرأس اسلام حساب می‌شوند، به ۲۳ میلیون نفر  
می‌رسید و گام بعدی اسلام یعنی مجموع کشورهای ایران و مصر و ترکیه ۹۲ میلیون بوده است.

ایرانی ماندند. مردم اسپانیا و قاره اروپا چنین اقبال را نداشتند، از اسلام اصیل دور بودند.

اما حقیقت اسلام و اعجاز قرآن که بی‌نیاز و بی‌زار از صدور تحمیلی هستند به نحو دیگری تدریجاً وارد اروپا و آمریکا می‌شود که نه شباهت به تجربه‌ی اسپانیا دارد و نه به ایران خودمان. در کتاب «مسئله وحی»<sup>۱</sup> (نگارش سال ۱۳۴۲) نشان داده‌ام که چگونه نظریات مستشرقین مسیحی و یهودی و آزادفکران غرب در طی چهارده قرن، نسبت به اسلام تکامل یافته، و رفته رفته از حالت انکار و استهزاء به سوی توجه، ترجمه، تحقیق، تمایل و تأیید گرائیده است. در همین دهه‌ی اخیر می‌بینیم مدافعین و مبلغین مانند موریس بوکای<sup>۲</sup>، مارسل بوآزار<sup>۳</sup> و ژرژ گارودی<sup>۴</sup> پیدا می‌شوند: اولی در مقایسه با تحریفات کتب عهدین، اصالت قرآن و عدم مخالفت علوم جدید را با قرآن و بلکه تأیید آیات را اثبات می‌کند و مسلمان می‌شود؛

دومی با بررسی و ارائه‌ی اینکه اسلام بیش از همه‌ی مذاهب و مکاتب قدیم و جدید دنیا به انسان و به مقام و حقوق او ارجح داده است، پیشنهاد می‌کند که به اعتبار یگانه وجه مشترک مابین دولت‌ها و ملت‌های تشکیل‌دهنده‌ی سازمان ملل متحد که انسان‌بودن و علاقه‌مندیشان به انسان و انسانیت می‌باشد، حقوق اسلامی را به عنوان حقوق بین‌الملل حاکم بر سازمان ملل متحد بپذیرند؛

سومی که قبلاً تئوریسین جامعه‌شناس کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه بوده، و مطالعات وسیع و عمیقی در فلسفه و ادیان جهان داشته، رئیس مؤسسه‌ی بین‌المللی تفاهم بین فرهنگ و تمدن‌ها است، و مؤلف کتب عدیده‌ای می‌باشد، در کتاب «ندا به زنده‌ها»<sup>۵</sup> به غربی‌ها اعلام خطر نموده و یگانه راه بقا و نجات و سعادتشان را در بازگشت به ایمان و به مبانی ادیان الهی دانسته و پس از تألیفات آخرین کتابش

۱. «مسئله وحی» یکی از آثار مندرج در جلد دوم مجموعه‌ی آثار است. که با نام «بعثت (۱)» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت انتشارات قلم تجدید چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

۲. موریس بوکای (Maurice Bucaille)، پزشک فرانسوی، مؤلف کتاب (انجیل، علم و قرآن)

« la Bible, la Science et le Coran »

۳. مارسل بوآزار (Marcel Boisard) استاد دانشگاه حقوق ژنو و رئیس سابق صلیب سرخ بین‌الملل، مؤلف کتاب « Humanisme de l'Islam » (اومانیزم یا انسان‌دوستی اسلام).

۴. ژرژ گارودی (Roger Garody)، استاد فلسفه دانشگاه پاریس و رئیس مؤسسه بین‌المللی تبادل نظر

Institut international de dialogue les civilisation

تمدن‌ها:

۵. کتاب «ندا به زنده‌ها» Appel aux vivants

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۹۱  
تحت عنوان «وعددهای اسلام»<sup>۱</sup> رسماً مسلمان شده و به زیارت خانه خدا می‌رود.

### تفتیش و تحمیل عقاید در اسپانیا

برگردیم به انکیزیسیون اسپانیا، چون مسلمانان مغربی نیز از مشمولین انکیزیسیون اسپانیا شده بودند، لازم آمد که پرانتزی به خاطر آنها باز کرده و آشنایی مختصر به احوالشان پیدا کرده باشیم.

به طوری که گفتیم تفتیش عقاید در اسپانیا با دو سه قرن تأخیر نسبت به فرانسه و ایتالیا- که همسایگان‌شان هستند- به راه افتاده و در عوض خیلی دیرتر هم بساط آن برچیده شد. اما صرف نظر از این قسمت و اختلافات دیگر که بعداً خواهد آمد، وجوه شباهت چندی مابین آنها وجود داشته است:

۱- اعتقاد به مسیحیت، تعصب مذهبی و تقید به تشریفات در مردم و در اشراف و حُکام، شدید و عام بود.

۲- کلیسا متحد جدایی‌ناپذیر دولت بود و مردم نسبت به پادشاه و کلیسا سخت وفادار بودند.

۳- مابین مالکین که همان فئودال‌ها و امرا هستند و پادشاهان که از آنها بودند، با کلیسا و مخصوصاً با دربار پاپ، رقابت دائمی قدرت موجود بوده و از قبول حاکمیت پاپ اکراه داشتند.

اما اختلافات و توسعه و تقویت انکیزیسیون اسپانیا بالنسبه به کشورهای دیگر اروپا اولاً وجود و سابقه‌ی عنصرهای بیگانه (بیگانه‌ی مذهبی) مسلمانان و یهودیان و تساهل و آزادی مذهب همراه با مقام و منزلت برتر آنها و حسادت بود که می‌بایستی طرد شوند و ثانیاً پیشرفت افکار مذهبی و مخصوصاً فلسفی و علمی در اروپای قرون ۱۵ به بعد که دامنه‌ی عملیات محاکم تفتیش عقاید را به موضوعات جدید وسعت می‌داد و به شدت رفتار بدتر می‌کشاند.

ایزابلا کاتولیک، ملکه‌ی جوان زیبای وطن دوست و در عین حال (برخلاف معمول پادشاهان و زن‌هایشان) پاکدامن مقدس و سراسر اخلاص در کیش مسیحیت و احترام به کشیشان، که ضمناً با زیردستان و کودکان بسیار مهربان بود و با اشراف گردنکش و روحانیون فاسد و همچنین با منحرفین و ملحدین سختگیر بود، از یک

---

۱. کتاب «وعددهای اسلام» Les promesses de l'Islam .

طرف و شوهرش، فردینان کاتولیک سلطان توانای زیرک مصمم به تأمین وحدت و قدرت مرکزی حکومت از طرف دیگر، برای صدراعظمی کشور، فردی را مناسب‌تر از خیمنز دوسیزنروس (Ximenes de Ciseneros) ندیدند که یک راهب تارک دنیای بسیار متواضع و مقدس و مرتاضی از فرقه فرانسیسکن‌ها (Franciscains) بود و چندین سال از قبول اسقفی و سراسقفی امتناع می‌ورزید. این مرد مقدس موقراً لاغر اندوهگین را خوش نمی‌آمد که کمترین آزار و بی‌احترامی به دو مشاور معتمد اقتصادی خدمت‌گزار دربار ولی یهودی، به نام‌های ابراهیم سنیور (Abraham Senior) و اسحق آبرابانل (Issac Abrabanel) به عمل آید. و هر سه نفر در مورد یهودیان غیر تعمیم یافته‌ی عیسوی شده ولی منافق، امیدوار بودند که گذشت زمان آنان را پاکدل و معتقد سازد. در حالی که مردم اسپانیا از نامسیحی و نومسیحی نفرت شدید داشتند، آشوب‌ها و شورش‌هایی در چندین ایالت و شهرهای مهم برپا کردند و مشکل مذهبی، رنگ نژادی پیدا کرده بود. در چنین اوضاع و احوال و اشخاص و برای وحدت و امنیت کشور و حاکمیت دولت، آن سه بزرگوار، راهی بهتر از این ندیدند که محکمه‌ی تفتیش عقاید را در اسپانیا مستقر سازند<sup>۱</sup> تا با وحدت عقاید دینی کار حکومت بر اسپانیا و دفع دشمنان را آسان‌تر کنند. در سال ۱۴۷۸ از پاپ سیکستوس چهارم فرمانی گرفتند که شش تن کشیش صاحب فضل و تبحر در علوم الهی و شرایع، به عنوان هیئت مفتشه با نظر خودشان برگزیده و ملحدین را بجویند و استنطاق کنند و به کیفر برسانند. به این ترتیب در اسپانیا مانند آلمان پروتستان و انگلستان قرن بعد، مذهب تابع دولت شد. ولی به صورت ظاهر، پاپ بود که فرمان انکیزیتورها را امضا می‌کرد. محکومین حق داشتند از رأی محکمه به پادشاه شکایت نمایند. فردینان رسیدگی و گاهی نقض می‌کرد و در عین حال از گرفتن رشوه‌های کلان از محکومین برای نسخ حکم محکمه امتناع می‌ورزید زیرا که هدف او به جای نفع مادی اتحاد و یگانگی اسپانیا بود. از سال ۱۴۸۳ تمام سازمان تفتیش زیر نظر یک شورای عالی دولتی به نام Superma قرار گرفت. محاکم انکیزیسیون به یهودیان و مغربی‌ها کاری نداشت و متعرض مسیحی شده‌هایی که باطناً یا بعداً به کیش اصلی برمی‌گشتند می‌شد و همچنین به مسیحیان ملحد شده که در ابتدا تعدادشان خیلی کم

۱. همان، جلد ۱۸ کتاب «تاریخ تمدن»، صفحه ۳۴۶.

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۹۳  
بود؛ حتی کشیشان و رهبانانی هم که جرأت اظهار نظرهای اصلاحی یا اختلافی کرده  
باشند، مصونیت نداشتند.

تفصیل جریان تفتیش عقاید و طرز محاکمه و اقرارگیری و توبه و مجازات‌ها را  
که در انکیزیسیون اسپانیا معمول بود با آنکه از جهاتی تکرار مطالب گذشته است،  
عیناً از کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت نقل می‌نمائیم<sup>۱</sup>:

«محکمه تفتیش عقاید، قوانین و آئین دادرسی خاص خود را داشت.  
پیش از آنکه دیوان محاکمات آن در شهری تشکیل شود، از فراز منابر  
کلیساها «فرمان ایمان» را به گوش مردم می‌رسانید و از آنها می‌خواست  
که هر کدام از ملحد و بی‌دین و بدعت‌گزار سرخ دارند به سمع  
اعضای محکمه‌ی تفتیش برسانند. آنها را به خبرچینی، به متهم ساختن  
همسایگان، دوستان و خویشاوندان تحریض و تشویق می‌کردند (در قرن  
شانزدهم، اتهام خویشان نزدیک، مسموع نبود). به خبرچیان، قول راز  
پوشی کامل و حمایت داده می‌شد، و آن کسی که ملحدی را  
می‌شناخت و رسوا نمی‌ساخت یا در خانه‌ی خویش پنهان می‌داشت، به  
لعن و تکفیر و نفرین گرفتار می‌گشت. اگر یهودی، هنوز امید آمدن  
مسیح دیگری را در سر می‌پرورانید، اگر آئین پرهیز از غذا را نگه  
می‌داشت، اگر روز سبت (Sabbath) را روز ستایش و استراحت  
می‌دانست، یا برای آن روز جامه‌ی زیرین خویش را عوض می‌کرد،  
اگر اعیاد مقدس موسوی را به هر صورت که باشد جشن می‌گرفت،  
اگر فرزنداناش را ختنه می‌کرد یا بدان‌ها نامی عبری می‌داد، یا بی‌آنکه  
نشان صلیب رسم کند آنها را دعا و تبرک می‌نمود، اگر با حرکت دادن  
سر، نماز به جای می‌آورد یا یکی از مزامیر تورات را بی‌آنکه سرود  
تسیح یا ستایش (Gloria) را بر آن بیفزاید می‌خواند، اگر هنگام مرگ  
رو به دیوار می‌کرد، این‌ها و اعمال دیگری از این قبیل را که مفسشان  
نشانه‌ی ارتداد و الحاد پنهانی می‌شمردند، می‌بایستی فوراً به دیوان  
محاکمات گزارش داد. به موجب قانونی که «قانون یا شرط بخشایش»  
نامیده می‌شد، هر آن کس خویشتن را در مظان اتهام بی‌دینی و الحاد  
احساس می‌کرد، می‌بایست بیاید و به تقصیر خویش اعتراف کند؛ در

۱. کتاب «تاریخ تمدن»، صفحات ۳۴۹ تا ۳۵۵، جلد ۱۸.

این صورت او را جریمه می‌کردند، و یا به کفاره‌ی گناهش به کاری وا می‌داشتند؛ اما اگر چنین شخصی، بی‌دینان و ملحدان دیگر را لو می‌داد، بخشوده می‌شد.

مفتشان مدارک و اسنادی را که به وسیله‌ی خبرچینان و مأموران تحقیق در اختیار آنها گذاشته می‌شد، بررسی می‌کردند؛ هنگامی که اعضای محکمه بر جرم الحاد کسی متفق می‌گشتند، حکم بازداشت او را صادر می‌نمودند. متهم را دور از دیگران نگه می‌داشتند و به کسی جز عمال و مأموران محکمه اجازه‌ی دیدار و گفت‌وگو با او را نمی‌دادند. معمولاً او را به زنجیر می‌کردند. او را ملزم می‌ساختند که برای خود بستر بیاورد، و هزینه‌ی حبس و نگهداری خود را بپردازد. اگر برای این منظور پول کافی نمی‌پرداخت، به حد کفایت از اموال وی حراج می‌کردند، بقیه‌ی اموال و دارایی او نیز به وسیله‌ی مأموران محکمه ضبط می‌شد تا مبادا چیزی از آن مخفی کنند یا آنکه برای فرار از مصادره به فروش رسانند. در بعضی موارد مقداری از دارایی متهم را برای نگهداری آن عده از افراد خانواده او که نمی‌توانستند کار کنند می‌فروختند.

هنگامی که زندانی را برای محاکمه می‌آوردند، دادگاه رأی خود را صادر کرده و او را مجرم شناخته بود؛ از وی می‌خواست تا برائت خویش را از جرم منتسبه ثابت کند. محاکمه محرمانه و پنهانی بود، و مدعی‌علیه را سوگند غلاظ و شداد می‌دادند که در صورتی که آزاد شد چیزی از جریان آن فاش نسازد. اقراریر شهود علیه وی، و نام آنها به وی گفته نمی‌شد؛ مفتشان، برای حفظ و حمایت خبرگزاران، خویشان را از این عمل معذور می‌دانستند. در آغاز به متهم نمی‌گفتند که چه اتهاماتی بر او زده‌اند، تنها از او می‌خواستند که کوتاهی و قصور خویش را از معتقدات و عبادات اعتراف کند، و نام تمام کسانی را که با الحاد و رفض می‌شناسد، بازگوید. اگر اعتراف و اقرار وی، هیأت دادرسی را قانع می‌ساخت، به کیفری غیر از مرگ محکوم می‌شد. اگر از اقرار سر باز می‌زد، به وی اجازه می‌دادند تا برای دفاع از خود وکیل مدافعی برگزیند؛ در این حین، او را در زندانی مجرد محبوس می‌ساختند. در بسیاری از موارد، برای آنکه از او اقرار بگیرند، شکنجه‌اش می‌کردند. معمولاً محاکمه را ماه‌ها به درازا می‌کشاندند، و زندان مجرد و غل و

زنجیر کافی بود که متهم را به اعتراف و اقرار آنچه مورد نظر اعضای محکمه بود، وادار سازد.

متهم را، تنها پس از آنکه اکثریت اعضای محکمه، بر مبنای آنکه شواهد و مدارک موجود بر احتمال جرم - اما نه به طور یقین - دلالت دارد، موافقت می نمودند مورد شکنجه قرار می دادند. اغلب، بعد از فتوای محکمه هم، شکنجه را به امید آنکه ترس و وحشت ناشی از نام آن، متهم را به اعتراف وادارد، به تعویق می افکندند. چنین می نماید که اعضای محکمه، از صمیم قلب معتقد بودند که شکنجه به منفعت مدعی علیهی است که در واقع مجرم شناخته شده، زیرا از راه مجبور ساختن به اقرار، به جزا و کیفری سبک تر محکومش می سازد؛ حتی اگر بعد از اعتراف و اقرار به مرگ محکوم شود، می تواند از بخشش و آمرزش کلیسا در هنگام مردن برخوردار یابد، و روح خویش را از عذاب دوزخ برهاند. در هر صورت اقرار به جرم کافی نبود، برای مجبور ساختن مدعی علیه به معرفی کردن همدستانش در امر الحاد یا در جرمی که مرتکب شده بود، باز از شکنجه کردن کمک گرفته می شد.

شهودِ ضد و نقیض گو را شکنجه می کردند تا معلوم شود که کدام یک حقیقت می گویند؛ غلامان و کنیزکان را شکنجه می کردند تا علیه ولی نعمتان خویش گواهی و شهادت دهند. قید سنی نمی توانست کسی را از شکنجه برهاند؛ دختر سیزده ساله و زن هشتاد ساله را یکسان عذاب می کردند، اما قوانین سازمان تفتیش عقاید اسپانیا معمولاً شکنجه‌ی زن شیرده، یا اشخاص ضعیف القلب، یا آنها را که به بدعت‌گزارهای کوچک چون اعتقاد به اینکه زنا از گناهان صغیره است متهم بودند، منع کرده بود. شکنجه نمی بایست چندان ادامه یابد که شکنجه شونده را فلج سازد یا از کار بیندازد، و هر وقت که پزشک حاضر در شکنجه‌گاه دستور می داد، بایستی متوقف گردد. و تنها در حضور مفتشانی که مأمور رسیدگی بدان جرم بودند، و یک سردفتر، و یک کاتب و نماینده‌ی اسقف محل می بایست اجرا شود.

طرق شکنجه در جاها و زمان‌های مختلف، متفاوت بود. گاه می شد که دست متهم را به پشتش می بستند، و سپس با آنها می آویختندش؛ ممکن بود که او را ببندند چنان که نتواند حرکت کند و آنگاه چندان آب در

گلویس بچکانند که به خفگی افتد؛ ممکن بود که طنابی چند بر اطراف و بازوان و ساق‌هایش ببندند و چندان محکم کنند که در گوشت‌های تنش فرو رود و به استخوان رسد. می‌گویند، شکنجه‌هایی که از طرف محکمه‌ی تفتیش عقاید اسپانیا اعمال می‌شد ملایم‌تر از شکنجه‌هایی بود که قبلاً توسط سازمان تفتیش عقاید پاپ‌ها و محکمه‌های غیر روحانی آن عصر اجرا می‌گشت. شکنجه‌ی اصلی و عمده، همان حبس دراز بود. محکمه‌ی تفتیش عقاید تنها مدعی، قاضی و دادرس نبود، بلکه احکام اخلاقی و دینی نیز منتشر می‌ساخت و برای مجازات‌ها درجاتی قائل می‌شد. در بسیاری از موارد، قسمتی از مجازات را به عذر سن، جهل، فقر، مستی یا خوش‌نامی متهم و تائب می‌بخشید. کمترین مجازات، توییح رسمی بود؛ بالاتر از آن، مجبور ساختن متهم به انکار و تکذیب بی‌دینی و رفض خویش در ملاء عام بود که شخص بی‌گناه را هم تا آخر عمر نشاندار می‌کرد. معمولاً تائب، ملزم بود در مراسم عشاء ربانی مرتب شرکت جوید و قبائی که تصویر صلیب مشتعلی بر آن نقش شده بود و آن را سان‌بنیتو (Sanbenito) می‌نامیدند، بپوشد. ممکن بود او را در حالی که بالاتنه‌اش را برهنه کرده و گناهایش بر آن نقش شده بود در کوی و برزن بگردانند. گاه می‌شد که اخلاف وی را برای همیشه از کارهای عمومی محروم می‌ساختند. ممکن بود از شهر، و گاهی به ندرت از اسپانیا تبعید کنند. گاه او را «تا حدی که بر تندرستی‌اش لطمه‌ای وارد نیاید» صد یا دویست ضربه تازیانه می‌زدند. این مجازات، درباره‌ی زنان چون مردان اجرا می‌شد. ممکن بود به زندان، یا اعمال شاقه محکوم گردد- این مجازات اخیر را فردینان به حال دولت مفیدتر می‌دانست- ممکن بود که به پرداخت غرامتی سنگین یا مصادره‌ی اموالش محکوم شود. در چند مورد که تنی از مردگان به بی‌دینی و الحاد متهم گشتند، آنها را پس از مرگ محاکمه نمودند و به ضبط اموالشان محکوم ساختند، و به این طریق وارثان آنها از ارث محروم ماندند. به کسانی که از الحاد مردمان فوت شده خبر می‌دادند، سی تا پنجاه درصد آنچه را که به دست محکمه‌ی تفتیش می‌افتاد می‌دادند؛ خانواده‌هایی که از این داوری و قضاوت مرجوع به گذشته می‌ترسیدند، به مفتشان به عنوان بیمه علیه ضبط و مصادره ماترکشان «وجه المصالحه»



می پرداختند. ثروت بلای جان صاحبش و وسوسه گر خبرچینان، مفتشان و حکومت گشت. چون پول به کیسه‌ی اعضای محکمه‌ی تفتیش جاری شد، دیگر به اندازه‌ی به دست آوردن طلا، برای حفظ دین حرارت به خرج نمی دادند و از راه دینداری، فساد در همه جا پیچید.

کیفر و جزای نهایی، زنده سوزانیدن بود. این مجازات خاص کسانی بود که به بدعت‌ها و بی دینی‌های بزرگ متهم بوده، مجرم شناخته شده و قبل از اعلام رأی نهایی دادگاه به گناهان خود اعتراف نورزیده بودند، و یا خاص آنهایی بود که به موقع به تقصیر خویش اعتراف ورزیده، و چون مورد بخشایش قرار گرفته و از گناه «تطهیر یافته» بودند، دوباره پیرامون الحاد گشته بودند. محکمه‌ی تفتیش ادعا می کرد که خود کسی را به قتل نرسانده، بلکه محکومین را تحویل مقامات دولتی داده است. اما به هر حال، محکمه می دانست که قوانین جنائی مملکت، کیفر بی دینی‌های بزرگ را در صورتی که مجرم به گناه اعتراف نورزیده و توبه نکرده باشد، سوختن قرار داده است. حضور رسمی مأموران کلیسا در هنگام «اجرای قانون دین» به بداهت مسئولیت و دخالت کلیسا را در این کار نشان می دهد. «اجرای قانون دین»، تنها بر سوزاندن اطلاق نمی شد بلکه سراسر جریان وحشتناک و مؤثر محکومیت و سیاست شخص ملحد، به این عنوان خوانده می شد، و غرض از آن تنها ترسانیدن و مرعوب ساختن گناه کاران بالقوه نبود، بلکه به مناسبت تجسم شمه‌ای از داوری روز قیامت، دادن درس عبرت و اخلاق به مردمان بود.

جریان محاکمه و سیاست در آغاز ساده بود: آنها را که به مرگ محکوم گشته بودند به میدان بزرگ شهر می بردند و به ردیف بر بالای تلی از هیزم می بستند؛ اعضای محکمه تفتیش بر سکویی که در روبه روی محکومین بود با جلال و جبروت می نشستند؛ برای آخرین بار به محکومین فرصت اقرار و اعتراف داده می شد؛ سپس حکم دادگاه اعلام می گشت؛ هیمه‌ها را آتش می زدند، و به زجر و عذاب محکومین پایان می دادند؛ اما چون این سوزاندن‌ها مکرر شد و مقدار زیادی از ابهت و نیرویی را که از لحاظ روان شناسی داشت از دست داد، جریان محاکمه و سیاست مفصل تر و پرابهت تر گشت، و به صورت یک صحنه‌ی مجلل و عظیم نمایش درآمد. هر وقت امکان پذیر بود، اجرای آن را هم زمان

با تاج‌گذاری، ازدواج یا آمدن یک امیر، ملکه یا شاهزاده‌ی اسپانیایی قرار می‌دادند. اعضای دولت و شهرداری، افراد محکمه‌ی تفتیش عقاید، کشیشان و راهبان محلی دعوت می‌شدند - و در نتیجه ملزم بودند - که در این تشریفات شرکت جویند. در شب سیاست، این بزرگان به هم ملحق می‌شدند و با تشریفات پر ابهتی، در خیابان اصلی شهر راه می‌افتادند تا صلیب سبزرنگ سازمان تفتیش عقاید را بر فراز سکوب محراب کلیسای جامع یا کلیسای مهم شهر نصب کنند. برای آخرین بار، کوشش می‌شد که از محکوم اقرار بگیرند، بسیاری در این هنگام تسلیم می‌شدند، و محکومیت آنها، به زندان ابد، یا زندان برای مدت معینی تخفیف پیدا می‌کرد. صبح فردا، زندانیان را که عبارت از شیدان، کفرگویان، مردان دو زنه یا زنان دو شوهره، ملحدان و مرتد‌ها و بعدها پروتستان‌ها بودند، از میان انبوه متراکم جمعیت به میدان شهر می‌بردند. گاهی تمثال محکومین غایب، و صندوق استخوان اشخاصی را که پس از مرگ به بی‌دینی محکوم گشته بودند، در زمره‌ی زندانیان به میدان می‌آوردند. در میدان، بر فراز سکوب‌های جایگاه، اعضای محکمه‌ی تفتیش عقاید، کشیشان و راهبان، و مقامات مأموران دولتی و کشوری می‌نشستند و گاه‌گاهی پادشاه نیز در این مراسم حضور می‌یافت. خطاب‌های تقریر می‌شد، و پس از آن از تمام حضار سوگند و پیمان وفاداری به سازمان مقدس تفتیش عقاید می‌گرفتند و ملزم می‌ساختند که بی‌دینی و الحاد و بدعت‌گذاری را به هر صورت و در هر جا باشد تعقیب کنند و خبر دهند. پس از آن، زندانیان را یک به یک در برابر محکمه می‌آوردند، و حکم دادگاه را بر آنها می‌خواندند. اگر تصور کنیم که محکومین از خود دلیرانه دفاعی می‌کرده‌اند، به خطا رفته‌ایم؛ گمان می‌رود که زندانیان در این مرحله چندان روحاً و جسماً فرسوده بوده‌اند که توانایی دفاع از خویش را نداشته‌اند. حتی در این موقع اگر کسی به خطا و جرم خود اقرار می‌کرد، از مرگ نجات می‌یافت، در این صورت محکمه‌ی تفتیش عقاید، خود را به تازیانه زدن، ضبط اموال، و به حبس ابد افکندن او قانع می‌ساخت. اگر شخص گنه‌کار، پس از اعلام حکم، تن به اقرار درمی‌داد، وی را ترجماً پیش از سوزاندن خفه می‌کردند، چون این اقرارهای دم‌باز پسین زیاد بود، زنده سوزانیدن

محکوم به ندرت اتفاق می افتاد. آنان که جریشان بدعت‌گزاری، الحاد، و گناهان کبیره بود، اما تا دم آخر منکر آن می شدند، از تدهین و تقدیس واپسین کلیسا محروم می گشتند، و به این طریق، به تصور محکمه‌ی تفتیش عقاید، برای همیشه در کام دوزخ، عذاب می کشیدند. تائبان و «تطهیریافتگان» را دوباره به زندان می بردند؛ توبه ناکردگان را «تحویل» مقامات دولتی می دادند، و از راه دینداری، مأموران را از اینکه خونی ریخته شود برحذر می داشتند. مأموران، محکومین را از میان جمعیت انبوهی که از اطراف برای دیدن این منظره‌ی تماشائی گرد آمده بودند، به خارج شهر می بردند. وقتی، به محلی که برای سیاست آماده شده بود می رسیدند، آنان را که اقرار کرده بودند خفه می کردند و سپس می سوزانند، و آنان را که اعتراف نکرده بودند زنده طعمه حریق می ساختند. به آتش آنقدر سوخت می دادند که از اجساد جز خاکستر باقی نماند. و آن را نیز بر دشت‌ها یا بر روی نهرها می پاشیدند. کشیشان به کلیساها و تماشاگران به خانه‌هایشان باز می گشتند، در حالی که معتقد بودند به کفاره‌ی بدعت‌های اهانت‌آمیز، پیشکش‌های مناسبی به خداوند تقدیم داشته‌اند. قربانی کردن انسان از نورواج یافته بود.

### تحول محاکم تفتیش عقاید اسپانیا

انکیزیسیون اسپانیا از اواخر قرن ۱۲ که پاپ آلفونس دوم مقررات خشونت‌بار علیه الحاد را ابلاغ نمود، اسماً آغاز شد ولی سلاطین و امراء و مردم موافقت چندانی نشان ندادند، انکیزیتورهای اعزامی پاپ‌ها میدان عمل مطلوب پیدا نمی کردند. تا مدت‌ها که تساهل عقیدتی یادگار مغربی‌ها و آزادی نسبی مذهب در ایالات اسپانیا برقرار بود، یهودیان زیادی به آنجا روی آورده، صاحبان مشاغل مفید می شدند. در طی قرن ۱۴ و ۱۵ مقررات سختی که از اواخر قرن ۱۳ علیه یهودیان و مسلمانان وضع شده بود شدت یافت و حملات و کشتارهایی صورت می گرفت، تا آنجا که بعد از سقوط غرناطه در عهد شارل پنجم، یهودیان و مسلمانان مجبور بودند میان ترک وطن و غسل تعمید یکی را انتخاب کنند. آنها که مسیحی و از نظر مدنی اسپانیایی می شدند، در اثر استعداد و هنرمندی‌های خود صاحب ثروت و احترام می گشتند؛ ولی حسادت و کینه‌ی اهالی و کلیسا را علیه خود برمی‌انگیختند. رفته رفته افراد و خانواده‌هایی حتی از میان اشراف به بهانه‌ی نداشتن «خون خالص

اسپانیایی» مورد اهانت و آزار و محرومیت از حقوق اجتماعی و مشاغل معتبر قرار گرفته، مقدمه برای تأسیس محاکم انکیزیسیون فراهم می‌شد. انکیزیسیون که بیش از الحاد و ملحدین متوجه نوکیشان تازه مسیحی شده بود و بیش از مقصد مذهبی، رنگ نژادی و ملی داشت و طبعاً تابع پادشاهان می‌شد. بالاخره در سال ۱۴۸۰ به فرمان فردینان و ایزابل محکمه‌ی تفتیش عقاید با قیافه‌ی کاملاً ملی و سلطنتی رسماً تأسیس گردید، بدون آنکه دربار رم با میلی باطنی به آن رضایت بدهد.<sup>۱</sup>

اولین محکمه در سیسیل (اشبیلیه) برقرار گردیده و اولین اقدامش تعقیب نوکیشان و فتودال‌هایی بود که از روی ترحم فراریان را پناه می‌دادند. دیری نگذشت که سیاه‌چال‌ها پر شد و در پایان سال تعداد آتش زده‌ها به ۲۹۸ نفر و حبس ابدی‌ها به ۷۹ نفر رسید. سه سال بعد، پاپ سیکستوس چهارم بنا به تقاضا و معرفی پادشاه و ملکه، یک راهب دومینیکن را به نام ترکمادا (Tomas de Torquemada) رئیس سازمان تفتیش عقاید اسپانیا کرد. ترکمادا به زودی در بی‌رحمی و ملحدسوزی شهره‌ی اروپا شد. مردی بود خشکه مقدس، متعصب، سختگیر به خود و به مظلومین بیچاره، و حتی به کشیش‌های تابعه، و بسیار خرسند از خدمت به مسیح پسر خدا و اعتلای مسیحیت؛ تبرئه‌شدگان را دوباره به محاکمه کشیده و به زور شکنجه از ملاحی یهودی می‌خواست که نومیسی‌های وفادار مانده به یهودیت را لو بدهند. شدت عمل و شکنجه را به آنجا رساند که پاپ الکساندر ششم به وحشت افتاد و دو همکار ناظر برایش فرستاد. ولی ترکمادا برای خود یک امپراتوری در امپراتوری، بالادست پاپ و پادشاه و ملکه درست کرده بود و آمار قربانیان محاکم تشکیل یافته از طرف او در ایالات و شهرهای مختلف، اموال مصادره شده و تعداد یهودیان مسیحی شده از ترس، به طور سرسام‌آور بالا می‌رفت.<sup>۲</sup> مردم ایالت آراگون و

۱. به نقل از دائرةالمعارف بریتانیکا (Encyclopoedia Britannica)

۲. انگار بشر دوپا وقتی با تصور و تحریک‌های نفس، منحرف از امر خدا می‌شود و مغرور به دین خود می‌گردد هر قدر مقدس‌تر و مرتاض‌تر باشد، در شقاوت و تلخی و درندگی جسورتر می‌شود! بی‌مناسب نبوده است که قرآن در مورد مسیحیان پس از ذکر اینکه ما در دل‌های آنها رأفت و رحمت مقرر داشتیم، اضافه می‌کند که رهبانیت را پیش خود ابداع کردند و گفته و خواسته‌ی ما نبود. رهبانیت یا ترک دنیا و ریاضت یک عمل خلاف فطرت و ضد سلامت نفس است. در حقیقت بدعت‌گزاران در دین اینها بودند، نه کسانی که به جرم بدعت و الحاد و به نام حضرت مسیحی که مظهر بشردوستی و گذشت از دشمنان و گنهکاران بود، آتش زده می‌شدند. عجیب است که قرآن از قول عیسی بن مریم می‌گوید: ←

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۱۰۱  
کلاتران شهر ترؤل (Teruel) به مقاومت و شورش برخاسته، دروازه‌های شهر را به  
روی اعضاء محاکم تفتیش عقاید بستند، ولی فردینان با قطع حقوق شهرداری‌ها و  
فرستادن نیروی نظامی به سرکوبی و انتقام‌گیری از مردم پرداخته و شهرها را ناچار به  
تسلیم ساخت:

«اتفاق کلیسا و سلطنت، اسلحه‌ی تکفیر، و شمشیر سپاهیان تواناتر از آن  
بود که ایالت یا شهری در برابرش مقاومت ورزد. در سال ۱۴۸۸ تنها در  
والنسیا (Valencia بالنسیه) ۹۸۳ نفر به الحاد محکوم شدند و صدها تن،  
طعمه‌ی آتش گشتند.»<sup>۱</sup>

پاپ‌ها از این اوضاع راضی نبودند، اولاً به دلیل بهره‌برداری که دولت از قدرت و  
ثروت می‌کرد و ثانیاً تا اندازه‌ای روی دل‌رحمی برای مظلومان و شکایات و ناله‌هایی  
که به روم فرستاده می‌شد.

→ «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا.» (مریم (۱۹) / ۳۲)

(خدا، مرا شقی و متوسل شونده به جبر و زور قرار نداده است.)

مثل اینکه قرآن می‌خواسته است دامن عیسای پیغمبر خدا را از کارهایی که پنج قرن بعد امت او و به  
خاطر او انجام می‌دهند مبری سازد. آنجا هم که حضرت یوسف و پیغمبران دیگر را خدا به نبوت و  
امامت برمی‌گزیند به دلیل نیکوکاری و احسان آنها بوده است:

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» (یوسف (۱۲) / ۲۲)

(... و نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم.)

و صریح‌تر از همه جا در مورد خاتم الانبیاء است که می‌فرماید: خدا می‌داند رسالت خود را کجا قرار  
دهد:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.» (انعام (۶) / ۱۲۴)

(... خدا آگاه‌تر است که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد...)

و او را به چنین صفاتی می‌ستاید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.» (قلم (۶۸) / ۴)

(و به خلق و خوی فوق‌العاده [نیکویی] آراسته شده‌ای.)

یا

«وَكُنتَ كُنْتَ فُطْرًا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَانْفِصُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ»

(آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(و اگر بدخوی سخت‌دل می‌بودی حتماً از دور تو پراکنده می‌شدند پس عفو کن و طلب

آمرزش برایشان بنما.)

معلوم می‌شود که رسالت و مأموریت خدا یا امامت و ولایت به کسانی داده شده است که از قساوت قلب  
و جبر و شقاوت خالی بوده قلب رؤف پرعاطفه و عفو و خیر داشته باشند.

۱. «تاریخ تمدن»، جلد ۱۸، صفحات ۳۵۷ و ۳۵۸.

بعضی از پاپ‌ها کوشیدند تا جلوی افراط‌کاری‌ها و همچنین تسلط دولتیان بر محاکم انکیزیسیون اسپانیا را بگیرند. محاکم اسپانیا به اصطلاح عامیانه «شورش را درآورده بودند»، تا آنجا که دربار رم نیز متوحش شده به حرکت درآمد و این خود طلیعه‌ای بود. پاپ سیکستوس چهارم در سال ۱۴۸۲ فرمانی صادر نمود که طی آن رسماً اعلام شده بود مأموران تفتیش بیش از آنکه دلسوز دین باشند شیفته‌ی طلا و پول‌اند و مسیحیان خوب و مؤمن را به شهادت مشکوک دشمنان و غلامانشان زندانی کرده، شکنجه داده و سوزانده‌اند. پاپ قدغن نمود که هیچ مأمور تفتیش نباید بدون حضور و موافقت نماینده‌ی اسقف محل، عملی انجام دهد. نام و ادعاهای تهمت زندگان باید به اطلاع متهم برسد، زندان‌ها زیر نظر کلیسا اداره شوند، به معترضین از حکم و به شاکیان اجازه داده شود از پاپ دادخواهی کنند و ملحدین در صورت اقرار و توبه بخشیده شده و اموالشان مسترد گردد و در امان باشند. ضمناً مأمورینی را که برخلاف این فرمان عمل نمایند تهدید به تکفیر نمود. فردینان به این فرمان که بیشتر به خاطر شورشیان آراگون صادر شده بود (و در حال طلیعه‌ی اصلاح انقلابی و یک نوع اقرار و بازگشت اجباری بود) اعتنایی نکرد و آورنده آن را توقیف کرد. پاپ نیز روی ملاحظاتی که برای زوج سلطنتی خیلی کاتولیک اسپانیا (!) و وجوهات ارسالی فراوان آنان داشت، بعد از پنج ماه دستور خود را تعلیق کرد. در عمل، محکوم شدگان دادگاه‌ها و نوکیشان که مال و هستی خود را از دست می‌دادند برای استیناف و استدعای تخفیف به هر دو مقام دینی و دنیایی مراجعه کرده کیسه‌های طلا تقدیم می‌شد و هر طرف حکم دیگری را نقض می‌کرد. پاپ‌ها گاه گاه ایستادگی نشان داده تا سرحد محاکمه و تکفیر اعضاء دادگاه‌ها پیش می‌رفتند و «پاپ لئون، مرد شریف و دانشمند، عقیده به سوزاندن ملحدان را، خود بدعت و الحاد قابل سرزنش و توبیخ اعلام کرد».

\* \* \*

مردم اسپانیا، طبقات بالای اجتماع و درس خوانده‌ها، مخالف با انکیزیسیون شده بودند ولی عامه‌ی ناس هنوز روی تعصب‌های جاهلانه و تبعیت کورکورانه از کلیسا و سلطنت، در مراسم «اجرای قانون دین» (Santa Fé) با شوق و هیجان شرکت و در سوزاندن «کافر» شادی می‌کردند و دشنام‌نثار آنها می‌نمودند؛ در خرید اموال

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۱۰۳  
محکومین نیز سر و دست می شکستند<sup>۱</sup>.

\* \* \*

اگر خواسته باشیم عملکرد محاکم تفتیش عقاید اسپانیا را خلاصه کنیم از یک جهت آن را در تعداد قربانیان می بینیم و از جهت دیگر در میزان توفیق‌های به دست آمده در زمینه‌ی هدف یا اهداف اصلی که موجب تأسیس آن شده بوده است.

(۱) تعداد قربانیان انکیزیسیون اسپانیا را چون در آن دوران مانند این زمان ثبت و ضبط و گزارش منظم و آمارگیری‌های رسمی عمومی وجود نداشته است، نمی‌توان به یقین و دقیق تعیین کرد و معمولاً در کارهای قابل ستایش و ممدوح است که فاعلین یا بهره‌مندان افتخار و ابراز کرده سعی در حفظ و ثبت خاطرات آن به عمل می‌آید ولی آنجا که خود عاملین نیز وجدان ناراحت و ننگ زده داشته یا از افشاء و تذکارشان وحشت می‌نمایند سعی در اختفا و تقیل می‌شود. محیط اختناق و ارباب و جاسوسی جان‌سوزی هم که حاکم بوده است اجازه بازگویی چندان و کتابت را نمی‌داده است. جان آنتونیولورنت (Juan Antonio Liorente) کشیش اسپانیایی که از ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۱ سمت دبیر کلی اداره‌ی تفتیش عقاید آنجا را داشته و از طرف ژوزف بناپارت مأمور تدوین تاریخ انکیزیسیون اسپانیا شده بوده است، تعداد قربانیان را در ظرف ۸ سال از ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸ بالغ بر ۸۸۰۰ سوخته و اندکی کمتر از ۱۰۰۰۰۰ محکوم شده به مجازات‌های سنگین می‌نویسد. و در ۳۲۸ سالی که آن زمان از عمر انکیزیسیون اسپانیا می‌گذشته است جمع سوختگان را ۳۲۰۰۰ و محکومین سنگین را ۲۹۱۰۰۰ تخمین زده است. هرناندو دو پولگار (Hernando de Pulgar) دبیرمخصوص ایزابل، کباب‌شدگان یا خوراک ده ساله‌ی اول انکیزیسیون (۱۴۸۰ تا ۱۴۹۰) کشورش را ۲۰۰۰۰۰ تن گزارش می‌دهد. یعنی به‌طور متوسط! سالی ۲۰ هزار نفر. از سال ۱۵۰۰ به بعد تعداد بدبخت‌هایی که طعمه‌ی آتش می‌شدند تقلیل یافت ولی حدس زده می‌شود که مردم اسپانیا در آن شب‌ها و روزها در چه وحشتی به‌سر می‌بردند! اشخاص در محیط خانوادگی نیز امنیت نداشته و می‌بایستی مراقب حرف‌های خود باشند که مبادا انتقاد و شکوه‌ای علیه محاکم تفتیش عقاید به زبان‌شان جاری شود...

۱. «تاریخ تمدن»، جلد ۱۸، صفحه ۳۵۹.

۲) به لحاظ نتایج فوری، انکیزیسیون اسپانیا مانند انکیزیسیون فرانسه که آلیژواها و هوگنوها (Huguenots) را نابود ساخت و در انگلستان عهد الیزابت کاتولیک‌ها ریشه کن شدند، موفقیت کامل داشته است و مذهب کاتولیک را که بر اثر قرن‌ها مجادله با مغربی‌های «کافر» در دل‌ها جا گرفته بود، مذهب انحصاری اسپانیا ساخته و مانع از ورود پروتستان‌تیسیم گشت.

### رفتار انکیزیسیون اسپانیا با یهودیان و مسلمانان

در مورد یهودیان، از آنهایی که سه نسل از گرویدنشان به آئین مسیح می‌گذشت جرأت تمایل به آئین کهن به کلی گرفته شد و بر سر آنها که مردد یا مظنون به وفاداری بودند، شدیدترین بلاها آورده شد و بالاخره به کسانی که همچنان یهودی مانده بودند به اتهام اینکه قصد اغفال مسیحی شده‌ها را دارند، در سال ۱۴۹۲ فرمان داده شد که اگر می‌خواهند زنده بمانند، در ظرف چهار ماه غسل تعمید کرده عیسوی شوند یا مال و حالشان را به فروش رسانده خاک اسپانیا را برای ابد ترک کنند! در طی چند ماه قسمت اعظم ثروت بی‌کرانی که در ظرف قرن‌ها گردآورده بودند تباه گشته پنجاه هزار نفرشان به ناچار قبول مسیحیت کردند<sup>۱</sup> و صد هزار نفر با بیچارگی و فلاکت و اندوهبار در به‌در دشت و دریا شدند!<sup>۲</sup>

با مسلمانان شکست خورده‌ی اندلس رفتار بهتری علی‌رغم قرارداد صلح و آزادی که بسته بودند، نداشتند. هرماندو دو تالاورا (Hermando de Talavera) که به فرمانفرمایی غرناطه مأمور گشته بود این ضمانت را با دقت زیاد رعایت می‌نمود که می‌خواست از راه مهرورزی و دادگستری، مردم به دین مسیح درآیند. خیمنز سراسقف صدر اعظم با چنین مسیحیتی مخالف بود و ملکه را به اعتبار اینکه حفظ عهد و پیمان با کافران لزومی ندارد، و ادار ساخت فرمان صادر کند که مغربی‌ها باید به مسیحیت بگروند یا اسپانیا را ترک گویند<sup>۳</sup>. خیمنز خود به غرناطه رفت و مساجد را بست و تمام کتب و نوشته‌های عربی را آتش زد و بر تعمید دادن اجباری غیرمسیحیان

۱. حال چنین دین و ایمان چه ارزشی پیش خدا و پیش آدم‌ها می‌تواند داشته باشد؟ واقعاً مسخره است!

۲. ما مسلمان‌ها می‌توانیم شکر خدا را بکنیم که چنین صفحات ننگین در تاریخمان به یادگار نگذاشته‌ایم. اگر حمله و کشتاری هم شده باشد هیچ مورخ جدی و مستشرقی نگفته است که به زور و با تهدید به مرگ، کسی را وادار به گفتن «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» کرده باشند.

۳. همان، جلد ۱۸، «تاریخ تمدن» صفحه ۳۶۶.



گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۱۰۵  
نظارت کرد. اعراب مغربی همین که از چشم‌رس کشیشان خارج می‌شدند آب مقدس تعمید را از چهره‌ی کودکانشان می‌ستردند. در شهر و در ایالت شورش‌هایی بر پا گشت که در هم شکسته شد. مطابق فرمانی که در ۱۲ فوریه ۱۵۰۲ از طرف مقام سلطنت صدور یافت، تمام مسلمانان کاستیل و لئون تا سی‌ام آوریل مهلت داشتند که میان مسیحیت و تبعید یکی را برگزینند. مغربی‌ها زبان به اعتراض گشودند که هنگامی که نیاکان ما بر قسمت اعظم اسپانیا حکومت می‌راندند به تمام مسیحیان تحت فرمانروایی خود بدون استثناء آزادی مذهب داده بودند.<sup>۱</sup> «اما این اعتراض و

۱. اعتراض و یادآوری مغربی‌های بی‌وطن شده درست بود. در پایان پاورقی، خطابه‌ای را که یکی از مسلمانان اسپانیا ایراد کرده است می‌آوریم.

ولی این بزرگواری و رفعت انسانی از آنها نبود، از اسلام بود. از تعلیمات پیغمبر بود که ده سال ولایت مدینه‌اش را به رفیق و مدارا گذرانده با اهل کتاب و با غیر کتاب و با اسلام آورده‌هایی که مسلمانان را کشته و گوشت عمویش را جویده و خاکستر به سر و رویش ریخته و دندانش را شکسته بودند، آزاده‌وار زندگی کرد.

از قرآن بود که به پیغمبر اجازه نمی‌داد در اشاعه و اجرای اسلام از حدود ابلاغ و انذار و ارشاد خارج شده خود را مراقب و مسئول کسی بداند و برخلاف نص صریح «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» ایمان به خدا و عمل به دین را تحمیل نماید، حتی توصیه به دوستی و نیکوکاری با مشرکینی می‌کرد که شمشیر به روی مسلمانان نکشیده از دار و دیار بیرونشان نینداخته‌اند.

از علی بود که به والی خود می‌نویسد به مصر که می‌رسی با همه‌ی اهالی مهربانی و خدمت کن، چه با هم کیش و چه با هم نوعت.

از فقه اسلامی بود که اهل کتاب را به شرط مشارکت عادلانه در هزینه‌ی حکومت یا پرداخت جزیه زیر حمایت خود گرفته جان و مال و معبد و مذهبشان را محترم می‌شمارد...

شاید هم از سوره‌ی حمد(۱)، و روزی ده بار دعایی باشد که همگی به درگاه خدا کرده از او - و از خودمان - می‌خواهیم که:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

صِرَاطَ الَّذِيْنَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»

اما خطابه‌ای که یکی از مسلمانان اسپانیا سال ۱۶۱۰ ایراد کرد چنین بود:

«آیا پدران پرافتخار و سزاوار ما در موقعی که در کمال قدرت خود بودند هرگز کوشیدند

که مسیحیت را از اسپانیا بیرون برانند؟

آیا به پدران و اجداد شما اجازه نمی‌دادند که هر چند اسیر شده بودند... آزادانه... مراسم

مذهبی خودشان را اجرا کنند؟

اگر احتمالاً نمونه‌هایی از اجبارهای مذهبی وجود داشته باشد آن قدر کم و نادر است که

قابل ذکر نیست... و این اعمال احتمالی به وسیله‌ی کسانی صورت گرفته است که از خدا

و رسول اکرمش ترسی نداشته‌اند...

شما هرگز نمی‌توانید در میان ما مسلمانان یک دستگاه رسمی محاکمه و آدمکشی... نظیر

دستگاه نفرت انگیز انگیزسیون خودتان سراغ کنید. ←

استدلال در زوج سلطنتی خیلی کاتولیک، اثر نکرده پسران و دختران مسلمان را اجازه ندادند همراه والدینشان از اسپانیا بروند، می‌بایستی برده شوند... هزاران تن ترک دیار و هجرت کردند و بقیه فیلسوفانه‌تر از یهودیان، تمعید پذیرفته، و سپس به جرم بازگشت به دین سابق طعمه‌ی محاکم تفتیش عقاید شدند و به این ترتیب سه میلیون نفر مسلمان به‌ظاهر مسیحی شده اسپانیا را ترک گفتند.<sup>۱</sup> کاردینال ریشلیو<sup>۲</sup> فرمان ۱۵۰۲ را «وحشیانه‌ترین فرمان تاریخ» نامید اما راهب بلدا (Bleda) آن را «برجسته‌ترین حادثه‌ی اسپانیا» از زمان حواریون به این طرف می‌دانست و می‌افزود که «حالا وحدت مذهبی تأمین گشته و نزدیک است که سپیده‌ی دورانی پربرکت و خجسته بدمد».

ویل دورانت در پایان این مبحث چنین می‌نویسد:

«اسپانیا با اخراج بازرگانان، صنعتگران، دانشمندان، پزشکان و علمای یهودی و مسلمان، گنجینه‌ی بی‌حسابی را از دست داد و مللی که آنها را پذیرا گشتند، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فکری سود فراوان بردند. مردم اسپانیا که از این زمان به بعد جز یک دین نمی‌شناختند، پاک تسلیم روحانیان گشتند، و حق اندیشیدن را جز در چارچوب سنن مذهبی از دست دادند. خوب یا بد، اسپانیا در شرایط قرون وسطایی باقی ماند در حالی که اروپا، بر اثر انقلابات اقتصادی، چاپ، فکری و پروتستانی به سوی تعدد و نوبی شتافت».<sup>۳</sup>

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.

وَسَلَامٌ عَلَي الْمُرْسَلِينَ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۴</sup>

→ راست است که آغوش ما همیشه برای پذیرفتن کسانی که بخواهند مذهب ما را بپذیرند گشوده است اما قرآن به ما اجازه نمی‌دهد که وجدان و عقاید مردم را تحت فشار و اجبار و شکنجه قرار دهیم»  
 ۱. از صفحات ۳۶۶ و ۳۶۷ همان کتاب.  
 ۲. کاردینال ریشلیو (Cardinal de Richelieu) رجل مذهبی و سیاسی و صدراعظم مقتدر و معروف فرانسه.  
 ۳. نویسنده‌ی این سطور، هم مسیحی است و هم کاتولیک.  
 ۴. صافات (۳۷) / ۱۸۰ تا ۱۸۲ : صاحب اختیار فرادست تو از توصیف [جاهلان] آنان میراست؛ سلام بر پیامبران؛ ستایش و سپاس خاص خداست، صاحب اختیار جهانیان.

## تجاوز محاکم تفتیش عقاید به ماوراء الحاد

همان‌طور که دیدیم پیدایش و علت وجودی ادعایی محاکم انگیزسیون محو قاطعانه‌ی بی‌دینی و کفر و مبارزه با ملحدین و دشمنان مسیح (در واقع با معترضین و مخالفین کلیسا) بوده است و این کار را وظیفه‌ی شرعی و ثواب‌می‌دانستند. با اتکاء به ایمان عامه، احراز قدرت حاصله و موفقیت‌های فوری چشمگیر، که در اثر اعمال خشونت و جاسوسی به دست آمد، عمال کلیسا و دربار واتیکان تشویق می‌شدند تا حربه‌ی تکفیر و محاکمات تفتیش عقاید را در مورد هر انحراف و اختلاف و ایراد، چه از جنبه‌ی سیاسی و حکومتی و رقابت بر سر قدرت، و چه از جنبه‌های اعتقادی و نظری یا اخلاقی، حتی در داخل خودشان (در محافل کلیسایی)، بی‌محابا به کار اندازند. رفته رفته، دامنه‌ی انگیزسیون به زمینه‌های فلسفی و کلامی و به اکتشافات و نظریات علمی کشیده شد. هرگونه اظهار نظر جدید و «انْ قُلْتُ» که در مباحث و معتقدات مذهبی مطرح می‌شد، چون قهراً نمی‌توانست مورد قبول همه باشد و به زعم بعضی نادرست و خلاف می‌آمد، حربه‌ی تکفیر بلند گشته و گوینده یا نویسنده برای تفتیش و توبه به محکمه احضار می‌شد. همچنین نظریات و اکتشافات علمی جدید، با توجه به اینکه متون عهدین تنظیم شده قرن‌ها بعد از حضرت موسی و حضرت عیسی و مملو از افکار کهنه و خرافی مخالف عقل و علم، و بر حسب زمان‌های مربوط بوده است، برخورد و تناقض‌هایی پیش می‌آمد، که ملازمه با اشکال در اصالت و صحت و انکار مبانی دیانت و کلیسا پیدا می‌کرد. بنابراین گوینده، نویسنده یا معتقد به آن مطالب، از دیدگاه کلیسا و مؤمنین یک پا اخلال‌گر و ملحد تلقی می‌شد و راه حل‌ی غیر از آنکه آنها را به محکمه احضار و وادار به تکذیب و توبه نمایند، و گفتار و درس یا نوشتار ضد دین را تعطیل یا توقیف کنند، به نظرشان نمی‌رسید. از طرف

دیگر، چون اصولاً کلیسا در قرون وسطی بر کلیه شئون زندگی انفرادی و اجتماعی یا ظاهری و درونی و خصوصی مردم اروپا اشراف داشت و متولیان خود را مدافعین مسیح و مسیحیت و مراقبین و موکلین بر دیانت می‌شمرد، هیچ حرف و حرکت و فعالیتی نبود که خارج از دایره و دخالت یا آمریت محاکم تفتیش عقاید قرار گیرد. پاپ اینوسان سوم صریحاً گفته بود که:

«ما را (در مقایسه با محاکم مدنی) حق بیشتری است تا افرادی را که نسبت به آئین عیسی مسیح خیانت می‌ورزند، تکفیر و اموالشان را ضبط کنیم زیرا بی‌حرمتی نسبت به بارگاه الهی جرمی است به مراتب عظیم‌تر از اهانت به مقام سلطانی.»<sup>۱</sup>

می‌دانیم که در قرون وسطی غیر از محاکم، مدارس و دانشگاه‌ها، و به طور کلی داد و دانش و دین تحت اداره کلیسا بود که خدمات ارزنده‌ای هم در زمینه‌ی اخلاق و افکار و اکتشافات انجام می‌داد ولی معلوم است که از این رهگذر، با آن توجه و طرز تفکری که دیدیم، چه اختناق و انحصارگری می‌توانست در قرون ۱۲ تا ۱۵ و ۱۷ وجود داشته باشد، و چه توقف و جمود در عقاید، افکار، عقول و علوم پدید گشته راه هرگونه اصلاح و برگشت از خطا و اشتباه بسته شود. ضلالت پیوسته محکم‌تر می‌گشت و همراه با ضلالت، حاکمیت مطلقه کلیسا و سردمدارانی که به نحوی از انحاء به مسند قدرت می‌رسیدند، و مظالمی که صورت می‌گرفت هر دم شدیدتر می‌شد. ضمن آنکه عقده‌های عداوت و انزجار و بذرهاى استخلاص، اصلاح و انقلاب در دل‌ها بسته و کاشته می‌گشت.

### محاکم تفتیش عقاید علیه دانش و دین

موارد و شواهدی که در اروپا زبانزد بوده و در اذهان خاطرات تلخ گذارده باشد بی‌شمار است. آنچه میان ما یعنی در ایران معروفیت دارد، محاکمه و محکومیت گالیله دانشمند معروف جهانی، افتخار ایتالیا و یکی از راه‌گشایان مهم علوم و ترقیات عصر جدید است.

گالیله<sup>۲</sup> متولد نیمه دوم قرن ۱۶ میلادی و مشهور شده و محاکمه شده در نیمه اول قرن ۱۷: فیلسوف، فیزیک‌دان، منجم و ریاضی‌دان، صاحب استعداد و ابتکار،

۱. «تاریخ تمدن»، جلد ۱۳، صفحه ۳۸۴.

۲. گالیله: (۱۶۴۰-۱۵۶۴) Galilée یا در اصل ایتالیایی Galileo Galiliei.

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۱۰۹

بنیان‌گزار روش تجربی در علوم و تحقیقات، کاشف بسیاری از قوانین و پدیده‌های کلیدی مانند سقوط و سرعت اجسام، حرکت وضعی زمین، استفاده و ترکیب ذره‌بین ساده و اختراع میکروسکوپ و دوربین نجومی و غیره. با تحصیلات و تربیت مذهبی و حسن پذیرشی که در محافل کلیسایی و دربار رم داشت، نبوغ و نظریاتش در ابتدا مورد تحسین و تشویق آنان قرار گرفت ولی چون در مباحث نجومی و علم هیئت معتقد و متکی به نظریه‌ی انقلابی کپرنیک دایر به ثابت بودن خورشید و گردش زمین بود و این نظریه را کلیسا معارض با متون مذهبی عهد عتیق و وجود و خلقت هفت آسمان به دور زمین بر طبق هیئت بطلمیوسی می‌دانست، مورد ملامت قرار گرفت و قدغن کردند که در تدریس خود در فلورانس و رم، آن را تأیید و تکرار ننماید. گالیله که اعتنا به این دستور نکرده بود رسماً از طرف محکمه انکیزیسیون رم با مقام علمی والائی که داشت احضار، محاکمه، و محکوم به زندان، تبعید، ممنوعیت تدریس و اعتراف به گناه گردید. معروف است که پس از جلسه‌ی محاکمه یا در هنگامی که اقرار به گناه و ثابت بودن زمین می‌کرد با پای خود روی خاک می‌نویسد «مع ذالک می‌گردد»...

نام ژان دارک<sup>۱</sup> را هم در کشور ما، تاریخ‌خوانده‌ها شنیده‌اند؛ دختری بود از یک خانواده دهاتی در نیمه اول قرن ۱۵ میلادی، بسیار مقدس و با عفت، از حومه‌ی اورلئان در غرب فرانسه. موقعی که انگلیسی‌ها به ایالت نورماندی هجوم آورده و با کشتار و خرابی‌های فراوان به پاریس هم رسیده و استقلال کشور فرانسه را تهدید کرده بودند، ژان دارک در عوامل ایمانی و روانی خود حضرت مریم را می‌شنود که به او مأموریت نجات فرانسه را می‌دهد<sup>۲</sup> و مصمم به این کار می‌شود. با مشکلاتی، علی‌رغم ناباوری‌ها، خود را به پادشاه شارل هفتم رسانده با جلوداری دسته‌ی کوچکی از سواران نظامی که به‌اختیارش گذارده بودند، موفق به پس‌زدن انگلیسی‌ها و شکستن محاصر شهر اورلئان می‌گردد<sup>۳</sup>. این پیروزی غیرمنتظره و ایمان به امداد

۱. ژان دارک (۱۴۱۲-۱۴۳۱) Jeanne d'Arc

۲. حضور و حاکمیت مشترک مذهب و ملیت یا همان چیزی که سه قرن بعد مقارن توجه و تهاجم استیلادی اروپا به کشورهای شرق، در ایران و مسلمانان پیدا شده افرادی مانند میرزا تقی خان امیرکبیر، سید جمال‌الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری پرچم‌داران آن شدند.

۳. قرآن می‌فرماید:

«كَمْ مِنْ قَلِيلَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتَنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره (۲) / ۲۴۹)

(... چه بسا گروهی اندک [و مصمم] که به‌قانون‌مندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند...)

غیبی باعث می شود که شارل هفتم با اصرار زیاد نجات پاریس و ایالات دیگر فرانسه را هم از ژان دارک بخواهد؛ ولی توفیق نیافته اسیر بورگنیون‌ها (Bourguignons) می شود و دوک لوکزامبورگ او را به انگلیسی‌ها می فروشد. انگلیسی‌ها ژان دارک را تحویل محکمه‌ی تفتیش عقاید شهر بووه (Beuvais) می دهند. محکمه‌ی مذهبی، دختر نوزده ساله عاشق حضرت مریم و مدافع قهرمان میهن را به اتهام جادوگری، حلول شیطان در روحش و به جرم الحاد محکوم نموده، وی را روی خرمن هیزم آتش می زند!

از رجال علمی و ادبی که انگلیزیسیون اسپانیا محکوم یا زندانی و اعدام نمود  
دائرةالمعارف بریتانیکا نام‌های ذیل را ذکر می کند:

بنیتو بایلس (Benito Bails ۱۷۳۰ - ۱۷۹۷) ریاضی دان، خوزه کلاویگو فایاردو (José Calvigo y Fayardo ۱۷۳۰ - ۱۸۰۶) نویسنده دانشمندی که به جرم انکار حضور جسمانی مسیح در نان فطیری که کشیش کلیسا در مراسم عشاء ربانی در دهان مؤمنین می گذارد، تعقیب و محکوم شد، و توماس دو ایریارت (Tomas de Iriarte) شاعر.

\* \* \*

عملیات محاکم تفتیش عقاید همان طور که قبلاً اشاره شده بود به طور وسیعی دامن گیر خود کشیشان و روحانیت کاتولیک نیز می شد، نه به دلیل الحاد یا انکار اصول و ضروریات دین، بلکه روی اختلاف نظرهای فقهی، تفسیری یا کلامی که در هر مکتب و مذهبی پیش می آید. بسیار طبیعی است که علما و مکاتب دینی یک مذهب بر سر موضوعات مشکل و پیچیده‌ی اعتقادی یا عبادی و علمی، آراء متفاوت پیدا کنند. ولی در محاکم انگلیزیسیون (خصوصاً در اسپانیا) هرگونه نظریه یا تعبیر و تفسیر جدید که با معتقدات سنتی رسمی متفاوت بود یا برخلاف عقیده‌ی مورد قبول مدرسه یا محکمه اتخاذ می شد، به عنوان گناه الحاد و انحراف تلقی می گردید و صاحب نظریه و پیروان او را به محاکمه و آتش می کشیدند. از قبیل ژانسنیسم‌ها<sup>۱</sup>، و مولینیست‌ها<sup>۱</sup>، فیلسوف‌منشان (Philosophers)، فرانماسون‌ها (از ۱۷۳۶

۱. ژانسنیسم: Jansenismes یا پیروان و طرفداران ژانسنیوس (۱۶۳۸ - ۱۵۸۵) کشیش دانشمند عالی مقام هلندی، فارغ التحصیل دانشگاه لوون (Louvain) بلژیک که در اواخر عمر به اسقفی شهر ایپر (Ypres) بلژیک انتخاب گردید و در مسئله‌ی جبر و تفویض یا لطف و اختیار (Grâce et liberté) پیرو سنت آگوستین (۴۳۰ - ۳۵۱) (Saint Augustin) و مخالف یسوعی‌ها (Jésuites) بوده لطف و دخالت خدا در کار آدمیزاد را خیلی بیش از میزان اختیار او می دانست.

\* \* \*

از عباد و افراد سرشناس کاتولیسم که امروزه به وجودشان و به مقام زهد و خدماتشان افتخار می‌کنند و رسماً «قدیس» اعلام شدند، ولی چند بار از طرف انکیزیسیون تکفیر و تعقیب و زندانی گردیدند، یکی سنت اینیاس دو لویولا<sup>۳</sup> مؤسس فرقه معروف یسوعی‌ها (ژزوئیت)<sup>۴</sup> است و دیگری سنت ترز داویلا<sup>۵</sup> راهبه‌ی زاهد صاحب الهام و کرامات، که ضمناً هر دو از مدافعین سرسخت کلیسای روم بودند.<sup>۶</sup> و<sup>۷</sup>

۱. مولینیست‌ها: Mollinistes یا پیروان میگل دومولینوس (۱۶۹۰-۱۶۲۸ Miguel de Mollinos) استاد زبردست الهیات، معلم مدبر تعلیمات دینی، اهل اسپانیا و مقیم و مشهور شده در رم، مؤلف و صاحب نظریه معروف کیتیسیم (Quiétisme ۱۶۸۲) در زمینه‌ی تمرین‌های مذهبی ذهنی. فرقه‌ی یسوعی‌ها که با این نظریه مخالف بودند پاپ اینوسان ۱۱ را وادار به زندانی کردن مولینوس نمودند تا علناً دست از عقیده‌اش بردارد، بدون آنکه مانع محکومیت او و مردنش در زندان بشود. (امروزه چقدر به نظر ما احمقانه و ظالمانه می‌آید که خواسته باشند به زور فشار و زندان، عقیده‌ی کسی عوض شود و نه با منطق و برهان، اگر داشته باشند.)

۲. اِراسْمِینِ هَا: Eraxmiens یا پیروان اِراسْم (۱۵۳۶-۱۴۶۹ Erasme ou Erasmus) عالم روحانی و نویسنده هلندی واضع مشرب اومانستی مسیحی، فارغ از جدال‌های مذهبی.

۳. سنت اینیاس دو لویولا: Saint Ignace de Loyola (۱۵۵۶-۱۴۹۱)

۴. ژزوئیت: Jésuites یا Compagnie de Jésus

۵. سنت ترز داویلا: Saint Thérèse d'Avila (۱۵۸۲-۱۵۱۵)

۶. برای شرح تفصیل زندگی و افکار و خدمات این دو قدیس به کتاب «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، جلد بیستم، صفحات ۴۶۹ تا ۵۰۰ مراجعه شود. در همین کتاب نیز در پاورقی صفحه ۱۰۴ خلاصه‌ای آورده‌ایم.

۷. سومین ایراد اساسی و ملامت قرآن به «اهل کتاب» اختلافات آنها بر سر معتقدات و کتاب است. البته نه اختلاف در عقیده و استنباط که در آن مورد مکرر توصیه می‌نماید با یکدیگر جدال نکرده طرفین اصرار در اثبات حقانیت خود نداشته، واکذار به خدا در آخرت نمایند تا آنها را نسبت به آنچه اختلاف دارند آگاه سازد. عنایت قرآن در منع اختلاف‌گری و اختلاف‌کاری‌های توأم با تفرقه و نزاع و ظلم (بغی) و جنگ است که آن را به عنوان یکی از عادات بد آنها و دور شدنشان از امت واحد ابراهیم دانسته تأکید می‌نماید که به جای آن و اثبات حقانیت، و برتری، با هم مسابقه در نیکوکاری و خیرات بگذارند. اتفاقاً از این جهت مسیحی‌ها و مؤسسات روحانی‌شان شاید به همان دلیل:

«وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً» (حدید (۵۷) / ۲۷)

(... و در دل پیروانش رأفت و مهربانی نهادیم...)

خوب عمل کرده چه در قرون وسطی و چه در قرون جدید و معاصر، بانی خیر و انواع خدمات به خلق در زمینه‌های خوراک، پوشاک، تعلیم و تربیت، تحقیقات علمی، پرستاری و پزشکی، یتیمان و بینویان و

سُنّتِ تفتیش و تحمیل عقاید و معجزه شناختن و مستحقّ عذابِ دنیایی و اعدام دانستنِ صاحبان عقیده‌ی غیرموافق، چنان در اذهان و فرهنگِ دنیایِ مسیحیت قرون وسطای اروپا تا اوایل قرون جدید رسوخ یافته، و امری عادی شده بود که حتی کالون<sup>۱</sup> دومین شخصیت روحانی معروف مؤسس آئین پروتستان که همزمان با لوتر آلمانی<sup>۲</sup> علیه خرافات و بدعت‌ها و مفسد کلیسای کاتولیک قیام کرده بودند و پیروانشان گرفتار محاکم تفتیش عقاید می‌شدند، تحمل انتقاد و اختلاف نظر سِرّوه<sup>۳</sup> را نکرد و او را لجوجانه تا محاکمه و محکومیت و به آتش انداختن تعقیب کرد. خلاصه‌ی داستان که شنیدن آن برای مسلمانان ما جالب است از این قرار می‌باشد:<sup>۴</sup> سِرّوه، جوانی بود اسپانیایی، دانشجوی پزشکی و اهل تحقیق در حکمت الهی، که از ترس انکیزیسیون به فرانسه فرار کرده و طب را در پاریس تمام می‌نماید. مطالعات دینی و صفای باطن او را به خطا بودن اعتقاد به تثلیث و پسر خدا دانستن حضرت مسیح هدایت کرده و بلندترین گام را در خروج از گمراهی اهل کتاب در آن دوران ظلمت و محیط خفقان برمی‌دارد. مانند هر کاشف یا مصلح و صاحب نظر به اشاعه و اثبات عقیده‌ی خود که آن را عین حقیقت و راه نجات بشریت می‌دانت، می‌پردازد. سخنرانی‌ها و نامه پراکنی‌ها برای دانشمندان و ارباب کلیسا می‌کند. از جمله برای کالون که مکتبش در سوئیس و قسمتی از فرانسه پیروانی پیدا کرده و سرپرست کلیسایی در شهر ژنو شده به موعظه می‌پرداخت. سرّوه به کالون و لوتر خرده می‌گرفت که در بازگشت از معتقدات سخیف کلیسای کاتولیک به قدر کافی جلو نرفته، شهادت لازم را نداشته‌اند و چون با کالون لحنی تلخ و تند به کار می‌برد، کینه‌ی شخصی او را علیه خود برمی‌انگیزاند. پس از طبع و انتشار کتابش - تحت عنوان «Restitutis» و در سن ۲۲ سالگی - جنجال عظیمی از ناحیه‌ی کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها برخاسته او را «ملحد و سگ نجس جهنمی که دارای روح

→ حتی به فساد کشیده شده‌ها هستند ولی به لحاظ مناقشات فرقه‌ای و خصومت‌های مذهبی نیز، خصوصاً در گذشته، بیداد می‌کرده‌اند.

۱. ژان کالون: (۱۵۶۴-۱۵۰۴) Jean Calvin .

۲. مارتین لوتر: (۱۵۴۶-۱۴۸۳) Martin Luther .

۳. سِرّوه: (۱۵۵۳-۱۵۱۱) Servest .

۴. نقل از کتاب «صعود محمدرضا شاه به قدرت» نگارش در سال ۱۹۷۵، ترجمه و تألیف آقای دکتر شمس الدین امیرعلایی (تهران، مهر ۱۳۶۱).



شیطانی است و می‌خواهد آئین مسیحیت را واژگون سازد» خواندند و چون قرار و پناهی برایش وجود نداشت با تغییر اسم و قیافه به وین فرار کرده مدتی به معالجه بیماران می‌پردازد بدون آنکه دست از تبلیغ افکارش بردارد. سپس بنا به دلایلی که هنوز معلوم نشده است به پای خود به شهر ژنو و کلیسای کالون رفته به بند می‌افتد و بر خلاف بار اول که از زندان انکیزیسیون کاتولیک‌ها فرار کرده بود این بار با شکایت و دخالت و حضور شخص کالون در دادگاه و برخلاف قوانین بین‌المللی و کشور سوئیس که نمی‌بایستی اولاً یک خارجی را روی شکایت داخلی به زندان بیاورند و ثانیاً یک اتهام مذهبی را دادگاه عرفی رسیدگی نماید، پس از چند ماه بی‌رحمانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین اقامت در زندان، قُضات دادگاه که تحت تأثیر کالون بودند چنین رأی می‌دهند:

«ما تو را محکوم می‌کنیم که به زنجیر بسته در میدان شامپل (Champel) زنده سوزانده شوی و نوشته‌هایت با کتابت سوزانده شود، تا اینکه جسدت به خاکستر تبدیل گردد. به این طریق تو به زندگیت خاتمه می‌دهی تا برای آنهایی که سعی می‌کنند چون تو به چنین جنایتی دست بزنند عبرت شوی...»

دامنه‌ی عملیات انکیزیسیون رفته رفته از حدود ایمان و افکار به اخلاق و افعال مردم نیز سرایت کرد؛ افراد یا کشیشانی را به اتهام بی‌حرمتی به کلیسا، ازدواج، افشای اسرار، پوشیدن لباس روحانیت و غیره، به زیر محاکمه و سپس تعزیر و مصادره‌ی اموال می‌کشیدند که خود داستان‌ها دارد.

### سانسور مطبوعات

یک ابتکار مهم انکیزیسیون (که دائرةالمعارف از اسپانیا نقل کرده، ذکر از جاهای دیگر نمی‌نماید و در هر حال نظیر آن را در قرون معاصر در کشورهای فاشیستی و کمونیستی و از ناحیه‌ی افراد یا دولت‌های دیکتاتوری که مدعی قیومیت و مأموریت بر توده هستند، همراه با تشکیلات پلیسی و تجهیزات فنی و روانی پیشرفته، دیده‌ایم) که سانسور مطبوعات و درگیری مسیحیت با آزادی علم و فکر است نظارت بر گفتار و نوشتار یا بستن و مشروط ساختن زبان و قلم بود<sup>۱</sup>. مثلاً یک کشیش دانشمند

۱. البته حاکمیت و سرپرستی افاضل بر عوام و ارادل و نظارت بر تعلیم و تربیت آنان را قبلاً افلاطون در قرن پنجم قبل از میلاد برای مدینه فاضله تجویز و توصیه کرده بوده است.

روشنفکر به نام پردرو دو لorma (Perdro de Lorma) را بعد از پنجاه سال تحصیل و تدریس در پاریس و ریاست دانشگاه الهیات، در مراجعت به اسپانیا به جرم سخنرانی و تأیید اراسمین‌ها محاکمه و وادار به اعتراف به گناه و نفی بلد از اسپانیا نمودند. سانسور کتاب‌ها در اسپانیا به دستور فردینان و ایزابل در سال ۱۵۰۲ دایر گردید و کلیه کتاب‌ها می‌بایستی از نظر اسقف‌های ایالتی بگذرد. در سال ۱۵۲۱ سازمان تفتیش عقاید این وظیفه را به عهده گرفت و در ۱۵۴۶ محکمه‌ی اعلای سوپرما صورتی را منتشر کرد که دانشگاه لوون تنظیم نموده و خارج از آن طبع و توزیع و حتی تملک هر کتاب دیگر ممنوع و مستوجب کیفرهای شدید تا مصادره‌ی اموال و اعدام می‌شد. سانسور مذهبی مطبوعات در اسپانیا تا سال ۱۸۱۲ همچنان ادامه داشت. ویل دورانت که حداکثر شدت سانسور مطبوعات را به پاپ پل چهارم در سال ۱۵۵۹ نسبت می‌دهد، می‌گوید:

«بازرسی مطبوعات همان اندازه کهنسال بود که خود کلیسا. مسیحیان شهر افسوس (Ephesus) در دوره‌ی حواریون کتاب‌های مربوط به فنون عجیبه را... سوزاندند و شورای افسوس (سال ۱۵۰ میلادی) رواج کتاب غیر شرعی متون پل را منع کرد.»<sup>۱</sup>

سانسور مطبوعات در کشور ایتالیا و سایر ممالک اروپای کاتولیک، به صورت مدوّن مدرن و با حکم شرعی در سال ۱۵۱۶ از طرف شورای اعلای لاتران (Lateran) دایر گردید که به موجب آن هیچ کتابی بدون بررسی و اجازه‌ی کلیسا نمی‌بایستی به چاپ برسد. نخستین فهرست عمومی کتاب‌های ممنوع در سال ۱۵۴۴ از طرف دانشگاه سوربن پاریس (که در آن زمان مذهبی و زیر نظر کلیسا بود) منتشر گردیده؛ یک سال بعد سازمان تفتیش عقاید ایتالیا فهرست خود را بیرون داد. پل چهارم رودست همه رفته علاوه بر صورت کتاب‌ها، فهرستی از نویسندگان و ناشرین را نیز ممنوع التالیف و ممنوع الانتشار اعلام نمود و به هیچ فرد کاتولیک اجازه نمی‌داد کتابی را که فاقد اسامی نگارنده ناشر، محل و تاریخ نشر باشد، بخواند. ویل دورانت اضافه می‌نماید که:

«داوری، درباره‌ی نتیجه‌ی این بازرسی و ممیزی مطبوعات کار دشواری است و... راهبی که از راه خود برگشته و با سازمان کلیسایی مخالف

۱. «تاریخ تمدن»، جلد ۲۰، صفحه ۵۱۴.

شده بود، فهرست مزبور را بهترین رمزی که تا آن زمان برای... احمق کردن مردمان کشف شده است خواند.»

سپس اضافه می نماید :

«باید گفت بازرسی مطبوعات محتملاً در به وجود آوردن انحطاط فکری در ایتالیا پس از سال ۱۶۰۰ و در اسپانیا پس از سال ۱۷۰۰ مؤثر بوده است.»<sup>۱</sup>

پل چهارم که قبلاً کاردینال جوانی کارافا و احیاکننده‌ی سازمان تفتیش عقاید برای مبارزه با پروتستان‌ها بود، به زیردستانش چنین دستور داده بود:

«هنگامی که ایمان در خطر است هیچ تأخیری جایز نیست بلکه باید بر اثر کمترین بدگمانی با کمال سرعت دست به اقدامات احتیاطی سخت و جدی زد... هیچ فردی نباید با ابراز اغماض نسبت به مرتدان از هر فرقه که باشند و به خصوص نسبت به پیروان کالون نام خود را ننگین سازد.»

و هم از او نقل کرده‌اند که گفته است:

---

۱. در دنیای اسلام نیز مناقشات لفظی و کلامی مابین فرقه‌های مختلف مذهبی زیاد رخ می‌داده است که گاهی آلوده به سیاست و قدرت‌های حاکم گردیده، و با خشونت و خون‌ریزی می‌شده است. کتاب‌های طرف مقابل را به اتهام ضاله‌بودن می‌سوزانده‌اند، یا تحریم می‌کرده‌اند، ولی نه به شدت و رسمیت دنیای مسیحیت. استدلال سانسورکنندگان و آتش‌زندگان که با ظاهر منطقی و مشروع در اذهان جاگیر می‌شود، مبارزه با الحاد و انحراف و محو عوامل گمراهی مؤمنین است و بدیهی است که هر کس و هر فرقه خود را صد درصد در صراط مستقیم و حریف را پیرو شیطان لئیم می‌داند. در عمل قصد اصلی از بین بردن حریف و رقیب است و نتیجه‌ی نهایی چنین محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های که غالباً از طرف خودخواهان جاه‌طلب یا شیادهای جاهل و متعصب اعمال می‌شود، به عوض جلوگیری از ضلالت، تثبیت ضلالت و توقف یا سد راه هدایت از آب در می‌آمد. مکتبی که بر حق و منطقی که محکم و معقول باشد نه تنها از انتقاد و آزادی فکر و بیان وحشت نمی‌کند بلکه از برخورد آراء و عقاید و شکوفایی استعداد و افکار استقبال می‌نماید چون حقانیتش ثابت می‌شود و می‌داند همه جا جدال احسن را توصیه می‌کند و می‌گوید:

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» (بقره ۲ / ۱۱۱)

(... بگو: اگر راست می‌گویند دلالتان را بیاورید...)

و با اعلام:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره ۲ / ۲۵۶)

(در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است؛ ...)

اکراه و اجبار در امر دین را نفی کرده مبارزه با گمراهی را از طریق روشنایی و رشد تجویز می‌نماید، نه کتابسوزی و سانسور.

«حتی اگر پدر خودم مرتد بود چوب کافی جمع می‌کردم که او را بسوزانم.»<sup>۱</sup>

یکی از اسقف‌ها درباره‌ی پل چهارم نوشته است:

«در زیر سخت‌گیری غیرانسانی وی، سازمان تفتیش عقاید چنان شهرت به ستم‌گری یافت که دیگر انتظار نمی‌رفت احکامی آنقدر مخوف و هراس‌انگیز از هیچ مقرر دآوری دیگری در روی زمین صادر گردد.»<sup>۲</sup>

پس از چهار سال فرماوایی پل چهارم، شهر رم مرگ او را با چهار روز آشوب پر از شادمانی جشن گرفت. جسد او را در کوچه و خیابان کشیده به رودخانه تیر (Tiber) انداختند و سپس بناهای سازمان تفتیش عقاید را آتش زده زندانیان را آزاد کردند و اسناد آن را بر باد دادند.

### بازگشت به سوره حمد (۱)

قبل از پرداختن به بخش سوم مقاله، پراختری باز کرده و از ویل دورانت و دایرةالمعارف به سوره حمد (۱) خودمان و به قرآن برمی‌گردیم.

در توسعه‌ی انکیزیسیون که برای محو و مبارزه با الحاد تأسیس شده و دامنه‌اش به محاکمه و آتش‌زدن افراد زیادی از علما و اهل کلیسا و پیروان و کتاب‌های آنها کشیده شده بود، به صاحب‌نظرانی برخوردیم که انکار اصولی نسبت به مبادی مسیحیت و احکام کلیسا نداشته، شائبه‌ی الحاد نیز درباره‌شان نمی‌رفت؛ بلکه در پاره‌ای استنباط‌ها و آراء با مکتب رسمی حاکم «اختلاف» داشتند و این اختلاف‌ها از مرحله‌ی استدلال یا جدال به خصومت و قتال و به محکومیت و نقی بلد و به زنده‌سوزی رجال دین و دانش، مخصوصاً به پیروان آنها می‌انجامید. چه دعواها که بر سر غسل تعمید، حق ازدواج کشیش‌ها، حضور جسمانی مسیح در عشاء ربانی و سایر آداب و تشریفات مذهبی، که راه می‌افتاد و چقدر فرقه و نظام مذهبی (Ordres) و پیروانی، هر کدام با لباسی و کلیسایی و تشکیلات و تشریفات، روی این اختلافات در اروپای قرون وسطی و بعد از آن درست شد! تنها محاکم تفتیش عقاید نبود که مؤسسين و پیروان بعدی را محکوم و معدوم می‌کردند؛ بلکه تاریخ آن دوران مشحون از جنگ‌های مذهبی و خون‌ریزی‌های عقیدتی است که آغشته به مطامع مالی و سیاسی می‌گردید.

۲. همان، صفحه ۵۱۹.

۱. همان، جلد ۲۰، صفحه ۵۱۷.

این تفرقه و تبعیت‌ها و تسمیه‌ها همان‌طور که در صفحات گذشته دیدیم، انتساب به بانیان و پیشوایان دینی و فلسفی داشت: بُوگس‌ها، والدنس‌ها، لوسیفران، هوسیت‌ها، مولینست‌ها، اراسمین‌ها و غیره.

در مطالعه‌ی این تفرق و تعصبات، با تنازع‌ها و کشتارهایی که فراوان صورت می‌گرفت و تماماً در سایه‌ی حاکمیت کلیسا و مذهب بود، از قرآن آیات زیادی - با تعلیم و توصیه‌هایی که پیشاپیش به مسیحیان و به مسلمانان به عمل آمده است - به خاطر می‌آید و انسان در مطالعه‌ی تاریخ و مواجهه با واقعیات زندگی و اجتماعی، معنی و منظور آیات را بهتر درک می‌نماید. ذیلاً به بعضی از آن تعلیم و تأکیدها و آیات مربوطه اشاره می‌شود:

۱- تشکیل امت واحد و تعلق داشتن همه‌ی موحدین و پیروان ابراهیم به آن، با تذکر اینکه هرگونه «اختلاف» که اهل کتاب در دین خدا با وجود دریافت بیانات کرده‌اند از روی ظلم به یکدیگر (بُعَيَّا بَيْنَهُمْ) بوده است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ تَهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup>

۲- دعوت نهایی و عام از همه‌ی «اهل کتاب و مسلمانان که در حول کلمه‌ی مشترک اعلی - یعنی بندگی خدای یکتا - گرد آمده و افراد خودمان (اعم از سلاطین و اولیای دین) را ارباب و سرور یا سنیور و لُرد، در برابر یا به جای خدا نگیریم:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ

۱. بقره (۲) / ۲۱۳: مردم [در آغاز] امتی واحد بودند؛ [به تدریج شرک و نفع‌طلبی موجب اختلاف شد] آنگاه خدا پیامبران را بشارت‌دهنده و هشداردهنده برانگیخت و با آنها کتاب [آسمانی] را به حق نازل کرد تا میان مردم، در موارد اختلافشان داوری کند؛ و [گروهی از] همانان که کتاب آسمانی را دریافت داشته بودند، با آنکه نشانه‌های روشن بر آنان آمده بود، با انگیزه حسد و برتری‌خواهی که بینشان بود، در کتاب الهی اختلاف ورزیدند؛ سپس خدا مؤمنین [واقعی] را در موارد اختلافشان نسبت به حق، بر اساس قانونمندی خویش هدایت فرمود؛ و خدا هر که را بخواهد [و شایسته بیند]، به راه راست هدایت کند.

تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

۳- منع شدید تا سرحد شرک، از تفرق و گروه‌گرایی در دین و تعصب با تمرکز دل‌خوشانه و انحصاری روی مکتب خود.

۴- منع مکرر از سرسپردگی و اطاعت بی‌چون و چرا از رؤسای مذهبی یا سرور و ارباب گرفتن آنها به جای خدا که در پاورقی‌های گذشته نیز تطبیق و توضیح داده بودیم.

خلاصه آنکه قرآن با آوردن مثال‌ها و ذکر شواهد زنده، مخالفت شدید خدا را با شخص‌پرستی و غلو درباره‌ی انسان‌ها بیان کرده آن را از مقوله‌ی شرک می‌دادند، ولو آنکه شخص مورد ستایش و سپاس علی‌رغم (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ). فرد اعلا‌ی توانای مؤید «مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» چون عیسی کلمه‌ی خدا و روح الله باشد:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ إِلَّا الْحَقُّ  
 إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ  
 وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمْتُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا  
 اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي  
 الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»<sup>۲</sup>

برای آنکه بیشتر به ظرافت مسئله‌ی شرک و توحید پی ببریم و به سرچشمه‌های دقیق گمراهی یا ضلالت که در آخر سوره‌ی حمد (۱) درخواست مصونیت از آن را می‌نمائیم برسیم، مابین سوگند و تعهدهایی که قدیس بزرگ قرن ۱۶ میلادی، خدمت‌گزار مخلص کلیسا و پشتیبان قوی مسیحیت کاتولیک، یعنی اینیاس دو

۱. آل عمران (۳) / ۶۴: بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] که جز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم و در برابر خدا، افرادی از خودمان را صاحب‌اختیار [خود] نگیریم؛ اگر آنان [از پذیرش این پیشنهاد] روی برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما تسلیم [خدا] هستیم.

۲. نساء (۴) / ۱۷۱: ای اهل کتاب، در دین خویش گزاره نگویید و درباره خدا جز حق نگویید؛ عیسی مسیح فرزند مریم، فقط رسول و مخلوق خداست که به مریم القا کرد و رحمتی است از جانب خدا، پس به خدا و رسولانش ایمان آورید؛ و به سه گانگی [خدا] قائل نشوید؛ [از این گفتار] باز ایستید تا به سود شما باشد؛ خدا معبودی است یگانه؛ منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد، هر چه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به اوست؛ و خدا به عنوان کارگزار کافی است.

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۱۱۹  
لویولا (Ignace de Loyola)<sup>۱</sup> از پیروان و لشکریان خود به نام گروهان مسیح  
(Compagnie de Jésus - Jésuites) می‌گرفت با بعضی از آیات قرآن، در معرفی  
حواریون حضرت مسیح و توصیه‌ی تأسی ما به آنها آمده است، مقایسه‌ای می‌نمائیم.

۱. در تلفظ اصلی اسپانیایی (Don Inegon de Onez y Loyola) در جوانی شوالیه‌ی خوش‌اندام  
خوش‌گذران و سلحشور غیوری بود که در جنگ با فرانسوی‌ها فاتح، ولی از پا مجروح شده و در حالت  
رنج و نقاهت با خواندن کتاب‌های «زندگی مسیح» و «گلچینی از زندگی قدیسان» و با نقش قیافه‌های  
مسیح و مریم در خاطر خود، تغییر مسیر در زندگی داده شدیدترین مرد نبرد مسیحیت با اسلام، برای  
نجات بیت‌المقدس می‌شود. قسم می‌خورد تا دم واپسین سرباز فداکار عیسی و مریم باشد و روح خود را  
با سه روز اقرار به معاصی و توبه و زاری پاک کرده خرقه‌ی خشن زائرین را به تن می‌کند و با پای لنگ  
مسافر اورشلیم می‌شود. قبلاً به تمرین ریاضت‌های جان‌فرسا و خودداری از نظافت سر و صورت و  
شست‌وشوی بدن پرداخته، و قوت لایموتی از راه تکدی به دست می‌آورد. هر روز سه بار خود را تازیانه  
می‌زد و با بدنی که عامل گنه‌کاری‌های گذشته بوده است، به جنگ می‌پردازد. آن‌گاه، تجلیاتی بر او  
ظاهر شده و تصور می‌کند که در عشای ربانی، حضرت مسیح را زنده و حاضر دیده است. در یک برق  
مکاشفت، راز تثلیث را دریافت می‌کند. پس از یک سال ریاضت، راهی اورشلیم می‌شود و چون  
ترک‌ها در آنجا مانع تبلیغ دین مسیح بودند، به دستور رئیس فرقه فرانسیسکن، به وطنش برمی‌گردد. به  
موعظه‌ی زنان مؤمنه‌ی زیاروی و فواحش توبه‌کرده، در زمینه‌ی تعلیم «تمرین‌های روحی» می‌پردازد  
ولی کتک مفصلی از عاشقان آن زن‌ها خورده دچار دو سال زندان انکیزیسیون نیز می‌شود. پس از  
آزادی با پای پیاده و الاغی که کتاب‌هایش را بار آن کرده بود، به پاریس می‌رود و در نوانخانه‌ای  
پذیرفته شده از پول‌گذاری سدّ جوع و تحصیل الهیات می‌کند. سرو وضع ژولیده و ذوق و پشتکار او  
همراه با تعلیم تمرین‌های روحی، جلب توجه دانشجویان پاریسی، می‌نماید و مریدانی که مانند او گرفتار  
عذاب‌های دینی - روانی یا سرگرم عیاشی‌های عاشقانه بودند، پیدا می‌کند. به درجه‌ی دکتری و استادی  
می‌رسد، بدون آنکه همراه پیروان فرانسوی خود دست از ریاضت بردارد. کتاب کوچک دستورالعمل  
تمرین‌های روحی او، یکی از نیروهای جنبش‌دهنده‌ی تاریخ دوران اخیر گردید. او اساس فکر و تعلیم  
خود را بر حقانیت کتاب مقدس و عصمت کلیسا قرار داده، داوری شخصی و عقلی در مورد دین را  
دعوی پوچ و اخلال‌گری مغزهای پر افاده و توخالی می‌دانست و می‌گفت:

«ما باید همیشه آماده باشیم که اگر مقامات کلیسایی چیزی را که در نظرمان سفید  
می‌نماید به سیاه تعریف کنند، باور کنیم که آن چیز سیاه است. و برای پرهیز جستن از  
عذاب جاودانی ما باید خود را چون خدمت‌گزاران فرمانبردار خداوند و همچنین نماینده  
خداوند بر روی زمین، یعنی کلیسا بار بیاوریم. همه‌ی مخافت‌های آتش فناپذیر جهنم و  
ضّح‌های درد و یأس جهنم‌مان را به گوش جان بشنویم و بوی تعفن بدن‌های سوخته شده  
را به مشام آوریم. پس از گذراندن دو هفته‌ی تمام در این تفکرات باید به دنبال مسیح راه  
افتاده، در مراحل شهادت و صلیب او را دنبال کنیم. با او بمیریم و با او در خاک شویم.  
در هفته‌ی چهارم خود را در حال رستاخیز بیابیم و بالاخره آماده آن باشیم که چون  
سربازانی جان بر کف، شیطان را به زانو در آوریم و مردمان را به سوی مسیح ببریم.»

لویولا با نه نفر دانشجویان پیرو و ریاضت‌کش پاریسی، در نمازخانه محله مونمارتر (Montmartre)  
هم‌قسم شدند که پس از دو سال درس و دعا به سرزمین مقدس جلالی وطن کنند. در ونیز ترکان ←

در اصول عقاید فرقه‌ی فعال یسوعی‌ها (Jésuites) چهار سوگند یا تعهد آمده است:

«اول و دوم، خودداری از عمل جنسی و استمرار تهی‌دستی، سوم، اعتقاد به مقام قدرت و اختیار فرماندهی پاپ؛ و چهارم، خدمت کردن به خلیفه‌ی روم به عنوان نماینده‌ی خدا بر روی زمین و اجرای فوری و بدون چون و چرای آنچه را که پاپ وقت یا جانشین‌هایش برای نجات ارواح یا اشاعه دین لازم بدانند.»

این مرام و تعهدات از طرف پاپ پل سوم با صدور فرمانی «برای حکومت کلیسای مبارز» تأیید گردید.

→ عثمانی راه را سد کرده بودند. در آنجا با کارافا آشنا شد (همان اسقف مرتاض جلادی که بعداً پل چهارم و قسی‌القلب‌ترین و منفورترین پاپ‌ها گشت). همگی خود را در اختیار پاپ گذاشتند و در رم ماندنی و کشیش رسمی شدند. آزار کسی را نمی‌خواست و با طیب خاطر از بیماران طاعونی پرستاری می‌کرد ولی برقراری تفتیش عقاید را هم لازم می‌دانست، یا آنکه بانی یکی از موفق‌ترین فرقه‌های مسیحیت در امر پرورش افراد و رسوخ در دل‌ها بود، در عوالم الهی تبحر نداشت و ادراک مستقیم را بر تفاهم استدلالی ترجیح می‌داد. پیروان خود را چون فرمانده سپاه رهبری می‌کرد. آنها کسانی بودند که داوطلبانه برای تمام مدت عمر در پیکار با بی‌ایمانی و تساهل کلیسا نام‌نویسی کرده بودند. فرمانبر مطلق پیشوای خود بوده انضباط سپاهی‌گری را می‌پذیرفتند. در رم مورد ملاحظت پاپ سوم واقع شدند و همان‌جا ماندند. داوطلبان تازه‌ای پیدا کردند و «اصول عقاید و آئین تشکیلات گروهان مسیح را تنظیم کردند. چون اجساد بی‌اراده بودند که فرمانبری از بالادست‌ها را، فرمانبرداری از خدا می‌دانستند. عواید و دارایی خود را وقف گروهان می‌کردند. لویولا از درون اطاق کوچک و تختش با قدرت و مهارتی تام، اعمال سپاهیان خود را که در سراسر اروپا پراکنده شده بودند، رهبری می‌کرد. در سال‌های آخر عمر، اگرچه با ضعفا مهربان مانده بود ولی با نزدیک‌ترین زیردستان خود و با پیکر رنجور خودش بی‌رحمانه رفتار می‌نمود. چهار ساعت در شبانه روز می‌خوابید و نیم ساعت به مکاشفات و تجسم رؤیاهای آسمانی فرو می‌رفت. هنگامی که چشم از دنیا بست (۱۵۵۶ در سن ۶۶ سالگی)، انجمن یا گروهان او نزدیک به هزار نفر عضو و یکصد کالج یسوعی داشت. از پاپ، لقب قدیس یافت و یکی از با نفوذترین مردان تاریخ آینده شد. دامنه‌ی فعالیت‌های پیروان و مبلغانشان از اروپا به هندوستان و چین و ژاپن و آمریکا گسترش داشت. خدماتش در زمینه‌های پرستاری، موعظه، نفوذ در افراد با سجایای اخلاقی، آموزش و پرورش مدارس متوسطه، دانشگاه‌های مخصوص مجانی با دروس انسان‌گرایی به زبان لاتین و پرورش اخلاقی و دینی متکی بر حافظه و خالی از ابتکار و پژوهش، توانستند موج تهاجم نهضت پروتستانی را به عقب رانده قسمت بزرگی از آلمان، هنگری، بوهم، و همه‌ی لهستان مسیحی را به کلیسا بازگردانند. پاپ‌ها دفاع از قدرت تزلزل‌یافته‌ی خود و پشتیبانی از ایمان پا برجای کهنسال را بر عهده‌ی دانش و وفاداری و لیاقت و رازداری و فصاحت ایشان سپردند. (ویل دورانت جلد ۲۰ خلاصه شده از صفحات ۴۹۲ تا ۵۰۰). ما حاصل کلام، اختلاط عجیبی از هدایت به رأفت و خدمت، با ضلالت به‌رهبانیت، ریاضت، اوهام، شرک و محرومیت عمدی از نعمات الهی!



اما در قرآن می بینیم تاسی ما به حواریون و گفت و گوی آنها با حضرت عیسی (ع) چنین بیان می شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ  
لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ  
فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ  
عَدُوَّهُمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» (صف (۶۱) / ۱۴)

(ای کسانی که ایمان آورده اید یاوران خدا باشید همان طور که عیسی بن مریم به حواریون گفت انصار و یاوران من به سوی خدا کیست؟ حواریون گفتند، ما ایم انصار و یاوران خدا، پس طائفه ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. ما هم کسانی را که ایمان آورده بودند علیه دشمنانشان امداد و تأیید کردیم و پیروز و غالب شدند.)

« فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ  
الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.»  
(آل عمران (۳) / ۵۲)

(و چون عیسی از آنها احساس کفر بنمود گفت، یاوران و انصار من به سوی خدا کیانند؟ حواریون گفتند ما یاوران و انصار خدا هستیم و به خدا ایمان آوردیم پس شاهد باش و شهادت بده که ما مسلمان و تسلیم شدگانیم.)

در هر دو آیه، چه خدا و چه حواریون، انصار را برای خدا می خواهند، نه برای حضرت مسیح یا کلیسا و غیره، وقتی حضرت عیسی می پرسد انصار من به سوی خدا، یعنی در جهت و در خدمت و برای خدا، چه کسانی هستند، حواریون نمی گویند ما انصار تو هستیم، می گویند انصار خدا هستیم. در اینجا شخص عیسی به عنوان واسطه از میان برداشته می شود. آن وقت پاپ ها که افتخار به حواریونی چون بولس و پطروس (Paul & Pierre) کرده برای کسب شرافت نام آنان را روی خود و روی کلیسا می گذارند و با داعیه ی جانشینی آنان و جانشینی مسیح، خود را فرمانروا و مأمور و قائم مقام خدا در این دنیا می گیرند و یسوعی ها می گویند که باید بی چون و چرا از کلیسا و پاپ اطاعت و تبعیت کرد، اگر چه سیاه را بگویند سفید است!

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.»

وَسَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

(صادقات (۳۷) / ۱۸۰ تا ۱۸۲)

آن تعهدها، تأکیدها و درخواست‌ها و نگرانی‌های سوره حمد (۱) و همچنین «اللَّهُ أَحَدٌ» و «اللَّهُ الصَّمَدُ» سوره توحید (۱۱۲) برای احتراز از همین انحراف و اطاعت‌هاست و از ارزش دادن و هدف گرفتن غیر خدا.

\* \* \*

### انکیزیسیون در دنیای اسلام

در پایان این بخش جا دارد نکته‌ای را هم در رابطه با تاریخ و دنیای مسلمانان اضافه کنیم. از ایرادگیری‌های به مسیحیت قرون وسطی و شرح سفاکی‌های انکیزیسیون نباید چنین استنباط شود که عالم اسلام سراسر عدل و رحمت بوده و بعد از رسول اکرم (ص) خون از دماغ کسی نریخته است. بشر دوپا هر جا و به هر آئین که باشد، همان‌طور که در روز طراحی آدمیزاد و اعلامِ اِلَهِيَّ «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، ملائک به تعجب در آمده «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» گفتند، خیلی بیش از حیوانات و درندگان، ممنوعان خود را می‌کشد و سفاکی و شقاوت نشان می‌دهد، سفاکی‌ها و شقاوت‌هایی که غالباً مبانی و روانی - عاطفی و عصبيت سیاسی و عقیدتی داشته دامنه‌اش فوق العاده بیش از نیازمندی‌های مادی و عوامل اقتصادی زندگی است:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ

فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ

قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره (۲) / ۳۰)

(و هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت بدانید که من در زمین پدید آورنده‌ی خلیفه‌ای هستم، گفتند، آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی و می‌آفرینی که فساد در آنجا می‌کند و خون‌ها می‌ریزد در حالی که ما تو را به ستایشت تسبیح می‌کنیم و «جهان را» برایت - یا به سویت - پاک و مقدس می‌نمائیم؟ گفت، همانا من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.)

اختلافی که وجود دارد این است که در انگلیسیون اروپا به خاطر مذهب، و به خیال خودشان، به دستور مذهب، بی‌دین‌ها و منحرف‌ها را دچار زندان و شکنجه و جهنم دنیا می‌کردند، و هر قدر مقدس‌تر و زاهدتر، بی‌رحم‌تر و شقی‌تر بودند؛ ولی در تاریخ بعد از صدر اسلام، در دوران اموی‌ها و عباسی‌ها و عثمانی‌ها دشمنی و دعوا بر سر خلافت و قدرت از ناحیه‌ی منافقین دنیاپرست یا سست‌دینان علیه امامان و شیعیان بود. از طرف روحانیت مقدس‌نما جنگ استبدادی علیه مذهب و دودمان رسول اکرم بود و این به خاطر بی‌دینی آنها و مسلمان و متقی کردنشان نبود که آن کشارها، آزارها و جاسوسی‌ها را راه می‌انداختند. به عنوان خروج‌کنندگان بر خلیفه و امتناع‌کنندگان از بیعت و اطاعت سلطان وقت یا نظام حاکم بود که اسیر و در به‌در و مقتولشان می‌ساختند؛ البته کم هم نبود.

معاویه، بنیانگذار سبّ و لعن به مولی علی (ع)، اولین گرونده به پیغمبر و شاگرد اول و پرچمدار مکتب رسالت، می‌شود؛ با اعزام مفتش‌ها و مأمورین خفیه، نامداران شب‌زنده‌دار سراسر عبادت و عمل، چون حجرین عدی، رُشید هَجَری، و نواده‌ی بزرگ رسول اکرم (ص) امام دوم شیعیان، رقیب خلافت خود حضرت مجتبی را سر به‌نیست می‌کند؛ پسرش یزید را به سلطنت می‌نشانند و او که می‌نویسد بیش از هزاران فجایع خونین و ننگین به همراه داشت، در سه سال حکومت خود، اول نواده‌ی دوم پیغمبر و امام سوم شیعیان، حضرت سیدالشهداء و ۷۲ تن از یاران او را در کربلا شهید کرده، زن‌ها و فرزندان اهل بیت را اسیر می‌نماید و در سال دوم، مَدینَةُ النَّبِیِّ را که پایگاه حکومت اسلامی و پایتخت سه نفر خلفای راشدین بود، قتل عام می‌نماید. در سال سوم، قبله‌ی مسلمین و خانه‌ی یادگار ابراهیم را خراب نموده آتش می‌زند؛ حرکت، حرکتِ ضد نبوت و ضد دیانت است.

یازده نفر خلفای آل مروان در هفتاد سال حکومتشان در دشمنی و ظلم و کشتار علویان بیداد می‌کنند و حجاج بن یوسف والی عبدالملک مروان به طوری که مسعودی در «مُرُوجُ الدَّهَبِ» می‌نویسد ۱۲۰'۰۰۰ تن از پیروان و هواداران مکتب علی را کشته، در زمان مرگش ۵۰'۰۰۰ مرد و ۳۰'۰۰۰ زن از شیعیان علی یا مظنونین به هواداری علی، با رقت‌بارترین و ناگفتنی‌ترین وضع در زندان‌هایش اسیر بودند. بنی‌عباس که عموزادگان رسول خدا بودند و به نام انتقام از قاتلان شهدای آل رسول، بنی‌امیه را قتل عام کردند وقتی بر مسند خلافت نشستند؛ در شهادت امامان و در آزار و اسارت

شیعیان، دست کمی از اموی‌ها نداشتند. در خلافت شاه سلیم عثمانی هم نوشته‌اند که در یک شهر یک میلیون یا دو میلیون نفر از شیعیان را کشتند. البته قتل و کشتارهای دیگری نیز در قرون اولیه و بعدی اسلام رخ می‌داده که صرفاً متوجه شیعیان نبوده است، ولی غالباً حالت جنگ و رقابت‌های سیاسی - نظامی یا کشورگشایی به بهانه‌ی جهاد را داشته است، مانند جنگ‌های صفویه و عثمانی، افغان و ایران، حمله‌ی سلطان محمود غزنوی به هندوستان و از جهتی فتوحات زمان ابوبکر و عمر.

در هر حال، به استثنای چند مورد قلیل مانند دارزدن منصور حلاج، ترور کسروی در صحن دادگستری، ودعواهای فرقه‌ای، در دنیای اسلام پدیده‌ای مشابه پدیده انکیزیسیون وجود نداشته است. عاملین انکیزیسیون مسیحیت با ادعا و تصور اینکه مأمور خدا یا مسیح، یا برای امحاء کفر و ارشاد اجباری خلق و اشاعه و اجرای الزامی دین هستند، دست به چنین کارها و شقاوت‌ها می‌زدند؛ در حالی که می‌دانیم امامان شیعه نه داعیه‌ی ریاست و سلطنت داشته و همیشه مظلوم و مقتول می‌شدند، و نه سلب آزادی و تحمیل عقیده و دین بر کسی کرده یا به هدایت و ایمان اجباری عقیده داشته‌اند. علما و فقهای مسلمان نیز تا آنجا که مربوط به اکثریت (یعنی عالم تسنن) می‌شود تابع همکار و جزئی از دستگاه خلافت و حکومت بوده، مکتب و محاکم جدا راه نمی‌انداختند، ضمن آنکه در دستگاه خلفا به تبعیت از سنت رسول خدا و این چنین آیاتی بودند:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup>

یا

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.»<sup>۲</sup>

بیش از آنچه اقتضای امنیت و حمایت از جامعه یا حفظ شعائر و احترام به ظواهر و عدم تجاهر به فسق بوده است، معمولاً در خلوت و خصوصیات و معتقداتشان پاپی مردم نمی‌شدند. اما علمای شیعه با آنکه مستقل و گاهی مخالف حکام جور بوده، حتی در بحبوحه‌ی اقتدار سلطنت‌های شیعی صفوی و قاجاری، روابط تأیید و تبعیت از دستگاه‌های سلطنت را نداشته‌اند، چون غالباً در اقلیت و مظلومیت بوده و بعداً نیز احراز قدرت دنیایی چندان و اشراف بر حکومت و سیاست نکرده‌اند، مسئله و محاکم انکیزیسیون برایشان پیش نیامده است. مضافاً به اینکه اکراه و مأموریت

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

۲. یونس (۱۰) / ۹۹: ... آیا تو می‌خواهی مردم را وادار کنی که ایمان آورند؟

تحمیل را مخالف نصوص قرآن، سنت پیغمبر، و سیره‌ی امامان می‌دیده‌اند. این نوع کارها و طغیان و شقاوت‌ها علاوه بر گمراهی‌های انحرافی از صراط مستقیم خدا، زائیده‌ی اقتدار و حاکمیت دنیایی است. البته و متأسفانه در دنیای اسلام نیز تعصب و قشری‌گری و تحمیل و تفتیش معتقدات درونی مردم به صورت یادگارهای جاهلیت و بت‌پرستی از ناحیه‌ی تجاوزگران به مال و حقوق و حیثیت مردم دیده می‌شده و می‌شود و گاه‌گاه به جای تبلیغ و تبعیت از حق، چماق‌های تکفیر بلند می‌شده است تا آنجا که امیر مؤمنان می‌فرماید:

«أَسْتُرُّ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ»؛

یعنی پول، حرکات و روابطت با اشخاص و همچنین مسلکت را از دید دزدها و فضول‌ها و جابرها مستور بدار. ولی این پدیده و جریان به هیچ‌وجه وسعت و رسمیت انگیزسیون اروپای ۵ تا ۱۲ قرن بعد از نزول قرآن را خوشبختانه نداشته چنان فجایع را که در بخش بعدی به بررسی نتایج درازمدتش می‌پردازیم، در تاریخ گذشته‌ی اسلام به بار نیاورده غالباً محدود به حول و حوش یک امام جمعه یا یک پیش‌نماز محل، با بچه‌طلبه‌ها بوده است که می‌خواستند قدرت‌نمایی شخصی با عنوان امر به معروف و نهی از منکر بنمایند.<sup>۱</sup>

۱. شهید مطهری در یکی از سخنرانی‌های خود در «محفل ماهیانه» که تحت عنوان «ده گفتار» چاپ شده است (انتشارات صدرا، تابستان ۱۳۶۱) در سخنرانی مورخ ۱۳۳۹/۱۰/۲ راجع به «اصل امر به معروف و نهی از منکر»، داستانی به شرح زیر (در صص ۶۲ و ۶۳) می‌آورد:

«می‌گویند در زمان ریاست مرحوم آقا نجفی اصفهانی یک روز عده‌ای از همین اشخاص که نام طلبه روی خود گذاشته بودند، ولی طلبه‌ی واقعی نبودند - طلاب واقعی همیشه از این گونه اعمال و ماجراها خود را دور نگه می‌داشته‌اند - در حالی که نفس می‌زدند و یک دایره شکسته و یک دمبک شکسته در دست داشتند، آمدند به منزل مرحوم آقا نجفی؛ ایشان پرسیدند: چه خبر است؟ از کجا می‌آید؟ اینها چیست در دست شما؟ گفتند در مدرسه بودیم که به ما اطلاع دادند در چندین خانه آن طرف مدرسه مجلس عروسی است و در آنجا دایره و دمبک می‌زنند؛ از پشت بام مدرسه، از روی بام‌های خانه‌ها، از این پشت‌بام به آن پشت‌بام رفتیم تا به آن خانه رسیدیم، داخل آن خانه شدیم و مردم را زدیم و دایره و دمبک آنها را شکستیم، یکی از آنها جلو آمد و گفت: من خودم رفتم جلو، سیلی محکمی به گوش عروس زدم. مرحوم آقا نجفی گفت: حقیقتاً نهی از منکر هم همین است که شما کردید! چندین منکر به نام نهی از منکر مرتکب شدید؛ اولاً مجلس عروسی بوده، ثانیاً شما حق تجسس نداشته‌اید، ثالثاً شما چه حق داشته‌اید از پشت بام‌های مردم بروید. رابعاً کی به شما اجازه داده که بروید و زد و خورد کنید؟ ←

نظر به اینکه اساس انکیزیسیون به لحاظ اعتقادی - اجتماعی مبتنی بر حق و بلکه وظیفه‌ی حاکمیت دنیایی اسقف‌ها و پاپ‌ها بر جامعه‌ی مسیحیت بوده و به همین دلیل در پی تأمین قدرت و ثروت می‌رفته‌اند، برای اینکه نظر اسلام یا قرآن در این زمینه، و علت عدم رواج تفتیش عقاید در میان مسلمان‌ها روشن شود، قسمت‌هایی از تفسیر «المیزان» فارسی مرحوم علامه طباطبایی را ذیلاً نقل می‌نمائیم (جلد ۷، صفحات ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۲، تحت عنوان «عهدہ‌دار اجتماع اسلامی کیست و سیره‌ی او چیست» و در تفسیر آیه آخر سوره‌ی آل عمران):

«از مجموع این آیات چنین استفاده می‌شود که دین یک روش اجتماعی است که خداوند آن را بر عهده‌ی مردم قرار داده است و خدا راضی به کفر بندگانش نیست، و چنین خواسته که افراد همه با هم و به‌طور دسته‌جمعی اقامه‌ی دین کنند. پیدا است که اجتماع چون از افراد تشکیل شده، اداره‌ی آن نیز باید به عهده‌ی خود آنها بوده باشد، و هیچ فردی در این باره بر دیگری مزیت و تقدم نداشته همه یکسان می‌باشند. خلاصه شئون اجتماعی مخصوص به دسته‌ای خاص نمی‌باشد، و در این موضوع پیغمبر نیز با دیگران مساوی بوده و هیچ امتیازی ندارد... و با این ترتیب پیدا است که این تنها پیغمبر است که در طول حیات خود به امر الهی عهدہ‌دار اداره امور امت و ولایت بر آنها و رسیدگی به جهات دنیوی و اخروی و امامت بر آنها می‌باشد... دیگر از تفاوت‌ها این است که قوه مجریه در اجتماع اسلامی یک دسته‌ی متمایز و مشخصی نیست بلکه اجرای قوانین یک وظیفه‌ی عمومی است که به عهده‌ی تمام مردم می‌باشد؛ همه وظیفه دارند که امر به خوبی‌ها نموده و از بدی‌ها نهی کنند. در هر صورت، باید دانست که بدون اشکال در این زمان که پیغمبر وفات نموده و امام (ع) نیز از دیده پنهان است، امر حکومت به دست خود مسلمین است، و این وظیفه‌ی آنهاست که با در نظر گرفتن روش رسول خدا که روش امامت بوده است حاکمی را انتخاب کنند، نه روش سلطنت و امپراتوری...»

→ نظائر این داستان در گذشته زیاد بوده است، خوشبختانه حالا نیست، ولی حالا هم باید بدانیم بسیاری نهی از منکرها روی قانون امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه خود آنها منکراتی است که باید جلو آنها گرفته شود.»

گمراهان، بخش دوم، نهضت مذهبی تفتیش عقاید \_\_\_\_\_ ۱۲۷

اما تحمیل عقیده بر مردم و یا از مجرای قدرت و به کارانداختن تازیانه و شمشیر، و تکفیر و تبعید و حبس، ایجاد خفقان در روح و قلب نمودن، و هرگونه تمّوج فکری را در هم شکستن، روشی است که محال است دین حق به آن راضی شده و یا آنکه گفتاری در تأیید آن بیاورد. و این روش تنها از خصائص نصرانیت است و تاریخ کلیسا از این قبیل اِعمال قدرت و تحکّمات بسیار دارد...»





## بخش سوم

### بازگشت - اصلاح - تجدید حیات

(Répentance – Réforme – Renaissance)

در بخش دوم به شرح نسبتاً تفصیلی عقاید و مبانی و چهره‌های گوناگون و به سیر تکاملی آن پرداختیم، ضمن آنکه موفقیت‌ها یا آثار کوتاه‌مدت آن را در قلع و قمع الحاد یا انحراف و اختلاف، و در تثبیت حاکمیت کلیسا و پاپ دیدیم. تا اینجا یک روی سکه بود. در این بخش می‌خواهیم روی دیگر سکه یا آثار درازمدت و حصول واقعی اهداف مورد نظر را مطالعه نمائیم. سه سؤال قابل طرح می‌باشد:

۱- آیا نتیجه‌ی نهایی و حاصل چندین قرن قدرت و حاکمیت و خشونت باعث افزایش اقتدار و احترام و محبوبیت کلیسا یا روحانیت کاتولیک در دنیا گردید؟

۲- آیا خداپرستی و مسیحیت در اروپای بعد از قرون وسطی و در قلمرو کلیسا استحکام و اشاعه یافت؟ دینداری در دنیا سیر صعودی پیدا کرد؟ البته سؤال دوم مهم‌تر و اساس قضیه است ولی سؤال اول را که فرعی و واسطه‌ای است چون ملموس‌تر است و مستقیماً مربوط به خود روحانیت و به آن چیزی می‌شود که در نظر آنها ارزنده‌تر و شیرین‌تر بوده، شرط لازم برای دو هدف دیگر می‌دانند، جلوتر قرار دادیم.

۳- آیا ایمان به خدا و مذهب کلیسا، در مجموع عامل خدمت و خیر برای اروپا و جامعه بشریت شد و پیشرفت و تکامل و سعادت و قدرت تحویل انسانیت داد؟

جواب شما با کمترین آشنایی که با مسیحیت و تاریخ اروپای قرون وسطی جدید داشته باشید، نسبت به هر سه سؤال معلوم است. آنقدر اطلاع دارید و چیزهایی شنیده و اجمالاً می‌دانید که دیانت، ایمان به خدا و حرمت کشیشان بعد از آن دوران‌های طولانی چه وضعی پیدا کرد. ولی بهتر است اکتفا به جواب‌های تقریباً بدیهی و کلی که ممکن است تصور یا تلقین باشد، نکرده و برای رسیدن به جواب‌های قطعی و همچنین بالابردن سطح معلومات خودمان و کشف روابط علت و معلولی قضایا، یا کیفیت جریان‌ها به تحقیق و تفصیل و به تجزیه و تحلیل بپردازیم.

البته سؤالات فوق مطالب ساده‌ی یک یا دو بُعدی نبوده، به‌طور مطلق، جواب کلی مثبت یا منفی ندارد؛ بلکه هم نسبی است و هم جهات مختلف دارد. ولی من حیث المجموع و به‌طوری که خواهیم دید، همان است که گفته شد. ضمناً نتایج و آثار درازمدت آن، به صورت ناگهانی و پدیده‌ی انقطاعی نبوده، مقدمات و عوامل آن از ابتدای کار، بروز کرده و پیدایش فرقه‌های اسماً الحادی مانند کاتار، والدنس، هوسیت‌ها و غیره، عکس‌العمل‌های خرافات و فساد و خشونت‌ها بوده، و به قول ویل دورانت مخالفت با کشیشان در پایان قرن دوازدهم به صورت سیل بنیان کن در آمده بود<sup>۱</sup> و رفته‌رفته در اثر برخوردها و بیداری‌ها حالات بازگشت و انصراف از جو حاکم

---

۱. صفحه ۱۹ همان کتاب، راجع به پیشگامان اصلاح نیز به‌طور نمونه شرح مختصری را که جواهر لعل نهرو در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» (بخش اول، صفحه ۵۰۲) در باره وایکلیف (Wycliff) و ژان هوس آورده است نقل می‌نمائیم:

«یکی از کسانی که انتقاد آزادانه از کلیسا را شروع کرد یک نفر انگلیسی بود به نام «وایکلیف» که مردی روحانی بود و در دانشگاه اکسفورد مقام استادی داشت. از آن جهت که او نخستین کسی است که انجیل را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است، بسیار مشهور می‌باشد. تا وقتی که وایکلیف زنده بود توانست از خشم پاپ رم مصون بماند. اما در سال ۱۴۱۵ یعنی سی و یک سال پس از مرگش، شورای کلیسای روم فرمان داد که استخوان‌هایش را از گور بیرون بیاورند و بسوزانند، و این فرمان هم انجام گرفت. هر چند که استخوان‌های وایکلیف را از گور بیرون آوردند و سوزاندند اما افکار او را نمی‌توانستند به آسانی خفه کنند و دائماً انتشار می‌یافت. حتی این افکار به سرزمین دور دست «بوهم» که اکنون چک و اسلواکی نامیده می‌شود نیز رسیده و در آنجا «ژان هوس» را که رئیس دانشگاه پراگ بود، تحت تأثیر قرار داد. پاپ رم، «ژان هوس» را نیز به خاطر نظریاتش «مرتد» اعلام کرده اما از آن جهت که در وطن خودش به سر می‌برد و بسیار محبوب بود، این اعلام ارتداد اثری نداشت. به این جهت نیرنگی به کار بردند. امپراتور آلمانی امپراتوری مقدس، جان و سلامتی او را ضمانت کرد و او را به شهر «کستانس» ←

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۳۱

مقبول ظاهراً معقول پدیدار شده است. این طرف و آن طرف در تمام اروپا- که آن زمان مانند حالا تقسیم به دولت‌ها و ملیت‌های مشخص مجزا نشده وحدت مذهبی- سیاسی- اجتماعی خاصی بر آن حکمفرما بود و یک‌نوع حکومت اروپایی واحد زیر سایه‌ی کلیسا و سلطه‌ی پاپ مشاهده می‌شد- «اصلاحاتی» در درون سیستم مسیحیت و کلیسا ظاهر می‌گردید که نام آن را Réforme یا Reformation گذاشته‌اند و منتهی به نهضت در واقع انقلابی «اعتراض» یا (Protestantisme) به رهبری لوتر و کالون گردیده در دستگاه کلیسایی کاتولیک و پاپ بزرگ‌ترین شکاف یا انفجار و انفکاک به وجود آمد. اما در خارج کلیسا و محیط مذهبی، از ناحیه‌ی مردم و مخصوصاً هنرمندان و متفکرین و دانشمندان نیز امواج سرخوردگی یا اعتراض از کلیه‌ی سنن و فرهنگ حاکم و از مذهب و معتقدات و افکار قرون وسطی به راه

→ در سویس دعوت کردند. در آنجا به او گفتند به خطای خود اعتراف کند و از عقاید خود دست بردارد. او هم گفت تا خلاف عقایدش را ثابت نکنند و نپذیرد، از عقایدش دست بردار نخواهد بود. به این جهت برخلاف قول و ضمانتی که برای حفظ سلامتی و جانس سپرده بودند، او را زنده سوزاندند. این واقعه در سال ۱۴۱۵ میلادی یعنی همان سال که استخوان‌های وایکلیف را هم سوزاندند، روی داد.

ژان هوس مردی جسور و با شهامت بود و ترجیح داد که با مرگ دشوار و سخت جان بسپارد و آنچه را نادرست می‌دانست به گردن نگیرد و قبول نکند. ژان هوس همچون یک شهید راه آزادی وجدان، و آزادی بیان و عقاید، جان سپرد. او یکی از قهرمانان مردم «چک» می‌باشد و خاطره‌ی او همیشه مایه‌ی مباهات و افتخار چک‌واسلواکی است.

شهادت «ژان هوس» بیهوده و بی‌فایده نبود. بلکه جرقه‌ای بود که آتش قیام را در میان پیروانش که در «بوهم» بودند برافروخت. پاپ بر ضد پیروان او یک جهاد مذهبی و صلیبی اعلام کرد. جنگ‌های صلیبی و جهادهای مذهبی برای پاپ‌ها کارآسانی بود و هزینه‌ای نداشت زیرا همیشه عده زیادی از ماجراجویان و چپاولگران و ولگردان بودند که از این جهادها استفاده می‌بردند. این جنگ‌جویان صلیبی و مجاهدان راه دین به قول «ه. ج. ولز» نویسنده بزرگ انگلیسی، «هولنکاترین جنایات» را درباره‌ی مردم بی‌گناه مرتکب گشتند. اما همین که سرود جنگی ارتش پیروان ژان هوس طنین‌افکن گشت، مجاهدان صلیبی فراری شدند و با کمال سرعت از راهی که آمده بودند بازگشتند. این مجاهدان جهاد مقدس تا وقتی که می‌توانستند مردم بی‌گناه دهات و قصبات و دهقانان بیچاره را بکشند و غارت کنند، از ذوق و شوق جنگی سرشار بودند. اما همین که جنگ‌جویان منظم و پیروان استوار ژان هوس نزدیک گشتند، پا به فرار نهادند.

به این ترتیب بود که یک سلسله شورش‌ها و قیام‌ها بر ضد قدرت مطلقه و دستورات بی‌چون و چرای کلیسای رم در سراسر اروپا آغاز گشت و اردوگاه‌های رقیب یکدیگر به وجود آمد و مسیحیت به دو شاخه‌ی عظیم «کاتولیک» و «پروتستان» منشعب شد.

افتاده در حقیقت از آنچه بودند و داشتند منزجر و پشیمان شده با خودشان «قهر کردند» و خواستند با بازگشت به فرهنگ یونان «تجدید حیات» یا تولد تازه نمایند. نام این دوران یا تحول کلی را که منشاء آثار عظیم در تمدن اروپا و تکامل جهان - اعم از خوب یا بد - گردید، رنسانس (Renaissance) گذاشتند.

بنابراین ما در مجموع با سه عمل یا سه پیش آمد و جریان مرتبط روبه‌رو هستیم: بازگشت - اصلاح - تجدید حیات (Régence - Réforme - Renaissance) و تمام اینها در چهره‌های گوناگون مربوط به عکس‌العمل‌های دوران اقتدار کلیسا و حاکمیت مذهب عیسی، آن طور که فهمیده و اجرا می‌شد، به شمار می‌رود.<sup>۱</sup>

### بازگشت و اعراض

شاید مشخص‌ترین نمونه‌ی بازگشت از کلیسا و روحانیت همان رفتاری باشد که مردم روم با پاپ پل چهارم کردند. آنچه را که در زنده بودنش جرأت نداشتند، با

---

۱. بازگشت همان توبه و پشیمانی از عمل گذشته است. قرآن در مورد «اهل کتاب» و «اهل نفاق» در سه جا صحبت از «تأبوا» می‌نماید ولی پشت سرش «أَصْلَحُوا» می‌آورد و شرط قبولی خدا یا رستگاری انسان را در یک جا با گفتن «وَبَيَّنُوا»، یعنی بیان و اقرار روشن کردن، و در جای دیگر با گفتن «وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»، کمال و مرتبه‌ی نهایی اصلاح را روشن می‌سازد:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.» (بقره ۲) / (۱۶۰)

(مگر کسانی که توبه کردند و [رفتار خود را] اصلاح نمودند و [حقیقی را که پنهان داشتند، برای مردم] به روشنی بازگفتند؛ من نیز [به رحمت خود] به سوی آنان باز می‌گردم، که بغایت بازپذیر و مهربانم.)

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (آل عمران ۳) / (۸۹)

(مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و [رفتارشان را] اصلاح نمودند، که خدا آمرزگاری است مهربان.)

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» (نساء ۴) / (۱۴۶)

(مگر آنها که توبه کنند و [رفتار خود را] اصلاح نمایند و به کتاب خدا چنگ زنند و آیین خویش را ویژه خدا کنند...)

مسیحیان اروپا بازگشت کردند ولی اصلاح را ناقص انجام داده دینشان را خالص برای خدا و خالی از شرک و ریا نکردند، حتی کالون جوان بیچاره‌ای را که ندای توحید خالص سرداده منکر تثلیث شده بود، زنده زنده سوزانید. بعضی‌ها هم که چون چیز درستی برایشان عرضه نشده و اشتباهات و خطاهای گذشته را اقرار و اصلاح و بیان نکرده بودند، اصلاً از خدا و از مذهب اعراض نمودند. بعضی به نیمه‌ی راه برگشتند و برخی به طرف افراط کشیده شده و به پرتگاه افتادند.

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۳۳

جسدش انجام دادند و آن را روی سنگ و خاک کوچک و خیابان شهری که مرکز قدس و قدرت پاپی و مقرر فرمانروایی مذهب کلیسایی بر سراسر اروپا و قسمت‌هایی از دنیا بود، کشیدند و به رودخانه‌اش انداختند! فرعون به پای خود و با لشکریان به رودخانه نیل آمده و غرق دریا و مغضوب علیه خدا شده بود، ولی پل چهارم را- که قبل از پاپ شدن، محاکم تفتیش عقاید نیمه‌جان را با شدت و شقاوت بیشتر زنده کرده و در دوران پاپی، سخت‌گیری قشری و دیکتاتوری مذهبی را به حد اعلی رسانده بود- مردم به آب انداختند، تا اثبات نفرت و عبرت برای آیندگان باشد.<sup>۱</sup>

شبهه این عکس‌العمل و عصیان بشریت در برابر خشونت را قبلاً در مورد اولین انکیزیتورها یا بازپرس‌های تفتیش عقاید اشاره کرده و گفته بودیم که مردم نام انکیزیتورها را «سگان شکاری خدا» گذاشتند و در بعضی نقاط به شهر راهشان نمی‌دادند یا کلیسا و دفترشان را خراب می‌کردند و خودشان را می‌کشتند<sup>۲</sup> تا آنجا که پاپ گرگوار نهم، بازگشت از خشونت و اعراض از رهبانیت را در خود دربار واتیکان و از طرف پاپ‌ها نیز ظاهر کرده بود. پاپ پل سوم قهرمان «نهضت ضد اصلاح دینی» بعد از لوتر در قرن شانزدهم را می‌بینیم که نتوانست، نه نهضت مذهب پروتستان را سرکوب کند و نه در سازمان کلیسایی اصلاحات اساسی به وجود آورد، لیکن قدرت حکومت پاپی را احیا کرد و آن را به عظمت و نفوذ سابق خود بازگرداند، و برای توفیق در این کار ناچار به اعراض از سنت‌های قدیمی و بازگشت به آنچه مورد پسند زمانه و در شئون شاهانه است شد.<sup>۳</sup> ویل دورانت می‌نویسد:

*«وی تا لحظه‌ی آخر فرمانروایی خود، یک نفر پاپ دوره‌ی رنسانس باقی ماند، آثار هنری میکل‌آنژ و نقاشان و پیکرسانان دیگر را تشویق کرد و به ایشان کمک‌های مالی رساند. روم را با بناهای نو زیبا ساخت، واتیکان را به «تالار شاهی» و نمازخانه پائولینا (Paolina) مزین کرد؛ در ضیافت‌های پرشکوه شرکت جست و زنان زیباروی را به سر میز خود خوش آمد گفت؛ و موسیقی‌دانان و بازیگران لوده و رقاصه‌ها و زنان خواننده را به دربار خود راه داد.»<sup>۴</sup>*

۱. تفصیل مختصر این جریان را در بخش گذشته، قبل از «بازگشت به سوره‌ی حمد(۱)» در صفحه ۱۱۶ کرده بودیم.

۲. صفحه ۶۲ همین کتاب.

۳. «تاریخ تمدن»، ویل دورانت، جلد ۲۰، صفحه ۵۱۰.

۴. همان کتاب، همان صفحه.

ژولیس سوم (۱۵۵۵-۱۵۵۰) نیز که بعد از او به مقام پاپی رسید با سهل‌انگاری و اسراف‌کاری‌ها، با قماربازی و گاو‌بازی و با ساختن یک ویلای بسیار زیبا در کنار شهر روم، برای مجالست با هنرمندان و شاعران، «مزه‌ی آخرین لقمه‌ی بت‌پرستی هنری و اخلاقی رنسانسی را به‌روم چشانند» و در سیاست خارجی، خویشتن را بدون شرمندگی در تبعیت از شارل پنجم پادشاه اسپانیا و امپراتور مقتدر آلمان و دشمن دیرین اسلاف خود قرار داد.

اصولاً پاپ‌ها و کلیسای کاتولیک در وجود خود تثلیثی را به‌وجود آوردند که با ادعا و ایجاد وحدت مابین خدا (یا عیسی و مذهب)، پاپ (یا کلیسا و روحانیت به انضمام خصائص بشری مربوطه)، و حکومت (یا امپراتوری و قدرت دنیایی)، به بیراهه‌ترین ضلالت‌ها افتادند.

در هر سه زمینه فعالیت داشته با عنوان خدا و به‌نام دین و با استفاده از ایمان سرشار مردم و هنرمندی و نبوغی که بعضاً داشتند، از اقتدار و امکانات فوق‌العاده برخوردار شدند؛ غافل از آن‌که این نوع موفقیت‌ها منشاء چه بدبختی‌ها و هلاکت‌ها است. توضیح آنکه روحانیت و پاپ‌ها همان‌طور که سن لوئی پادشاه فرانسه گفته بود، بشراند و عصمت ندارند، و در اثر رهبانیت و بدعت‌گذاری در فطرت انسانی و در پوشش حرمت و مصونیت روحانی، حریص‌تر و طغیان‌گرا تر از مردم عادی در اطفاء غرایز حیوانی و شیطانی می‌شوند. علاوه بر آن، با غرور و توکل بجا یا بی‌جایی که در ارتباط و اتکاء به خدا و احکام دین دارند و خود و عاملینشان را بی‌نیاز از تحصیل و تفکر و تخصص می‌انگارند، بیش از زمامداران و مسئولین عادی دچار اشتباه و خطا و تغییرات در مواضع و برنامه‌ها می‌گردند. و در رو به‌رویی با سلاطین و حکام دنیایی، برای احراز و ادامه‌ی قدرت، ناچار متوسل به شیوه‌ها و حیل‌های معمول گردیده، از این راه ضربه‌ی مهلک‌سومی به قداست و حقانیت خود و به مکتب وارد می‌سازند، زیرا که سیاست‌کاری را بدون سیاست‌بازی نمی‌توان انجام داد.<sup>۱</sup> در هر حال دین خدا است که قربانی دو تایی دیگر می‌شود.

۱. غیر از امام علی و امام حسن که بعد از رسول اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین) به خلافت و حکومت دنیایی رسیدند ما کدام زمامدار یا چند نفر را سراغ داریم که قدمی از عدالت و حق فراتر نگذاشته، دیانت و تقوا را فدای سیاست نکرده باشند؟ تازه مگر علی بن ابیطالب و حسن مجتبی در صحنه‌ی سیاست و احراز قدرت موفق بودند و شکست نخوردند؟ برای آنها اصلاً پیروزی در حکومت هدف نبود و قدرت را به هر قیمت نمی‌جستند؛ اصل در مکتب آنها تقوا بود و امامت.

به طور نمونه و به نقل از ویل دورانت، حوادث پر اوج و حسیض زندگی روحانی و سیاسی پاپ پل سوم را شاهد مثال می آوریم. همان پاپی که در بالا از زندگی خصوصی و بازگشتش به لطائف و ظرافت زندگی و بازگرداندن اقتدار پاپی صحبت کرده بودیم. پل سوم با اعتراف و اقرار به ایرادهای وارده بر کلیسا از ناحیهی اصلاح خواهان و پروتستان ها، در صدد بر آمده بود آشوب و اختلاف و انفجار دستگاه را با بازگشت از قشری گری و تعصبات، با سازش اصولی میان کاتولیک ها و پروتستان ها، چاره نماید و بلائی «نهضت اصلاح دین» را از سر راه بردارد. نمایندهی اولی که به آلمان نزد رهبران پروتستان برای دعوت به تشکیل شورای میان دو فرقه می فرستد، می بیند کاتولیک های آنجا همه پروتستان شده اند و از آرشیدوک فردینان طعنهی آتشی را می شنود که «نمی تواند کشیشی را مبرا از آلودگی به زنا و خمر و جهل برای اقرار معاصی خود بیابد». سفیر بعدی پاپ، کاردینال گاسپار کونتارینی می شود که شخصی پاکدامن و متواضع متبحر و محترم است. در آنجا مسائل مورد اختلاف عمده مانند گناه نخستین، آزادی اراده، غسل تعمید و عشاء ربانی، یا حضور جسمانی مسیح در نان و شراب توزیعی مراسم مربوطه مطرح می گردد و با حسن نیت و درایت و سعه صدر کاردینال کونتارینی به توافق می رسند؛ منهای آخری که برای کلیسای رومی و کاردینال های متعصب مانند کارافا جنبهی حیاتی و غیر قابل بازگشت داشته است.

پاپ پل سوم نیز، هم از ترس خودی ها و هم به دلیل مشکلات و گرفتاری های سیاسی مربوط به حاکمیت بر ایتالیا، جرأت تأیید توافق های کونتارینی را ننموده، شخص او و کلیسای روم در وضع بحرانی شدیدی قرار می گیرند. در مورد درگیری ها و آلودگی های او از نوع اخیر، چنین می خوانیم:

«سیاست بازی دینی بیش از همیشه مبهم و مه آلود شد. پل بیمناک بود که مبادا آشتی کردن پروتستان ها با کلیسا، سبب آن شود که امپراتور شارل پنجم از جهت وحدت و صلح آلمان آسوده خاطر گردد و آنگاه با تمام قدرت خود متوجه جنوب ایتالیا شود و با اشغال مستملکات پاپی، متصرفات شمالی و جنوبی خود در خاک ایتالیا را به هم متصل سازد، و

بساط اقتدار کشوری پاپ‌ها را یک‌سره براندازد.<sup>۱</sup> فرانسوای اول نیز از ترس آرام شدن اوضاع آلمان، کونتارینی را متهم ساخت به اینکه خود را به خفت و خواری تسلیم ازاده مرتدان کرده بود، و به پل سوم پیغام فرستاد که اگر صلح خود را با لوتری‌ها بر هم زند، وی با تمام نیروی خود از حکومت پاپی پشتیبانی خواهد کرد؛ و در همان حال فرانسوا می‌کوشید تا با لوتری‌ها پیمان اتحاد ببندد. چنین می‌نماید که پل سرانجام به این نتیجه رسید که مصالحه‌ی دینی با پروتستان‌ها موجب زیان سیاسیش خواهد شد. در سال ۱۵۳۸ وی با سیاستی زیرکانه شارل و فرانسوا را وادار کرد که در نیس (Nice) پیمان متارکه‌ی جنگ را امضا کنند، و پس از آنکه بدین ترتیب شارل را از جبهه باختیش مطمئن ساخت، وی را تشویق به قلع و قمع پیروان لوتر کرد، و به وی وعده‌ی کمک داد. هنگامی که نزدیک بود شارل در جنگ با پروتستان‌ها به پیروزی قطعی برسد (۱۵۴۶) پل قوای امدادی خود را پس خواند، زیرا بار دیگر از این اندیشه که امپراتور فاتح و فارغ از دشمنی پروتستان‌ها به وسوسه‌ی تسخیر ایتالیا بیفتد، بر خود لرزید. بدین ترتیب پاپ بزرگ موقتاً طرفدار پروتستان‌ها شد و نهضت لوتری را وسیله‌ی نجات قلمرو پاپی شمرد - عیناً همان‌طور که حمله‌ی سلیمان عثمانی وسیله‌ی نجات نهضت لوتری شده بود. - در این احوال سپر دیگر پاپ در مقابل شمشیر بران شارل، یعنی فرانسوای اول مشغول مذاکره برای بستن پیمان اتحاد با ترکان بود، که در هر فرصت تهدید اسلام را به تسخیر خاک ایتالیا و اسارت روم تکرار می‌کرد. در میان این آشفتگی، پاره‌ای تردیدها و سستی‌های پاپ پل سوم را که آن‌چنان در دام بلا و پریشانی افتاده بود، باید معذور داشت، زیرا وی برای دفاع از خود، جز مشتی سپاهی و

۱. این جریان و نظائر آن را که قبلاً در انکیزیسیون ایتالیا و سیاست‌کاری پاپ‌ها دیدیم، داستان آن فقیه بزرگ نجف را به یاد می‌آورد که چاه آب منزلش در اثر آلودگی و ریزش در مظان نجس شدن قرار گرفته بود و روی آن یک مسئله‌ی شرعی در محضر درس ایشان مطرح شد. فقیه وارسته که می‌دید راحتی خانگی و منافع مادی او تمایل به حکم پاکی چاه دارد و جواب مسئله مصون از غرض و وسوسه نخواهد بود دستور داد چاه را پر کرده و از خیز استفاده بیندازند و آنگاه با ذهن مستقل و خالی از نفع و نظر مسئله را در جلسه‌ی طلاب مطرح کرد. هیچ‌گاه محقق و قاضی یا حاکم شرعی که نفع و نظر در کاری داشته باشد نمی‌تواند خالصاً و مخلصاً و بدون آنکه تحت تأثیر جهل و هوای نفس قرار گیرد، جانب خدا را بگیرد و امر به حق کند.



ایمانی که فقط در قلب مردم ضعیف و زبردست رسوخ یافته بود، یار و مددکار دیگری نداشت. اگر بخواهیم دریابیم که نقش ایمان دینی در این رشته مبارزات قدرت‌طلبی تا چه اندازه ناچیز بوده است، کافی است به ذکر این مطلب بپردازیم که وقتی امپراتور شارل پنجم خبر یافت پاپ پل سوم دست دوستی به طرف کشور فرانسه دراز کرده است، به نماینده‌ی دائمی پاپ در آلمان چنین گفت:

پاپ در سن پیری دچار بیماری بدی شده که معمولاً خاص طبقه‌ی جوانان است، یعنی بیماری فرانسوی.<sup>۱</sup>»

\* \* \*

نکته‌ی حساس در مسئله‌ی ادغام سه جنبه‌ی «خدا، پاپ و حکومت» این است که هر عمل ناشایست یا اشتباه و خطا که از متولیان کلیسا در رابطه با جنبه‌های شخصی و سیاسی سر می‌زد به پای خدا نوشته می‌شد و به حساب مسیحیت می‌آمد. نظر به اینکه آنها همواره اصرار داشته‌اند مسیحیت و روحانیت را یکی دانسته مانند جسم و جان موجود واحدی جلوه دهند، و با اختصاص دادن انجیل و فقاقت و فتوا به خودشان، مانع فهم و تحقیق و اظهارنظر مؤمنین در امر دین می‌گردیدند. به این ترتیب و با سلب قدرت تشخیص و حق قضاوت از مردم، آنها نتوانستند خرافات و خطاهای روحانیت را از اساس دین تفکیک نمایند و ساخت خدا را از آلودگی‌های بشری و شرک منزّه بدارند. بنابراین جماعات کثیری، مخصوصاً در نسل‌های جوان، از اعتقاد به خدا و دین برگشتند!

درست است که در قرون جدید و معاصر، ایمان و عبادت خدا و حتی کیش کاتولیک یک‌سره رخت از صحنه‌ها بر نبسته، و کلیساهای اروپا و آمریکا تعطیل نگردیده و هنوز هم کشیشان با لباس‌های سیاه بلند پاکیزه دیده شده و تشکیلات و مؤسساتشان فعالیت و خدمات چشمگیر دارند؛ ولی تفاوت ره بین که از کجا است تا به کجا!

خیلی فرق است میان آنچه در قرون وسطی حکمفرما بود و آنچه حالا وجود دارد: مذاهب پروتستان و آئین آنگلیکن، کشورهای بزرگی را مانند آلمان، اسکانندیناوی، انگلستان، هلند، آمریکا و قسمت‌هایی از سوئیس و فرانسه و بالکان

۱. در آن دوران، «بیماری فرانسوی»، اصطلاحی بوده است برای بیماری‌های مقاربتی.

را- علاوه بر روسیه و ارمنستان که به ارتدوکس و کلیساهای شرقی برگشتند و بعداً مارکسیسم همه جا را جارو کرد- از قلمروی پاپ خارج ساخت. در آنجاهایی هم که مذهب کاتولیک باقی ماند، اولاً: از حاکمیت بر دولت‌ها و سلطنت بر ملت‌ها کنار زده شده و اصل تفکیک دین از سیاست «یا لائسیسم و سکولاریسم»<sup>۱</sup> سکه‌ی رایج بلامنازع همه دولت‌ها و مدیریت‌ها و مالکیت‌ها گردیده است.<sup>۲</sup>

در هر حال حاکمیت خدا (یا عیسی و کلیسا که دوقلو و سه قلوهای آن شده بودند) بر دولت‌ها و بر مؤسسات اجتماعی به کلی کنار زده شد. حاکمیت بر امور دنیا در زندگی و روابط فردی نیز نزد کسانی که بازگشت قطعی از دین نکرده بودند، به کنج وجدان‌ها و دل‌ها و به عوالم شخصی و عاطفی یا عرفانی رانده شد. دین در نزد اکثریت مسیحیان اروپا و آمریکا دیگر نقش تعیین‌کننده‌ای در اداره‌ی زندگی یا هدف انسان، آن طور که در اسلام و در شریعت ابراهیم تعلیم داده می‌شود، ندارد. در آنجا اخلاق و اشتغالات زندگی یا لذائد و خدمات و فداکاری‌ها برای خود یک موضوع و یک حساب دارد، و ایمان و عبادت خدا نیز یک موضوع و یک حساب دیگر. شما ممکن است با یک فرد غربی مدت‌ها آشنایی و همکاری و تا حدودی معاشرت داشته باشید ولی هیچ نفهمید که این آقا کاتولیک است یا پروتستان و اصلاً به دین و خدا اعتقاد دارد یا نه! یعنی ایمان و مذهب تا این اندازه در احوال و اعمال اشخاص بی‌اثر شده است.

\* \* \*

منطقه‌ی مهم دیگری که از قلمروی کلیسا بیرون آمده و مستقل و معارض آن شد، علم بود. سابقاً هم مکاتب و مدارس حتی کالج‌ها و دانشگاه‌ها و پرورشگاه‌ها با برنامه‌های درسی و تربیتی خود جزئی از مذهب و کلیسا محسوب می‌گشت و زیر

۱. لائسیسم (Laicism) و سکولاریسم (Secularisme)

۲. در کشورهای خاورمیانه و مسلمان، چنین تصور و تبلیغ شده است که مسئله‌ی تفکیک دین از سیاست، کالای تحمیلی استعمار برای تضعیف و تسلط بر ما بوده است، در حالی که قرن‌ها قبل از آنکه چنین اصطلاحی یا فرمولی به گوش ما رسیده باشد، اروپائیان برای نجات خودشان از اسارت پاپ و استبداد کلیسا این دارو را کشف و مصرف کرده بودند. بعدها که روشنفکرانی از مسلمانان یا از دین برگشتگان ما به مطالعه و به مسافرت اروپا رفتند، به تشخیص خودشان و با قیاس نادرست از اسلام، آن را به این صفحات ارمغان آوردند. کما آنکه محبوبیت یا نفرت از روحانیت نیز تعلیم یا تلقین خارجی‌ان نبوده، بلکه منشاء و علل داخلی مربوط به خودشان را دارد.

نظر کشیش ها اداره می شد و موضوعات و نظریات هم، می بایستی از صافی معتقدات انجیلی و کتب مقدس بگذرد. هرگونه اکتشاف علمی و مباحث جدید فکری و فلسفی، اگر کمترین اختلاف و تباین با مندرجات کلاسیک و روایات مقدس پیدا می کرد، مردود بود و می بایست محو و انکار شود و گوینده ی آن از گناه خود توبه کند. معلوم است که به این ترتیب چه محدودیت و اسارت خفقان آور برای پرواز فکر بشر و تحقیق و اکتشاف ایجاد شده بود. هر یک از طرفین جلوی خود یک راه بیشتر نداشتند؛ از نظر کلیسا، چون پایه های ایمان مردم و دین روی کتب عهدین تورات و انجیل ها، با حواشی و فروع و رساله های تعلیماتی، حتی فلسفه ی اسکولاستیک یونان گذاشته شده بود، کمترین خدشه و تشکیک نسبت به هر گوشه ی آنها و تکان دادن هر قالب یا خشت، کلّ شالوده ی مذهب و کاخ عظیم کلیسا را به هم می ریخت؛ بنابراین نمی توانستند به کسی، اجازه ی بروز و بیان چیزی را بدهند.

علم و کنجکاوی و روشنایی نیز نمی توانست در قفس تنگ و تاریک پذیرفته ها و داستان های کهنه محبوس بماند و زنجیر پاره نکند؛ به این ترتیب تعارض و جنگ میان مذهب با علم و عقل پدیدار گشته مسیحیت مترادف با توقف و جهالت شد و کلیسا پرچمدار ضد علم و آگاهی و ترقی. خلاصه عامل و بهانه ی دیگری برای انکار و استعفای از مذهب و اعراض از خدا و دین، یا مسلک جدیدی به نام آزاد فکری به وجود آمد و لازمه ی آزاد فکری و روشنفکری، بی دینی بود.

البته این بن بست، غیر قابل خروج نبود و روحانیت زمان، برای نجات از آن الزامی نداشت که جلوی آزادی فکر و قضاوت تحقیق و اکتشاف را گرفته و بگوید که بینش و دانش جدید اصلاً خطا کار بوده و عملی جز تغییر تئوری ها و اصلاح اشتباهات گذشته را نمی کند؛ یا آنکه اصلاً نباید پیرامون تحقیق و تطبیق داده های دین و گرفتن تأییدیه از عقل بشری برآید و به جواب اشکالات و تناقضات - که در هر حال طرح می شود و اگر حل نشود آسیب کوبنده به ایمان می رساند - پردازد. در قرون بعدی مسیحیت اروپا، محققین منصف و مؤمنی به اختلافات و اشتباهات عهدین و روایات خودشان پی برده، و عدم صحت و انطباق آنها را با معلومات مسلم روز می دیدند و اقرارهایی می کردند<sup>۱</sup>، بدون آنکه در محافل رسمی و تعلیمات عمومی،

۱. مانند Karlstadt (در قرن ۱۶)، Richard Simon مؤلف «تاریخ انتقادی عهد عتیق»، De Vaux مدیر مدرسه ی «کتب مقدسه اورشلیم»، Jean Astruc پزشک لوئی پانزدهم و Eichhorn (در قرن ←

از ترس تزلزل کلیسا و سست شدن ایمان‌ها، پرده از اسرار برداشته شود. لازم بود مدت‌ها بگذرد، ملاحظه‌کاری و وحشت از آزادی از میان رفته، جرأت و شهامت و انصاف فردی مانند دکتر موریس بوکای<sup>۱</sup> پیدا شود تا با یک مطالعه‌ی وسیع و عمیق در عهدین و ادبیات مقدس و فراگرفتن زبان عربی و غور دقیق در قرآن، موارد گوناگون آشفتگی و بی‌پایگی یا ساخته‌ی بشری بودن بسیاری از فصول و اصول کتاب‌های مقدس و روایات مذهبی مسیحی را به نقل از مورخین و محققین سابق و با تفحص و تتبع‌های خود، تشخیص دهد و سپس عدم انطباق و بلکه مغایرت داستان‌هایی مانند خلقت جهان و خلقت آدم در سفر تکوین یا طوفان نوح را، آن‌طور که در تورات آمده است، و تاریخ انبیاء یا سرگذشت حضرت عیسی و غیره را با علوم صحیح بسنجد و بالاخره با تأیید اصالت وحی کتب مقدس، مخدوش و مشکوک بودن متون آنها را اعلام کند. اما وقتی به قرآن می‌رسد اولاً دست نخوردگی و انطباق با اصل آن را ثابت می‌نماید و ثانیاً با بررسی تک تک داستان‌ها و جریان‌ها و پدیده‌های طبیعی مذکور در قرآن، عدم مغایرت و عدم نفی آنها را از ناحیه‌ی علوم امروزی تأیید و ارائه می‌نماید.<sup>۲</sup>

---

→ هیجدهم) که اسفار خمسه تورات را به لحاظ اصالت و استحکام سند، به کلی درهم می‌ریزند. در قرن اخیر نیز امثال روگه که در کتاب منتشر شده خود در سال ۱۹۷۳ و با تجربه‌ای که از شغل خود در پاسخ‌گویی به خوانندگان انجیل در یکی از مجلات کاتولیک کسب کرده بوده است، می‌نویسد:

«سؤال کنندگان وابسته به محیط‌های اجتماعی و فرهنگی متفاوت بوده و خواستار توضیح درباره‌ی متونی هستند که آنها را مبهم، نامفهوم و احتمالاً متناقض، بی‌معنی و پوچ یا افتضاح آور می‌یابند.»

و بالاخره Kannengiesse استاد مؤسسه‌ی کاتولیک پاریس، در کتاب «ایمان به احیاء مجدد ایمان» با صحبت از دگرگونی عمیق و انقلابی که از زمان پاپ پی‌دوازدهم (۱۹۵۸ - ۱۹۳۹) در روش تفسیر «کتاب مقدس» به وجود آمده است، می‌گوید:

«مطالب انجیل‌ها در مورد عیسی را نبایستی کلمه به کلمه تلقی کرد، انجیل‌ها مکتوباتی متناسب اوضاع و احوال و یا مبارزه و نبرد می‌باشند و مؤلفان آنها به نقل سُنن جماعت‌های خویش، درباره‌ی عیسی پرداخته‌اند.»

۱. Maurice Bucaille جراح فرانسوی کاتولیک مسلمان شده‌ی معاصر، و مؤلف کتاب «La Bible, de Coran et la Science»، چاپ هفتم، پاریس، ۱۹۷۶، با ترجمه فارسی تحت عنوان «عهدین، قرآن و علم»، به قلم آقای دکتر حسن حبیبی، نشریه حسینیه ارشاد، چاپ سال ۱۳۵۷ تهران (مطالب فوق از متن این کتاب گرفته شده است).

۲. برای مزید استفاده، تلخیصی از فصل آخر کتاب را که نتیجه‌گیری نهایی می‌باشد نقل می‌نمائیم: ←

اگر مسیحیت نیز از روز اول به جای عناد و تهمت و طرد، از خاتم النبیین استقبال می کرد، این مصائب برایشان پیش نمی آمد. قرآن آمده بود تا «عَلَى فِئْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» انحرافها، بدعتها، ابهامها و اختلاف گریها را بازگو کرده، و آنچه اصل و اساس ایمان و توحید است تفهیمشان نماید؛ بدون آنکه کتب آنها را نفی و نسخ کرده و بخواهد که دست از شریعت و دیانت خود بردارند. کتاب روشن کننده ای منطبق با

→ «با مطالعات مشروحه در کتاب روشن شد که معتقدات و نظریات متداول و مقبول در کشورهای اروپایی راجع به متون کتاب مقدس به هیچ وجه با حقیقت انطباق نداشته، کتابهای سه گانه الهی دارای منبع و منشاءهای مشابه بوده به لحاظ کیفیت تألیف و اصالت یکسان نیستند:

عهد عتیق مجموعه ای از آثار ادبی ناهم آهنگ به هم چسبانده شده در طی نه قرن است که بعداً با اضافات و تغییرات مستمر چهره ی کاملاً دگرگون و ناشناخته ای پیدا نموده است.

انجیلها هدفشان شناساندن تعلیمات مسیح در زمینه ی انجام رسالت زمینی او بوده، و نویسندگان آنها ابداً شاهد های عینی وقایع نبوده، فقط می توانسته اند سخنگویان جوامع یهودی-مسیحی مربوطه و حکایت کننده اطلاعاتی زبانی رایج زمان خود در معرفی رفتار و گفتارهای حضرت مسیح باشند. بنابراین نباید تکیه بر اصالت و قداست تصورات و تفسیرات ارباب کلیسا کرد.

تعدد منابع و روایت قهراً باعث تناقضات و غلوگوییهای در قضایای منقول شده است و انجیلها از این جهت شباهت به ادبیات حماسی افسانه ای قرون وسطی (مانند *Chanson de geste et Chanson de Roland*) دارد و در مواجهه ی جریانها و سرگذشتها با حقایق تاریخی و علمی، لازم است رعایت احتیاط کامل بشود.

مسئله اختلافات و تناقضات آشکار انجیل و مباینت بسیاری از مندرجات آنها با مبانی علمی جدید، توأم با غیرقابل قبول بودن آنها باعث شگفتی عامه گردیده، توجیه و تأویلها و سرپوش گذاشتنهای مفسرین رسمی نیز که متوسل به حیل های ادبی و لفاظی های فلسفی و هنری می گردند، بیشتر ناراحتشان می نماید. اما وحی قرآن سرگذشت کاملاً متمایز از دو کتاب اول دارد. در حیات آورنده ی آن، تماماً مستقیماً شنیده شده، ضبط در حافظه ها گشته، و روی قطعات و اوراق نوشته شده و پس از جمع آوری، به همان صورت تا به امروز محفوظ مانده است، به طوری که کمترین نقطه ی ضعف در اصالت آن دیده نمی شود. ضمن آنکه قرآن ادامه دهنده ی کتابهای پیش از خود است، خالی از تناقضها و اختلافات در متن و از دخالت آدمیان بوده، ویژگی بسیار مهم آن توافق کامل با اطلاعات و مبانی علمی روز است. از جمله در آفرینش جهان و طوفان نوح. علاوه بر این، شامل نکات و نظریات علمی صحیحی است که در زمان نزول آن برای مردم جهان به کلی مجهول بوده و هنوز کسی از آنها آگاهی نداشته است. همچنین منظور و مفهوم بعضی از آیات مهم قرآن را تنها به روشنائی اکتشافات جدید می توان درک کرد.

در هر حال، ادعای بعضی از مستشرقین قدیم که قرآن از روی عهدین استنساخ و اقتباس شده است تز غیر قابل دفاعی بوده، بسیاری از اظهار و اعلامهای قرآن به طور وضوح نمی توانسته است ساخته و پرداخته ی بشری در آن زمان باشد و ما حق داریم قرآن را نه تنها کلام وحی خدا بدانیم بلکه منزلت و موضعی بالاتر از کتابهای دیگر به آن داده، طعنه ای بر تمام تهمتها و تأویل های بشری بنسبیم.

فطرت بشر و حقایق طبیعت جلویشان گذاشته بود تا از آلودگی‌ها و اشتباهات، مصفاً گردند و به انوار تازه‌ای از معرفت و هدایت مجهز شوند.

\* \* \*

خلاصه، همه‌ی برخوردها و بازگشت‌ها و اعراض‌هایی که در بند حاضر آوردیم بدانجا رسید که هر سه مقام ادغام شده (یعنی خدا - پاپ - حاکمیت کلسیا)، پس از دوران طلائی قرون وسطی، تقریباً تمام آنچه را که داشتند یا می‌خواستند داشته باشند، از دست داده و مجبور شدند به آب باریکه‌ای بسازند. در آن میان گو اینکه زیان به ایمان و دین خدا از همه مهم‌تر و خسارت‌بارتر بود ولی غریبی و بدنامی روحانیت را باید دردناک‌تر دید.

برای درک روحیه‌ای که بر محیط روشنفکر و معتقد اروپا سایه انداخته بوده است، به طور نمونه شرحی را - که ظاهراً بعضی از استادان دانشگاه تهران در آبان‌ماه ۱۳۶۱ برای ستاد انقلاب فرهنگی ایران فرستاده بودند و برای نگارنده هنوز سند و اصالت آن روشن نشده است - در اینجا نقل به اختصار می‌نمائیم و این اظهارات، غیر از مجلات کاریکاتوری و افکارعلیه کلسیا و کشیش‌ها است که هنوز هم وجود دارد، یا احزاب معتبری است که رسماً anticlerical یعنی ضدآخوند هستند. در آن نامه اختصاراً و عیناً چنین آمده بود:

«ویکتور هوگو شاعر و نویسنده نامدار فرانسوی... در آثار فراوان و متنوع او روح مبارزه با کهنه‌پرستی... به خوبی نمایان است... در موقعی که ویکتور هوگو نماینده‌ی مجلس فرانسه بود از طرف دولت لایحه‌ای... پیشنهاد می‌شود که در عمل دست انجمن‌های دینی را در کار تعلیم و تربیت باز می‌گذارد. هوگو به مخالفت با این لایحه برمی‌خیزد و جنبه‌های ارتجاعی رهبران مذهب کاتولیک را آشکار می‌کند. از جمله چنین می‌گوید: ... به عقیده‌ی من در امر تعلیم و تربیت کمال مطلوب این است که مجانی و اجباری باشد، اجباری در مرحله‌ی ابتدایی و مجانی در همه‌ی درجات... باید درهای علم به روی همه کس باز باشد. هر جا مزرعه است، هر جا آدم هست، همانجا باید کتاب هم باشد، هیچ دهقانی بی‌دبستان، و هیچ شهروندی بی‌دبستان و هیچ مرکز مهمی نباید بدون دانشکده باشد... دست دولت باید پایه‌ی نردبان معرفت

را در تاریکی جهل عامه محکم نصب کند و آنها را به روشنایی علم عروج دهد... آنچه می‌خواهیم این است که عرض کردم... ولی این قانون را که برای ما آورده‌اند، نمی‌خواهیم؛ چرا؟ برای آنکه قانون، حربه و آلت است... و جان کلام هم اینجاست که این آلت به دست چه اشخاصی به کار می‌افتد. آقایان متوجه باشید که این حربه به دست فرقه‌ی کاتولیک می‌افتد و من از آن دست می‌ترسم و می‌خواهم این حربه شکسته شود. پس، این لایحه را رد می‌کنم.»

سپس هوگو خطاب به عمال کلیسا می‌گوید:

«این قانون، قانون شماست و من به شما اطمینان ندارم. تعلیم دادن، ساختمان کردن است و من از آنچه شما می‌سازید بیم دارم... این قانون نقاب بر چهره دارد. چیزی می‌گوید اما کار دیگری می‌کند. آزادی می‌گوید اما بندگی می‌دهد، این رسم دیرین شماست که زنجیر به گردن می‌گذارید و می‌گویید آزادی است! عذاب می‌کنید و می‌گوئید عفو عمومی است! ... شما آفت و انگل دینید!»

سپس هوگو مظالم کلیسا را یاد می‌کند و می‌گوید:

«جمعیت شما بود که پرینلی (Prinelli) را به چوب بست، برای آنکه گفته بود ستاره‌ها به زمین نمی‌افتند؛ هاروی را آزار کرد برای آنکه جریان خون را در بدن اثبات کرده بود و گالیله را که گفته بود زمین به دور خورشید می‌چرخد، به زندان انداخت... و هر کس قانون هیئت آسمانی را کشف می‌کرد گناهکارش می‌دانست؛ پاسکال را به نام دین و مونتینی (Montaigne) را به نام اخلاق و مولی‌یر را به نام این هر دو، تکفیر کرد. دیرگاهی است که دل‌ها از شما آزرده و با شما مخالف است... تربیت‌شدگان خود را نشان بدهید. یکی از دست‌پروردگان شما ایتالیا و یکی دیگر اسپانیاست. شما که چندین قرن است دو ملت پر استعداد را در دست گرفتید و در مدارس (مکتب) خود پروردید، آنها را به چه روزی انداختید؟... اسپانیا، به جای همه‌ی نعمت‌ها، محکمه‌ی تفتیش برقرار کرده، آن محکمه‌ی تفتیش عقاید که پنج میلیون نفوس محترم را در آتش سوزانید یا در زندان خفه کرد؛ همان محکمه‌ای که مردگان را به عنوان کفر و الحاد از گور به در آورده و سوزانید؛ همان محکمه‌ای که هر کس را تکفیر می‌کرد، اولاد او و نوادگان او را هم

ملعون و مطرود می‌ساخت و فقط فرزندان را معاف می‌داشت که از پدران خود به محکمه سعایت کنند! کانونی را که ایتالیا می‌نامند خاموش کردید و کشور معظمی را که اسپانیا می‌خوانند ویران ساختید و آن دو ملت بزرگ را به خاک سیاه نشانید؛ فرانسه را چه می‌خواهید بکنید؟ ... من از کسانی هستم که برای این کشور حق و عدالت می‌خواهم و رشد دائمی، نه حقارت؛ قدرت می‌خواهم نه بندگی؛ بزرگی می‌خواهم نه کوچکی؛ هستی می‌خواهم نه نیستی؛ شما نمی‌خواهید این کار را بکنید؛ شما می‌خواهید فرانسه را متوقف کنید، فکر انسان را متحجر سازید؛ شما مقتضیات زمان را نمی‌بینید. در این عصر ترقیات و اکتشافات و اختراعات و نهضت‌ها، شما توقف و سکون می‌خواهید... شرافت و عقل و فکر و ترقی آینده را پایمال می‌کنید... شما می‌خواهید بایستید؛ شما نوع بشر را می‌خواهید از حرکت باز دارید...»

## اصلاح

در میان انواع بازگشت‌ها که بند گذشته را طولانی کرد، یکی از آنها می‌توانست بازگشت به اصل مسیحیت، به صورت تمام و کمال یا نیمه و ناقص، و به سادگی اولیه تعلیمات عیسی علیه السلام بوده باشد: بازگشت به کتاب، یعنی به انجیل که دیدید کلیسا آن را چگونه از دیده‌ها مستور می‌داشت و ترجمه و قرائت و بحثش را برای غیر خودشان شدیداً تحریم کرده بودند، و بعد به روح القدس یعنی وحی خدا که سومین اقنوم تثلیث است، به جای اجتهاد به رأی پاپ‌ها و فتوای فقهای کلیسا که در شوراهای عالی روحانیت جمع می‌شدند، و همیشه بر سر اینک: اولویت با پاپ باشد یا با شورای کاردینال‌ها، کشمکش بود؛ تشخیص و تصمیم‌گیری در مسائل خالص اعتقادی عبادی گرفتار شبکه‌ی مثلث «خدا- پاپ- حکومت» شده و به اقتضای

۱. قرآن در خطاب به اهل کتاب (که منظور بیشتر علمای یهود بوده است) اشاره به عادت آنها در اختفاء و تحریف و تبدیل کتاب خدا می‌نماید و یکی از مأموریت‌های خود را بیان مطالب بسیاری که مخفی یا اختلاف می‌کنند اظهار می‌دارد (مانند بقره (۲) / ۷۵ تا ۷۹، مائده (۵) / ۱۵ و ۱۹ - نمل (۲۷) / ۷۶). از آنها می‌خواهد تا دیر نشده و خدا وجوه آنها را به پشت و گذشته برنگردانده یا گرفتار لعنتشان نکرده است به آنچه تأیید کننده‌ی کتاب خودشان می‌باشد، ایمان بیاورند (نمل (۲۷) / ۷۴ تا ۷۶).

اجتهاد در اسلام نیز در نزد علمای تسنن در ابتدا به معنای فتوا به تشخیص و به رأی خود بود ولی بعدها به صورت استنباط مسائل جدید از کتاب و سنت بر مبنای تفقه و استدلال و مدارک عقلی مثبت درآمد که علمای شیعه نیز آن را قبول داشتند.



گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۴۵

شرایط وقت و عقل خودشان و مصلحت اندیشی‌ها اتخاذ موضع و صدور حکم می‌کردند. در طی چهارده قرن بعد از حضرت عیسی (ع) و در نتیجه‌ی فقدان یک متن مدون مکتوب اصیل واحد از کتاب خدا و در اثر عدم شیوع سواد و معارف و همچنین استقرار و استقلال نداشتن پیروان اولیه و در به‌دوری آنها، آنقدر اوهام و آراء و اهواء وارد در آئین کاتولیک شده بود که همه چیز را مانند تار عنکبوت، و بدتر از آن، چون کلاف به‌هم پیچیده درآورده بود که رسول خدا یعنی عیسی (ع) و خود خدا را در آن میان نمی‌شد پیدا کرد. مردان تیزبین و پهلوانی لازم بود که وارد این غرقاب طوفانی شده دُرّ و مرجان را ببینند و سالم در آیند.

نهضت اصلاح دینی یا اصلاح که از سال ۱۵۱۷ تا ۱۵۶۵ طول کشید، با قیام مارتین لوتر آلمانی<sup>۱</sup> علیه سلطنت و حاکمیت مطلقه پاپ، به صورت مسالمت‌آمیز، آغاز گردید ولی به اختلاف و منازعات انجامید و منتهی به ایجاد آئین پروتستان یا پروتستانتیسیم و بسته‌شدن طومار قرون وسطی شد که پایان آن را مورخین مقارن سقوط قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی در سال ۱۴۵۳ دانسته‌اند.

مکتب لوتر یا Luthetrisme شاخه‌ی اصلی پروتستانتیسیم می‌باشد. شاخه‌ی دوم که کمتر از ۲۰ سال بعد از آن ظاهر شد کالوینیسیم (Calvinisme) است که از طرف کالون<sup>۲</sup> ابتدا در فرانسه و سپس در سوئیس تبلیغ گردید و به انگلستان و هلند نفوذ و فرقه‌های معروف به پوریتن (Puritan) یا خشکه مقدس مقید به متن کتاب که در اروپا قتل‌عام می‌شدند، به آمریکا رفتند. شاخه‌ی سوم انگلیکانیسیم (anglicanisme) است که در بریتانیای کبیر رواج یافت.

---

۱. مارتین لوتر (۱۴۸۳ - ۱۵۴۶) Martin Luther که از یک پدر دهقان در Eisleben متولد شد، معلم فلسفه در دانشگاه Erfurt (۱۵۰۵)، روحانی پیر و آگوستین، کشیش رسمی در ۱۵۰۷، به عنوان دکتر در الهیات و به نام پل قدیس در ۱۵۱۷، با اعلام ۹۵ اصل خود در شهر Wittenberg) پایه‌گذار اصلاح گردید. بعد از سه سال منازعات کلامی محکوم به تبعید شد و چون حکم تبعید را در ملاء عام سوزاند به زندان افتاد. در مدت ده ماه پناهندگی خود در شهر Wartburg اقدام به ترجمه‌ی انجیل به زبان آلمانی کرد و در سال ۱۵۲۵ ازدواج نمود.

۲. ژان کالون (۱۵۰۹ - ۱۵۶۱) Jean Calvin متولد شده در Noyan، متوفی در ژنو، صاحب کتاب معروف و ادیبانه‌ی L'institution de la religion Chértienne، در سال ۱۵۳۶ که تشریح افکار و عقایدش می‌باشد. پس از آزار و اخراج از فرانسه به سوئیس رفته و در سال ۱۵۴۱ در ژنو مستقر گردید و یک حکومت جمهوری روحانی (Theocratie théoeentique) در آنجا به وجود آورد.

### اختلاف کلیساهای پروتستان با کاتولیک

اختلاف اساسی کلیساهای پروتستان با کلیسای کاتولیک در نکات زیر بود:

- ۱- حاکمیت و اصالت کتاب و شهادت روح القدس به لحاظ ایمان؛
- ۲- آموزش و پاداش انسان‌ها در اثر لطف و بخشایش خدا، به جای اعمال و اذکار آنها (کالون اصرار بیشتر روی سرنوشت محتوم بشری و لطف تغییر ناپذیر الهی می‌ورزید)؛
- ۳- آزادی درک و استنباط مؤمنین از کتاب، به هدایت روح القدس؛
- ۴- تقلیل مراسم مسیحیت به دو فقره به جای هفت، بنا به سنت عیسی (غسل تعمید و آخرین شام با حواریون- برای کالوینیست‌ها غسل تعمید و عشاء ربانی به صورت سمبلیک)؛
- ۵- انحصار عبادت و نیایش به خدا، به جای حضرت مریم، قدیس‌ها و آثار منسوبه به آنها؛
- ۶- لغو توبه‌ی حضوری نزد کشیش؛
- ۷- حذف سلسله مراتب کلیسایی و انتخاب روسای کلیسا از طرف مردم؛
- ۸- آزادی از روحانیون.<sup>۱</sup>

\* \* \*

بدیهی است که مراحل به سهولت و سرعت فارغ از آتش محاکم تفتیش عقاید یا خون‌ریزی‌های داخلی آلمان انجام نگردید و نهضت، انحصار به کشورهای فوق‌الذکر نداشت و یک پدیده‌ی خالص مذهبی نماند، بلکه با منافع و مناقشات سیاسی گوناگون مخلوط گردید. ضمناً از مدت‌ها قبل، در داخل دستگاه کاتولیک اعتراضات و اقدامات زیادی از ناحیه‌ی بزرگان دل‌سوخته‌ی اصلاح‌طلب برای اعاده‌ی حیثیت آئین فرسوده و آلوده، بلند شده، و یک «نهضت ضد اصلاح دین» به وجود آمده بود. «سیل پهناوری از بدگویی به شکل صدها و هزارها رساله و کاریکاتور به جانب طبقه‌ی روحانیون هجوم آوردند.<sup>۲</sup> و غارت شهر روم (به دست سپاهیان شارل پنجم)،

۱. به طوری که دیده می‌شود بسیاری از این بازگشت‌ها و ساده کردن‌ها، با آنچه در قرآن و اسلام خواسته شده است انطباق یا قرابت دارد. از قبیل نکات ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ولی قبلاً گفته بودیم که متأسفانه گام اساسی که استعفای از تثلیث و منزهدانستن خدای قادر متعال از فرزند و همکار داشتن است، برداشته نشده و رشد و جرأت آن را نداشته‌اند.

۲. جلد بیستم «تاریخ تمدن»، صفحه ۴۶۲.

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۴۷

به وجدان و عوائد کاردینال‌ها و توده‌ی مردم وحشت زده لطمه‌ی بزرگ وارد آورد و صدها کشیش آن غائله را نشانه‌ی خشم خداوند دانستند. کمی قبل از سال ۱۵۱۷ جوانی پیترو کارافا و کنت گائتانو دا تینه (Gaetano da Thiene) برای توبه و تزکیه روحانیون و بزرگان اقدام به تأسیس یک نمازخانه‌ی خصوصی به نام «عشق خدایی» در روم کردند، و بدین‌گونه فرقه‌ای از «خدمت‌گزاران وظیفه‌شناس» یا کشیشان غیرروحانی به‌وجود آمدند. ایشان همگی هستی و عمر خود را وقف دستگیری از تنگدستان و پرستاری از بیماران می‌کردند و در انضباط سخت اخلاقی به‌سر می‌بردند تا «آنچه را روحانیون فاقد آنند جبران کنند؛ آن روحانیونی که با فساد و ننگ و نادانی خود، مردم را به تباهی می‌کشاند». این اقدامات خالی از موفقیت نبود و در «دگرگونی کاردینال‌ها از صورت اشرافیانی دنیادار، به صورت کشیشانی فداکار، تأثیر به‌سزا بخشید». پاپ‌ها نیز که از سرمشق چنین مردانی به‌جنبش درآمده بودند با توجه مخصوص، به کار اصلاحات کلیسایی پرداختند. پاپ پل سوم (۱۵۳۶) هیأتی از بزرگان غیر روحانی و روحانی، از جمله کونتارینی و کارافا را به روم دعوت کرد تا شورایی برای اصلاح کلیسا تشکیل دهند. گاسپارد کونتارینی عالی‌ترین و با‌حسن‌نیت‌ترین شخصیت و رهبر این شورا بود که از خانواده‌ای اشرافی به‌وجود آمده و در شهر آزادمنش پادوا پرورش یافته و صاحب مقامات سیاسی مهمی در دولت و نیز، سفارت در آلمان و انگلستان و اسپانیا، سنای ونیز و سفارت به‌دربار پاپ شده بود و پس از برکناری از سیاست عمر خود را وقف مطالعه و منزلش را میعادگاه برجسته‌ترین سیاستمداران و روحانیون و دانشمندان و انسان‌گرایان کرده بود. شورای نامبرده گزارش خود را در سال ۱۵۳۷ تقدیم پاپ کرد. «در آن با آزادی شگف‌انگیزی خراب‌کاری‌های حکومت پاپی عرضه شد و با شهادت بیان، علت آن به‌طور عمدیه زیاده‌روی بی‌ملاحظه در مقتدرساختن پاپ‌ها توسط مفسران نادرست قوانین کلیسایی تعیین گردیده بود»<sup>۱</sup>. لوتر این گزارش را به آلمانی ترجمه کرد و به عنوان دلیل متقن برای جدا شدن خود از کلیسای روم به چاپ رساند. زیرا که مؤلفان آن سند را «دروغگویان... و نابکاران در مانده‌ای که می‌خواهند با مداهنه‌ی خود کلیسا را اصلاح کنند» می‌دانست.

نهضت اصلاح داخلی کلیسا با پاپ شدن کارافا به نام پل چهارم (۱۵۵۵) صورت

کاملاً جدی به خود گرفت و سختگیری‌های اخلاقی و مالی و انضباطی درباره‌ی اسقف‌ها و رهبانان را به حد اعلی رساند و بعضی را به دار زد. به موازات این اقدامات بود که شعله‌های جهنمی محاکم تفتیش عقاید را علیه ملحدها، منحرف‌ها، مخالف‌ها و حتی رباخوران، بازیگران و دلالان محبت، حیاتِ سوزان تازه داد. «کلیسا کارمندان و اخلاقیات خود را اصلاح کرده بود درحالی که اصول عقایدش را با کمال تبختر دست‌نخورده بر جای داشته بود»<sup>۱</sup>.

نهضت فوق که بدون تغییر در عقاید و اصول و بدون انصراف از ضلالت‌ها صورت گرفته بود واقعاً نهضت ضداصلاح دین بود و با آنکه قدیس‌های عالی‌قدری چون قدیس سنت تِرِزِدا ویلا و قدیس اینیاس لویولا را پرورش داد که هم مرتاضان پاکباز بودند و هم خدمت‌گزاران فدائی پرکار، دردی را دوا نمود. کلیسا اصلاح شد ولی دین کلیسا را اصلاح نمودند؛ دین فرع، و فدای کلیسا و قربانی روحانیت از آب درآمد.

در خود ایتالیا که زیر نظارت و تربیت مستقیم پاپ بود و قدرت و ثروت حاصله از ایمان و وجوهات دریافتی از مردم کاتولیک مانده‌ی اروپا مانع از استعفایشان از آئین پاپ بود، مردمی یافت می‌شدند که زیر کانه و صمیمانه‌تر از آلمانی‌ها و سوئیسی‌ها و انگلیسی‌ها، زیاده‌روی‌های فسادانگیز کلیسا را درک می‌کردند و بیش از هر جای دیگر طبقات تحصیل کرده می‌خواستند به نیروی اندیشه از تبعیت افسانه‌ها و عقاید کهنه‌رهایی یابند. نوشته‌های لوتر در کتابفروشی‌های میلان و در شهر ونیز مشتریان فراوان داشت و به گفته‌ی کارافا در سال ۱۵۳۲ دین در ونیز رو به زوال گذارده بود. شهرهای فرارا، مودنا (Modena) و لوکا (Luca) مراکز فعالیت شیفتگان اصلاحات دین و پروتستانتیسم گردید و روحانیون موجهی مانند مارتیر ورمیلی (Martire Vermigli)، خوان دو والدس (Juan de Valdós)، برناردو اوکینو (Bernardo Ochino) و شاعر بزرگ کارنسیچی (Carnescichi) افکار تازه را پذیرفته و شیفته و مُبَلِّغ آن شده و بعضاً طعمه‌ی آتش تفتیش عقاید گردیدند. برناردو اوکینو که همه‌ی مراحل تعالی دینی و سیر و سلوک و مهاجرت‌های اجباری را گذرانده بود، زمانی که در سلک فرقه‌ی کاپوسن‌ها (Capucins) در آمده و در شهرهای ایتالیا به موعظه می‌پرداخت، مردم به لحاظ شور و ایمان و فصاحت، چیزی نظیر آن را نشنیده بودند.

فرماندهان و شاهان و ظالمان پای منبرش به زاری و توبه می‌افتادند و هیچ کلیسایی وسعت آن را نداشت که گروه شنوندگان او را در خود جای دهد. و هیچ کس به‌وهم در نمی‌آورد که چنین شخصی، مرتد و در حال دربه‌دری از دنیا برود! زیرا که در آخر عمر افکارش به توحید کامل و انکار تثلیث گرائیده، از ایتالیا و سوئیس و انگلستان فراری و به لهستان پناهنده شده بود که در آن زمان «پناه‌گاهی برای متفکران ناهمرنگ جماعت محسوب می‌شد» و از آنجا هم به دلیل بیگانگی غیرمسیحی بودن، اخراج گردید. در روزهای واپسین عمر خود گفته بود: «آرزوی باطنی من آن است که نه پیروی بولینگر باشم، نه پیرو کالون و نه پیرو پاپ، بلکه فقط یک نفر مسیحی باشم!» و در آن روزگار هیچ چیز از این پر مخاطره‌تر نبود!

کلیسا یا نهضت ضداصلاح دین یک تلاش دیگر برای بازگرداندن حیثیت و وحدت و قدرت نیز نمود و این کار را پاپ پل سوم که قبلاً هیأتی را مأمور رسیدگی گزارش خرابی‌ها و اقدامات اصلاحی کلیسا نموده و در صفحات قبل به آن اشاره کردیم، انجام داد. همچنین لوتر و شارل پنجم امپراتور، هر کدام روی حساب‌های خاص خودشان، در زمان پاپی کلیمان هفتم، خواهان چنین شورایی از کاردینال‌ها در سطوح بالا شده بودند. پل سوم در سال ۱۵۳۶ فرمانی برای تشکیل شورای عمومی در شهر مانتوان ایتالیا صادر نمود. لوتر حضور در آن شورا را بر کشیش‌های پروتستان تحریم کرد، شارل کن اصرار داشت برای اثبات قدرت و بهره‌برداری او شورا در آلمان تشکیل گردد؛ درحالی‌که فرانسوا پادشاه فرانسه نمی‌خواست روحانیون فرانسوی زیر نفوذ امپراتور قرار گیرند و صرفه‌ی خود را در ادامه‌ی اختلافات داخلی آلمان و شعله‌ور شدن آتش پروتستان‌ها در قلمروی شارل کن می‌دید. پاپ که موافقت نموده بود شورا به‌جای پانتوا در ترانت (Trente) که شهری است ایتالیایی ولی در قلمروی امپراتوری، تشکیل گردد در روز تشکیل جلسه (۱۵۴۲) جز معدودی از اسقف‌های ایتالیایی کسی را حاضر ندید. تا بالاخره پس از رفع موقت مناقشات، شارل و فرانسوا در دعوت مجدد سال ۱۵۴۵، شورای ترانت، یا نوزدهمین شورای جهانی کلیسای مسیحی، فعالیت خود را آغاز نمود. پس از کشمکش‌های زیاد درباره‌ی دستور جلسه‌ی شورا، مابین نظریات دینی و سیاسی، بالاخره قرار شد دو هیأت به موازات هم یکی درباره‌ی تعریف ایمان و اصول عقاید

و دیگری درباره‌ی اصلاحات دینی کار کنند. پاپ دو نفر از بزرگان یسوعی را که هم تبخر در علوم دینی داشتند و هم سرسپرده‌های قدرت پاپی بودند، به شورا فرستاد. شورا به جای کوشش در تأمین صلح و وحدت نظر، به افکار اصلاح طلبانه‌ی پروتستان‌ها اعلان جنگ داد. گفتند اعطای امتیاز به پروتستان‌ها مانع نفاق ایشان با کاتولیک‌ها نمی‌شود و کلیه‌ی فرقه‌های آنان را نیز راضی نخواهد کرد. هر تغییر اساسی در اصول عقاید کهن و تمکین به بوالهوسی‌های استدلال فردی، سبب تزلزل تمام بنای ایمان و ارکان دین کاتولیک خواهد شد و بالاخره، سپردن اختیار کشیشی به مردم غیرروحانی نفوذ اخلاقی کشیشان و کلیسا را از بین خواهد برد. به این ترتیب چهارمین جلسه شورا ترانت، اصول دین مصوب «شورای نیکه» (Concile de Nicée) از شهرهای آسیای صغیر منعقد در سال ۳۲۵ میلادی) و حاکمیت مطلقه‌ی کلیسا و ممنوعیت ترجمه انجیل را تأیید کرد.<sup>۱</sup> «سازش آقامنشانه» کلیسای دوره‌ی رنسانس با طبقات روشنفکر رخت از میان بر بسته بود. جلسه پنجم شورا (ژوئن ۱۵۴۶) نیز ناظر مناقشات طرفین بود. در جلسه ششم موضوع اصول دین را کنار گذاشتند به گزارش اصلاحات دین پرداختند. در گزارش اسقف قدیس مارک آمده بود که «علت تبهکاری‌ها و گناه‌ها که مسلماً آینده نظیر آن را نخواهد دید، تنها بداندیشی طبقه‌ی روحانیون است».<sup>۲</sup>

و بدعت‌آوری لوثر عمدتاً نتیجه‌ی گناه‌کاری‌های خدام کلیسا بوده است و بنابراین اصلاح کلیسا و خدام آن بهترین روش فرونشاندن طغیان دینی است. ولی تنها اصلاح اساسی که به عمل آمد ممنوعیت اسقف‌ها از اقامت در خارج از حوزه‌ی مأموریتشان و داشتن چند مقام بود. جلسات شورای ترانت بعد از فوت پل سوم و همچنین رقابت‌های سیاسی سه جانبه‌ی آلمان و فرانسه و پاپ، ادامه یافت.

در چهاردهمین جلسه در زمان پاپی ژول سوم، پروتستان‌ها حالت تعرضی سخت علیه پاپ به خود گرفتند. در ژانویه ۱۵۵۲ پادشاه فرانسه پیمان اتحادی با پروتستان‌های آلمان امضاء کرد؛ پس از آن با لشکرکشی موریس الکتور ساکسونی به طرف اینسبورک، شارل کن فراری و شهر ترانت تهدید به تسخیر و خرابی و اخراج اسقفان گردید و شورا تعطیل شد. پیوی چهارم که بعد از پل چهارم به پاپی رسیده و مرد

۱. «شورای نیکه» اولین شورای مسیحیت بود که کلیه‌ی انجیل‌های موجود در آن زمان را بررسی کرده از میان ۲۰۰ نسخه ۴ نسخه‌ی متداول امروزی را رسمیت داد و بقیه را مطرود و ممنوع ساخت. اصول اعتقادی مسیحیان کاتولیک نیز در آن شورا تدوین و تصویب گردیده بوده است.

۲. جلد ۲۰، «تاریخ تمدن»، صفحه ۵۲۴.

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۵۱

مهربانی بود، در سال ۱۵۶۱ شورای خفته‌ی ترانت را بر پا کرد. این بار، حمله‌ی شدید از ناحیه‌ی فرانسوی‌ها، با پشتیبانی فردینان اول امپراتور اسپانیا بود. کشیشان پروتستان از ترس افتادن در آتش انکیزیسیون علی‌رغم وعده‌ی امان‌نامه، حاضر به مشارکت در شورا نشدند. شورش اسقفان بر ضد قدرت پاپ در اثر مهارت نمایندگان او در فنون پارلمانی و وفاداری اسقف‌های ایتالیا و لهستان، خنثی گردید و بالاخره شورای ترانت در هفدهمین جلسه‌ی خود که در ژانویه ۱۵۶۲ تشکیل گردید و قطعنامه‌ی نهایی را در آخر سال ۱۵۶۳ (۲۱ سال بعد از اولین جلسه) به سود قدرت پاپی و حفظ سنن کلیسایی- بدون آنکه به وجدت دینی مطلوب رسیده باشند- صادر نمود:

- ممنوعیت ازدواج کشیشان و کیفرهای سخت برای عمل جنسی آنان،
- انجمن‌های پرورش و تمرین مشاغل سخت کلیسایی،
- مقررات برای جلوگیری از بی‌بند و باری‌های موسیقی و هنر،
- اعتقاد به اعتراف و خرید بخشش گناهان،
- شفاعت قدیسان به انضمام بسیاری اصلاحات کوچک برای جلوگیری از فساد اخلاقی و بی‌انضباطی خدام کلیسا.

خوی پر نشاط ایتالیای رنسانس از میان رفت و توجه دائمی به رعایت اصول خشک و تیره‌ی اخلاقی، موجب روی کار آمدن دوره‌ای از پارسانمایی و تعصب در ایتالیا گردید. رهبانیت احیا شد. که از لحاظ آزادی فکری، لطمه‌ی بزرگی به بشریت بود که آزادی نسبی فکر در دوره‌ی رنسانس جای خود را به بازپرسی خفقان‌آور کلیسایی و سیاسی داد و درست در هنگامی که علم می‌خواست سر از قالب محدود قرون وسطایی به‌درآورد سازمان تفتیش عقاید بار دیگر در ایتالیا و سایر کشورها بر قرار گردید. روحانیون کاتولیک به‌جای عقب‌نشستن در مقابل پیشرفت مذهب پروتستان و آزادی فکر، درصدد تسخیر مغز جوانان از راه وفاداری به ایمان دینی و فداکاری در نیکوکاری برآمدند.

روی هم‌رفته در اثر نهضت اصلاح دینی و قیام پروتستان‌ها کلیسا از رخت‌خواب بیماری برخاسته و بهبودی شگفت‌انگیز یافت و همان‌طور که قبلاً گفتیم، دین خدا فدای قدرت و قداست کلیسا گردید.

### رنسانس و عصر روشن‌بینی یا تولد تازه اروپا

دوران اصلاحات دینی و اصلاحات کلیسا با ضد دین را دیدیم که دورانی پر تلاطم،

فعال و گسترده به سراسر اروپا بود، توأم با اخلاص دینی از هر دو طرف و حتی زهد و ریاضت، همراه با مسابقه در خیر و خدمت. دو نهضت متضاد این دوران صرف نظر از چند مورد مصلحین غیر کلیسایی، نهضت‌هایی بود جوشیده از داخل روحانیت و کلیسا، و به خوبی نشان داد که توفیق در اجابت این دعا چقدر مشکل است:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»

(حمد (۱) / ۷)

(راه کسانی که برایشان نعمت ارزانی داشته‌ای نه خشم گرفته‌ها و نه گمراهان.)

اما خارج از کلیسا و روحانیت، در قشر روشنفکران، هنرمندان، دانشمندان و طبقات فعال مردم، از اوایل قرن پانزدهم نهضت دیگری به وجود آمده بود که تحول و دامنه‌های وسیع‌تر و عمیق‌تر داشت و ایمان و آداب دینی را نیز در بر می‌گرفت؛ به طوری که اصلاح دینی مذکور در بند گذشته را باید جزئی از آن بدانیم. بر کلیساهای ویران شده‌ی دین، کاخ‌های نوین دنیا بر پا گردید. بشریت حیات تازه‌ای را خیلی زنده‌تر، و پرتلاش و متلاطم و طولانی‌تر از قرون وسطی پیش گرفت؛ اما مستقل از خدا، ولی از جهاتی معارض با او، و در مجموع مصیبت‌بارتر.

نهضت نوین که از سال ۱۴۰۰ آغاز می‌شد، قرون وسطی را از میان نبرد؛ بلکه قرون وسطی خود به زوال و مرگ رسیده و همه چیزش را مانند آخرین رمق آدم محتضر از دست می‌داد. سلاطین و دولت‌ها در برابر اشراف شهرها و اتحادیه شوالیه‌ها از رونق افتاده و فاقد قدرت شده بودند. کلیسای روم در برابر تفرقه و تضعیف‌های داخلی و وفور الحاد و سربلند کردن کلیساهای ملی، حال و حیثیتی نداشت؛ تا آنجا که زمانی سه پادشاه و سه پاپ توأم مدعی حاکمیت بر اروپا و منکر حاکمیت یکدیگر شده بودند. روم شرقی در انتظار مرگ خود به دست ترک‌های مسلمان بود، بحران اقتصادی و شورش‌های اجتماعی همه‌ی اروپا (از لوبک تا پراگ) را فرا گرفته بود؛ تفکر مکتبی اسکولاستیک در سرازیری خاموشی می‌رفت؛ شعر در مدیحه‌سرایی کهنه درجا می‌زد؛ و معماری و هنر مجبوس و منحصر در سبک کلیسائی گوتیک شده بود!

۱. گران لاروس آنسیکلوپدیک در زیر کلمه‌ی رنسانس چنین آورده است :

C'est autour de 1400 que l'anarchie et la confusion du Moyen Age finissant atteignait Partout leur comble. L'Empire étant sans autorité devant les princes,



گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۵۳

به این ترتیب و با مرگ کلی قرون وسطای زیر سایه‌ی کلیسا و ساخته‌ی مذهب عیسی، اروپا با استعفا از ارزش‌ها و میراث‌های دوران دینداری، تجدیدحیاتی برای خود دست و پا کرد. این تجدید حیات که رنسانس نامیده شده است به طور خلاصه بازگشت به گذشته‌ی کهنه بود، یعنی به ارزش‌ها و آداب فرهنگ یونان و روم از یک طرف، و معتقدات ساده و درون‌گرای مسیحیت از طرف دیگر<sup>۱</sup>.

برای رنسانس اروپا، که یک حرکت وسیع عام بود و با احیای ذوقیات و نقاشی و مجسمه‌سازی یونان شروع شد، ولی به هیچ وجه اختصاص و توقف در آن نداشت، تعریف گسترده‌ای داده و گفته‌اند:

«رنسانس در مجموع، عکس‌العملی بوده است علیه روحیه‌ی مذهبی

(تئولوژیک) و استبداد قرون وسطایی و کشفی بود از انسان و جهان»<sup>۲</sup>

استعفا و عکس‌العمل فوق سرآغازی از نتایج درازمدت انکیزیسیون بود و قضاوت عمومی یا محکومیتی حساب می‌شود که تاریخ درباره‌ی محاکم تفتیش عقاید و احکام آنها صادر نموده است؛ ضمناً شکست بزرگ برای دین به‌شمار می‌رود، البته دین کلیسایی.

---

les villes et les ligues des chevaliers, des 1415 – 1420 . la France etait, → victime des anglais et des Bourguignons, l'Eglise romaine etait affaiblie par le schisme, Par les pretentions des Englises nationales et par le foisonnement des hérésies. Il y eut un moment, à la fois trios empereurs rivaux et trios papes qui s'excommuniaient mutuellement. Byzance se savait condamnée par linvasion torque: l'économie était en crise; des révolutions sociales éclataient de Lubeck à Florance. La pensée scolastique glissait sur sa propre pente. se complaisant dans des abstractions compliquées et débauchant sur un scepticisme radical; la poesie épuisait les vaines formulas de la courtoisie medievale et l'art gothique internationale atteignait un phantastique sans ptécédent dans l'Europe chrétienne.

۱. باز هم به نقل از گران لاروس در شرح مراحل رنسانس:

Le bilan de qutrecento, on peut dire quén fin de compte la Renaissance culturelle fut tout entiere dominée par lideal de «retour aux sources»: sur le plan religieux par la piété interieure et la confrontation avec l'Écriture. sur le plan politique, juridique. moral par l'exemple de la Rome antique; sur le plan intellectuel par la redécouverte des textes classiques, létude du grec et de l'hebreu, l'appropriation du platon et des sages paiens légendaires; sur le plan de l'art par l'observation de la nature. La reflection scientifique et lámour de l'Antiquite.

۲. از همان دائرةالمعارف:

Sous l'influence de Michelet et de Burkhardt on a donné de la Renaissance une définition plus large. On y a vu unc réaction contre léspirit théologique et autoritaire du Mayen Age . une «decouverte de l'homme et du monde» l'éclosion d'une individualism libre, critique et souvent paganiste.

اینک همان‌طور که در ابتدای بخش سوم عمل نمودیم، اکتفا به اعلام ساده‌ی نتایج درازمدت نکرده و به تشریح مختصر موارد می‌پردازیم. می‌خواهیم بینیم بشریت تازه ولادت یافته در رنسانس اروپا، پس از سرخوردگی از خدای کلیسا، رو به چه خداهایی برده و سر به درگاه کدام خدا گذارده است و همراه این جریان، مسیر و سرنوشت تمدن چگونه شده است.

البته با رنسانس، رشد بشر دچار توقف نگردید بلکه ارزش‌ها و اهداف با سرعت بیشتری تحول و توسعه یافت.

ذیلاً با رعایت ترتیب زمانی تاریخی یا منطقی علت و معلولی، به ذکر و تجزیه و تحلیل مختصر تولیدات رنسانس و تکامل‌های بعدی مربوطه می‌پردازیم.

### ۱- هنر و ادبیات

پیش‌آهنگ رنسانس و اولین توجه به تمدن و فرهنگ، در عالم هنر یونان بود، یعنی نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، موسیقی و شعر و نویسندگی، و این حرکت از ایتالیا و از کلیسا شروع شد. دیوارها و پنجره‌های کلیساهای بزرگ روم به‌نام‌های حواریون و شهرهای دیگر، بنا به دعوت و تشویق پاپ‌ها و کاردینال‌ها با صورت‌سازی‌ها و برجسته‌کاری‌ها و ابداعات هنرمندان و معماران نامدار رنسانس از قبیل میکل آنژ و رافائل تزئین گردید و کلیسا چهره‌ی خود را از خشکی روحانی و از تقدس تارک‌دنیائی بیرون آورد و به تجسم‌های صورتی و زیبایی‌های طبیعی آراست.

### ۲- اومانیزم و اومانیزم در قالب زبان‌های کهن و مکاتب اصیل

مرحله‌ی بعدی، توجه و تعلیم زبان‌های یونانی و لاتینی و حتی عبری ما قبل قرون وسطی بود. به زبان‌های یونانی و لاتینی اومانیزم (Les humanistes) گفته می‌شد، از این جهت که دربردارنده و بیان‌کننده‌ی فرهنگ انسان‌دوست و انسان ستایشگر یونان باستانی است. تا قبل از سقراط و افلاطون، تصویری که مجسمه‌سازان و شاعران از خدایان ارائه می‌کردند، بیشتر جلوه‌ی زشت و زیبایی‌های انسان را داشت، برخلاف ادیان هندی و خاور دور که معتقد به هستی کل و وحدت وجود بوده و از انسان، نیست‌شدن و استعفای از لذت و مالکیت و شخصیت را می‌خواهند، و کمال و ابدیت را در فنا می‌بینند، در آئین شرک یونان باستان، نقش عمده و کمال و جمال به

انسانیت و انسان داده شده است. از طرف دیگر در رهبانیت مسیحی، شاهد یک نوع انزجار و استعفای از ضروریات زندگی و از بهره‌های مادی، همراه با ریاضت و آزار نفس بودیم. بدتر از آن، بی‌رحمی‌ها و شقاوت‌های محاکم انکیزیسیون بود که هرگونه حق و ارزش و احساس را از انسان نفی کرده، از فرد آدمی فقط توقع ایمان و عبادت و اطاعت را داشت. در برابر چنین رفتار و طرز فکری است که کیش انسانیت یا اومانیسیم جلوه‌ی خاص و از جهتی مخالف با دین کلیسا را پیدا می‌کرد، خصوصاً که به اعتبار داستان خلقت آدم آن‌طور که در عهدعتیق آمده است «گناه نخستین» و اخراج آدم و حوا از بهشت یک بار گناه ابدی و نومیدی بر پریشانی انسان‌ها گذارده و بازخريد آن را از طریق فداکاری عیسی در تحمل صلیب و شکنجه‌ها توجیه می‌نمایند.<sup>۱</sup>

اومانیسیم رنسانس، الهام‌بخش مکاتب جدیدی در هنر و ادبیات و در فلسفه و اخلاق در سراسر قرون جدید و معاصر گردید و به‌طور کلی انسان جای خدا نشست؛ و طبیعی است که چنین شده باشد، چون «انسان» از هر کس و از هر چیز به انسان نزدیک‌تر، شناخته‌تر و عزیزتر بوده و بهتر می‌تواند به‌عنوان معیار ارزش‌ها و خواسته‌ها به کار برده شود و انسان دوستی و اومانیسیم به عنوان یک واقعیت دل‌پسند و عقل‌پسند انتخاب گردد، درحالی که انکیزیسیون با دشمنی کردن و ذلیل نمودن انسان، به نام خدا، انسانیت را از انسان دور می‌نمود.<sup>۲</sup>

۱. در متون و معتقدات مسیحی به توبه‌ی آدم و پذیرفته شدن آن از طرف خدا به اصطفا، یا ارتقاء او به مقام نبوت، ظاهراً اشاره‌ای نیست و آدمی به‌طور کلی موجود مقصر و بیچاره‌ای دیده می‌شود که ابدأ شباهت به آدمیزاد خلیفه الله قرآن و به اومانیسیم اسلام ندارد.

۲. در مقابل این روحیه و مکتب، چقدر اصرار در قرآن می‌بینیم که دعوت خدا و رسول از ما دعوت به زندگی و احیا معرفی گردد و سپس مابین خدا و انسان‌ها هرگونه واسطه و فاصله و بیگانگی برداشته شده او را به ما نزدیک‌تر از رگ گردن خودمان می‌داند و خدا را میان شخص و دل او جا می‌دهد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.» (انفال (۸) / ۲۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و رسول که شما را به آنچه زنده‌تان می‌نماید دعوت می‌کند، جواب مثبت بدهید و بدانید که خداوند حائل میان شخص و دل او می‌باشد و اینکه به سوی او گردآوری و محشور می‌شوید).

علاوه بر این، هم تمام نعمت‌ها را می‌گوید خدا برای تمتع شما آفریده می‌خواهد به دور از اسراف و افساد از آنها بهره‌مند بشوید و هم بنی‌آدم را کرامت داده و بر اکثر موجودات فضیلت بخشیده است؛ یگانگی انسان با خدا را قرآن بدان جا می‌رساند که می‌گوید کسانی که خدا را فراموش کنند خودشان ←

اندیویدوالیسم و فردگرایی نیز که همراه با لیبرالیسم و دموکراسی در مکاتب غربی قوت یافته است، و همچنین منشور حقوق بشر، چهره‌های دیگری از اومانیسیم و دفاع از حق فرد و حقوق آدمی می‌باشد.

اومانیسیم افراطی و پرستش زندگی و دنیاداری کار را به جایی می‌رساند که فرد انسان در تکاپوی معاش و ثروت و تدارک عیش و راحتی چنان محو و منکوب ماشین زندگی و اجتماع می‌گردد، و آلوده و اسیر هواهای نفس می‌شود که خود و زندگی را از دست داده به اصطلاح آلینه (aliéné) می‌شود و لازم می‌آید که مجدداً فکری برای احیاء او بنمایند و بشریت به خویشتن خویش بازگشت کند.

\* \* \*

خود مسیحیت و کلیسا نیز از اصلاح یا روح اومانیسیم رنسانس برکنار نمانده، شخصیت مذهبی و متفکر برجسته‌ای به نام اراسموس (Erasmus یا Erasme متولد ۱۴۶۹ در شهر زُتردام هلند و متوفای سال ۱۵۳۶ در شهر بال سوئیس)، واردکننده‌ی معروف و مؤثر اومانیسیم در آئین‌های کاتولیک و پروتستان گردید. اراسم به لحاظ تحریک، تحصیلات و توقف‌هایی که در کشورهای مختلف هلند، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و سوئیس داشت و مشاغلی که در صومعه، کلیسا، دانشگاه‌ها و دولت‌ها به دست آورد، نمونه‌ی کامل یک فرد بشردوست بین‌المللی (Cosmopolite) بود که به تناسب فلسفه و افکار اومانیستی خود، نقش واسطی را که می‌خواست است مابین مسیحیت شرقی‌الاصل و حکمت خارج از مذهب یونان ایفا نماید، انجام داد. به عنوان یک فیلسوف، معتقد بود که «بشر فطرتاً خوب است» و باید به طرف کمال رفته، به هم‌نوع خدمت کند. اخلاق مسیحی و حکمت غیر الهی، یونان را در مذهب درآمیخته طرفدار و مُبَلِّغ تساهل (tolérance) بود و پیشگام لیبرالیسم مدرن گردید.

### ۳- طبیعت‌شناسی و طبیعی‌مسلمی

همراه با اومانیسیم، بازگشتی نیز به طبیعت و به جهان صورت گرفت. اعراض از خدا و از دین کلیسا، علاوه بر توجه و قبول وجود خود، با خواسته‌های محسوس و حقوق

→ را فراموش کرده‌اند و پیغمبر گرامی می‌فرماید:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»

(هر کس خود را بشناسد پروردگارش را شناخته است).

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۵۷

مربوطه، موجود غیر قابل انکار دیگری را نیز که احاطه و حاکمیت او نیز محسوس و مسلّم بود، در ذهن‌ها و زبان‌ها وارد ساخت. یعنی جهان خارج از انسان یا طبیعت (La nature). باز شدن نسبی افق‌های علوم در رنسانس تا حدودی که پدیده‌ها و آثار طبیعی را از حالت مرموز و اوهام جاهلانه بیرون آورده و روشن می‌ساخت؛ آن را در هنر و ادبیات، سپس در فلسفه و حقوق وارد می‌نمود. افکار ناتورالیستی و حتی دهری‌مسلكی که انتساب آفرینش و اداره‌ی جهان به طبیعت است و بعضی از فلاسفه‌ی یونان طرفدار آن بودند، نضج گرفت. یا در سطح پائین‌تر قبول اینکه قوانین و نظاماتی در جهان بی‌جان و جاندار برقرار بوده و مصلحت انسان در شناخت و تبعیت از آنها است، اصطلاح «حقوق طبیعی» را در برابر حقوق شرعی و احکام دینی به‌وجود آورد. نظامات و حقوق طبیعی به‌عنوان اصول مسلم و لازم‌الاجرا یا معیارهای روابط اجتماعی تلقی گردید. افکار ژان ژاک روسو<sup>۱</sup> مؤلف «قرارداد اجتماعی» و «امیل» که از پیشگامان انقلاب کبیر فرانسه و سبک رومانسیسم شد، از همین مقوله ناشی گردیده است. روسو معتقد بود که طبیعت بهترین سازنده و مربی بوده و انسان اصولاً «خوب به دنیا می‌آید» ولی آداب تصنعی و مقررات تحمیلی جامعه او را خراب می‌نماید؛ بنابراین باید طبیعت را در پیشبرد جریان‌ها آزاد گذاشت و تسلیم طبیعت شد.

در هر حال جهان محیط بر ما یا طبیعت، به‌عنوان خالق مدبّر یا به‌عنوان دستگاه خلق و دست خدا، یکی از خداهای بشر و میزان زندگی و ارزش‌گذاری‌ها گردید؛ در حالی که در منطق متشرّعین و متکلمین حالت مقابله با مشیت الهی و ربوبیت را داشت یا لاقلاً دستگاه بیگانه‌ای تلقی می‌شد که باعث گمراهی دین و القای شرک و بدبینی می‌گردد و باید کنار گذاشته شود.<sup>۲</sup>

#### ۴- زندگی و دنیاپرستی

به‌دنبال زیبایی‌های زندگی، ملایمت و ملاطفت در روابط بشری، و بالاخره دانایی و توانایی‌هایی که علم و صنعت در اختیار بشر گذاشت، عکس‌العمل دیگر رهبانیت

۱. ژان ژاک روسو: (۱۷۷۸-۱۷۱۲) Jean Jacques Rousseau .

۲. در اینجا باز به تمایز اسلام و اعجاز قرآن برمی‌خوریم که نه تنها طبیعت و محسوسات خلقت را بیگانه نگرفته و متوسل به جدال‌های فلسفی و لفاظی‌های ادبی نشده است بلکه با توجه تام به طبیعت به‌عنوان «آیات خدا»، در اثبات صانع جهان و ارائه‌ی آخرت و تعلیم و تربیت انسان‌ها بر آن تکیه کرده است.

من درآوردی و ریاضت یا خشکه مقدسی‌های زاهدانه برای درک ملکوت آخرت که پدیدار گشت، میل به زندگی و بهبود و بهره‌مندی‌های مربوطه بود و همچنین آبادانی کشورها یا قلمروها، همراه با امنیت و حسن مدیریت، به دست دولت‌های مرکزی مسلط؛ البته این مسائل با چنین صراحت و هدفیت در قرون وسطی مطرح نبود و از اواخر آن دوران بود که تلاش و تدبیر و تفکر از خصال شهرنشینان گردید و وظیفه‌ی حکومت‌ها کسب قدرت، ثروت، تأمین رفاه و امنیت برای خشنودی و ترقی ملت‌های تابعه شد. متفکرین متجدد ایراد می‌گرفتند که دیانت و آخرت، شخص را از پرداختن به زندگی نقد دنیا منصرف و محروم می‌سازد. به این ترتیب، به جای رضای خدا، راحت و شوکت دنیا هدف اروپا گردید و انسان و دنیا دو مطلوب‌های اعلی‌انسان‌ها شد. در قرون جدید و معاصر، در مقیاس‌های ملی و اجتماعی و در فلسفه‌های سیاسی، آخرت و خداپرستی جای خود را به دنیاپرستی داد و هدف و برنامه‌ی مکاتب - اعم از غربی و شرقی - تأمین و توسعه یا تعالی زندگی دنیایی انسان‌ها گردید که از طرق سرمایه و اقتصاد، علم و صنعت، سیاست و عدالت و تعلیم و تحرک ملت‌ها باید فراهم گردد.

طبیعی است که کار دنیاپرستی به فرض هم که در فحشاء و فساد سقوط نکند، به رقابت و جنگ کشیده شده و به تخریب دنیا و هلاکت انسان‌ها منتهی می‌گردد.

### ۵- دولت و وطن و ملت

واژه‌های فوق با مفهوم متداول امروزی و اشتقاق‌های مختلف پاتریوتیسم، اناتیسم و ناسیونالیسم، اصطلاحات تازه‌ای هستند که در طی قرون و در قاره‌ها، در معرض تعبیر و تغییرهای تدریجی قرار گرفته اما در قرون وسطی اروپا وجود نداشته است. در آن ایام ولایات و ایالات و حتی کشورهای اروپا حالتی مشابه دهات سابق خودمان داشته است و املاک زراعی با معامله یا ارث، در تصرف اشخاص در می‌آمده و مالکیت زمین ملازم با مدیریت و حاکمیت نسبی بر محل می‌شده است. فتوادل‌ها و اشراف به دلیل مالک بودن یا مالک شدن ایالات از طریق ارث، معامله، معاوضه و احیاناً جنگ و حمله، فرمانروای منطقه شناخته شده و عنوان امیر، کنت، دوک و آرشیدوک و غیره یا پادشاه و امپراتور را پیدا می‌کردند. آمریت و سلطنت یا حکومت، زائیده‌ی مالکیت‌ها بوده است.<sup>۱</sup> مثلاً می‌بینید ازدواج فردینان و ایزابل از اشراف

۱. اینکه در زبان عربی مَلِک و جمع آن مُلُوک به معنای پادشاه و پادشاهان، یا مَلِک و مُلُک به معنای ←

اسپانیا که یکی مالک ایالت آراگون و دیگری ملکه‌ی کاستیل بود و الحاق بعضی املاک دیگر، هسته‌ی وحدت اسپانیا و تأسیس و اقتدار سلطنت آنجا را در قرن پانزدهم فراهم آورده و زوج مقدس، موفق به تصرف آندلس و تحمیل آئین کاتولیک بر سراسر شبه جزیره می‌گردند. یا شارل کن در قرن شانزدهم امپراتوری مقدس رومی آلمانی (Saint Empire romain germanique) را از راه ازدواج و وراثت و تجارت تشکیل می‌دهد که تقریباً تمام اروپا، منهای قسمت‌هایی از فرانسه و ایتالیا را زیر سلطه‌ی خود دارد. شارل، اشراف‌زاده‌ای بود از خانواده‌ی هابس‌بورگ که در شهر گان (Gand) بلژیک و هلند متولد و مالک تمام فلاندر می‌شود؛ با فوت پدرش فیلیپ لوبو آرشیدوکِ اتریش، کشور اتریش بدون کمترین زحمت و حرکت در قلمرو مالکیت و حاکمیت او قرار می‌گیرد و با فوت مادرش که اهل اسپانیا و ملکه کاستیل بوده است، پادشاه اسپانیا با همه‌ی مستملکات آمریکایی آن می‌شود و بالاخره با زد و بندهای معاملاتی و سیاسی، کشور آلمان را که از املاک دیگر خانوادگی هابس‌بورگ‌ها و متعلق به برادر کوچک‌ترش بوده است، به خود ملحق نمود. به طوری که بعد از شارلمانی قرن هفتم، بزرگ‌ترین امپراتور اروپا و مدعی تصرف فرانسه و ایتالیا می‌گردد. با ترک‌های عثمانی که از طرف شرق، اروپای مسیحی را تهدید می‌کردند درگیر شده و به تونس و الجزایر قشون‌کشی می‌کند و شکست می‌خورد... یا در جای دیگر می‌بینی که دوکی از انگلستان یا آلمان با گرفتن دختری از اشراف جنوب فرانسه، پس از فوت پدر زن، بدون هیچ عمل نظامی یا سیاسی، پادشاه قسمتی از خاک فرانسه می‌شود... در تمام این جریان‌ها و مالک و حاکم شدن‌ها، آن کس که نظرش را نمی‌پرسند یا نمی‌گویند و انگار حق و نقشی در این معرکه نداشته و مانند گاو و گوسفندِ ده و مزرعه و باغ ملک روی آن معامله می‌شد، اهالی و مردم محل بودند، آنهایی که بعداً نام ملت روی خود گذاشته و احراز شخصیت می‌کنند و تحت عنوان وطن احساس مالکیت می‌نمایند.

اما چه ملاک و کدام مقام بوده است که چنین مالکیت و حاکمیت را تفویض می‌کرده است؟ می‌دانیم که مالکیت و تبعات آن را با آئین مسیحیت تطبیق داده و در کلیسا بود که ازدواج‌ها، انتقال‌ها و تاج‌گذاری‌ها مشروعیت و رسمیت پیدا می‌کرد.

در آغاز تاریخ انکیزیسیون دیدید که چگونه پاپ اینوسان سوم و دیگران برای کنت‌ها و اشرافی که نسبت به ملحدین تسامح نشان می‌دادند، با تعطیل مراسم مذهبی به مصادره‌ی اموال پرداخته، و تصرف املاکشان را برای اشراف مجاور یا پادشاه فرانسه حلال کرده و آنها را در یوغ بندگی و اطاعت اوامرشان در می‌آوردند. تو گویی که به وکالت از خالق متعال، آنها مالکین اصلی اموال و اولی به انفس بوده، قبض و بسط می‌نمایند؛ امراء و سلاطین نیز عاملین آنها هستند. پاپ‌ها و اسقف‌ها، یعنی کلیسای قرون وسطی بود که از طریق عقاید و عواطف ناس بر مالکیت‌ها و سلطنت‌ها فرمانروایی مطلق، و در منازعات مقام حکمیت را داشته و حکومت مذهبی واحد اروپایی را به وجود آورده بودند.<sup>۱</sup> و این همکاری مذهب و مالکیت یا کلیسا و فئودالیسم با حاکمیت اعلای پاپ به نام خدا بود که در رنسانس واژگون شده، یکی بعد از دیگری، دولت‌های محلی مستقل یا ملی تشکیل گردید، در حالی که ایتالیا از سایر جاهای اروپا عقب مانده و با ملوک الطوائفی و هرج و مرج قدرت به صورت آزمایشگاهی از سیستم‌های حکومتی در آمده بود.<sup>۲</sup> دولت‌های مستقل و متمرکز ملی با تحکیم قدرت خود و در رقابت با آسیای مسلمان در حال نزول، درصدد کسب ثروت و تجارت و توسعه‌ی قدرت کشورهای خود، از راه تجاوز و تسلط بر قاره‌های خارج از اروپا یعنی استملاک و استعمار مناطق آمریکا، آفریقا و آسیا برآمدند، و این کار با «اکتشافات جغرافیایی» که یکی دیگر از ویژگی‌های قرن دوم رنسانس در تجدید حیات و خاطرات یونان دریانورد و روم جهان‌مدار بود، آغاز گردید. اسپانیا و پرتغال پیشقدم شدند و انگلیس و فرانسه و آلمان و روسیه و هلند به دنبالشان آمدند و رفته‌رفته اروپا را مالک الرقاب دنیا کردند، بدون آنکه کلیسا با دستگاه تبلیغاتی‌اش، برای خدمت به بشریت و صدور مسیحیت، خود را برکنار از معرکه بگیرد.

استعمار یا کلنیالیسم یکی از ثمرات رنسانس می‌باشد که در قرون جدید و معاصر به بار نشست.<sup>۳</sup>

۱. رجوع شود به شرحی که در این باب از قول ویل دورانت در پایان بحث «اوج اقتدار کلیسا» در صفحه ۴۶ آورده‌ایم.

۲. «گران لاروس آنسیکلوپدیک» در زیر واژه «رنسانس» و در تشریح جریان‌های قرن چهاردهم:

Seule L'Italie restait en apparence réfractaire au mouvement general de concentration – vrai laboratoire de systèmes politiques divers.

۳. ولی نباید فراموش کرد که استعمار اگر از نظر ما شرقی‌ها خیانت و جنایت محسوب می‌شود اروپائیان آن را آباد کردن مناطق عقب‌مانده و محروم، و متمدن کردن وحشیان نادان می‌دانسته‌اند و از این جهت با ←



گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۶۱

در زمینه‌ی تأسیس دولت‌های مرکزی بر مبنای ملت و میهن، یا عناصر تاریخی و جغرافیایی مالکیت و حاکمیت- که سبب جهش‌های بزرگ بعد از رنسانس و خلاصی از نظام سیاسی قرون وسطی گردید- روزه گارودی<sup>۱</sup> می‌نویسد که ناسیون و دولت‌های ملی (Etats - Nations) که بعد از قرون وسطی و ابتدا در انگلستان پس از بازگشت به جزیره‌ی خودشان به‌وجود آمد، محصول اشتراک در ولادت که ریشه‌ی لغوی آن می‌باشد، نیست. بلکه عکس‌العملی بود در برابر حاکمیت کلیسا و مسیحیت بر سراسر اروپا از یک طرف، و در برابر مالکیت‌های ارضی یا فئودالیسم از طرف دیگر، صاحبان مکاسب و صنعتگران و همچنین سلاطین با تکیه بر بازارهای فروش داخلی (در فرانسه) و بستن سدهای گمرکی (در آلمان) اقتصادهای ملی مطمئن به وجود آورده و قدرت را از چنگک پاپ‌ها و مالکین زمین‌ها بیرون آوردند و با پیدایش بورژوازی که طبقات محلی فعال و مولد و ثروت‌ساز بودند، و قرابت نژادی و خانوادگی داشتند، و پادشاهان بی‌زر و زور را تا حدودی از خود و برای خود می‌دانستند، اهالی شهرها احساس حق و مالکیت و احراز قدرت برای خود و باری مسکن یا وطن نمودند. ناسیون و ناسیونالیسم به‌صورت نوعی اندیویدوالیسم اجتماعی و محلی برای جدایی از وحدت کلیسایی و تأمین رونق اقتصادی به‌وجود آمد. ولی همین «دولت ملی» (Etats - Nation) که همزاد تاریخی سرمایه‌داری آزاد قرون جدید (Capitalisme liberal) بود با سرمایه‌داری صنعتی بین‌المللی و مؤسسات عظیم چندملیتی، از حیثیت و محتوا ساقط شده است.<sup>۲</sup>

---

→ انکیزیسیون، برای تحمیل ایمان و عبادت خدا و با آدم‌کشی‌های انقلابیون مدعی نجات خلق فرق اصولی ندارد.

۱. رژه گارودی (Roger Garaudy) متفکر و مورخ و استاد فلسفه‌ی معاصر فرانسوی صاحب کتاب «Apple aux vivants» که قبلاً در صفحه ۹۰ از او نام برده بودیم.

۲. در ایران و مشرق‌زمین مسلمان البته وضع به نحو دیگر بود؛ نه فلسفه‌ی تاریخی مارکس در اینجا قابل انطباق و اجرا است و نه سیستم‌های جامعه‌شناسی سیاسی دیگر اروپا و آمریکا؛ همان‌طور که می‌دانیم قبل از تماس ما با اروپا و ایجاد اولین پایگاه‌های تجارتنی و نظامی، پرتغالی‌ها و انگلیسی‌ها و به‌طور کلی نفوذهای استعماری و استیلایی ابرقدرت‌های شرق و غرب اروپا، از قرن هفدهم به بعد، کشورهای مسلمان در برابر تازه‌واردین مسیحی که آنها را به چشم «کافر» نگاه می‌کردند و بیشتر به خاطر دین و آداب تا به خاطر استقلال و آب و خاک، عکس‌العمل نشان داده، عرق دینی آنها در چهره‌ی مذهبی و وحدت «ملی» به‌جوش آمد. حفظ دین و آئین، هماهنگ با حفظ آب و خاک و دفاع از ملیت شد و ملت و روحانیت همصدگشتند. به این ترتیب اندیشه‌های ملت و ملیت به مفهوم جدید (nation و peuple) ←

ماحصل این بند آنکه دولت و وطن و ملت، نهادها (institutions) و پدیده‌هایی بودند که در رنسانس به عنوان تجدید حیات کشورها و انسان‌های تابع کلیسا ظهور کرده، مبداء حرکات و برکات و بلاهای فراوان شدند؛ نیازها و ارزش‌ها و مکاتبی را به وجود آوردند که با داعیه‌ی رهبری انسان‌ها و اداره‌ی دنیا به نوبه‌ی خود و از جهاتی جای مذهب و خدا را گرفتند.

→ در برابر خارجی‌های کافر و دولت‌های ظالم متکی بر آنها در ایران به وجود آمد. اصطلاح ملت که در قرآن و زبان عربی به معنای شریعت و مذهب است، در میان ما تحول معنی و مترادف با شعب قرآن که عرب‌ها به جای *people* یا *nation* به کار می‌برند، پیدا کرد. ملت و ملیت اگر چه در تماس و تسلط اروپایی‌ها به وجود آمد ولی به هیچ وجه ارمغان تحمیلی آنها و علیه اسلام و استقلال ما نبوده بالعکس برای حفظ مذهب و دفاع از مملکت ساخته شد و معرف وحدت اسلام و ایران در زبان فارسی گردید. کما آنکه ملی‌بودن و ملی‌گرایی نیز، لاقلاً در ایران، کالای صادراتی استعمار برای معارضه با قرآن و اسلام و مسلمانان یا بازگشت به نظام شاهنشاهی و آئین‌های باستانی نبوده و نیست. سلطنت پهلوی که استقرار خود را علی‌رغم خواست ملت، در اتکاء به بیگانگان و امحاء اسلام می‌دید، به افتخارات باستانی و احیاء نظام و سنن شاهنشاهی پرداخت. آنها نیز با ملی‌یون و ملیت که عجین شده با اسلامیت و ضد استبداد است و نه رنگ عربیت دارد و نه عصبیت نژادی، میانه‌ی خوبی نداشتند.

اما اندیشه‌ی دولت که بعدها در ترجمه‌ها «*gouvernement*» و «*état*» به کار رفته است در مشرق‌زمین اسلامی و مخصوصاً در ایران شیعه وجود داشته است. در تاریخ مشرق زمین، حاکمیت و آمریتی که مانند فئودالیسم اروپا از مالکیت اراضی ناشی شود وجود نداشته، اگر چه *ملک* و *مُلک* هم‌ریشه‌اند؛ مردم و جوامع سامی و آریایی‌هایی که به ایران‌زمین آمدند در قالب قبیله و ایل و طایفه متشکل و مشخص می‌شدند. هم مالکیت‌ها و فعالیت‌ها حالت اجتماعی اشتراکی ناشی از خانوار را داشته است، و هم ریاست و آمریت که از *آبوت* و شیخوخت ناشی می‌شده، مشروعیت طبیعی داشته است. و چون طینت قبایل و ایلات صحراگردی است و زندگی زراعی غالباً بر شهرنشینی غلبه داشته است، موضوع مسکن مستقر و وطن و دولت در فرهنگ باستانی ما چندان مطرح نبوده است. خصوصاً که هر چند سال با حمله و هجومی که ایلات و عشایر داخلی با قبائل نیمه‌وحشی خارجی به آبادی‌ها و شهرها می‌نموده و مالکیت و سلطنت را به غضب می‌گرفتند، اندیشه‌ی وطن یا میهن نمی‌توانست قانونیت و حرمت خود را حفظ نماید؛ تنها چیزی که وحدت ریشه‌دار پیدا کرد، مذهب بود که موجب ملیت شد.

به نظر می‌آید اصطلاح دولت به معنای حاکمیت مرکزی و قدرت قاهر قانونی، در ایران تشیع، مانند ملت و ناشی از تضاد و عکس‌العملی در برابر خلافت و حاکمیت غیرمقبول و موروثی خلفا بوده باشد. ایرانیان از ابتدا طالب قدرت و حکومتی بودند که عربی و شخصی خانوادگی و موروثی نبوده، «بگردد» (ریشه‌ی کلمه) و مجری حق و متعهد در برابر حقیقت باشد؛ همان‌طور که: در دعای افتتاح می‌خوانیم که:

«الهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعزبها الاسلام و اهله و تدل بها النفاق و اهله.»

در القابی هم که در دستگاه‌های حکومتی دیالمه و صفویه و قاجاریه (مانند عضدالدوله، سیف‌الدوله، مشیرالسلطنه و نظام‌الملک) می‌بینیم، دولت و سلطنت در همان مفهوم حکومت مرکزی مدیر مملکت به کار برده شده است، ضمن آنکه به خود لقب مظفرالدین، ناصرالدین و سیف‌الدین هم می‌داده‌اند.

## ۶- علم و ماشین

به طوری که در برخوردهای گذشته دیدیم، یکی از آفات و تعارض‌های علیه مذهب قرون وسطای مسیحی، اکتشافات علمی و نظریات فکری بود، با میل به‌رهایی از حدود و حاکمیت مذهب بر دانش و دید بشریت، چه نسبت به جهان خلقت و چه در زمینه‌ی معرفت به خود و خدا. با سست شدن پایه‌های معنوی، قضایی، سیاسی و مردمی کلیسا و با خارج شدن تعلیمات و تحقیقات از انحصار کلیسا، آزادی دانش و اندیشه به تدریج تأمین گردید و علوم و افکار مانند گله‌ای از مرغان در بندِ قفس، به هر سو و به هر دیار پرواز کرده، بر شاخسارهای معرفت و ابتکار و اختراع نشسته و فضای باز پیدا کردند. هم آواز با فلاسفه‌ی بزرگی چون فرانسیس بیکن<sup>۱</sup>، رنه دکارت<sup>۲</sup> و امانوئل کانت<sup>۳</sup> که زنجیرهای مکتبی اسکولاستیک و احترام اسارت‌بار فلاسفه‌ی کلاسیک یونان را زیر پا گذاشته و استقلال به استدلال، و اعتبار به حواس و تجربه دادند، دروازه‌های بزرگی به‌روی اروپائیان تلاشگر و پژوهشگر به‌قلعه‌های مرموز و مسدود پر از اسرار و ذخائر گرانها گشوده شد.

همان‌طور که قبلاً اشاره کرده بودیم مقید ساختن دانش و دانشمندان با سلاح مخوف انکیزیسیون بزرگ‌ترین لطمه را به ایمان مذهبی و به حیثیت کلیسا وارد ساخت. اشکالات و ضربات علوم و افکار رنسانس به پیکر مسیحیت با نظریه‌ی کپرنیک دائر به گردش زمین و سیارات به دور خورشید و کرویت زمین شروع گردید. بعد از آن اطلاعاتی بود که راجع به تشکیل کرات آسمانی و توالد و تناسل و ساختمان حیوانات و سایر موجودات و سپس تکامل انواع داروین می‌رسید و چون در تباین آشکار با داستان‌های عهدعتیق راجع به آفرینش جهان و عمر انسان و خلقت آدم قرار داشت، یکی بعد از دیگری پایه‌های دین را متزلزل می‌نمود. ولادت بدون پدر حضرت عیسی (ع)، مسئله‌ی غامض تثلیث و همچنین معجزات حضرت عیسی (ع) و حضرت موسی (ع) که هیچ یک با مشاهدات روزمره و عادت بشری جور نیامده و موازین علمی روز جواب‌گوی آنها نمی‌شد، مرتباً و از جمیع جهات دیانت کلیسا را زیر سؤال و اعجاب و استهزاء قرار می‌داد. سخنگویان کلیسا، همه‌جا، پای قدرت

۱. فرانسیس بیکن: (۱۶۲۶-۱۵۶۱) Francis Bacon .

۲. رنه دکارت: (۱۶۵۰-۱۵۹۶) René Descartes .

۳. امانوئل کانت: (۱۷۲۴-۱۸۰۴) Emanuel Kant .

لایتناهی خدا و امکانات روح را در میان می‌آوردند درحالی‌که علوم طبیعی و توجیهات علمی در تعلیل پدیده‌ها بدون دخالت دادن خدا خیلی از مسائل را حل می‌کرد و خود روح به مفهوم متداول آن - که جوهر حیات است و عنصر لطیف نامرئی فناپذیری می‌باشد که مجزا و مسلط بر جسم و ماده است - روز به روز صحت و اعتبار خود را از دست می‌داد و به سهولت قابل انکار می‌شد. از همه‌ی اینها گذشته، رسالت حضرت عیسی (ع) در دوران و محیطی رخ داد که دریافت‌کنندگان رسالت عموماً مردم عوام و ساده‌ای بوده و کسی درک و درخواست برای مبانی عقلی و استدلال‌های علمی نداشته است. حساسیت‌ها و پذیرش آئین مسیح بیشتر از طریق عواطف و اخلاقیات یا تأثیرات قلبی و روانی بوده و داعیه‌ای برای احتجاج‌ها و اثبات‌های منطقی و علمی نداشته است. منطق کهنه‌ی اسکولاستیک ارباب کلیسا نیز نمی‌توانست از عهده‌ی بحث و ایرادهای عقلی و علمی و تجربی برآید. ماحصل کلام آنکه آئین کاتولیک نه از جهت مبانی و طرز ارائه‌ی اولیه، و نه از جهت لفظ و محتوای داستان‌ها و روایات، توان و تناسب مقابله با اکتشافات جدید و استدلال‌های علمی را نداشت. علمای دین هم که نمی‌خواستند. اقرار به مخدوش بودن بعضی از متون نمایند و اشتباهات خودشان را در زمینه‌ی تثلیث و رهبانیت و تجسم مسیح در فطیر عشاء ربانی و نظایر آنها، اصلاح نمایند دو راه بیشتر برایشان نمی‌ماند: انکار علم یا فرار از بحث و بررسی.

مسئله‌ی تعارض دین و دانش اروپا که در اواخر رنسانس و دوران‌های جدید معاصر مطرح شده و هنوز هم برای بسیاری از علاقه‌مندان به هر دو حقیقت حل نشده است، مسئله‌ی بسیار حساس و غامضی را به وجود آورده است. از یک طرف خدا و نبوت و دینداری موضع محکمی را در دل و دیده‌های اکثریت جوامع اشغال نموده و ضرورت، حقانیت و اصالت مبانی دین برایشان قطعی بوده و نمی‌خواهند و نمی‌توانند آن را در اثر تضادها و تشکیک‌ها متزلزل و منتفی ببینند، و از طرف دیگر نفی و انکار و حتی تحقیر و تردید کلی و اصولی علم، با وجود پاره‌ای اشتباهات و نواقص و نوسانات، از جاهلانه‌ترین کارها بوده و وقتی در عمل و زندگی روزمره و در اشتغالات عمومی دخالت و حاکمیت دست آوردهای علوم و افکار را به سهولت می‌پذیریم و علم را عملاً عالی‌ترین مرجع قضاوت‌ها می‌شناسیم، غیر قابل قبول است که در قلمرو دین آن را ندید بگیریم و کور و گنگش بدانیم. علم را نه می‌شود علی‌الاطلاق

انکار و از صحنه‌ی ارزش‌ها و افکار اخراج کرد، و نه آن را مقید و مشروط ساخت. با سلب آزادی از علم و فکر و با وضع هر نوع قید و شرط، علم از علمیت و اعتبار می‌افتد. علم محدود شده و مشروط و مقید یا مضاف، مانند آب مضاف فقها در برابر آب مطلق است. آب خالص مطلق اگر چه با لطیف‌ترین عطرها و لذیذترین آشامیدنی‌ها امتزاج پیدا کرده و به اصطلاح شرعی آب مضاف شده باشد خاصیت مطهر بودن و صفا و روشنی‌دادن خود را از دست می‌دهد. علم از هیچ کس و از هیچ اصل و مصلحت نباید دستور بگیرد یا تأیید و تبعیت نماید.<sup>۱</sup>

علم باید مانند قاضی بی‌طرف و آزاده‌ی وارسته‌ای باشد که تنها حقیقت را جستجو نماید و حقی را که از حقیقت و از حق مطلق ناشی می‌شود، اعلام کند. مسیحیت همان‌طور که در بند «بازگشت و اعراض» (صفحه ۱۳۲) توضیح مختصر دادیم نمی‌توانست بی‌هراس و زیان، آزادی علم را بپذیرد و بگذارد مبانی اعتقادی مؤمنین و مکتب منهدم گردد<sup>۲</sup>، بنابراین تا آنجا که زورش می‌رسید انکیزیسیون را به

---

۱. هر گونه قید و شرط که روی علم بگذاریم، مثلاً بگویم علوم انسانی در جهان‌بینی مارکسیستی یا علوم انسانی با معیارهای اسلامی در مکتب خداپرستی، آن علم را از کلیت و اصالت انداخته ارزش و اعتبارش را محدود و مترادف با خود مکتب و جهان‌بینی مورد نظر کرده دور و تسلسل باطل به‌وجود آورده‌ایم. علمی و بخشی مثلاً به نام جامعه‌شناسی از دیدگاه سرمایه‌داری یا از دیدگاه اسلام اشکال ندارد و می‌تواند شعبه‌ای و فصلی از جامعه‌شناسی در این دو مکتب باشد. اما جامعه‌شناسی صحیح و کامل چیزی است که به دنبال شناخت جامعه‌ها، هر گونه که هستند و تا به حال بوده یا خواهند بود، چه خوب و چه بد، برود و جوامع بشری را با کیفیات و واقعیاتش بدون دخالت نظریات و خواسته‌های خودمان به ما بشناساند؛ در غیر این صورت و هر گونه تحدید و تخصیص رشته‌های علوم، ضمن آنکه خیانت به علم می‌شود خدمتی هم به اسلام یا به مکتب مورد علاقه نمی‌نماید.

۲. اما قرآن و اسلام چون مطمئن به خود و معتقد به علم است از همان ابتدا. هم از علم استقبال کرد، و هم استقلال آن را محترم شناخته است. همیشه کسانی که اطمینان به حقیقت و حقانیت خود داشته باشند از آزادی انتقاد و بیان و از عرضه‌ی نظریات مخالف یا از آگاهی و اکتشاف باک ندارند. قرآن قدم بالاتر را هم گذاشته آنجا که می‌فرماید:

«وَيَرْيَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ (۳۴) / ۶)

(و کسانی که دریافت علم کرده‌اند می‌بینند، (یا خواهند دید) و گواهی می‌دهند که آنچه بر تو از ناحیه پروردگارت نازل شده است، همان حق است و به راه خدای عزیز حمید رهبری می‌نماید.)

در واقع علم را مافوق و گواه تأیید کننده‌ی خود قرار می‌دهد. سفارش‌های فراوان قرآن درباره‌ی تعقل، تدبر، تفکر و علم، در توصیف و توصیه‌هایی است مانند:

شدت اعمال می‌کرد ولی به تدریج و بدون آنکه صلح و سازشی برقرار شود، عملاً نه تنها اجازه و آزادی در خارج از قلمرو خود را دادند بلکه برای باز خرید آبروی از دست رفته و اثبات عدم مباینت علوم با دین، هم تدریس و تربیت و اداره‌ی مؤسسات آموزشی را ادامه دادند و هم به تحقیق و تتبع پرداختند. در میان محققین و کاشفین بعد از رنسانس به نام‌هایی مانند ماریوت (Mariotte (۱۶۲۰ - ۱۶۸۲) در فیزیک و ماندل (Mendel (۱۸۲۲-۱۸۸۴) در زیست‌شناسی و کشف قوانین وراثت، برمی‌خوریم که کشیش بوده‌اند و امروزه در برابر دانشگاه‌های دولتی و لائیک، دانشگاه‌های معتبر و مجهز کاتولیک وجود دارد.

اروپای احیاشده در رنسانس و رهاشده از قفس مسیحیت به زودی نائل به شکافتن پرده‌های ضخیم جهل و رسیدن به حقایق محیرالعقولی در افق‌های ناپیدای جهان گردیده و رشته‌های وسیعی از علوم را در گنجینه‌ی دانش خود قرار داد؛ ولی رفته‌رفته چنان مغرور به اکتشافات و متکی به علوم گردیدند که کسانی مانند اگوست

→ «قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (زخرف (۴۳) / ۳)

(... قرآنی به زبان تازی [فصیح] پدید آوردیم، بسا که خردورزی کنید.)

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.» (فصلت (۴۱) / ۳)

(... به صورت قرآنی به زبان تازی برای اهل دانش)

یا

«لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۷۶)

(... بسا که اندیشه کنند.)

تمام اینها نشانه‌های اصالت و حاکمیت دادن به عقل و فکر و علم است. قرآن دانش و بینش آدمی را چون چراغی که باید بی‌پرده و تابنده باشد به استمداد دعوت می‌کند و به استخدام انسان در می‌آورد. البته برای علم در تفاسیر قرآن و در احادیث و تعلیمات اسلامی تعریف‌ها و تحدیدهای گوناگون داده‌اند و هر مکتب و مشربی خواسته است آن را در قالب معتقدات خود قرار دهد. اما تا آنجا که خداوند از روز ازل در جمع فرشتگان اعلام مشیت برای جعل خلافت نموده، خبر از خلقت آینده‌ی آدم می‌دهد، آدمی که سَفْکِ دِمَاءٍ و اِفْسَادِ در زمین خواهد کرد، و برای اثبات حقانیت خود و صلاحیت آدم در معبود ملائک شدن، به او تعلیم اسماء می‌نماید، علمی را که به آدمی و به انسان داده می‌شود، نمی‌فرماید علم الهی یا علم ایمانی و ملکوتی و غیره، بلکه علم اسامی که «موسوم» را به لحاظ کم و کیف آن به ما می‌شناساند. پس علم ازلی و علمی که خداوند به آدمیان داده و می‌دهد و او را به کمال و به مقام برتر از ملائکه می‌رساند، همان مفهوم لوژی (Logie) را دارد که در عناوین ژئولوژی (زمین‌شناسی)، سوسیولوژی (جامعه‌شناسی)، ازیپتولوژی (مصرشناسی) یا ایسلامولوژی (اسلام‌شناسی) آمده و فارغ از هر نوع ملاحظه و مصلحت‌اندیشی یا قید و دستور می‌باشد.

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۶۷

کنت، در جامعه‌شناسی تاریخی خود، ادیان آسمانی را مکاتب واسطی از دوران قبل از بلوغ انسان دانسته علم را کاشف همه‌ی مجهولات، و تکنولوژی و فن را حلال همه‌ی مسائل و مشکلات گرفته به بشریت وعده‌ی قریب الوقوع پیروزی و خوشبختی را دادند. برای عده‌ای نیز علم (Science) قداست الهی و حالت خدایی یافته سیانتیست (Scientist) شدند؛ غافل از آنکه علم مانند خود جهان و طبیعت، بی‌نهایتی است که هر قدر در وادی آن پیش برویم خود را جاهل‌تر و حیران‌تر می‌بینیم و علم در حد اعلی، چراغی بیش نیست به هر سمت آن را بگردانیم و هر جا که بخواهیم برویم راهنمای ما خواهد بود؛ ولی نه می‌تواند هدف باشد- مانند خدا- و نه هدف‌دهنده یا هدف تعیین‌کننده.

\* \* \*

فرزند خلف علم، صنایع و فنون جدید یا تکنولوژی و ماشین، گام‌های سرنوشت‌ساز مهمی از قبیل اختراع چاپ، ماشین بخار و مولد برق برداشت ولی ماشین ضمن آنکه توانایی‌های ما و چاره‌سازی‌ها را صد چندان و بیشتر کرده است از جهات دیگری و با همکاری سرمایه، مسائل و مشکلات جدیدی را به وجود آورد و انسان را اسیر خود نموده چهره‌ی دنیا را عوض کرده است. آدمیزاد مانند بت پرستان که خالق معبود خود بودند، محکوم مصنوعات خویش گردیده و موجودی غیر از آنچه آفریده شده است و باید باشد، شده است. علم و صنعت از هر طرف با سرعت سرسام‌آور پیش می‌روند؛ درحالی که اخلاق و معنویت یا ارزش انسانی و خود انسان، پیش نرفته و تکامل نیافته است. مشکلات و مصائب نیز یا به قوت و جدت خود باقی است و یا اگر از جهاتی برطرف می‌شود و اصلاح می‌یابد، مسائل و بلاهای نوظهوری از جهات دیگری سر در آورده و می‌بینیم که من حیث المجموع، بشریت روی خوش نمی‌بیند و گرفتاری‌ها و بیچارگی‌ها رو به فزونی می‌رود.

#### ۷- لیبرالیسم

لیبرالیسم و دموکراسی به صورت نسبی و محدود- مانند اومانیسیم- از مواهب و موارد یونان قدیم است که در رنسانس شکوفه‌ی مجدد زد. می‌دانیم که آزادی و آزادمنشی چون بسیاری از ارزش‌ها و خواسته‌های انسانی و به مصداق «تَعْرِفُ الْأَشْيَاءُ

بِأَصْدَادِهَا<sup>۱</sup>، در نظام های استبدادی و طاغوتی یا جاهلی دینی، مورد و معنی پیدا می کنند و عکس العمل ها و اهدافی در برابر اسارت و ظلم بوده اند. آزادمندی و آزادی خواهی از فقدان انصاف و عدالت می خیزد نه آنکه مترادف با بی بندوباری و هوسرانی بوده، از فساد و کفر سرچشمه بگیرد<sup>۲</sup>.

ده قرن سلطه ی مادی و معنوی کلیسا و محدودیت های اسارت باری که در تمام شئون دنیا و آخرت به وجود آورده، منطق نهایی آن انکیزیسون انسان سوز بود و مردم اروپا را تشنگان رهایی و شیفتگان آزادی ساخت و لیبرالیسم را در چهره های مختلف به معنای آزادی دادن به انسان و به طبیعت و طبایع حاکم بر انسان، به شیوه ی ژان ژاک روسو و شعار «بگذارید برود، بگذارید بشود» (Laissez passer, laissez faire) که در قرن بعدی پیشنهاد شد، الزاماً انکار خدا و ادیان نبود؛ بلکه آنها را در قالبی که از تعلیمات کلیسا داشت، غیر عقلی و غیر علمی دیده و می خواست جدا و مستقل از مذاهب، از مبادی فطرت و فتانت خدادادی انسان و از نوامیس حاکم بر طبیعت - که با دید علمی و تجربی شناسایی می شد - استعداد نماید.

به طور کلی اروپائیان در آزادی طلبی و در نهضت های موقی، معمولاً کلیسا را مقابل ملت ها و موافق با دولت ها و جناح ارتجاعی دیده اند. مثلاً در مقدمات انقلاب کبیر فرانسه که پادشاه یک مجلس شبه شورای ملی از نمایندگان اشراف و روحانیون و مردم تشکیل داده بود، چون رأی گیری به صورت طبقاتی انجام می شد و رأی روحانیت به طرف اشراف می رفت، ملت با وجود تعداد خیلی بیشتر در اقلیت قرار می گرفت.

۱. روایت: اشیاء با (کمک) اضداد خودشان شناخته می شوند.

۲. کما آنکه در کلمه ی طیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» معبودهای بشری باطل، پهلو به پهلو ی خدای قادر واحد آمده اند و رسالت پیغمبران، نجات انسان ها از پرستش بت های جهل و جور بوده است. اگر جاهلیت های تجسم یافته در بت های مصنوعی و طاغوت های برخاسته از استغنا، عصیان ها، استکبارها و استعلا، وجود نمی داشت و بشر زنجیرهای بندگی برگردن خود نمی گذاشت، اطاعت و عبادت به خدا موضوعیت پیدا نمی کرد. همان طور که در عالم حیوانات که غیر مختار و غیر منحرف اند، نبوت رخ نداده است و در عالم انسان ها همیشه بعثت رسل در امت های گرائیده به شرک و فساد، و به ظلم و گمراهی تحقق داشته است. قرآن و اسلام در آزادی از اسارت طاغوت ها و حاکمیت شیطان توقف نکرده و در کلمه ی طیه، بلافاصله بعد از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و نفی معبودهای ناحق، خدای واحد شایسته ی عبودیت را معرفی می نماید؛ ولی فلسفه های لیبرالیستی در نیمه ی راه سلبی یا منفی استبدادها متوقف شده و انتخاب خدای جایگزین آنها را آزاد گذاشته اند، غافل از آنکه به این ترتیب خدایان دیگر، یا اسارت ها و طغیان هایی، خرده ها و دل ها را مسخر خود می نمایند.



### ۸- سوسیالیسم و کمونیسم

مکاتب سوسیالیستی، کمونیستی و مارکسیستی که در یونان قدیم و حتی ایران ساسانی، به کلی بی سابقه نبودند، و چند قرن بعد از رنسانس ظهور کردند، باز هم داعیه‌ی اومانیستی، دفاع انسانی و خصلت شدیداً ضد کلیسایی داشته و می‌خواستند به عوض انسان و فرد انسان، جامعه یا طبقاتی از جامعه را به جای خدا یا کلیسا و دولت‌ها بنشانند. اولویت را به اقتصاد و به نیازهای مادی دنیایی داده، ایمان، اخلاق، معنویت و آخرت را متفرع بر اجتماع و اقتصاد و تابع مالکیت و افزار تولید می‌دانستند. اینها، و مترقی‌ترین و انقلابی‌ترینشان، به ایدئولوژی و عقیده-که برگردانی از ایمان مذاهب است، و می‌خواهند دارای پایه‌های عقلی و عاطفی و علمی پسندِ روز باشد- و به انقلاب- که معادل تغییر درونی افکار و احوال و واژگونی نظام‌های ارزشی و حاکم است- اهمیت به سزا می‌دهند؛ ضمن آنکه توفیق و دوامشان را در تبلیغ توأم با تحمیل می‌بینند و مانند کلیسای قرون وسطی در بحبوحه‌ی اقتدار پاپی، خود را مسئول نظارت بر دولت و موکل بر امت دانسته با در دست گرفتن قدرت مطلقه و سانسور انگیزیسیون‌وار بر تمام اعمال و احوال و افکار، می‌خواهند مردم را به اسارت مطلقه‌ی خود در آورند. چنین می‌نماید که حزب، کلیسا باشد و دبیرکل حزب، خدای خلق باشد!

با وجود این مشابهت‌ها، به دلیل آنکه مذهب تحمل مشقات و امید به آخرت را توصیه و موعظه می‌نماید و روحیه‌ی غیرانقلابی و غیرمترقی دارد، سوسیالیسم و کمونیسم دشمنان سرسخت کلیسا هستند و اینکه لنین می‌گفته است «مذهب تریاک جامعه است»، منظورش همین جهت بود.



## نتیجه‌گیری

### دو خیانت بزرگ

در اینجا گزارش تفتیش عقاید که عملکرد کلیسای کاتولیک اروپا در قرون وسطی بود و سعی کردیم مأخوذ از اسناد تاریخی دست اول خودشان و حتی المقدور جامع باشد، به پایان می‌رسد. امید است اطالهی کلام و تفصیل مطالب با حواشی و توضیحات اضافی، خواننده عزیز را زیاد خسته نکرده باشد. شاید مطالعه‌ای که انجام گردید، خالی از فایده نبود زیرا که دورادور شاهد هزار سال نمایش مسیحیت در دوران شکوفایی و قدرت آن و آزمایش پردامنه‌ی انکیزیسیون شدیم که برادران اهل کتاب ما، در آن طرف دنیا با سرمایه‌گذاری‌های فراوان انجام داده یا قربانیان انجام آن شدند. هر چه باشد، نتایج این آزمایش برای آنها و برای ما آموزنده است، آیه‌ای که در ابتدای مقاله در زیر سوره‌ی حمد (۱) گذاشته بودیم، مصداق آن بوده و جا دارد باز بگوییم:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرِي وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.» (یوسف (۱۲) / ۱۱۱)

(به یقین در داستان‌های آنان عبرت و پند برای صاحبان عقل است، حدیث بر بافته‌ای نبوده تصدیق هم‌گونه‌ای است از گذشته‌ها و راهنمایی و رحمت برای گروهی که ایمان می‌آورند.)

اینک با جمع‌بندی جریان‌ها، و فهرست کردن نکات اصلی و با تحمل پاره‌ای تکرارهای ضروری سعی می‌کنیم چکیده‌های این آزمایش مذهبی - اجتماعی را با

دید قرآنی خودمان و با توحه به سوره حمد (۱) بیرون بزنیم. کسانی که اهل نماز و قوم ایمان باشند و نخواهند که دین و دنیای ما مانند مسیحیت اروپا شود، از این عبرت گیری ملول نخواهند شد.

\* \* \*

قبل از آنکه به ردیف بندی نتایج پردازیم توجه به آخرین پرده‌ی نمایش که خود ثمره‌ی آزمایش است، کرده و می‌گوییم رنسانس که در مجموع انصراف و استعفای از شئون و آثار و ارزش‌های قرون وسطای زیر سایه‌ی مسیحیت بود، و در بازگشت به عالم شرک یونان خلاصه می‌شد، اروپاییان را - چه آنها که از خدا و دین برگشته و سست یا دشمن شدند و چه آنها که ایمان را به عنوان یک ارتباط خصوصی و وجدانی شخصی نگاهداشته بودند - به اینجا رساند که شخصاً راه و رسم زندگی را تعیین نمایند؛ بشر خواهان دنیا و سازنده‌ی دنیای خود شد. کسی دیگر، به زبان حال یا به زبان قال، خدا را نخواند و «اهدنا الصراط المستقیم» نگفت. اروپایی که بعد از تجدید حیات رنسانس با سرعت و قدرت به سوی دنیاسازی و دنیاپرستی به حرکت درآمد و تمدن درخشانی را به وجود آورد، این اختلاف اساسی را با تمدن‌های قبلی بشری پیدا کرد که راه گشای خویش و خدا ساز گردید.

حال اگر خواسته باشیم مهم ترین ارمان یا یادگار دوران حاکمیت کلیسا و ثمره‌ی نهایی انکیزیسیون تقریباً هزار ساله را معرفی نماییم، باید علاوه بر جواب منفی دادن به سه سوال ابتدای این بخش، انگشت روی دو خیانت عظیم بگذاریم:

(۱) محروم کردن انسان از راهنمایی خدا؛

(۲) بازگشت از آخرت به دنیا.

اروپائیان برگشته از خدا - یا دور شده از خدا - به جای ذات لاشریکی که زاییده‌ی دیگری و ساخته‌ی هیچ کس نیست و به جای عشق ورزیدن به او و پیروی از آئین او، خود به ساختن و خواستن ایسم‌های زیبا و جهان آرای گوناگون پرداختند: ناسیونالیسم، اومانیسم، لیبرالیسم، پوزیتیویسم، سیانتیسم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، اتاتیسم، فاشیسم، کمونیسم و غیره. اینها فرآورده‌های خردمندان، دانشمندان، روشنفکران و دل سوختگان و عبارت بود از مکتب‌ها، مذهب‌ها و راه‌گشایی‌ها، با رهبران زنده و نیرومند، قابل تشبیه به شرایع الهی و پیغمبران، به قصد حل مشکلات جوامع، با داعیه‌های نجات

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۷۳  
ملت یا بشریت، از همه‌ی محرومیت‌ها و سختی‌ها و ستم‌ها، و بالاخره رساندن انسان‌ها  
به رفاه و ترقی و به صلح و سعادت همه‌جانبه‌ی دنیا<sup>۱</sup>. رهبران و پیروانی داوطلب میدان

۱. البته از اینکه بشر کارساز زندگی و دنیای خود باشد و با فعالیت و تلاش و تدبیر بار خویش و هموعان را  
به دوش بکشد، ایرادی نیست؛ بالعکس، در منطق ادیان توحیدی و قرآن خودمان، بنا به امامت و سنت  
ابراهیم و موسی و با اعلام کهن:

«الَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹)

(اینکه هیچ برنده و حاملی بار دیگری را بر نمی‌دارد.

و اینکه انسان را بهره‌ای جز آنچه تلاش کرده است نیست)

مشیت خدا و رسالت انبیاء چنین است. برنامه‌ی بعثت حضرت خاتم النبیین و هدایت بشر نیز مبتنی بر  
خودکفایی و خودجوشی بوده است. یکی از مظاهر خودجوشی نیز همان آزادی انسان و رهایی او به حال  
خود است که آنچه می‌پذیرد و می‌کند، چه خوب و چه بد، به مصداق:

«إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرُوا وَإِنَّمَا كَفُرُوا» (دهر (۷۶) / ۳)

(ما او را در جاده و مسیر زندگی راهنمایی کردیم اعم از آنکه شکرگزار و بهره‌بردار باشد

یا قدرشناس و کافر به خدا).

برخاسته و جوشیده از درون و وجود خودش باشد. اگر «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره (۲) / ۲۵۶ : در  
[پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...) نبود و خداشناسی و خداوندگی در ایمان و عمل، تحمیل بر  
انسان می‌شد چیزی که از او و برای او (یا علیه او) باشد، وجود پیدا نمی‌کرد و همه چیز از خارج او  
می‌بود.

همان‌طور که تمدن و ترقی فرنگیان از راه تلاش و ابتکار، یعنی خودجوشی فراهم گردیده است (و  
همچنین گرفتاری‌ها و بلاها یا مفساد و مظالم آنها)، یکی از علل انحطاط مسلمان‌ها نیز کناره‌گیری نیاکان  
ما و هنوز ما از کار و کوشش و سازندگی است (رجوع به مقاله‌ی سیر انحطاط مسلمین و کتاب «کار در  
اسلام و ایران» شود) و انتظار نا به جایی که از مسلمان بودنمان و از دعا و خدا برخلاف «وَكَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ  
الْغُرُورُ» (لقمان (۳۱) / ۳۳ : مبدا غرور بی‌جهت شما را به خدا بفریبد) داریم.

قرآن آغاز و پایان کار انسان‌ها را مربوط به خدا دانسته بقیه را به عهده‌ی خودمان می‌گذارد. تنها چیزی  
را که خدا به حکم «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل (۹۲) / ۱۲ : همانا که هدایت بر عهده‌ی ماست) در تعهد و در  
شأن خویش دانسته و به ما تعلیم داده است که از او تمنا و طلب نماییم، راهنمایی و رهبری است.  
خواستن خدا، و جز او هیچ چیز را هدف و مقصد ندانستن و هیچ‌کس را مقصد و ارباب نگرفتن  
به‌طوری که در سوره‌ی حمد (۱) و بعد از حمد دیدیم، همان هدایت به راه راست و استوار است و  
راه یافتن سعادت‌بخش و رهبری شدن. راه را از او (و از رسولان او) باید بگیریم و خودمان راه برویم.

در زمینه‌ی بازگشت اروپای جدید و معاصر از خدا و آخرت به ایسم‌های خودساخته و به آبادی و  
اصلاح دنیا (یعنی به خود و به دنیا که تقصیرش را به گردن کلیسا و روحیه‌ی انکیزیسیون انداختیم و در  
رساله‌ی «مذهب در اروپا» در سال ۱۳۲۰ نیز توضیحاتی داده بودم) آیات اواخر سوره‌ی کهف (۱۸)  
می‌تواند تذکرات قابل هدایت و عبرت باشد:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا؟» (کهف (۱۸) / ۱۰۳)

←

شده، هر تازه‌واردی، سابقی‌ها را طرد و تخطئه می‌نماید، و انسان را هر روز حیران‌تر و هراسناک‌تر و گرفتارتر می‌سازد.

البته قبل از رنسانس و پیش از بازگشت به فرهنگ شرک یونان، اروپائیان قرون وسطی چندان هم در خط خدا نبوده، به‌طور کامل و صحیح به‌زبان یا به‌دل «اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نمی‌گفتند؛ راه کلیسا را می‌طلبیدند و می‌رفتند؛ راهی که آغازش توحید بود ولی محورش تثلیث شد و فرماندهش پاپ. فرامین و فتاوی‌های پاپ‌ها یک مقدار از روی عهدین و انجیل‌ها صورت می‌گرفت که یادگارهای مغشوشی از فرستادگان خدا بود، ولی قسمت عمده روی تشخیص و تصورات خودشان بود که اولاً از تجسم و تأثیر دوران‌های تاریخی برخاسته و یادگارهایی از افراد و افکار و اوهام گذشتگان، در فاصله موسی تا عیسی و سپس تا پاپ‌ها محسوب می‌شد؛ و ثانیاً اجتهادها و تبادل آرای که در تعلیمات کلیساها و در شوراها و اعلاهی روحانیت (Conciles) در محفل اسقف‌های کشوری یا در مجتمع عمومی اسقف‌های کاتولیک انجام می‌گردیده است. در این شوراها بزرگ، هم مسائل تشکیلاتی - اداری - سیاسی مربوط به حاکمیت کلیسا و روابط با دربار روم را حل و عقد می‌نمودند و هم مخصوصاً مسائل اساسی اعتقادی و اجتهادی مبهم و مورد اختلاف و مطالعه شده را به زعم خودشان قطعیت می‌دادند که به لحاظ تأثیر در دنیای مسیحیت و تثبیت و وحدت مبانی دینی بُردِ عظیمی داشته، مکمل مکتب محسوب می‌گشته است و از جهاتی نیز مستقل و شاید مسلط بر مبانی اصلی و آنچه از ریشه‌های اولیه اخذ شده بوده است.

→ (بگو آیا شما را خبر از زیانکارترین مردمان به لحاظ اعمال و زحماتشان بدهم؟  
 «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.» (کهف/ ۱۸) / ۱۰۴)  
 کسانی که تلاش‌هایشان در (کار) زندگی دنیا (اختصاص یافته و) گم شده است  
 درحالی که تصور دارند که کارهای خوبی انجام می‌دهند.  
 «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا.»  
 (کهف/ ۱۸) / ۱۰۵)  
 (آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و به ملاقاتش کافر شدند، بنابراین زحماتشان  
 هدر رفته است و روز قیامت وزن و بهایی برایشان برقرار نمی‌نمائیم.)  
 «ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَتَّخِذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا.» (کهف/ ۱۸) / ۱۰۶)  
 (به این ترتیب پاداش آنها برحسب آنچه کفر ورزیدند و آیات و فرستاده‌های مرا بازیچه  
 گرفتند، جهنم خواهد بود.)

اتفاقاً انکیزیسیون- که موضوع این رساله است و از مهم‌ترین پدیده‌های عالم مسیحیت به لحاظ مدت، وسعت و آثار مترتبه محسوب می‌شود- محصول مشترک مؤمنین، پاپ‌ها و شوراها بود؛ و ملاحظه کردید که در حاشیه و خارج از مبانی اصیل مذهب عمل می‌شده و کمتر خواسته‌اند استناد به آیات و احکام انجیل و عهدین نمایند، یا تأسی به سنت پیغمبران و اخلاق و تعلیمات حضرت مسیح بکنند. حتی مباینت کلی هم با آنها داشته است. انکیزیسیون را به‌عنوان یک محصول روانی، حقوق فلسفی و عقلی و علمی بشری باید گرفت که از میان مردم و از کلیسا و صومعه‌ها و از شوراهای اعلی سرزده و پایه‌های آن در شورای لاتران به ریاست پاپ اینوسان سوم ریخته شد.<sup>۱</sup>

در دوران اصلاح دین (Réforme) دیدیم که یکی از نکات برجسته همان «بازگشت به کتاب»<sup>۲</sup> با استفاده‌ی مستقیم و استناد به انجیل‌ها بود که کلیسای کاتولیک زیر بار آن نرفته ترجمه و قرائت آزاد و تفسیر اناجیل به‌وسیله‌ی غیر کشیش‌ها را نیز قدغن کرده بود.

---

۱. مابین اجتهاد و آراء پاپ‌ها و شوراهای کاردینال‌ها در آئین کاتولیک، با آنچه ما در اسلام فقاهت و اجتهاد می‌گوییم، مشابهت‌هایی وجود دارد. فقها و علمای اسلام نیز در «حوادث جاریه» یا مسائل روز و در پرسش و پیش‌آمدهایی که عیناً و صریحاً در دوران نزول وحی بیان نشده یا در گفتار و کردار رسول اکرم رخ نداده بوده است ناگزیر به اظهار نظر و «اجتهاد» می‌شوند. با این تفاوت که در فقه شیعه علاوه بر اینکه اصول دین موضوعات صد درصد عقلی و اختیاری و غیر تقلیدی و غیر تحمیلی می‌باشد، اجتهاد در احکام و تکالیف نیز به معنای اجتهاد به رأی و اعلام نظریات شخصی یا شورایی نبوده و باید استنباط و استخراج‌های علمی و عقلی مستدل و مستند به مدارک و مأخذ اصیل باشد. یعنی به قرآن و به سنت رسول اکرم (یا عترت) برگردد. شاخه‌ها و تفریع‌هایی بر تنه‌ها و ریشه‌ها یا به اصولی باشد که خدا و پیغمبر (یا آنچه معصوم به استناد و نقلشان از رسول اکرم) وضع نموده‌اند. در اینجا از یک طرف به اهمیت فوق‌العاده‌ی حدیث ثقلین برمی‌خوریم که پیغمبر گرامی در موقع رحلت فرمود

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی (یا عترتی)»

و اگر چنین اصرار و انحصار در کار نمی‌آمد معلوم نبود چگونه شیرازه‌های دیانت از هم پاشیده می‌شد و دستخوش افکار و آراء و اهواء هزاران مفتی و مجتهد متعلق به فرقه‌های مختلف و مدعیان رهبری دین و دنیای مسلمانان می‌گردیدیم و چه انکیزیسیون‌ها از آن میان در نیامده بود!

از طرف دیگر، دست نخوردگی و اصالت کتاب همراه با تحکیم و تفصیل‌های آن و با تتمیم و تکمیلی که در اثر حضور و عمل الگوهای زنده نصیب ما و دنیا شده است، عامل مهم دیگر و نعمت غیرقابل ارزیابی بوده است که مکتب را بی‌نیاز از تلاش برای تولید و ترمیم از پیش خود کرده است.

۲. بازگشت به کتاب : Retour aux Ecritures .

اینک در بررسی از آزمایشی که کلیسای قرون وسطی داده است و برای جمع‌بندی نتیجه‌گیری خودمان صحبت از کشیش‌ها و پاپ‌هایی نخواهیم کرد که با سوءاستفاده از مقام روحانی، همان‌طور که در تمام سیستم‌ها هست و در گزارش‌های رسمی ذکر شده بود، در شکم‌بارگی، عیاشی، جاه و جلال و به‌طور کلی در منجلاب فریب و فساد غوطه‌ور شده، آبروی کلیسا و روحانیت را بردند و خود را مشمول خشم و عقاب الهی قرار داده، و از دسته‌ی «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» بودند.

توجه و تأسفان را معطوف اکثریت با حسن‌نیت و اهل خدمت (یا مدعیان خدمت) می‌نماییم که گمراه از هدایت شده‌اند و شاید زیان‌شان به خود و به بشریت بیش از دسته‌ی اول بوده باشد. صحبت روی «ضالین» است و برحسب آنچه در بحث‌های گذشته تشریح شد موارد ضلالت از راه مستقیم خدا و خیانت به دین و انسان را فهرست وار مرور می‌نمائیم:

۱- آنهایی که با اصرار به تثلیث و پسر خدا گفتن مسیح علیه السلام، خشت اول دین را کج گذاشته به عشق بالا بردن عیسی، خدا را پائین آورده، توحید ابراهیمی را به بت‌پرستی و بشرپرستی جاهلی تبدیل کردند؛ درحالی که مسیح و مریم و موسی و سایر انبیاء که در عهدین خودشان آمده است، چنین چیزی را نگفته و همگی فرزندان آدم را به بندگی خدای یکتا که بی‌همسر و بی‌همتا است، خوانده بودند. این انحراف از توحید و از پیروی خدا سرمنشاء همه‌ی انحراف‌ها و جدایی‌ها و ستم‌گری‌ها گردید.

۲- آنهایی که کلیسا را تأسیس شده‌ی حواریون، روحانیت را مساوی مسیحیت، پاپ را جانشین عیسی بن مریم و خود را واسط ضروری میان خلق و خدا دانسته و مردم را به نیازمندی، سرسپردگی و اطاعت خویش دعوت می‌نمودند، و دامنه‌ی شرک را با غضب و انتساب پاره‌ای از مختصات الهی به خود، وسعت بخشیدند. خدا شدن و خدا ساختن از اینجا سرچشمه گرفت و آزمایش تلخی نصیب مکتب توحید گردید.

۱. قرآن در این زمینه، هم اعتراض‌های مکرر به روحانیون اهل کتاب دارد که چرا اموال مردم را به باطل می‌برند، آیات خدا را به بهای اندک برای متاع دنیا می‌فروشند و خلائق را از راه خدا باز می‌دارند. و هم مؤمنین را مسئول و مقصر دانسته است که چرا احبار و رهبانیان را به جای خدا، اربابان خود می‌گیرند.

قرآن اطاعت را فقط از خدا و رسول اجازه و دستور می‌دهد و در سوره‌ی احزاب (۳۳) می‌خوانیم:

«يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا.



۳- آنهایی که کتاب و رسول و آئین را به بهانه‌ی تخصص و تقوا، در تولیت انحصاری خود گرفته؛ مانع دسترسی مردم به کلام خدا و ترجمه و تلاوت و تفسیر و تأثیر آن گردیدند و روحانیت را چون پرده‌ای در میان خدا و خلق قرار دادند و مؤمنین را زندانیان کلیسا و اسیران خرافات یا اشتباهات خودشان ساختند. درحالی که خداوند پیغمبران‌شان را برای دعوت مستقیم بندگان به سوی خود فرستاده و واسط و دربان برای آستان رحمانیتش، و محاکم عدل و مدیریتش نخواست و جای خویشتن را در دل هر انسان سراغ داده است.

۴- آنهایی که با داعیه‌ی نمایندگی خدا و آگاهی بر اوامر و اسرار او، خود را سرپرستان امور دین و دنیا جازده و تفوه کرده‌اند که به خاطر مصلحت دنیا و سعادت عقبی باید بر مردم ولایت و بر دولت‌ها نظارت، یا حاکمیت داشته باشند. لوازم ایفای این وظیفه را نیز- که نه خدا و رسول به عهده‌ی کسی گذاشته‌اند و نه احدی را ممتاز و مراقب مسئول سایرین کرده‌اند- از طریق عناوین به خود بسته‌ی معنوی، ثروت‌های مادی و قدرت‌های سیاسی و نظامی به‌هزینه‌ی مؤمنین فراهم آوردند. سپس با اعمال قدرت به بهانه‌ی حکومت مطلقه‌ی دین و طرفداری امت‌واحد، به طرد ملیت‌ها و منهایها و به نفی تنوع و تراوش‌های قومی و ارزش‌های انسانی پرداختند. با آزمایش نامطلوبی که دادند، دولت‌ها را مدعی و ملت‌ها را منزجر ساخته و باعث نه تنها تفکیک، بلکه طرد دین از سیاست شدند و عملاً حکومت روحانیت را برای همیشه محکوم نمودند، درحالی که علاوه بر اخلاص عمیق عامه و همکاری بی‌دریغ مأمورین در آن دوران، از سنت و میراث اداری محکم و امپراتوری روم غربی برخوردار بوده و هنوز هم دربار واتیکان مانند یک دولت منظم و مجهز، تشکیلات مفصل شورایی، حقوقی، سیاسی، مالی، فرهنگی و علمی و کلامی دارد و شکست یا عدم موفقیت کلیسا را در اداره‌ی امت نمی‌توان مربوط به نقص مدیریت و جهات دیگر دانست.

۵- آنهایی که دایه‌های دلسوخته‌تر از مادر و کاسه‌های از آتش داغ‌تر شده و خود

---

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُتُمْ لَغْنَا كَبِيرًا.

→ (روزی که چهره‌های آنان در آتش دگرگون می‌شود، خواهند گفت: ای کاش از خدا و

رسول اطاعت می‌کردیم.

و می‌گویند: صاحب اختیار، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه به

در بردند.

صاحب اختیار، عذابشان را دو برابر گردان و به سختی مورد نفرین خود قرارشان بده.)

را پارساتر از عیسی و سختگیرتر از خدا گرفته، نعمت‌های دنیا و ضرورت‌های زندگی را که مظاهر رحمت فائقه و حکمت بالغه‌ی آفرینش هستند، بر خود و بر مقدسین تحریم کرده تارکین دنیا و منحرفین از فطرت خدا شدند. و همچنین به دلیل عکس‌العمل‌های طبیعی موجب توجه تمدن به خوش‌گذرانی و تفریط در بی‌بند و باری‌های جنسی گشتند.

۶- آنهایی که خود را خردمندتر از خدا و داناتر و دلسوزتر به احوال انسان‌ها دانسته، ممکنات و مهلت‌هایی را که خداوند در این دنیا به افراد بشر در انتخاب راه شکر یا کفر و اطاعت یا معصیت داده است و هر کس را راساً تصمیم‌گیرنده در ایمان و عبادت و بردارنده‌ی مستقل و منحصر بار نعمت یا عذاب خود قرار داده است؛ این واقعیت طبیعی و مشیت الهی را ندیده گرفته، آزادی و اختیار را غیرعاقلانه و غیرعملی تلقی نموده، زور و آزار را ضروری برای بشر و یگانه راه دفع شیطان، اصلاح انسان، اشاعه‌ی ایمان و استقرار حکومت سبحان بر روی زمین، دانسته‌اند و از همه بالاتر، خود و مؤمنین را موظف و مفتخر به «کفرستیزی» کردند و به نام عیسی مسیح و به خاطر انتقام از خون و خواست او، عقاید و اعمال مردم را تفتیش و خط کلیسا را با حداکثر خشونت و شقاوت تحمیل کردند؛ خشونت و شقاوتی که درندگان بیابان و وحشی‌ترین کافران انس و جان، به پای آن نمی‌رسند! در انجیل‌های رسمی خودشان حکایت می‌کنند که حضرت مسیح مانع سنگسار زن زناکاری گردید، زیرا کسی نبود که عهده‌دار این کار شود و خود مرتکب زنائی نشده باشد؛ عیسی اکتفا کرد که از آن زن بخواهد دیگر پیرامون چنین پلیدی نگردد ...

۷- آنهایی که در داعیه‌ی خداگونگی و مأموریت رهبری، در تحمیل ایمان یا اقامه‌ی امر به معروف و نهی از منکر از راه زور و آزار، چنان تعجیل و احساس تکلیف

۱. برخلاف استفهام انکاری:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف (۷) / ۳۲)

(بگو چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون داده است و پاکیزه‌های روزی و

معاش را حرام کرده است؟ ...)

۲. آنچه در این کتاب مورد بحث است و انگیزسیون به خاطر آن دست به چنان فجایع و جنایات زد، مبارزه با الحاد و گناه و کشاندن مردم به ایمان و اطاعت از خدا- یا از کلیسا- است که نباید و نمی‌تواند با تحمیل و اکراه و حتی تفتیش و اخذ به حیا باشد؛ اما دفاع از جان و مال و ناموس افراد یا اجتماع، مقوله‌ی دیگری است که جلوگیری از تجاوز به آنها و تحریم و حیثیت‌ها مجاز و بلکه فرض بوده، تا سرحد قصاص و طرد و تعزیر و حتی قتال با قاتلین پیش می‌رود، ولی نه به قصد انتقام و انهدام بلکه تزکیه و توقف.

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۷۹

می کرده‌اند که خواسته‌اند بر خدا پیش‌دستی نموده، عذاب ملحدین و منحرفین و مخالفین و متمرذین از اوامرشان را در دوزخ‌های همین دنیا بدهند؛ زنده زنده بسوزانند، دردناک‌ترین شکنجه‌های دائم‌العمر را بچشانند و حتی مردگان را از قبر بیرون آورده به حسابشان برسند یا با پرده دری از اسرار مردم و احیاناً دریافت مال و تجاوز به ناموس، توبه‌پذیری و بهشت‌بخشی کنند.

بدین ترتیب بود که وحشتناک‌ترین محاکمات و وحشیانه‌ترین جنایات را تحت لوای دین به راه انداخته و لکه‌ننگی بر دامن کلیسا و بر انسانیت و بر دین خدا زدند که خودشان از آن شرم دارند و تا روز قیامت پاک نخواهند شد!

چه جنایتی بالاتر از این در حق مسیح و مسیحیت؟! مسیحیتی که آئین رحم و برادری و عفو است. در ظهور عیسی (ع) دنیای سراسر تباهی و خون و سیاهی نیاز به ملایمت و رأفت، و به برادری و بزرگواری داشته معجزه و تعلیماتش دوی بیماران، مرهم دردمندان، بخشش بدکاران و زنده کردن مردگان بود! جل الخالق! یهودیان عیسی را مصلوب نکردند مسیحیان او را مثله و مظلوم ساختند! «فَجَزَاهُ اللَّهُ أَكْثَرَ مَا جَزَى نَبِيٍّ عَنْ أُمَّتِهِ»!

عیسی (ع) به مورچه، آزاری نرساند. قیامش و سراسر عمرش، صلح و سلام بود و خود می‌گوید:

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.»

(مریم / ۱۹) / ۳۳)

(و سلام بر من روزی که زائیده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.)

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ

وَرَوْحٌ مِّنْهُ» (نساء / ۴) / ۱۷۱)

(... به‌درستی که من عیسی مسیح فرزند مریم، فقط رسول و مخلوق

خداست که به مریم القاء کرد و رحمتی است از جانب خدا...)

کلمه‌ای بود که خداوند بر مریم عذرا القا نمود. و روحی از خدا. آخر این روح خدا آیا یک بار در عمرش به کسی بدگفت و فحش داد؟ تا برسد که شکنجه

---

۱. در قرآن صریحاً داریم که خداوند است که توبه‌ی بندگانش و صدقات را می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد (توبه / ۹) و شوری (۴۲) / ۲۵.

بدهد<sup>۱</sup>.

اما با همه‌ی اعجاب و ایرادهایی که داشته باشیم توجیه قضیه خیلی مشکل نیست و مسئله از یک انحراف جزئی از خط مستقیم توحید و نبوت سرچشمه می‌گیرد. همین قدر که دستگاه یا شخصی بدیهی بداند که وظیفه دارد خارج از وجود خویش و از غیر راه دعوت و تأثیر، مجری دین خدا درباره‌ی دیگران باشد و قهراً باید سنگ تمام گذارد و حداکثر اصرار و الزام و اجبار تا سر حد تلخی و اعدام را به کار برد، عاقبت چنین عقیده و روحیه، چه مسیحی باشد چه مسلمان و چه یهودی، به جایی جز به انکیزیسیون یا مشابه آن نخواهد رسید و عملش صد و هشتاد درجه مخالف با فرستادگان خدا خواهد گشت. وقتی قرار باشد کار الحاد و اختلاف و زدودن گناه و استکبار از صفحه‌ی روزگار، به دست بشر باشد، برنامه‌ی دین حالت ستیزه و تعرض پیدا می‌کند و ناچار پای قهر یا تجسس و تفتیش در میان می‌آید. پس از تفتیش توقع توبه است و الاً تحمیل و اجبار، اگر چه از طریق توقیف و مصادره و هر نوع آزار و شکنجه. و بالاخره در صورت مقاومت، از بین بردن و سوزاندن طرف با محو کسان و لوازم و آثار او. یعنی انکیزیسیون به صورت تاریخی و کامل آن. در این صورت تمام مکتب و معتقدات، ایمان و اخلاص، عبادت و ایثار، تقوا و عدالت یا رحم و محبت، در جهت شدت و خشونت سیر کرده و مؤمن جاهل سنگدلی پر از شقاوت از آب درمی‌آید و دشمن بدخواه بشریت می‌گردد! اینجاست که - همان‌طور که قبلاً اشاره نموده بودیم - عیسی (ع) به گفته‌ی قرآن، از روز ولادت اعلام می‌نماید، من جبار و شقی نیستم، و قرآن به رسول اکرم (ص) می‌فرماید به رحمت خدا با مردم

۱. فراموش نکنیم که نه دین عیسی و نه موسی با آمدن خاتم النبیین نسخ نشدند. قرآن و رسول اکرم تصدیق کننده‌ی کتاب‌های جلوتر از خود و نگاهدارنده‌ی آنها هستند:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» (مائده (۵) / ۴۸)

(و کتاب را به حق و درستی بر تو فرود آوردیم در حالی که تصدیق کننده‌ی آنچه کتاب قبلاً آمده است می‌باشد و نگاهبان کتاب است... برای هر کدام و هر گروه از شما شریعتی و راه و روشی مقرر داشتیم و اگر خدا می‌خواست حتماً شما را امت واحد می‌ساخت و لکن نظر این بود که شما را در آنچه به هر کدام داده است مورد آزمایش و ارتقاء قرار دهد؛ پس مسابقه در خیرات و خدمات با یکدیگر بگذارند، مرجع و بازگشت همگی شما به سوی خداست و او شما را در آنچه اختلاف دارید آنگاه خواهد کرد.)

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۸۱

خوشرو و خوشزبان شده‌ای و اگر تندخوی و قسی‌القلب بودی به هیچ‌وجه موفق نمی‌شدی آنان را جلب و جمع کرده، به زیر پرچم توحید گردآوری.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»

(آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(پس در اثر رحمت خدا بود که با آنها نرمی کردی و اگر بدخوی سنگدل می‌بودی حتماً از دور تو پراکنده می‌شدند بنابراین - چنین باش - خطاهایشان را ببخش و حتی از خدا برایشان آمرزش به‌طلب و - در امور اجتماع که مربوط به خودشان است - با آنها مشورت و کسب نظر بنما...)

مسیحیان می‌گویند، حضرت عیسی که از جهالت و شقاوت خلاق رنج می‌برد پذیرای شهادت و شکنجه‌های طاقت‌فرسای صلیب شد تا گناه و عذاب ما را در نزد پدر باز خرید کند. کاری به صحت و دقت این مطلب ندارم. ولی به گفته‌ی حضرات، عکس‌العمل حضرت مسیح (ع) در برابر کفر و خلاف کاری مردم، قبول آزار و ایذاء نفس شد. پیغمبر ما هم که گمراهی و گرفتاری‌های دنیایی مردم و معذب شدنشان در آخرت برایش بسیار ناگوار و سنگین («عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» (توبه (۹) / ۱۲۸ : ... رنج‌های شما بر او گران می‌آید...)) بود و به تصریح قرآن تا حد قالب تهی کردن، خودخوری می‌نمود، خداوند مکرر به او گوشزد می‌فرمود که بی‌جهت خویشان را به تلاش و تعب نینداز؛ بدان که ما تو را مأمور و مسئول کسی نکرده و در دین اکراه و اجبار قرار نداده‌ایم، اگر می‌خواستیم می‌دانستیم همه را چگونه وادار و وارد در ایمان بکنیم ولی آزاد و مختارشان گذاشته‌ایم و تو فقط هشدار و تذکار بده. در هر حال، رسولان خدا در برابر الحاد و عصیان آدم‌ها شخص خودشان را به زحمت و رنج می‌انداختند ولی کلیسای قرون وسطی و بعضی دایه‌های کفرستیز مهربان‌تر از مادر، مردم را به زندان و شکنجه و آتش می‌اندازند!

در هر حال، نتیجه‌ی این اشتباهات و آزمایش، همان‌طور که دیدیم توسعه و تشدید الحاد، انصراف از دین و اعراض از خدا و آخرت به سوی خود دنیا شد.

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ»

وَسَلَامٌ عَلَي الْمُرْسَلِينَ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (صادقات (۳۷) / ۱۸۰ تا ۱۸۲)

۸- آنهایی که آدمیزاد را که از آب و خاک مایه گرفته و نیازمند نیرو و زمان است و با عبور از مراحل نباتی و حیوانی، پس از تکامل‌های طولانی و تسویه، دریافت روح الهی نموده است، متشکل از دو عنصر نامتجانس تن و جان یا ماده و روح تلقی کرده، اولی را پست و عاریتی و دومی را اصلی و اسیر اولی گرفته، انسان را ملکوتی‌آشیان و روحانی‌پایان می‌دادند؛ نفی مادیات و زندگی و نعمات را نموده، مسبب واکنش‌های لذت‌جویی، سرمایه‌داری، اقتصادگرایی و دنیاپرستی شده‌اند.

۹- آنهایی که اختلاف نظر و مسلک و بنابراین آزادی آراء و عقاید را غیر قابل تحمل دانسته به جای جدال احسن و استماع و اتباع احسن، و در صورت عدم توفیق، واگذار کردن به خدای اعلم و روز رستاخیز، راه حل را در طرد و تکفیر یا در تحمیل و نفی و تجاوز جستجو نموده‌اند.

اصولاً باید دید درحالی که کفر یا ایمان از روابط دوجانبه میان خدا و بندگان است آیا کسی غیر از آن دو صلاحیت تشخیص کفر و ایمان و حق قضاوت و صدور حکم تکفیر را دارد؟ حربه‌ی تکفیری که کلیسا و روحانیت‌ها حداکثر بهره‌برداری را از آن کرده‌اند. پیغمبر اسلام بر جنازه‌ی منافقی چون عبدالله ابن ابی‌نماز خواند و دفنش کرد و برای مخالفین استغفار می‌کرد ولی خدا می‌گفت، اگر هفتاد بار هم استغفار کنی ما او را نخواهیم بخشید:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.»

(توبه (۹) / ۸۰)

(... این از آن جهت است که به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند

قوم فاسق را هدایت نمی‌کند.)

خداوند در اینجا تشخیص کفر و تصمیم در باره فسق را از آن خود می‌داند.

۱۰- آنهایی که علم و آزادی، این دو موهبت بزرگ الهی را در حق آدمی از او سلب نمودند و انحصاری و محدود و مشروطش ساختند. توجه نکردند که همیشه کلام ناحق و نادرست و نارواست که برای به‌کرسی‌نشستن احتیاج به زور یا چشم‌پسستن دارد و به‌کاربردن زور و آزار، یا جلوگیری از بینایی و استدلال، خود دلیل بر ظلم و بطلان می‌باشد؛ درحالی که کلام خدا از روشنایی علم و از عدل و انصاف استقبال می‌نماید.

گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۸۳

اگر نتیجه‌ی آزمایش مسیحیت در اروپای بعد از رنسانس و در دنیای متمدن پاره کردن بندها و رهایی قیدها به بهانه‌ی لیبرالیسم شد و بازگشت به انسانیت و به فطرت نمودند (اومانیسم و ناتورالیسم)، این طغیان را به اعتباری باید اجرای خواسته‌ی خدا به سوی آدم و تلافی از بخیلان آگاهی و آزادی انسان‌ها دانست. علم و آزادی را خداوند رحمان حکیم برای آدمی خواسته و داده و حفاظت و اعاده‌اش می‌نماید. اهتزاز پرچم آزادی در وزش افکار و برخورد حوادث جلوه‌های نفی و اثبات کلمه‌ی طیبه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را نشان می‌دهد. نباید مانند فرشتگان متعجب و معترض به حکمت سبحان، یا مایوس از عاقبت جهان شد. با وجود سرخوردگی‌ها و اعراض و استعفاها، همان‌طور که ناظرِ مواردِ دائمِ التزاید آن هستیم، امیدوار و خوشحال باشیم که فرزندان آدم به خانه‌ی فطرت و دامن ربوبیت برمی‌گردند که:

«كُلُّ مَوْلِدٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانَهُ وَيُنَصْرَانَهُ»<sup>۱</sup>

با خوردن سرها به سنگ‌ها و با مصائب و بن‌بست‌ها است که امیدواری بازگشت

به حق و حقیقت تحقق پیدا می‌کند:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» (روم (۳۰) / ۴۱)

(فساد در خشکی و دریا در اثر آنچه مردم به دست خود کسب کرده‌اند ظاهر می‌شود تا نتایج مختصری از اعمال خود را بچشند، به این امید که برگردند.)

اگر نتیجه‌ی انکیزیسیون و آزمایش هزارساله‌ی حکومت کلیسا، موجب هجوم اکثریت جوامع بشری به دنیاپرستی شد، از دید قرآن تعجب و تأثر چندان ندارد؛ کار شیطان از روز سکونت و سرنوشت زوج آدم در بهشت و هبوطشان به زمین، تا بعثت انبیاء و آخرالزمان، پیوسته تلاش و توطئه بوده است؛ تا دنیا را در چشم آدمیان بیاراید و همگی - جز پرستندگان خالص - را از راه راست بگرداند:

«قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.»

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.» (حجر (۱۵) / ۳۹ و ۴۰)

---

۱. حدیث نبوی: هر نوزادی بر مبنای ساخت فطرت به دنیا می‌آید، پدر و مادرها آنان را یهودی و نصرانی می‌نمایند.

[شیطان] گفت: پروردگار من، اینک که مرا اغوا و گمراه کردی، حتماً  
برایش در زمین آرایشگری خواهم کرد و تمامشان را به گمراهی و  
فریب دچار می‌کنم به جز آن بندگان از تو که مخلص و یک‌سره در  
راه تو باشند.

اعجاز انبیاء و نشانه‌ی وجود خدا یا حقیقت دین، همین بس که علی‌رغم قرن‌ها و  
هزاران سال فریب و ریا یا انحراف و خطا از جانب متولیان ادیان، دین خدا متروک  
و حکومت او مغلوب نگردیده بسیاری از انسان‌ها نیک دریافته و درمی‌یابند که  
نمی‌توانند خدا را در فطرت خود نبینند و دست از دامن او در حیات و مامتشان  
بردارند.<sup>۱</sup>

پس از تصفیه و تصحیح‌ها و در اثر تلاطم و تحقیق‌ها و همان‌طور که قرن بیستم  
میلادی نسبت به قرن نوزدهم اروپا احتیاج و انس بیشتر به خدا و دین نشان داده  
است، دنیا به زودی شاهد «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»<sup>۲</sup> خواهد شد.

چگونگی و انتظار بازگشت مجدد بشر به دین فطرت و به اسلام عام اصیل، موضوع  
وسعی است که نیاز به فرصت و وسعت بیشتر داشته فعلاً به اشاره‌ای که رفت اکتفا  
می‌شود.

\* \* \*

در این جهان طوفانی تاریک و روشن که هم نعمت و هدایت دارد و هم خطرات،  
گناه و گمراهی از هر سو تهدیدمان می‌نماید و وظایف و تعهدات سنگینی به دوش

۱. ویل دورانت، جلد هجدهم کتاب خود در باب «اصلاح دین» را با مقدمه‌ای از خدمات مسیحیت آغاز  
نموده می‌خواهد «رمز این قوام و دوام و تجدید حیات دین» را که از زیر ضربات مرگ‌باری چون  
اپیکور، لوکرتوس، لوکیان، ماکیاولی، هیوم یا ولتر صبورانه قد راست کرده و به پا خواسته است بشکافد  
و جواب بدهد. دفاع و تجلیل از کلیسای کاتولیک می‌کند که طی هزار سال، از کنستانتین تا دانت، نیروی  
دین را به ملت‌ها و کشورها ارزانی داشته، یوغ تمدن مسیحی را به گردن بربرهای وحشی انداخته، مردان  
مقدس و مجاهدی را هدیه کرده، صدها نوع هنر و صدها هزار اثر به وجود آورده، ظنین‌های بی‌شمار دعا  
را به آسمان برافراشته، گنه‌کارانی را پاک و منزّه ساخته و آدمیان را برای دخول به بهشت و ملکوت خدا  
آماده ساخته و در مجموع، عالی‌ترین هنرمندی را در خدمت به مردم ایفا نموده است. مقدمه‌ای است  
مفصل و نسبتاً جالب که خوانندگان را توصیه به قرائت اصل آن می‌نماید. ضمناً انعکاسی است از  
روحیه‌ی مسیحی با برداشت راکد و راضی از دین و وجدانی، و خالی از تعالی توحیدی و از نقش اساسی و  
جهانی دین در اشراف همه‌جانبه بر زندگی و احیاء و اعتلای بشریت دنیا زده، به آستان لایتناهی آخرت.  
۲. نصر (۱۱۰) / ۲: ... که فوج فوج به دین خدا درآیند.



گمراهان، بخش سوم، بازگشت-اصلاح-تجدید حیات \_\_\_\_\_ ۱۸۵

داریم؛ هوشیار و امیدوار بوده و از خدا بخواهیم که:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ.»<sup>۱</sup>

به عنوان مقاله برگشته، لوحه‌ی فاتحه‌الکتاب را بار دیگر نگاه کنید، ببوسید و بخوانید.

و هر بار که در نماز، سوره حمد(۱) را قرائت می‌کنید به یاد این داستان باشید.

با سلام و التماس دعا



**بعثت و آفات رسالت**

**مهندس مهدی بازرگان**



## بعثت و آفات رسالت\*

### مقدمه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ  
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.» (توبه (۹) / ۳۳)

(اوست آن خدایی که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد و او را  
مأمور ساخت تا بر همه‌ی آیین‌ها و ادیان و اهداف اشراف و تفوق پیدا  
کند، اگرچه مشرکین را خوش نیاید.)

به افتخار و به یاد چنان روز رسالت و به انتظار و امید اشراف و تفوق دین حق بر  
همه‌ی افکار و اندیشه‌ها و ادیان در برابر خدا و علی‌رغم شریک‌سازان و زمامداران و  
دکانداران، به همه دوستان و مسلمانان و دردمندان جهان تبریک می‌گویم، تسلی و  
توصیه به صبر و پایداری می‌نمایم و شکر خدا را بجا می‌آورم که به انجمن اسلامی  
مهندسين و به مهمانان فرصت و سعادت داده است تا دورهم جمع شویم و جشنی  
بگیریم. دعایی بکنیم تا ان شاء الله بر معرفت و ایمان و اصلاح اخلاقیمان افزوده گردد!  
«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ  
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي

---

\* تدوین و تفصیل سخنرانی جشن مبعث، مورخ چهارم اسفند ماه ۱۳۶۸ در انجمن اسلامی مهندسين.

ضَلَّالٌ مُّبِينٌ. (آل عمران (۳) / ۱۶۴)

(به تحقیق خداوند بر مؤمنین منت نهاد آن زمان که در میان آنان رسولی را از خودشان برانگیخت تا بر آنها آیات او را بر خوانده ترکیه‌شان نماید و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد- اگرچه قبلاً در گمراهی آشکاری بوده باشند.)

خدایا ما را از مشمولین این نعمت و منت و هدایت، و از دریافت‌کنندگان و حاملین واقعی این پیام قرار بده - نه مانند کسانی از گذشتگان اهل کتاب که حامل صاحب اسفار و فصول تورات بودند ولی عملاً و باطناً در پندار و رفتار خود، حامل آن نبوده و دچار خشم و خسارات کفر و شرک خود شدند!

\* \* \*

آیه فوق از سوره توبه (۹) مابین آیات مربوط به مشرک‌شدگان اهل کتاب قرار داشته به دنبال این آیه آمده است:

«يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» (توبه (۹) / ۳۲)

(قصه دارند که نور خدا را با زبان‌ها و گفتارهای خود خاموش سازند...)

و آن آیه هم به دنبال آیه دیگری راجع به عمل اهل کتاب است. کسانی که:

«اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمْرُوهُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.»

(توبه (۹) / ۳۱)

(علما و رهبان‌های خود را به جای خدا ارباب خود گرفته و همچنین مسیح فرزند مریم را درحالی که امر نشده بودند مگر آنکه خدای یکتایی را پرستند هیچ معبودی جز خداوند نیست. خدا از شریک‌هایی که برایش می‌گیرند منزّه است.)

از آنجا که رسم و سنت سنواتی انجمن اسلامی مهندسین این بود که در جشن‌های مبعث تبرک و توسل و تاسی به بعثت و رسالت رسول اکرم جسته، برای مزید معرفت و ایمان، استمداد و استناد به آیات سوره جمعه بنماییم و شورای انجمن خواست که باز این مأموریت و خلعت را به دوش خمیده و ناتوان این بنده بیندازد، دیدم که راجع به برنامه یا منظور و محتوای بعثت از ۲۵ تا ۳۰ سال پیش به این طرف

صحبت زیاد شده است. در درخشش و گردش آیات و تحول آنها سیر کرده‌ایم، در خودجوشی و مردمی بودن بعثت مطالبی آموخته‌ایم، هم سراغ گمراهی آشکار رفتیم و هم به مبدأ و منشأ بعثت، یا صفات و اسمایی از خدا که در آیه اول سوره جمعه آمده است نظر انداخته‌ایم، و سال گذشته صفت یا نام اول خدا را که پادشاهی و مَلِکُ باشد انتخاب کردیم. بنابراین مطلبی باقی نمانده بود جز یک مطلب یا موضوع که به نظر بدیهی و غیرمحتاج به بحث و فحص می‌آمد؛ یعنی خود بعثت و رسالت. بنابراین برای امسال با استمداد از خواست خدا «بعثت و رسالت» را برگزیدیم.

با اجازه شنوندگان و دوستان عزیز (و خوانندگان محترم) سخنرانی امسال (و کتاب یا جزوه‌ی منتشره‌ی بعدی) در دو بخش عرضه خواهد شد:

بخش اول؛ بعثت و رسالت انبیاء، یا برانگیخته شدن و مأموریت پیغمبران.  
بخش دوم؛ آفات رسالت، یا ضربات و خطرات و انحراف‌هایی که پیام و برنامه پیغمبران دچار آن شده است.

نام تغییرات و انحرافات از اصل رسالت را «آفات رسالت» گذارده‌ایم. برجسته‌ترین و در عین حال ساده‌ترین انحراف یا آفت، ادعای پیغمبری کردن است، یا خود را به گونه‌ای در جایگاه فرستادگان خدا گذاردن. نمونه و نوع دیگر که خیلی گسترده‌تر است و پوشیده و ظریف می‌باشد جای‌گزین کردن خواسته‌ها یا برداشت‌ها و نظریات انسان‌ها، در مکتب انبیاء، و در اصول و احکام ارائه شده از طرف آنها است.





## بخش اول

### بعثت و رسالت انبیاء

در این بخش می‌خواهیم روی برنامه‌ی خودِ خدا صحبت کنیم که بعثت رسول است و رسالتی که به او یا به آنها داده شده است. مسئله‌ی نبوت یا پیامبری را مطرح می‌کنیم که پایه و مبدأ دین است و حَقاً باید در مدارس و مناظر به‌عنوان ماده اول اصول دین و مقدم بر توحید تعلیم داده شود. زیرا که دینداری و عبادت خدا و مسئله توحید بعد از آشنایی مردم با نبی و بعد از شنیدن پیام و کلام و راهنمایی‌های او آغاز گشته است؛ و به‌طوری که خواهیم دید، بدون وجود و عمل رسولان یا انبیاء، آشنایی و بندگی خدا برای انسان‌ها امکان‌پذیر نبوده است.

چنین برداشت با آنچه در کتاب‌های شرعیات یا تعلیمات دینی خوانده‌ایم و آنچه پای منبر و سخنرانی‌ها می‌شنویم یا در زندگینامه‌های رسول اکرم (ص) آمده است، البته خیلی تطبیق نمی‌کند. «نبوت» یا «رسالت» لاقلاً برای بچه مسلمان‌ها، مسئله‌ی ساده و سرراستی بوده و به نظر می‌آید که بحث و بررسی لازم نداشته باشد. اما اگر با دیدهی تردید و تحقیق که لازمه‌ی رسیدن به آگاهی درست و به یقین است نگریسته شود و مخصوصاً از خود قرآن استمداد نماییم، می‌بینیم که خیلی از زوایا و ضایعات یا انحرافات و اشکالاتی روشن، و یا لاقلاً مطرح می‌شود که ممکن است برای دین و ایمان مفید باشد. شاید بدین وسیله قدری اصول دینمان تصحیح گردیده و راه‌های منحرف شده و گمراه شده‌های ارباب کنیسه و کلیسا که به شرک گراییده‌اند، در پیش رو نگیریم و خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ نشویم.

#### هدف رسالت پیامبران

اگر اجازه دهید و حوصله داشته باشید عقب پاسخ این پرسش‌ها برویم :

۱- بعثت انبیاء و رسالت یا مأموریت پیامبران برای چه کار و چه منظور بوده است؟

۲- بعثت و رسالت یا تعیین پیامبران چه ضرورتی داشته است؟

۳- رسالت از چه منشأ و مبدأ بوده یا می‌بایستی باشد؟ از خودشان، از بشر، یا از خدا؟

۴- بعثت و رسالت مذکور در قرآن چه پدیده‌ای است و چگونه ارجاع و اجرا شده است؟

۵- مبعوث‌شدگان به رسالت و مدعیان رسالت چه دلایلی دارند و به چه نتایجی رسیده‌اند؟

بدیهی است که اگر دین اسلام و مخصوصاً قرآن و ایمان را یک امر تعبّدی قالبی و قهری و تقلیدی بگیریم که دور از درک و دسترس ما انسان‌ها بوده و هرگونه توجه و تفکر و تدبیر یا استفهام و استنطاق (به اصطلاح مولای متقیان) در آن ممنوع و کفر و گناه باشد، طرح سئوالات فوق بی‌جا خواهد بود.

اینکه عرض شد بهتر است پاسخ پرسش‌ها را از قرآن بخواهیم و همان‌طوری که خود قرآن سفارش کرده است، با استمداد از عقل و علم و فکرمان تدبیر در آیات نموده دل و دیده‌مان را قفل نکنیم، از این جهت است که قرآن خود را «بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» نامیده است:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ

لِلْمُسْلِمِينَ.» (نحل (۱۶) / ۸۹)

(... و کتاب را بر تو نازل کردیم درحالی‌که بیان‌کننده هر چیز است و راهنما و رحمت و بشارت برای تسلیم‌شوندگان.)

نزول قرآن بر پیغمبر علاوه بر توجه دادن و تذکر، برای بیان و توضیح مطالب وحی‌شده نیز بوده است:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.»

(نحل (۱۶) / ۴۴)

(... ذکر را بر تو نازل کردیم تا به مردم آنچه را که برایشان نازل شده است روشن‌سازی، به این امید که تفکر نمایند.)

**پاسخ کلی پرسش‌های پنجگانه**

اولین و بیشترین و قطعی‌ترین پاسخ برای پرسش‌های فوق که قرآن به ما می‌دهد، این است که بعثت و رسالت از جانب خدا و اختصاصی و انحصاری اوست، رسول را صرفاً خدا معین و مأمور می‌نماید و پیام و قرآن و کتاب را خود او به دستش می‌دهد یا در زبانش می‌گذارد.

این یک مسئله بدیهی است که سفیر اعزامی به یک دربار یا دولت و به‌طور کلی پیام و پیام‌رسان و مأمور باید از طرف خود آن شخص یا مقام مأمور شده باشد و اعتبارنامه و شناسنامه و شاهد داشته باشد. باعث خنده و مسخره است که شخصی به دربار یا به دستگاهی برود و بگوید- یا دیگران برایش بگویند- که من به سفارت و رسالت از طرف فلان پادشاه یا رئیس پیش شما آمده‌ام، در حالی که از طرف آن دستگاه چیزی در دست نداشته و معرفی نشده باشد. اگر نبود که کسانی چنین ادعایی می‌کردند و از نبوت و رسالت یا از ادامه رسالت و نایب امامی و غیره دم می‌زدند، جا نداشت که چنین مسئله‌ی بدیهی را عنوان نمایم. قرآن به این مسئله و به ادعاها و اشکالات آینده عنایت داشته است و خود این پیش‌بینی و پیش‌گیری، می‌تواند از معجزات و دلایل الهی بودن قرآن تلقی شود.

در آیه مورد بحث، همه‌ی مسئله ما در سوره جمعه (۶۲) که به دنبال تسبیح خدا و وصف سلطنت و قداست و قدرت و حکمت او آمده و می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»  
(جمعه (۶۲) / ۲)

(او کسی است که در میان مردم عامی، پیغمبری از خودشان برانگیخت (تا) آیات و نشانه‌های او را برایشان بخواند و تربیت و اصلاحشان نماید و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکاری بسر می‌برده‌اند.)

اگر دقت کنیم می‌بینیم که ضمیر «هُوَ» و موصول «الَّذِي» عنایت و اختصاص بعثت رسول را به خدا می‌رساند. یعنی او و تنها خدای دارای چنان صفات است که چنین کاری را انجام می‌دهد. گویی که میان تسبیح کردن موجودات و مَلِک و قُدُوسِ عزیزِ حکیم بودن خدا با برانگیختگی رسول از درون امی‌یون و برنامه رسول،

ملازمه داشته و حالت متقابل وجود دارد. نه معبود دیگری می تواند عامل این کار شود و نه شخص و رسول دیگری می تواند عهده دار چنین رسالت و مأموریت گردد. در آیه ۳۳ سوره توبه (۹) هم که در صدر عرایض توسل جسته ایم، باز اشاره به «هُوَ الَّذِي» شده است. اشاره به الهی می شود که امتناع از خاموش شدن نور خود به دست و زبان کافرها و انکارکنندگان رسول دارد. سپس برای محکم کاری و با ذکر کلمه «رَسُولَهُ» یک ضمیر انتساب شخصی پشت سر رسول می آورد:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»

فقط رسول مخصوص خدا و فرستاده ی شخص او می تواند دین ها و آیین ها و افکار ساختگی باطل یا تحریف شده و ناقص را احیا و آشکار سازد. این اتصال رسالت یا ارتباط اختصاصی نبوت به خدا، در آیات فراوانی و در تعبیرهای گوناگونی آمده است که ذیلاً به چندتای آنها اشاره می نمایم:

دخان (۴۴) / ۵: أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ.

رعد (۱۳) / ۳۸: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَ...

اعراف (۷) / ۱۴۴: إِنِّي اصْطَفَيْتَكَ عَلَي النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي...

ابراهیم (۱۴) / ۱۱: قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَي مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ وَ...

حدید (۵۷) / ۲۵: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ...

یوسف (۱۲) / ۱۰۹: وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ...

ابراهیم (۱۴) / ۴: وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُم فَيُضِلَّ اللَّهُ...

بقره (۲) / ۳۸: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

طه (۲۰) / ۱۲۳ : قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى.

احزاب (۳۳) / ۴۰ : مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...

در کلیه این آیات آنچه به وضوح دیده می‌شود، عنایت قرآن به اختصاص دادن و ارتباط انحصاری قائل شدن میان خدا و رسول برگزیده اوست. نتیجه گیری و استنباطی که می‌توانیم بکنیم این است که نه تنها تمامی دین و کل آن باید از طرف خدا باشد، بلکه هر جزء و هر حکم و هر اصل دین نیز نمی‌تواند منشأی غیر از خدا داشته باشد. کما آنکه تفسیر به رأی یا اجتهاد «مِنْ عِنْدِي» که روی تشخیص و تصورات و مصلحت‌اندیشی‌های خودمان انجام گردد، باطل و مردود می‌باشد. ممکن است تشخیص و تصمیم‌های خوبی در امور دنیا به نظرمان برسد و صحیح هم باشد، ولی نباید آن را به حساب دین یا دستور خدا و شرع بگذاریم. اجتهاد در احکام و اوامر نیز تا آنجا درست است که مأخوذ و متکی بر نصوص دریافت شده از خدا و رسول و مستخرج از قرآن و سنت باشد، نه بر روی استدلالها و ابتکارهای شخصی و التقاط‌های جانبی. اینک به جواب یک یک سؤال‌ها می‌پردازیم :

#### سؤال (۱) هدف بعثت و رسالت انبیاء

بہتر است قبل از پرداختن به اینکه تعیین و انتخاب رسولان از طرف خدا یا بعثت آنان چگونه بوده است، جواب سؤال اول را بدهیم که منظور از بعثت و رسالت انبیاء چه بوده است و فرستادگان خدا چه مأموریتی به عهده داشته‌اند. این پرسش برنامه چندین ساله سخنرانی‌ها و جلسات گذشته ما پیرامون برنامه چهار جزئی مندرج در جمله «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» بوده است. در این زمینه به قدر کافی بحث شده به نظر می‌آید که تکرار و توضیح آن زاید باشد. به‌طور کلی چکیده و خلاصه آنها را در دو چیز دیدیم:

۱- بشیر و نذیر بودن پیامبران و خبر از رستاخیز و سرای آینده دادن. همان‌طوری که مثلاً در آیه ذیل آمده است :

«وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (انعام (۶) / ۴۸)

(و ما رسولان را نفرستادیم جز آنکه مبشر و منذر باشند پس کسی که ایمان آورد و عمل شایسته کند، ترس و اندوهی نباید داشته باشد.)

۲- ایمان و عبادت انحصاری خدا. یا سوق دادن انسان‌ها به سوی توحید، همان طوری که در ترجیع‌بند معرفی پیغمبران در سوره‌ی هود (۱۱) و زبان مشترک آنها آمده است:

«يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»<sup>۱</sup>

جمع‌بندی قدری مفصل‌تر در مورد نزول قرآن و مأموریت پیغمبر خودمان را در ۴ آیه اول سوره‌ی هود (۱۱) را چنین می‌خوانیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.  
الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.  
أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ.  
وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ.

إِلَىٰ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (هود (۱۱) / ۱ تا ۴)  
(به نام خداوند بخشنده مهربان.

الر، کتابی است از جانب خداوند حکیم آگاه که آیات آن محکم و سپس تفصیل و توضیح داده شده است.  
غرض آن است که جز خدای یکتا دیگری را عبادت نکنید، من برای شما از جانب او بیم‌دهنده و مژده‌دهنده هستم.  
و اینکه از خدای خود درخواست آمرزش کرده و پس از آن به سوی او بازگشت نمایید، او شما را تا مهلت و قرار معینی بهره‌ای نیکو دهد و اوست که فضل و مزایای هر صاحب فضل و نعمت را عطا می‌نماید-

۱. هود (۱۱) / ۵۰، ۶۱ یا ۸۴: ... گفت، ای قوم من، خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد؛ ...

ولی اگر مشرکین از دعوت تو برگردند بدانند که من عذاب روز  
بزرگی برای شما باک دارم (پیش‌بینی می‌کنم).  
بازگشت همه شما به سوی اوست و او بر هر کاری تواناست.)

خلاصه‌تر از آن، آیات زیر است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)

(این پیغمبر (نبی) ما تو را شاهد و مبشر و نذیر فرستادیم و دعوت‌کننده  
به سوی خدا به اذن و استمداد او و چراغی پرتوافکن.)

که در سوره احزاب (۳۳) می‌باشد. غیر از بشیر و نذیر بودن رسول اکرم، سه صفت یا  
سه مأموریت:

(۱) شاهد و الگو بودن ،

(۲) دعوت‌کننده به سوی خدا بودن و ،

(۳) نورافکن روشن‌گر بودن،

در این آیه اضافه شده است. بدون اینکه منافات با آنها داشته باشد یا متناقض و حتی  
مزید بر آن دو باشد. پیغمبر با گفتار و کردارهای خود گواهی است بر وجود خدا و  
الگوایی برای انسان‌ها. وظیفه و برنامه‌اش دعوت مردم به سوی خداست و در این  
دعوت و دستورهایی که برای حرکت و تقرب به خدا می‌دهد چراغ نورافکنی است  
که راه و چاه را روشن می‌نماید.

قبلاً گفته و نشان داده بودیم که قرآن «خدانامه» است و پیشتر از آنکه اعلام و  
اثبات خدا را بنماید، اصرار بر عدم شرک بر خدا دارد. آنچه در قرآن غیرخدا و  
آخرت، از نوع حکمت و شریعت یا احکام و اخلاقیات و غیره آمده است در راستا  
و در راه دو هدف اصلی است.

در هر حال به فرض که این نظر را بعضی قبول نداشته باشند و بگویند در قرآن  
دستورات زندگی و اقتصادی و اجتماعی و حکومتی هم وجود دارد، این مطلب را  
حتماً قبول دارند که قسمت اعظم قرآن و تعلیمات رسول اکرم و منظور اصلی از  
بعثت رسل همان دو موضوع خدا و آخرت بوده است.

ملاحظه کنید که در قرآن چه قدر به تأکیدها و تعبیرهایی از نوع آیات و دستورهایی  
ذیل برمی‌خوریم که یک‌سره برای انداختن اعمال و افکار انسان‌ها در راه خدا و آخرت

به جای دنیا و لذت است :

«أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup>، «جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲</sup>، «فَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>، «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»<sup>۴</sup>، «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْقَلَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا»<sup>۵</sup>، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۶</sup>، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۷</sup>، «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ»<sup>۸</sup>، «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»<sup>۹</sup>، «مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>۱۰</sup>

وقتی پذیرفتیم که هدف رسالت انبیاء و قلمرو ادیان الهی صرفاً آخرت و خدا می باشد و امور و احکام مربوط به زندگانی دنیا به عهده خود انسان ها واگذار شده است تا با تجربه و تلاش و تفکر و مشورت خودشان انجام داده به نتایج مطلوب و به آنچه مصلحتشان می باشد برسند، عکس قضیه را هم می توانیم مطرح و قبول کنیم. یعنی بپذیریم که نباید از دیدگاه دنیا و برای حل مسائل و نیازهای زندگی، خدا و رسالت انبیاء و به طور کلی دین را مورد پرسش و استمداد یا استفاده قرار دهیم. چنین کار یا چنین فکر و اعتقاد منحرف ساختن دین از مسیر و مقصد اصلی آن و خارج شدن از اهداف دین محسوب می شود. به اصطلاح اصولیون، «وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَا وَضِعَ لَهُ» است که تعریف ظلم و خلاف عدالت است. آیات خدا نباید دستاویز اغراض شخصی یا سیاسی و انقلابی قرار گیرد، اگرچه مشروع و مجاز باشد.

لازم به توضیح است که تعلیم و توصیه آیات و احکام و دستورهایی که به وفور در قرآن آمده است و گاهی قصد و اثر آنها ذکر شده است حالت دفع القائنات و راه های شیطانی را دارد. مانند ظلم در حق مردم و عداوت با آنان و فحشاء و فساد یا

۱. بقره (۲) / ۱۹۵ .  
 ۲. بقره (۲) / ۲۱۸، انفال (۸) / ۷۴ و توبه (۹) / ۲۰ .  
 ۳. بقره (۲) / ۱۹۰، آل عمران (۳) / ۱۶۷ .  
 ۴. طه (۲۰) / ۱۴ .  
 ۵. اسراء (۱۷) / ۳۹ .  
 ۶. ص (۳۸) / ۲۶ .  
 ۷. آل عمران (۳) / ۱۳۴ و مائده (۵) / ۹۳ .  
 ۸. اعراف (۷) / ۹۶ .  
 ۹. طه (۲۰) / ۱۲۴ .  
 ۱۰. نساء (۴) / ۱۳۴ .



شراب و قمار و ربا که باعث دور شدن انسان از راه خدا و از یاد او می‌شود یا زندگی جاودان آخرت را تباه می‌سازد. همچنین همان‌طور که می‌بینیم قرآن در عین آنکه تجلیل فراوان از علم و عقل می‌نماید و توجه به آسمان و زمین و تفکر در آثار خلقت و تاریخ امت‌ها را ضروری شمرده صحبت از نقش عظیم حساب و کتاب یا اندازه و میزان در دستگاه آفرینش و سرنوشت آدمی می‌کند مع‌ذلک نمی‌بینیم که در هیچ جا درس ریاضی و هیئت یا زمین‌شناسی و جامعه‌شناسی و مدیریت بدهد. چنین تعلیمات و تحقیقات و اشتغال‌ها وظیفه خود انسان‌هاست و وسیله تربیت و ترقی ما بوده در صورت تصمیم و تلاش لازم، از عهده آن برخورداریم آمد.

### تعلیمات بشری فوق برنامه‌ای پیامبر و پیشوایان

قبل از پرداختن به سؤال دوم لازم است نکته دیگری را نیز توضیح دهیم اینکه می‌گوییم بعثت و رسالت پیغمبران صرفاً برای دو منظور آخرت و خدا بوده است به این معنی نیست که شخص رسول اکرم و سایر پیامبران عظام یا پیشوایان اسلام علیهم‌السلام عنایت به مسائل اجتماعی و اخلاقی یا حکومتی نداشته‌اند و به‌طور کلی به امور دنیایی امت نپرداخته و الگو و امام نبوده‌اند.

فرستادگان خدا و امامان تعیین شده از طرف آنان مانند هر انسان متعهد و مصلح بلکه بیش از آنها و هر فرد برجسته‌ی مؤمن به مصداق آیه شریفه:

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا

لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.» (فرقان (۲۵) / ۷۴)

(و کسانی که می‌گویند خدایا از همسران و نسلمان نور دیدگان به ما عطا کن و ما را امام یا پیشوای متقیان قرار بده.)

از خدا می‌خواهند که پیشوا و پیش‌رو پرهیزکاران باشند. مؤمنین شایسته در زندگی پربار و پر از گرفتاری و کار خود کمر همت برای تعلیم و تربیت مؤمنین یا برای خدمت و هدایت آنها می‌بندند.

همان‌طوری که سقراط‌ها، لقمان‌ها، سعدی‌ها، خواجه نظام‌الملک‌ها یا پاستورها و ابن سیناها به معاصرین خود و آیندگان درس حکمت و حکومت و طبابت و غیره می‌داده‌اند و هر کدام به گونه‌ای امام و الگو بوده‌اند، طبیعی است که انبیاء و ائمه نیز در حیات و ممات خود معلم و مدل و مربی معاصرین خود و آیندگان شده باشند و

ارشادهای ارزنده جاویدان و آبادکننده دین و دنیا به امت‌ها یا به بشریت داده باشند. مثلاً از پیغمبر (ص) و حضرت رضا (ص) و بعضی از امامان علیهم‌السلام یک سلسله تعلیمات اجتماعی، بهداشتی، پزشکی و علوم دینی و طبیعی رسیده است و خروارها و خرمن‌ها کلمات قصار و نکته‌های حکمت‌آمیز به یادگار گذارده‌اند که در حساب و کتاب نمی‌گنجد. یا خطبه‌های نهج‌البلاغه امیر مؤمنان (ع) و از جمله عهدنامه مالک اشتر و درس‌هایی که در هر باب از علم و ادب و اخلاق و سیاست به ما داده‌اند گنجینه‌هایی غیرقابل احصاء و ارزیابی می‌باشد.

ولی همه اینها که نمونه‌ها و بخشی از تعلیمات و تراوشات آن بزرگواران می‌باشد و بسیار بجاست که مورد تأسی و توجه ما قرار گیرد، با وجود ارزش و اعتبار باید خارج از قلمرو رسالت و وحی محسوب گردد. بدون آنکه حق داشته باشیم یا خودشان خواسته باشند که جنبه تعبد و فریضه دینی و احکام شرعی به آنها بدهیم. همه می‌دانید که در حیات خود پیغمبر اصحاب باوفا و مخلص وقتی مواجه با دستور یا سفارشی از آن حضرت می‌شدند که مورد قبولشان نبود می‌گفتند یا رسول‌الله اگر این نظر یا گفتار شما از طرف خدا و وحی است با دل و جان تسلیم گردیده، مطیع و مجری آن خواهیم بود، اما اگر با تشخیص و تصمیم خود شماست اجازه دهید روی آن بحث و بررسی نماییم. به کرات گفته یا نوشته شده است که سرور امت در امر دنیا و اداره جنگ و کارها به حکم «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ»<sup>۱</sup>، عمل به آراء و نظرهای مردم می‌فرموده است که گاهی مخالف تشخیص خود آن حضرت نیز بوده، و مصداق کامل جدایی دین از سیاست را نشان می‌داده است.

در این باب و دو گونه بودن احکام شرعی، شرحی در متون قدیمی از علما و صاحب‌نظران قرون اولیه اسلام ضبط شده است که جالب می‌باشد و ذیلاً به نقل از مقدمه کتاب «دانشنامه در علم پزشکی» یادگار «حکیم مبشری» پزشک قرن چهارم هجری، ارائه می‌دهیم<sup>۲</sup>:

*«برای دانشمندان اسلامی از دیرزمان این مسئله مطرح بوده که آنچه پیغمبر اسلام در باره امر پزشکی فرموده است تا چه اندازه به وحی مربوط است و حجیت علمی دارد. «جاحظ» می‌گوید پیغمبر فرموده*

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

۲. گردآوری دکتر مهدی محقق، صفحه ۸، چاپ تهران، سال ۱۳۶۶، به اهتمام دکتر نجات زنجانی.

است: «أَنَا فِيمَا لَا يُوحَىٰ إِلَيَّ كَأَخَدِكُمْ»<sup>۱</sup> و سپس همو می‌گوید «اگر پیغمبر مردی را معالجه کند، همچنان که پزشکان بیماران را معالجه می‌کنند و این بیمار بهبود نیابد جای سؤال و پرسش برای هیچ کس نیست». زیرا درمان با استمداد از داروها بوده دلالت بر این می‌کند که پیغمبر از خود امری عجیب که علامت و برهان بر استمداد از پایگاه وحی او باشد نشان نداده است بلکه به همان طریقی که مردم، مردم را معالجه می‌کنند بیمار را درمان کرده است. بلی اگر پیغمبر در باره کسی بفرماید خداوندا او را بهبود بخش و شفا بده اگر مورد دعا بهبود نیابد جای سؤال و پرسش است»<sup>۲</sup>.

ابن خلدون نیز هنگام ذکر «طب اهل بادیه» می‌گوید که این طب براساس منقولات مشایخ و عجایز است و براساس قانون طبیعی و موافقت مزاج نیست. او سپس می‌گوید طبی که در شرعیات نقل شده است، از این قبیل است و ارتباطی با وحی ندارد، زیرا پیغمبر اسلام (ص) از جانب خداوند مبعوث گردید تا ما را شرایع پیام‌زود نه اینکه پزشکی و سایر امور عادی را برای ما معرفی نماید و حتی او وقتی در مورد تلقیح نخل، نظر خود را اظهار داشت، فرمود:

«من نظر خود را می‌گویم و شما خود داناتر به امور دنیای خود هستید.»

ابن خلدون در پایان می‌گوید:

«به کار بردن طب شرعی از روی تبرک و صدق عقد ایمانی اثر عظیم و سودمند دارد و این اثر مستند به طب مزاجی نیست، بلکه به صدق ایمان مرتبط می‌شود.»<sup>۳</sup>

حکمت‌ها و موعظت‌ها و حتی پرسش‌های فقهی مردم از آن بزرگواران را که خارج از قلمرو «ذَلِكَ مِمَّا أُوْحِيَ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ»<sup>۴</sup> یا خارج از «يَسْأَلُونَكَ»های مطرح شده در قرآن باشد، و البته بیش از هر حکیم و فقیه صلاحیت آن را داشته‌اند، باید بیشتر به حساب نبوغ و نظرهای شخصی و بشری‌شان بگذاریم و قابل بحث و تطبیق و تحول دانسته، آنها را ازلی و لایتغیر نگیریم.

۱. حدیث نبوی: من در غیر آنچه بر من وحی می‌شود مانند افراد شما هستم.

۲. از کتاب البرصان والجرحان والعميان والجولان، ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، بغداد ۱۹۸۲م، صفحه ۲۱۴.

۳. از مقدمه ابن خلدون (قاهره، ۱۳۴۸ ه. ق.) صفحه ۴۱۴.

۴. اسراء (۱۷) / ۳۹: این [احکام] از جمله دانش توأم با بینش است که صاحب‌اختیارت به تو وحی کرده است؛ ...

### سؤال ۲) ضرورت بعثت و رسالت انبیاء

فرستادن و مأمور ساختن پیغمبران برای دو رسالت خدا و آخرت چه ضرورت داشته است؟ مگر خود انسان‌ها نمی‌توانسته‌اند با تجربه و تفکر و رشد و ترقی لازم، همان‌طور که موفق به دسترسی و حل و کشف مایحتاج و مسائل و مجهولات زندگی و اسرار جهان شده‌اند، در دو موضوع خدا و آخرت نیز توفیق حاصل کنند؟ از این مسئله گذشته، اصلاً شناخت خدا و آخرت چه نقش و ضرورت در کار ما دارد؟ اصلاً دین چه ضرورت دارد؟

جواب قسمت دوم و ضرورت بعثت، مسئله مهم و کلی دیانت است که به جای خود مطرح شده و باز هم خواهد شد، ولی فعلاً خارج از بحث ما بوده برای حاضرشدگان در این مجلس، مشخص و مقبول می‌باشد. فعلاً فرض را بر این می‌گذاریم که خدای نادیده‌ی ادیان وجود دارد و خالق ما بوده، اول و آخر ما و سر کارمان با او و با مشیت و خواسته‌های اوست.

جواب قسمت و ضرورت اول را فلاسفه و متکلمین و معقولیون و همچنین متجددین و یا نوگرایان در دین، هر کدام به سلیقه و سبک خاص خود داده‌اند. آنچه به نظر می‌آید ساده‌تر و روشن‌تر و برای افکار ما قابل درک‌تر باشد همان است که در جلسات دعای کمیل مطرح شده است.

در آن جلسات این توضیح بارها داده شده است که یا خدا و آخرتی در کار نیست و دیانت مسئله موهوم و باطلی است، که در این صورت موضوع نبوت و به طریق اولی ادعای نبوت و ارائه رسالت منتفی است، یا اگر خدا و آخرت واقعیت دارند، چون هر دو آنها، آن‌طور که اظهار و مطرح شده است، دور از ذهن و تجربه ما و ماهیت انسان و جهان است و بلکه خارج از دسترس ما می‌باشد، و هرچه پیش خود تصور و تصویر کنیم انعکاس و تراوشات ذهن خودمان بوده به بن‌بست یا به اظهارات و استنباط‌های غلط و غیرقابل اثبات خواهد رسید، ناچار باید خود خدا به گونه‌ای این کار را عهده‌دار گردد.

توضیح آنکه صفات و اسامی و چگونگی خدا، آن‌طور که در شرایع توحیدی معرفی شده است، تماماً مغایر با ما و با همه مخلوقات مورد علم و احساس ماست (یکتای بی‌همتا، نادیدنی، لامکان حاضر در همه جا، بی‌صورت و بی‌جسم، ابدی و ازلی که نه می‌میرد و نه می‌زاید و نه زاییده می‌شود، بدون چشم و گوش و دست و

سر ولی علیم و سمیع و بصیر و قدیر، پدیدآورنده و سازنده بدون اسباب و استخدام و به صرف اراده... یعنی به طور خلاصه و به طور کلی، از هر جهت مغایر با ما و با آنچه در جهان می‌شناسیم و برتر از همه آنها:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>

همچنین است قیامت و آخرت که مغایرت تام با مشاهدات و تجربیات و با همه اشیاء و امور دنیا و قوانین حاکم بر دنیا دارد. از جمله با اصل کھولت یا انتروپی که حاکم و ساری و جاری در کلیه حرکات و پدیده‌ها در حیات موجودات بوده، فرسودگی و میرایی و مرگ، سرنوشت حتمی همگان دیده شده است و به این ترتیب رستاخیز قیامت یا زنده شدن مجدد مرده‌ها و زندگی ابدی آخرت، مابینت کامل با بدیهی‌ترین مشهودات و معلومات ما پیدا کرده، غیر قابل تصور و قبول می‌نماید.

### سؤال ۳) راه انسان به خدا و آخرت

حال که هیچ یک از افراد بشر و سایر موجودات این دنیا امکان درک آخرت و خدا را آن طور که ادیان توحیدی ادعا می‌نمایند، نداشته و عاجز از تعلیم و تفهیم آنها به ما می‌باشند یا خدا باید مستقیماً و شخصاً آنها را به ما تعلیم دهد و بشناساند و تا حدود لازم و ممکن بفهماند یا کسانی را از میان ما برای این کار برگزیند و برگردد. حالت اول می‌تواند از طریق چیزی شبیه به غریزه حیوانات باشد که تعلیم و تمرین در ذات و ساختمان آنها قرار گرفته است و قرآن نام آن را وحی قرار داده است.<sup>۲</sup> فعالیت‌های غریزی و غیرارادی ما، نیز از همین راه ترتیب و تنظیم یافته اوامر و برنامه‌های طبیعت یا خلقت در نهادمان کاشته شده است. ولی می‌بینیم در آنچه معرفت و عبادت خدا یا اطلاع رستاخیز و تدارک آخرت است، چنین کیفیت در ضمیر و خواسته‌های ما وجود ندارد. خداوند نیز نه خود را به ما نشان داده و آگاهمان ساخته است و نه قیامت و آخرت را برایمان مسلم و مشهود کرده است. افرادی هم

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: خداست که جز او معبودی نیست؛ زنده و برپادارنده است؛ هرگز نه خواب سبک او را

فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین؛ هر چه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به اوست؛ ...

۲. نحل (۱۶) / ۶۸: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»  
(صاحب اختیارت به زنبور غسل الهام کرد که بر کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که [مردم] برپا می‌کنند خانه بساز.)

پیدا نشده‌اند که با هوش و استعداد و استنتاج خود به‌طور قطع و مسلم و باورکردنی برای سایرین و اثبات عملی بعدی، این کار را انجام دهند. به فرشتگان و موجودات غیربشری نیز متوسل نشده است که مثلاً در رعد و برق یا در قوه جاذبه و امواج کیهانی و غیره صدایی و فیلمی ظاهر نمایند. می‌ماند یک راه حل که افرادی را برگزیند و برانگیزد و به وسیله آنها خود و آخرت و اوامرش را بنمایاند و برساند؛ یعنی بعثت رسولان. ولی باز هم آنچه دیده‌ایم و می‌دانیم این القاء و الهام و ارتباط انسان‌ها، مستقیماً صورت نگرفته است. به گفته خود فرستادگان یا پیغمبران و کتاب‌های آنان، یک فرشته یا روح القدس و رسولی از جنس فرشتگان واسط شده است.

#### سؤال ۴) گزینش پیامبران

بحث از این به بعد می‌رود روی چگونگی این انتخاب یا گزینش و انتصاب، و یا اعطای رسالت و مأموریت. از این جهت که برای این رسالت اختیار یا گزینش و اصطفا در کار بوده است، قرآن صراحت دارد و اصطفا یک عملی بیش از انتخاب (Sélection) است. هم عمل آوردن و آماده کردن و تصفیه است و هم برانگیختن و ساختن پیغمبران از محیط معین، یعنی از آدم‌ها و با لباس و زبان آدم‌ها و از خود آنها. همان طوری که در آیات ذیل اشاره شده است:

«وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ.»

طه (۲۰) / ۱۳ تا ۱۵

(و (خود) من تو را اختیار کرده و برگزیده‌ام پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرادار.

به درستی که من خدا هستم الهی جز من نیست بنابراین تنها مرا بندگی کن و به خاطر یاد و ذکر من نماز را پبادار.

همانا که ساعت (زمان قیامت) خواهد رسید. می‌خواهم آن را پوشیده دارم به طوری که هر نفس (یا هر موجود و هر پدیده) برحسب آنچه خود می‌کوشد جزا داده شود (آخرت محصول تلاش دنیا و مصنوع و مکتسب خود انسان‌ها باشد).

«وَمَنْ يَرْغَبُ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.» (بقره (۲) / ۱۳۰)

(و کیست که از ملت و آیین ابراهیم رو بگرداند مگر آنکه خود را نشناخته یا به سفاقت گراییده باشد در حالی که ما محققاً او را در دنیا برگزیدیم و به یقین در آخرت از شایستگان خواهد بود.)

«وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» (بقره (۲) / ۱۳۲)

(ابراهیم فرزندانش را به آن وصیت کرد و (همچنین) یعقوب (که گفت) به درستی که خداوند این دین را برای شما برگزیده است مبدا از دنیا بروید مگر آنکه مسلمان باشید.)

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ.»  
(آل عمران (۳) / ۳۳)

(به درستی که خداوند آدم و نوح را و آل ابراهیم و آل عمران را از میان همه مردم برگزید (و برتری داد).)

«وَأَذَكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ.  
إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الدَّارِ.  
وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ.  
وَأَذَكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ.»  
(ص (۳۸) / ۴۵ تا ۴۸)

(و به یاد آور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که خداوندان قدرت و بصیرت بودند.  
ما آنان را در صفت و خصلت یاد آخرت کردن پاکیزه و مخلص گردانیدیم.

و به درستی که آنها در نزد ما از برگزیدگان نیکان اند.  
و به یاد آور اسمعیل و الیسع و ذوالکفل را که همگی از نیکان اند.)

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَيَّ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ.»

(نحل (۲۷) / ۵۹)

(بگو حمد برای خداست و سلام بر بندگان که برگزید (آیا) خدا بهتر است یا کسانی که با او شریک می‌سازید.)

«قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ.» (اعراف (۷) / ۱۴۴)

(گفت ای موسی به درستی که من تو را با رسالت و مأموریت‌های خود و با کلام و پیامم بر همه بندگان برگزیده‌ام پس آنچه را که به تو می‌دهم محکم بگیر و از شکرگزاران باش.)

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.»

(حج (۲۲) / ۷۵)

(خداوند از میان فرشتگان و از مردمان رسولانی برمی‌گزیند. به درستی که خداوند شنوا و بیناست.)

علاوه بر اختیار و اصطفاء رسولان، شیوه دعوت و عمل به رسالت را هم خود خدا تعیین کرده است و آن را به اختیار رسولان نگذارد. از جمله در نمونه آیات ذیل می‌بینیم که چگونه شیوه رسالت و دعوت، مشخص و محدود گردیده است و قرآن رسول اکرم را از اصرار و فشار و خروج از حد ابلاغ منع می‌نماید:

«وَمَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ» (نور (۲۴) / ۵۴ و عنکبوت (۲۹) / ۱۸)

(... و تکلیفی بر عهده رسول جز ابلاغ یا رساندن پیام نیست...)

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا.» (انعام (۶) / ۱۰۷)

(... و ما تو را نگهبان و مأمور مراقب آنها قرار ندادیم...)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً.» (اسراء (۱۷) / ۵۴)

(... و ما تو را وکیل آنان نفرستادیم.)

«لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.» (غاشیه (۸۸) / ۲۲)

(سیطره و سلطه بر آنها نداری.)

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ.» (بقره (۲) / ۲۷۲)



(هدایت آنها بر عهده تو نیست...)

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ.» (لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳)

(به درستی که هدایت آنها به عهده ماست.

و اینکه پایان و آغاز برای ماست.)

«تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ.» (یس (۳۶) / ۵)

(نازل شده از جانب خداوند) توانمند بخشایشگر.)

ضمناً وظیفه رسالت به طوری که در چند نمونه آیات دیگر می بینیم همراه با نزول کتاب و در چهارچوب اندازه و میزان دقیق است، چه برای پیغمبر و چه برای گروندگان:

«حَم. وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. أَمْراً مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ.»

(دخان (۴۴) / ۱ تا ۵)

(حاء، میم. قسم به کتاب روشن. به درستی که ما آن را در شب مبارکی فرو فرستادیم، ما بودیم که انذار و هشدار می دادیم. در آن (کتاب) هر امر و عمل خردمندانه تعیین و تفکیک می شود. امر و وحیی بود از جانب ما، ما اعزام کننده رسول بودیم.)

### ساختن پیامبران و مراقبت دائم آنان

بعثت پیغمبران از طرف خدا تنها گزینش آنان نیست، ساختن و عمل آوردن هم هست و بعد قدم به قدم حفاظت و هدایت کردن.

این جریان در مورد حضرت موسی (ع) با تصریح و تفصیل بیشتری در قرآن بیان شده است :

«وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مَا يُوحَىٰ.

أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ

عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهٗ وَالْقَبْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي.

إِذْ تَمْشِي أُحْتِكَ فَنَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ  
 كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا  
 فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَىٰ.  
 وَأَصْطَنَعْنَاكَ لِنَفْسِي.

اذهب أنت وأخوك بآياتي ولا تنيا في ذكري.

اذهباً إلي فرعون إنه طغي.

فقولاً له قولاً لينا لعله يتذكر أو يحشي.

قالا ربنا اننا نخاف ان يفرط علينا او ان يطغي.

قال لا تخافا اني معكما اسمع واري. (طه) (۲۰) / ۳۷ تا ۴۶

(و به تحقیق یک بار دیگر هم منت بر تو نهادیم.

آن گاه که بر مادر تو آنچه را که وحی شد وحی نمودیم.

اینکه او را در صندوق یا جعبه‌ای بگذار و آن جعبه را به آب افکن تا  
 آب آن را به کناری انداخته کسی که دشمن من و دشمن اوست آن را  
 (از آب) بگیرد و بر تو محبت خودم را القا کردم و تا آنکه زیر نظر  
 خودم ساخته شوی.

آن زمان که خواهرت (از کناری) می‌رفت و گفت آیا شما را به کسی  
 راهنمایی بکنم که سرپرستی او را به عهده بگیرد؟ به این ترتیب تو را به  
 مادرت بازگرداندم تا دیده‌اش روشن و خوشحال شود و تو فردی را  
 کشتی و پس از آن از نگرانی نجات دادم و تو را مورد آزمایش‌هایی  
 قرار دادم و سال‌ها در میان اهل مدین اقامت گزیدی تا بالاخره به آنچه  
 مقدر بود در آمدی.

و تو را برای خودم ساختم و برگزیدم.

تو و برادرت با آیات من رهسپار شوید و در یادکردن من سستی  
 ننمایید.

به سوی فرعون بروید- به درستی که او سرکش و نافرمان شده است.

پس با او گفتار نرم در پیش گیرید تا شاید پند گیرد یا بترسد.

گفتند پروردگارا، می‌ترسیم بر ما خشم بگیرد یا عصبانی و سرکش شود.

گفت (به هیچ وجه) نترسید من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

ساختن و عمل آوردن حضرت عیسی برای رسالت، در مقایسه با حضرت موسی، از زمان‌های خیلی جلوتر از ولادت آغاز می‌شود و عمیق‌تر و اعجاب‌انگیزتر است. از مادرش آغاز می‌شود. حتی از تغذیه مادر و سپس تلقیح نطفه‌اش. به آیات ذیل توجه کنید:

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ اٰهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا.  
فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا.  
قَالَتْ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا.  
قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّكَ لِاَهْبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا.  
قَالَتْ اَنِّيْ يَكُوْنُ لِيْ غُلَامٌ وَّلَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشْرٌ وَّلَمْ اَكُ بَعِيًّا.  
قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلٰى هٰٓئِنٍ وَّلِتَجْعَلَهٗ اٰيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِّنَّا وَ  
كَانَ امْرَاً مَّقْضِيًّا.

فَحَمَلَتْهُ فَاتَّبَعَتْهُ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا. (مریم (۱۹) / ۱۶ تا ۲۲)

(و در کتاب از مریم یاد کن، آن زمان که از اهل و کسان خود به محلی در طرف مشرق دوری گزید.

پس برای جدایی از آنها پرده‌ای انداخت، پس از آن روح خودمان را به سوی او فرستادیم که به صورت بشری راست اندام بر او جلوه کرد.

(مریم) گفت من از دست تو پناه به خدای رحمن می‌برم، اگر پروایی (از خدا) داشته باشی.

گفت جز این نیست که من فرستاده پروردگار تو هستم برای آنکه به تو پسر پاکیزه‌ای عطا کنم.

گفت چگونه مرا پسری باشد در حالی که نه بشری با من تماس گرفته است و نه زناکار هستم.

گفت همین‌طور است، پروردگارت گفته است این کار بر من آسان است و حتماً او را آیت و نشانه‌ای برای مردم قرار خواهیم داد و رحمتی از جانب ما، و کاری بود انجام شده.

پس مریم را باردار کرد و او را به جایگاه دوری افکند.

«فَاجْءَهَا الْمَخَاضُ اِلَى جِدْعِ النَّحْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِيْ مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا.

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا.  
 وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا.  
 فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِئْتِي  
 نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا.  
 فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا.  
 يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا.  
 فَأُشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.  
 قَالَ إِئْتِي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا.  
 وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوَصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.  
 وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا.» (مریم) (۱۹) / ۲۳ تا ۳۳

(و درد زایمان او را به طرف تنه درخت خرما می کشاند، گفت ای کاش پیش از این می مردم و فراموش شده‌ی از یاد رفته‌ای می شدم. آن‌گاه از پایین پای او ندا رسید که اندوهگین مباش، به یقین پروردگارت در زیر (قدم) تو جویباری روان ساخته است. و تنه درخت خرما را به طرف خود تکان بده تا برایت خرما می تازه بریزد. پس بخور و بیاشام و چشمت روشن باد، اگر از آدمی کسی را دیدی بگو همانا که من برای خداوند بخشایشگر نذر روزه کرده‌ام و امروز با هیچ فرد انسانی حرف نخواهم زد. پس آن کودک را برداشته به نزد قوم خود برو. گفتند ای مریم چیز عجیبی همراه آورده‌ای. ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت بدکاره نبود. پس اشاره به او کرد. گفتند چگونه با کودکی که در گهواره است صحبت کنیم.) (کودک) گفت من بنده خدا هستم کتاب به من داده و مرا پیغمبر کرده است.) و مرا هر کجا باشم مبارک (برکت آور) قرار داده و مادام که زنده‌ام به نماز و روزه و زکات توصیه کرده است.) و نیکوکار به مادرم باشم و مرا ستمگر سرکش قرار نداده است.)

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ.»

(مریم) (۱۹) / ۳۳ تا ۳۴

(و سلام بر من روزی که به دنیا آمدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته شوم.

این است (داستان) عیسی فرزند مریم، گفتار حقی که درباره آن شک و تردید دارند.)

و در سوره آل عمران (۳) در زمینه پرورش و تغذیه مادر چنین آمده است:

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ

عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»

(آل عمران) (۳) / ۳۷

(پس پروردگارش درخواست او را به حسن قبول پذیرفت و او (یعنی مریم) را چون گیاه پسندیده و مطلوبی رویش و پرورش داد و زکریا سرپرستی او را به عهده گرفت. هر زمان که در محراب بر او وارد می‌شد نزد او خوراکی می‌یافت و به مریم می‌گفت این (غذا) از کجاست (مریم) می‌گفت از جانب خداست همانا که خداوند به هر که بخواهد بدون حساب (یا انتظار) روزی می‌رساند.)

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَيَّ

نِسَاءَ الْعَالَمِينَ.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.»

(آل عمران) (۳) / ۴۲ و ۴۳

(آن گاه که فرشتگان به مریم گفتند به درستی که خداوند تو را برگزیده، از آلودگی‌ها پاکیزه و مبرا کرده و تو را بر زنان جهان برتری داده است. ای مریم در برابر پروردگارت فرمانبر و مطیع بوده به درگاه او سجده‌ی بندگی کن و با رکوع کنندگان و خم‌شوندگان در برابر عظمت و مقامش اهل رکوع و خضوع باش.)

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ.  
 وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهَدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ. (آل عمران (۳) / ۴۵ و ۴۶)  
 (آن زمان که فرشتگان به مریم گفتند به درستی که خداوند تو را به  
 «کلمه‌ای» از خود که موسوم به «مسیح» عیسی فرزند مریم است مژده  
 می‌دهد.

در دنیا رو سفید (سربلند) است و در آخرت از نزدیکان (خدا) می‌باشد.  
 و با مردم چه در گهواره و چه در بزرگسالی سخن گفته و از شایستگان  
 است.)

در مورد پیغمبر خودمان بدون آنکه مشابهت عینی با حضرت موسی (ع) و با حضرت  
 عیسی (ع) داشته باشد، عنایت خاص خداوندی در حفاظت و تربیت و هدایت او  
 کاملاً مشهود و مذکور است. مثلاً در آیات ذیل در دوران مکه:

«الْمُ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ.

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ.» (انشراح (۹۴) / ۱ تا ۴)

(مگر نه این است که برای تو سینه‌ات را گشودیم.

و بار گران را از تو برداشتیم.

باری که بر پشت تو سنگینی می‌کرد.

و نام تو را بلند آوازه نمودیم؟)

«مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.» (ضحی (۹۳) / ۳ تا ۸)

(پروردگارت تو را رها نکرده و خشم نگرفته است.

و بی‌شک آن دنیا برای تو بهتر از (این زندگی) اول است.

و به زودی پروردگارت چنان (نعمت‌ها) بر تو بخشد که خوشنود شوی.  
 آیا تو را یتیم نیافت و پناه نداد؟  
 و تو را گمراه ندید و هدایت نکرد؟  
 و تو را عائله‌مند در معیشت نیافت و بی‌نیاز و مال‌دارت نکرد؟)

«إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ.» (حجر ۱۵ / ۹۵)  
 (ما تو را از دست استهزاکنندگان کفایت (و حفظ) می‌کنیم.)

«وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا» (طور ۵۲ / ۴۸)  
 (به‌خاطر حکم و خواسته پروردگارت پایداری نما و بدان که تو زیر نظر و مراقبت ما هستی...)

«وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكِنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا.» (اسراء ۱۷ / ۷۴)  
 (اگر چنین نبود که تو را ثابت و محکم کرده بودیم نزدیک بود مختصری به سوی آنها تمایل ورزی.)

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا  
 الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي  
 إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ.» (شوری ۴۲ / ۵۲)  
 (و این چنین وحی از امر و اراده‌ی خودمان بر تو نازل کردیم، تو چنان  
 نبودی که خبر از کتاب یا ایمان داشته باشی و لکن آن را نوری قرار  
 دادیم که بدان وسیله هر کس از بندگانمان را خواسته باشیم هدایت  
 نماییم و به درستی که تو به راه راست هدایت می‌نمایی.)

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ  
 وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.» (انفال ۸ / ۳۰)

(و (به‌یاد آور) آن زمان که کفرورزان با تو مکر و فریب‌کاری می‌کردند  
 تا زمینگیر و وامانده‌ات نمایند، یا به قتل برسانند و یا (از خانواده و دیار)  
 اخراجت نمایند در حالی که اینها مکر و نقشه می‌کشند و خدا هم که  
 ماهرترین نقشه‌کشنده است مکر و تدبیر می‌نماید.)

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(پس در اثر رحمت و لطف خدا با آنها نرمش کردی و اگر تندخوی بددل می بودی حتماً از اطرافت پراکنده می شدند بنابراین از آنها درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها نظرشان را خواسته مورد مشورت قرار بده و چون (با جلب نظر آنان) تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن و بدان که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.)

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (توبه (۹) / ۴۰)

(اگر او را یاری نکنید به تحقیق خداوند او را یاری کرده است، آن زمان که کفار قریش او را (از مکه) بیرون کردند و دومین از دو نفری بود که در غار پناه بسته بودند و به همراهش گفت نگران مباش به درستی که خدا با ماست...)

«لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا.» (احزاب (۳۳) / ۶۰)

(اگر منافقین و بیماردلان و اراجیف بافان مدینه دست بردارند هر آینه تو را بر آنها مسلط بسازیم و پس از آن در جوار تو چندان درنگ نخواهند کرد.)

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.» (مائده (۵) / ۶۷)

(ای رسول آنچه را که بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است ابلاغ نما که اگر نکنی رسالت او را نرسانده ای در حالی که خداوند تو را از شر و زیان) مردم مصون می دارد به درستی که خداوند قوم کافرپیشه را رهبری نمی نماید.)



«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا.»

(نساء (۴) / ۱۱۳)

(و اگر فزونی یا نعمت و رحمت خدا شامل تو نبود بی شک گروهی از آنان درصدد برمی آمدند که تو را گمراه سازند در حالی که جز خودشان کسی را گمراه نمی کنند و هیچ زبانی به تو نخواهند رساند و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرده و آنچه را نمی توانستی بدان به تو تعلیم داده است و فضل خدا بر تو عظیم است.)

خلاصه اینکه خود خداست که می داند رسالتش را در چه شخصی و به دوش چه کسی بگذارد. رسول بعدی را قبلاً خدا پیش گویی می کند یا نشانه های آن را می دهد:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام (۶) / ۱۲۴)

(و چون آیه ای بر آنها برسد می گویند ایمان نمی آوریم مگر همان چه به فرستادگان خدا داده شده است به ما هم داده شود خداوند بهتر می داند رسالت و مأموریت خود را کجا (و در چه شخصی) قرار دهد...)

### پا به پای پیامبران

اما در انجام رسالت و ابلاغ به مردم و اداره ی عمل رسالت و اجرای برنامه بیش از موارد دیگر نه تنها تحت مراقبت و حفاظت و کنترل است بلکه در آنچه می گوید و می کند خدا نمی گذارد یک ذره منحرف شود:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ « (نجم (۵۳) / ۳ تا ۶)

(از هوای (نفس) سخن نمی گوید.

آن نیست جز وحی که الهام می شود.

(فرشته) صاحب نیروی شدید او را تعلیم داده است.

صاحب خرد و فرزانی که به سر حد کمال و استواری رسیده است.

« إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ .

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ .

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ .

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ .» (حاقه (۶۹) / ۴۰ تا ۴۳)

(همانا که آن (قرآن) گفتار رسول بزرگواری است.

و به هیچ وجه گفتار شاعر نیست که کمتر باور می کنید.

سخن کاهن نیز نیست که کمتر پند می گیرید.

فروفرستاده ای است از پروردگار عالمیان.)

« وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ .

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ .

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ .

فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ .» (حاقه (۶۹) / ۴۴ تا ۴۷)

(اگر (محمد) به دروغ به ما سخنانی می بست.

مسلماً ما او را با تمام نیرو می گرفتیم.

و رگ او را قطع می کردیم.

و هیچ یک از شما بر دفاع از او قادر نبودید.)

« وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِئْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا

لَا تَتَّخِذُوكَ حَلِيلًا .

وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا .

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا .

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبِثُونَ

خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا .» (اسراء (۱۷) / ۷۳ تا ۷۶)

(و نزدیک بود که هرآینه تو را از آنچه وحی کرده ایم فریب داده

منحرف سازند تا چیزی غیر از آن را بر ما نسبت بدهی، تا در این صورت

تو را به دوستی بگیرند.

و اگر نبود که تو را حفظ و استوار کرده‌ایم نزدیک بود که مختصری به سوی آنها تمایل نشان دهی.

در این صورت عذابی دوچندان در دنیا و دوچندان پس از مرگ به تو می‌چشانیم و نمی‌توانستی برای خودت در برابر ما یاری‌کننده‌ای پیدا کنی. نزدیک بود که (کافران) زیر پای تو را سست کرده از دیارت آواره سازند و در آن صورت پس از اخراج تو جز اندکی درنگ نمی‌کردند.

به خصوص اگر ما سیر تحول قرآن را نگاه کنیم می‌بینیم آموختن و آماده کردن پیغمبر برای پیشبرد امر خطیر رسالت با چه نظم و دقت و چه انطباق و با انتخاب و پیش‌بینی حوادث از یک طرف و تربیت و رشد خود پیغمبر، از طرف دیگر صورت گرفته است.

اگرچه تعلیمات و احکام قرآن به تدریج و به فراخور نیازهای امت و مقتضیات زمان و مکان نازل شده است ولی در مجموع و به‌طور کلی با پیش‌بینی و تدارک قبلی یعنی قبل از وقوع و ظهور احتیاج و سؤال آغاز گردیده، رسول اکرم برای مواجهه با مشکلات و مسائل قبلاً آماده شده است.

به‌طور نمونه اگر اصل رسالت یعنی آیات مربوط به دعوت مردم و آغاز مأموریت را برحسب ترتیب زمان نزول در نظر بگیریم یک جریان یا حالت برنامه‌ریزی شده را مشاهده می‌نماییم که به‌طور خلاصه چنین است:

۱- اعلام صریح قیامت و اخبار یا اطلاع مناظری از جایگاه‌های طاغیان و متقین در آخرت که بخش اول رسالت می‌باشد و در اواسط سال دوم بعثت در سوره نباء (۷۸) صورت می‌گیرد که بیست و هفتمین گروه نازل شده می‌باشد. و این آیات آغازین به دنیال اعلام‌های اصولی و کلی زیر آمده است:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا.

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.» (شمس (۹۱) / ۹ و ۱۰)

(هر کس نفس را تزکیه و پاکیزه گردانید، رستگار شد.

و محققاً هر کس خود را آلوده و ضایع کرد، زیان‌کار و محروم گردید.)

«فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى.

وَسَيَجْزِيهَا الْأُنثَىٰ» (لیل (۹۲) / ۱۴ و ۱۷)

(پس شما را به آتشی هشدار می‌دهم که زبانه می‌کشد.

و زود باشد که افراد با توقا خود را از آن آتش دور بگیرند.)

قبل از آیات انذار و اعلام قیامت و آخرت راهنمایی‌ها و دستورالعمل‌های کلی و پیشگیری‌هایی را داریم که به منظور آگاه‌کردن و آماده‌شدن شخص رسول اکرم برای مأموریت خطیرش داده می‌شود.

۲- عرضه کلام و منشأ قرآن و گوینده آن به خود پیغمبر و به مردم و مشرکین به عمل می‌آید.

۳- توجه به آثار و جریان‌های طبیعت و حیات آمده است برای آنکه بدانند دنیا و زندگی، به شهادت آنچه می‌بینیم و در آن حضور و حلول داریم، نه بی‌قرار و بیهوده است و نه بی‌حساب و کتاب که روی اوهام یا هوس‌های زورمندان سرکش و مال‌داران خوش‌گذران بچرخد. خلاصه آنکه خداست که به این ترتیب زبان دعوت و راه رسالت را گام به گام به رسول اکرم می‌آموزد.

ردیف ۱ را در آیات سوره‌های علق (۹۶) با شماره نزول ۱، مدثر (۷۴) با شما نزول ۲، اعلی (۸۷) با شماره نزول ۱۴، تکویر (۸۱) با شماره نزول ۱۶، ناس (۱۱۴) با شماره نزول ۱۹، لیل (۹۲) با شماره نزول ۲۲، می‌بینیم که دنباله‌اش در سوره‌های مدثر (۷۴) با شماره نزول ۲۸، عبس (۸۰) با شماره نزول ۳۲، کافرون (۱۰۹) با شماره نزول ۳۵ ادامه پیدا می‌کند.

○ نخستین دستور و کلام، قرائت است و علم و قلم؛

○ دومین دستور، برخاستن و هشدار دادن است همراه با بزرگداشت خدا و صبر در راه او؛

○ سومی خلاصه کردن عمل رسالت در یادآوری و ذکر؛

○ چهارم تعمیم دادن ذکر و دعوت آزاد به همه مردم جهان؛

○ پنجم پناه بردن به خدای یکتا از هر ارباب و پادشاه و خدای دیگر برای نجات از وسوسه‌ها و ترس و تردیدها؛

○ ششم باز هم انحصار دعوت به تذکر و واگذار کردن دعوت شوندگان به خدا و خودشان؛

○ هفتم ایضا تذکر و عدم توجه به مقام و وضع دعوت شوندگان.

و برای پنجمین بار ابلاغ بی نظیر و واگذاری کفر و ایمان به خود اشخاص که کلی و مطلق آن در آیه ذیل آمده است:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.

وَإِنَّا لَنَّا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ.» (لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳)

(به درستی که هدایت یا راهنمایی و رهبری به عهده ماست.

و پایان و آغاز برای ماست.)

بیش از هر چیز روی آزادی دعوت و دین به عنوان روش و سبک رسالت تکیه می شود.

ردیف ۲ را در سوره طارق (۸۶) با شماره نزول ۱۰، و با گفتن این آیات آغاز می کند:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ.» (طارق (۸۶) / ۱۳ و ۱۴)

(به درستی که آن (قرآن) گفتار جدی و جداکننده (حق از باطل) است.

و به هیچ وجه شوخی و بیهوده نیست.)

در تکویر (۸۱) با شماره نزول ۱۵، مطلب کمی باز شده اضافه می شود که :

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ.

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ.

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ.

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ.» (تکویر (۸۱) / ۱۹ تا ۲۳)

(به درستی که آن گفتار رسول بزرگواری است.

صاحب قدرت نیرومند که جایگاهش در کنار صاحب عرش محکم و مطمئن می باشد.

مُطَاع (فرمانروای اطاعت شده) و امین هم هست.

و یار و دوست شما دیوانه نیست.

و به تحقیق آن (حقایق) را در افق روشنی مشاهده کرده است.)

و بالاخره مفصل تر و قاطع ترش را در سوره نجم (۵۳) با شماره نزول گروه ۲۹،

می خوانیم که قسمت هایی از آن را در جاهای دیگر آورده بودیم :

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى.

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى.

فَأَوْحَى إِلَيَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى.

أَفْتَمَارُؤُهُ عَلَيَّ مَا يَرَى.

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى.

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى.

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.

إِذْ يُعَشِّي السِّدْرَةَ مَا يُعْشَى.

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى.» (نجم ۵۳ / ۲ تا ۱۸)

(مصاحب شما گمراه نشد و گول نخورد یا کژ نرفت.

و از هوای نفس سخن نمی گوید.

چیزی جز وحی نیست که بر او الهام می شود.

او را (فرشته ای) نیرومند تعلیم داده است.

که صاحب خردمندی و خلقت منسجم استوار است.

و همو در افق بالامرتبه است. پس (به پیامبر) نزدیک و نزدیک تر شد.

(به فاصله) دو طول کمان یا نزدیک تر.

پس به بنده خدا آنچه را وحی شده بود وحی کرد.

دل (پیغمبر) آنچه را که دیده بود تکذیب نکرد.

دروغ و وهم نپنداشت.  
بلکه به تحقیق یک بار دیگر هم آن را مشاهده نمود.  
در کنار سدرۃ المنتهی.  
همانجا که قرارگاه بهشت است.  
آن زمان (یا آن طور که) «سدره» را پوشانده بود، پوشش خاصی.  
چشم (او) عوضی ندید و فزون از حد هم ندید.  
به یقین از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش دید.  
تکیه روی رؤیت و حضور و آگاهی و یقین است، با وساطت رسول، مظهر قدرت  
و انرژی، یا اراده الهی و مادیت انسانی.  
ردیف ۳ که خود یکی از ویژگی‌های اصولی قرآن و توجه به طبیعت و خلقت یا  
مشاهده و تجربه است علاوه بر آنکه در آغازین آیه وحی در جمله‌های:

«رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» (علق (۹۶) / ۱ و ۲)

(... پروردگارت که آفریده است.

انسان را از علق آفرید.)

مندرج شده و در سوگندهای:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ» (طارق (۸۶) / ۱۱ و ۱۲)

(قسم به آسمان صاحب رجع یا بازگشت کننده و گردنده.

و قسم به زمین صاحب شکاف یا گسستگی.)

(طارق (۸۶) با شماره گروه نزول (۱۰) ظاهر گردیده است و با توضیح و تصریح  
بیشتری در آیات و سوره‌های شمس (۹۱) با شماره نزول ۱۲، اعلی (۸۷) با شماره  
نزول ۱۴، مرسلات (۷۷) با شماره نزول ۲۶، نباء (۷۸) با شماره نزول ۲۷، ملاحظه  
می‌نماییم که چکیده‌ای از زمین‌شناسی و روان‌شناسی و نجوم می‌باشد:

«الْمَن نَّجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا.

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا.

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا.  
 وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا.  
 وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا.  
 وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا.  
 وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا.  
 لِيُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا.  
 وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا.

إِنَّ يَوْمَ الْفِضْلِ كَانَ مِيقَاتًا. «(نبا، ۷۸) / ۶ تا ۱۷»  
 (آیا چنین نیست که زمین را مهد و آرامگاه قرار دادیم.  
 و کوه‌ها را (چون) میخ‌های (آن).  
 و شما را جفت و مزدوج آفریدیم.  
 و خواب شما را وسیله استراحت و آرامش مقرر داشتیم.  
 و شب را پوشش قرار دادیم.  
 روز را (برای) معاش.  
 و بالا سر شما هفت (آسمان) سخت را.  
 و چراغی درخشان (در آنجا).  
 و از ابرهای چکیده (یا متراکم شده) آبی قطره قطره.  
 تا بدان وسیله دانه و گیاهان را بیرون آوریم.  
 و باغات یا درختان درهم پیچیده.  
 همانا که روز فصل (جدایی یا داوری) وعده‌گاه است.)

در دروس کفرورزی و کفرزدایی و ایمان‌گرایی که قسمتی از تفسیرهای موضوعی قرآن در جلسات هفتگی انجمن اسلامی مهندسین است خواهران و برادران با حوصله‌ای که به خرج داده‌اند به روشنی به این حقیقت وقوف یافته‌اند که قرآن پیش از آنکه و بیش از آنچه مستقیم یا از زبان رسول اکرم تعلیم و تذکری به مشرکین و به مؤمنین و اهل کتاب بدهد، خود پیغمبر را در زمینه‌های انسان‌بینی و خلقت و خداشناسی آگاه و دانا و مهیا می‌نماید. انسان به یاد شعر ایرج میرزا در باره مادر می‌افتد:



گویند مرا چو زاد مادر	پستان به دهن گرفتن آموخت
شها بر گاهواره‌ی من	بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پا به پا برد	تا شیوه‌ی راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	تا غنچه گل شکفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارمش دوست

خودِ قرآن گویای تحول تدریجی، و پا به پای نیاز و آمادگی پیش رفتن است، آنجا که می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا.»

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا.» (فرقان (۲۵) / ۳۱ تا ۳۳)

(واین چنین برای هر پیغمبری از میان بدکاران دشمنانی قرار دادیم و پروردگارت تو را به‌عنوان رهبر و یاور کفایت می‌کند. و کسانی که کافر شده‌اند گفتند چطور است که قرآن به‌صورت یکپارچه و یکجا بر او نازل نشده است، (بلی) چنین است تا دل تو را بر آن استوار سازیم و به تدریج و قدم به قدم آن را بر تو خوانده‌ایم. و برایت هیچ مثل و داستان نمی‌آوریم جز آنکه بحق و صحیح آورده باشیم در بهترین بیان و تفسیر.)

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.»

وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا.»

(اسراء (۱۷) / ۱۰۵ و ۱۰۶)

(و به حق و حقیقت آن را نازل کردیم و بحق نازل شده و تو را مأمور نساخته و نفرستادیم مگر به‌عنوان مژده‌دهنده و هشداردهنده. و قرآنی که آن را قطعه قطعه و جدا جدا کردیم تا با تأنی و فرصت بر مردم بخوانی و آن را به گونه خاص (تدریجی و تحول محتوایی و موضوعی) نازل کردیم.)

نکته مهم دیگر آنکه صفت ممیزه و معجزه محتوایی قرآن در این است که هر چه گفته و جواب‌هایی که به مسائل مطروحه داده است خلاف روال عادی و خارج یا مافوق معقول و معمول بشر می‌باشد و اگر فرموده است:

«قُلْ لَّيِّنَ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَأَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً.» (اسراء (۱۷) / ۸۸)

(بگو اگر انس و جن همکاری و اجتماعی نمایند که شبیه و مانندی برای قرآن بیاورند نخواهند توانست معادل آن را بیاورند اگر چه بعضی بعض دیگر را پشتیبان و کمک باشند.)

می‌رساند که محتوا و پیام و نازل شده‌های به پیغمبر برای انجام رسالت، از عهده نه تنها یک فرد و یک جمع بر نمی‌آید، بلکه تمام آنها نیز از آن عاجز می‌باشند.

### خلاصه پرسش و پاسخ‌ها

۱) رسالت و رسول در سراسر قرآن به صورت یک مأموریت و شغل معین عنوان گردیده که از طرف خداوند به افراد مشخص اعطاء شده است؛ افرادی که موقعیت خاص و ممتاز دارند. ضمناً رسالت پیغمبران اولوالعزم علاوه بر دلایل و شواهد و بینات و برای آنکه تکلیف و طریقت مردم در روابط و رفتارهای با یکدیگر، به لحاظ بندگی و نزدیکی به خدا روشن گردد و بی‌کم و کاست باشد همراه پیامبران، کتاب و وحی و شریعت آمده است و صریحاً می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷) / ۲۵)

(و به تحقیق فرستادگانمان را با بینات (با دلایل استوار آشکار) مأمور ساختیم و همراهشان کتاب و ترازو (احکام و حکمت‌ها) فرستادیم تا مردم (بدانند چگونه) قیام به قسط و عدالت نمایند...)

۲) بعثت و رسالت و مأموریت پیغمبر (ص) اساساً و اصولاً برای دو منظور ذیل بوده است و به هیچ وجه برای تعلیم و بهبود امور دنیا نیامده‌اند. ضمن آنکه شخص رسول راهنما و الگو برای مردم در آن دو مقصد است:

۱- اعلام و اخطار و انذار قیامت و آخرت.

۲- دعوت به سوی خدا و تعلیم بندگی و تقرب به او:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

(به تحقیق برای شما در (رفتار و روش) پیغمبر الگو و نمونه نیکو وجود  
دارد، برای کسانی که آرزومند و امیدوار به خدا و آخرت بوده فراوان  
یاد خدا را می کنند.)

«أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.  
وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)  
(ای پیغمبر ما تو را گواه یا نمونه و الگو فرستادیم و مژده دهنده و  
بیم دهنده مردم.  
و دعوت کننده به سوی خدا بر وفق سنت و اجازت یا قانونمندی خودش،  
و چراغی پرتوافکن.)

۳) رسالت مستقیم الهی از این جهت ضرورت داشته است که :  
اولاً خدا و آخرت واقعیت دارند و انسان نیازمند به در نظر گرفتن آنها و عبادت  
و تدارکشان می باشد.

ثانیاً عقل و تجربه و امکانات بشر اجازه تشخیص و تعیین مسیر هیچ یک را  
نمی دهد و اگر از ناحیه خدا تعلیم داده نشود به گمراهی می افتد.  
۴) مبدأ و موجد و مدیر رسالت صرفاً خداست.

۵) رسالت و نبوت پدیده ای است که از یک طرف بشری و انسانی و از طرف  
دیگر الهی فوق بشری که از طریق گزینش و پالایش و پرورش افراد زبده صاحب زمینه  
صورت می گیرد و به صورت خاص برنامه ریزی شده، با هدایت و نظارت و حفاظت  
خدا، از ابتدا تا انتها، اجرا می گردد. این رسالت و نبوت در چهارده قرن قبل در شخص  
شخص محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم خاتمیت یافته پرونده آن بسته شده  
است. بدون آنکه قابل تکرار و تجدید و امتداد در افراد و اجتماعات بشری باشد.

۶) اما همین برنامه دوبندی «خدا و آخرت» نه چیز کوچکی است، نه آسان است  
و نه بی حاصل و کم اثر. بزرگ ترین و سخت ترین انقلاب است. از صدف تنگ  
نزدیک نگری و خودبینی و خودستایی در آمدن است و گام در میدان بی پایان خدا  
شدن و سعادت جاودان گذاشتن.

ماده اول رسالت که شناختن و هدف قرار دادن خدا و فعالیت و حرکت به سوی اوست، برنامه زندگی فردی و اجتماعی را به کلی دگرگون می‌سازد. ماده دوم نیز که اعتقاد به رستاخیز قیامت و انکار مرگ و نابودی است و شاهد و وارث کرده‌های خویش شدن، آیا عامل نیرومند دیگری در دگرگونی سرتاسری زندگی انسان‌ها در جهت بلندی و پاکی و کارایی و جلوگیری از ظلم و فساد و سستی (البته به تناسب پذیرشی که از رسالت انبیاء داشته باشند) نیست؟ مع‌ذلک چنین نتیجه و حاصل نه منظور از بعثت است و نه هدف رسالت. محصولی است تبعی و فرعی از ایمان.

کسانی که منظور از بعثت پیغمبران و هدف ادیان را اصلاح روابط انسان‌ها و اداره امور دنیا یا تأمین عدالت و آسایش و سعادت جوامع بشری می‌دانند، در حقیقت مقام انبیاء و خداوند فرستنده آنها را به سطح افلاطون و مارکس یا پاستور و ابن‌سینا پایین می‌آورند. یعنی دوباره کاری خدا و دکانی در برابر دکان بزرگان دنیا. (۷) این ادعا یا انتظار پیشینیان و بعضی از نوگرایان نیز باطل است که تصور کنیم چون با رسالت انبیاء رهسپار اقلیم خدا شده دنیا و آخرت‌مان از گمراهی و تباهی و خطا زدوده می‌گردد، زندگیمان از هر جهت دمساز با حرکت و برکت و سعادت خواهد گشت. به بیان دیگر دینداری یا ایمان و شریعت، کافی برای حال و آینده خواهد بود و جوابگوی همه مجهولات و مسائل و مشکلات در تمام زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد. همین قدر که مؤمن به خدا و عامل به فرایض و احکام و عالم در فقه و فتوا شدیم، به مصداق آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup>، هم رفاه و سلامت یا برتری و برکت برای ما مسلمین است و هم نیازی به تلاش و تفکر و تحول نداریم.

قضیه این است که دستورهای عملی و اخلاقی و فقهی حرام و حلال، از نوع زنا و ربا و آزار و حدودهای شرعی یا انفاق و جهاد و ارث و احسان که در قرآن و شریعت آمده است، برای راه‌گشایی مسائل و نیازهای جاری زندگی یا به دلیل پیامدهای بد و خوب آنها وضع نشده است، بلکه بر طبق پاره‌ای تعلیل و توضیح‌های قرآن و ضمن آنکه منافات با دلایل و پیامدهای مفروض ندارد، اصولاً به منظور ممانعت از افتادن

۱. اعراف (۷) / ۹۶: اگر مردم [آن] شهرها با ایمان و پروا پیشه بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم...

ما به دام شیطان و دور شدن از راه رحمان نازل گردیده است. هدف هدایت ما به صراط و صفات الهی است، همراه با تربیت و تطبیق ما برای مغفرت و سعادت ابدی. آن آیه سوره اعراف (۷) نیز به جای خود درست است و نمی گوید که اگر مردم دهات و شهرها کشت و کار نکردند و نظم و حساب به زندگیشان ندادند به صرف ایمان آوردن برخوردار از نعمات و برکات خواهند شد. اصول کلی و ازلی کوشش و کسب که در آیاتی از قبیل:

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.» (نجم ۵۳ / ۳۹)

(انسان را جز آنچه تلاش کرده است نصیب و بهره‌ای نیست)

و

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ.» (مذثر ۷۴ / ۳۸)

(هر شخص و نفس در گرو چیزی می‌باشد که به دست آورده است.)

آمده است، همه جا و همه وقت حاکم بوده، آدمیزاد باید به دست خود گلیمش را از آب در آورد و زندگی به مصداق:

«وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.» (انبیاء ۲۱ / ۳۵)

(... و شما را با شر و خیر(های زندگی) گرفتار و آزمایش و اصلاح می‌کنیم و به سوی ما بازگشت می‌نمایید.)

سراسر ابتلا و آزمایش است برای برانگیختن تفکر و تلاش یا تجربه و تقوا، در جهت تقویت اراده و تقرب به خدا.

همان‌طور که برای آگاهی و دانش در زندگی و برای خواب و خوراک و پوشاک یا معامله و مسافرت و معالجه، از اول تاریخ، خودمان به تحقیق و تتبع و تولید پرداخته‌ایم و رهنمود و کمک از کتاب‌ها و شرایط نگرفته‌ایم، مسائل عمومی‌تر و غامض‌تر ملک و ملت از قبیل اقتصاد و حکومت و اجتماع و معضلات جهانی نیز در تعهد و توان خودمان است و باید با رعایت اصول و حدود دینی که برای تقرب به خدا و تدارک آخرت تعیین گشته است و برحسب مقتضیات زمان و مکان یا شرایط متحول جهان، با همکاری و همگامی و رقابت سایر هم‌نوعان به چاره‌جویی و راهیابی پردازیم.

### مدعیان رسالت

از آنچه دیدیم، معلوم شد ادعای نبوت و رسالت پیامبران یا خلافت و ادامه رسالت آنان و حتی نیابت پیشوایان، چقدر دور از حقیقت است، انجام یا ادامه مأموریتی که

چنین عظیم و دقیق و ظریف بوده و غیرعادی برای نوع بشر می‌باشد. کار بس دشواری است که فقط بی‌خبران یا شیادان اجازه ادعای آن را به خود می‌دهند. ولی مع‌ذلک کسانی، کسان زیادی، این کار را کرده‌اند. دلیل و دلایلی هم برای کار خود می‌آورند.

در اواخر عمر رسول اکرم مُسَلِّمَه کَذَّاب و اَسْوَدِ عَنَسِي را می‌بینیم، و همین طور متنبی‌ها، و مهدی سودانی‌ها و سید علی محمد باب و میرزا حسین علی مدعی نبوت و الوهیت. اخیراً نیز با کمال تأسف و تعجب شنیدیم که شخص دانشمند، محقق، مبتکر و استادی به نام رشاد خلیفه که با وارد کردن کامپیوتر در مطالعات قرآنی موفق به اکتشافات عددی عجیبی گردیده است که نه تنها اعجاز قرآن، بلکه اصالت سوره‌بندی آن را ثابت می‌نماید، مثل اینکه شیطان او را به غرور و ادعای رسالت انداخته و گفته است پیغمبر ما خاتم النبیین بوده است، نه خاتم المرسلین. ظاهراً چنین استدلال می‌کند که رسالت و اکتشافات و اعلام حقایق و احکام، یک امر جاری بوده پایان‌پذیر نیست. از این رهگذر یک سلسله تغییرات و اصلاحات حتی در اذکار نماز یا در حکم حجاب و غیره وارد کرده است. با تأسف بیشتر باید گفت یک عده متعصب او را به قتل رسانده‌اند...

علاوه بر مورد گذشته، ادعای ادامه رسالت انبیاء است که بعد از پیروزی انقلاب کسانی برای نظام جمهوری اسلامی و برای ولایت فقیه قائل شده‌اند. به نظرشان بدیهی و طبیعی آمده است که حکومت‌های اسلامی و هر فقیه و حاکم شرع موظف به کفرستیزی اجباری و نظامی و تسخیر بلاد کفر و تحمیل دین خدا بوده، باید مأموریت و رسالت انبیاء را به ثمر برسانند. و احیاناً حق تکمیل و تعویض و تعطیل احکام دین را داشته باشند.

علاوه بر مدعیان دروغین پیامبری که به صورت سرراست و کلی خود را فرستادگان خدا دانسته، جبهه یا خرقة رسالت به تن کرده‌اند و علاوه بر داعیان تداوم رسالت، کم نبودند کسان دیگری که در طی چهارده قرن بعد از هجرت نبوی به گونه‌ای قیام و ادعای دخل و تصرف‌های تکمیلی و اصلاحی در اسلام نموده‌اند یا به تأویل‌ها و تعبیر و تغییرهایی در جهت خواسته‌ها و اندیشه‌های قوی و شخصی پرداخته‌اند. بالتیجه اسلام و آیین ناب الهی از صورت اصلی و جامع و ساده آن بیش و کم خارج گردیده است. این دخل و تصرف‌ها یا تعبیر و تغییرها که در مجموع

بخش اول، بعثت و رسالت انبیاء \_\_\_\_\_ ۲۳۱

سبب انصراف یا انحراف دین و بروز اختلافات می شود، بعضی از آنها چهره و داعیه انقلابی و ارتجاع به گذشته را داشته است، برخی دیگر از روی ایمان و معرفت صورت گرفته بیشتر برای استفاده‌ی ارادی و سوءنیت بوده و گاهی با حسن‌نیت ولی جهالت.

چنین اختلافات با نسخه اصلی و چنین انشعاب و انحراف‌ها در تاریخ اسلام و ملل مسلمان تعداد و توسعه قابل ملاحظه داشته، مسائل و مشکلاتی را در مذهب و در سیاست به وجود آورده است و می آورد که جا دارد به آن توجه خاص بشود. بخش دوم به این کار اختصاص داده شده است.





## بخش دوم آفات رسالت

### بیان موضوع

اینک که بررسی اجمالی و بحث رسالت (یا نبوت)، به عنوان منظور یا محصول بعثت، به پایان رسیده است و ارزش اعلای رسالت پیغمبران و انحصار و اتصال آن به خدا تا حدودی بر ایمان روشن گردید، جا دارد از انحراف‌ها یا بدلی‌های رسالت و از افراط و تفریط‌گری یا تجاوز و تعدی از حدود الهی، و به طور کلی از آسیب‌پذیری و آفاتی که ممکن است این نعمت و مأموریت الهی را دچار نادرستی و نابودی گرداند، نیز صحبت بکنیم.

در عالم گیاهان و در طبیعت مجاور انسان، اثر آفت‌زدگی این است که مثلاً برگ‌ها و گل‌ها یا میوه‌های درخت از طراوت و لطافت و از زیبایی و لذت بیفتند یا خاصیت و ارزش آنها کم و بیش از بین برود. ولی بعثت و رسالت انبیاء چنان مسئله دقیق و پدیده مهم و ظریف بوده و مقام اعلی دارد که اگر با دخالت آدمی و به دست و دانش ما دچار انحراف و آفت گردد چه بسا علاوه بر کاسته شدن ارزش یا اعتبار و خاصیت آن، زیان‌های جبران‌ناپذیر و گمراهی و هلاکت نیز به بار آورد. از رسالت و دیانت خدایی، یک مکتب و شریعتی برای ما ساخته شود که شیطان معمار اصلی و بهره‌بردار نهایی آن باشد.

بنابراین جا دارد و رضای خدا و سفارش قرآن چنین است که عنایت و احتیاط و دقت شایسته‌ای نسبت به آفات احتمالی رسالت به عمل آوریم. مبدا که به جای «الْهُدَى الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» دعای روزانه، مشمول «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ» گردیده «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» بشویم.

دعای «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و تکمله‌ی «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» در حقیقت پیش‌بینی و پیش‌گویی قرآن در مورد آفات رسالت (یا به تعبیر دیگر آفات هدایت) و ضرورت دفع آن می‌باشد که برای اولین بار در سال سوم بعثت در سوره‌ی حمد (۱) آمده است.

آنچه می‌گوییم و می‌خواهیم انجام دهیم کار بس خطیری است. تشخیص صحیح و قطعی انحراف‌ها یا آفات رسالت، تنها از عهده کسی برمی‌آید که هدف صحیح و محتوای دقیق رسالت را دانسته باشد. یعنی خود پیغمبر یا اوصیاء او، و از راسخون فی‌العلم باشد که می‌توانند «من عند غیرالله» را از «من عندالله» شناسایی کنند. یا آنکه خود قرآن اجازه این کار و راهنمایی لازم را داده باشد، که خوشبختانه چنین است. نه تنها راهنمایی و پیش‌بینی این آفات در قرآن وجود دارد، بلکه تجدید و تهدیدهای مکرر در منع افترا بر خدا و تجاوز و تعدی از «حدودالله» دیده می‌شود. نظر دادنِ نهایی هم که بر غیر «ما انزل الله» صورت گیرد شدیداً تحریم شده است.

معدّلک از آنجا که تشخیص انحراف‌ها و بدبختی‌ها یا آفات رسالت امر بس خطیری است، ضرورت دارد که بررسی و قضاوت‌های ما با دقت و با ذکر احتمال صورت گیرد. از هم‌اکنون خوانندگان را دعوت به تأمل و تفکر بیشتر می‌نمایم و قضاوت را واگذار به تشخیص و تفحص خودشان می‌کنیم.

سابقاً در ماه رمضان سال ۱۳۵۶ شمسی بحثی تحت عنوان «آفات توحید»<sup>۱</sup> در مسجد قبا به عمل آمده بود که جزوه‌ای نیز به همین نام منتشر گردید. همان‌طور که توحید و عبادت خدا به مصداق آیات:

«قَالَ رَبُّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.  
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.»<sup>۲</sup>

۱. «آفات توحید»، عنوان سخنرانی زنده یاد مهندس بازرگان در شب‌های ماه مبارک رمضان، سال ۱۳۵۶، در مسجد قبا می‌باشد که در همان سال تدوین و تفصیل یافته و منتشر شده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

۲. حجر (۱۵) / ۳۹ و ۴۰: گفت: صاحب‌اختیارا، از آنجا که مرا در راه تباہی واگذاردی، [باطل را] در زمین برای بنی‌آدم می‌آرایم و همگی آنان را به راه تباہی خواهم کشید. مگر بندگانِ اخلاص یافته‌ات را از بین آنان.

در اثر اغوای شیطان در معرض انحراف و اشتباه و آفت قرار گرفته، سر از شرک و گمراهی درمی آورد و به دنبال آن عذاب آخرت و نظام طاغوتی استبدادی می آید، نبوت و رسالتی هم که باید خالصاً مخلصاً در راه خدا و آخرت استنباط و اجرا گردد، وقتی ناخالصی یا مسائل بشری و دنیایی در آن داخل شود دچار آفت می شود، قهراً خسارت به بار می آورد و ممکن است منتهی به شرک و هلاکت گردد.

از آنجا که رسالت و مأموریت پیغمبران چیزی جز معرفی خدای بی همتا و حرکت دادن انسانها به سوی او نبوده است، در حقیقت انحراف از رسالت، انحراف از خدا و از راه اوست و آفت رسالت به گونه ای آفت توحید محسوب می شود. یا به بیان درست تر آفت و اعوجاج یا انحراف از راه توحید است. به گفته قرآن برای رفتن به سوی خدا فقط یک راه سراسر است و مستقیم وجود داشته هر راه و مسیر دیگر جدایی و گمراهی است و باید از آن دوری گزید:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.» (انعام (۶) / ۱۵۳)

(به درستی که این راه راست مستقیم (به سوی) من است، از آن پیروی کنید و راهها (ی دیگر) را پیش نگیرید که در این صورت از راه او جدا و متفرق خواهید گشت. چنین است آنچه به شما سفارش می نمایم، شاید که تقوا پیشه گیرید.)

آفت زدگی رسالت در این است که اشخاص و عناصر و عواملی به نام خدا با ادعای مأموریت از طرف او و رسولش یا به تصور صلاحیت داشتن برای تشخیص و تفسیر آیات و احکام، خدای خود را به گونه ای در جای رسول می نشانند یا وظیفه و نقش (Fonction) پیغمبری و مأموریت الهی انزال و اصلاح کتاب و شریعت را، خارج از آنچه خود کتاب و سنت ارائه و اجازه داده است، انجام می دهند.

آفت زدگی رسالت طیف وسیعی را دربر می گیرد. از صورت ساده آشکار ادعای نبوت گرفته تا صورت مستور و ضعیف التقاط یا اصلاح و نوآوری های دگرگون کننده ی دین. داعیه های نبوت و ظهور پیغمبران دروغین که بلافاصله پس از رحلت و حتی در اواخر حیات آن حضرت در حجاز ظاهر گردیده و در سراسر تاریخ اسلام نظایر متعدد داشته است.

صورت خفیف و پوشیده آفت زدگی و اختلاط و التقاطها، تحول و تعبیرهایی است که از طرف افرادِ اسماً مصلح و مطلع و اصلاحگر در چهره اصلاح و تکمیل دین صورت می‌گیرد. اصول و احکام دین را با شرایط روز و افکار نوین تطبیق می‌دهند و با رسوم و آدابی که به نظرشان صحیح و لازم می‌آید، یا برای مقاصدشان مفید می‌بینند، دمساز می‌نمایند. بدون آنکه فکر کنند چنین واردات و اضافه و اصلاحات سنخیت با پایه و مایه‌های دین دارد و آن را از اصالت و انسجام نینداخته یا ضایعش نمی‌سازد؟

با افزودن چیزی بر دین یا شریعت و وارد کردن تغییر و تکمیل‌هایی که در اصل و آغاز رسالت وجود نداشته و خود دین گویای آن نبوده باشد، معتقدین و عاملین این کار در واقع خودشان را به جای خدا یا رسول می‌گذارند و بدون احراز شرایط و مقدمات لازم و ارتباط‌هایی که درباره پیغمبران گفتیم، عمل رسالت و بعثت را انجام می‌دهند. تا چه رسد به اینکه ادعای دریافت وحی یا الهام و ارتباط با عوالم غیب را (از هر راه که باشد) نیز بنمایند!

یک مورد قدیمی آن دستوری است که به خلیفه دوم نسبت می‌دهند که در زمان رسول اکرم معمول و مجاز نبود یا ممنوع بود. مثل دست‌به‌سینه نماز خواندن یا تحریم متعه.

پیش از آنکه به بررسی و بحث درباره حالات و شقوق مختلف آفات رسالت پردازیم، جا دارد که در این زمینه نظر قرآن را بپرسیم. علاوه بر آنکه قبلاً اشاره کردیم که خدا با گفتن: «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup> به طور قاطع هرگونه ادعای رسالت از ناحیه انسان‌ها و اجازه مأموریت به نام خدا را رد می‌نماید، آیاتی نیز وجود دارد که چنین داعیه‌ها را با تصریح و تفصیل بیشتر برای همیشه محکوم و مشمول عذاب سخت کرده آنها را منبعث از شیطان می‌داند. از آن جمله است در آیات ذیل:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْرُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهُ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ

۱. انعام (۶) / ۱۲۴: ... خدا آگاه‌تر است که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد؛ ...

آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ.» (انعام (۶) / ۹۳)

(و کیست ظالم تر (یا نارواتر) از کسی (یا کسانی) که بر خدا دروغ ببندد یا بگوید بر من وحی شده است در حالی که چیزی بر او وحی نگردیده است و کسی که بگوید من نیز به زودی و سهولت مانند آنچه بر او (یعنی بر رسول) نازل شده است نازل خواهم کرد و اگر چنین ظالم‌ها را در سكرات موت ببینی و ناظر بر فرشتگانی باشی که دست‌های خود را گشوده (به آنها می‌گویند) جان‌های خود را (از بدنتان و از ترکیب و هیئت دنیایی) بیرون آورید. در آن روز (یا در روز قیامت) در اثر آنچه به ناحق بر خدا نسبت دادید و درباره آیات او استکبار ورزیده (خود را بالاتر و شایسته‌تر از آنچه بودید می‌گرفتید)، به عذاب خوارکننده‌ای پاداش داده می‌شوید.)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.»

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»  
(بقره (۲) / ۱۶۸ و ۱۶۹)

(ای مردم (و گروه خلق) از آنچه در زمین حلال و پاکیزه هست (آفریده‌ایم) بخورید (استفاده کنید) و از گام‌های شیطان (که شما را به بهانه تقدس و وسواس و یا نسبت دادن حرمت و احتیاط، از آنها بازمی‌دارد) پیروی نکنید، بدانید که او دشمن آشکار شماست. جز این نیست که شیطان شما را به زشت کاری و فحشاء وامی‌دارد و اینکه به خدا چیزی را که نمی‌دانید نسبت دهید.)

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (اعراف (۷) / ۳۳)

(بگو جز این نیست که پروردگار من فحشاء و زشت کاری‌ها، چه آشکار و چه پنهان آن را، حرام کرده است و اینکه چیزی را که دلیل و یقین ندارید خدا گفته باشد به او نسبت دهید.)

آیات دیگر و نظایر دیگر آنها که در قرآن آمده است اکیداً از این منع می‌نماید که به دروغ مطلب یا حکمی را به خدا نسبت دهیم، در حالی که علم و یقین نداریم که از خدا و در کتاب خدا باشد. یا می‌دانیم که خدا چنین چیزی را نفرموده است. قرآن علی‌الاصول این عمل را به شیطان نسبت می‌دهد که کارش اغوای انسان‌ها و دور کردن آنان از راه و رضای خدا و از بندگی خالص اوست.

در سوره‌ی مائده (۵) نیز (در آیات ۴۸ و ۴۹ و ۵۱) سه بار تأکید شده است که اگر هر کس عیناً به آنچه خدا نازل کرده است حکم و نظر ندهد (و چیز دیگری را به جای آن عرضه دارد) کافر است، ظالم است یا فاسق است.

### آفت‌شناسی

برای شناخت انواع آفت‌های رسالت و جاعلین یا عاملین آنها می‌توان از یک نشانه یا ملاکی که قرآن به دست ما می‌دهد استفاده نماییم و اختلاف اصولی را که مابین فرستادگان خدا و مدعیان جاعل یا جاهل وجود دارد بشناسیم.

شعار فرستادگان مأمور و مجاز از طرف خدا این آیه یا اصل بوده است که:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

(شعراء (۲۶) / ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ یا ۱۸۰)<sup>۱</sup>

(من از شما در این کار اجر و پاداش نمی‌خواهم، اجرت من جز به عهده‌ی خدا نیست.)

و همچنین در اصل دیگر می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره (۲) / ۲۵۶)

(در دین اکراه و اجبار وجود ندارد، ...)

همان‌طور که در سوره‌ی دهر (۷۶) آمده، فرستادگان راستین خدا از مردم در آنچه به آنها ابلاغ می‌کردند یا ایمان و عمل به آن را می‌خواستند، هیچ‌گاه نه مابه‌ازاء و مزد و پاداش طلب کرده‌اند و نه در پذیرش دعوت و برای عمل به احکام اجبار و اکراه به کار برده‌اند:

«إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِرِجَالِهِمُ اللَّهُ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا.» (دهر (۷۶) / ۹)

۱. این آیه به صورت ترجیع‌بند از قول پیغمبران پیشین پنج‌بار در سوره شعراء (۲۶) آمده است و چهاربار در سوره‌های دیگر قرآن.

(جز آن نیست که برای خشنودی و رسیدن به خدا به شما غذا می‌دهیم،

از شما نه پاداش و اجرت می‌خواهیم و نه تشکر و سپاس.)

وقتی در معرض اعراض و استهزاء و آزار قرار می‌گرفتند، باز هم نه زبان به تندی و دشنام می‌گشودند و نه دست به آزار و کشتار آنان دراز می‌کردند. در مقابل آنها، برنامه و روش داعیان دروغین رسالت و سازندگان آیین که به جای خداپرستی راه خودپرستی پیش می‌گرفته‌اند، آیه و رسم بوده است که:

«يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (آل عمران (۳) / ۱۹۹)

(... آیات خدا را به بهای اندک می‌فروشد ...)

و در سوره‌ی بقره (۲) / ۷۹ اضافه شده است:

«ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»

(... سپس می‌گویند که این از پیش خداست تا به بهای ناچیزی معامله

نمایند...)

و غالباً مکتب و مقام برایشان حالت دکان را داشته، آن را وسیله‌ای برای احترام و آوازه و احیاناً برای سوءاستفاده‌های مالی و آمال دیگر دنیایی قرار می‌داده‌اند. از آنجا که چنین افراد و افکار دعوت و دخالت‌هایشان به خاطر خودشان می‌باشد، خداوند ضمانت حفاظت دعوت و مکتبشان را به عهده نمی‌گیرد. مردم نیز رغبت چندانی به پیروی از آنان نشان نمی‌دهند. مگر آنکه سود یا مزد و مقامی دریافت دارند، پای زور و آزار به میان آید و یا تحمیل و تزویر در کار باشد.

خداوند در عین آنکه پیامبران را با یک نوع آزادمنشی و بی‌طرفی خاص مأمور دعوت و رساندن پیام ساخته و اطاعت آنان را که اطاعت از خود اوست بر مردم فرض دانسته است، مع‌ذلک مراقبت اشخاص را در اجرای اوامر و قبول ایمان به عهده آنان نگذارده و کسی را مراقب و مأمور این کار نساخته است:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

حَفِيفًا.» (نساء (۴) / ۸۰)

(هر کس اطاعت از رسول بنماید به تحقیق اطاعت خدا را کرده است و

هر کس رو برگرداند و پشت کند پس (بدان که) ما تو را به‌عنوان مأمور

مردم و مراقب بالا سر کسی نفرستاده‌ایم.)

«إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.» (هود (۱۱) / ۱۲)

(تو فقط هشداردهنده و بیم‌دهنده هستی و خداوند است که وکیل و مراقب هر چیز می‌باشد.)

«فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ

فَكَيفَ آسَىٰ عَلَيَّ قَوْمٍ كَافِرِينَ.» (اعراف (۷) / ۹۳)

(پس از آنها اعراض کرده رو برگردانید و گفت ای قوم به خوبی آگاه هستید که رسالت‌ها و مأموریت‌های پروردگaram را به شما ابلاغ کردم و رساندم و شما را نصیحت کرده به سودتان اندرز دادم حال چرا باید بر قوم کافر اندوه بخورم؟)

مکرر بر رسول اکرم تذکر و توضیح داده می‌شود که مسئول و مراقب و مسلط بر مردم نبوده، وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد بلکه فقط نذیر و بشیر است.

به مؤمنین و به مبلغین و متولیان دین نیز اجازه نمی‌دهد در مورد اختلاف آراء و عقاید اعمال زور نمایند، بلکه داوری در این مورد را باید به خود خدا واگذار کنند تا در آن دنیا آگاهشان سازد.

در برابر راه بی‌سود و مقام و خالی از اجبار و الزام رسولان خدا، راه‌های ادعایی و ابتکاری نارسولان را داریم که گاهی ادعای معجزه و کرامات یا امدادهای غیبی نیز می‌نمایند. غالباً توسل به تبلیغ و تحمیل و تزویر می‌کردند و احیاناً تهدید و اکراه و آزار. حتی حکم به کیفر و طرد و گاهی اعدام علیه کسانی که موافق و مبلغ و مجری آراء و اوامرشان نشوند صادر می‌نمایند. برای این دسته مکتب و عقیده امری است اجباری و انسان در نظرشان مختار و آزاد نبوده اشخاص را در برابر خودشان مسئول می‌دانند نه در برابر خدا و برای آخرت.

یک نشانه یا قرینه دیگر برای آفت سیاسی و از موارد اختلاف بارز دعوت رسولان خدا با حرکت مدعیان رسالت، درجه اصرار و عجله برای احراز موفقیت و پیشبرد رسالت است.

به طوری که از قرآن استنباط می‌شود، خداوند مکرر به رسول اکرم (ص) تذکر می‌دهد که نباید انتظار چندان از پذیرش دعوت خود و گرویدن مشرکین و کفار داشته باشد:



«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»<sup>۱</sup>

حتی مورد ملامت قرار گرفته است که چرا از انکار و استنکاف کفار افسرده دل می شود. وظیفه او را خداوند ابلاغ و اندازد، در حد تذکر و دعوت، قرار داده است:

«طه. مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.

إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى.

تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى»<sup>۲</sup>

طبیعی هم هست که چنین باشد، چون رسولان مأمورین خدا بوده مسئولیتی ندارند و نتیجه کارشان را خدا باید تشخیص دهد و بپذیرد. حرص و جوش خوردن آنها مورد ندارد و نباید کاسه‌های داغتر از آتش باشند. اما مدعیان رسالت چون روی انگیزه و علاقه یا عقیده شخصی - اعم از حق یا باطل - و مأموریتی که شخصاً به خود داده‌اند عمل می‌نمایند، طبعاً نمی‌توانند بی تفاوت بوده، از کندی یا عدم پیشرفت ناراحت یا مأیوس نشوند. خصوصاً که عمر آدمی کوتاه بوده، تلاش و تعجیل می‌ورزد که تا زنده است و موقع و مقام دارد، نتیجه افکار و اوامر خود را ببیند. ولی عمر خدا و صبر و علم او بی‌نهایت بوده، مشیت و برنامه‌هایش درازمدت است و بر مقیاس:

«وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (حج (۲۲) / ۴۷)

(... و به درستی که یک روز در حساب خدا مانند هزار سال است که شما می‌شمارید.)

تنظیم می‌شود و برنامه‌های الهی مربوط به ما، با رشد انسان‌ها و به دست خود مردم اجرا و اکتساب گردد؛ ضمن آنکه حتمی و یقین‌الحصول بوده نگرانی و تسریع مورد ندارد.

اما علت اینکه رسولان دروغین و آفت‌های رسالت برای پیشبرد مکتب و مقصدشان

۱. یس (۳۶) / ۹: از پیش و پس [راه را] بر آنان سد کرده‌ایم و بر [دیدگان] آنان پرده افکنده‌ایم که [راه راست را] نمی‌بینند.

۲. طه (۲۰) / ۴ تا ۱: طها. قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی.

[آن را نفرستادیم،] مگر برای پند دادن کسی که [از نافرمانی خدا] بترسد.

[کتابی است] نازل شده از جانب خدایی که زمین و آسمان‌های بلند را آفرید.

متوسل به تبلیغ و تطمیع یا به تحمیل و آزار گردیده برخلاف دو اصل «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»<sup>۱</sup> و «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۲</sup> عمل می‌نمایند جواب مسئله چندان مشکل نیست. چنین افراد و افکار آگاهانه و ناآگاهانه برای خودشان یا همکاران و هموعان خویش و برای مقاصد این دنیا عمل می‌نمایند. بنابراین نمی‌توانند چندان بردباری و تأمل داشته باشند یا تحمل مخالف و مدعی و افراد غیرمطمیع را بنمایند. ناچار پای تعجیل و تحمیل و احیاناً تکفیر و قتل در میان می‌آید، اگرچه به خاطر یک هدف غیرشخصی و ظاهراً مشروع بوده باشد. بنابراین در برابر صبر و پایداری و حتی گذشت و دوستی فرستادگان خدا و بی‌نظری و آزادمنشی دعوت آنان، ما در اینجا شاهد نفع‌پرستی و مقام‌طلبی یا تبلیغ‌گری و تحمیل، تا سرحد خشونت و اعدام می‌شویم. نمونه دیگر آفت‌شناسی رسالت، علاوه بر مظاهر تحمیل و تسلط، جلوه‌های تفرقه و تفاخر و امتیازجویی است. تمایزی که کارش به تخصم می‌کشد و تفرقه‌ای که مقابل اصل وحدت انبیاء و ادیان الهی قد علم کرده اشتراک در مبدأ و مقصد را فراموش می‌کند.

در قرآن به آیات فراوانی از نوع آیات ذیل برمی‌خوریم که رسالت را مانند امت و الوهیت امر واحد یک کاسه و یک ریشه دیده، هرگونه نوظهوری و جدایی و برتری را طرد می‌نماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون.» (انبیاء (۲۱) / ۹۲)  
 (به درستی که این امت شماست که امت واحد است و من ارباب و سرور شما هستم، پس مرا بندگی کنید.)

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» (یونس (۱۰) / ۱۹)  
 (و انسان‌ها و مردم در اصل و در خلقت و هدف، امت واحد هستند ولی اختلاف کردند...)

«لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (بقره (۲) / ۲۸۵)  
 (فرق و جدایی بین هیچ یک از پیغمبران او نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم؛ ...)

۱. شعراء (۲۶) / ۱۰۹.

۲. بقره (۲) / ۲۵۶.

«وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۴۶)

(و بگویند به آنچه به ما نازل شده و آنچه به شما نازل شده است ایمان آورده‌ایم در حالی که خدای ما و خدای شما یکی است و ما مسلمانان (تسلیم شده به) او هستیم.)

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ» (فصلت (۴۱) / ۴۳)

(به تو چیزی گفته نمی‌شود مگر آنچه به رسولان قبل از تو گفته شده است، ...)

اما در جایگزینی‌های رسالت و در پیشوند و پسوندهای الحاق و اصلاح آن همه جا تمایل و تبلیغ به تفرقه و تفاخر و به نفی و تمایز برای مکاتب پیوندی و صاحبان و پیروان آنها و حتی برای خود آن دین دیده می‌شود. بدون آنکه خواسته باشند به قرآن و سنت که اصل و ریشه است بازگشت بنمایند و آراء و افکار پیشنهادی را به قرآن عرضه نمایند. در حالی که قرآن معارضه با مسیر و حضور در «آفاق و انفس» نوظهور نداشته و وعده می‌دهد:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»  
(فصلت (۴۱) / ۵۳)

(به زودی آیات خودمان را در آفاق (جهان) و در وجود خودشان نشان خواهیم داد تا برایشان روشن گردد که آن (قرآن و خدا) حق است؛ ...)

### بررسی چند نمونه آفات رسالت

اینک که از کلیه آفات رسالت و نشانه‌های شناخت و چند نمونه معروف خلاص شدیم، جا دارد به بررسی بازتر و روشن‌تر انواع آنها پردازیم. در نظر نخست می‌توان آفات رسالت را به شرح ذیل در دوازده گونه یا دوازده بند جا داد. این دوازده گونه آفت، هم تشابه و تداخل‌هایی با یکدیگر دارند و هم شاخه و شعبه‌هایی از آنها متفرع می‌شود.

همان‌طور که در دانشکده‌های پزشکی برای شناخت بدن آدمی یا اعضاء و جوارح انسان یک درس یا یک رشته بیشتر وجود ندارد، ولی پای بیماری‌ها و درمان و داروی آنها که می‌رسد تقسیم و تفصیل‌های زیاد پیش می‌آید و رشته‌ها و شعبه‌ها و

دانشکده‌ها درست شده است، بحث و بررسی آفات رسالت نیز دامنه خیلی گسترده‌تر و پیچیده‌تر از خود رسالت پیدا می‌کند.

باید گفت که متأسفانه در این زمینه آنچه حق مطلب می‌باشد و برای امت اسلامی ضرورت داشته، تا به حال ادا نگردیده است. بنابراین آنچه در این بخش گفته خواهد شد قهراً طولانی‌تر و نارساتر از بخش اول خواهد بود.

قرآن کلام الله نیز اگرچه خدا نامه است و برای معرفت و عبادت خداوند یکتا نازل گردیده، ولی برای شرک و جلوگیری از نفوذ آن در دل و دماغ انسان‌ها، آیات و تأکید و تفصیل‌های خیلی بیشتر از توحید نازل شده است.

## فصل اول نیرنگ یهودیان

از قدیمی‌ترین انواع آفت‌های رسیده به رسالت خاتم‌النبیین (ص) آیه‌سازی‌ها و نیرنگ‌هایی است که یهودیان حجاز برای اغوا و انحراف مسلمانان دست به آن می‌زدند. در حیات خود آن حضرت یهودیان اهل کتاب برای آزار و اتهام رسول خدا و برگرداندن تازه‌گرویده‌ها از اسلام، متوسل به دروغ‌پردازی و آیه‌سازی‌های گوناگون می‌شدند. در این زمینه آیات متعددی از قرآن به گزارش این اعمال و ملامت و نصیحت یهودیان می‌پردازد، از جمله دو آیه ذیل است که به‌طور نمونه ذکر می‌شود:

«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.» (آل عمران (۳) / ۷۸)

(و از میان آنها (یهودیان دورو) فرقه‌ها و دسته‌هایی هستند که زبان خود را (به لحن و سیاق کتاب) می‌گردانند تا تصور کنی گفتارشان از کتاب (تورات) است درحالی‌که از کتاب نیست و می‌گویند از جانب خداست در حالی که از جانب خدا نیست و آگاهانه بر خدا دروغ می‌بندند.)

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤَا بِهٍ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ.» (بقره (۲) / ۷۹)

(پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌هایشان می‌نویسند، سپس می‌گویند این از جانب خداست تا آن را به بهای اندکی بفروشند پس وای بر آنها از آنچه دست‌هایشان نوشته و وای بر آنها از آنچه که کسب

می‌کنند.)

یهودیان مدینه قبلاً به مشرکین عربستان خبر از آمدن پیغمبری داده، انتظار آمدن او و تقویت جانب خودشان را داشتند. بنابراین نمی‌توانستند علناً منکر رسالت و صداقت خاتم الانبیاء و مخالف مسلمانان شوند. ولی پس از بعثت رسول اکرم و پیشرفت دعوت، بسیاری از آنها در اثر رشک و بداندیشی‌های درونی حاضر نمی‌شدند خداپرستی و فضل و فزونی‌های خدا را نصیب غیر خودشان ببینند، بنابراین در مقام تخطئه و تضعیف آیین جدید برمی‌آمدند:

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا  
مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى  
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (بقره (۲) / ۱۰۹)

(بسیاری از اهل کتاب دوست دارند تا شما را بعد از ایمانتان به کفر برگردانند. اینک که برای آنها حق روشن شده است اگر حسد می‌ورزند از درون و نفس خودشان می‌باشد پس ببخشید و مدارا نمایید تا امر خدا برسد؛ به درستی که خدا بر همه چیز تواناست.)

یهودیان مدینه چون می‌دانستند که گروندگان عرب بنا به دستور قرآن و پیغمبرشان کتاب‌های پیشینیان را مقبول و معتبر می‌شمارند برای ایجاد تردید و تفرقه در میان مسلمانان و تضعیف اسلام، به جعل آیات می‌پرداختند. با تقلید زبانی و تظاهر به عبارات تورات آراء و احکامی را عرضه می‌کردند که متفاوت با قرآن بود. به این ترتیب عالماً عامداً و از طریق «کتاب‌نویسی» یک نوع رسالت دروغین انجام می‌دادند. قرآن عمل آنان را با گفتن اینکه ممکن نیست خداوند به بشری رسالت کتاب و حکم و نبوت بدهد و او مردم را به پرستش و پیروی خودش دعوت نماید و یا فرشتگان و پیامبران را ارباب و سرور بگیرند، محکوم و مشمول عذاب می‌کرده است.<sup>۱</sup>

یهودیان از خود دفاع می‌نمودند و برای بنی اسرائیل مصونیت جهنم و اختصاص بهشت قائل بودند. قرآن برای آنکه مشت آنان را به چشم خودشان و تازه مسلمانان باز نماید، سوابق گذشته آنان را به یاد می‌آورد که در پیروی از شیطان و هواهای نفس و دنیاطلبی تا بدانجا می‌رفته‌اند که مبادرت به کشتن پیامبران خودشان می‌کرده‌اند!<sup>۲</sup>

۱. آیات ۷۳ و ۷۴ سوره آل عمران (۳).

۲. بقره (۲) / ۶۱، ۸۷ و ۹۱، آل عمران (۳) / ۲۱، ۱۱۲ و ۱۸۳، مائده (۵) / ۷۰.

علمای یهود تنها به اغوای تازه مسلمانان و آفت رساندن به آخرین رسالت الهی نمی پرداختند، بلکه در برابر رسالت حضرت عیسی و طهارت حضرت مریم دست به بزرگترین کارشکنی‌ها و تهمت و افتراها می‌زدند. در آیین و رسالت پیغمبر خودشان نیز آفتی بوده، ادعاهای ناروا و انحراف‌های اعتقادی زیانبخش به وجود آورده بودند. قرآن به بعضی از آنها اشاره کرده و شدیداً رد می‌نماید تا هم اهل کتاب هدایت و اصلاح شوند و هم برای مسلمانان هشدار و پیش‌تذکری بوده، مانع اشتباه و انحراف و افتراهای بر اسلام شود. مثلاً تصور اینکه ما یگانه قوم محبوب خدا و فرزندان او بوده سایر اقوام و انسان‌ها محروم از فضل و هدایت خدا هستند؛ یا آنکه به دلیل ایمانشان به توحید و وعده شفاعت پیغمبران و علی‌رغم هر گناه و ظلمی که مرتکب شوند، عذاب و عقابی نخواهند دید؛ یا اینکه پیغمبر و امت آنها برتر از سایرین و یگانه نجات یافتگان‌اند.

از آن جمله است آیات زیر :

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»  
(مائده (۵) / ۱۸)

(یهودیان و نصرانی‌ها گفتند (فقط) ما فرزندان خدا و محبوب او هستیم بگو پس چرا شما را در اثر گناهانتان عذاب می‌کند. بلکه شما بشری هستید در میان آفریده‌های او (خدا)، هر کس را بخواهد می‌آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند...)

«وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (بقره (۲) / ۸۰)  
(وگفتند آتش جهنم با (بدن) ما جز چند روز اندک تماس پیدا نمی‌کند، بگو آیا از خدا عهد و پیمانی گرفته‌اید که (فکر می‌کنید) خدا خلاف عهد نخواهد کرد یا به خدا چیزی را که علم و آگاهی ندارید می‌بندید؟)

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.» (بقره (۲) / ۹۴)

(بگو اگر خانه آخرت اختصاصی شما در نزد خداوند است و دیگران محروم از آن هستند، اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید.)

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.» (آل عمران (۳) / ۲۴)

(این از آن جهت است که گفته‌اند ما جز چند روز معدود در تماس با آتش نخواهیم بود و آنچه را که افترا می‌زنند سبب غرور و اطمینان بیجای آنها در دینشان شده است.)

همان‌طور که می‌دانیم آیات فراوانی از قرآن (در حدود ۱۵٪) در خطاب یا اشاره به بنی‌اسرائیل و اهل کتاب است و در غالب این آیات آنچه تذکر داده و ملامت می‌شود انحراف‌های از توحید به شرک و عقاید انحرافی یا آفاتی است که بر دامن رسالت انبیاء زده و در دین خدا وارد ساخته‌اند.

«لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيٌّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.  
وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَبِيًّا.» (نساء (۴) / ۱۲۳ و ۱۲۴)

(رفتن به بهشت) بسته به آرزوهای شما نیست و نه به آرزو (و ادعاهای) اهل کتاب (بلکه) هر کس کار بد بکند به سزای آن می‌رسد و غیر از خدا یار و یاروی نمی‌یابد.

و هر کس از کارهای شایسته انجام دهد چه مرد و چه زن و مؤمن باشد پس چنین افراد داخل بهشت می‌شوند و به اندازه گودی پشت هسته خرما هم به آنها ظلم نمی‌شود (از حق آنها کاسته نمی‌شود).



## فصل دوم، دین‌گرایی (یا وسوسه‌های شرعی و قشری‌گری و فورمالیسم)

بعد از نیرنگ‌های یهود و تا حدودی هماهنگ و همزمان با آن، رسالت نبوی و امت اسلامی درگیر با آفتی گردید برخاسته از بیماری‌های روانی جاهلیت و وسوسه‌های شیطانی، که هنوز ادامه دارد و در امت‌های پیشین سابقه داشته است: پدیده‌ی افراط‌گری، صورت‌پروری یا شکل‌گرایی و تقدس‌مآبی و امثال آن که تماماً ناشی از کمی رشد و بی‌توجهی به معنی و منظورهای رسالت است. منظورها یا راه‌هایی که در آیه چهار ماده‌ای بعثت آمده است.

همان‌طور که می‌دانیم خداپرستی و خدادوستی یا عشق به علو و قدس و کمال و جست‌وجوی سعادت‌مندی ابدی، اگرچه در سرشت آدمی نهفته شده است، ولی درک درست دعوت و اجرای صحیح تعلیمات رسالت احتیاج به تحول طولانی و تکامل تدریجی انسان‌ها دارد که باید با مشارکت فعال و اکتساب خود آنها پایه‌پای رشد همه‌ی استعدادها و همراه با آموزش‌ها و آزمایش‌ها عملی گردد.

واکنش اشخاص و انواع افراد در برابر دعوت خدا تنها به صورت رد و قبول یا کفر و ایمان نبوده و نیست. پذیرش و ایمان آدمی بیشتر به آن‌گونه و به آن چیزی است که دریافت و خواسته‌های او از پیام پیامبران باشد. در نتیجه در میان گروندگان و در وسعت زمان و مکان، طیف طولانی و گسترده‌ای از ایمان و عبادت یا پذیرش رسالت را می‌بینیم.

هستند کسانی که نه تنها مؤمن بلکه مقدس‌اند و تقدسشان در وحشت از نجاست است و تطهیرهای سه‌باره و ده‌باره بدون آنکه زیاد هم پایبند پاکی یا نظافت لباس و بدن باشند. در ادا کردن حروف عربی از حلق، سوت زدن با زبان و کشیدن مدّ «والا الضّالین» چنان دقت و همت می‌ورزند که فرصت برای ورود آن عبارات به ذهن

و دلشان باقی نمی ماند. شماره و درشتی انگشترها، پرپشتی ریش و آویختگی سبیل یا درازی قبا حکایت از تمایل آنان در تأسی به رسول خدا و علی مرتضی می نماید ولی کاری به این ندارند که آن حضرت آیا سلمانی و صاحب سالن خیاطی بود یا آنکه نمی خواست جدا از جماعت و سنت بوده اثبات برتری و برجستگی نماید. و چرا تأسی به پیغمبر در خلق عظیم او از جمله گشاده رویی، فروتنی، مظلوم و یتیم پروری، رئوف و رحیم بودن با دوست و دشمن و سایر صفات و حالات آموزنده اش نمی کنند؟ کسان دیگری سختگیر در عبادت و احکام اند، اما سهل انگار در بینش و دانش و اندیشه. برای افرادی نیز خداپرستی و خداجویی مفهوم خود آزاری و خودداری از کار و کسب و خدمت به خلق را پیدا کرده و به تحجر و توقف و احیاناً تکدی گراییده اند. رسالت پیغمبر می بایستی مراقب این دسته از گروندگان و این نوع فریب کاری های شیطان نیز باشد و کوشش کند که امت آخرالزمان گام در میان افراط و تفریط برداشته، «امت وسط» و اهل اعتدال و استدلال باشند تا لیاقت شاگردی رسول و الگویی دنیا را پیدا کنند.

آدمیزاد که عادت و ادراکش در مرحله اول روی شکل ها و نقش های بدنی و حرکات و حالات محسوس عبادی یا آثار ظاهری و فوری می رود، طبعاً به عمق و معنی و به تغییرات درونی و به آثار درازمدت کمتر عنایت می ورزد و خدا و راه او را مانند خودش و کارهای دنیا می گیرد.

از طرف دیگر اهداف و احکام دین ناگزیر در الفاظ و اشکال و حرکاتی القاء و اجرا می گردد. به جای خدا که در همه جا هست و هیچ جا نیست و در عین حضور و شهود، دیدنی و محسوس نیست، قرآن، مسلمانان را در موقع نماز و بیان بندگی به سمت «خانه خدا» قرار می دهد، خانه ای خدایی که خاطره از فرستادگان و دعوت کنندگان به سوی او دارد. ارتباط و اتصال به خدا نیز که در ذکر و صحبت با او صورت می گیرد، جز با ادای کلمات و انجام حرکات، در نیت و حالتی که نمایشگر اطاعت و خاکساری یا طهارت و تمنا باشد، امکان پذیر نیست. همچنین ساده تر و سراسرترین طریق یا تدبیر برای احراز تقوا و احتراز از خودپرستی و دنیاپرستی که اغوای شیطان است، خودداری از خوراک و پوشاک، روگردانی از لذت ها و تحمل ریاضت ها، با استقبال از سختی هاست و به طور کلی درافتادن با هوای نفس به عنوان پایگاه شیطان.

حال خواهیم دید که تعلیمات و تمرینات دین دستاویزی می شود برای بدعت و

آفتی در نخستین نهال‌های رسالت، بنابراین مشغله‌ای و موضوعی برای رسول اکرم (ص) و نزول آیات کثیری در قرآن، در سال‌های بعد از هجرت و قبل از هجرت.

### سابقه تاریخی و عامل انسانی در دین‌گرایی

بنی‌اسرائیل نخستین امت موحد و اولین دین‌گرایان بودند. قرآن - علاوه بر اشارات و تصریحاتی که در سطرهای آینده خواهیم دید - در سوره و داستان بقره گوشه‌ای از روحیه ایرادگیری یا وسواسی و وابستگی قوم موسی به شکل و شرایط و به تشریفات و صورت‌گرایی (فورمالیسم) را نشان می‌دهد. حضرت عیسی و تعلیمات انجیل نیز از جهاتی قیام علیه حاکمیت آداب و احکام در نزد دینداران و دین‌گرایی علمای یهود بوده است: روحیه و روش صورت‌گرایی، توأم با بی‌توجهی به باطن و معنی، همراه با سالوس و ریا - پرده‌ی نقاشی معروف و داستان آن زن روسپی که می‌خواستند به دستور شرع سنگسارش کنند و حضرت عیسی مانع از آن کار شده و گفته است کسی مأمور یا داوطلب تعزیر گردد که خود مرتکب گناه مشابه نشده باشد، یادآور همین مطلب است.

مسلماناً اسلام مسلمانان هم نمی‌توانسته است از این جهل و آفت برکنار باشد. آغاز این حرکت را، با همه حسن نیت مؤمنین، در سؤال‌های مکررشان از رسول اکرم می‌بینیم که در سوره‌های مدنی اواخر رسالت آمده است. در استقبال از احکام دین و احتراز از تصور و خطا، پرسش‌هایی درباره‌ی انفال، انفاق، حیض و نفاس، غره ماه، جنگ در ماه‌های حرام و غیره کرده جواب می‌گرفتند. ولی این پاسخ را هم شنیدند که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ.» (مائده (۵) / ۱۰۱ و ۱۰۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرسش از چیزهایی نکنید که وقتی برای شما آشکار شد اندوهگینتان کند. اگر سؤال از آنها را به وقتی موکول کنید که آیات نازل می‌شود و قرآن به موقع لازم آگاهتان کند بهتر است. خدا از آن (چه گذشت) شما را بخشید و خداوند آمرزنده و مهربان است. قومی که پیش از شما بودند از این (گونه) پرسش‌ها کردند ولی بعداً به آن کفر ورزیدند (و از خودشان حلال و حرام درست کردند).

(به دلیل آیه بعدی ۱۰۳)

در این تمایل و تحریف، به نظر می‌آید یک عامل روان‌شناسی یا انسانی ناشی از قیاس به نفس بی‌دخالت نبوده باشد. روحیه و برداشتی که عادتاً متدینین از دین داشته‌اند، و حالا هم کم و بیش دارند، این است که عبادت خدا و انجام فرایض مذهبی را مانند اطاعت و خدمت پادشاهان و فرمانروایان یا مزدوری زور و زرداران می‌گیرند. همان‌طور که پابوسی و خم و راست شدن و دست به‌سینه بودن در برابر آنان یا تقدیم خدمات و کالاهای مورد نیازشان وسیله دفع ضرر و جلب مرحمتشان می‌شود، بسیاری از مردم هم تصور می‌نمایند که جلب رضا و رحمت خدا یا خلاصی از عذاب آخرت را هم باید با سنگ تمام گذاردن در اعمال و حرکاتِ حالاتِ عبادی و در صحت و دقت در اجرای صورتی فرایض تأمین نمود تا خلل و خطایی در آنها رخ نداده مورد غضب خداوند قرار نگیریم. یعنی به‌طور کلی عبادت خدا و عبادت پادشاهان و بزرگان و اربابان را از یک قماش گرفته قیاس به نفس می‌نمایند.

به این ترتیب از صدر اسلام به این طرف، عنایت و اصرار خاص مؤمنین به احکام و آداب و به ریزه‌کاری‌های صورتی و تشریفاتی دین سوق داده شده است. مراجعه به عالمان احکام یا فقها و فقه - در اصطلاح امروزی کلمه - فوق‌العاده زیاد شده است. بالنتیجه این دسته از دین‌شناسان و این شعبه از شئون دین توسعه سرطانی پیدا کرده، دینداری قیافه ناموزون و بیگانه با اصل را پیدا کرده، فقه و فقاہت انحرافی از تفقه در دین و آفتی بر رسالت شده است. اما خواست خدا و نص آیات قرآن غیر از این بوده، خداوندی که تسبیح و حمد شده‌ی فرشتگان و موجودات زمین و آسمان‌ها است و خود آفریننده هر چیز و روزی‌رساننده به‌همگان می‌باشد، مانند پادشاهان و فرمانروایان نبوده، احتیاج به عبادات و انفاقات و خدمات ما ندارد. عبادت و اطاعت او و عمل به تعلیمات دین صرفاً به‌خاطر خود ما و تربیت و تکامل و تقرب ما به‌سوی اوست. خداوند تحویل‌گیرنده و مصرف‌کننده گوشت و خون قربانی و نذورات ما نبوده آنچه به او می‌رسد تقوای ماست و در قیامت آنچه به سود ما و به حساب ما می‌آید «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۱</sup> است و سنگینی کفه ترازوی خوبی‌ها و نیکوکاری‌های ما.

این نکته‌ای است که در عادات و در فرهنگ دینی ما کمتر به آن توجه می‌شود. به جای تفقه در دین که خداوند صریحاً امر به آن می‌کند و مقصود از آن درک هرچه بیشتر معنی و منظور آیات و احکام و غور در دین می‌باشد، جای خود را به

۱. شعراء (۲۶) / ۸۹: [همه گرفتارند] مگر آن کسی که دلی پاک و سلیم به پیشگاه خدا آورد.

کنجکاوی و کاوش و تلاش در حرکات و الفاظ و آداب و در اجرای دقیق و کامل احکام داده است.

در کشورمان که فارسی‌زبان یا ترکی‌زبان است، به بچه‌ها و بزرگترها نماز و قرآن را با تمام ذکرها، ترتیب رکعات، ارکان، مقارنات و مقدمات تعلیم می‌دهند و تجوید و صوت قرائت صحیح قرآن را با ریزه‌کاری‌های مربوطه می‌آموزند، ولی سیزده قرن است که نخواستند آنچه را می‌گویند و با دقت و وسواس از مخرج ادا می‌کنند بفهمند که چه می‌گویند، چه می‌خواهند و چه منظور و مفهوم دارد! چیزی که به خاطر علما و فقهای ما نمی‌آمده همین معنی بوده، کمترین عنایت به آیاتی مانند:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»<sup>۱</sup>،

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>،

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»<sup>۳</sup>،

«لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»<sup>۴</sup>

نداشته‌اند و به همان قرار، تربیت و تقدیر یا رشد و تکامل و تقرب انسان و اخلاق و صفات و مکتسبات و تولیدات او مطرح نبوده است. هدف نه خدا بوده است و نه انسان، بلکه دین هدف و اصل بوده است.

### آیات دین‌گرایی

جلوه‌ی چنین حالات و جلوگیری از آفات را در سوره‌هایی از قرآن، مانند انعام (۶)، بقره (۲)، اعراف (۷) و تا حدودی در مائده (۵) و حدید (۵۷)، می‌بینیم. آیات مفصل و مؤکدی مثلاً درباره‌ی تحریم خوراکی‌ها از ناحیه بعضی از مقدس‌مآب‌ها و اهل کتاب و یا سختگیری‌ها و اشکال‌تراشی‌هایی که می‌توانیم نام عمومی آنها را دین‌گرایی (به جای گرایش به توحید و معرفت به حق و حقیقت یا به محتوای دین و رسالت) بگذاریم. تفصیل و تأکید یا ملامت و دلالت‌هایی که امروزه به نظر زاید و عجیب

۱. نساء (۴) / ۸۲ و محمد (۴۷) / ۲۴: چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ ...

۲. فصلت (۴۱) / ۳: ... به صورت قرآنی به زبان تازی برای اهل دانش.

۳. قمر (۵۴) / ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰: قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم؛ آیا پندپذیری هست؟

۴. بقره (۲) / ۲۱۹ و ۲۶۶: ... بسا که درباره دنیا و آخرت [خود] بیندیشید.

می آید و حکایت از آن می نماید که اتخاذ و ادامه خط خدا و آخرت، در برابر خواسته ها و دریافت های دنیایی بشر که در میان دنیا و آخرت قرار می گیرد چه قدر دقیق و مشکل است و چه قدر باید دعوت قرآن و رسالت پیغمبر مراقب اعوجاج های روانی و انحراف های آفت زایی به چپ و راست، در آن زمان و در آینده اسلام باشد. قسمت عمده این آیات در سال های پیشرفته ی بعد از هجرت است که مسلمانی و دینداری می خواهد رونق و رسوخ پیدا کند. ضمن آنکه آیات مورد بحث متوجه به اهل کتاب و ارشاد کننده ی آنان به اصل کتاب هایشان نیز می باشد.

بیش از هر چیز به دو جنجال برمی خوریم. یکی راجع به حرمت سازی در دین و وسواس بازی بر سر خوراکی هاست که توصیف و توییح آن در سال ششم هجرت آمده است. از جمله در سوره انعام (۶) (آیات ۱۱۲ تا ۱۲۱) آمده و در سال های نهم و دهم و یازدهم هم در سوره های مائده (۵) و بقره (۲) و باز هم انعام (۶) (آیات ۱۳۶ تا ۱۵۴) و مائده (۵)، تعقیب می گردد. در حالی که آغاز مطلب و جنبه اثباتی آن را در سوره ی اعراف (۷) سال چهارم هجرت مشاهده می نماییم و اشارات مقدماتی، سه چهار سال به هجرت و به مواجهه با اهل کتاب مانده، در سوره های نحل (۱۶) و مؤمنون (۲۳) به عمل آمده است.

جنجال دیگر به مناسبت تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به مکه، از ناحیه کسانی برپا شده است که قرآن آنان را سفهاء یا ابله ها می خواند.

### خودداری از خوراکی ها

تحریم های غذایی قسمت عمده آیات را که در حدود ۳۸ ردیف می شود به خود اختصاص داده است. نظر به اینکه خوراکی ها از نخستین و ساده ترین مظاهر و وسایل ارضای شکم پرستی است، محدود ساختن آنها می تواند گامی در جهت اعراض از دنیا پرستی و اقبال به خدا پرستی باشد. یک سلسله آداب و احکام یا محرومیت هایی از این بابت در ادیان و عبادت ها آمده است که نمونه بارز و عمومی آن روزه داری و امساک از غذا و بعضی نیازهای دیگر حیوانی می باشد. ولی افراد افراط گرایی که کاسه های داغ تر از آشانند، گاهی پیدا می شوند که تصور می کنند اصلاً تغذیه و تولید مثل، کار شیطان و مردود در گاه خدا بوده، هر قدر در این راه به خود سختی بدهند و نعمت های خدادادی را تحریم نمایند، تخفیف گناهانشان بوده، دینشان نزد خدا و رسول محکم تر و مقبول تر خواهد بود. بعضی از مؤمنین صدر اسلام (و بعدی ها)

به راحتی تحت تأثیر چنین احتمال و عقاید که نزد یهودیان و مشرکین وجود داشت، می‌رفتند و از آنها استقبال و اطاعت می‌کردند. برای ترمز کردن چنین روحيات و به راه و رسم درست انداختن ارايه‌های ایمان - که چه قدر کار مشکل و محتاج به استدلال و اندازهای قومی بوده است - آیات ذیل که در سوره‌ی انعام (۶) است نازل می‌شود:

«وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ

عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُررْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَانِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ

رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ»<sup>۱</sup>

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ

لَيُوحُونَ إِلَيْ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»<sup>۲</sup>

می‌گوید اطاعت از افکار و عقاید باطل مردم روی زمین که یاوه‌سرایی و پیروی از گمان و وهم می‌نمایند باعث پرت شدن از راه خدا می‌گردد. خدایی که بهتر از هر کس می‌داند چه کسی از جاده و جهت او گمراه شده است و راه‌یافتگان چه کسانی هستند. و چون از ناحیه‌ی القاء کنندگان و القاء شدگان اصرار و استنکاف به عمل

۱. انعام (۶) / ۱۱۶ تا ۱۱۹: و اگر از بیشتر مردم [این] سرزمین اطاعت کنی، تو را از راه خدا منحرف سازند؛ آنان فقط پیرو گمانند و جز به حدس و تخمین سخن نمی‌گویند.

محققاً صاحب اختیار تو به حال کسانی که از راه او منحرف می‌شوند، آگاه‌تر است و نیز به حال راه‌یافتگان. از آنچه [به‌هنگام ذبح] نام خدا بر آن یاد شده است بخورید، اگر به آیاتش ایمان دارید [و بی‌جهت پاره‌ای از آنها را حرام تلقی نکنید].

چرا از ذبحی که نام خدا بر آن یاد شده است نمی‌خورید؟ در حالی که خدا آنچه را حرام کرده، به وضوح بیان نموده است که [آن هم] مربوط به غیر موارد اضطرار شماس است. بسیاری [از مردم] ندانسته به هوای نفس خویش [دیگران را گمراه می‌سازند؛ بی‌گمان صاحب اختیار تو به [حال] متجاوزان داناتر است.

۲. انعام (۶) / ۱۲۱: از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده [و برای خوشامد طاغوت‌ها کشته شده است،] نخورید، که انحراف [از فرمان خدا] است. دیونهدان به دوستان خود اشاره می‌کنند که با شما به مجادله برخیزند؛ و اگر اطاعتشان کنید، شما هم مشرک خواهید بود.

می آمد ملامت می شوند که چرا از خوردن گوشت هایی که به نام خدا ذبح شده است استنکاف می ورزند در حالی که خوراکی های حرام برای شما قبلاً به تفصیل بیان شده است و بسیاری از مردم با پیروی از هوا و هوس های جاهلانه خود که ناشی از دانش و دانایی نباشد به گمراهی می افتند. سپس برای محکم کاری اضافه می شود که (تنها) از خوردن آنچه به نام و به امر خدا سر بریده نشده است و فسق و سرکشی محسوب می شود، باید خودداری کرد. و همانا که (این عادات و عقاید کار شیطان بوده و) شیطان ها به دوستان سرسپرده خود الهام می رسانند تا با شما به مجادله (و به اغوای شما) پردازند. ولی بدانید که اگر اطاعت از آنها کردید از مشرکین محسوب می شوید. ملاحظه می کنید که خوردن و مخصوصاً نخوردن از بعضی گوشت ها که به نظر مسئله بی اهمیتی می آید، وقتی حالت بدعت پیدا می کند و بدان جنبه ی دینی می دهند چه قدر جدی تلقی می شود!

از دنبال کردن آیات برحسب زمان نزول معلوم می شود که ملامت ها، دلالت ها و دستورها، آن طور که باید مؤثر واقع نگردیده است. آیات نازل در سال های ۹ و ۱۰ و ۱۱ هجرت در سوره های مائده (۵) و بقره (۲) و انعام (۶) نشان می دهد که مردم با شدت بیشتری روی حرمت قطعات و قسمت هایی از چهار پایان، برای مردها یا زن ها پافشاری می کردند، با این تصور یا تلقین که حکم خداست. ضمناً مشرکین به نام بت ها ذبح می نمودند و در تقسیم گوشت قربانی سهمیه های جداگانه برای خدا و برای بت ها قائل بودند. خلاصه آنکه از پیش خود انواع تشریفات و مشکلات برای بهره مندی از خوراکی های طبیعی درست کرده بودند. جوابشان در برابر ایراد و اعتراض رسول اکرم (ص) این بود که ما به پدرانمان تاسی می کنیم.

در مقابل، قرآن به طوری که در نمونه آیات ذیل دیده می شود تأکید و توصیه قاطع تر کرده، اضافه می دارد که مؤمنین نباید خود را از خوردن خوراکی های پاکیزه حیوانی و نباتی که خدا به خاطر انسان ها آفریده است محروم سازند، بلکه جا دارد در حد اعتدال و با احتراز از اسراف و آزار و فساد، از آنها بهره مند گردند. آنچه مهم می باشد تقواست، یا خودداری از گناهان و کارهایی که خود خدا حرام کرده است و یا تجاوز از «حدود خدا» و تبعیت از گام های شیطان. مع ذلک در چند مورد محدود محرمات اضافه می فرماید که اگر ناچار شدید بخورید اشکال ندارد، خداوند غفور و رحیم است:



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا  
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.

(مائده (۵) / ۸۷ و ۸۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا حلال کرده است بر خود حرام نکنید و از حد در نگذارید که خدا تجاوزکنندگان از حد را دوست ندارد.

از چیزهای حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده است مصرف کنید و از خدایی که به او ایمان آورده‌اید پروا داشته باشید.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا

أُولَئِكَ كَانَ أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.» (بقره (۲) / ۱۷۰)

(و چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است پیروی نمایید می‌گویند نه، ما به همان راهی می‌رویم که پدرانمان می‌رفتند، اگرچه پدرانشان اصلاً تعقل نمی‌کردند و راهنمایی نمی‌شدند.)

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ  
وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرِدُّوهُمْ  
وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ.»

(انعام (۶) / ۱۳۶ و ۱۳۷)

(برای خدا از کشته‌ها و چهارپایانی که آفریده است سهمی معین کردند و به خیال خود گفتند که این سهم از آن خداست و سهم دیگر از آن بت‌های ماست...

به این ترتیب بود که شرکای آنها کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکین نیکو جلوه دادند تا هلاکشان سازند و دینشان و اعتقادشان را دچار اشتباه و تردید نمایند و اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنها را با افتراء و دروغ‌هایشان به حال خود بگذار.

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ

افْتَرَاءَ عَلَيَّ اللَّهُ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.  
 وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ  
 مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا  
 أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.  
 وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشَاتٌ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ  
 الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

تَمَانِيَةَ أَرْوَاحٍ مِّنَ الصَّانِّ اتِّبِنِ وَمِنَ الْمَعْرِ اتِّبِنِ قُلِ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أُمَّ  
 الْأُنثِيَيْنِ أُمَّمَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ نَبِّؤُنِي بَعْلِمٍ إِنْ كُنْتُمْ  
 صَادِقِينَ. (انعام (۶) / ۱۴۰ تا ۱۴۳)

مسلمانان کسانی که فرزندانشان را در اثر سفاقت و بدون علم و دلیلی  
 کشته و با دروغ‌سازی بر خدا آنچه را که روزیشان بود حرام دانستند،  
 به‌زیان خودشان عمل نمودند، گمراه گشتند و هدایت نشدند.

و اوست آن کس که باغ‌های با درختان بالارونده بر داربست و درختان  
 بر پا ایستاده را آفرید و (همچنین) خرما و مزارع با محصولات گوناگون  
 و زیتون و انار را به‌وجود آورد که از جهاتی همانند و از جهات دیگر  
 متنوع و متفاوت‌اند. از میوه‌های اینها هنگامی که به‌بار می‌نشینند بخورید  
 و در روز درو حقتش را پردازید و اسراف و زیاده‌روی نکنید که  
 خداوند اسرافکاران را دوست ندارد.

و از (گوشت) چهارپایان چه باربر و چه غیرباربر که خدا وسیله‌ارتزاق  
 شما کرده است بخورید و از حرکات شیطانی پیروی نکنید همانا که او  
 دشمن آشکار شماست.

به آنها بگو از میان هشت فرد (حیوانات) نر و ماده گوسفند و نر و ماده  
 بز آیا نرها را (خدا) حرام کرده است یا ماده‌ها را؟ یا آنچه در رحم  
 ماده‌هاست؟ اگر راست می‌گویید از روی علم و اطلاع درست خبرش  
 را به من بدهید.

«قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَيَّ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ  
 مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ  
 اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.»

(انعام (۶) / ۱۴۵)

(بگو در آنچه به من وحی شده است چیزی را که خودش حرام باشد نمی‌بینم جز مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک که پلید است، یا حیوانی که شما مرتکب نافرمانی شده به نام غیر خدا ذبح کرده باشید ولی اگر کسی ناچار باشد و قصد نافرمانی و تکرار نداشته باشد بدان که پروردگار تو آمرزنده و مهربان است.)

در پایان این تفصیلات در سه آیه ۱۵۱ تا ۱۵۳ آنچه مؤمنین باید در نظر داشته و آنها را به جای ظاهرپردازی و تحریف‌های بشر ساخته‌ی شیطان رعایت و دقت کنند (و معمولاً فراموش نموده نه تعقل و تقوا داشته و نه توجه به منظور واقعی احکام و به اهداف ایمانی و اخلاق می‌نمایند) تشریح شده است:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٌ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنٌ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (انعام (۶) / ۱۵۱)

(بگو بیایید تا آنچه را که پروردگارتان حرام کرده است برایتان بخوانم: به خدا شرک نوزید، به پدر و مادر نیکی کنید، از ترس فقر و ناداری فرزندانتان را از ترس گرسنگی نکشید ما روزی شما و آنان را می‌رسانیم، به کارهای زشت پنهان یا آشکار نزدیک نشوید و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده است به قتل نرسانید، اینهاست آنچه به شما سفارش می‌نماید، باشد که (به احکام دین) با تعقل و اندیشه عمل نمایید.)

آیات ۱ تا ۵ سوره انعام (۶) که در آخرین ماه‌های رسالت نازل شده است، قسمتی از آن معطوف به حلال بودن گوشت حیوانات در رابطه با مناسک حج است و قسمت بعدی برای آخرین بار و با تصریح و تفصیل طرز ذبح و کشته شدن‌هایی را شماره می‌نماید که باعث حرمت می‌شود. و قبل از آنکه به پاسخ این پرسش مؤمنین پردازد که پس چه چیزی برای ما حلال است، آیه ۳ سوره‌ی مائده (۵) را می‌بینیم که می‌فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.»

این آیه در قرآن‌های با شماره گذاری نوع متداول در ایران (نوع ۲) یکجا و متصل به آیه تفصیلی تحریم خوراکی‌ها و عدم ملاحظه کاری و ترس از کافر شده‌ها آمده است که به نظر منسجم‌تر می‌آید. گویی که هشدارهای آفت‌زدایی رسالت در زمینه تحریم‌های غذایی با موفقیت به پایان رسیده است و اینکه خبر از کامل شدن دین از یک طرف و آماده کردن مؤمنین برای استفاده معقول از نعمت‌های الهی، از طرف دیگر، داده می‌شود.<sup>۱</sup> مجموعه دو آیه چنین است:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّعِبَادِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنَقَةُ وَ الْمَوْقُودَةُ وَ الْمُنْتَرِدِيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذَبَحَ عَلَيِ الثُّصْبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُ الْيَوْمِ بَيِّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ احْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُبْجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (مائده (۵) / ۳)

(بر شما مردار و خون (ریخته شده) و گوشت خوک حرام شد و هر حیوانی که به نام غیر خدا ذبح شده باشد و آنچه خفه شده، با سنگ زده باشند، از بالا پرت شده باشد، با شاخ حیوان دیگر بمیرد یا درندگان از آن خورده باشند، مگر آنکه سر ببرید، و نیز هرچه بر آستان بت‌ها قربانی گردد یا آنکه به وسیله تیراندازی قمار قسمت کنید که این کار خود نافرمانی به شمار می‌رود. امروز کافر‌ها از (بازگرداندن شما) از دینتان مأیوس شدند پروا و ترس از آنان نداشته باشید (بلکه) از من بترسید. امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد معذک هر که در گرسنگی دچار اضطرار و ناچاری شد، بی آنکه قصد نافرمانی داشته باشد بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.)

### استقبال دین‌گرایان از محرومیت‌های دیگر زندگی

قرآن غیر از تحمیل و تحریم بعضی از خوراکی‌ها از ناحیه مشرکین و دین‌گرایان، از

۱. اگر جمله «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» را که حالت معترضه دارد آیه جداگانه‌ای گرفته دنباله‌ی «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ...» را به آیه قبلی نچسبانیم ارتباط مطالب بهتر می‌شود.

افراط کاری و انحراف های دیگری نیز صحبت و ممانعت می نماید. افراط کاری ها و ستم گیری هایی که زندگی را دچار بند و بارهای دست و پا گیر و طاقت فرسا می سازد ولی به تصور یا تلقین دین گرایان اهل کتاب و مسلمانان سبب خشنودی خدا می گردد. از آن جمله است در موارد ذیل: مباشرت با زنان، مسافرت دریا، پوشش و لباس، آرایش و تزیین، ریاضت و رهبانیت تارک دنیاها و بالاخره پرسش های بیجا و احتیاط کاری های وسوسه آمیز مقدس مآب ها در جهت سخت تر کردن احکام دین. و به طور کلی اعراض از برخورداری ها و آسایش دنیا، و انصراف از زندگی و ضروریات معقول آن. در مقابل این دسته به تفریط کارانی برمی خوریم که معنی و منظور دیگری را از زندگی فهمیده، شیفتگان سرگرم زندگی و سرسپرده های مغرور دنیا بوده غوطه ور در اسراف و فحشاء و فساد می گردند.

قرآن می خواهد در مسیر پرمخاطره و سراسر پرتگاه و آفت زندگی که از موباریک تر و از شمشیر تیزتر است، آدمی را طوری در خط و حدود خدا نگه دارد که نه هوس های شیطانی و نه وسوسه و وهم های نادانی او را به هلاکت بیندازد، نه پرستنده دنیا باشد و نه چشم بسته دلباخته دین، در شکل و آداب آن.

### تحول محتوایی آیات تجویز بهره مندی از نعمت های الهی

چنین نیست که دلالت های مربوط به خودداری از غذاها و محروم ساختن خود از آرایش و تمتع های خداخواسته ی دنیا، صرفاً در سال های آخر بعد از هجرت، برحسب پیش آمدها و رفتارهای مؤمنین یا بنا به ضرورت زمانی نازل شده باشد. آیات مربوط به این معانی مشمول سیر تحول محتوایی مانند سایر آیات و موضوعات قرآن بوده است. در سال های ابتدایی بعثت به اشاره و ایجاز برمی خوریم و به جمع بندی های قاطعانه و تفصیل و تکرار که بعداً می آید. در طرفین سال هجرت دوبار این اصل کلی اعلام می گردد که:

«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (تغابن (۶۴) / ۱۵ و

انفال (۸) / ۲۸)

(جز این نیست که اموال و اولاد گرفتاری هایی هستند برای آزمایش و ارتقاء شما، در حالی که پاداش بزرگ نزد خداست.)

آغاز مبارزه با آفت دین گرایی را در سال سوم بعثت در سوره های معارج (۷۰) و مؤنون (۲۳) مشاهده می کنیم که حکم حجاب و حفاظت اعضاء تناسلی زن و مرد را

صادر می نماید و بلافاصله امساک افراط گونه را منع کرده با تذکر دادن:

«فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.» (معارج (۷۰) / ۳۱)

( و کسانی که خواهان و جویای بیش از این و غیر از این باشند تجاوزکنندگان (از خط و حد خدا) هستند.)

اجازه تمتع مشروع را می دهد. دو سال بعد در سوره مؤمنون (۲۳) در خطاب به رسولان از صدور دستور عمومی «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ» خبر می دهد که سفارش «وَأَعْمَلُوا صَالِحًا» را به دنبال دارد:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.» (مؤمنون (۲۳) / ۵۱)

(ای پیامبران از خوراکی های پاکیزه ی غیر فاسد بخورید و عمل شایسته انجام دهید که من به آنچه می کنید آگاهی دارم.)

در سال هفتم سوره نحل (۱۶) نازل می شود که سراسر ارائه آفریده ها و نعمت های بی شمار خدا به خاطر انسان و دعوت به استفاده از آنان است: از آسمان و ستاره های آن گرفته تا دریا و زمین، با مزارع و کوه های آن. تذکر انسان شناسانه می دهد:

«وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ.» (نحل (۱۶) / ۵۳)

(و آنچه شما نعمت دارید از خداست اما همین که زیان و ناگواری به شما می رسد (به یاد خدا افتاده) به درگاه او ناله و زاری می کنید.)

و دامنه گفتار و تذکر به گوارایی شیر و شیرینی و خرما و انگور و به الوانی و شفا بخشی عسل کشیده شده انسان را دعوت به اندیشیدن می نماید. در اواسط سوره به این آیه پرمعنا برمی خوریم:

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حُلِيَّةً وَتُبَسُّوْنَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.» (نحل (۱۶) / ۱۴)

(و اوست کسی که دریا را رام کرد تا شما از آن گوشت تازه بخورید و زیورها بیرون آورید که تن به آن بیاراید و کشتی ها را بینی که شکافنده امواج بوده پیش می روند تا از فضل و فزونی های خدا روزی طلبید و به این امید که شکر نعمت بجا آورید.)

پس از هجرت به مدینه و نشو و نماي امت، نوبت به تنوع آیات و تشریح و تفصیل، برای اهل دانش، می‌رسد. علاوه بر تغذیه معقول و مشروط، توجه خاص به لباس و زینت می‌شود و استفاده از آن حتی برای عبادت، در مقابل هشدارهای لازم برای تقوا و احتراز از فحشاء و فتنه‌انگیزی‌های شیطان، داده می‌شود و همچنین خودداری از اسراف در مصرف :

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ.» (اعراف (۷) / ۲۶)

(ای فرزندان آدم برای شما جامه پوشش نازل کردیم تا شرمگاهتان را بپوشانید و نیز جامه آرایش و جامه تقوا که این بهتر است و این یکی از آیات (یا نعمت‌های) خداست. به این امید (یا انتظار) که یادآوری و پندی باشد.)

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.»

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بَعِيرَ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.» (اعراف (۷) / ۳۱ تا ۳۳)

(ای فرزندان آدم به هنگام هر عبادت آرایش خود را بگیرید و (در دنیا) بخورید و بیاشامید اما اسراف نورزید و زیاده‌روی نکنید که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد.)

بگو چه کسی زیور و زینتها (یا وسایل پوشش و آرایش) را که خدا برای بندگانش پدید آورده است (یا از زمین و دریا بیرون آورده) و خوراکی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو اینها در دنیا به خاطر کسانی است که ایمان آورده‌اند (یا ایمان می‌آورند) و در روز قیامت مخصوص آنان می‌باشد؛ این چنین آیات خودمان را برای مردم دانا تفصیل

و توضیح می‌دهیم.

بگو جز این نیست پروردگار من زشت‌کاری‌های آشکار و پنهان (و نه استفاده و بهره‌مندی‌های لازم و سالم) را حرام کرده است و همچنین افزون‌طلبی و آزاررسانی به ناحق و اینکه چیزی را که دلیل و حجتی برای آن نازل نشده است با خدا شریک نسازید یا درباره خدا (و به نام خدا و دین) چیزی بگویید که بر (واقعیت و حقانیت) آن علم ندارید.

در اواخر سوره به آیه‌ای می‌رسیم که مخاطب آن اهل کتاب بوده، مأموریت و نشانه نبوت حضرت خاتم‌النبین را آسان‌گرایی در شریعت و برداشتن بند و بارهای سنگین دین‌گرایی بیان می‌کند.

در سال پنجم هجرت در سوره‌ی حدید (۵۷) توصیف کامل زندگی دنیاپرستان آمده است و تشبیه دنیا به اثر باران در رویش گیاهان که منتهی به زرد شدن و سوختن گردیده و هشدار عبرت‌انگیز از آتش و عذاب آخرت می‌دهد. آخرتی که در مقایسه با زندگی دنیا و فریبنده بودن کالاهای آن می‌تواند بخشش و خشنودی خدا و باغ بهشت را نصیب آدمی کند. باغی که به پهناوری آسمان و زمین و افزون‌رسانی خدا بوده برای ایمان آورندگان به خدا و فرستادگان او آماده شده است.

در همین سوره و سال در آیه ۲۷ و در داستان عیسی بن مریم ذکری از پیروان مسیح (ع) می‌شود که خداوند در دلشان رأفت و رحمت یا مهربانی و خدمت قرار داده است و همچنین رهبانیت یا آفت تارک دنیا می‌داند که بدعتی از ناحیه مقدسان است، بدون آنکه رعایت و رضای خدا را بجا آورده باشند.

باز در همین سال پنجم هجرت در سوره بقره (۲) پس از تکرار «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»<sup>۱</sup> به آیات مفصل گم‌گشتگان قبله می‌رسیم که چهره دیگری از دین‌گرایی را نشان داده است و جداگانه به بحث آن خواهیم پرداخت. در زمینه استقبال از محرومیت‌های زندگی نمونه اعتدالی و اجتماعی مطلوب آن را به صورت تفصیلی و تشریحی در سال نهم هجری در سوره‌ی بقره (۲) در روزی ماه رمضان مشاهده می‌کنیم که ذیلاً به سه آیه آن اشاره می‌شود:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى

۱. بقره (۲) / ۶۰: ... [به آنها خطاب کردیم:] از روزی الهی بخورید و بیاشامید و در زمین تبه‌کارانه سرکشی نکنید.



وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَيَّ  
سَفَرًا فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ  
لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَيَّ مَا هَدَاكُمُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

(بقره (۲) / ۱۸۵)

(ماه رمضان، که در آن قرآن نازل شده است تا راهنما و رهبر انسان‌ها  
بوده و روشنگری‌هایی از هدایت و جداسازی (رسالت از آفت) باشد؛  
پس هر کس که این ماه را دریافت کرد، روزه‌اش را بجا آورد و هر کس  
که بیمار یا در سفر بود به همان تعداد از روزهای دیگر (جبران نماید)  
آنچه خدا برای شما می‌خواهد آسانی و آسایش است نه سخت‌گیری و  
رنج؛ بجاست که آن تعداد روزها را کامل سازید و خدا را به آن سبب که  
شما را در راه درست انداخته است بزرگ بشمارید و به این امید و انتظار  
که شکرگزارش شوید.)

«أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ  
لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَايُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ  
فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَبَيِّنَ  
لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى  
اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا  
تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (بقره (۲) / ۱۸۷)

(همبستری با زنانان در شب ماه رمضان بر شما حلال شد. آنها پوشش  
شمایند و شما پوشش آنها هستید. خدا می‌دانست که شما به خویشتن  
خیانت می‌ورزید. پس توبه شما را پذیرفت و شما را عفو کرد. اکنون با  
آنها همبستر شوید و آنچه را که خدا بر شما مقرر گردانیده است انجام  
دهید و بخورید و بیاشامید تا رشته روشن صبحدم در تاریکی شب  
آشکار شود؛ روزه را به شب برسانید و چون در مسجد اعتکاف کنید با  
زنان همبستر مشوید. اینها حدود و میزان‌های خداست پیش‌تر نیابید.  
این چنین خدا آیات خود را بیان می‌کند باشد که به پرهیزکاری برسید.)

«نِسَاءُكُمْ حَرَّتُمْ لَكُمْ فَأْتُوا حُرَّتَكُمْ أَتَى سِتْنُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَأَتَّقُوا

اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.» (بقره (۲) / ۲۲۳)

(زن‌های شما کشتزار شما هستند. هر جا که خواهید به کشتزار خود درآید و برای نفوس خود پیش‌فرستی کنید و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و مؤمنین را بشارت بده).

در این آیات توجه مجدد خوانندگان را به نکات و جمله‌های حاشیه‌ای ذیل

جلب می‌نمایم:

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»

«أَحِلَّ لَكُمُ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَابِسٌ لَّهُنَّ»

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا»

و همچنین تذکر:

«وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ»

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»

که در آیات بعدی زیر آمده است و مجموعه‌ی آنها تفصیل و تکمیل آیات نازل شده در سال سوم بعثت در سوره‌های معارج (۷۰) و مؤمنون (۲۳) می‌باشد:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ

وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره (۲) / ۲۲۲)

(و از تو راجع به عادت زنانه حیض سؤال می‌کنند بگو حیض ناراحتی

و رنجی (برای زنان) است و جا دارد در آن روزها تا پاک شدنشان از

نزدیکی با آنها پرهیز کنید و چون (با غسل) پاک شدند آن‌گونه که خدا

(در فطرت و خلقتشان یا در دینشان) امر کرده است نزدیکی کنید همانا

که خداوند بازگشت‌کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد).

زناشویی و روابط خانوادگی ناشی از مباشرت با زن‌ها از مسائل انسانی اجتماعی

حساس است که ادیان روی آن نظر و اثر دارند. ضمن آنکه زمینه مساعدی برای

بروز احساسات بشری و وساوس شیطانی است و لازم بوده است که قرآن خط و

حدود الهی را نشان دهد. بنابراین قرآن موضوع اختلاف ازدواج و جدایی و طلاق را

مطرح می‌نماید. جلوگیری کلی طلاق، نه به مصلحت و ممکن می‌باشد، و نه رها کردن زن به حال خود و باز گذاشتن دست مرد می‌تواند موافق عدالت و حق باشد. ضمن اینکه به سختگیری‌ها و دین‌گرایی هم که باعث گمراهی و گرفتاری می‌شود نباید اجازه‌ی عرض‌اندام داده شود. آیات ۲۲۱ تا ۲۲۷ در این زمینه نازل شده است. از یک طرف وظایف و شرایط تشریح می‌گردد و از طرف دیگر راه‌های بازگشت زوجین به وحدت و دوستی آسان گردیده، سفارش به خوش‌رفتاری و بزرگواری به عمل می‌آید و هم هشدار حدود خدا داده می‌شود.

روابط خویشاوندی و پیوندهای قومیت و هم‌خونی نیز نقش بزرگی در جوامع انسانی داشته، وقتی با علایق انسانی تعارضی پیدا کند می‌تواند در دو جهت مثبت و منفی منشأ آثار سوء یا میدان مناسب برای القائنات شیطانی و خودپرستی و دین‌گرایی گردد. محور و مقصد آیات سوره ممتحنه (۶۰) که در سال ۱۰ هجری نازل شده در همین زمینه است. ضمن آنکه مؤمنین را از محبت ورزیدن به دشمنان خدا و خودشان یعنی مشرکین مخالف با مسلمانان و محارب منع می‌نماید و ابراهیم و پیروان او را نمونه می‌آورد، چون ممکن است این دستور سبب کینه‌ورزی و بداندیشی مطلق و همیشگی مسلمانان و مخصوصاً متعبد‌ها و دین‌گرایان، با غیرمسلمانان و غیرخودشان گردد و انسان‌دوستی و انسانیت رخت بندد، برای تعدیل و تصحیح احساسات و افکار توجه مؤمنین به دو آیه ذیل جلب می‌شود:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.  
إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ  
وَوَظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ  
الظَّالِمُونَ.» (ممتحنه (۶۰) / ۸ و ۹)

(خداوند شما را از نیکی کردن و روابط عادلانه داشتن با کسانی که در دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیار و جایگاهتان بیرون نکرده‌اند، منع نمی‌نماید، بدانید که خداوند نیکوکرداران به عدل و قسط را دوست دارد. تنها خداوند شما را از دوستی و همپیمانی با کسانی منع می‌نماید که در دین با شما جنگیده، شما را از سرزمینتان بیرون رانده یا در بیرون راندنتان همدستی کرده‌اند، و هر کس با آنها دوستی ورزد از ستم‌کاران

(محسوب می شود).

و پس از آن در مورد زنانی که ابراز تمایل به ایمان و بیعت با مؤمنین می نمایند سفارش های لازم به عمل می آید.

در همین سال در سوره تحریم (۶۶) دامنه تعدیل و تسهیل به حریم زندگی خصوصی پیغمبر رفته، خداوند او را از فشار به نفس ملامت می نماید و از اسیر شدن در قید سوگندی که در برابر خدا برای جلب رضای بعضی از زوجاتش خورده است، آزاد می سازد.

خداوند در وفاداری و رعایت قسم ها و تعهدهایی که مردم در پرستش او و پیروی از فرستادگانش یا در برابر مردم به گردن گرفته اند بسیار سخت گیر است، ولی در سوگندهایی که در امور شخصی به نام خدا خورده، تعهداتی را که خدا از انسان نخواست و حلال کرده است، به سهولت و با کفاره دادن گره گشایی می نماید، این نیز یک نوع مبارزه با افراط کاری و دین گرایی است.

مهم تر از هم بستگی و محبت و پیوندهای خانوادگی و رحم ها، اطاعت و احسان به والدین است که قرآن (در سوره های لقمان (۳۱) و بقره (۲)، نساء (۴)، انعام (۶)، اسراء (۱۷)، عنکبوت (۲۹)، احقاف (۴۶) و...) آن را در مرتبه بعد از عبادت خدا می گذارد. مع ذلک بی حد و حساب نیست، مرز آن تا شرک نوزیدن به خداست:

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَيَّ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»<sup>۱</sup>

و چون ممکن است همین توقع و تضاد سبب بی ادبی و بدرفتاری شود، بلافاصله تصحیح نموده و می فرماید:

«وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»<sup>۲</sup>

### سردرگمی قبله، نوع دیگری از شکل پرستی یا فورمالیسم

در زبان فرانسه ضرب المثلی هست برای اشخاص سردرگم که دست به کارهای بی رویه و بی هدف می زنند. می گویند قطب نمایش (یا در اصطلاح ما قبله نمایش) را گم کرده است.<sup>۳</sup> مصداق این ضرب المثل که ممکن است از زبان و فرهنگ ملاحان و دریانوردان

۱. لقمان (۳) / ۱۵: ولی [اگر اصرار کنند که ناآگاهانه افرادی را [در توان و تدبیر] با من شریک تلقی کنی [و به جای من از آنان پروا داشته باشی]، اطاعتشان مکن...

۲. لقمان (۳) / ۱۵: ... و [به هر حال] در دنیا با آنان به شایستگی معاشرت کن ...

۳. قلب نمایش (یا قبله نمایش) را گم کرده است: «Il a Perdu sa boussole».

گرفته شده باشد، یا یادگاری از روابط اروپایی‌های قرون وسطی با مسلمانان باشد، به گونه‌ای در قرآن به مناسبت تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه، مطرح شده است. یهودیان که طبعاً از جدا شدن سمت نماز مسلمانان و استقلال قبله‌شان و از آیین و آداب آنان، خشمگین بودند و همچنین تازه مؤمنینی که دیانت را در ظواهر و تشریفات یا در شکل و حرکات می‌جستند، به طعنه زدن و تبلیغات منفی پرداختند، یا دچار نگرانی و بدگمانی شده جنجال به پا کردند. به این ترتیب مسئله‌ای به وجود آمد و غوغایی برپا شد. لازم آمد که آیاتی (از سوره‌ی بقره (۲) / ۱۴۲ تا ۱۵۱) و هشدار و تعلیماتی از درگاه حضرت سبحان نازل گردد. آیات آموزنده ضد دین‌گرایی که ما می‌توانیم به‌عنوان تشریح و تقبیح قشری‌گری‌های جاهلانه مورد بررسی و استناد قرار داده، چندتای آنها را ذیلاً ذکر کنیم:

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ .  
وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُوْلُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنُعَلِّمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُوْلَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ وَاِنْ كَانَتْ لَكَبِيْرَةً اِلَّا عَلٰى الَّذِيْنَ هَدٰى اللّٰهُ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضَيِّعَ اِيْمَانَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرُوْفٌ رَّحِيْمٌ.»  
(بقره (۲) / ۱۴۲ و ۱۴۳)

(به زودی افراد ابلهی خواهند گفت که چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند برگرداند. بگو مشرق و مغرب از آن خداست که هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

و این چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا گواه و نمونه بر مردم باشید و رسول بر شما گواه و نمونه باشد و قبله‌ای را که بر آن بودی تعیین نکرده بودیم مگر برای آنکه ببینیم چه کسانی عقبگرد (به گذشته جاهلیت) می‌کنند و این کار برای مردمی سنگین و گران می‌آید که خدا هدایتشان نکرده است (ولی) بدانید که خداوند ایمان (یا دین) شما را (هرگز) ضایع نمی‌سازد، همانا که خداوند نسبت به مردم رأفت و رحمت دارد.)

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ.»

وَلِكُلِّ وِجْهَةً هُوَ مُوَلِّيٰهَا فَاسْتَبِقُوا الْحَيٰرَاتِ اَيْنَ مَا تَكُوْنُوْنَ يٰۤاَتِ بِكُمْ  
 اللّٰهُ جَمِيْعًا اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ. (بقره (۲) / ۱۴۷ و ۱۴۸)  
 (حق (صرفاً) از جانب پروردگارت می‌باشد (یا می‌آید) و خدا هرگز  
 غافل از آنچه می‌کنید نیست.

و برای هر کدام از شما (امت‌ها) سمت و جهتی (برای نماز و توجه به  
 خدا) معین شده است که او گرداننده‌اش می‌باشد. پس با یکدیگر (به  
 جای تنازع یا تفاخر بر سر قبله) در خدمت و خیرات مسابقه بگذارید. هر  
 جا (و هر سمت) که باشید خداوند همگی را (به سوی خود و در قیامت)  
 خواهد برد. به درستی که خدا توانای بر هر چیز است.

و آیه ذیل توضیح و تفصیل بیشتری به جمله «قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِيْ مَنْ  
 يَّشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ.» که در آیه اول آمده بود می‌دهد:  
 «وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَيُّمَا تُوَلُّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وَّاسِعٌ  
 عَلِيْمٌ.» (بقره (۲) / ۱۱۵)

(مشرق و مغرب (عالم) از آن خدا (یا برای خدا) است به هر سمت که  
 بایستید روی خدا همان‌جاست، به درستی که خدا گشاینده دانا (یا  
 حاضر و ناظر در همه جا) است.)

جابه‌جا شدن قبله برای کسانی که خود دین و آداب و اعمال آن مهم بوده، دل‌بستگی  
 و وابستگی به حرکات و شکل‌ها پیدا می‌کنند و کاری به خدا و محتوای دین یا منظور  
 از آیات و اعمال ندارند، ضرورت داشته است که این تذکر داده و گفته شود که  
 خدا فقط در کعبه و در جهت قبله نیست، بلکه همه جا از مشرق تا مغرب مال اوست  
 و هر معبد و منزل و مسیر جای او به‌شمار می‌رود. به هر طرف که بچرخید و بنگرید  
 روی او را می‌بینید یا به‌سوی او می‌روید. این قدر پای‌بند صورت‌ها و مکان‌ها  
 نباشید... بدانید که حضور و شهود خدا، به همه جا و به همه چیز گسترش دارد.

### امت واسط

توصیف امت وسط در آیه ۱۴۳ سوره‌ی بقره (۲) و الگو نمودن مسلمانان برای مردم  
 دنیا، به تأسی از رسول خدا، که در رابطه با پذیرش ساده‌ی تغییر قبله آمده است، در  
 خور تأمل و تدبر می‌باشد. اصطلاح «امت وسط» را، هم امت واسط و پیونددهنده‌ی  
 رابط مابین افکار و اقوام متضاد و متفاوت معین کرده‌اند و هم امت میانه‌رو معتدل که

در دینداری نه راه افراط و سخت‌گیری پیش می‌گیرد و نه راه تفریط یا مسامحه و بی‌بند و باری. معنای دوم با توجه به توصیف و توصیه‌های آیات قبل و بعد قبله و دین‌گرایی و سخت‌گیری‌های اهل کتاب، به نظر می‌آید مناسب‌تر باشد.<sup>۱</sup> از پیرو پیغمبر آخرالزمان خواسته می‌شود که نه تنها خودشان از آفت افراط و تفریط در دین احتراز نمایند، بلکه گواه و الگویی برای مسلمانان پیرو سایر پیامبران گردیده از این راه رسالت و سنت رسول اکرم (ص) را به همه مردم جهان ارائه و اشاعه دهند.

مسئله‌ی تغییر قبله به خودی خود موضوع فرعی جزئی است که وسیله برای طرح و تحلیل و تعلیم موضوع مهم‌تری شده است. یعنی جلوگیری از برگشت اهل ایمان، از ایمان واقعی و از هدف و محتوای رسالت، به جاهلیت و به منازعه.

اما سفارش مسلمانان به امت‌وسط‌شدن و تزریق اندیشه‌ی اعتدال و تعقل، یا خودداری از انحراف به چپ و راست، انحصار به تغییر قبله ندارد. به طوری که در ذیل عنوان «استقبال از محرومیت‌های دیگر زندگی» دیدیم، توصیه فوق به موارد فراوان دین و دنیا گسترش دارد.

به لحاظ دینداری، نه باید نام و نشان دین و احکام و آداب آن را هدف و شغل قرار داده، در احتیاط‌کاری و وسواس و در سخت‌گیری و فشار بر نفس، راه افراط پیش گرفت و منظور و محتوای دین را که تقرب به خدا و تکامل نفس از طریق خدمت در اجتماع است فراموش کرد<sup>۲</sup>، و نه سست عقیده لابیالی در فرایض و محرّمات گشته تصور کرد که صرف ایمان به دل و ذکر به زبان انسان را واصل به حق، و ملکوتی‌صفت خواهد کرد.

به لحاظ دینداری و آخرت‌جویی نیز حد وسط معقولی وجود دارد که خواسته‌ی

۱. همان‌طور که امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا.

۲. افراد ساده‌اندیش و قشری، به اعتبار عادات و روابط بشری و در مقایسه خدا و دین با پادشاهان و بندگی کردن آنان، تصور می‌نمایند که احکام و مقررات و آداب دین مانند وظایف و خدمات اداری و دولتی، یا تقدیمی‌ها و هدایایی است که مورد احتیاج خدا و پیغمبر می‌باشد و اگر کمی و کاستی در آنها پیش آید به منزله قصور در خدمت و خیانت در عبادت محسوب می‌شود. در حالی که به مصداق:

«لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» (حج ۲۲ / ۳۷)

(هرگز خدا [به] گوشت و خون این قربانی‌ها [نیاز ندارد و] به او نمی‌رسد، ولی تقوای شما

به او می‌رسد؛ ...)

که در مورد قربانی حج آمده است، اصل و اساس ایجاد ایمان و تقوی در شخص می‌باشد. هدف از فرایض و فرامین و از آداب دین هدایت و تربیت و تقوا در اشخاص است و تغییر آنان در جهت تشبّه و تقرب به خدا.

خدا بوده و باید آن را برگزید. به فرموده رسول اکرم (ص) دنیا را باید مزرعه‌ای برای تدارک و تأمین آخرت دانست. نه دنیاپرستِ اسیر دارایی‌ها و وابستگی‌ها شده فکر و ذکر خود را یک‌سره در بهره‌مندی از زندگی و خوشی‌های موهوم یا موقت آن کرده، حیات جاودان آخرت را که سرمنزله‌نهایی موجودات است کنار گذاشت، و نه زاهدِ تارکِ دنیا شده آن را خواسته شیطان و مردود درگاه حق دانسته، خود و کسان خود را محروم از نعمت‌های بی‌شمار خلقت و محبوس در زندان ریاضت و رهبانیت کرد و فرد بیکاره بی‌اثری گردید.

امتِ وسط‌بودن این است که همان‌طور که در آیات مفصل سوره‌ی نحل (۱۶) می‌خوانیم، آفرینش زمین و آسمان و گسترش انواع گیاهان و چهارپایان را در تسخیر و تمتع انسان بدانند. از آنها برای زندگی خود و بندگی خدا از ثمرات آنها بخورد و بیاشامد و برای سواری و سودبری و برای آرایش و آرامش استفاده کند. اولاً خدا را یگانه آفریننده و عطاکننده بدانند، ثانیاً به مصداق «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»<sup>۱</sup> که در سوره قصص (۲۸) در خطاب به قارون آمده است، داده‌های خدا را در راه او به سود خلق خرج کند، رابعاً دنیا را با خیر و شرهای آن، سرای موقت و به منزله آزمایشگاه و پرورشگاهی بدانند که برای تربیت و تعالی انسان در بازگشت به سوی خدا درست شده است و با بهره‌ای که از نعمت‌ها و دارایی‌ها می‌برد، نه اسراف و تجاوز از حدود خدا کند، نه پیرامون آزار و استکبار و تفاخر و تکاثر بگردد و نه فساد و ویرانی در زمین ایجاد نماید.

### آیات قرآن در زمینه‌ی انواع آفات دین‌گرایی

برای اینکه تابلوی کاملی از آیات قرآن در زمینه انواع آفات دین‌گرایی در اختیار خوانندگان و پژوهندگان گذارده شود، جدولی جامع از این آیات در صفحات ۲۷۳ تا ۲۸۲ ارائه می‌گردد. با ملاحظه و تأمل در این جدول، هم اطلاع و اشراف بر کلیه آیات دین‌گرایی حاصل شده، تنوع و تحول آفات دین‌گرایی روشن می‌شود و هم نمونه‌ای از روش تعلیماتی قرآن و سیر تحول محتوایی آیات به دست می‌آید. سیر تحولی که تدریجی و توأم با انسان‌بینی و پیش‌گیری بوده، مبتنی بر موارد عینی می‌باشد.

۱. قصص (۲۸) / ۷۷ ... [ولی] بهره خود را هم از [زندگی] دنیا فراموش مکن و چنانکه خدا با تو نیکي کرده است ...



قبل از پرداختن به جدول، این نکته نیز که در مقدمه فصل در بحث سابقه‌های تاریخی آمده بود، تذکر داده می‌شود که دین‌گرایی به صورت ظریف‌تری در تازه مؤمنین معاصر رسول خدا و مسلمانان بعدی ظهور و جلوه داشته است. دائماً پرسش‌هایی، خصوصاً در سال‌های آخر مدینه، از پیغمبر گرامی درباره انجام فرایض و آداب و اجرای احکام می‌نمودند: از خوردنی‌های حلال، از انفاق و انفال، محیض و میراث، اهله و قتال، شراب و قمار، تکرار حج در هر سال و از سایر مظاهر دینداری.

«مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.» (مانده (۵) / ۱۰۳)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرسش از چیزهایی نکنید که وقتی برای شما آشکار شده اندوهگیتان کند. اگر سؤال از آنها را بگذارید به موقعی که آیات نازل می‌شود و قرآن به موقع خود آگاهتان کند، بهتر است. خدا از آنچه (گذشت) شما را عفو کرده است و آمرزنده و مهربان می‌باشد.)

به صورت دیگری نیز قرآن به آفت‌زدایی و به ملامت و هدایت پرسش‌کنندگان دین‌گرا می‌پردازد. دین‌گرایانی که غافل از منظور و محتوای دین هستند، با یک تعبیر بزرگوارانه بسیار لطیف و برخلاف معمول و متداول، مانند معشوق یا معبودی که به سراغ عاشق پرستنده خود می‌رود به ما درس دینداری واقعی را می‌دهد:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (بقره (۲) / ۱۸۶)

(و چون بندگان من از تو سراغ مرا بگیرند بدان که (یا بدانند که) من در نزدیکی آنها هستم دعوت درخواست‌کننده را، وقتی مرا بخواند و بخواهد، پاسخ مثبت می‌دهم. پس (بندگانم) درخواست و دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، به این امید که ارشاد و رهبری گردند.)

دنباله این نوع پرسش‌ها و پرداختن به ظواهر و اشکال را در رساله‌های عملیه و در مسائل و مسئله‌گویی‌ها می‌بینیم، یا در رواج و رونق فقه و فقها که یک حالت غیرمتعادل پیدا کرده است.

البته طرح سئوالات شرعی و دینی و رفتن به استقبال مسائل و مشکلات، در زمان نزول قرآن و بعداً در امت مسلمان، از فرط ایمان‌گرایی و روی احتیاط‌کاری بوده

است، ولی در هر حال انحراف و آفتی است بر شجره طیبه رسالت که می‌بایستی شیطان از روز نخست، آن هم در کلام خود خدا، جلوی نمو و نفوذ آن را گرفته باشد. این نمونه از دین‌گرایی را، برای احتراز از تفصیل، در جدول دین‌گرایی نیآورده‌ایم.

جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۱	۶۱-۳ب	مجادل (۷۰)	۲۹. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ. ۳۰. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. ۴۰. فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.	روابط جنسی به‌عنوان اولین موضوع تحریم و تعدیل
۲	۶۴-۳ب	مؤمن (۳۳)	۵. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ. ۶. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. ۷. فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ.	تکرار و تأکید در یک سال در دو سوره نزدیک به هم
۳	۹۰-۵ب	مؤمن (۳۳)	۱۷. وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ. ۱۸. وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهَا لَقَادِرُونَ. ۱۹. فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْتَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ. ۲۰. وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَيْغٍ لِلآكِلِينَ. ۲۱. وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُسْقِيَهُمْ مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۲۲. وَعَلَيْهَا وَعَلَىٰ الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ. ۵۱. يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.	جواز خوردن و بهره‌مند شدن از نعمت‌های گیاهی و حیوانی خدادادی، به‌عنوان دومین موضوع توضیح و تعدیل.
۴	۱۰۳-۷ب	طه (۲۰)	۵۳. الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّىٰ. ۵۴. كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. ۸۱. كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدُ هَوِيَ.	باز هم تذکر و توصیه اجازه‌دهی خداوندی بر استفاده از نعمات و محصولات مادی.
۵	۱۰۷-۷ب	زمر (۳۹)	۱۴. وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَىٰ الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِيَبْتَلِيَهُمْ فِيهِ وَفَضْلِهِ لَمَلَكًا كَاتِبًا. ۱۵. وَتَلْبَسُونَهَا وَتَرَىٰ الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِيَبْتَلِيَهُمْ فِيهِ وَفَضْلِهِ لَمَلَكًا كَاتِبًا.	حداکثر نمایش نعمات طبیعی به خاطر استفاده‌های بشری در معاش و مایحتاج زندگی و توصیه بهره‌مندی و استفاده در سوره نحل آمده است به شرط شکرگزاری.

ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۶	۱۱۷-۲-ب	تغابن (۶۴)	۱۵. إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.	اولین تذکر ابتلا و آزمایش انسان از طریق نعمات دنیا و توجه به پاداش بزرگ آن دنیا.
۷	۱۴۳-۱-هـ	انفال (۸)	۲۸. وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.	تکرار عینی مطالب سال ۹ب، در اولین سال هجرت
۸	۱۵۱-۲	آل عمران (۳)	۹۳. كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَي نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَانظُرُوا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ. ۹۴. فَمَنْ افْتَرَى عَلَي اللَّهِ الكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.	برای اولین بار اشاره به شریعت بنی اسرائیل و القاهای و افتراهای آنها.
۹	۱۵۵-۵۴	اعراف (۷)	۲۶. يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ أَنْفُسِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. ۲۷. يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ أَنفُسِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوُهُمْ إِذَا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. ۳۱. يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. ۳۲. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. ۳۳. قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَإِنتِمُ وَالْبَغْيُ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَي اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. ۱۵۷. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.	توجه به لباس و پوشش و حتی تزئین و تحمل، بعد از خوراک و حرکت در زمین با تذکر و شرط تقوا برای اولین بار اشاره به فتنه انگیزی شیطان در داستان گزینش آدمیزاد. مشروط و محدود کردن صریح تمتع از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و عدم اسراف. برای اولین بار مقابله ملامت انگیز با دین‌گرایی و با تحریم تفنن‌های زندگی به صورت تعارف و تکلیفی است که خداوند میزبان به مهمانان خود می‌کند. پس از تصریح‌های سال‌های گذشته نوبت به تفصیل رسیده است. اشاره به نقش اصلاح‌گری رسول اکرم و احیای شرایع گذشته ممکن است اصرو اغلال سخت‌گیری‌های دین‌گرایی باشد.
۱۰	۱۶۱-۵۵	بقره (۲)	۲۰. اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بِنَاتِهِ ثُمَّ يَهِيحُ فتراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ... وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.	این سه آیه توضیح و تفصیل‌های ردیف‌های ۶ و ۷ است. جمع‌بندی از کل مسایل و خواسته‌ها و مشغولیات زندگی را نموده است. فریبنده یا موقت بودن آن و ترجیح دادن و هدف قرار دادن خدا و آخرت را بیان می‌کند.

ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۱۰	۱۶۱-۵۵	ادامه جلد (۵۷)	<p>۲۱. سَابِقُوا إِلَيَّ مَغْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.</p> <p>۲۲. مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلُ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.</p> <p>۲۳. لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.</p> <p>۲۷. ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقًّا رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.</p>	<p>غرض از تمتع دنیا باید توجه و تدارک آخرت باشد که بینهایت برتر از این دنیا است.</p> <p>در این دو آیه از برخورد با مصائب و مافات دنیا و همچنین خوشی های آن صحبت می شود که خدا پرستان نباید به هیچ یک از آنها اهمیت زیادی بدهند.</p> <p>برای اولین بار اشاره به مسئله رهبانیت و ریاضت به عنوان انحراف از محبت و خدمت به دیگران می شود وجستجوی رضای خدا که مبتکر آن مسیحیان بوده اند.</p>
۱۱	۱۶۴-۵۵	توبه (۳)	<p>۶۰. وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَضِيبًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُومًا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.</p>	<p>دستور مشروط و محدود کلوا و اشربوا به بنی اسرائیل بعد از ردیف ۹ آیه ۳۱ سوره اعراف آمده است که خطاب به بنی آدم بود.</p>
۱۲	۱۶۴-۵۵	توبه (۳)	<p>۱۴۲. سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَيَّ صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ.</p> <p>۱۴۳. وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ...</p> <p>وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُوفٌ رَّحِيمٌ.</p> <p>۱۴۴. قَدَرِي تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلتَوَلَّيْتَكَ قِبْلَةً رَّضَاهَا قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّا لَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِعَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.</p> <p>۱۴۵. وَلَئِن أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ.</p> <p>۱۴۶. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِن فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.</p> <p>۱۴۷. الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.</p>	<p>حادثه تغییر قبله و جنجالی که بر سر آن راه انداخته شد اهمیت فوق العاده ای داشته که این تعداد آیات به آن اختصاص داده شده است.</p> <p>معلوم می شود حالت ابتلا و آزمایش و تربیت مؤمنین برای سایرین نیز در کار بوده است.</p> <p>درخواست از طرف شخص پیغمبر (ص) بوده است، موضع گیری یهودیان از طرف دیگر نشانه وابستگی های بشری به جهات صوری و سمبلیک بیش از محتواهای اصیل هدفی و الهی است.</p>

ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۱۲	۱۶۴-۸۵	ادامه آیه (ج)	<p>۱۴۸. وَلِكُلِّ وَجْهَةٍ لَّهُ مَوْلِيهَا فَاسْتَْبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.</p> <p>۱۴۹. وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.</p> <p>۱۵۰. وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاحْشَوْنِي وَلَا تَمِئْتُمْ عَلَيْهِمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.</p> <p>۱۵۱. كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.</p>	<p>داستان تغیر قبله و مجموعه آیات مربوط (۱۴۲ تا ۱۵۱) که یک باره هم بیشتر در قرآن نیامده است معرف آموزنده‌ای از روحیه دین گرایی و وابستگی‌های بشری شیطانی می‌باشد و روش مبارزه قرآن را با آن نشان می‌دهد.</p>
۱۳	۱۶۵-۱-۸۵	آ. ب. ج. د. ه. (ج)	<p>۴. مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ لِلنَّاسِ تَطَّاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ.</p> <p>۵. ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانِكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا.</p> <p>۶. النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَعْلَمُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا.</p> <p>۳۶. وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.</p> <p>۳۷. وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتُخْفِي النَّاسَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَرْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.</p> <p>۳۸. مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا.</p> <p>۳۹. الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيُحْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا.</p> <p>۴۰. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.</p>	<p>دیگر از ادب جاهلیت که با چهره دینی در جامعه اسلامی راه پیدا کرده آفتی بر رسالت شده بود مظاهره زن‌ها است. زنی که شوهر از او خشمگین شده و با قید سوگند پشت وی را برخورد حرام می‌کرده و او را مادر خود می‌خوانده است تا طلاق یافته قطعی تلقی شود و بی‌پناه و بیچاره می‌گردد. همچنین بر طبق مرسوم اقوام وحشی فردی را با تشریفات زرفی خاص به‌عنوان پسر خود اختیار می‌کردند و روابط و رفتاری برقرار می‌کرده‌اند که خلاف طبیعت و خلقت بوده می‌توانسته‌است اختلال‌های شخصی خانوادگی و اجتماعی به وجود آورد، در این آیات ضمن بازگذاشتن باب رحمت و حمایت برای پسر خوانده‌ها قالب و بندهای تشریعی ضد تکوینی بسته می‌شود. در مورد فرستاده خدا بنا خویشتان‌دندی برای او قائل شده است. زن‌های پیغمبر در حکم زن پدر یا مادران مؤمنین محسوب می‌شوند. آیات ۳۶ تا ۴۰ که گفته‌اند در شأن زیدین حارثه (غلام آزاد شده و پسر خوانده پیغمبر) و زینب بنت حجش (دختر عمه رسول اکرم که وی را به ازدواج زید در آورده بود) نازل شده است ارتباط نزدیک با مسئله القای فرزند بودن پسر خوانده‌ها دارد. علول و تفصیل کلام می‌رساند که خروج فرهنگ اسماء دینی جاهلی از افکار و عقاید تازه مسلمانان مواجه با چه اشکالات فراوان شده است. همان‌طور که در داستان قبله آیه ۱۴۳ صریحاً اعلام می‌داشت که تغیر قبله به منظور تعلیم و تصفیة مؤمنین بوده است آیه ۱۳۷ احزاب نیز تصریح می‌نماید که در فرمان ازدواج پیغمبر با زن مطلقه پسر خوانده‌اش تعهدی برای ریشه کن کردن معتقدات جاهلی در باره پسر خوانده‌ها بوده است و خود رسول اکرم به عنوان شاهد قضیه شکننده طلسم انتخاب گردیده است.</p>

## ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۱۴	۱۶۷-۱۶۶ هـ	انعام (۹)	<p>۱۱۶. وَإِنْ تَطِيعَ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.</p> <p>۱۱۸. فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ.</p> <p>۱۱۹. وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ رَبُّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ.</p> <p>۱۲۰. وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنْ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ.</p> <p>۱۲۱. وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِتَّكُمُ الْمُشْرِكُونَ.</p>	<p>تأثیر فوق‌العاده القانات وهمی اشخاص روی مؤمنین است. مبارزه با تحریم‌های القانی موهوم شرک‌آلود و حلال ساختن گوشت‌ها با نام گذاری خدا روی آنها.</p> <p>مردود بودن دین‌گرایی در ظاهر و باطن کارها.</p> <p>قدرت القانات بی‌پایه شیطانی روی آدمی و ضرورت تحریم متقابله</p>
۱۵	۱۷۴-۱۷۷ هـ	قصص (۲۸)	<p>۷۷. وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبِغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.</p>	<p>استفاده مجاز و اعتدالی از ثروت و تدارک و تأمین زندگی و پاداش آخرت از طریق احسان به خلق در برابر احسان خالق، همراه با بهره برداری و برداشت شخصی لازم از مال و منال دنیا بدون آزار و فسادانگیزی در جامعه.</p>
۱۶	۱۸۱-۱۸۹ هـ	مجادله (۵۸)	<p>۲. الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْتَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ.</p> <p>۳. وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تُوعِظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.</p> <p>۴. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ.</p>	<p>مظاهره زن‌های حلال بدعت و سنتی بوده است یادگار جاهلیت که می‌بایستی مومنین از آن آزاد گردند. برای راحتی وجدان و کفاره گناه سه راه حال احسانی-عبادی تشریح شده است.</p>
۱۷	۱۸۲-۱۸۹ هـ	مائده (۵)	<p>۸۷. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.</p> <p>۸۸. وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.</p> <p>۸۹. لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَوْ كِسْفَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.</p>	<p>تکرار و تأکید حلیت مأكولات خدا داده و منع از افراط کاری و تعدی.</p> <p>برای رهایی از حالت دین‌گرایی و تحجر در سوگندهای لفظی و تعهدهای توخالی باطل.</p>

ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۱۷	۱۸۲-۸۹	ادامه مائده (۵)	<p>۱۰۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَسْتِثْنَاءِ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْوَأُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.</p> <p>۱۰۲. قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ.</p> <p>۱۰۳. مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِغَةٍ وَلَا وِصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.</p> <p>۱۰۴. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.</p>	<p>برحذر داشتن مؤمنین از پرسش‌های دین‌گرایانه یهودیان و دشوار ساختن آئین.</p> <p>ارائه تحریم‌های خوددافته و گوناگون مشرکین درباره گوشت شتر و حاضر نشدن آنان برای استماع رسول و آیات قرآن.</p>
۱۸	۱۸۳-۱-۸۹	سوره احزاب	<p>۱۶۸. يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.</p> <p>۱۶۹. إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.</p> <p>۱۷۰. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ أَبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.</p> <p>۱۷۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.</p> <p>۱۷۳. إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِزْيِرِ وَمَا أَهَلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنِ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.</p> <p>۱۷۴. إِن الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.</p> <p>۱۷۷. لَيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفَى الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.</p>	<p>در چهار آیه اول مجدداً در استفاده حلال از گوشت‌های پاک برمی‌خوریم، به برنامه‌ای که شیطان دارد و بهانه‌ای که مشرکین می‌آورده‌اند.</p> <p>در این آیه محرمات خوراکی‌های گوشتی و گناه بودن تغذیه از چهار پایانی را که به نام بت‌ها قربانی شده باشد می‌بینیم و مع ذلك دستور تسهیل و عدم دین‌گرایی در حال اضطرار داده می‌شود.</p> <p>انمام حجت قاطع در برابر دین‌گرایی منحرف شونده به چپ و راست و جمع‌بندی تفصیلی جالب از آنچه منظور اصلی دین است و مرضی خدا بوده صداقت و تقوی را نشان می‌دهد.</p>
۱۹	۱۸۳-۱-۸۹	سوره احزاب	<p>۱۸۵. شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.</p>	<p>تشریح روزه مسلمانان در تأیید و تعدیل گذشتگان و تعیین شرایط و احکام و معافیت‌های آن، به منظور جلوگیری از افراط‌کاری‌های زائد و افراط‌گیری‌های دین‌گرانه.</p>

## ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین گرای

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۱۹	۱۸۳-۱ ه ۹	ادامه سوره بقره (۲)	۱۸۷. أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِنَاسٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. ۱۸۹. يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. ۲۲۳. نَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَثَكُمْ أَيْ شَيْئُهُمْ وَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ.	تذکر اینکه غرض از روزه آسان کردن است و هدایت در جهت شکرگزاری و تکبیر خدا. روزه و روابط زناشویی به دنبال آیه قبلی و اخطار حدود الهی.  مواضع فلکی و چهره‌های مختلف ماه و خورشید بهانه‌ای بوده است برای مشرکین و دین گرایان اهل کتاب و مسلمان برای بیراهه رفتن‌ها. آیه در برابر محدودیت‌ها و خودداری‌های در ماه رمضان می‌باشد. جواز اصولی مباشرت با زنان و پسوند آن با عبادت و آخرت بیان می‌شود تا ممنوعیت خلاف طبیعت و خلقت و رهبانیت پیش نیاید.
۲۰	۱۸۳-۱ ه ۹	سوره بقره (۲)	۲۲۵. لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ. ۲۲۹. الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُفِيصَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُفِيصَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.	تأیید و تذکری است بر ردیف ۱۷ (سوره مانده ۱۸۲ - ۱۸۹، ه ۹) آنچه در دل در وجود شخص وارد شده باشد ملاک کیفر و پاداش می‌شود.
۲۱	۱۸۴- ه ۱۰	سوره بقره (۲)	۸. لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. ۹. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.	در این دو آیه اشاره به آفت جهاد از طریق تعصب و تخاصم افراطی با مشرکین به عمل آمده است.  تأکید می‌شود که صرف مشرک ماندن و خودداری از ایمان نباید سبب عداوت و پرهیز از نیکی کردن و عدالت در باره کفاری گردد که تجاوز به آئین و آشیانه مؤمنین نکرده‌اند.
۲۲	۱۸۶- ه ۱۰	سوره بقره (۲)	۱. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.	رسول اکرم از یک آفت خفیف دنیایی بر حذر می‌شود: تعهد خودساخته و با قید قسم در تحریم خدا نخواست.
۲۳	۱۸۷- ه ۱۰	سوره انعام (۶)	۱۳۶. وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ. ۱۳۷. وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُرُدُّوهُمْ وَإِلَيْسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ.	در این ردیف آیات سوره انعام که طولانی‌ترین و تفصیل‌ترین گروه دین‌گرایی است بازگشت مجدد به بدعت و تحریم خوراکی‌ها در فرهنگ جاهلیت شده است و همراه با آن مسئله قربانی کردن یا کشتن فرزندان در میان می‌آید. نشانه از آنکه هر دو عمل یا هر دو عقیده از یک منشأ جاهلانه و از روی سفاقت سرچشمه می‌گیرد.



## ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۲۳	۱۸۷- هـ ۱۰	ادامه اعلام (ج)	۱۳۸. وَقَالُوا هَذِهِ أُنْعَامٌ وَحَرَّتْ حِجْرٌ لَّا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءَ بَرَعِهِمْ وَأُنْعَامٌ حَرَّمَتْ طُهُورُهَا وَأُنْعَامٌ لَّا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِمْ سَجَزْتَهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.	در این دو آیه اشاره به سهمیه‌بندی مشرکین در باره گوشت چهارپایان ذبح شده و محصولات زراعی به عمل آمده است و افتزایی که به خدا می‌زنند.
			۱۳۹. وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَيَّ زَوْجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَجَزْتَهُمْ وَصَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.	صحیح از زمانی است که مشرکین با کشتن اولادشان و با تحریم روزی‌های خدا داده، از روی جهل و سفاهت زیان به خود وارد می‌آوردند.
			۱۴۰. قَدْ حَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَيَّ اللَّهُ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.	دعوت کریمانه خداوند از انسان‌ها برای استفاده حلال از میوه‌ها و ماکولات است، به شرط ادای زکات و عدم اسراف، در برابر تفضیح و تحریم‌های خرافی دین‌گرایان.
			۱۴۱. وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرِّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُّوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.	استفاده باربری و پوشش و فرش علاوه بر تغذیه، از چهارپایان، همراه با اصرار از پیروی گام‌های شیطان.
			۱۴۲. وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ كُلُّوا مِنْهَا رَزَقَكُمْ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.	پرسش‌های انکاری با ذکر شاهد مثال دین‌سازی‌های جاهلی، همراه با دلایل یا شواهد عینی.
			۱۴۳. ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلِ الذَّاكِرِينَ حَرَّمَ أُمَّ الْأَنْثَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثَيْنِ ثُبُوتِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.	مانند ۱۴۳ همراه با اعلام اینکه گمراهی از نادانی و بی‌دانشی برمی‌خیزد.
			۱۴۴. وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلِ الذَّاكِرِينَ حَرَّمَ أُمَّ الْأَنْثَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.	منحصر ساختن محرّمات گوشت چهارپایان به میته و خون و گوشت خوک و معافیت و سهولت در موارد ناچیزی.
			۱۴۵. قُلِ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَيَّ طَاعِمًا يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.	تحریم‌های گوشتی یهودیان در اثر ستمکاری آنان.
			۱۴۶. وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ طُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ.	بیان و بهانه مشرکین در شرک‌ورزی به خدا و تحریم خوراکی‌ها و باز هم مطالبه شاهد و دلیل علمی به جای گمان بافی.
			۱۴۷. فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبِّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ.	
			۱۴۸. سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَشْمُ إِلَّا تَخْرُصُونَ.	

## ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۲۳	۱۸۷-ه ۱۰ه	ادامه انعام (۶)	<p>۱۴۹. قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.</p> <p>۱۵۰. قُلْ هَلَمْ شَهِدْكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَيَنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ.</p> <p>۱۵۱. قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ كَمَا عَلَّمَكُمُ الْأَلَاءَ تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرُزِقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.</p> <p>۱۵۲. وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.</p> <p>۱۵۳. وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.</p>	<p>هدایت و حرمت را فقط از خدا باید گرفت.</p> <p>مطالبه گواه از مشرکین که مدعی اصالت و رسالت الهی برای تحریم‌های ادعایی خود بوده‌اند و معادل و جان‌نشین برای خدا آورده‌اند.</p> <p>تکرار و تأیید و تفصیلی است بر ردیف ۱۸ و آیه ۱۷۷ سوره بقره سه بار در سه آیه متوالی جمله ذلکم وصیکم به آمده است به سه انتظار و امیدواری (لعلکم تعقلون، لعلکم تذكرون، لعلکم تقون) به این منظور که مسلمانان به جای دین‌گرایی و قسری‌گری و ظواهر دین و پرداختن به آداب و اشکال عبادی، توجه به منظور و محتوای دین نموده بکنایه‌پرست پاک و اهل خدمت و احسان به خلق باشند. دست از آدم‌کشی بردارند دست درازی به مال و حقوق یتیمان و مشتریان و مردم نکنند و به‌طور کلی از تفرق و تخاصم احتراز نموده راه مستقیم خدا را در پیش گیرند.</p>
۲۴	۱۹۴-ه ۱۱ه	مائده (۵)	<p>۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أَحَلَّتْ لَكُمْ بَيْعَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُبْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلَّى الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ.</p> <p>۲. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا ...</p> <p>وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِنْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.</p>	<p>در آخرین روزهای رسالت توصیه حلیت تغذیه از گوشت چهارپایان و نعمت‌های پاکیزه خدادادی تکرار می‌شود و هم چنین عدم کینه‌ورزی و تعدی به دشمنان گذشته و اتخاذ روش تعاون و تقوی ضمن اشاره به خودداری‌های مناسک حج.</p>

۱. یک نکته اضافی که از مجموعه آیات دین‌گرایی مربوط به تحریم خوراکی‌ها استنباط می‌شود اختلاط ادیان شرک و توحید است و رسوباتی که در یکدیگر گذارده‌اند. مشرکین مکه همان‌گونه که عنوانشان دلالت دارد علی‌الاصول منکر خدا نبودند بلکه خدایان دیگری را در خلقت و مدیریت عالم و در هدایت و شریعت، با خدای رحمان شریک می‌ساختند. آداب و عقایدی داشتند که آنها را از ناحیه خدای بزرگ و شرایع الهی می‌دانستند. اشکال مسئله برای بطلان و ریشه کن کردن آن رسوبات و بحث و جدال‌های حادی را که در آیات فوق دیدیم باید تا حدودی ناشی از همین نکته بدانیم.

البته با گذشت قرون اولیه رسالت و با گسترش اسلام به اقلیت‌های خارج از عربستان، مسئله و مبارزه فوق شدت و حدت خود را از دست داده است و امروزه طرح این مسائل به نظر ما غیر مهم و غیر وارد جلوه می‌نماید. ولی از نظر تاریخی و تحقیقی، حقیقتی را بیان می‌نماید. که به لحاظ تصفیه و تخلص دین از آفات آن، حائز اهمیت بوده، نشان‌دهنده‌ی اصرار و تأکید فوق‌العاده‌ای است که خداوند برای عدم دخالت و نفوذ غیرخودش و رسول مخصوصش، در امر دین داشته است.

## ادامه جدول جامع آیات مربوط به دین‌گرایی

ردیف	شماره و سال نزول	نام و شماره سوره	شماره و متن آیات	ملاحظات
۲۴	۱۹۴- هـ ۱۱	ادامه مانده (۵)	۳. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِزْيِرِ وَمَا آهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.	تکرار ردیف ۲۲ (آیه ۱۴۵ سوره انعام) و حرام کردن آنچه به نام غیر خدا (یعنی بدون اقرار و شکر خدا و به قصد غیر وصول به خدا) شده باشد. یا به طریق نادرست قطع حیات از حیوان به عمل آمده باشد. منزه ساختن آداب و عقاید مؤمنین از اختلاط و آفات رسوبی آئین مشرکین؛ به عنوان پیروزی مهم در تصفیه و تکمیل دین عنوان می‌گردد. ومجدداً از تساهل در حال اضطراب یادآوری به عمل می‌آید.
			۴. يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ يَعْلَمُونَهنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.	تسهیل و حلّت بیشتر صید به وسیله سگ‌های شکاری تعلیم دیده است. مشروط بر یاد خدا کردن و رعایت تقوا (در مصرف غذا و برنامه زندگی). به این ترتیب تغذیه و تحرک در زندگی عبادت و حرکت به سوی خدا محسوب می‌شود.
			۵. الْيَوْمَ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.	گام دیگر در جهت تساهل در تغذیه و در تناسل و دور شدن از دین‌گرایی. اعلام حلّت هم‌غذایی و همسری با اهل کتاب و بر طبق شرایط لازم.
			۶. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.	مسلماً دستور وضو و غسل برای ادای نماز در سال‌های قبل داده شده بوده است. در این آیه، هم جمع بندی آئین نامه وار به عمل می‌آید، هم ذکر از تسهیل تیمم می‌شود و هم تذکر مهم «ما یرید الله لیجعل لیطهرکم ولیتم نعمه علیکم لعلکم تکشرون» به میان آمده و هدف خدا از تشریح وضو و غسل و تیمم اعلام می‌گردد.



## فصل سوم پیامبران دروغین

درباره مسیلمه کذاب و پیغمبران از همه رنگ عرب و عجم که در اقطار اسلام پدید آمدند و شهرت و شوکت یا قدرت و نعمت‌های حاصله از رسالت الهی و ایمان مردمی چشمان را خیره و هوسشان را برانگیخته بود یا اسباب کار سیاست‌ها و آلت دست دشمنان و مدعیان مسلمین شده بودند، حرف چندانی نمی‌زنیم. فقط به چند نمونه تاریخی اکتفا می‌کنیم. چگونگی پیدایش و بطلان ادعا و اعمال و آثارشان اگرچه در خور تفصیل و تدوین کتاب‌ها می‌باشد، کم و بیش روشن است. غالباً به تقلید از انبیاء و تبعیت از منطق متداول، ادعای آیات و ارائه معجزات می‌کردند. توانستند دیده و دل‌هایی را در میان توده‌های نادان و سرخورده‌ها و سرکوب‌شده‌های زمان، مجذوب و تسخیر نمایند. یا به‌عنوان عکس‌العمل اختلافات و خرافات و خرابی‌های حاصله از ستمگری‌های خودخواهانه و گمراهی‌های دورکننده از مکتب انبیاء که به دست مدعیان جانشینی آنها رسوخ و رواج پیدا می‌کرده است، قیام برای گشودن عقده‌ها و برگرداندن عقیده‌ها می‌نموده‌اند.

داعیان امامت و نیابت امام را هم به‌لحاظ پدیده نفسانی و شرایط اجتماعی می‌توان در ردیف داعیان نبوت یا پیامبران دروغین قرار داد.

البته ادعای اینها در سطح پایین‌تری قرار داشته، دم از وحی و ارتباط مستقیم با خدا نمی‌زدند و کتاب و دین تازه‌ای نمی‌آوردند. جز آنکه گاهی راضی به توقف در مقام و موقعیت به‌دست آورده نمی‌شدند و سپس با پیشرفت دعوت و موفقیت، ارتقاء رتبه به خود می‌دادند. جریان چنین است که باب و نایب امام، لااقل در نام و پیام، تبدیل به امام می‌گردد. خصوصاً که لفظ امام در مورد دانشمندان و پیشگامان و

رهبران و زمامداران هم به کار برده می‌شود. سپس امام و رسول را هم پس زده، ادعای پیغمبری و رسالت الهی می‌نمایند. دیری نمی‌گذرد که با تشویق حاصله از حماقت و مداحی مریدان و حقه‌بازی‌های متولیان، فکر می‌کردند که چرا خدا یا شبه خدا نشوند؟!

عشقی که آدمی به قدرت و ثروت و شهرت دارد و به فرمانروایی کردن و سوار شدن بر مردم یا بندگی دیدن، و نقشی که شیطان در باره انسان به عهده گرفته است، هر شخص موفق و مغروری را به این راه‌ها می‌کشاند و توجیه‌هایی برایش درست می‌شود. به این ترتیب آفات نبوت سر از آفات توحید درمی‌آورد که شدیدترین مصیبت و لاعلاج‌ترین هلاکت است!

در زمینه ادعایی رسالت خدا یا امامت و پیشوایی و پادشاهی امت‌ها، تا رسیدن به الوهیت و عبودیت انسان‌ها، آیات و اشارات فراوان در قرآن وجود دارد. آیاتی که قبلاً از سوره‌های انعام (۶) و اعراف (۷) آورده بودیم و تعبیرهای مکرر «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» که در کنار «أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ» آمده است، دلالت و صراحت به این معنی دارد. مهم‌تر و محکم‌تر از آنها، آیات بی‌شمار انحصار داشتن رسالت به پرورش یافتگان و برگزیدگان و به هدایت و حمایت شوندگان مقام الوهیت است که در بخش اول کتاب مورد استفاده و استناد قرار گرفته بود.

همچنین است دلالت‌ها و ملامت‌های شدیدی که به مسیحیان و اهل کتاب به عمل آمده است. به کسانی که در اثر غلو و جهل و بدعت راه تثلیث و کفر پیش گرفته حالت خدایی (یا پسر خدایی) به پیغمبرشان و به حضرت مریم و روح القدس می‌دهند:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ  
إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ  
مِّنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ  
وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ  
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا.

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ

۱. انعام (۶) / ۲۱: کیست ستم‌کارتر از آن که دروغ به خدا نسبت دهد...

۲. انعام (۶) / ۲۱: ... یا آیات او را دروغ شمارد؟ ...

يَسْتَنكِفُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرُ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا.  
فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّنْ  
فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ  
لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا.

(نساء (۴) / ۱۷۱ تا ۱۷۴)

ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگویید؛  
به درستی که عیسی پسر مریم، رسول خداست و کلمه‌ای است که بر  
مریم القا شده و روحی از اوست؛ پس به خدا و رسول او ایمان بیاورید و  
نگویید سه کس، دست از آن گفتار (تثلیث) بردارید برای شما بهتر  
است. به درستی که خدا، خداوندی است یگانه و منزله از اینکه فرزندی  
برای او باشد؛ هر چه در آسمان‌ها و هر چه در زمین است متعلق به  
اوست و خدا برای کفالت و مراقبت (همه امور خلقت) کافی است.  
مسیح از اینکه بنده خدا باشد استنکاف نداشت و ملائکه مقرب نیز  
همین‌طور؛ کسی که استنکاف از عبادت خدا نماید و استکبار بورزد  
پس خداوند آنها را دسته جمعی به سوی خود محشور خواهد کرد.  
اما کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند خداوند مزدهایشان  
را تمام خواهد داد و از فضلش می‌افزاید و اما کسانی که استنکاف و  
استکبار بورزند پس آنان را عذاب کند، عذابی دردناک؛ و آنان در  
برابر خدا برای خود ولی و یآوری نخواهند یافت.  
ای مردم، برهان آشکاری از جانب پروردگارتان برای شما رسید و  
نوری آشکار به سوی شما نازل کرده‌ایم.

پایانی بودن رسالت پیامبر گرامی که خبر از بسته شدن پرونده نبوت و رسالت  
می‌دهد نیز در قرآن در سوره احزاب (۳۳) آمده است:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ  
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۰)

(محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه رسول خدا و آخرین  
پیامبران است و خداوند به هر چیزی دانا می‌باشد.)





## فصل چهارم خلفای عرب و ترک

صحبت از خلفایی است که خود را جانشین رسول خدا، به لحاظ حکومت یا زمامداری و رهبری می دانستند و بعداً به طور کلی ادعای خلیفه اللهی کردند. برای حکومت و آمریتشان یک نوع قداست و مأموریت خدایی قائل شده، خود آنها یا فقهای زیر فرمانشان خلافت را جزئی از اصول و احکام دین می گرفتند. چنین ادعا یا اعتقاد که اصالت و خلوص رسالت را خدشه دار و منحرف می سازد، آفتی از آفات رسالت بوده است و در قلمرو رسالت های کاذب یا دروغین قرار می گیرد.

نه تنها در دنیای اسلام بعد از رحلت آورنده آن، بلکه در سایر ادیان و در تاریخ جهان رسم چنین بوده است که حکام و پادشاهان برای تقویت خود و تثبیت قدرت و سلطنت، مؤثرترین وسیله و رساترین راه را استفاده از نیروی ایمان خلق و اتکاء به دین یا انتساب خود به خدا می یافته اند. یا آنکه ادعای خدایی، فرزندی و جانشین خدا را می کرده اند و در حداقل سایه خدا بودند. به این ترتیب هم عقیده و علاقه و اطاعت مطلقه مردم را جلب می نمودند و هم مخالفین و منتقدین و مدعیان را با سلاح دین رایج و تعصب های عامیانه می کوبیدند. گاهی نیز در اتصال به رسالت، پاسدار دین و سیف الاسلام شدن یا کلب آستان ولایت بودن برایشان کافی می شد.

خدا می داند که با چنین اتصال و انحراف یا با آفات وارده بر توحید و نبوت چه ظلم و زیان ها که بر سر انسان ها نرفته باشد! با اتحاد سلطنت و روحانیت یا وصلت زور و تزویر که یک نوع استخدام و ادغام دین و سیاست است و با عقد پیمان مقدس و مثلث «زور و تزویر و زر»<sup>۱</sup> چه فسق ها و فسادها، چه هلاکت دین و دنیا، و

---

۱. و نه «زر و زور و تزویر» که به گوش ملایم آمده، با منطق مارکس می خوانند، ولی مباینیت با واقعیت های تاریخی خودمان و با قلمرو ادیان دارد.

چه گمراهی‌ها و عذاب آن دنیا به وجود نیامده باشد! چه قدرت و لذت و ثروتی که نصیب یک طرف نشد و چه ظلم و مصیبت یا ویرانی و مرگ که بهره طرف دیگر یعنی رعیت‌ها و امت‌ها نگردید!

هرقدر بعثت و رسالت برای انسان‌ها روشنایی‌رسان و نجات‌بخش است و میوه‌های عدالت و ارتقاء و سعادت به بار می‌آورد، آفت‌زدگی رسالت و پیروی از شیطان سبب حاکمیت طاغوت و عامل نادانی و نابودی آدمیان می‌گردد. قرآن در آیت‌الکرسی مقابله این دو جریان را به خوبی اعلام می‌کند. از آن آیه چنین برمی‌آید که راه و سرنوشت انسان‌ها یا خداست و روشنایی، یا طاغوت و تاریکی:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره ۲ / ۲۵۷)

(خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شدند اولیاء و سرپرستانشان طاغوت است که آنها را از روشنایی به تاریکی‌ها سوق می‌دهد. چنین افراد یاران آتش‌اند و در آنجا جاودان می‌مانند.)

در دنیای تشیع و در کشور خودمان ایران به مسئله خلافت و جانشینی الهی رسول اکرم (ص)، مانند دنیای تسنن که شامل اکثریت مسلمانان است رسمیت اداری و قداست مذهبی داده نشده است. معمولاً چنین تصور می‌شود که نه برای خلفا و نه برای سلاطین و پادشاهان چنان مقام و مأموریتی را قائل نگردیده‌اند و ولایت را که در حدیث معتبر و معروف غدیرخم، یعنی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و در روایات دیگر آمده است به معنای جامع وصایت و عصمت و امامت و اولویت در اموال و نفوس و همچنین خلافت پیغمبر در حاکمیت بر امت گرفته‌اند. حکومت دنیایی و رهبری دینی را حق انحصاری و مخصوص ائمه اهل بیت تلقی کرده، غیر آنها را غاصب و جابر دانسته‌اند. به این ترتیب در این جناح اسلام از طریق حکومت و دولت، آفتی بر شجره طیبه رسالت وارد نشده است.

ولی در عمل و واقعیات مدیریت و حکومت، حتی در کلام و فقه، قضیه به این سادگی برگزار نشد. ایرانیان پس از احراز استقلال سیاسی و خروج از یوغ بنی‌امیه اکثریتشان تا چندین قرن در مسلک تسنن می‌زیستند و بی‌ارتباط و بی‌اطاعت از

دستگاه خلافت نبودند. پس از گرویدن به تشیع و پذیرفتن ولایت اهل بیت خصوصاً بعد از غیبت امام دوازدهم، نه مسئله خلافت به صورت سلطنت یا پادشاهی از بین رفت و نه دینداری ایرانیان و نیاز پادشاهان و مردم به توجیه حکومت و پیوند آن با اسلام تخفیف یافت؛ هم پادشاهان و فرمانروایان برای حفظ تصرفات و تحکیم سلطنت و تحمیل آن بر ملت احتیاج به پیوند خود با خدا و رسول داشتند و هم مردم مسلمان که همه چیزشان را می‌خواستند از شریعت بگیرند و فقها لازم می‌دیدند توجیهی برای مالک الرقابی استبداد دیرینه ایرانی پیدا کنند. به‌طور طبیعی تلاشی صورت گرفته است که دو نهاد دولت و مذهب به نحوی با هم کنار آمده برحسب تغییرات سیاسی و اجتماعی و اعتقادی تحول یابند و بالاخره در انقلاب مشروطیت ایران، لااقل به زبان و روی کاغذ و قانون به شکل حکومتی قابل قبول یا مورد توصیه قرآن برسند و معنی و مفهوم «شاورهم فی الامر»<sup>۱</sup> یا «امرهم شورى بینهم»<sup>۲</sup> را درک کنند، یا بیان کنند.

عملاً دولت‌ها و پادشاهان بوده‌اند که هم مردم و هم مذهب را زیر سلطه خود گرفته آیین خدا و پیام او را با آمریت و مالکیت خود تطبیق می‌دادند، یا برایشان تطبیق می‌دادند. بنابراین در ایران شیعی نیز رسالت به لحاظ ملک و حکومت مصون از آفت نبوده است.

این مسئله را با تفصیل بیشتر ان شاء الله در بندهای آینده که صحبت از حکومت‌های دینی و ادغام دین و سیاست خواهد شد مورد بررسی قرار خواهیم داد.<sup>۳</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... در کارها (آنان) را طرف مشورت قرار داده، نظرشان را بخواه ...

۲. شورا (۴۲) / ۳۸: ... امورشان در میانشان به مشورت گذاشته می‌شود...

۳. خوشبختانه کتاب جامع و جالبی تحت عنوان «نظریه دولت در ایران» به قلم آقای چنگیز پهلوان ترجمه شده است که سیر تحول تئوری یا اندیشه و نظریات مذهبی ایرانیان درباره دولت و حکومت را بیان می‌نماید. کتاب در سال ۱۳۵۹ از طرف مؤسسه «کتاب آزاد» چاپ شده است و ترجمه مقاله Ann K.S. Lameton در (۱۹۵۶) Studia Islamica می‌باشد.



## فصل پنجم تداوم رسالت

بعد از پیامبران دروغین و مدعیان جانشینی رسول خدا در حکومت و امامت، نوبت به داعیه تداوم رسالت می‌رسد که ترکیب تازه‌ای از آن دو می‌باشد. تداوم رسالت انبیاء ظاهراً برای اولین بار در تداوم انقلاب اسلامی ایران، بعد از پیروزی ۱۳۵۷ و در جریان استقرار جمهوری اسلامی عنوان و اجراء گردیده است. از ابتدا نیز آن را در قالب ولایت فقیه جلوه داده، ولایت فقیه را تداوم رسالت انبیاء دانستند.

به پیروی از رهبر انقلاب که عنوان اسلامی به انقلاب ملت ایران علیه نظام شاهنشاهی داد و نظام جمهوری جدید ایران را به صفت اسلامی تخصیص زد، بعضی از فقها و روحانیون حاکم به منظور تقدیس و تحکیم انقلاب و اقتدار خودشان و همچنین برای تأیید و تحریک مردم و طرفداران نظام در اجرای برنامه‌های سنگین مورد نظر (از جمله کفرستیزی و رفع فتنه از عالم) وظیفه فقها و نقش رهبری و روحانیت را ادامه رسالت انبیاء دانستند. و اصولاً «حکومت اسلامی» را که جمله پایانی شعار سه‌گانه انقلاب بود، دنبال‌کننده رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء(ص) و امامت ائمه اطهار(ع) تحت رهبری «امام خمینی» ولی فقیه مسلمین اعلام کردند. به این ترتیب انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران می‌بایستی اجراکننده مأموریت فرستادگان خدا و پیاده‌کننده احکام شریعت در دنیا باشند.

به‌طور کلی تداوم رسالت انبیاء و ولایت مطلقه فقیه که موضوعات مورد بحث فعلی ما می‌باشد قابل تفکیک و شامل سه موضوع ذیل می‌شود:

(۱) تداوم رسالت انبیاء، در ابلاغ و اجراء و انشاء؛

۲) امامت و ولایت و رهبری مسلمانان در امور دین و دنیای آنان؛

۳) تشکیل حکومت دینی و در دست گرفتن قدرت از طرف روحانیت.

همان‌طور که گفته شد سیر تحول و توجه به موضوعات فوق، ضمن تداوم انقلاب اسلامی ایران و در سایه ادغام دین و سیاست، در حیات رهبر فقید انقلاب و پس از فوت ایشان صورت گرفته توأمأ دارای دو جنبه «فقهی-دینی» و «سیاسی-حکومتی» می‌باشد. اینجانب در کتاب‌های مختلف (از جمله بعثت و ایدئولوژی-مرز میان دین و سیاست-بازیابی ارزش‌ها) و همچنین نهضت آزادی ایران در نشریات گوناگون مستند خود (از جمله ولایت مطلقه فقیه-جنگ و صلح-پیام به رهبر انقلاب اسلامی ایران، شهریور ۶۵- هشدار- نقش روحانیت و مستضعفین و مسئله تقلید) در باره مسائل فوق ادای توضیح و ارائه تفصیل‌های لازم کرده‌ایم که شامل جنبه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی مسئله بوده است. خوانندگان محترم می‌توانند به آنها مراجعه نمایند. آنچه در این کتاب مطرح می‌شود صرفاً از جنبه دینی و به لحاظ آفات رسالت می‌باشد و اکتفا به اشارات و استدلال‌های مختصر می‌شود.

البته موضوع تداوم رسالت انبیاء که آیا هر شخص یا گروه حق دارد خود را داوطلب و مجری وظایف انبیاء و به‌ویژه خاتم آنها بداند، می‌تواند جنبه عام داشته باشد و ولایت فقیه به‌صورتی که در ادبیات انقلاب آمده است مسئله جداگانه باشد. ما در بند دیگری از این بخش، در آنجا که از حکومت‌های دینی بحث خواهد شد راجع به سیاستمداری و حاکمیت متولیان دین و در زمینه تصرف قدرت به دست روحانیت صحبت خواهیم کرد. در این بند و بند آینده دو موضوع اول و دوم را از دیدگاه‌های فقهی و نظری مورد بررسی قرار خواهیم داد. مسئله تقلید یا تبعیت مردم از علمای صاحب رساله نیز که بی‌ارتباط با ولایت فقیه نمی‌باشد به‌طور ضمنی وارد ماجرا یا مدعی خواهد شد.

در قرون حاکمیت خلفا، دنیا به دو بخش دارالاسلام (دارالسلام) و «دارالحرب» که دارالکفر باشد تقسیم می‌شد. بنا به فتوای جاری علما و فقهای تسنن وظیفه همیشگی مسلمانان و حکومت‌های آنان جنگ و ستیز با کفار و تبدیل دارالحرب به دارالاسلام بود. این عمل را بنا به اعتقاد و استنباط دینی یا برحسب ادعا و روی مصلحت‌اندیشی و سیاست، جهاد فی سبیل الله می‌نامیدند و تاسی به رسول خدا، برای تبلیغ و تقویت اسلام علیه دشمنان دایمی اسلام یعنی اهل کتاب و کفار، می‌دانستند.

درواقع برای حکومت‌ها یک نوع تداوم رسالت و مأموریت پیغمبر قائل بودند. نظر و فتوای علمای بزرگ شیعه چنین نبود. فقهای تشیع دفاع در برابر متجاوزین، اعم از اهل کتاب و مشرکین را واجب می‌دانستند ولی جهاد یا «جنگ ابتدایی» را که جنگ تعرضی است مشروط و موقوف به دستور و حضور معصوم یعنی رسول اکرم یا ائمه اطهار، می‌شمردند.

پس از آنکه خلافت از اقتدار و حیثیت افتاد و مسلمانان ضعیف و مقهور اروپاییان استعمارگر شدند داعیه و برنامه فوق عملاً منتفی و موقوف گردید. ولی فتوای غالب فقهای اهل تسنن تا مدت‌ها سر جای خود باقی بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موضوع فوق به شکل تازه و به صورت انقلابی مطرح گردید. ضمن آنکه تکیه بر معتقدات شیعی و بر مسئله ولایت داشت. اینک می‌پردازیم به بیان اجمالی دلایل و استنادهایی که طرفداران تداوم رسالت انبیاء به قرآن و سنت می‌نمایند و همچنین به بررسی دلایل و مستندات اقامه شده و بحث در آثار و پیامدهای مربوطه در رابطه با آفت بودن آن یا پیوندی که می‌تواند به رسالت داشته باشد.

**الف) تاسی به رسول اکرم (ص) در امر رسالت و در جهاد و جنگ با کفر و استکبار**  
 سراسرترین آیه‌ای که برای تاسی به انبیاء و کفرستیزی خصمانه و جنگی عنوان می‌شود آیات ذیل است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
 الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۲۱)

(به تحقیق در رفتار و کردار) رسول خدا برای شما و کسانی که خواهان و امیدوار به خدا و روز واپسین بوده خدا را زیاد به یاد می‌آورند، نمونه و الگوی نیکویی وجود دارد.)

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ  
 إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ  
 الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ» (ممتحنه (۶۰) / ۴)

(به تحقیق برای شما نمونه و الگوی نیکو در ابراهیم و همراهانش وجود دارد، آن زمان که به قوم خود گفتند ما نسبت به شما و آنچه به جای

خدا (یا در برابر خدا) می‌پرستید تبری می‌جوئیم، ابراز کفر و انکار به شما می‌نماییم و میان ما و شما تا روز قیامت دشمنی و کینه ظاهر شده است. مگر آنکه به خدای یکتا ایمان بیاورید...

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ

عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره ۲) / (۱۴۳)

(و این چنین شما را امت میانه و وسط قرار دادیم تا بر مردم شاهد و نمونه باشید و رسول بر شما شاهد و نمونه بوده (از او الگو بگیرید)...)

به استناد این آیات چنین تصور و استدلال می‌شود که هر مسلمانی موظف است همه پندار و گفتار و کردار یا کارهای رسول اکرم را سرمشق افکار و اعمال خود قرار دهد. از آن جمله است دعوت و تبلیغ مردم دنیا به ایمان و احکام دین و ستیزه‌گری خصمانه با منکرین و مستکبرین.

در مورد به‌خصوص جنگ تعرضی و ابراز نفرت و براءت نسبت به کفار و مشرکین و مخالفین استفاده و استشهاد به آیات دیگری نیز می‌نمایند که ذیلاً بعضی از آنها را متذکر می‌شویم:

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي

الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (حج ۲۲) / (۷۸)

(و در (راه یا کار) خدا آن‌طور که شایسته جهاد است جهاد کنید. اوست که شما را برگزید و در دین حرج و سختی قرار نداده است (شما) ملت (و اهل مکتب و طریقت) پدرتان ابراهیم هستید...)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

وَبئْسَ الْمَصِيرُ» (توبه ۹) / (۷۳)

(ای پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها سخت گیر و محکم باش و (بدان که) جایگاه آنان جهنم بوده تحول و شدن بدی دارند.)

«فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ» (توبه ۹) / (۱۲)

(... با رهبران و پیشوایان کفر بجنگید (یا آنها را بکشید) همانا که آنان را عهد و پیمان نیست...)



«وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» (توبه (۹) / ۳۶)

(... و با مشرکین همگی بجنگید، همان طور که آنها همگی (یا دسته جمعی) با شما می جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران (کسانی که از حد قصاص و به مقابله به مثل تجاوز نمی نمایند) است.)

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» (انفال (۸) / ۳۹)

(و با آنها تا آنجا جنگ کنید که فتنه و ناامنی برطرف شود و کل دین برای خدا باشد پس اگر دست برداشتند بدانید که خداوند به آنچه می کنند (یا خواهند کرد) آگاه و بیناست.)

تأسی به رسول الله و الگوگیری از او که در قرآن آمده البته صحیح و بجا است ولی به احتمال قوی و معقول و منطقی منظور تأسی در حسن خلق و گذشت و مهربانی و سایر صفات و رفتارهای پیغمبر با مردم است. مانند تواضع، خوشرویی، خوشبینی، صداقت، امانت، عدالت و غیره. همان طور که در آیه زیر آمده است:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(پس در اثر رحمت و لطف خدا با آنها رفتار با ملامت و ملاطفت داشته ای و اگر بداخلاق و سنگدل می بودی حتماً از تو دوری و کناره گیری می کردند بنابراین راه گذشت و بخشش در پیش گیر و برای آنان طلب آمرزش نموده در کارها طرف مشورت قرار داده نظرشان را بخواه...)

همچنین می تواند تبعیت و تأسی در تقوی و اطاعت از خدا و دقت در حسن انجام فرایض و اجرای احکام باشد. آنچه مسلماً نیست تبعیت و تقلید در رسالت و در وظایف و برنامه های نبوت است. رسالت و نبوت همان طور که در بخش اول دیدیم از مأموریت ها و وظایف اختصاصی شخص پیغمبران بوده به هر کس و ناکس تفویض نمی شود و ملازمه با شرایط و صفات خاص و با امداد و الهام های خدایی داشته مشمول «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup> می باشد. مضافاً آنکه این عمل و

۱. انعام (۶) / ۱۲۴: ... خدا آگاه تر است که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد؛ ...

مأموریت در شخص شخص حضرت محمد بن عبدالله خاتمه یافته و پرونده آن برای ابد بسته شده است. در هیچ کجای قرآن و در هیچ حدیث و روایت معتبر نیز گفته نشده است که مؤمنین یا علما و فقها و حتی اولیاء و ائمه بعد از پیغمبران بر حسب تشخیص خودشان یا احتیاج و اقتضای زمان و بدون آنکه صریحاً دریافت مأموریت و احراز صلاحیت کرده باشند، عهده‌دار تکرار یا ادامه عمل پیامبران گردند.

البته به تعلیمات و احکام ابلاغ شده از طرف رسول خدا عمل کردن یا به راهنمایی و تعلیم و تربیت و خدمت مردم پرداختن، آن‌طور که خود کتاب و شریعت تعیین کرده است، کار بجایی می‌باشد، ولی با عمل و وظیفه رسالت زمین تا آسمان فرق دارد. همچنین است امر به معروف و نهی از منکر که در گفتار بعدی همین بند خواهد آمد. اما کفرستیزی و جنگ و دشمنی اصولی و مستمر کفار و مشرکین دنیا یا مستکبرین و امپریالیسم به هیچ وجه از آیات استنادی در ردیف بعدی بالا بر نمی‌آید. اگر آن آیات را به‌طور کامل قرائت کرده هر یک را در سر جای خود قرار داده مجموعه آیات نازل شده در هر موضوع را در نظر بگیریم خواهیم دید، همان‌طور که در مقالات و کتاب‌های متعدد و گذشته تشریح و ثابت شده است، که جنگ در اسلام از نظر قرآن و سنت و عترت صرفاً جنگ دفاعی در برابر کسانی است که حمله و تعرض به خانه و خانواده و به آیین و ایمان ما می‌نمایند و به هیچ وجه برای تصرف اراضی و تسلط بر دیگران و مخصوصاً برای تبلیغ و تحمیل دین نیست. بلکه خلاف آن تصریح گردیده و در آیه چهار رکنی ذیل خلاصه شده است:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ  
الْمُعْتَدِينَ.» (بقره (۲) / ۱۹۰)

(۱- جنگ کنید ۲- صرفاً در راه خدا ۳- (تنها) با آنها که اقدام به جنگ با شما می‌نمایند ۴- و تجاوز (و تعرض) نکنید. به درستی که خداوند تعدی کنندگان و تجاوزگران را دوست ندارد.)

فقه تشیع نیز همان‌طور که گفتیم جنگ تعرضی یا ابتدایی را مجاز ندانسته موکول به حضور و امر معصوم کرده است. در حالی که می‌دانیم پیغمبر خدا و امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع) که زمانی زمامدار امت و عهده‌دار حکومت بوده‌اند هیچ‌گاه مبادرت به لشکرکشی برای کشورگشایی یا از بین بردن کفر و شرک ننموده‌اند. حتی در سوره ممتحنه (۶۰) صریحاً گفته می‌شود دوستی و محبت کردن با مشرکین که تعرض

به خانه و دین شما نکرده و سر جنگ با شما ندارند ممنوع نیست.

بنابراین دشمنی ورزیدن و جنگیدن و درافتادن با افراد یا ملت‌ها و دولت‌ها به دلیل آنکه به نظر ما کافر یا مشرک هستند یا به خاطر اینکه می‌خواهیم آنان را وارد در اسلام یا وادار به ایمان نماییم، خلاف دستور و رضای خدا و گناه است و اگر به تصور یا به قصد تأسی به رسول خدا و تداوم رسالت انبیاء باشد چیزی جز بدعت و آفت رسالت نیست. همین‌طور است تصور یا برنامه و قصد آنکه باید با کفار و مشرکین و یا مستکبرین و مفسدین استعمارگر جهان‌خوار جنگید که تخم فتنه و فساد در جهان برانداخته شود و دنیا گردن به اسلام و تبعیت از ما بگذارد. چنین تفکر و ادعا، هم ترجمه و تعبیر غلط آیه قرآن و تفسیرهای صحیح و معتبری است که از آن شده است، هم با سنت پیغمبران و امامان موافقت ندارد و هم برخلاف امکان و واقعیت‌های طبیعی و مشیت الهی است که شیطان را برای گمراهی انسان و فساد در زمین تا روز قیامت مهلت داده است. در این مورد نیز آیه ۳۹ سوره انفال (۸) و مشابه آن که در بقره (۲) / ۱۹۳ آمده است جنبه دفاعی و محدودکننده جنگ را داشته می‌گوید همین‌که دیدید دشمن متعرض و مفسد دست از تعرض و فتنه‌انگیزی در سرزمین شما برداشت و آزادی دین و عقیده برقرار شد شما هم دست از جنگ و دفع او بردارید. چه در این آیات و چه در احکام قصاص همه‌جا منظور محدود و متوقف‌شدن جنگ و خشونت و انتقام‌جویی بوده است. کلیه استنباط‌ها و ادعاهای مخالف، در حکم بدعت بوده تغییر و آفت رسالت محسوب می‌شود.

در همین زمینه ادامه رسالت پیغمبران و ولایت بر مسلمانان، یا حق انشاء فرایض و ابداع مناسک، اضافه نمودن «برائت از مشرکین» در مراسم حج می‌باشد، که چند سال به صورت تظاهرات خشونت‌بار و تنفرانگیز دسته‌جمعی وارد در آداب زیارت خانه خدا نموده‌اند. در حالی که قبلاً در هیچ یک از رساله‌های عملیه و فتاوی فقهای عامه و امامیه و در توضیح المسائل رهبر انقلاب چنین رسم و روحیه‌ای وجود نداشته است. در گذشته اسلام تنها یک‌بار در سال آخر هجرت، علی‌بن‌ابیطالب (علیه‌السلام) مأمور گردید که از طرف رسول اکرم (ص) آیات تازه نازل شده ابتدای سوره توبه (۹) را در مراسم حج تلاوت کرده برائت خدا و رسول را (و نه مؤمنین را) از پیمان‌شکنی مشرکین که تعهد عدم تعرض به مسلمین و عدم پشتیبانی دشمنان اسلام را بسته بودند اعلام دارد:

«بِرَاءةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.  
فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ  
اللَّهَ مُحْزِي الكَافِرِينَ.

وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ  
الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ  
غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا  
عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.»  
(توبه (۹) / ۱ تا ۴)

(اعلام برائتی است از خدا و رسول او (و مبری شدن از تعهد قبلی) به  
سوی کسانی از مشرکین که با آنان پیمان بسته بودید.  
فعلاً تا چهار ماه (آزاد و امن) در زمین آمد و رفت کنید و بدانید که  
نمی‌توانید خدا را عاجز کنید (و به زانو در آورید) و آنکه خداوند  
رسواکننده کافرهاست.

و این اعلامی است از خدا و رسول او در روز حج اکبر اینکه خداوند و  
فرستاده او بری‌الذمه از مشرکین بوده از آنان برائت می‌جویند پس اگر  
از عمل خود توبه کردید به نفع خودتان است و اگر رو گردانید و  
پشت کردید بدانید که شما عاجزکننده خدا نیستید و کسانی را که کفر  
ورزیده‌اند به عذاب دردناکی آگاه ساز.

مگر در باره کسانی از مشرکین که با آنان پیمان بسته‌اید و پس از آن  
چیزی از حقوق شما کم نگذاشتند و علیه شما همپشت با هیچ کس  
نشوند؛ در این صورت نسبت به آنان تعهدات خود را تمام و کمال ادا  
نمایید (زیرا که) خداوند پرهیزکاران (یا رعایت کنندگان عهد و پیمان و  
خودداری کنندگان از تجاوز و انتقام) را دوست دارد.)

نه به دنباله این آیات و نه در بیانات بعدی اعلام‌کننده‌ی آن یا در فرمایشات  
رسول اکرم هیچ جا سفارش و دستوری برای تکرار برائت یا نفرت و خصومت در  
سال‌های دیگر نیامده و گفته نشده است. مراسم حج، سنت و تجدید خاطرات  
حضرت ابراهیم (ع) در بندگی خالص خدای یکتاست. لیکه اجابتی است که مؤمنین  
به دعوت رب العالمین سعی می‌نمایند که فکر و ذکرشان چند روز و شبی یک‌سره

متوجه بندگی او و دوری جستن از شیطان و از نفس بوده خود را خالی از هر دوستی و دشمنی با غیر او بنمایند. حتی تأکید شده است که :

«فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ»<sup>۱</sup>

یعنی ادای مراسم حج و حالت احرام باید به دور از نزدیکی با زنان، فسق و سرکشی از اوامر خدا یا جدال و دعوا باشد. ضمن آنکه برخلاف فرایض عبادی دیگر، قرآن اصرار داشته است با تفصیل و تحدید لازم جزئیات مراسم حج را تعیین نماید تا تغییر و تجاوز از آنها و تفرقه بین زیارت کنندگان رخ ندهد و از این بابت وحدت صوری امت کاملاً تأمین گردد. همان طور که در انجام نماز مابین فرقه‌های مسلمانان اختلافاتی به لحاظ اذان و اقامه، قرائت سوره، قنوت و غیره وجود دارد ولی همه مسلمانان بلااستثناء رو به خانه کعبه نماز می‌گذارند.

حال کسانی که می‌گویند حج بدون برائت (از مشرکین و مستکبرین و از آمریکای جهانخوار و عوامل او) باطل است بدعتی است که می‌گذارند و در حقیقت ادعای جانشینی یا رسالت و نبوت می‌نمایند! پناه بر خدا از خسارت‌ها و هلاکت‌های این آفت!

#### ب- امر به معروف و نهی از منکر

تأکیدی که قرآن کریم و سنت رسول و کتب فقهی قدیم بر امر به معروف و نهی از منکر داشته‌اند و جامعه مسلمان مورد خطاب قرار گرفته و حتی خواسته شده است که امتی یا طایفه و صنفی مأمور آن کار شوند، در نظر بعضی‌ها دلیل قطعی بر تداوم رسالت و انجام یک مأموریت جهانی در تبلیغ و تحمیل آیین محمدی تلقی شده است، خصوصاً که ذکر «خروج بر ناس» و اشاره به اهل کتاب شده است.

آیات ذیل از این جهت می‌تواند قابل توجه باشد :

«يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.» (لقمان (۳۱) / ۱۷)

(ای پسرک من نماز را به پا دار، امر به معروف بنما و بر آنچه بر تو می‌رسد پایدار باش و بدان که چنین حالت و رفتار از کارهای مهم و دشوار است.)

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي

التَّورَةَ وَالْإِنْجِيلَ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ  
الطَّيِّبَاتِ» (اعراف (۷) / ۱۵۷)

(کسانی که از پیغمبر فرستاده‌ی درس نخوانده‌ای پیروی می‌نمایند که (نام) او را در تورات و انجیل خودشان نوشته می‌یابند، آنان را توصیه و تأکید بر خوبی‌ها و معروف می‌نماید، از بدی‌ها و منکر بازمی‌دارد، خوراکی‌های پاکیزه را بر آنها حلال می‌کند و ...)

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۴)

(و لازم است از میان شما امتی یا جمعی باشند که دعوت به خیر و خدمت نمایند، امر به معروف و خوبی‌ها کنند و مردم را از زشتی‌ها و مکروه باز بدارند و چنین امت یا جامعه‌اند که رستگار می‌شوند.)

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۱۰)

(شما بهترین امتی هستید (یا می‌بودید) که به‌خاطر مردم و انسان‌ها خروج و قیام نموده امر به معروف و نهی از منکر پیشه گرفته‌اید و به خدا ایمان می‌آورید، و اگر اهل کتاب (نیز) ایمان می‌آوردند حتماً برایشان بهتر بود، در میان آنها افراد مؤمن وجود دارد ولی بیشترشان نافرمان و فاسق‌اند.)

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۱۴)

( (بعضی از اهل کتاب) ایمان به خدا و روز جزا آورده امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و به خدمت و خیرات می‌شتابند، چنین گروه از شایستگان‌اند.)

شکی نیست که امر به معروف و نهی از منکر وظیفه و فریضه همیشگی و همگانی مسلمانان است. ضمن آنکه آیات فوق نشان داد که اختصاص به پیروان خاتم الانبیاء نداشته، سفارش عامی است که هم لقمان به فرزند خود توصیه می‌کرده آن را

دو شادوش نماز و تحمل مشکلات و مشقات، یا صبر قرار داده است و هم اهل کتاب مشمول آن بوده‌اند و هستند. ولی همین اشتراک و تعمیم و تأکید می‌رساند که شامل همه وقت و همگان، حتی خود پیامبران بوده عمل به احسان و به احکام محسوب می‌شود. مانند دعوت به خیر و اقامه نماز و شکر نعمت‌ها. نه آنکه تداوم رسالت انبیاء باشد که عمل استثنائی تاریخ و اختصاصی پیغمبران بوده است.

می‌دانیم که امر به معروف و نهی از منکر جنبه اجتماعی تشویق و انتقاد مسئولین و عاملین را داشته مراقبت و دلالت یا مبارزه‌ای است که بیشتر از ناحیه مردم و امت اعمال می‌گردد تا بدین وسیله جلو ظلم و مفساد گرفته شود و همان‌طور که در حدیث نبوی آمده است مسلمانان گرفتار حکومت اشرار و محروم از عدالت و استجابت خواسته‌هایشان نشوند. این فریضه را با دعوت به اسلام و با تبلیغ فرائض و احکام یا تحمیل آنها، مانند نماز و روزه و حجاب و غیره نباید اشتباه کرد و به اعتبار کلمات امر و نهی حالت آمریت و خشونت و اجبار به آن داد. خداوند که از هر کس تواناتر برای اجبار و الزام می‌باشد، از آدمی سلب آزادی و اختیار نکرده امر و نهی را به صورت موعظه و نصیحت اعمال می‌نماید و بیانش چنین است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» (نحل (۱۶) / ۹۰)

(به‌درستی که خداوند شما را امر به عدل و احسان و کمک به خویشاوندان کرده از فحشاء و منکر و ظلم بازتان می‌دارد، شما را موعظه می‌کند، باشد که پند گیرید.)

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا.» (نساء (۴) / ۵۸)

(به‌درستی که خداوند به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به اهل آن یا به صاحبان آن برگردانید و چون میان مردم حکم و قضاوت می‌نمایید پس حکم به عدل بدهید به‌درستی که خداوند بدین وسیله شما را موعظه نیکو و اندرز پسندیده می‌نماید. همانا که خداوند شنوا و بیناست.)

در هر حال معروف و منکر رفتارها و کردارهایی است که جوامع بشری بنا به فطرت انسانی و عرف و پذیرش خودشان آنها را مطبوع و پسندیده یا مردود و منفور تلقی

کرده‌اند. مانند عدالت و امانت و پاکی مسئولین و مردم، یا ستم‌گری و خیانت پیشگی و فحشاء که جزو آداب اجتماعی و اعمال حکومتی گردیده همگی باید به سود خودشان مبادرت به اقدامات مجاز و مؤثر بنمایند.

اما طرفداران تداوم رسالت انبیاء، امر به معروف و نهی از منکر را امر به اسلام و نهی از کفر گرفته، «امر» برایشان معنای وادار کردن با خشونت و اصرار را دارد و «نهی» مترادف با جلوگیری و جنگ است. و این مجموعه را به عنوان تأسی به رسول اکرم و تداوم رسالت بر خود و بر حکومت اسلامی واجب و مایه افتخار می‌دانند. در حالی که خود رسول مانند سایر انبیاء و همان‌طور که قبلاً و مکرر بیان کرده‌ایم بنا به آیات مکرر و مؤکد، مأموریتش تنها ابلاغ برای انذار و بشارت بوده است و شدیداً از به کار بردن زور و آزار و حتی کنجکاوی و مراقبت در عقاید و اعمال اشخاص منع شده بود. خداوند انسان‌ها را دعوت آزاد به ایمان و اطاعت خود کرده و آنان را در انتخاب هدایت یا ضلالت مختار گذارده و گفته است:

«فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»<sup>۱</sup>

---

۱. یونس (۱۰) / ۱۰۸: ... هر که هدایت شود، به سود خویش هدایت شده است و هر که گمراه گشت، به زیان خویش گمراه شده است؛ و من کارگزار شما نیستم.



## فصل ششم ولایت فقیه

برای ولایت فقیه یا ولایت مطلقه فقیه که هم قیومیت و ولایت بر امت دارد، هم سرپرستی و آمریت، به ارشاد مردم و انشاء ایدئولوژی و دین پرداخته سرور و رهبر می‌شود و بتی برای مسلمانان می‌گردد، ضمن آنکه رسالت و نبوت را تداوم می‌بخشد، جهانیان را به شیوه‌ای که خود تشخیص می‌دهد به آیین اسلام وارد و به اجرای احکام و ادار می‌سازد.

آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده و به تصویب عام رسیده است عنوان «ولایت امر» و «امامت امت» را داشت.<sup>۱</sup> برای رهبر انقلاب نیز قانون اساسی اختیارات و وظایف مشخص قائل شده است که ۶ مورد صرفاً اداری و نظامی و حقوقی می‌باشد.<sup>۲</sup> ضمناً چه شخص و چه اعضای شورای رهبری را مانند سایر افراد در برابر قوانین مساوی می‌داند.<sup>۳</sup> در قانون اساسی نه ذکری از ولایت فقیه شده است و نه برای رهبری که ولایت امر و امامت امت به عهده او گذاشته شده است وظایف و امتیازات دینی خاص از نوع آنچه پیغمبران فرستاده خدا یا پیشوایان دین داشته‌اند تعیین گردیده است.

---

۱. اصل ۵: در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدبر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند...

۲. اصل ۱۱۰: شش مورد اداری و نظامی و حقوقی را تعیین کرده است و اصل ۵۷ می‌گوید قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه، و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند.

۳. اصل ۱۱۲: رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند.

نظر به اینکه اصطلاحات و مضامین «ولایت امر» و «امامت» در قرآن و سنت آمده است پذیرش آنها برای اکثریت شیعه ایران اشکال اصولی ایجاد نمی نمود و مسئله تازه و مکتب جدید عنوان نمی شد که پیوندی به رسالت یا آفتی برای آن باشد. چند سالی نگذشت که در کشاکش جریان های سیاسی و جنگ با عراق، با ادغام دین و سیاست و در اثر تداوم انقلاب، کار تداوم رسالت بالا گرفته و توسعه پیدا کرد. ولایت فقیه در سال های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ به مرحله و مرتبت «ولایت مطلقه فقیه» ارتقاء یافت. ولایت مطلقه ای که علاوه بر ولایت و قیمومیت بر مردم و ملت و دولت، احراز یا ادعای یک نوع جانشینی رسول خدا را کرده، هم حق تغییر و تعطیل موقت احکام شرع را به خود داده، تا حد «تعطیل توحید» پیش می رفت و هم صاحب مکتب و دهنده رهنمودها و خط مشی ها و وضع کننده اصول و احکام و سیاست ها می گشت. البته مبانی و اصول و حدود ولایت فقیه یا ولایت مطلقه فقیه به طور منظم و مشخص و مصوب تدوین و تعریف نشده است و بیشتر از مطبوعات و مقالات یا از مصاحبه ها و نظریات متولیان انقلاب و مقامات ذی نفوذ قابل استخراج و استنباط می باشد. ولی در مجموع، تداوم رسالت انبیاء در قالب و محتوای ولایت مطلقه فقیه، دربرگیرنده کلیه جهات ارشادی و اجرایی دین در مسائل امت و در جهان گردیده و به نظر می آید توأم با حکومت و سیاست و حاکم بر فروع و اصول دیانت باشد.

#### دلایل و مدارک ولایت فقیه

برای اثبات ولایت فقیه و به کرسی نشاندن آن، دلایل و شواهدی می آورند که بیشتر دلایل عقلی است تا نقلی. یعنی استدلالی و استنباطی بوده استناد مستقیم به آیات قرآن و به روایات و سنت رسول اکرم و ائمه اطهار نمی شود. اصولاً «ولایت فقیه» یک امر مستحدث و مسئله تازه ای است که اولین بار از طرف ملا احمد نراقی معروف به فاضل نراقی فقیه عالیقدر معاصر و حامی فتحعلیشاه در کمتر از دو قرن قبل عنوان گردید. نه تنها مقبولیت عام در نزد بزرگان فقه پیدا نکرد، بلکه فقهای نامداری نظیر شیخ مرتضی انصاری به مخالفت با آن برخاستند. از علمای قرن معاصر امثال آخوند خراسانی، نائینی و مرحوم حجّت آن را رد کردند. ولی آیت الله خمینی با وسعت و قوت تمام مطرحش ساختند. دلایلی که آقای خمینی در سال ۱۳۴۸ برای طلاب حوزه نجف ایراد کرده اند، قسمتی جنبه سیاسی - تاریخی و حکومت فقها یا روحانیت را دارد که در این بند وارد آن نمی شویم و قسمت دیگر که به شرح ذیل خلاصه می شود،

محتوی نکات فقهی و روایتی است:

- ۱- معصومین فرموده‌اند علماء امت من وارثین پیغمبران‌اند. بنابراین باید ادامه‌دهنده رسالت انبیاء و اجراکننده احکام و حدود اسلام (و صادرکننده اسلام) باشند.
- ۲- راویان حدیث جانشینان ما هستند. بنابراین فقهای محدثین دارای همان مزایا و وظایف بوده حق ولایت و حکومت بر سایرین دارند، همان طوری که قیّم‌های صغار عمل می‌نمایند.
- ۳- بنا به حدیث معتبری از رسول اکرم چون مؤمن فقیهی از دنیا برود در حصار اسلام رخنه پیدا می‌شود. بنابراین فقها باید حصار محافظ و قلعه دار اسلام باشند. یعنی حفاظت و حکومت کنند.
- ۴- وقتی فقیه عهده‌دار حکومت و اجرای حدود و تعزیرات و وصول وجوهات می‌گردد چون عیناً مانند رسول اکرم (ص) و خلیفه بلافضلش امیرالمؤمنین (ع) عمل می‌نماید بنابراین همکار و همشأن پیغمبر و علی بوده بنا به حکمت خداوندی صاحب همان ولایت و اولویت بر اموال و انفس مؤمنین می‌شود.

\* \* \*

در میان شواهد و دلایل بالا، چهارمی از همه مهم‌تر بوده، همکار و همشأن بودن علی‌الاطلاق فقها را با پیغمبر گرامی و پیشوای اولمان اعلام می‌دارد. به آنان همان ولایت و اولویت را اعطا می‌کنند که اظهار شده است رسول خدا و وصی و خلیفه بلافضل او بر اموال و انفس مؤمنین دارا بوده‌اند. ضمن آنکه به لحاظ استدلال سست‌ترین دلایل است. از نظر منطقی و موازین علمی این سؤال را پیش می‌آورد که:

اولاً اگر کسی عهده‌دار کار و اجرای دستوری شد الزاماً آن را درست و منطبق با نظر دستوردهنده انجام خواهد داد؟

ثانیاً صرف داوطلبی یا موظف شدن به یک مأموریت آیا همکاری کلی محسوب می‌شود و باعث همشأنی با صاحب دستور می‌گردد؟

ثالثاً در کجا خدا گفته است که به حکمت بالغه‌اش به داوطلبان یا مأموران اجرای احکام شرعی حق ولایت و اولویتی را که فرضاً به آورنده و ابلاغ‌کننده آن احکام اعطا کرده است تسری و تعمیم خواهد داد؟

سه دلیل دیگر نیز پایه‌های محکم‌تر ندارد:

(۱) حدیث «عَلَمَاءُ امَّتِي وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» یا حدیث مشابهی که فرموده‌اند «عَلَمَاءُ امَّتِي

أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»، فقط وارث بودن علماء را می‌رساند. اما آیا فرزندی که به نص قرآن وارث مسلم ابوبین خود هستند، از جمیع جهات و صفات مانند پدر و مادرشان هستند و الزاماً ادامه‌دهنده مشاغل و وظایف آنان و صاحب همان خصال و فضایل می‌باشند؟ افضل بودن بر انبیاء بنی اسرائیل (که ضمناً شامل اولوالعزمها و برجسته‌های آنها، مانند حضرت موسی و داوود و سلیمان علیهم السلام بوده و شامل همه مزایا و مأموریت‌های آنان نمی‌شود) دلیل به منصب نبوت داشتن و رسالت و عصمتی که عقیده شیعه است نمی‌شود.

(۲) راویان حدیث به فرض آنکه سمت جانشینی رسول اکرم و ائمه اطهار را اختیار کرده باشند بدیهی است که این سِمَتِ در دایره عمل آن در محدوده بیان کردن و رساندن روایات است نه آنکه حالت کلی و عام داشته، ضامن صحت و عصمت نیز باشد، و حسن نیتشان را هم اثبات کند.

(۳) از دنیا رفتن یک فقیه یا هر عالم و متخصص در رشته‌های علمی، پزشکی، قضایی و غیره البته باعث ایجاد خلأ و زیان قابل جبران یا غیرقابل جبران در آن رشته می‌گردد ولی دلیل آن نمی‌شود که دانشمندان و کارشناسان هر رشته‌ای قلعه‌داران انحصاری و یگانه مسئولین و مدیران باشند و باید اوامر و نظریات فرد فردشان مطاع و حاکم بوده بی‌چون و چرا اجرا گردد و صاحب اختیار مردم باشند.

#### (۱) استنادهای به قرآن

در جریان بحث و شعارهای فقهی-سیاسی که در سال‌های بعد از ۱۳۶۰ به وسیله مدافعین ولایت فقیه، و مطلقه شدن آن، در مطبوعات و سخنرانی‌های مطرح می‌گردید، استنادهایی هم برای محکم‌کاری به قرآن و به احادیث معصومین به عمل می‌آوردند که ذیلاً به اهم آنها اشاره شده، پاسخ‌هایی داده می‌شود:

#### الف) از آیات :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

(نساء (۴) / ۵۹)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و از رسول اطاعت کنید و از اولوالامرهایی که از خودتان باشند...)

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» (نساء (۴) / ۶۵)

(نه چنین است، قسم به پروردگارت که اینها ایمان آورنده نیستند مگر اینکه تو را در اختلافی که میانشان رخ داده است به حکمیت (یا حکومت) بگیرند...)

«الَّتِي أُوْلِي بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (احزاب (۳۳) / ۶)

(نبی (رسول اکرم) نسبت به مؤمنین از خودشان نزدیک‌تر و اولی است و زن‌های او مادران آنان محسوب می‌شوند در حالی که صاحبان رحم (یا خویشاوندان نیز) بعضی نسبت به بعضی دیگر (در ارث بردن و غیره) جلوتر و نزدیک‌ترند...)

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ... وَاتَّبَعُوا النَّوْرَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُوتِيكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۵۷)

(کسانی که از رسول عامی پیروی می‌نمایند... و از نوری که همراه او فرستاده شده است تبعیت می‌کنند، چنین اشخاصی هستند که رستگار خواهند شد.)

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.» (مائده (۵) / ۵۵)

(جز این نیست که ولی شما خداست و فرستاده او و کسانی که ایمان آورده نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی که اهل رکوع و خضوع (یا در حال رکوع) هستند.)

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.» (توبه (۹) / ۱۲۲)

(و (چون) همه‌ی مؤمنین قادر نیستند که (برای تعلیم و تفقه در دین از محل و مسکن خود) خارج شوند پس چرا از هر فرقه یا گروه طایفه و دسته‌ای برای تفقه در دین سفر نمی‌نمایند تا در بازگشت به قوم خود آنان را انداز و هشدار دهند تا از (معصیت و عذاب خدا) حذر نمایند.)

### ب) از روایات و احادیث

آنچه بیشتر گفته و استناد می شود اینها هستند :

- ۱- الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ.
- ۲- الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُولِ - الْفُقَهَاءُ حُصُونُ الْإِسْلَامِ.
- ۳- عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.
- ۴- الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ - وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ - مجاری الامور والأحكام على أيدي العلماء.
- ۵- مقوله عمر بن حنظله - مشهور به ابی خدیجه - حدیث «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ...»
- ۶- حدیث «فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ».

### توضیح و پاسخ به استنادها

در توضیح و پاسخ به استنادهای فوق لازم است متذکر شویم که:

### الف) در آیات استنادی :

۱- اطاعت از خدا و رسول که بیش از سی بار با تعبیرهای مختلف مشابه در قرآن تکرار شده است همه جا انحصار به خدا و رسول دارد و فقط یک جا در سوره نساء (۴) سفارش «أُولَى الْأَمْرِ» به آن افزوده شده است که نه عمومیت دارد و نه اطلاق و قاطعیت. زیرا که به دنبال دستور اطاعت از «أُولَى الْأَمْرِ» جمله «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»<sup>۱</sup> می آید. اگر بنا بود اطاعت از «أُولَى الْأَمْرِ» قطعی و کورکورانه یا در ردیف اطاعت از رسول باشد، می فرمود «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى وَلِيِّ أَمْرِكُمْ»<sup>۲</sup>. در هر حال اطاعت از ولی امر، هر کس می خواهد باشد، و همان طور که رسول اکرم فرموده اند نمی تواند و نباید تعارض با فرموده «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»<sup>۳</sup> داشته باشد و بنابراین مشروط و محدود است به اینکه امر و دستور او را عمل گناه و معصیت خدا ندانیم.

تازه و مخصوصاً به عقیده اکثریت فقهای بزرگ شیعه منظور از «أُولَى الْأَمْرِ» صرفاً دوازده نفر امامان معصوم هستند. حتی نایب های خاص امام غایب هم وارد در آن

۱. نساء (۴) / ۵۹.

۲. اگر در امر و موضوعی اختلاف و تنازع پیدا کردید قضیه را به نظر و دستور ولی امرتان برگردانید.

۳. حدیث نبوی: اطاعت و فرمانبری از مخلوق در آنچه معصیت خالق باشد مجاز نیست.

بخش دوم، آفات رسالت \_\_\_\_\_ ۳۱۱  
نمی‌شوند.

۲- آیه ۶۵ همین سوره‌ی نساء (۴) هم که نشانه ایمان آوردن اعراب جاهلیت به رسول اکرم (ص) یا یهودیان اهل کتاب را تسلیم شدن و قبول داوری آن حضرت در اختلافات فیما بین دانسته است. اولاً سیاق عبارت اختصاص به شخص پیغمبر و دعوت او داشته، اجازه تعمیم و تسری به رهبران سیاسی و به زمان حاضر را نمی‌دهد. ثانیاً تمکین به حکمیت و قضاوت با اطاعت و تبعیت در اداره امور و در دولت و سیاست فرق دارد.

۳- درباره آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۱</sup> و داعیه بعضی از علمای شیعه مبنی بر اینکه مراد از آن حق تصرف علی‌الاطلاق در اموال و انفس مؤمنین است و وظیفه اطاعت مسلمانان از پیغمبر و ائمه اطهار (علیهم السلام) در امر حاکمیت و سیاست جامعه را می‌رساند، باعث بحث و جدال‌های زیاد در طول ۱۳ قرن گذشته مابین فرقه‌های مختلف اسلام گردیده است که ما وارد آن نمی‌شویم. اجمالاً متذکر می‌شویم که ظاهر آیات سوره احزاب (۳۳) ارتباط با مسائل خانوادگی رسول اکرم داشته زنان آن حضرت را به منزله مادر مؤمنین تلقی می‌نماید و خود آن حضرت را در حکم پدر و نزدیک‌تر از مردم به خودشان اعلام می‌دارد. چیزی که در آیه و سوره مطرح نیست مسئله ولایت به معنای حکومت و سلطنت است، یا سرپرستی و حق تصرف در مال و جان رعایا. تاریخ و روایات نیز نشان نمی‌دهد که در جایی یا شخص رسول خدا و امیرالمؤمنین علی (علیهم السلام) از چنین حقی استفاده نموده بدون وجود حکم شرعی عمومی یا قضاوت و قصاص که بر طبق موازین قانون و شرعی جاری شده باشد «ولایتاً» دخالت و تصرف در مال و جان مردم فرموده باشند. به علاوه و به فرض که رسول اکرم و سپس علی مرتضی (به دلیل حدیث معتبر «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»)<sup>۲</sup> صاحب چنین امتیاز و جواز خاص از طرف خداوند عزیز حکیم شده باشند به چه مناسبت حق ادعا را برای دیگران ثابت و مسلم بگیریم؟

۴- آیه ۱۵۷ سوره اعراف (۷) را که صحبت از پیروی نمودن از «رسول نبی امی» و از «نوری که همراه او فرستاده شده است» می‌کند، اولاً در شأن حضرت علی ابن ابیطالب (ع) گرفته‌اند و ثانیاً تسری به خودشان، یعنی به فقهای شیعه و به «ولی فقیه» داده‌اند. در اینجا اگرچه منظور از «النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ»<sup>۲</sup> بالبداهه و به دلیل آیات و

۲. اعراف (۷) / ۱۵۷.

۱. احزاب (۳۳) / ۶.

تشبیهات دیگر قرآن و استعمال فعل اَنْزَلَ، چیزی جز خود قرآن نمی تواند باشد، مع ذلك ممکن است حرفی درباره پیروی از دستورهای امیرالمؤمنین و ائمه معصومین نداشته باشیم ولی حاضر نیستیم بدون تصریح و منطق محکم زیر بار فرمانبری کورکورانه از افراد دیگر، ولو فقیه و رهبر برویم.

۵- آیه مورد اشاره از سوره ی مائده (۵) که بسیاری از مفسرین آن را در شأن حضرت امیرالمؤمنین (ع) و نشانه ولایت (و خلافت یا حکومت) آن بزرگوار بر مسلمانان دانسته اند مستمسک دیگری به دست طرفداران ولایت فقیه برای تعمیم تسری آن به مسائل زمان و اوضاع امر و زمان داده است.

۶- آیه معروف به «نفر» که در سوره ی توبه (۹) آمده است اشاره مستقیم به فقه و فقها دارد و راجع به تفقه در دین است. بنابراین آن را به عنوان یکی از پایه های اصلی صنف یا حرفه فقاہت یا مرجعیت، در شکل و امتیازات فعلی روحانیت شیعه در ایران، گرفته اند.

\* \* \*

با اندک دقت در متن و مفهوم آیات معلوم می شود که اینها به هیچ وجه تأسیس کننده صنف خاصی از علماء نمی باشند که شغلشان استنباط احکام به اصطلاح فقهی (مانند نماز و روزه و زکات و غیره) و تعلیم آنها به مؤمنین بوده، از این راه برای خود حق ولایت و آمریتی کسب نمایند.

اولاً در منطق قرآن فقه و تفقه به معنای عام تفکر و تدبر در آیات و تعقل و تعمق در ایمان به منظور درک درست دین آمده است. بدون آنکه اختصاص به احکام عبادی یا دستورهای شرعی، آن طور که در قرون اخیر متداول شده است، داشته باشد. جمله «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>۱</sup> نیز به خوبی می رساند، همان طور که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان توجه داده است، مقصود اصلی آیه انذار افراد کم اطلاع از خشیت خدا و از عذاب و عواقب آخرت بوده، بیشتر ارتباط با ایمان و معرفت خدا و با اصول دین پیدا می کند نه با فروع احکام.

ثانیاً تکلیفی که به مؤمنین شده است حالت داوطلبی موقت ولی عام را دارد، نه آنکه عده ای را از امت جدا کرده برای همیشه مشغول و مخصوص وظیفه معینی سازد که



از سایرین حقوق یا مابه‌ازایی دریافت دارند. در هر حال اگر نظر شارع بر این بود که صنف و طبقه‌ای را برای تفقه و تخصص در دین و برای حاکمیت یا ولایت بر سایرین تربیت و تعیین نماید صراحتاً آن را اعلام می‌کرد و شرایط و حقوقش را بیان می‌فرمود. ثالثاً در روایات و احادیث (با فرض معتبر بودن آنها) مطالب مغایر یا توضیح و تکمیل‌هایی هم آمده است که به آنها کمتر توجه می‌شود. از جمله است احادیث زیر:

### ب) در روایات و احادیث :

#### ۱- قال رسول الله (ص):

«الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَماً وَ لَكِنْ وَرثُوا الْعِلْمَ»

(... علما یا دانشمندان وارثین پیامبران‌اند، پیغمبران درهم و دیناری از خود ارث نگذاشته‌اند جز اینکه علم میراث آنان است.)

(از کتاب ولایة‌الفقیه و فقه‌الدوله‌الاسلامیه، جزء اول،

صفحه ۴۶۷، از آیت‌الله منتظری، ۱۴۰۸ ه. ق.)

در اصالت اهمیت حدیث فوق جای تردید نیست ولی آنچه را که به حق اعلام می‌دارد مقام والایی است که رسول اکرم (ص) برای دانش و آگاهی قائل شده، علم به‌عنوان یادگار و میراث پیامبران ستوده و سفارش شده است.

از این حدیث اعطای حاکمیت و مخصوصاً جانشینی پیغمبران مستفاد نمی‌شود. یک فرزند وارث اموال پدر یا مادر هست ولی همان‌طور که قبلاً متذکر شدیم الزاماً نه وارث همه صفات و مزایای آنها می‌باشد و نه جانشینی در وظایف و حقوق و اختیارها دارد. ضمناً واژه علما عمومیت به همه صاحبان علم و پویندگان راه دانش داشته، اختصاصی صنف و طبقه و لباس خاص نیست.

#### ۲- قال رسول الله (ص):

«الْفُقَهَاءُ أُمَّنَاءُ الرَّسْلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا . قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَخَوْهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ أَتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلِي دِينَكُمْ»

(فقیهان امناء (یا امانتداران) پیغمبران‌اند تا زمانی که داخل در (کار و استفاده) دنیایی نشده باشند. پرسیدند یا رسول‌الله مقصود (تان) از دخول در دنیا چیست؟ فرمود پیروی از سلطان (یا از حکومت و قدرت حاکم)

و چون چنین کردند از آنها در باره دیتان بهره‌یزید.  
(مدرک قبلی، صفحه ۴۷۵)

۳- قال ابوالحسن موسی بن جعفر(ع):

«إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ... وَ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةً لَا يَسِدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصِّنُوا فِي الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْر الْمَدِيْنَةِ لَهَا.»  
(وقتی مؤمنی از دنیا برود فرشتگان بر او گریه می‌کنند... و در اسلام رخنه و سوراخی پدید می‌آید که هیچ چیز آن را جای‌گزین نمی‌نماید زیرا که مؤمن‌های فقیه در حکم قلعه و دیوارهای شهر اسلام هستند.)  
(مدرک قبلی، صفحه ۴۷۱)

از این دو حدیث افاده خلاف آنچه عنوان می‌نمایند به‌عمل می‌آید. در فضیلت فقاہت و فقیهان بوده ارزش و مقام آن را در اسلام بیان می‌نماید ولی از مؤمنینی تجلیل می‌کند که ایمانشان به زیور درک و دانش و پژوهش آراسته باشد و به شرط آنکه این فضیلت یا نعمت را برای بهره‌برداری دنیا در خدمت دولت و ثروت قرار ندهند. خدمت‌گزار اسلام و دین باشند نه خدمت‌گزار و جیره‌خوار دولت و دستگاه.

۴- قال امیرالمؤمنین(ع):

«العلماء حکام علی الناس.»  
(علماء حاکم‌های بر مردم‌اند.) بر مردم حکومت می‌کنند یا باید حکومت کنند.)  
(مدرک قبلی، صفحه ۴۸۵)

۵- قال الصادق(ع):

«الملوک حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک.»  
(پادشاهان حاکمان بر مردم‌اند و دانشمندان حاکمان بر پادشاهان.)  
(مدرک قبلی، صفحه ۴۸۶)

۶- قال ابی عبدالله الحسین(ع):

«انتم اعظم الناس مصیبه لما غلبت علیہ من منازل العلماء لو كنتم تعملون. ذلك بان مجاري الامور والاحكام علي ايدي العلماء بالله الأمانة علي حلاله و حرامه. فانتم المسلوبون تلك المنزله. ما سلبتم ذلك إلا بتفرقكم عن الحق و اختلافكم في السنه بعد البيئه.»<sup>۱</sup>

۱. خطبه ملامت‌آمیز حضرت سیدالشهداء در عرفات به باقی‌ماندگان از صحابه و تربیت‌شدگان محضر رسول‌الله و امیرالمؤمنین است که زیر بار حکومت معاویه رفته، حاضر به قبول ولایت عهدی یزید شده‌اند.

(شما بدبخت‌ترین مردم هستید که نمی‌دانید چگونه منزلت علماء را از دست داده‌اید! از آن جهت که سزاوار است جریان امور و گردش احکام به دست علمای خداشناسی باشد که آشنایان و امانت‌داران حلال و حرام او هستند. ولی شما از چنین منزلت و مسئولیت مسلوب‌الاختیار و محروم شده‌اید. مسلوب و معزول نشده‌اید مگر در اثر تفرقه و جدا شدن از حق و اختلافان در سنت علی‌رغم دلایل آشکار.)

(مدرک قبلی، صفحه ۴۸۵)

حدیث اول [۴] و دوم [۵] که متمم یکدیگر می‌باشند و روایت سوم [۶] که قسمتی از سخنرانی ارشادی و انتقادآمیز حضرت سیدالشهداء در خطاب به مقدسین اصحاب و فقهای گوشه‌نشین می‌باشد، بیان یک شایستگی و بایستگی را می‌نماید که جا دارد در جامعه مدعیان علم و تخصص و دانایی حاکم و جاری باشد و ارزش‌های دیگری که در نظام‌های استبدادی و قبیله‌گرایی و اشرافی متداول می‌باشد احتراز نمایند. ضمن آنکه عملاً نیز دانایان و برجستگان قوم‌اند که بر عوام و مردم عادی و حتی حکام نادان فرمانروایی می‌نمایند ...

تجلیل از علم و تفضیل عالم بر جاهل در قرآن نیز زیاد آمده و حتی گفته شده است که قرآن برای دانشمندان و دانایان نازل گردیده، دانا و نادان یکسان نیستند و پروا داران و ترسندگان واقعی از خدا، علماء هستند:

«كِتَابٌ فَضَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>

ولی از هیچ‌یک از این آیات و روایات بر نمی‌آید که صرف دانایی و دانش در رشته‌ای از رشته‌های دین و قرار گرفتن در صنف و صفت علماء، به کسی حق آمریت و حکومت در جامعه و صاحب اختیاری مردم را می‌دهد، بدون آنکه از طرف آنها برگزیده و پذیرفته شده و از هر جهت لیاقت و صلاحیت و پاکی لازم را احراز کرده باشند.

عالم بودن و تخصص و تجربه داشتن شرط هست اما شرط لازم است نه کافی، و

۱. فصلت (۴۱) / ۳: کتابی است که آیاتش به وضوح بیان شده است، به صورت قرآنی به زبان تازی برای اهل دانش.

۲. زمر (۳۹) / ۹: ... بگو: آیا اهل دانش با جاهلان یکسانند؟ ...

در هر حال نمی‌تواند تحمیلی و بنا به تشخیص و تعیین خود مدعی، یا طرفداران او باشد. ضمناً ذکر و خطابی که به نام علماء می‌شود معلوم است که در آن زمان و در عرفات نه کلمه علماء به معنای مصطلح امروزی ناظر بر گروه و شغل خاصی بوده است و نه اصحاب باقی مانده از زمان رسول اکرم که به آنها عالم گفته می‌شده است. صنف موظف مخصوص را تشکیل می‌داده‌اند.

#### ۷- مقبوله عمر بن حنظله

مقبوله عمر بن حنظله - مشهور به ابی خدیجه - حدیث و امالحوادث الواقعه :

قالَ عُمَرُ بْنُ حَنْظَلَةَ،

«قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعه في دين

او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاء، اجل ذلك؟

فقال: من تحاكم اليهم في حق او باطل فائما تحاكم الى الطاغوت... وقد

امر الله ان يكفر به.»

(از امام جعفر صادق (ع) راجع به دو نفر از اصحاب و دوستان که میانشان نزاعی در باره قرض یا میراث در گرفته و دعوا پیش حکومت یا قضاوت می‌برند، پرسش کردم که آیا چنین عملی حلال و مجاز است؟ فرمود هر کس دعوا یا داوری، اعم از حق یا باطل پیش آنها ببرد - جز این نیست که نزد طاغوت برده است... و به تحقیق خدا امر کرده است که به طاغوت باید کفر ورزیده شود. ) (مدرک قبلی صفحه ۴۲۷)

عن ابی خدیجه،

«قال: بعثني ابو عبد الله (ع) الى اصحابنا فقال: اياكم اذا وقعت بينكم

خصومه او تداري بينكم في شيء من الاخذ و العطاء ان تحاكموا الى

احد من هؤلاء الفساق. اجعلوا بينكم رجلا ممن قد عرف حلالنا و حرامنا.

فائي قد جعلته قاضيا و اياكم ان يخاصم بعضكم بعضاً الى السلطان

الجائر.»

(حضرت ابو عبد الله (امام جعفر صادق (ع) ) مرا مأمور پیامی برای دوستان و یارانمان کرد. فرمود پرهیزید از اینکه هرگاه بین شما دشمنی واقع شود یا موردی برای ایصال یا اعطاء مالی پیدا گردد مرافعه و محاکمه

نزد یکی از این بدکاران ببرید. میان خودتان مردی را برگزینید که عارف به حلال و حرام ما باشد، من چنین شخصی را از طرف خودم برای شما قاضی قرار داده‌ام و مبادا که دعوا و داوری خود علیه یکدیگر را به دستگاه‌ها و محاکم وابسته به حکومت ظلم ببرید!

(مدرک قبلی صفحه ۴۳۰)

التوقيع به خط مولانا صاحب الزمان (ع)، عن الصدوق :

«... وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَانْهَمُ حِجَّتِي

عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.»

(... و اما در مورد پیشامدها و وقایعی که رخ می‌دهد مراجعه به راویان حدیث و نقل‌کنندگان گفتارها و نظریات ما بنمایید. آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها.) (مدرک قبلی صفحه ۴۷۸)

این روایات از مستندات بنیادین مهم و معروف روحانیت شیعه برای اثبات و استقرار موضوعاتی مانند تقلید، مرجعیت یا ولایت فقیه می‌باشد. در حالی که هر سه آنها به اموری غیر از تقلید، مرجعیت یا ریاست و ولایت فقها راجع می‌شود. هر سه روایت یادگار دوران اختناق و آزار خلفای غاصب و جائر بنی‌عباس است و بیانگر اشتغالات و دستورالعمل‌های زمانی است که پیروان ستم‌کشیده اهل بیت مختصر امید و حرکت و حیات یا امکان اجتماع و استقلال معدود را پیدا کرده می‌خواستند سر و سامانی به آیین و امورشان بدهند. بنابراین نمی‌بایستی رسیدگی و داوری در اختلافات یا در معاملات و صدقاتشان را پیش قاضیان معاند فاسد و غالباً غیرعادل و غیروارد که از طرف خلفا و عمال آنها منصوب می‌شده‌اند ببرند، که در این صورت تأیید و تحکیم طاغوت یا استبداد و استکبار خواهد شد.

همچنین اگر مشکلات و مسائل تازه یا وقایع بی‌سابقه و بدیع پیش می‌آید که تکلیف خودشان را به لحاظ اجتماعی و شرعی یا علمی و ایمانی نمی‌دانستند و دسترسی به امام نداشتند می‌بایستی از آگاهان و امانت‌داران و یا سخن‌گویان مورد اعتماد پیشوایان دین استفاده و استمداد نمایند که در این صورت حجت تکلیف بر آنها تمام خواهد بود.

در دو حدیث اول صحبت از قضاوت و داوری در اختلافات حقوقی است و در حدیث سوم پرسش و نظرخواهی در رویدادهای نوین و بی‌سابقه می‌باشد. هیچ کجا صحبت از حکومت به معنای سیاست و قدرت و مدیریت یا صاحب‌اختیاری و ولایت

امری وجود ندارد.

#### ۸- قال صادق (ع) :

«فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علي هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه»<sup>۱</sup>

(اما کسانی از فقها، که خویشندار، حافظ ایمان و مخالف هوای نفس بوده از فرمان مولای خود (خدا) اطاعت بکنند به عهده یا به سود عوام است که از آنان تقلید نمایند...)

حدیث فوق شاید شایع‌ترین و مورد استنادترین حدیث شیعه برای تقلید و مرجعیت باشد و اخیراً مورد استفاده شایان برای ولایت فقیه قرار گرفته است. آنچه از حدیث شایع و معروف شده است قسمت مثبت کوچک آن می‌باشد در حالی که اصل حدیث جنبه منفی داشته و بعد از جمله مشهور «فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» چنین آمده است :

«و چنین نیستند مگر برخی از فقهای شیعه نه همگی آنها. پس هر یک از آنها که همچون علمای عامه بر مرکب‌های بدکرداری و زشت‌کاری و فحشاء سوار شود از آنها هیچ چیزی به نام و از ناحیه ما نپدید و احترامشان نکنید. و جز این نیست که در آنچه از ما به دوش می‌کشند اختلاط و التقاط بسیار است. زیرا که خلاف کاران چیزهایی از ما می‌گیرند و حمل می‌کنند ولی در اثر نادانی و بی‌سوادی تحریفش می‌نمایند و اشیاء و احکام را خارج از محل و مکان خود قرار می‌دهند. یا معرفت و شناخت درست ندارند و یا در اثر کشش عوارض دنیا عملاً به ما افترا می‌بندند و آتش جهنم را بیشتر می‌کنند.»

۱. متن کامل روایت در کتاب «النوادر فی جمیع الاحادیث»، تألیف مرحوم فیض کاشانی در باب کسانی از علماء که پیروی از آنها جائز است و کسانی که متابعت از آنان جائز نیست آمده است و بخش عمده‌ای از این را در جلد هجدهم کتاب «وسایل الشیعه» تألیف شیخ حرّ عاملی در باب «جائز نبودن تقلید از غیر معصوم...» می‌توان دید.

## فصل هفتم متولیان دین

آفات مذکور در فصل‌های ۴ و ۵- یعنی «تداوم رسالت» و «ولایت فقیه»- موارد خاصی بودند متناسب با زمان و مکان خودمان. حالا می‌خواهیم از یک پدیده قدیمی و عام صحبت نماییم که به هدایت خدا وارد بحث آن می‌شویم: تولیت دین یا تولیت معابد نهادی است که دامنگیر رسالت‌های پیشین اعم از الهی یا بشری شده و آثار مثبت و منفی گوناگون و گسترده در دین و دنیای انسان‌ها داشته است. بنابراین ارزش دارد که به صورت کلی و تاریخی، ولو با پاره‌ای تکرار و تفصیل‌ها، مورد طرح و بررسی قرار گیرد.

متولیان دین طایفه‌ای هستند که نان نبوت می‌خورند و نام روحانیت روی خود می‌گذارند. مدیران و گردانندگان و گاهی پایه‌گذاران معابد و منابراند و اولیاء محراب و مدارس. چه بسا از روی اخلاص و ارادت خود را مطلع و موظف یا وارث و متصل به رسالت دانسته، تعلیم و ارشاد فاسق می‌کنند و به تفقه و تعلیم دین می‌پردازند. زحمات و خدماتی که در حفظ و ارائه معارف و مدارک دین و در دفاع از شعائر و شریعت به عهده گرفته‌اند، نه قابل انکار است و نه کار جزئی کوچک محسوب می‌شود.

متولیان ادیان، در عناوین و هیئت‌ها و کسوت‌های مختلف، نه تنها از جنبه دینی و معتقدات مردم نقش اساسی داشته‌اند و دارند بلکه به لحاظ جامعه‌شناسی و به صورت یک نهاد اجتماعی پایه و مایه در جوامع بشری و در زندگی و تمدن گذارده‌اند. «تولیت» و «روحانیت» نهادی و پدیده‌ای است بیشتر انسانی و خودجوش تا الهی و رسالتی یا تأسیس یافته از طرف واضعین ادیان.

به بیان دیگر به وجود آورنده روحانیت اولاً احتیاج یا نیاز مؤمنین به چنین نهاد و

اشتغال است و ثانیاً احساس تکلیف و ثواب یا استفاده و ارتزاق که متولیان می‌نمایند. وقتی پدیده‌ای یا نهادی حالت اجتماعی و ارزش جامعه‌شناسی پیدا کرد خود به‌خود با سایر نیازها و ویژگی‌ها و جریان‌ها هماهنگی و پیوند یافته جای محکم در جوامع پیدا می‌کنند. از یک سو تأثیرگذار روی عقاید و فرهنگ و خلیقات مردم می‌شود و از سوی دیگر ریشه و میراث از طرز تفکرها و از آداب و روحيات می‌گیرد. نهالی است که در زمین انسان‌ها می‌روید، ریشه در زمینه‌ی افراد می‌دواند و میوه و آفت روی ادیان می‌نشانند. هرگونه تحول و تغییر آن نیز در جهت بهتری و اصلاح یا بدی و فساد، مشمول آیه فراگیر و ژرف سوره رعد (۱۳) می‌شود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»<sup>۱</sup>

در عالم تشیع و در جامعه و فرهنگ ایران «تولیت دین» و «روحانیت شیعه» شرایط و آثار ویژه‌ای پیدا کرده است که ارزش بررسی موضوع را به‌طور کلی و برای ما ایرانیان جالب‌تر کرده است.

#### روحانیت از نظر کتاب‌های آسمانی

انجیل و قرآن (و احتمالاً گات‌های زرتشت) بدون آنکه آیه یا فرمانی برای تأسیس مناصب روحانیت یا تولیت دین نازل یا صادر کرده باشند و رسمیت و عنوان مذهبی و الهی خاص برای آن قائل شده باشند، سکوت و بی‌طرفی نیز اختیار نکرده‌اند. با نام بردن و عنوان کردن بعضی از مناصب و دعاوی روحانیت، آن را به‌صورت به‌اصطلاح «دوفاکتو» یعنی عملاً شناخته‌اند. حتی بازخواست‌ها و احیاناً تقدیر و توصیف‌هایی هم به‌عمل آمده است.

در تورات که قدمت بیشتر و دقت یا اتصال ضعیف‌تر به منابع رسالت دارد، در آنجا که برای ساختن و پرداختن عبادتگاه و قربانگاه و اجرای مراسم مربوط، صحبت و دستورهایی به‌میان می‌آید یا از سرپرستی و راهنمایی‌های اسباط دوازده‌گانه در اردوگاه و مهاجرت صحبت می‌نماید، نام و نشان از مسئولین و متولیان برده می‌شود و این نوع خدمات به لاویان یا اولاد هارون اختصاص پیدا کرده است. در انجیل، از کشیش و پاپ و پدرهای کلیسا که هنوز به وجود نیامده و تأسیس

۱. رعد (۱۳) / ۱۱ : ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه را در ضمیر خود دارند تغییر دهند؛ ...



بخش دوم، آفات رسالت \_\_\_\_\_ ۳۲۱  
نشده بودند، حرفی نیست، ولی در باره کاتبان و فریسیان از مواضع عیسی (ع) به شاگردانش می گوید:

۱- انجیل متی، باب ۲۳، سیمان ۱ تا ۹:

«آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده گفت: کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. پس آنچه به شما گویند نگاه دارید و بجا آورید لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا می گویند و نمی کنند. زیرا بارهای گران و دشوار را می بندند و بر دوش مردم می نهند و خود نمی خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند. و همه کارهای خود را می کنند تا مردم ایشان را ببینند. حمایل‌های خود را عریض و دامن‌های قبای خود را پهن می سازند و بالا نشستن در ضیافت‌ها و کرسی‌های صدر در کنایس را دوست می دارند. و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند. لیکن شما آقا خوانده می شوید زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.»

۲- انجیل متی، باب ۲۳، سیمان ۱۴:

«وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل می کنید از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت.»

۳- انجیل متی، باب ۲۳، سیمان ۲۳ و ۲۴:

«وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را غشش می دهید و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید. می بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.»  
قرآن عنایت خاص دارد که با انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر یا مخلص و منافق و حتی عالم و جاهل، مستقیماً صحبت کند، و اگر واسطی در میان آورد فقط شخص رسول باشد که پیامبرشان مأمور و مسئول خداست و خود رسول که از طریق اسوه و سنت، سیر رسالتش را ادامه می دهد، سنت را در عترت و امامت تداوم و تضمین می نماید. خطاب‌هایی از قبیل: «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»<sup>۱</sup>، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۲</sup>، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»<sup>۳</sup> و «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ»<sup>۴</sup> در قرآن فراوان دیده می شود. علاوه بر آن، و در تعبیرهای

۱. کافرون (۱۰۹) / ۱. ۲. بقره (۲) / ۱۰۴ و ...  
۳. بقره (۲) / ۲۱، ۱۶۸، نساء (۴) / ۱ و ...  
۴. انفطار (۸۲) / ۶ و انشقاق (۸۴) / ۶.

مختلف، از یک طرف روشنی و سراسستی و آسان فهمی قرآن و لزوم تدبیر در آن تذکر داده می‌شود و از طرف دیگر روی حداکثر نزدیکی خدا به انسان و ضرورت سمت‌گیری مستقیم و بازگشت دایم ما به سوی او، تکیه به عمل می‌آید بدون آنکه نیازی به دربان و شفیع و وسایل متداول در دستگاه‌های سلطنت و کهنانت باشد. بدیهی است که با چنین تذکرها و توصیه و تأکیدها نباید انتظار ایجاد یا اجازه میانجی‌گری یک نهاد یا مقامی را برای ارتباط و ارشاد و اداره انسان‌ها در حرکت به سوی خدا و آخرت داشت. اگر در قرآن به دفعات فراوان توصیه کردن به حق و صبر و مرحمت به یکدیگر، تذکر و تعلیم دادن، دعوت به خیر کردن، امر به معروف و نهی از منکر، و انواع احسان و انفاق و صدقات آمده است مخاطب این توصیه‌ها و موعظه و فرمان‌ها تماماً مؤمنین و مؤمنات‌اند، نه افراد برتر یا برگزیدگان خاص. هم به عموم مسلمانان از کوچک و بزرگ خطاب شده است که:

«الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (حجرات (۴۹) / ۱۰)

(... مؤمنین برادران یکدیگراند پس به اصلاح و برقرار کردن دوستی میان برادرانتان پردازید...)

و هم به پیغمبر، مخصوصاً در نیمه دوم دوران رسالتش از سال‌های نهم و دهم بعثت به بعد، مأمور و مشغول به ساختن جامعه‌ی مؤمن و تشکیل امت واحد از همه‌ی موحدین و دعوت به ایمان اجتماعی در تکمیل ایمان فردی شده، اداره امور مسلمانان را از طریق مشورت و تعاون و همکاری به او توصیه می‌نماید و هم دستور فردی و عمومی می‌دهد که:

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم (۶۶) / ۶)

(... شخص خودتان و خانواده و کسانتان را از آتش حفظ کنید...)

کار عبادت و حرکت به سوی خدا و تأمین آخرت مانند امور دنیا نیست که با تقسیم وظایف و مشاغل و با اتخاذ تخصص به صورت بهتر انجام شود. هر فرد انسان باید آگاه بر راه، و راهی مقصد گردیده، برنده‌ی بار تربیت و تزکیه خود باشد و چون اصل:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ

كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

(و آنچه را که آگاهی و علم نداری پیروی نکن و بدان که گوش و چشم

و دل همگی مسئول آن هستند.)

جاری است، دستور داده‌اند :

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» (حدیث نبوی)

(طلب یا تحصیل علم بر هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان فرض و واجب است.)

بنابراین در قرآن کریم رهنمودی برای تربیت افراد و تخصیص گروه‌های ویژه جهت مشاغل دینی نازل نشده است. و چون هنوز چنین مناصب و مشاغل به وجود نیامده بوده، اگر به اشارات و آیاتی در این زمینه‌ها برمی‌خوریم در باره اهل کتاب می‌باشد و متعدد است. به اهل کتاب توصیه می‌شود که نه پیروی خداگونه و ارباب‌وار از روحانیت خود بنمایند و شرک پیشه گیرند، نه غافل از دنیاپرستی آنان و بازداشت خودشان از راه خدا گردند، و نه از حيله‌گری آنها در آیه‌سازی و تحریف کلام خدا یا به طور کلی آفت بودنشان بر رسالت انبیاء غافل باشند. از آن جمله است چند آیه ذیل :

«وَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.» (مائده (۵) / ۶۲ و ۶۳)

(بسیاری از آنان (علمای یهود) را می‌بینی که مسابقه در گناه خدا و عداوت و حرام‌خواری می‌گذارند؛ چه زشت است کارهایی که مرتکب می‌شوند! چرا دانشمندان خداپرست آنها و علمای دین، آنان را از سخنان گناه و خلاف و از خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند؟ چه زشت است آنچه به عمل می‌آورند!)

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» (توبه (۹) / ۳۱)

( مسیحیان) علما و زاهدان خود را به جای خدا ارباب و رهبر گرفتند و (همچنین) مسیح فرزند مریم را، درحالی که امر به چیزی نشده بودند جز

آنکه خدای یکتا را که معبودی جز او نیست و منزله از شبیه و شریک است، بندگی نمایند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.» (توبه (۹) / ۳۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدانید که بسیاری از دانشمندان و زاهدان (مسیحی) به راحتی و به باطل اموال مردم را می‌خورند و (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند؛ به کسانی که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا خرج نمی‌کنند خبر عذاب دردناک اعلام نما.

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ.» (بقره (۲) / ۷۸ و ۷۹)

(و از میان آنان (یهودیان) بی‌سوادانی هستند که از کتاب (تورات) انتظار و شناختی جز به صورت آمال و آرزو یا خواسته‌های نفسانی ندارند و آنچه می‌دانند گمان و وهم است.

پس وای بر کسانی که به دست خود کتاب (و کلماتی) می‌نویسند و می‌گویند اینها از خداست، به این منظور که به بهای اندک به فروش رسانده به سود برسند. پس وای بر آنان از آنچه به دست خود می‌نویسند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند!

«بلعم باعورا» را که ظاهراً مورد اشاره در آیه ۱۷۵ سوره اعراف (۷) است، نیز می‌توان نمونه‌ای از انحراف و آفات روحانیت یهود به‌شمار آورد.

ایرادگیری‌های موزیانه و برخوردارهای خصمانه‌ای که از طرف یهودیان مدینه در باره قرآن و تازه مسلمانان و شخص رسول اکرم به‌عمل می‌آمد از ناحیه باسوادان و علمای یهود بود و عوامشان به کاری جز پیروی و احترام از آنها نمی‌پرداختند، کما آنکه همه درافتادن‌ها و تکفیر و توطئه‌ها برای قتل حضرت عیسی (ع) را همان‌ها راه انداخته بودند.

**روحانیت در نظر امامان از اهل بیت**

اگر در زمان نزول کتاب تأسیس نهادی برای تولیت دین و توصیف طبقه‌ای به نام روحانیون در قلمرو بعثت و رسالت قرار نگرفته است، ولی با گذشت زمان و تشکیل و توسعه امت اسلام، یکی از مسائلی که مورد نیاز و پرسش مسلمانان قرار گرفته و امامان شناخته شده به آن پاسخ داده‌اند و در مکتب قرآن و سنت راهنمایی لازم را کرده‌اند، همین قضیه بوده است.

در فصول چهارم و پنجم که از «تداوم رسالت» و از «ولایت فقیه» صحبت می‌کردیم و در بعضی از فصول آینده که از «خدمات متقابل اسلام و ایران» (به تعبیر مرحوم مطهری) صحبت خواهد شد، اشاره به روایات و تعلیمات زیادی در توصیه و تجلیل علم و رو آوردن مسلمانان به تعلیم و تحقیق، از گفتار پیغمبر و پیشوایان بزرگوارمان، به عمل آمده است و خواهد آمد. بحث بر سر ضرورت تفقه در دین و تدبر در قرآن و بالا بردن سطح علم و ایمان است و اینکه همگان، یا لاقلاً فرقه‌هایی از آنان که امکان بیشتر دارند، باید به دنبال این کارها بروند و بی‌بهرگان، از خرمن تفقه و تدبر و تعلیم آنان خوشه بچینند و خداترس شوند.

ائمه اطهار اکتفا به این مقدار ننموده، خودشان مقدم و معلم دانشمندی و دانش‌آموزی شده «سلونی قبل ان تفقدونی»<sup>۱</sup> می‌گفتند. پیغمبر پایه‌گذار اسلام، خود را مدینه علم و علی را «دروازه و راه ورود به شهر علم»<sup>۲</sup> معرفی نموده بود. پنجمین پیشوا، در آستانه‌ی سرازیر شدن دانش و بینش‌های یونان و ایران و قبط و غیره، شکافته‌ی علوم انبیاء<sup>۳</sup> معرفی شده است. فرزندش امام جعفر صادق (ع) که باید جواب‌گوی هزاران نکته و نیازهای امپراتوری پهناور اسلام به لحاظ قوانین و مقررات مدون یکسان و احکام متین و افکار متناسب با توسعه و آینده‌ی امت باشد، نخستین و بزرگ‌ترین حوزه تدریس فقه و اخلاق و احکام و قضا را همراه با فلسفه و علوم زمان در مدینه بنا کرده، هزاران شاگرد و محدث و فقیه و هنرمند در علوم و عرفان تحویل جامعه اسلام می‌دهد. از علی بن موسی الرضا امام هشتم علیه‌السلام، هم فقه‌الرضا به یادگار می‌ماند و هم طب‌الرضا.

۱. گفتار امیرالمؤمنین علی (ع) است: پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من (درباره چیزهایی که نمی‌دانید) پرسش بنمایید.

۲. حدیث نبوی: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» (من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن).

۳. باقر علوم النبیین.

خلاصه آنکه ائمه اطهار آنچه را که مدعیان تولیت و روحانیت در اختصاص و امتیاز خود قرار می دهند سرمشق بی دریغ آن می شوند. گام از این حد نیز بالاتر گذارده آنچه را که قرآن درباره‌ی متولیان یهود و مسیحیت به اهل کتاب تذکر داده است به شیعیان هشدار می دهند.

در توضیح حدیث معروف و مورد استناد «فللعوام ان یقلدوه...» و همان طور که در پایان فصل ۶ آمده بود امام جعفر صادق (ع) به دنبال شرح شرایط الزامی فقها برای مراجعه و تقلید عوام توضیحات مفصلی در جمع نشدن آن شرایط و استثنائی بودن چنان حالات و صفات در فقها به منع علی الاصول شیعیان، از تقلید و تبعیت فقها و علما می پردازند.

برای آگاهی بیشتر خوانندگان از نظر امامان اهل بیت، دنباله روایت را ذکر می نمایم:

«مردی از امام صادق پرسید با آنکه عوام یهود، شناختی از کتاب به غیر از آنچه از علمایشان شنیده بودند نداشتند، چگونه خدای تعالی آنان را به دلیل تقلید از علما و پذیرفتن قول آنان مورد مذمت قرار داده است؟ آیا عوام یهود مانند عوام ما نیستند که از علمای خود تقلید می نمایند؟ امام صادق در پاسخ فرمود: عوام ما از یک جهت با عوام یهود متفاوت و از جهت دیگر با آنان یکسان اند. یکسانی آنها در این جهت است که خداوند هر دو گروه را به دلیل تقلید از علمایشان مورد مذمت قرار داده است. ولی در جهتی دیگر با هم متفاوت اند. عوام یهود علماء خود را به دروغ گویی آشکار و رشوه گیری و حرام خواری و تغییر دادن احکام واجب به دلیل وساطتها، اعمال نظرها، و ساخت و پاختها می شناختند و از تعصب شدید آنان که در اثر آن دین را ترک نموده حقوق مخالفان خود را نادیده گرفته و اموال دیگران را در اختیار موافقان خود قرار داده و به صاحبان اموال ظلم می نمودند آگاهی داشتند. عوام یهود در دل می دانستند علمایی که چنین کنند فاسق اند و نمی توان سخنانی را که آنان از خدا یا فرستادگان وحی نقل می کنند باور کرد.

از این رو است که خدای تعالی عوامی را که تقلید از کسانی می نمایند که نمی توان سخنانشان را باور داشت، یا عملشان را پیروی کرد مذمت

۱. در کتاب «التوادر فی جمیع الاحادیث»، تألیف مرحوم فیض کاشانی و همچنین کتاب «وسایل الشیعه» تألیف شیخ حر عاملی در باب «جایز نبودن تقلید از غیر معصوم...».

نموده است.<sup>۱</sup> بر عوام واجب است که خود درباره‌ی امر رسول خدا بیندیشند زیرا امر رسول خدا آشکارتر از آن بود که بر کسی پنهان بماند. امام اضافه فرمودند که عوام ما نیز هنگامی که از فسق آشکار و تعصب شدید و تهاجم فقهای خود روی کالای دنیا و اعمال حرام و نابود ساختن مخالفین که برای اصلاح به مخالفت برخاسته‌اند و محبت فراوان به موافقین که سزاوار ذلت و خواری هستند، آگاه شوند و باز از آنان تقلید کنند مانند یهودیانی هستند که خدای تعالی آنان را به دلیل تقلید از فقهای فاسق مذمت فرموده است.

اما کسانی از فقها که خویشترند و دیندار و مخالف خواسته‌های نفسانی بوده و از فرمان مولای خود (خدا) اطاعت کنند به سود عوام است که از چنین افرادی تقلید کنند. امام (ع) اضافه فرمودند که همه‌ی فقها این چنین (یعنی دارای صفات بالا) نیستند، تنها برخی از آنان دارای این صفات‌اند. پس فقهایی که مانند فقهای عامه (نظیر کعب‌الاحبار) بر مرکب‌های بدکرداری و زشت‌کاری سوار شوند نباید از آنها هیچ چیزی به نام و از ناحیه ما بپذیرید و یا احترامشان کنید. و جز این نیست که در آنچه از ما (خاندان پیامبر) نقل می‌کنند اختلاف بسیار وجود دارد، زیرا برخی خلاف کاران چیزهایی از ما می‌گیرند و به دلیل نادانی خود آن را تحریف می‌نمایند و به علت شناخت ناقص، آن را در غیرموضع خود قرار می‌دهند و گروه دیگری عملاً بر ما دروغ می‌بندند تا منافع دنیوی را به سوی خود جلب کنند...»

در پایان روایت آمده است که پرسیدند بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و بعد از کسانی که نام و عنوان شما را اختیار می‌نمایند یا جای شما را اشغال کرده، ممالک و کشورهای شما را فرمانروایی می‌نمایند چه کسانی هستند، فرمود:

«علما، زمانی که فاسد باشند یا خرابی و نافرمانی نمایند، اینها تظاهر و تبلیغ برای نادرستی‌ها و نارواها (باطل‌ها) می‌کنند و حقایق را کتمان می‌نمایند.

۱. شاید اشاره به آیات ۶۷ و ۶۸ سوره احزاب (۳۳) باشد:

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا.

رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا.»

(و می‌گویند: صاحب‌اختیار، ما از بزرگان و سران خود اطاعت کردیم که ما را از راه به در بردند.

صاحب‌اختیار، عذابشان را دو برابر گردان و به سختی مورد نفرین خود قرارشان بده.)

در باره آنها خدا فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.» (بقره (۲) / ۱۵۹)

(همانا کسانی که روشنگری‌ها و راهنمایی‌های نازل شده از طرف ما و دلایل و توضیحاتی که در کتاب آورده‌ایم کتمان می‌نمایند چنین اشخاصی را خداوند لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان (دیگر هم) آنان را لعنت می‌نمایند.)

### روحانیت از نظر تاریخی و انسان‌شناسی

پیدایش چنین حالات و صفات را که از آفات عمده رسالت می‌باشد، هر قدر به گذشته برگردیم شدیدتر می‌بینیم و اصولاً مبارزه و محو آنها جزئی از گرفتاری و مأوریت پیغمبران بوده است. در میان یهود، به حد اعلای خشونت و قساوت و مخالفت با رسالت انبیاء برمی‌خوریم. تا آنجا که مبادرت مکرر به درافتادن و کشتن پیغمبران می‌کردند. قرآن از سنگدل شدن و قساوت قلب آنان چنین خبر می‌دهد و در آیات دیگری علل آن را بیان می‌نماید<sup>۱</sup>:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ حَشَبَةٍ اللَّهُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.» (بقره (۲) / ۷۴)

(پس از آن (داستان قتل نفس و گاو) دل‌های شما سخت شد همچون سنگ یا شدیدتر از آن در حالی که سنگ‌هایی هستند که از درون آنها نهرها بیرون می‌ریزد و سنگ‌هایی که شکافته می‌شوند و آب از آنها خارج می‌گردد یا از ترس خدا سقوط می‌کنند و (بدانید که) خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست.)

در مقایسه با یهودیان، روحانیت مسیح نرمتر و ملایمتر بود و رفتار و روابط کم‌آزارتر و منصفانه‌تر در میان خودشان و با حضرت خاتم‌النبین داشته‌اند. از این بابت مقایسه‌ای در سوره مائده (۵) به عمل آمده است:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ

۱. انعام (۶) / ۴۳، حدید (۵۷) / ۱۶، مائده (۵) / ۱۳ و حج (۲۲) / ۵۳.



أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بَأْسٌ مِنْهُمْ  
قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا  
عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.»

(مائده (۵) / ۸۲ و ۸۳)

(مسلمانان یهودیان و مشرکین را شدیدترین مردم در دشمنی با ایمان آوردگان  
خواهی یافت و هر آینه نزدیکترین مردم در دوستی با ایمان آوردگان  
را در کسانی خواهی دید که می‌گویند ما نصاری هستیم. این از آن جهت  
است که در میانشان قسیسین و رهبانان وجود دارد و اینکه تکبر نمی‌ورزند.  
و چون آیاتی را که بر رسول نازل شده است بشنوند چشمانشان را در اثر  
آشنایی با حق پر از اشک می‌بینی، می‌گویند خدایا ایمان آوردیم ما را  
در زمره گواهان بنویس.)

در روحانیت اسلام و مخصوصاً تشیع به نظر می‌آید که هم خشونت و قساوت‌ها  
کمتر شده باشد و هم تحریف‌ها و آفات رسالت. قرآن و تاریخ، نه از آن آزار و  
ایرادهای بنی‌اسرائیلی و کشتن پیغمبران خبر می‌دهند و نه آفت و تحریف‌هایی  
همچون گوساله سامری و تثلیث مسیحیت را می‌بینیم.

البته تاریخ اسلام نیز خالی از خصومت و خشونت نبوده است و در حیات رسول  
اکرم و پس از رحلت، جهاد و جنگ با دشمنان و با دنیای خارج اسلام وجود داشته  
است. مناقشات کلامی و منازعات خونین داخلی نیز زیاد رخ داده حتی تا سرحد  
آزار و زندان و اعدام اهل بیت رسالت و مدعیان و مخالفین یا قتل و مسمومیت  
پیشوایان و پیروانشان پیش رفته‌اند. ولی این منازعات و جنگ و جدال‌های داخلی از  
ناحیه خلفا و امراء صورت می‌گرفته و غالباً منافع و رقابت‌های سیاسی علت اصلی  
خشونت‌ها و خصومت‌ها بوده است که اعتقادات دینی را دستاویز و وسیله تحریک  
عوام قرار داده‌اند. در مجموع و در ابتدا روحانیت و دیانت نقشی در آنها نداشته  
است و اگر بعضی از قضات یا فقها حکم تکفیر یا جنگ و قتل صادر می‌کرده‌اند از  
عُمال و مزدوران خلفا به‌شمار می‌رفته‌اند. آفت و سوء استفاده‌ای بوده که خلافت یا  
حکومت، با تحریف رسالت، برای خود و تحکیم قدرت می‌کرده است.<sup>۱</sup>

۱. در کتاب آفات توحید سال ۱۳۵۷ در ذیل عنوان «رابطه شرک‌های طاغوتی با مذهب» از جمله چنین گفته  
شده است:

علمای دین و فقها یا فلاسفه و کلامی‌ها بعدها وارد معرکه شدند. اختلافات بر سر اصول و احکام، کار را به جدال‌های لفظی و به‌دعوا و دشمنی‌های سنگین می‌کشانید، یا نزاع معتزله و اشاعره و جنگ سنی و شیعه را پیش می‌آورد که در آنها نیز سیاست و مطامع دنیایی بی‌نقش و تأثیر نبوده است.

### مسئله اعاشه و اشتغال یا

#### علت عمده تحریف رسالت و آفت روحانیت

اما علت این دگرگونی روحیه و رفتارها یا سنگ شدن دل‌ها که دور شدن روحانیون از رسالت و تعلیمات انبیاء است چه می‌تواند باشد؟ جواب این سؤال و توجیه قضیه را باید در مقابله‌ی «یَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> با «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> جستجو کرد. یعنی در مخلوط شدن دین با دنیا و سوار شدن شیطان بر انسان‌ها، از یک طرف و مزد و پاداش نخواستن پیغمبران، از طرف دیگر. مزد و پاداش نخواستن پیغمبران بیشتر در آیات مکی آمده<sup>۳</sup> - ولی آیاتی که به معامله‌گری آیات خدا به بهای ناچیز اشاره می‌نماید در مدینه نازل شده است که وصف حال منافقین و دین‌فروشان اهل کتاب است یا توصیه‌هایی که به ایمان‌آوردگان به اسلام می‌شود.

→ «اصولاً ما به‌الاختلاف اساسی و عاملین اصلی تمایز و تفرقه سنی و شیعه در اسلام از همین نیاز شدید طاغوت‌های بشری به استمداد و استیلای بر مذاهب عامه ناشی شده است. سرکوبی‌های وحشیانه و آن همه دشمنی‌ها و کشتارهای شیعه و شهادت‌های پی‌درپی اهل بیت برای آن نبود که در چند مسئله فقهی کوچک یا اصول فلسفی و علمی با دیگران اختلاف داشتند. زیر بار بیعت و اطاعت کورکورانه از خلفا نرفتن ائمه اطهار و پیروان آنها موجب چنین خصومت‌ها و کینه‌توزی‌ها بود. علی(ع) در شورای خلافت در جواب اینکه آیا پیروی از سنت شیخین خواهد کرد «نه» گفت. همه داستان کربلا نیز، علی‌رغم حواشی و فلسفه‌سازی‌ها که برای آن می‌نمایند، با مسئله بسیار ساده امتناع سیدالشهداء از بیعت با معاویه و یزید و از مخالفت او با موروثی شدن حکومت شروع شد. پس از آن امامان دیگر و علمای واقعی شیعه اعراض و استقلال خود را از غاصبین خلافت حفظ نموده حکومت را از آن خدا و رسول و والیان شایسته‌ی امر می‌شناخته و همکاری و تقرب با دستگاه‌های جور را گناه و ننگ می‌دانستند.»

۱. آل عمران(۳) / ۱۹۹: ... آیات خدا را به بهایی اندک فروشند ...

۲. شعراء(۲۶) / ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ یا ۱۸۰: ... از شما هیچ پاداشی بر رسالت نمی‌خواهم؛ پاداش من، تنها بر عهده صاحب‌اختیار جهانیان است.

۳. انعام(۶) / ۹۰ - هود(۱۱) / ۲۹ - فرقان(۲۵) / ۵۷ - شعراء(۲۶) / ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰ - ص(۳۸) / ۸۶ - شوری(۴۲) / ۲۳.

به طور کلی قرآن از دید روان‌شناسی و نفسانی به قضیه نگاه کرده، پیدایش چنین حالت و صفات را یک نوع بیماری روانی و از حرکت افتادن و سنگ شدن دل تلقی می‌کند. بیماری قلب و سنگ شدن دل‌ها و مغزها که با فراموشی خدا و همگامی با شیطان همراه می‌باشد. همان‌طور که گفتیم آیات و اشارات مربوط به سنگ‌دلی و بیماری قلب‌ها مربوط به دوران پیشرفته دعوت و آفت‌زدگی‌های آینده‌ی امت است که ارتباط با روحانیت پیدا می‌کند. کار سنگ‌دلی و دوری از حق به آنجا می‌رسد که از پس و پیش کردن کلام خدا یا دست بردن در رسالت انبیاء و هرگونه دشمنی و خیانت امتناع نمی‌ورزند.

در این زمینه می‌توانیم توضیحاتی در آیات ذیل که به ترتیب زمان نزول ردیف شده‌اند به دست آوریم:

۱- ۱۰۲/۶ ب- فرقان (۲۵) / ۱۸ : «أُولِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا.»

(... و لکن آنها و پدرانشان را بهره‌مند(از زندگی و لذت‌های دنیا) ساختی تا آنجا که یاد و گفتار تو را فراموش کردند و قومی خالی و تباه شدند.)  
از این توضیح چنین برمی‌آید که تمتع و میراث دنیا باعث فراموشی خدا و تباهی دل‌ها می‌شود.

۱۰۴/۱۰ ب- حج (۲۲) / ۵۳ : «لِيَجْعَلَ مَا يُقْبَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.»  
(تا آنکه القائنات شیطان فتنه و آفت دل‌های بیمار و سنگدلان شود و بدان که مخالفین و منحرف شده‌های از حق در شقاوت و جدایی دور افتاده‌ای قرار دارند.)

القائنات شیطان در بیماران سنگدل کاری می‌شود.

۱۴۱/۱ ه- زمر (۳۹) / ۲۲ : «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَيَّ نُورٍ مِّن رَّبِّيَ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.»

(آیا کسی یا کسانی که خداوند سینه‌هایشان را برای پذیرش اسلام شکافته و آماده کرده است و بر روشنایی و نوری از جانب خدا استوار می‌باشند (مانند تاریک‌دلان و سنگ‌دلان) پس وای بر آنها که دل و دیده‌شان از یاد خدا مانند سنگ شده است؛ چنین اشخاص در گمراهی آشکارند.)

دل‌هایی که سنگ شده از ذکر خدا هستند نور و هدایت خدا را نمی‌بینند.

۲- ۱۵۵/۴ هـ. - اعراف (۷) / ۵۱: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.»

(کسانی که دین خود را سرگرمی و بازیچه گرفته و زندگی دنیا آنها را مغرور و فریفته نمود بنابراین امروز ما آنان را فراموش شده می‌گیریم، همان‌طور که آنها حضور و دیدار چنین روزی را فراموش کرده بودند و آیات و نشانه‌های ما را انکار می‌کردند.)

به بازی گرفتن دین و فریفتگی دنیا باعث فراموش کردن آخرت و خدا می‌شود.

۲- ۱۶۱/۵ هـ. - حدید (۵۷) / ۱۶: «الْمُ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.»

(آیا موقع آن نرسیده است که ایمان‌آوردگان دل‌هایشان برای خدا و در برابر آیات حقی که نازل شده است متواضع و نرم شود و مانند کسانی نباشند که پیشتر دریافت کتاب کرده مهلت و مدتشان به درازا کشیده بود و دل‌هایشان سنگ گردیده و بسیاری از آنها عصیان ورزیدند.)

خطاب به ایمان‌آوردگان و وصف حال باسوادان اهل کتاب است.

۴- ۱۵۶/۴ هـ. - حشر (۵۹) / ۱۹: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.»

(و مانند کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و بالنتیجه خودشان را فراموش کردند، سرکش‌های فاسق همان‌ها هستند.)

خطاب به مسلمانان است که مانند گذشتگان نبوده خدا را فراموش نکنند تا کارشان به فراموشی خودشان و سرکشی در برابر خدا کشیده نشود.

۶- ۱۶۷/۶ هـ. - انعام (۶) / ۴۳ و ۴۴: «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ.»

(پس چرا وقتی سختی‌ها و شدت عمل ما بر آنها رسید به عوض زاری

کردن و ملایم شدن سنگدلی نشان دادند و شیطان کارهای آنان را (در نظرشان) زیبا جلوه داد؟

و چون پند و تذکرات ما را از یاد بردند درهای همه نعمت‌ها را به رویشان باز کردیم تا خوشحال و مغرور شدند و ناگهان گرفتارشان کردیم به طوری که ناامید گشتند.

اینها کسانی هستند که در برابر سختی‌ها به جای تضرع و تواضع به درگاه خدا سنگدلی و شقاوت نشان داده کارهایشان را شیطان زیبا جلوه می‌دهد و چون خدا را از یاد می‌برند به فراخی روزی و دلخواه زندگی نیز می‌رسند ولی ناگهان گرفتار و مأیوس می‌شوند.

۱۰ / ۱۹۱ هـ . - مائده (۵) / ۱۳ : «فَبِمَا نَقُضِهِم مِّثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسَوُّوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»

(پس در اثر پیمان‌شکنی آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان را سخت نمودیم کلمات (خدا) را جابه‌جا می‌کردند و آنچه را تذکر و پند داده بودیم به فراموشی سپردند به طوری که همواره خیانت‌هایی از آنها به آگاهی می‌رسد جز از ناحیه اندکی از آنها، مع ذلک از ایشان در گذر و صرف نظر نما زیرا که خداوند نیکو کرداران را دوست دارد.)

وصف حال پیمان‌شکنان یهودی است که سنگدل شده تعلیمات و پنجاهای خدا را پشت گوش می‌اندازند و عالماً عامداً کلام خدا را جابه‌جا کرده غالباً خیانت پیشه‌اند.

#### مکانیسم قضیه

وقتی دین برای انسان دکان شود و زهد و تقدس یا علم و ارشاد وسیله معاش و مقام گردد، صنوف و طبقات ممتازه‌ای تشکیل می‌شود که در جامعه برخوردار از احترام و اقتدار یا مزایا و منافع بوده، خواه‌ناخواه برای جلب مقام و مزایای بیشتر پای ریاکاری و انواع تظاهر و تبلیغ در میان خواهد آمد و دنباله‌اش به جلوه‌گری و خودآرایی و بالاخره به بازیگری با دیانت و عبادت خدا کشیده خواهد شد. کم افرادی پیدا خواهند شد که اهل اخلاص و اراده قوی و صاحب تقوای واقعی باشند و دانسته و ندانسته در دام دنیاپرستی و جاه‌طلبی نیفتند.

همان‌طور که در جوامع، پارچه‌فروشی و میوه‌فروشی یا مبلمان‌سازی وجود دارد، کار و حرفه عده‌ای نیز «دین‌فروشی» می‌شود. برای توفیق در این خدمت و رونق بازارشان مانند کاسب‌های معامله‌گر، هم به آرایش و جالب بودن دکانشان - یعنی خودشان - می‌پردازند و هم کالای ارائه شده را هر چه مطلوب‌تر و مشتری‌پسندتر به نمایش می‌گذارند.

فروشنده‌ی بازاری اگر مغازه‌اش را دکوربندی و چراغانی کند و محصول و مصنوعات را به‌صورتی که مطلوب مردم است «درآورد»، و حتی اشتها و تمایل آنها را تحریک کند، - اگر فریب‌کاری و کم‌فروشی یا جازدن جنس قلبی در کار نباشد - به آنها ایراد چندانی نیست. نیازهای دنیایی مردم و معیشت دنیایی خود را تأمین کرده‌اند. ولی متاع دین که باید پسند خدا و مورد مصرف آخرت باشد با متاع دنیا فرق دارد. اگر تمایلات و خواسته‌های شخصی دنیایی، چه برای خود و چه برای دیگری و مشتری پیش آید، خاصیت خدایی بودن و اخروی بودن را از دست می‌دهد. کالا و کلام یا عمل، تغییر ماهیت داده شیطانی و شرک و موجب زیان و عذاب می‌شود. کاسب برای فروش بیشتر، کالایش را زینت می‌دهد، روسپی‌تن‌فروش صورتش را زیبا می‌سازد و روحانی دین‌فروش سیرتش را می‌آراید.

زاهدها و واعظ‌ها و قاضی‌ها یا مفتیان و فقیهان و دانشمندان دین وقتی ایمان و اعمالشان با مردم و با معاش و مقام ارتباط پیدا کرد، ممکن است به راحتی و ناخودآگاه و در حالی که تصور می‌نمایند به سود دیانت عمل می‌کنند در دو خط یا دو دام بالا بیفتند:

(۱) ریاکاری و دورویی،

(۲) تبلیغ و تحریف دین.

آن‌طور که با منافع و افکار و با فرهنگ و عادات دینداران بازار و غیر آنان تطبیق نماید، آفتی می‌شود که ریشه‌های اخلاص و استقلال و ارتقاء یا تقرب به خدا و تأمین آخرت را می‌سوزاند.

اولین اثر روانی یا نفسانی ریاکاری و بازیگری، از ارزش و اعتبار انداختن شخص در نظر خود اوست، همراه با سواری دادن به شیطان و دور شدن بیشتر از رحمان. شخص، هم خویشتن خود را از دست می‌دهد و از ماهیت و ارزش فطری خویشتن دور می‌شود و هم خدا و حضور و حاکمیت او را از یاد می‌برد. به این ترتیب، تظاهر

و تزویر، خوی ثانوی شخص و سنت صنفی می‌گردد. با صورتی جدایی از سیرت یا ظاهری فریبده و باطنی آشفته. دل آدمی از صفا و سکه می‌افتد و چون اثرپذیری در برابر تذکر و ترس از خدا و نصیحت مردم را از دست می‌دهد، به طوری که در آیات فوق دیدیم، همچون سنگ می‌شود.

\* \* \*

این همه اندرز و شعار که بزرگان ادب و حکمت ما در ذمّ زاهدان و واعظان و فقیهان حرفه‌ای سروده و آه دل سرداده‌اند بی‌جهت نیست!<sup>۱</sup>  
به قول سعدی:

زاهد که درم گرفت و دینار      رو زاهد دیگری به دست آر  
ترک دنیا به مردم آموزند      خویشان سیم و سکه اندوزند  
یا به قول حافظ:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند  
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند  
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس  
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند  
گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری  
کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند

### روحانیت راستین

اگر روحانیت‌ها در حرفه‌ها و انواع گوناگون خود، حالت اخلاص به خدا و استقلال از معاش و مردم داشته، زندگی و موفقیت دنیایی خود را از راه کار و کسب و زحمت و خدمت تأمین می‌کردند، رسالت‌های الهی دچار آفت و قلب ماهیت نمی‌شد. اگر در جوامع توحیدی تعلیم و تفقه در دین و امر به معروف و نهی از منکر و به طور کلی خیرخواهی و راهنمایی که وظیفه‌ی هر دیندار یکتاپرست است «طَلَبًا لِمَرْضَاةِ اللَّهِ»

---

۱. شرح مفصل در کتاب بازیابی ارزش‌ها. جلد چهارم، مقاله «دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما»، صفحات ۱۷ تا ۱۹.

این اثر اکنون در جلد بیست‌وسوم مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «بازیابی ارزش‌ها(۲)» تدوین یافته است.

انجام می‌شد، یعنی از روی ایمان و عشق به خدا و دوستی و دفاع مردم صورت می‌گرفت - یا صورت بگیرد - هم «اسلام ناب محمدی» شناخته می‌شد و هم دین بدون اکراه اجرا می‌گردید. نتیجتاً دنیا و آخرت ما آزاد و آباد می‌گشت.

البته نمی‌گوییم که هر مقدس و روحانی چنین است و نه آنکه آنچه علمای دین و فقها و مراجع از اسلام فهمیده و از شریعت و احکام گفته‌اند مخدوش و مردود است. یا اصلاً شغل و وجودشان منشأ فایده و مورد نیاز و ضروری جامعه نبوده است. بلکه باید فکری کرد و راهی اندیشید که ضمن تأمین نیاز اجتماعی و دینی عامه، توحید و رسالت دچار انحراف‌های مفسده‌آور و آفت نشوند. این را هم نمی‌خواهیم بگوییم که روحانیت و فقاہت یا وظیفه تحقیق و تعلیم و تبلیغ دین یک عمل زائد یا نهاد زیانبخش بی‌حاصل بوده است و به خودی خود آفت رسالت محسوب می‌شود. نهاد روحانیت اگر اصالت دینی و الهی ندارد و گاه‌گاه معارض و مدعی خدا و انبیاء و آیین نیز گردیده، تجدید بعثت و رسالت را باعث شده است ولی موضوع و مشغله‌ای است بشری و اجتماعی. روحانیت پایه‌پای ادیان و در طی اعصار، روی احتیاج امت‌ها و اجتماعات دیندار به وجود آمده، شکل گرفته و تکامل یافته است. ضمن آنکه منشأ خدمات سرشار ایمانی و شریعتی و آثار بی‌شمار دینی و اجتماعی کثیر شده است.

تعلیمات پیغمبران راستین و به‌طور کلی پیدایش انبیاء و پدیده‌ی نبوت، با مبدأ خالص خدایی آن، خارج از درک و دسترسی بشر می‌باشد و همان‌طور که در کتاب کوچک «درس دینداری»<sup>۱</sup> تشریح شده است، بلافاصله بعد از رحلت پیغمبران و حتی حیات ایشان، مکتب و مقصد انبیاء در معرض ابهام و اشکال و انحراف قرار گرفته است. از یک طرف آفت‌زدگی و ضرورت اعزام رسولان تازه به‌وجود آمده است و از طرف دیگر توده‌ی گروندگان که علاوه بر بشر بودن و دوری از جدایی سبحان، فرصت و ظرفیت تعلیم و تفقه در دین را نداشتند طبعاً و قهراً خواهان کسانی شده‌اند که داناتر و واردتر از خودشان در این امر بوده جوابگوی مسائل و مشکلاتشان بشوند. خصوصاً در زمینه‌های تشریفاتی و شخصیتی و عملی یا جهات دنیایی دین که

۱. «درس دینداری» حاصل تقریرات سال ۱۳۴۰ در دانشسرای تربیت معلم تعلیمات دینی است که تدوین یافته و در سال ۱۳۴۶ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است و هم‌اکنون یکی از آثار مندرج در جلد نهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث ایدئولوژیک»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار روانه‌ی بازار کتاب شده است (ب.ف.ب).



بیش از ایمان و عرفان خدا یا اخلاق و تقرب انسان و بیش از حیات جاویدان و زندگی بعد از مرگ قابل فهم و مورد علاقه‌شان می‌باشد. به این ترتیب بوده است که روحانیت به‌عنوان یک شغل و حرفه یا صنف برجسته شکل گرفته و توسعه یافته است. علم دین نیز به‌عنوان یک کالای پرمصرف و ارزشدار خریدار پیدا کرده، وارد در بازارهای اجتماع و اقتصاد و سیاست گردیده است.

در اینجا است که نازل‌کننده قرآن با آگاهی کاملی که به فطرت انسانی و به نادانی و ناتوانی امت‌ها دارد و نخواسته است که دین خدا دکان خاصان شده و آتش رزق و ریا خرمن دین را بسوزاند و دست آخر سر از شرک و گمراهی درآورده، حاصل نهایی آن اسارت و هلاکت انسان‌ها گردد، چنین مقرر داشته است که دین قیّم و حنیف او از جرگه‌ی ناس و از حالت بشری الهی خارج گردد. بنابراین یک حالت غیرحرفه‌ای و غیرطبقاتی به آن داده و چنین فرموده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.»  
(توبه (۹) / ۱۲۲)

(برای مؤمنین امکان ندارد که همگی (برای کار دین) راه بیفتند پس چرا از هر فرقه و قشر گروهی به حرکت و خروج از دیار و مشاغلشان درنیایند تا تفقه در دین کنند و بتوانند در مراجعت به وطنشان مردم را هشدار داده از گمراهی و تباهی برحذرشان سازند؟)

در این آیه یکی کلمه «مِنْهُمْ» را می‌بینیم که خودجوشی و داوطلبی از میان فرقه‌ها و مردم را می‌رساند. دیگر فعل «لِيُنذِرُوا» است که انذار را می‌رساند. مجموع آنها منطبق با برنامه و وظیفه پیغمبران می‌شود، با این تفاوت که به جای «يُوحَىٰ إِلَيْ»<sup>۱</sup> که خاص انبیاء است «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» آمده است. یعنی از راه تفکر و تعلیم و تدبیر در آنچه ارتباط با پیامدهای آخرت و عبادت پیدا می‌کند. بنا به این آیه، کار عمده و اصلی وعاظ و مصلحین و مبلغین فهم دین و آگاهی و هشدار دادن به مردم است. در آیه از شریعت و فقاہت، در اصطلاح امروزی کلمه، صحبت نشده است. ضمناً اگر این آیه تکلیف سفر کردن و دور از وطن شدن برای تفقه در دین را از گردن عموم برداشته و اکتفا به داوطلبان معدود امت می‌نماید و انذار مردم و انتقال تفقه در دین را

متوجه «کافه مؤمنین» می‌کند برای آن است که دینداری و دین‌شناسی یا قرآن‌شناسی وظایف توأم با یکدیگر بوده حالت اختصاصی و انحصاری و صنفی نداشته باشد.<sup>۱</sup> آیه فوق را مدرک اصالت و مأموریت برای شغل و صنف روحانیت گرفته‌اند. در حالی که نه تنها آیه به طوری که توضیح داده شد چنین امری را نمی‌رساند، بلکه قرآن اصرار دارد خدا و انسان را به یکدیگر نزدیک دانسته، هرگونه واسط و رابط را حذف نماید. آیاتی از قبیل «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»<sup>۲</sup> یا «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»<sup>۳</sup> شاهد این مدعاست. خطاب‌های قرآن همه جا دسته‌جمعی و مستقیم بوده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۴</sup> است و رسول اکرم به مؤمنین توصیه «فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»<sup>۵</sup> می‌فرماید. در حزب الله که گروه تشکیلاتی قرآن است همه مؤمنین جا دارند بدون آنکه تفکیک و تمایزی برای صنف و نژاد و مال و اولاد و حتی علم و خدمات قائل شود. اطاعت از محترمین و روساء و بزرگان (سادات و کبراء) را هم موجب گمراهی و گرفتار شدن آتش جهنم می‌شمارد.

اگر خواسته باشیم واقعاً روحانیت از حالت فرقه و صنف یا مقام و منفعت بیرون آمده، «الله» و «النَّاس» شود و دنیا و آخرت امت‌ها را درست کند، یگانه راه همان است که نیت و عمل روحانیون، هر دو «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» باشد و «ارشاداً للناس» انجام گردد. به موازات این امر معاش و موقعیت اجتماعی تفقه‌کنندگان در دین و انذارکنندگان مردم نیز مستقل از وظایف روحانی‌شان باشد. کار دین و فعالیت و فداکاری‌های مربوط به آن را به قصد عبادت خدا و صرفاً از روی ایمان و ذوق و عشق شخصی انجام دهند.<sup>۶</sup>

اشکال یا نگرانی که پیش می‌آید و عنوان می‌شود این است که چنین منظور غیرعملی است. می‌گویند دامنه فقه و اصول و سایر علوم و معارف اسلامی و همچنین

۱. یک شاهد مثال بارز این وضع نمونه کوچک و جالب مردم شهر بشرویه خراسان است که در کتاب پادشاهی خدا تحت عنوان «نمونه کوچک از حکومت ایمان» (صفحه ۷۷) به نقل از کتاب «منم تیمور جهان‌گشا» آمده است.

۲. ق (۵۰) / ۱۶: ... و از شاهرگ [ش] به او نزدیک‌تریم.

۳. بقره (۲) / ۱۸۶: ... [بگو:] من [به همه] نزدیک هستم و به ندای هر که مرا [به نیایش] بخواند، پاسخ خواهم داد؛ ...

۴. بقره (۲) / ۱۷۸: ای ایمان آورندگان...

۵. توبه (۹) / ۷: ... شما هم متقابلاً به عهد خود پای‌بند باشید...

۶. به اصطلاح امروزی آماتور باشند نه پروفیسور یا حرفه‌گر.

مسائل و مشاغل روحانی چنان وسیع و وقت گیر شده است که با توأم کردن آنها با اشتغالات اداری یا کاسبی و غیره و استفاده از درآمدهای مربوطه جور در نمی آید. استدلال می کنند که اگر روحانیت در شعبه‌ها و شقوق گوناگونی که دارد از دریافت هزینه و حق الترجمه یا وجوهات شرعیه محروم بماند، هم حوزه‌ها تعطیل خواهد شد و هم منابر و محراب‌ها بی‌واعظ و ملا خواهد گشت. البته یک سلسله خرج‌ها و کارها هست که جنبه‌ی عام داشته و اشکالی ندارد که از محل صدقات، وقف، نذورات یا هدایای مؤمنین و وجوه به اصطلاح شرعی و حتی بودجه‌های دولتی، پرداخت گردد. مانند ساختمان و اداره مساجد و مدارس یا کتابخانه‌ها و مؤسسات خیریه و به پا داشتن مجالس و اجتماعات و انجام فعالیت‌های مذهبی عمومی یا انتشارات و مطبوعات و مطالعاتی که برای تحقیق و تعلیم و تبلیغ لازم باشد. متصدیان با صلاحیت یا عاملین این امور می‌توانند مانند هر کارمند و کارگر یا کاسب، حقوق و پاداش یا بهای کالا و کار خود را دریافت دارند. آنچه باقی می‌ماند و مهم و مورد نظر می‌باشد قیام به انذار و ارشاد و اصلاح مردم و فریضه‌های عبادی - اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر و سایر خدمات دینی کلیدی است که برای مسلمانان مستحب یا واجب عینی و کفایی شمرده شده است. چنین کارها و وظایف، تا آنجا که به مطالعه و تحقیق و به تبلیغ و به تتبع یا فتوا مربوط می‌شود در حکم تدبیر و تولیدات دینی محسوب می‌شود که جنبه‌ی اصلاحات ایمانی شرعی، در معتقدات و احکام را داشته، و باید به دور از جذبه‌های شیطانی منفعت و مقام انجام گردد. مسئله و موضوع قابل تشبیه به تولیدات ذوقی و معنوی و فکری است که نظایر آن را در همه اقوام و آیین‌ها، در ادبیات و عرفان و در رشته‌های هنری و فلسفی یا انسانی و اجتماعی دیده‌ایم. در قلمروهای علمی و فنی و سیاسی نیز کم نبوده است. شاید بتوان گفت که هیچ یک از این نوع تولیدات انسانی و شاهکارهای دل و دماغ، محصول شغل و مقام یا ملازم با استخدام و استفاده‌های مادی و مقامی نبوده است و باید آنها را از مقوله‌ی تراوشات خودجوش اشخاص دانست. چه بسا توأم با مزاحمت و محرومیت و صرف مال و جان نیز شده است.

اشعار و افکار سعدی، حافظ، باباطاهر و ویکتور هوگو یا مکاتب فلسفی و فکری و ایدئولوژی‌های امثال سقراط، ارسطو، کانت، دکارت، ماکیاولی، مارکس و غیره را مؤسسات رسمی مذهبی یا دولتی و انتفاعی به وجود نیآورده‌اند. حتی نظریات و اکتشافات

علمی و فنی گالیه‌ها، پاستورها، بوعلی سیناها، ادیسون‌ها، و اینستین‌ها و قسمت اعظم اختراعات و تئوری‌های تکان‌دهنده‌ی دنیای صنعت و علم، برای فروش یا عرضه به بازارهای خصوصی و عمومی و دولتی نبوده است و از جمله تلاش‌ها و تولیدات غیرانتفاعی به‌شمار می‌رود که به‌صورت داوطلبانه ذوقی یا ایمانی انجام گرفته است. البته بعضی از صاحبان چنین افکار و آثار، خصوصاً در دوران‌های اخیر که همه امور و فعالیت‌های کشورهای پیشرفته روی غلطک‌های سازمانی و اقتصادی و سیاسی و برنامه‌ریزی شده قرار می‌گیرد، در کاری و جایی مسئول و مشغول و موظف بوده‌اند و گاهی مأمور تحقیق و تولید می‌شوند. ولی اکتشافات و اختراعات بزرگ و پیشتازی‌های علمی و فکری و معنوی کمتر روی قراردادهای پولی و رتبه‌ای یا پاداش و وظیفه کاری صورت گرفته است.

درست است که فردوسی مانند فرخی و منوچهری و خاقانی و غزل‌سرایان درباری از پادشاه صله و خلعت دریافت می‌کرده، یا قرار بوده است که دریافت کند، ولی شاهنامه آن شاهکار عزت و شرف ایران در برابر استیلای بیگانگان را، قریحه و غیرت شخصی او که از ایمان به اسلام و عشق به خاندان رسالت سیراب شده بود به‌وجود آورد، نه مقام و منافع و وعده‌های سلطان محمود یا مردم خراسان. کارل مارکس پایه‌گذار پویاترین و فعال‌ترین ایدئولوژی فلسفی - سیاسی تاریخ و مکتب مدعی ادیان الهی، مگر برای تعلیم مکتب و تبلیغ و تحرک میلیاردها مردم دنیا معاش و پاداش دریافت کرد و در حمایت و چارچوب صنف و طبقه خاصی بانی این کاخ عظیم - اگرچه واژگون شده - گردید؟

عرفا و علما و فقهای بزرگ پایه‌گذار در عرفان و دین هم که پیش‌آهنگ مکاتب و مباحث تازه در روزگار خودشان بوده‌اند، میزشان هیچ‌گاه حالت حرفه‌ای نداشته است. بزرگ‌ترین فقیه عالم اسلام بعد از ائمه اطهار که ابوحنیفه است، از جوانی تا آخر عمر صاحب تجارتخانه بوده، از راه کسب و درآمد شخصی اعاشه می‌کرده است. حتی در روزگار خودمان بسیاری را می‌شناسیم که زراعت پیشه و رعیت یا ساعت‌ساز و مرد عمل و تقوی بوده، نان از وجوهات نمی‌خورند، و به همین دلیل در رفتار و نظراتشان عزت نفس و استقلال رأی داشته‌اند. چه لازم که کار دین و ایمان و ارشاد ناس را افراد گُندذهن کم‌مایه‌ی پرنیاز انجام دهند تا سال‌های سال و ساعت‌های دراز روی رساله‌ها و روایات و قواعد زبان افتاده، از کیسه‌ی صدقات و صندوق بیت‌المال ارتزاق نمایند؟

چه بهتر که تعداد کمتر ولی با استعداد و ایمان بیشتر به مصداق فرمایش نبوی:  
«تفکر ساعة خیر من عبادة الف شهر»

یا شعر سعدی:

لاف از سخن چو دُر توان زد      آن خشت بود که پرتوان زد  
کار با محتوا و کیفیت انجام دهند. اصلاً این طول و تفصیل فقه و حوزه که یادگار  
چند صد سال گذشته است و تشریفات تار عنکبوتی که به دور روحانیت پیچیده شده  
است آیا ضرورت دارد و جزء اسلام می‌باشد؟

برای خروج دیانت و روحانیت از دام شیطان و جاذبه‌های دنیا پیشنهاد کرده‌اند  
که روحانیت روزی و نیازهای خود را نه از دولت بگیرد که کارمند مستخدم و  
بی‌ارزش گردد و نه از دست مردم بگیرد که عوام زده و عوام فریب شود، بلکه زیر  
نظارت و در خدمت یک دستگاه دینی مستقل و نیرومند محترمی قرار گیرد که  
وجوهات شرعیه و بزرگان مراجع و معتمدین ملت نگاهدار و ناظر بر آن باشند.  
بعضی‌ها نیز عالم دین را به عالم بدن یا پزشک تشبیه کرده، گفته‌اند کشور بدون  
روحانیت همچون جامعه بی‌طیب است و همچنان که مردم به حرفه طبابت و به پزشکان  
احترام گذاشته رابطه اعتماد و اطاعت برقرار می‌سازند و با پرداخت حق‌المعالجه  
زندگی و رفاه آنان را، بدون آنکه ضایع و فاسدشان کنند، تأمین می‌نمایند، روحانیت  
هم که پزشک جان و ایمان مردم و آبادکننده آخرتشان می‌باشد حق دارد بدون منت  
و وابستگی و به نحو آبرومند دریافت حق‌الزحمه و «حق‌الحیات» نماید.

حداکثر حاصل این راه‌حل‌ها تبدیل رجال دین به کارمندان از کارافتاده و بی‌اثر  
و بیگانه با دین و دنیای مردم خواهد بود. کسانی که اگر کاری و تولیدی هم داشته  
باشند به درد گزارش‌نویسی و آمار و تشریفات می‌خورد. عالم دین اگر از مردم و  
برای مردم و آخرت و هدایتشان نبود، فرقی با صاحبان حرفه‌های دکورسازی و  
سخن‌سرایی نخواهد داشت.

تنها یک راه‌حل وجود دارد و آن اتخاذ شیوه‌ی انبیاء و بازگشت به خدا و خلق  
است. باید عمل روحانیت آزادانه، داوطلبانه، علاقه‌مندانه و فداکارانه یعنی مایه  
گذارنده بوده از میان مردم برخیزد و انجام گردد و واقعاً مخلصاً لله باشد. از میان  
مردم که می‌گوییم نه به معنای عوام، بلکه عموم امت یا از زبندگان دانا و پرهیزکاران  
توانا و همچنین مشارکت عموم، با همکاری اجتماعی برای بیرون آوردن علم و دین

از اختصاص و امتیاز شعوب و صنوف و طبقات به جای خود درست است ولی برای معارفه و خدمت‌گزاری امتیاز و احترام را نزد خدا بدانیم و از طریق تقوا نه نزد خلق، که «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱</sup>.

آنچه پیشنهاد می‌کنیم این است:

اولاً سوادآموزی دین و تعلیم اسلام برای همه‌ی مؤمنین در حداقل لازم و در درجه اول آشنایی با قرآن. هر مسلمان مکلف، قرآن را در متن عربی آن همان‌طور که نازل‌کننده‌ی قرآن خواسته است و به منظور «ذکر» فهم و یادآوری آن را آسان ساخته است، بخواند و بفهمد.

می‌دانیم که قرآن با همه‌ی مردم حرف می‌زند و از ابتدا واسطی و رابطی نخواست، با سوادان یا خاصان و مقربان را «دیلماج» خود قرار نداده است. جز در آیات معدودی که صریحاً با کلمه «قُلْ»، مثلاً در «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ» یا «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»، شروع شده و به تشخیص رسول اکرم این مأموریت داده شده است که رأساً و مستقیماً به آنها بگوید، اما همان‌طور که مکرر گفته شده است در بیشترین موارد مخاطب کلام خدا خود گیرندگان و شنوندگان و خوانندگان قرآن هستند. حتی به خطاب‌های «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» برمی‌خوریم. یعنی هر کس که ایمان آورده باشد و هر کس که آدم باشد طرف خطاب و کلام خداست.

شنوندگان اولیه قرآن عرب‌زبان‌ها بودند که کلام را اگر می‌خواستند راحت دریافت می‌کردند و نیازی به ترجمه و تفسیر نداشتند. اگر توضیحی لازم بود مصادیق «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» در میان‌شان بود.

ما ایرانی‌ها برای آنکه در مسلمانی همدوش و هم‌تراز با عرب‌ها باشیم و مضمون هدایت قرآن و اندازهای رسالت شویم طبیعی است که یا باید قرآن به زبان ما نازل شده باشد یا زبان قرآن را در حد لازم بشناسیم.<sup>۲</sup>

از حسن تصادف یا توفیق ما ایرانیان و اختلاط و امتزاجی که زبان فارسی متداول فعلی با عربی پیدا کرده است مخصوصاً با عربی قرآن و سخنان پیامبر و پیشوایان از یک طرف، و اعجاز سادگی و آسانی آیات در حداقل واژه‌ها و کلمات از طرف

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ... بزرگوارترین شما نزد خدا پروا بیشه‌ترین شماست، ...

۲. البته ترجمه قرآن که از صد سال پیش با تأتی و به تدریج در میان ما مجاز و معمول شده خوب است و به‌عنوان مقدمه می‌تواند مفید باشد. اما هیچ ترجمه‌ای جای اصل را نمی‌گیرد و رابطه انسان با قرآن برقرار نمی‌شود.

دیگر، فهم سخن خدا برایمان راحت شده است. بدون آنکه لازم باشد زیاد در ریشه‌های زبان‌شناسی و قواعد صرف و نحو معطل شویم، یاد گرفتن عربی در حد فهم مقدماتی قرآن و نماز و دعاها به هیچ وجه کار مشکل و وقت‌گیری نیست<sup>۱</sup>.

متأسفانه چهارده قرن است که مسلمانان ایرانی و فارسی‌زبان به بیراهه رفته با قرآن و نماز و خدا بیگانه شده‌اند. معلمین و مراجع و روحانیون ما فشار روی ذهن و زبان و حلق و حنجره آورده‌اند و با اصرار بر قرائت درست و تجوید و صوت یا حفظ سوره‌ها افرادی را هنوز هم آماده برای «روخوانی» در مجالس و مسابقه‌ها می‌نمایند، ولی هیچ از خودشان نمی‌پرسند که آیا لازم نیست آنچه می‌خوانند بدانند که چیست و چه می‌گویند؟!

اگر فهمیدن آیات ضرورت و اهمیت نداشته باشد پس سفارش‌های مکرر و ملامت‌های مؤکد قرآن بر تفکر و تدبر و تعقل آیا برای ما ایرانیان نبوده و نیست و چگونه از طرف ایرانیان و فارسی‌زبانان انجام باید بشود؟ آیا ما مصداق «مَثَلُ الْكَلْبِ حَمْلُ التُّورَةِ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا»<sup>۲</sup> نبوده و نیستیم؟

می‌دانیم که در نزد مسیحیان اروپا یکی از اولین افرادی که در آغاز انکیزیسیون به‌الحاد محکوم شدند و اعدامشان کردند، کسانی بودند که در خانه‌هایشان انجمن کرده انجیل را که به زبان لاتین بود برای خودشان به زبان فرانسه ترجمه می‌کردند! برای ما مسلمانان ایران البته قضیه به این شدت روی نداده است ولی عدم علاقه و عنایت یا عدم احساس مسئولیت نسبت به فهم قرآن در همان زمینه و از همان مقوله است.

تعلیم قرآن یا تعمیم و توسعه آن به فارسی‌زبانان کاری است عملی. هم در دبستان‌ها و آموزشگاه‌ها و کلاس‌های بزرگ سالان قابل اجرا می‌باشد و هم دبیرستان‌ها

۱. سه جلد کتاب آموزش قرآن که از سی سال پیش شرکت انتشار تدوین و توزیع کرده است با آسان‌ترین و عملی‌ترین روش به صورت تقریباً خودآموز، خواندن قرآن را همراه با فهمیدن آن یاد می‌دهد. جوانان دختر و پسر می‌توانند در سنین قبل از بلوغ، آن اندازه عربی را یاد بگیرند که در پایان ده درس جلد اول معنای تمام نماز را بفهمند. با جلد‌های دوم و سوم میزان آگاهی‌شان به آیات و معنای ساده آنها به پوشش بیش از شصت درصد قرآن می‌رسد. اگر جلد چهارم که قرار بوده است به‌ضمیمه یک فرهنگ ویژه قرآن انجام شود تنظیم و تهیه گردد، دانش آموز یا دانشجو از عهده درک اجمالی سراسر قرآن برخوردار آمد. کتاب‌های «آموزش قرآن» تألیف زنده‌یاد مهندس بازرگان است که همراه با دو جلد «راهنمای آموزش قرآن» به صورت جلد پنجم مجموعه‌ی آثار، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. جمعه (۶۲) / ۵ : داستان کسانی که تورات بر آنان تکلیف شد، ولی حق آن را ادا نکردند، داستان چارپایی است بر او کتابی چند؛ ...

و دانشگاه‌ها از عهده انجام آن برمی‌آیند.

حوزه‌ها می‌توانند مانند دانشسراها با تربیت طلاب تخصصی و تعلیم محصلین آزاد و داوطلب، خود تغذیه‌کننده‌ی معلمین و محققین باشند و گنجینه‌ای برای مآخذ و معارف اسلامی از قرآن و روایت و حدیث و تاریخ، و از آراء و عقاید پیشینیان تشکیل دهند. البته برای تدریس علم و تفحص و تحقیق در عقاید و احکام و افکار، اشکالی ندارد که شخص در برابر صرف وقت و تلاش و تولیدی که می‌نماید بر طبق قرار و قواعدی دستمزد و هزینه دریافت دارد، و مؤمنین یا دوایر عمومی و دریافت‌های شرعی، عهده‌دار پرداخت آنها باشند. تألیفات و کتاب‌های اسلامی و اعتقادی نیز مانند هر کتاب ادبی، اجتماعی، علمی و اخلاقی، چنانچه ارزش و اعتبار و خریدار داشته باشد، می‌تواند در بازار آزاد جای خود را باز کند و نویسنده‌اش را حلال‌وار از حق‌التألیف معقول و متداول بهره‌مند سازد. بدون آنکه پای تکدی و تزویر یا آفت و انحراف رسالت پیش آید. نقد آزاد و عرضه کتاب در بازار آراء و افکار، می‌تواند خود محک مطمئن و ضامنی برای اصالت و هدایت شود.

ثانیاً برای تعلیم احکام یا شریعت و شریعات و برای تألیف «رساله‌های عملیه» جهت تعیین تکلیف مؤمنین در مسائل مبتلابه، بدیهی است که همه کس و همگی نمی‌توانند این کار را انجام دهند و با قرآن‌خوانی و تعلیم قرآن فرق دارد. این کارها را انجمن‌ها و جمعیت‌ها و جماعات مساجد انجام می‌دهند و باید داوطلبانه و گزینشی طبیعی باشد.

ثالثاً انجام خدمات و عملیات از نوع بالا اشکالی ندارد که اعاشه‌ای باشد، همان‌طور که مثلاً کتابت و چاپ و فروش و کتابداری یا خدمات مؤسسات عمومی که خیریه و فرهنگی و غیره، حتی معلمی و تدریس قرآن و شریعات می‌تواند هم معاشی باشد و هم موقوفه‌ای.

### سرّ بقاء و سرنوشت روحانیت

ضمن بررسی مسئله روحانیت و متولیان دین و در جست‌وجوی نوع راستین و راه‌های اصلاحی به این واقعیت برخوردیم که پیدایش روحانیت در دنیا و مایه گرفتن آن در کلیه ادیان، مخصوصاً در ایران، یک سلسله علل انسانی و دلایل اجتماعی دارد. حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه و چرا این پدیده یا نهاد، علی‌رغم انحراف‌ها و آفت‌رسانی آن به رسالت، دوام و قوام پیدا کرده است؟ و پس از تجربه انقلاب اسلامی



ایران<sup>۱</sup> چه تحول و چه سرنوشتی می‌توان برای آن حدس زد؟

ریاکاری زاهدان، سالوسی واعظان، دکاننداری فقیهان و رشوه‌خواری قاضیان- ولو تعدادی از آنان- چیزهایی نبوده است که از نظر مؤمنین و مردم ایران مخفی مانده باشد. علاوه بر آنکه کتاب‌های آسمانی تذکرات و هشدارهای چند در این زمینه‌ها داده‌اند غالب شعرای ما و بزرگان ادب و عرفان هر یک به گونه‌ای ادای مطلب کرده طعن و طنزها زده‌اند. نه تنها در گفته‌های ادبی نکته‌های عرفانی این معانی زیاد آمده است، بلکه در حکایات عامیانه و قصه‌های کودکانه نیز نمونه‌های فراوان دیده می‌شود؛ مثل موش و گربه عبید زاکانی یا داستان شیخ زنگوله به پا. مع ذلک خواص و عوام ملت دست از دامن ملاها برنداشته، اعتقاد و علاقه‌شان را ادامه داده‌اند و همواره تحت تعلیم و تأثیر آنها بوده‌اند!

عصر قاجاریه پررونق‌ترین دوران تقدس شیعه و اقتدار و منزلت روحانیون در ایران به‌شمار می‌رود. از شاه تا گدا بیشترین احترام و اطاعت را در حق روحانیت بجا می‌آورده‌اند. مدرسه و مسجد یا روضه و منبر در هیچ زمان این اندازه برخوردار از جمعیت و با نذر و نیازهای پربرکت نبوده است. در همان عصر می‌بینیم در کتاب داستانی «حاجی‌بابا»، نوشته موریه سفیر سیاح شرق‌شناس و نکته‌دان انگلیسی معاصر فتحعلی‌شاه، که در معرفی ایرانیان و ایران بسیار عمیق و ارزنده کار کرده است، ضمن سرگذشت‌های شیرین و تلخ و سیر و سفرهای پرماجرا که به «حاجی‌بابا» می‌دهد، جابه‌جا اشاره‌ها به کنایه‌هایی راجع به زد و بند رجال، بازیگری آخوندها و دغل‌کاری کاسب‌ها وجود دارد. معلوم می‌شود که کار و حال این منبر و محراب در همه جای کشور و پیش همه کس به قدر کافی معلوم بوده است.

جواب معما را به نظر می‌آید بهتر باشد در جامعه‌شناسی ایران و در روان‌شناسی و سازگاری ایرانیان جست‌وجو کنیم. این واقعیت «بشری-مذهبی» را بپذیریم که برای آدمیزاد منفک شدن از دنیا و نگاه نکردن تنها به آنچه در پیش پا و در حول و حوش خود دارد، بسیار دشوار است. انسان بنا به فطرت بشری و عادات موروثی نمی‌تواند دیانت یا خدا و آخرت را از دریچه‌ی زندگی و با دیده‌ی نزدیک‌نگر دنیایی یا منافع و مسائل شخصی نگاه کند. برخورد با دین و برداشت از خدا و آخرت ناچار تحت تأثیر افکار و عوامل و تجربیات زندگی قرار می‌گیرد.

۱. در حقیقت انقلاب روحانی ایران.

در جامعه‌ی ایرانی در طی قرون متمادی دو طبقه و دو شغل اکثریت و دخالت عمده را داشته است. یکی زراعت پیشگان‌اند و شغل کشاورزی، و دیگر بازاریان و کسب و تجارت. ساختمان جسمی و روحی و ساختار اجتماعی و فرهنگی ایرانیان بیش از هر جا در مزارع و دهات و در شرایط ویژه جغرافیای فلات ایران، با آبیاری از قنات، تشکل و تحول یافته، نژاد مخصوصی به وجود آمده است.<sup>۱</sup> دهات ایران نه تنها صادرکننده و خوراک‌دهنده‌ی قسمت اعظم نیازها و افراد مملکت بوده‌اند بلکه از عمده و نوکر و کلفت گرفته تا سپاهی و پیشه‌ور و حتی وزیر و افسر هم از دشت و کوهساران به شهرها سرازیر شده‌اند. مشخص‌تر از همه طلاب مدارس و یا منبری خوان‌ها هستند که به تدریج پیش‌نماز و واعظ و حجت‌الاسلام شده به مرجعیت تقلید ارتقاء یافته‌اند. همچنین مداحان و درویشان که لشکر پرآوازه و افتخار شعراء و فضلا و عرفا را تجهیز کرده‌اند. روحانیت ایران هم از دهات و کشاورزان، راه در شهرها باز کرده در آنجا نشو و نما می‌کند و ارتزاق و فعالیت عمده‌ی آن در میان بازاریان است.

بازاریان که طبقه متوسط و نسبتاً متشکل یا منسجم جامعه‌ی ایرانی هستند و متدین‌ترین طبقات و معتقدترین آنها را تشکیل می‌داده‌اند نزدیک‌ترین رابطه و بیشترین تأثیرات متقابل را با روحانیت دارند. از این جهت می‌گوییم معتقدترین و مقیدترین متدینین بوده‌اند که طبق تأکیدهای مکرر قرآن بیش از سایرین انجام دهنده‌ی دو رکن اصلی ایمان یعنی صلوات و زکات‌اند. و علاوه بر ذکر و دعا و حضور در جماعت ظهرها و سینه‌زنی و زیارت‌ها، خرج در راه خدا می‌کنند. وجوهات شرعی خمس و سهم امام و کمک‌های مالی نسبتاً فراوان، که از محل درآمدهای گاه سرشار به دست می‌آید، هم هزینه حوزه‌ها و بودجه روحانیت شیعه و مؤسسات دینی و خیریه را تأمین می‌نماید و هم جیب ملاها و منبری‌ها را پر می‌کند.<sup>۲</sup>

۱. برای توضیح و تفصیل این مطلب به کتاب یا رساله سازگاری ایرانی - فصل الحاقی کتاب «روح ملت‌ها» - مراجعه شود.

کتاب «سازگاری ایرانی» اکنون یکی از آثار مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۸۰ با نام «مقالات اجتماعی و فنی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).  
۲. با انقلاب اسلامی ایران و حاکمیت روحانیون در نظام جمهوری اسلامی، تغییر اساسی در قضایا رخ داده است. فعلاً دولت یا حکومت است که روزی‌رسان و کارفرمای روحانیت - یا بالعکس - شده است. وجوهاتی که از بازار می‌رسد به طور غیرمستقیم از دستگاه و به دستور دستگاه است. بعدها ممکن است با بهم خوردن معادلات، تغییرات بنیادی در روابط و رفتارهای روحانیت رخ دهد، ولی فعلاً موازین و میراث چند قرنی گذشته را باید حاکم بدانیم.

بازاری‌ها با علما به یک نوع تقسیم وظایف رسیده‌اند. آنها با پولی که درمی‌آورند زندگی روحانیون و سازمان و وظایف روحانیت را بدون احتیاج و اسارت دولت روبه‌راه می‌کنند و اینها با درسی که می‌خوانند و «تفقهی که در دین می‌کنند» هم اصول دین و مسائل شرعی را تعلیمشان می‌دهند و هم نیاز اخروی و شش دانگ بهشت را برایشان تضمین می‌نمایند. خیال علما از بابت ضروریات زندگی و وظایف یا مشاغل دنیایی راحت شده است و خیال بازاری از بابت جلب رضای خدا و مالکیت بهشت اطمینان یافته است؛ البته با نسخه‌ای که از طبیب روحانی می‌گیرند و کلاه‌شرعی‌های حلال‌کننده‌ی گناه‌ها که برایشان درست می‌کنند. با چنین تقسیم وظایف و تخصص که مأخوذ از آداب تمدن می‌باشد و با مسئله‌ی تقلید که از مختصات قرون اخیر تشیع است یک تاجر عمده‌الحاج یا کاسب بازاری کربلارفته به خود اجازه می‌دهد که چندان دربند درک درست دین نباشد. درک درست دین به لحاظ خدا و آخرت و نظری که شرع انور از طریق فرایض و احکام به لحاظ تزکیه و تربیت انسان یا خدمت به خلق و تقرب به خالق دارد، راضی می‌شوند که به درس و دلایل کلیشه‌ای کهنه و اجرای سطحی مقلدانه‌ی رساله‌های عملیه اکتفا بنمایند، نمازهای پنج‌گانه سه‌وقته شده و نوافل را طوطی‌وار ولی از بیخ حلق و سوت و صاد بخوانند، روزه و احیا و ختم قرآن ماه رمضان با وعظ و جماعت ظهر و افطار و خیلی آداب و عبادات دیگر را فراموش نکنند، سالی چندبار تَشْرُفِ عِتَابَاتِ یا مشهد و حضرت معصومه بروند. مخصوصاً پرداخت وجوهات شرعیه تا دینار آخر را از جان و دل انجام دهند ولی کاری به فهمیدن قرآن و نماز و توجه به منظور و خواسته‌های آیات از جمله آیات ذیل و روایات را نداشته باشند :

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

(و از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن، به درستی که گوش و چشم و دل، همه اینها در مسئولیت هستند.)

«أَلَا تَرَىٰ وَازِرَةً وَّزَرَ أُخْرِي.»

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳۸ تا ۴۰)

(که هیچ باربرداری بار دیگری را بر نمی‌دارد.)

و برای انسان جز کوشش‌اش نصیبی نیست.  
و به درستی که (نتیجه) کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

«وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَيَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.» (یونس (۱۰) / ۱۰۰)  
(... و (خداوند) پلیدی را بر کسانی قرار می‌دهد که تعقل نمی‌کنند.)

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۳۴)  
(... و به عهد و پیمان خود وفا کنید به درستی که عهد کننده (نزد خداوند) مسئول است.)

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.» (حدیث نبوی)  
(اطاعت از مخلوق در معصیت خالق جایز نیست).<sup>۱</sup>

«آقا» هم به جای تلاش برای معاش، حضور و همکاری در جامعه، سردرآوردن از مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اداری امت، خود را متحجر و متوقف در مسائل فقهی نماید یا مسئول دعا و دست‌گردان کردن درآمدها و احياناً پیش‌نمازی و موعظه و مراقبت در آداب و مراسم صنفی شوند.

هر دو دسته غافل از این معنی شده‌اند که کار دین یا ایمان و آخرت با کارهای دنیا فرق اساسی دارد. معرفت و عبادت خدا یا تدارک آخرت، تخصص و تقسیم وظایف بردار نیست. مثل این می‌ماند که یکی نماز بخواند، دیگری روزه‌ها را بگیرد و حج و جهاد برود یا آنکه انفاق و صدقات و امر به معروف و نهی از منکر اختصاص به بعضی طبقات داشته، معاف از زحمت و کار باشند؛ در حالی که دین و تعلیمات آن یک حالت تام و تمام داشته متوجه و مشترک برای همگان می‌باشد. همان‌طور که دیدیم خطاب‌های قرآن مستقیماً از طرف خدا یا با وساطت شخص پیغمبر بوده، و میان بندگان و نسبت به میزان بندگی آنان، قائل به تمایز و تفکیک نمی‌شود. همه باید بیاموزند و بدانند و فکر و ذکر کنند با زکات و احسان، و با دعا و دانش در صدد تزکیه و غفران و تعالی خود برآیند. بنابراین تخصص و تمایزی که انحصار و افتخار متولیان دین شده است انحراف و آفتی بر رسالت محسوب می‌شود، و وسیله برای گمراهی و توقف. از طرف دیگر بازاری‌ها طبقه‌ای هستند که توانسته‌اند جمع تقدس و تقرب بنمایند.

۱. «شهاب الاخبار»، صفحه ۳۴۵، حدیث شماره ۶۳۰.

در تقدس و تقوای بسیاری از آنها تا سر حد تعصب و وسواس شکی نیست (یا شکی نبوده است) در حالی که گران‌فروشی و غش در معامله، با پشتوانه‌ی قسم و آیه، یا تعلل و تأخیر و احیاناً استنکاف از پرداخت دین و اقساط و تعهدات، ازسکه‌های رایج بازار یا سوق مسلمین ایران می‌باشد. بدون آنکه شرم و شگفتی داشته آن را منافی و مخرب ایمان و آخرت بدانند! چنین پذیرفته‌اند که هم می‌شود آخرت را داشت و هم دنیا را؛ یعنی هم خدا و هم خرما. به این ترتیب باطناً اشکال و اعجابی در عمل روحانیونی که اهل ریا و فروشنده سکه‌های قلب خدا بوده، ظاهر و باطنشان یا گفتار و کردارشان یکی نباشد ندارند و در گنه ضمیر خود سلب علاقه و اعتقاد از آنها نمی‌نمایند. بلکه احساس یکرنگی و یگانگی می‌کنند و علی‌رغم همه‌ی حرف‌ها، تقسیم وظایف مابین روحانی و بازاری و اعتماد و همکاری ادامه و توسعه پیدا می‌نماید. اما بازاری جدا از طبقات دیگر ایرانی نیست. همان جناب جلالت‌مآب شاعر که پرده‌ی ریای روحانی را با طنز و تند می‌درد و کارهای خلوت او را برملا می‌سازد، مگر در مدح و ثنای سلطان زبان و دل یکسان دارد و مرتکب بدترین گناه یزدان نمی‌شود؟ مگر اغراق و مبالغه زیباترین «صناعت» سخنوری نیست؟ یا الفاظ و تعبیرهای عاشقانه و فاسقانه که در اشعار عرفانی به کار برده می‌شود مگر خودشان مدعی نیستند که ایهام و استعاره بوده، معنی و مراد چیز دیگری است؟

اصولاً زبان فارسی را می‌دانیم که مایه‌دارترین زبان‌های دنیا در زمینه‌ی فحش و تعارف است و در هر مورد، کلام فرسنگ‌ها با منظور و مفهوم یا با عمل و عقیده فاصله گرفته است.

دولتیان و کارمندان یا در اصطلاح قدیم، رجال درخانه و نوکر مآب‌ها، در تملق و نیرنگ و دورویی با ارباب و مردم و در خیانت و رشوه‌گیری سرآمد همه‌ی طبقات بوده‌اند. ما در دوره‌ی قاجاریه چند تن نظیر امیرکبیر داشته‌ایم که مجسمه‌ی خدمت و صداقت یا شهامت و شهادت بوده باشند؟ یا مثل مستوفی‌الممالک که «نه آجیل می‌خورد» و «نه آجیل می‌داد»؟ پادشاهان صفوی و قاجاریه که متظاهرترین و متکی‌ترین سلسله‌ها به تشیع و تقدس بوده‌اند، در مجموع سفاک‌ترین و فاسق‌ترین سلاطین را تحویل تاریخ ایران داده‌اند.

به قول سعدی شیرازی (که خودش، هم «گلستان» و هم «بوستان» را با دیباچه‌ی «منت خدای را عزوجل» نوشته، و رباعی «دوست، نزدیک‌تر از من به من است»، را

گفته و هم طبیات هجو و کثیف را):

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنکه هست گیرند  
بیشتر فرزندان وطن و پرورش یافتگان این آب و خاک آلوده به بیماری دورنگی  
و مشمول این آیه‌اند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.» (صف (۶۱) / ۲ و ۳)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟  
بزرگ است شدت خشم خدا که به زبان (و ظاهر) چیزی بگویید (و  
جلوه دهید) که عمل‌کننده‌ی آن نمی‌باشید.)

با این تفاوت که دروغ و دورویی بازاری و اداری و روشنفکر، دنیای ما را آلوده  
و ضایع می‌کند ولی دروغ و دغلی ملاً، و دکانداری و کم‌تقوایی روحانیت، آخرت  
ما را خراب می‌کند و دین و ایمان‌ها را به باد می‌دهد! بنابراین، این آفت زیانبارتر و  
گناه‌نابخش‌ودنی‌تر است.

حال با چنین سابقه و سنت و با امتحان و آزمایشی که روحانیت شیعه ایران بعد از  
پیروزی انقلاب اسلامی و نشستن بر اریکه رهبری و حکومت و قدرت داد، چه  
سرنوشتی در انتظار او می‌تواند باشد؟

آیا مثل گذشته در همرنگی با ملت و مجموعه، استمرار خواهد داشت یا با افشا  
شدن بیشتر ماهیت آن و با رشد ملت و سرخوردگی اکثریت از روحانیت و از اساس  
ایمان و رسالت، در دو راهی انقراض یا اصلاح و انقلاب افتاده، مانند کلیسای  
کاتولیک بعد از رنسانس دوران تازه‌ای پیش خواهد گرفت؟

امر مسلم این است که تحولی در جریان است و نمی‌توان سرنوشت روحانیت را  
جدای از جامعه و فرهنگ و تغییرات آینده گرفت و مشمول این اصل کلی ندانست که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(... خداوند سرنوشت قومی را تغییر نخواهد داد مگر آنکه خودشان را  
تغییر دهند...)

مسئله‌ای است آموزنده و ارزنده و شاید ضروری که از جهات عدیده‌ی صنفی،  
اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قابل بررسی می‌باشد. ولی وسعت و دقت  
مطلب طوری است که فعلاً از حوصله‌ی کتاب حاضر خارج بوده، و احتیاج به مطالعه  
و نگارش رساله‌ی دیگری دارد.

## فصل هشتم دشمنی‌های دینی و اختلافات و جنگ‌های مذهبی

علی‌رغم اینکه هدف ادیان الهی و یکی از برنامه‌های رسالت انبیاء بعد از پرستش خداوند یکتا، ایجاد محبت و برادری میان انسان‌ها و خدمت و گذشت بوده است، آنچه در عمل و در تاریخ ادیان روی داده است، بیشتر جدال و جنگ مابین فرقه‌های مختلف یک آیین یا پیروان ادیان متفاوت با یکدیگر بوده است.

در عمل و در تلقی پیروان ادیان توحیدی، لازمه‌ی ایمان و اخلاص، تعصب است و طرفداری از هم‌فرقه‌ای‌ها از یک سو، و تبری و تخصم با سایرین از سوی دیگر.<sup>۱</sup> تاریخ شاهد کشمکش‌های فراوان مابین فرقه‌های مختلف ادیان و کشتارها و جنگ‌های مذهبی خونین می‌باشد. از آن جمله دشمنی و آزار یهودیان نسبت به حضرت مسیح و شکنجه‌های رومیان علیه عیسویان نخستین، تلافی‌گری‌های بعدی مسیحیان در جهودکشی و آزار یهودیان که دنباله‌اش را تا هیتلر و کوره‌های آدم‌سوزی داخائو می‌بینیم. مسیحیان در داخله خود نیز اختلافات و جنگ‌های فراوان، خصوصاً میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، داشته‌اند. هنوز هم کاتولیک‌های ایرلند را در جنگ و شورش مستمر علیه انگلیکن‌های بریتانیا می‌بینیم که ترکیبی از استقلال‌خواهی با اختلافات مذهبی می‌باشد.

مسلمانان نیز به هیچ وجه برکنار از اختلاف و دشمنی‌های دینی چه با اهل کتاب و پیروان ادیان دیگر و چه در داخله خودشان نبوده و نیستند: جنگ‌های دارال‌حرب، جنگ‌های صلیبی، کشتارهای علویون و منازعات خونین سنی و شیعه یا معتزله و

---

۱. در بعضی از شریعات‌ها، تولی و تبری، جزء فروع دین ذکر شده است. تولی به معنای دوستی و قبول ولایت امامان و تبری به معنای بیزاری و دشمنی با دشمنان و منکرین آنان.

اشاعره و خوارج و باطنیه و غیره، تا برسد به ۷۲ فرقه که حافظ می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

\* \* \*

هنوز هم از مسائل سیاسی و اجتماعی مهم دنیا و از موانع صلح و آرامش در ایجاد وحدت و استقلال کشورها، تفرقه‌های دینی و جنگ‌های مذهبی است (هندوستان- پاکستان- افغانستان- عراق- لبنان و غیره).

اختلاف و نزاع و جنگ‌های مذهبی آن قدر عادی و فراوان بوده است که تصور شده است دشمنی و دینداری لازمی یکدیگراند و اگر مذاهب از میان بشر رخت بریندد، جنگ و اختلاف جای خود را به صلح و دوستی خواهد داد. در حالی که تنازع برای بقا و درافتادن و درندگی از نوامیس خلقت در حیوان‌ها و آدمیان بوده، دعوا و دشمنی به صورت حسادت و رقابت از درون خانواده‌ها، و در میان برادرها و خواهرها و عموزاده‌ها آغاز گردیده است. بیگانه‌ها دیرتر و کمتر از همسایه‌ها، و همسایه‌ها دیرتر و کمتر از تشکیل دهندگان قبیله‌ها به نزاع و نبرد با یکدیگر پرداخته‌اند. دعوا و دشمنی‌ها نیز بیشتر بر سر برخورداری از کالاها و امکانات و لذات محدود دنیا، و طمع‌ورزی‌های مالی و جنسی و مقامی است. در نزد بسیاری از افراد، اولین احساس و حرکت درونی در برخورد با غریبه‌ها، بدبینی دفاعی و بداندیشی تهاجمی است و کم نیستند کسانی که از قهر و غلبه و از آزار و کشتار هموعان، بیش از شکم و شهوت لذت می‌برن. (گفتار تیمور در کتاب منم تیمور جهانگشا).

این مطلب را که کار آدم‌ها در زمین و زندگی دنیا دشمنی و دعوا تا مرز کشتار است، قرآن در داستان آفرینش انسان به‌عنوان یک امر طبیعی مطرود و محکوم و مهم‌ترین عمل شیطان صریحاً ذکر و برجسته می‌کند:

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَيَّ

حِينَئِذٍ»<sup>۱</sup>

۱. اعراف (۷) / ۲۴: [خدا] گفت: [از بهشت] فرود آید، درحالی‌که [با انبوه نسلتان] دشمن یکدیگرید؛ و تا زمانی محدود در زمین استقرار و برخورداری خواهید داشت.



در حقیقت مذهب و تعلیمات دینی بهانه و پایه و وسیله‌ی محرکه پاگیرانه‌ای برای نزاع و دشمنی‌های ناشی از خودخواهی و دنیاپرستی شده است. دنیاپرستی، در چهره‌ی خداپرستی جلوه کرده است و از آن سوءاستفاده می‌نماید. اما ادیان و آورنده‌ی آنها، یعنی انبیاء، برنامه مقابله با خلق و خوی حیوانی و درندگی داشته، همه‌ی انسان‌ها را از یک پدر و مادر و فرزندان آدم خوانده، از ما احترام و احسان به والدین و حمایت و خدمت به خواهران و برادران را خواسته‌اند. دشمنی‌های دینی و اختلافات و جنگ‌های مذهبی، نفوذی است که شیطان یا خلق و خواسته‌های بشری در مکاتب دینی کرده‌اند و آفت بر رسالت یا انحراف از خداپرستی محسوب می‌شود.

جالب است که می‌بینیم اولین اقدام رسول اکرم (ص) در ورود به «یثرب»، و اولین کلنگ بنای «مدینه‌النبی»، ایجاد آشتی و زدودن دشمنی‌های دیرینه مابین دو قبیله‌ی «اوس» و «خزرج» بوده است و اولین عنایت او به شبه‌جزیره عربستان و به خارج مدینه، عقد قراردادهای تدافعی و عدم تهاجمی یا ایجاد محیط صلح و امنیت در میان کلیه‌ی قبایل عرب، اعم از مشرک و مسلمان و اهل کتاب بوده و قبل از دعوت به اسلام اقدام به خاموش کردن خاکسترها و شعله‌های جنگ نموده است. در سوره‌ی آل عمران (۳)، تصریحاً به این مطلب و به این نعمت توجه داده، و تفرقه و تخاصم مانع هدایت اعلام می‌شود:

«وَاذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.» (آل عمران (۳) / ۱۰۳)

(... و نعمت خدا بر خودتان را همواره به‌خاطر داشته باشید که قبلاً دشمن یکدیگر بوده‌اید و الفت و پیوند میان دل‌هایتان برقرار کرده تبدیل به برادر گشتید و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید که از آن نجات یافتید؛ خداوند این چنین آیات خود را برای شما بیان می‌کند شاید هدایت یابید.)

و بعدها می‌بینیم آنجا که تازه گرویدگان به اسلام درگوشی با یکدیگر خلوت و تبادل نظر می‌نمایند، توصیه‌ای که به آنها می‌شود این است که:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نُّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ

أَجْرًا عَظِيمًا. (نساء (۴) / ۱۱۴)

(خیر و فایده‌ای در بسیاری از رازگویی‌هایشان نیست مگر کسانی که سفارش به صدقه و کارهای پسندیده یا اصلاح بین مردم را می‌نمایند و هر کس که به قصد جلب رضای خدا مبادرت به چنین کاری بکند به زودی پاداش بزرگی خواهد داشت.)

و در بحث‌های آینده خواهیم دید که قرآن خود خدا و ایمان به کتاب او را که بهانه و عاملی برای جدایی و جنگ شده است، وسیله و عاملی برای وحدت و رفع اختلاف و ایجاد محبت قرار می‌دهد. و اصلاً هدف از بعثت پیغمبران و بهانه رسالت آنها را مبارزه با آفت اختلاف و دشمنی قرار داده است.

در یک حدیث معتبر از قول حضرت صادق (ع) نقل شده است که:

«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمَحَبَّةُ وَ هَلِ الْمَحَبَّةُ إِلَّا الدِّينُ.»

(آیا دین چیزی جز دوستی و محبت است، و آیا دوستی چیزی جز دین است؟)

اصولاً مشیت یا قرار و رفتار خدا با آدمی بر رحمت و محبت است. چنین رفتار خدا با بندگان فاضل و مؤمن یا صالح و اهل احسان بدیهی و روشن است و نزد بزرگان مسلم اما با غیرمؤمنین و با بندگان کافر و بدکار یا سرکش نیز، قرآن هیچ‌گاه کلمه‌ی دشمنی و عداوت را به کار نبرده است. همه جا به فعل منفی «لَا يُحِبُّ» برمی‌خوریم و صحبت از دوست نداشتن است:

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>،

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»<sup>۲</sup>،

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۳</sup>،

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ»<sup>۴</sup>،

۱. آل عمران (۳) / ۳۲: ... خدا انکارورزان را دوست ندارد.
۲. آل عمران (۳) / ۵۷ و ۱۴۰: ... و خدا ستم کاران را دوست ندارد.
۳. مائده (۵) / ۶۴: ... و خدا تبه کاران را دوست ندارد.
۴. بقره (۲) / ۲۷۶: ... و خدا هر ناسپاس گناه کاری را دوست نمی‌دارد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا.»<sup>۱</sup>

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.»<sup>۲</sup>

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ.»<sup>۳</sup>

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ.»<sup>۴</sup>

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ.»<sup>۵</sup>

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.»<sup>۶</sup>

و غیره.

تنها در یک آیه دشمنی یا عدو بودن خدا آمده است که آن هم جنبه‌ی مقابله به مثل با دشمنان خدا و فرشتگان و با فرستادگان و واسطه‌های رسالت دارد.

«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ.» (بقره (۲) / ۹۸)

(کسانی که دشمن خدا و فرشتگان او و رسولان او و جبرئیل و میکائیل هستند بدانند که خدا (هم) دشمن کفرورزان است.)

دشمن بودن، عداوت و خصومت ورزیدن، به شیطان و پیروان او نسبت داده می‌شود و می‌گوید او را دشمن خود بگیرید:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا.» (اسراء (۱۷) / ۵۳)  
(به درستی که شیطان دشمن آشکار برای انسان است.)

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ» (فرقان (۲۵) / ۳۱)

۱. نساء (۴) / ۳۶: ... که خدا افراد متکبر و فخر فروش را دوست ندارد.

۲. انعام (۶) / ۱۴۱ و اعراف (۷) / ۳۱: ... که او (خدا) اسراف کاران را دوست ندارد.

۳. انفعال (۸) / ۵۸: ... که خدا خائنان را دوست ندارد.

۴. نحل (۱۶) / ۲۳: ... و او (خدا) سروری خواهان را دوست ندارد.

۵. قصص (۲۸) / ۷۶: ... که خدا سرمستان را دوست ندارد.

۶. مائده (۵) / ۸۷: ... که خدا متجاوزان را دوست ندارد.

(و این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمین قرار داده‌ایم...)

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» (فاطر (۳۵) / ۶)

(به درستی که شیطان برای شما دشمن است پس شما (نیز) او را دشمن خود بگیرید...)

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ» (طه (۲۰) / ۸۰)

(ای بنی اسرائیل به راستی که شما را از (دست) دشمنانتان نجات دادیم...)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» (ممتحنه (۶۰) / ۱)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را دوست هم پیمان خود نگیرید...)

### اختلاف سرچشمه دشمنی و جنگ و تعصب در دین ،

#### انحراف از رسالت سرچشمه‌ی اختلاف

این اختلافات که سر از جدال و دشمنی و جنگ درمی‌آورد از این جهت آفت رسالت محسوب می‌شود که :

۱- هر دسته یا شاخه استنباط اعتقاد خود را مساوی و منطبق با رسالت و شریعت پیغمبر پنداشته یک‌پا ادعای نبوت می‌نماید و طرف مقابل را در اشتباه و خطا دانسته حتی ملحد و دشمن خدا تلقی می‌کند.

۲- الحاد یا عدم قبول مکتب خود را، مستوجب اعدام یا قتل می‌شناسد.

۳- جنگ با آنها را در حکم جهاد و فریضه‌ی الهی و ثواب تلقی می‌کند. به این ترتیب بی‌رحمانه‌ترین جنگ‌ها با پشتوانه‌ی ثواب و حداکثر عذاب درمی‌گیرد.

#### اما قرآن چه می‌گوید ؟

قرآن اصلاً و ابداً، نه تنها اعدام مخالفین به اصطلاح ملحد و کفرورزان، بلکه اجبار و اکراه در دین را تجویز نمی‌نماید، و صریحاً و شدیداً توصیه به تفاهم مؤمنین و وحدت بر محور یکتاپرستی می‌نماید. در این باره آیات صریح فراوان است که به تفصیل در درس کفرزدایی به آنها برخورد کرده و بحث کرده‌ایم، از قبیل :

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره (۲) / ۲۵۶)

(... اجبار و اکراه در دین نیست...)

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده (۵) / ۹۹)  
(چیزی جز ابلاغ بر عهده رسول نیست...)

«فَذَكَرُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ.»

لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ.

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ.» (غاشیه (۸۸) / ۲۱ تا ۲۶)

(پس تذکر بده که تو فقط تذکر دهنده هستی.

بر آنها تسلط نداری.

مگر کسی که روی بگرداند و حق پوشی کند.

پس خدا او را عذابی بزرگ نماید.

به درستی که بازگشت آنها به سوی ماست.

سپس حساب آنها بر عهده ماست.)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (بقره (۲) / ۶۲)

(به درستی که کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی شدند و

نصاری و صابئین هر کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورد و عمل

صالح انجام دهد پاداش آنها نزد خداوند (محفوظ) است و ترسی بر آنها

نبوده محزون هم نمی شوند.)

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ

النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.»

(بقره (۲) / ۱۳۶)

( بگو ایمان آوردیم به خدا و به آنچه به ما نازل شده است و به آنچه که

به ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اخلاف نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیغمبران از ناحیه‌ی پروردگارشان داده شده است، ما بین هیچ یک از آنان جدایی نمی‌اندازیم و ما تسلیم شدگان به او هستیم.)

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا» (آل عمران (۳) / ۶۴)

(بگو ای اهل کتاب به سوی کلمه‌ای که مشترک بین ما و شماست بیایید که جز خدا را نپرستیم و با او چیزی را شریک نسازیم...)

تفرقه و خودمحوری و خود حقی و خودنمایی را قرآن شرک تلقی می‌نماید:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

«مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»

(روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲)

(و از مشرکین نباشید.)

از کسانی که دینشان را فرقه فرقه کردند و شعبه شعبه شدند و هر حزبی به آنچه نزد خود دارد دلخوش است.)

همچنین است عدم اجازه‌ی جدال و امتیازجویی و انحطاط‌طلبی برای اثبات حقانیت و برتری دین خود به صاحبان کتاب. مکرر می‌گوید که اختلافات را به آخرت و به خود خدا موکول کنید و به جای آن با یکدیگر در خیرات مسابقه بگذارید:

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَيَّ اللَّهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»<sup>۱</sup>

عامل و باعث اختلاف و کشمکش را بعد از دریافت بینات، «بغی» می‌شناسد و یکی از علل بعثت انبیاء را رفع اختلاف می‌داند. توصیه می‌شود که در برخورد با ناسزا و استهزاء و حتی آزار مشرکین و معاندین اهل کتاب، صبر و تحمل و بزرگواری

۱. مائده (۵) / ۴۸: ... برای هر گروه از شما آیین و روشی مقرر کردیم؛ و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد [و موحد] قرار می‌داد، ولی می‌خواهد در مورد موهبت اختیار که به شما داده است، شما را آزمایش کند، از این رو در نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت بگیرید، که بازگشت همه شما به پیشگاه خداست و در موارد اختلافان [داوری و] شما را آگاه می‌سازد.

پیشه بگیرند:

«وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا  
بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup>

«وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذْيَ  
كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»<sup>۲</sup>

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ  
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»<sup>۳</sup>

### تفرقه و اختلاف در قرآن

مسئله تفرقه و اختلاف در صفوف اهل کتاب یا اهل توحید، و جنجال و جنگ‌های حاصله از آن و نظری که قرآن نسبت به این جریان یا آفت رسالت دارد، حائز اهمیت و دقتی می‌باشد که جا دارد با تفصیل بررسی گردد.

ظاهراً نه در تفاسیر و تاریخ، نه در کتب کلام و اصول عقاید و نه در فقه و شرایع آفت اختلاف آن‌طور که شایسته‌ی مطلب و نظر قرآن بوده مورد توجه واقع نشده است. البته در مباحث اعتقادی و کتاب‌های موعظه و همچنین در کتب فقهی توجه و تفصیل فراوان به مذاهب و مکاتب و فقه‌های مختلف کلامی، فلسفی، فقهی و عرفانی از دیدگاه‌های عقلی و نقلی به عمل آمده است و غالباً منظور و مفهوم اختلاف را در نظریات کلامی و فلسفی یا در آراء و استنباط‌های فقهی دیده‌اند. کمتر نقل اختلاف و دشمنی‌های مبتنی یا ناشی از آن را مطرح و محکوم کرده‌اند یا در پی راه‌های جلوگیری، نه از خود اختلاف، بلکه از پافشاری‌ها و پیامدهای خصمانه‌ی آن، رفته‌اند.

۱. آل عمران (۳) / ۱۹ : ... و اهل کتاب آگاهانه با انگیزه حسد و برتری‌خواهی که بینشان بود، اختلاف ورزیدند...

۲. آل عمران (۳) / ۱۸۶ : ... و از [جنب] کسانی که قبل از شما اهل کتاب بودند و شرک‌ورزان [سخنان] آزار [دهنده] فراوان خواهید شنید؛ و اگر شکبیا و با پروا باشید، این نشان قدرت اراده [شما] است.

۳. فرقان (۲۵) / ۶۲ : و بندگان [خاص] خدای رحمان کسانی هستند که روی زمین آرام و فروتن راه می‌روند و چون جاهلان آنان را [با سخنی ناروا] مخاطب سازند، می‌گویند: سلامت باشید.

### صورت زمان‌بندی شده آیات تفرقه و اختلاف

برای اینکه نظر خود قرآن مشخص شود، جا دارد به یک جمع‌آوری کلی و تطبیقی آیات حاکی از اختلاف یا مربوط به آن دست بزنیم تا هم منظور از واژه‌ی اختلاف یا تفرق، از دیدگاه قرآن معلوم گردد، و هم آثار و تبعات ناشیه روشن شود و هم راه‌ها و رهنمودهایی که داده شده است مشخص باشد.

برای چنین جمع‌آوری و جمع‌بندی اولاً آیات را به ترتیب زمان نزول ردیف خواهیم کرد تا معانی و منظورها و دستورها روشن تر شود. ثانیاً به‌واژه‌ی اختلاف و انشقاق‌های آن اکتفا نکرده، واژه‌ها و تعابیر دیگری را هم که همراه با اختلاف یا برای تعلیل و حل آن آمده است در نظر می‌گیریم. از قبیل تفرق و تفرقه، تقطیع و انشقاق، تشیع و تحزب، امت واحد و صراط مستقیم، در برابر تفرقه و اختلاف، حزب خدا و حزب شیطان، قضاوت و حکومت خدا، فرق‌گذاری انبیاء و غیره.

تعداد آیات و توجه قرآن در این زمینه زیاد است که به‌طور یک‌جا یا پراکنده آمده است. تا آنجا که تفحص به‌عمل آمد، مجموعاً به ۵۱ آیه یا گروه آیه به ترتیب و به شرح ذیل برخورد شد:

(۱) ۹۰/۵ ب، مؤمنون (۲۳) / ۵۱ تا ۵۳: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ

وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»<sup>۲</sup>

در اولین گروه آیات که در سال ۵ بعثت نازل شده است تقریباً کلیه مطالب و مقاصد را جمع شده می‌بینیم:

امت واحد زیر پرچم خود خداوند و پرواداری از او - قطعه قطعه کردن کار دین و دلخوشی و تفاخر هر حزب و گروه به آنچه درک می‌کند و وابسته به او می‌باشد، جمع کردن کلیه پیغمبران در یک مأموریت که باید همچون سایر مردم ارتزاق نموده

۱. رقم ۹۰ سمت راست معرف شماره نزول گروه آیات همزمان بر طبق جدول ۱۵ از کتاب سیر تحول قرآن می‌باشد. رقم ۵ و حرف ب نیز که در سمت چپ آمده است سال نزول آیه را تعیین می‌نماید که بعد از بعثت (ب) و در مکه بوده است یا بعد از هجرت (ه) و در مدینه.

۲. از ترجمه کردن آیات این قسمت صرفه‌جویی به‌عمل آمده و به‌جای آن توضیحات لازم بعد از هر چند آیه داده شده است.



مردان عمل و خدمت باشند و خدا را ناظر اعمال خویش بدانند.

(۲) ۹۲/۶، زخرف (۴۳) / ۳۳: وَلَوْ لَأَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا

لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُفْهًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ.

(۳) ۹۲/۶، زخرف (۴۳) / ۶۳: وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ

بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيِّنَاتِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا.

(۴) ۹۲/۶، زخرف (۴۳) / ۶۴: إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا

صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ.

نتیجه امت واحد بودن عدم امتیازگذاری در تمتع‌های دنیوی، از طرف خداست. برای اولین بار و در رسالت عیسی (ع) صحبت از اختلاف کاری‌های بنی اسرائیل به میان آمده است و تذکر اینکه شما و ما یک رب بیشتر نداریم و فقط او را بندگی کنید که معنای راه مستقیم چنین است.

(۵) ۹۴/۶، انبیاء (۲۱) / ۹۲: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون.

باز معنی و مفهوم امت واحد بیان می‌شود که بندگی کردن و ارباب گرفتن تنها خداست (به دنبال آیات سرگذشت انبیاء)

(۶) ۱۰۶/۷، مریم (۱۹) / ۳۷: فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

مِنْ مَّشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

(به دنبال آیه ۳۶: وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ.)

بعد از قوم موسی صحبت از اختلاف احزاب پیرو عیسی (ع) و خبر از عذاب خدا آمده، و تکراری از تأکید گذشته است.

(۷) ۱۰۷/۷، نحل (۱۶) / ۶۴: وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي

اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْقَوْمِ الْيَاقِينِ.

(۸) ۱۰۷/۷، نحل (۱۶) / ۱۲۴: إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ

رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

و آیات بعدی ۱۲۵ و ۱۲۶: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ

وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ.  
 بعد از موسی (ع) و عیسی (ع) و تکرار اینکه خداوند در روز قیامت درباره‌ی  
 اختلاف قضاوت خواهد کرد، حالا نوبت خاتم الانبیاء است که چگونه و با چه روش  
 حکمت و موعظه و وظیفه دعوت خود را انجام دهد و امت او در برابر آزار و  
 عقوبت‌های اهل کتاب چه موضعی اتخاذ نموده از حدود مقابله به مثل تجاوز ننماید  
 و اگر تحمل و صبر پیشه گیرند برایشان بهتر است.

(۹) ۱۱۰/۸ ب، سجده (۳۲) / ۲۵: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا  
 كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

(به دنبال آیات: ۲۳ - وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ  
 وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ.

۲۴ - وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا  
 يُوقِنُونَ.)

برای دومین بار ارجاع رفع اختلاف به خدا در روز قیامت شده است.

(۱۰) ۱۱۴/۸ ب، نمل (۲۷) / ۷۶: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفْصِلُ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ  
 الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

برای دومین بار مأموریت حل اختلاف به قرآن داده می‌شود.

(۱۱) ۱۱۶/۸ ب - جائیه (۴۵) / ۱۷: وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ  
 بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا  
 كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

برای اولین بار اشاره به عامل اختلاف می‌شود که علی‌رغم آگاهی دریافتی از  
 پیغمبران، راه خودخواهی و بغی یا تجاوز به یکدیگر را پیش گرفته‌اند و برای  
 سومین بار واگذاری حل اختلاف به روز قیامت توصیه می‌شود.

(۱۲) ۱۱۸/۹ ب - هود (۱۱) / ۱۱۰: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا  
 كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ.

(۱۳) ۱۱۸/۹ ب - هود (۱۱) / ۱۱۸ و ۱۱۹: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً  
 وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ  
الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

برای اولین بار اعلام تصمیم خدا بر عدم اجبار برای تحقق امت واحد در این دنیا را ملاحظه می‌نماییم: یا اعلام مشیت خدا بر اجازه وجود اختلاف همیشگی. به استثنای سعادت‌مندهایی که راه وحدت و عدم اختلاف را گزیده و به این جهت مورد رحمت خدا قرار گرفته‌اند.

(۱۴) ۱۲۰ / ۹ب - روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

من الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.  
بعد از بندهای (۱) و (۶) که از تقطیع امر و اختلاف صحبت شده اصطلاحات «رَبْرًا» و «حِزْب» و «فَرِحُونَ» به کار برده شده بود. حالا فعل «فَرَّقُوا» و تعبیر «نَفَرَّقُوا» به کار برده می‌شود و برای اولین بار تفرقه در دین و جدا شدن از امت واحد و انحراف از پرستش خدای یکتا به عنوان شرک تلقی گردیده است که نکته مهمی می‌باشد.

(۱۵) ۱۲۴ / ۱۰ب - حج (۲۲) / ۶۷: لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُبَازِعُوكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ.

(۶۸): وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ.

(۱۶) ۱۲۴ / ۱۰ب - حج (۲۲) / ۶۹: اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

(۱۷) ۱۲۸ / ۱۱ب - یونس (۱۰) / ۹۳: وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

تکرار بند ۱۱ و ملامت اختلافات عمومی بعد از آگاهی از بینات و تعلیمات پیغمبران است.

(۱۸) ۱۳۸ / ۱۲ب - شوری (۴۲) / ۸: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

تکرار و تفصیل بند ۱۳ است که نشان می‌دهد در امت واحد قرار گرفتن ملازمه با

رحمت و خواست خدا دارد و خلاف آن ظلم است و عذاب.

(۱۹) ۱۳۸/۱۲ ب- شوری (۴۲) / ۱۰ : وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

در فاصله دو آیه فوق آیه ۹ :

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتِي وَهُوَ عَلِيُّ  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

را داریم که کاملاً می‌رساند منظور از کلمه‌ی اختلاف که در این آیات آمده است اختلاف افراد و مکاتب در اتخاذ خدا به‌عنوان تنها مولی می‌باشد، مجدداً دستور داده شده که حکم و قضاوت در باره اختلافات باید واگذار به خدا گردیده به سوی او توکل و بازگشت داشته باشند.

(۲۰) ۱۳۸/۱۲ ب- شوری (۴۲) / ۱۳ : شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا

وَالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا

الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي

إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ.

(۲۱) ۱۳۸/۱۲ ب- شوری (۴۲) / ۱۴ : وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَيَّ لَأَجَلَ مُسَمِّي لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ

وَإِنَّ الَّذِينَ أُوْرثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٌ.

(۲۱) ۱۳۸/۱۳ ب- شوری (۴۲) / ۱۵ : فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ

أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ

رُبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ

بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ.

در این سال آخر بعثت در پنج آیه از سوره‌ی شورا (۴۲) و قبل از هجرت به مدینه و تماس با اهل کتاب یک جمع‌بندی از آیات گذشته به‌عمل آمده است و باز تذکر و تأکیدی که اجمالاً به سال ۵ ب در بند ۱ آمده بود مشروحاً می‌شود. هم وحدت شریعت و برنامه مشترک انبیاء با بردن نام آنها اعلام می‌گردد، و هم تفرق و جدایی طلبی منحرفین علی‌رغم تعلیمات پیغمبران و سوء نیت آنان، تصریح می‌شود

که خلاف آن برای مشرک صفتان عملی دشوار است. هم مهلت دادن خداوند تا زمان مقرر تذکر داده شده است و هم شک و تردید داشتن دریافت کنندگان کتاب. در آیات ۸ تا ۱۰ بندهای ۱۸ و ۱۹ نیز به طوری که دیدیم مسئله اساسی امت واحد بودن کلیه پیروان پیامبران و به ولایت گرفتن خدا و همچنین ارجاع حکم و قضاوت و توکل به او آمده بود.

(۲۲) ۱۴۱/ ۱- زمر (۳۹) / ۳: ... وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ...  
(به دنبال زمر (۳۹) / ۲ تا ۴: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ.  
لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفِيَ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.)

نکته ای که در آیه فوق اضافه شده است توجیه گرایش کنندگان به شرک برای شفاعت و نزدیک شدن به خدا از طریق اولیاء آنهاست. اشاره مطلب می تواند به دلیل آیه ۴ به تثلیث عیسویان باشد.

(۲۳) ۱۴۱/ ۱- زمر (۳۹) / ۴۶: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.  
(به دنبال / ۴۵: وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ.)

درد، درد عدم اعتقاد به آخرت و انحصار یافتن به خود و به دنیاست که باعث انحراف از خدا و وحدانیت او می شود.

(۲۴) ۱۴۵/ ۲ هـ - فصلت (۴۱) / ۴۵: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْتَلِفَ فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ<sup>۱</sup>.

۱. این آیه عیناً شبیه به آیه ۱۱۰ سوره هود (۱۱) است که در بند ۱۲ آمده بود و بنا به قرائن تمرکز به نظر می آید که تعلق به سال ۹ بعثت داشته باشد یعنی در زمان بندی سوره فصلت (۴۱) که آیات ۳۷ تا ۵۴ آن متعلق به سال ۲ هجرت شناخته شده است باید تجدید نظر به عمل آید یا لاقلاً برای آیات ۴۵ تا ۴۶ که کم و بیش جدا و مستقل از آیات قبل و بعد می باشد تجدید نظر صورت گیرد.

(۲۵) ۱۴۸ / ۲ هـ - نحل (۱۶) / ۳۹ : لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ.

(به دنبال «و» عطف به آیه ۳۶: وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ...) اشاره آیه به بیان و رفع اختلافات به وسیله پیغمبران است و آگاهی کافران از دروغ‌گویی آنان.

(۲۶) ۱ - ۱۵۱ / ۲ هـ - آل عمران (۳) / ۵۵ : إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي تَدْعِي بِرَأْسِهِ وَارْفَعْكَ إِلَى السَّمَاءِ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

(۲۷) ۱ - ۱۵۱ / ۲ هـ - آل عمران (۳) / ۸۴ : قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

آنچه از مسلمانان خواسته می‌شود ایمان آوردن یکسان به خدا و به کتاب‌های نازل شده از طرف خداست و جدا نساختن انبیاء در رسالت و بالاخره تسلیم شدن انسان تنها به فرستندی آنان. در این بند برای اولین بار جدا نکردن ادیان و آوردن‌گان ادیان از یکدیگر تصریح شده است.

(۲۸) ۲ - ۱۵۱ / ۳ هـ - آل عمران (۳) / ۱۰۳ : وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...

(و در ادامه: ... وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ...) (۲۹) ۲ - ۱۵۱ / ۳ هـ - آل عمران (۳) / ۱۰۵ : وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

(به دنبال / ۱۰۴ : وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَيَّ الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...)

خطاب آیه «۱۰۳» به ایمان آورندگان به رسول اکرم (ص) است و در تذکر و منعی که ضمن آیه ۱۰۵ آمده است اشاره به گذشتگان اهل کتاب شده، مسلمانان را از مشابهت با آنان بر حذر می‌دارد.

۳۰ (۱۵۳/۳ - حج (۲۲) / ۳۴: وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيَّ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ. قبلاً جمله و اعلامیه «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا» که در همین سوره در آیه ۶۷ نازل شده است در سال ۱۰ ب (بند ۱۵) آمده بود. حالا اشاره و ارتباط با فریضه و مناسک حج و ارتزاق از چهارپایان پیدا کرده شاهد مثال توضیحی آورده شده است، با تذکر و تأکید همیشگی پرستش و تسلیم به خدای واحد، علی‌رغم اختلاف در مناسک و شرایع و به منظور آنکه مسلمانان مناسک و مراسم اختصاص حج خودشان را بهانه و وسیله برای جدایی از امت‌های توحیدی نگیرند.

۳۱ (۱۵۴/۳ - آل عمران (۳) / ۱۹: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.

جمله «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» که در صدر آیه آمده است، از اختلاف بین مذاهب و خودخواهی پیروان آنها جلوگیری می‌کند و اینکه پس از توصیه و تأکید «فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» که در بند قبلی آمده بود، قابل توجه است. ضمن آنکه با تخصیص و تعبیری که بعضی از مفسرین مسلمان از آن می‌کنند، صراحت و مباینت کامل دارد.

«اسلام» در اینجا دین خاص ما پیروان خاتم الانبیاء نیست، بلکه دین و آیین واحد همی انبیاء و پیروان آنها می‌باشد که نباید از آن جدا و خارج شد، یا خاص خود دانست. در نزد خدا، هم خدا واحد است و یکتاست، هم امت واحد است و هم دین واحد است. یعنی اسلام همگان.

۳۲ (۱۵۹/۴ - توبه (۹) / ۵۶: وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ بِمِنكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ.

اشاره آیه به منافقین مسلمان است و به صفت تفرقه‌طلبی و تظاهر آنها به یگانگی با مؤمنین.

(۳۳) ۴ / ۱۶۰ هـ - یونس (۱۰) / ۱۹ : وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا  
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

تشکیل امت واحد و تجمع خداپرستان در امت واحد که از بند ۱ سال ۵ ب در جمله‌ی: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون.» آغاز شده بود، بیش از هر موضوع دیگر در تعبیرها و در جمله‌های مختلف تکرار شده است (بندهای ۲، ۵، ۱۳ و ۱۸) اینک مجدداً در یک جمله منفی و قاطع کلی «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً» اعلام می‌گردد.

(۳۴) ۵ / ۱۶۲ هـ - نحل (۱۶) / ۹۲ : وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَصَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ  
أُنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبِي مِنْ أُمَّةٍ  
إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

(۳۵) ۵ / ۱۶۲ هـ - نحل (۱۶) / ۹۳ : وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ  
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِنُسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

(آیه بعدی ۹۴) : وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا  
السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.

در این دو آیه متوالی سوره نحل (۱۶) علاوه بر تذکر «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً  
وَاحِدَةً» تفرقه و تحزب که به منزله‌ی متلاشی کردن و پنبه‌شدن رشته‌های بافته‌شده بیان  
می‌گردد محصول یا معلول برتری طلبی امت‌های توحیدی و سوگند و تصمیم‌گیری‌های  
آنان عنوان شده است که نوعی آزمایش و ابتلا می‌باشد. نتیجه‌ای که به بار می‌آورد  
گمراهی و پیامدهای نامطلوب و عذاب عظیم است.

(۳۶) ۵ / ۱۶۴ هـ - بقره (۲) / ۱۱۳ : وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ  
وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ  
قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا  
كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

(۳۷) ۵ / ۱۶۴ هـ - بقره (۲) / ۱۳۶ : قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْ  
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ



وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ  
مُسْلِمُونَ.

(۳۸) ۱۶۴/ ۵۵ - بقره (۲) / ۱۴۸: وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَطَبُّوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ  
مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.  
(به دنبال آیات ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۵: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ... وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ  
أُمَّةً وَسَطًا... وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ... آمَدَهُ اسْت.)

در آیات بندهای ۳۶ تا ۳۸ فوق از سوره ی بقره (۲) اولاً شاهد مثال از ادعاهای  
انحصارطلبانه و اختلاف اهل کتاب بر سر حقایق مکتب خودشان آورده شده است.  
ثانیاً دستور به مسلمانان داده می‌شود که فرق و تمایز مابین پیغمبر خودشان با پیغمبران  
گذشته نگذارند. بگویند ما به خدا و به کلیه کتاب‌های نازل شده از طرف خدا به  
موسی و عیسی ایمان آورده‌ایم. ثالثاً دستور عملی «فَاسْتَطَبُّوا الْخَيْرَاتِ» داده می‌شود و  
تذکر اینکه هر کجا و در هر مقام که باشیم بالاخره سر و کارمان با خداست. به قبله  
اشاره می‌شود که سمت‌گیری مشترک خداپرستان برای نماز و ذکر خداست و  
یادگار ابراهیم بنیانگذار مکتب توحید و پدر همه‌ی پیغمبران اهل کتاب می‌باشد.

(۳۹) ۱۶۶/ ۵۶ - نساء (۴) / ۱۵۰ و ۱۵۱: إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُرِيدُونَ  
أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ  
وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.  
أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا...

(۴۰) ۱۶۶/ ۵۶ - نساء (۴) / ۱۵۲: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ  
مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.

طبیعی است که با جمع شدن مسلمانان در کنار یهودیان و مسیحیان در دوران  
مدینه و فور آیات وحدت در امت و احتراز از تفرق و تمایز و تفاخر زیادتر شود و  
به تازه‌واردشدگان در اسلام تعلیمات مشخص داده می‌شود. دقت و عنایت قرآن به  
ایمان اشتراکی و اجتماعی به خدا و به همه فرستادگان او به حدی است که اگر مابین  
آیات و آورندگان آنها تمایز قائل شده حق انتخاب و رجحان به خود بدهند چنین  
عملی را کفر تلقی می‌نمایند.

(۴۱) ۱۶۷ / ۶ هـ - انعام (۶) / ۱۵۹ : إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَيَّ وَاللَّهُ ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.

(۴۲) ۱۶۷ / ۶ هـ - انعام (۶) / ۱۶۴ : قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَتَّكِبْ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيَّهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَيَّ رُبُّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

عنایت به مسئله و سخت گیری خدا در یکپارچگی پرستندگانش تا آنجا رسیده است که به شخص رسول اکرم نیز اخطار می شود که اگر راه جدایی و گروه گرایی پیشه کند ارزش و فضیلت خود را از دست خواهد داد! حساب و کار آنها با خداست و خدا آنان را به اعمالشان آگاه خواهد کرد.

آیه بعدی ممکن است توضیح و تفصیل مطالب قبلی باشد که اولاً ارباب و سرور و معبود همه چیز خداست و ثانیاً هر کس مسئول خود و بارکش تقصیرهای خویش بوده اختلافاتشان را خدا روزی که نزد او خواهند رفت روشن خواهد کرد. بشر نباید در قضاوت و کار بشر دخالت نماید.

(۴۳) ۱۷۲ / ۷ هـ - مائده (۵) / ۵۶ : وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُغْلِبُونَ.

در این آیه و در این سال، و در مقابله‌ی مؤمنین و کفار یا متخاصمین اهل کتاب، برای پیروان و جمع شوندگان حول محور یا مجتمع خدا و رسول و مؤمنین، اصطلاح حزب و حزب الله به کار برده می شود و وعده‌ی غلبه به آنها داده می شود. حزب الله چهره‌ی سیاسی جنگی امت واحد است. امت واحد تشکل یافته.

(۴۴) ۱۸۱ / ۹ هـ - مجادله (۵۸) / ۱۹ : اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ.

وقتی یاد خدا از دیده و دل اشخاص رفت، اتحاد و اجتماع آنان در مقابل خدا پرستان ناچار نام و نشان حزب الشیطان را پیدا می کند. حزبی که زیانکار و مغلوب خواهد بود.

(۴۵) ۱۸۱ / ۹ هـ - مجادله (۵۸) / ۲۲ : لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَ

يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

به دنبال بندهای ۴۳ و ۴۴ و با تفصیل و تأیید بیشتر، حزب الله معرفی می گردد. برای عضویت در حزب الله غیر از عقیده و ایمان به خدا و آخرت، مودت نیز هست و ترجیح دادن خدا و مؤمنین بر دشمنان خدا و مؤمنین. ایمان قلبی تأیید الهی و پاداش آخرت را به دنبال می آورد.

(۴۶) ۱- ۱۸۳ / ۹هـ - بقره (۲) / ۱۷۶: ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ  
اِخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.

اختلاف در کتاب، کار کافران اهل کتاب است. اختلاف کردن در کتاب و متفاوت و جدا گرفتن آنها، مانند اختلاف در یکتاپرستی و در رسالت ها ذکر شده است.

(۴۷) ۱- ۱۸۳ / ۹هـ - بقره (۲) / ۲۱۳: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ

مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا  
اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ ثَهُمُ  
الْبَيِّنَاتُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ  
بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

این آیه آخرین و پرتفصیل ترین آیات تصریح کننده امت واحد است که از پیدایش اختلاف در آن صحبت کرده، نقش پیغمبران را در رفع اختلاف گوشزد می نماید و توضیح می دهد که عامل اختلاف، پس از دریافت بینات، نمی تواند چیزی جز بغی و تجاوز و دور شدن از راه راست خدا باشد.

(۴۸) ۱۸۷ / ۱۰هـ - انعام (۶) / ۱۵۳: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

(به دنبال آیات ۱۵۱ و ۱۵۲: ... تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ... وَلَا تَقْرَبُوا

مَالَ الْيَتِيمِ... آمده است)

خروج از راه مستقیم به سوی خدا و انحراف از عقاید و اخلاق و اعمال توصیه شده در قرآن، در حقیقت عدم تبعیت از هدایت خدا بوده متفرق شدن از راه و وصیت خدا و تقوا محسوب می شود، راه مستقیم هم یکی بیش نیست.

(۴۹) ۱۹۱ / ۱۰ هـ - مائده (۵) / ۴۸ : وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

تصدیق کتاب‌های پیشین حضور در امت واحد است و لیکن چون افراد بشر مختلف و متنوع‌اند، نیازمند شریعت‌ها و روش‌های متفاوت می‌باشند که وسیله برای آزمایش و تربیت هر کدام باشد. باید به جای تفرقه و تفاخر، اگر راست می‌گویند مسابقه در خدمت و خیرات بگذارند.

(۵۱) ۱۹۲ / ۱۰ هـ - بقره (۲) / ۲۵۳ : تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلُوا الَّذِينَ مِنْ بَدِهِمْ مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.

برای اولین بار جنگ و قتال همراه با «اختلاف» آمده است که به مشیت خدا و رسم طبیعت نسبت داده می‌شود. به بیان دیگر اختلاف ملازمه با طبع و طبیعت بشر دارد.

از خصوصیات قرآن و نشانه‌های الهی بودن آن جمع کردن بین حقیقت و حق از یک طرف و واقعیت و عمل از طرف دیگر است. یک شاهد مثال آن همین امت واحد و نفی تفرقه و اختلاف است. در آیات فوق داریم که به‌طور قاطع حقیقت و حقانیت امت واحد و هدف بودن آن برای انسان‌ها و ادیان اعلام و تبلیغ می‌شود ولی از طرف دیگر گفته می‌شود:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»

یا:

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»

و در آیات قبله صریحاً اجازه چرخش از بیت المقدس به کعبه به پیغمبر و مسلمان‌ها داده می‌شود. یا به اهل کتاب گفته می‌شود:

«لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (مائده (۵) / ۶۸)

و آنچه از آنها خواسته می‌شود این است:

«تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ

شَيْئًا» (آل عمران (۳) / ۶۴)

یا تسلیم به خدا شدن.

### جمع‌بندی و خلاصه‌گیری

۱- عدم اختلاف و جدال و جنگ در میان اهل کتاب و اهل ایمان از اهداف اصلی و برنامه کلیه فرستادگان خداست. قرآن، برخلاف خصلت بشری و استنباط دینداران و رهبران آنان، نمی‌خواهد که اعتقادات و اختلافات دینی بهانه و وسیله برای تفرقه- تمایز- تفاخر- تخاصم و تسلط گردد و جای دوستی و محبت و خدمت را بدانندیشی و دشمنی بگیرد. دشمنی‌های دینی، آفتی بر رسالت است.

۲- مقصد و محور اصلی آیات فوق یکتاپرستی یا توحید است و راه مستقیم او بندگی خالص خداست، بدون آنکه کسی یا چیزی، ولو پیغمبران را با او شریک گرفته، برایشان عشق و ارادت ورزیده شود. هدف و اصرار قرآن صرفاً امت واحد خدا شدن، در حزب او قرار داشتن و تسلیم به او بودن است.

۳- اگر از اختلاف صحبت می‌شود، در مرحله اول اختلاف در وحدانیت خدا و در حاکمیت و پرستش اوست. در مرحله دوم اختلاف در دین، با جداکردن و تفاوت و ترجیح قائل شدن برای پیغمبران مختلف نسبت به یکدیگر، تا از آن راه برای آیین و قوم خود امتیاز و انحصار یا اتصال به خدا به دست آورند. منظور از اختلاف در کلیه آیات فوق به نظر نمی‌آید که اختلاف در استنباط‌های فقهی و احکام و آداب باشد.

۴- اگر از تفرق و تفرقه صحبت می‌شود باز هم جدا شدن از خدا و دین واحد یا اسلام است و تشکیل امت‌های جداگانه، به اعتبار پیغمبران اختصاصی، و همچنین فرق گذاشتن و جدا گرفتن آیین‌های انبیاء مختلف.

به لحاظ لغوی تفرقه و تفرق جدایی و جدا شدن را می‌رساند. یا جدا گرفتن خود و تشکیل دادن حزب و امت و گروه دیگر. چنین تفرقه و تفرق در حکم شرک محسوب شده است و باید جداً از آن خودداری شود.

اگر خدا هدف انسان و معبود و محبوب او باشد، نباید دعوا بر سر راه‌ها و وسایل و وسایط داشته باشند.

۵- امت واحد که همان امت موحد پرستنده‌ی خدای مشترک است، هدف اصلی آیات می‌باشد ولی خداوند مردم را با خصال و خواسته‌های گوناگون آفریده و به هر کدام شریعت و آیین مطابق خودشان را داده است. بنابراین نباید از اقوام مختلف و از مردم انتظار پیروی از شریعت و طریقت یکسان و پیغمبر مشترک و مساوی را داشت. انسان‌ها از این جهت مجازند تا امت‌های جداگانه تشکیل دهند ولی با حفظ وحدت و اشتراک در خدای مشترک واحد.

۶- معنی و مفهوم خارجی و عملی اختلاف، که در آیات فوق به کار برده شده است، از حدود استنباط‌های نظری و لفظی و جدال‌های کلامی و فقهی بیشتر و بالاتر بوده، متضمن جدال و خصومت و مقاتله نیز هست. اختلاف در اتخاذ خدای یکتا و آیین انبیاء انحراف از رسالت و تعلیمات انبیاء است. پیغمبران آمده‌اند که با دلایل روشن و بینات، رفع اختلاف در استنباط و پرستش‌ها را بنمایند. اگر بعد از آمدن پیغمبران و آوردن بینات یا روشن ساختن حقایق، باز هم امت‌ها به اختلاف و امتیازخواهی و برتری‌جویی و جدایی و جنگ پردازند، چنین تفرقه و تخصمی در اثر «بعی» است و خودخواهی. خلاصه آنکه کلیه یکتاپرستان به لحاظ اعتقاد و عبادت و اطاعت خدا جزء امت واحد محسوب می‌شوند. ولی به لحاظ پیروی از پیغمبران و شریعت و سنت آنان می‌توانند در امت‌های مختلف قرار گیرند، بدون آنکه تفاخر و تخصم و انحصارگری ورزند.

۷- برای آنکه چنین حالتی پیش نیاید، دو تذکر مهم داده می‌شود:

(۱) حل اختلاف را به خدا و به آخرت واگذار کرده اصرار به اثبات برتری و

حقانیت خویش نداشته باشند.

(۲) اگر راست می‌گویند و مؤمن به خدا هستند با یکدیگر در خدمت و

خیرات مسابقه بگذارند.

۸- امت واحد، که این اندازه اصرار ورزیده می‌شود، در منطق و منظور قرآن

حالت و کیفیت منسجم یگانه و در عین حال دامنه‌دار گسترده‌ای دارد که شامل جلوه‌های گوناگون و جهات متعدد ذیل می‌شود:

(۱) توحید در پرستش توأم با احتراز از شرک در کلیه اشکال و ابعاد آن.

- ۲) اعتصام به «حَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»
- ۳) صراط مستقیم یا سمت گیری و حرکت به سوی مقصد واحد مشترک.
- ۴) وحدت در کلام و کتاب خدا یا یکی دانستن و اعتقاد داشتن به همه‌ی کتاب‌های انبیاء .
- ۵) وحدت در نبوت و از منشأ و مکتب واحد دانستن و اعتقاد و ایمان به همه‌ی پیغمبران راستین.
- ۶) وحدت در امت و اتحاد یکتاپرستان با احتراز از تمایز و تفاخر و تفرق و تخصم.





## فصل نهم شخص‌گرایی و شخص‌پرستی

### علل تفرقه و تخاصم دینی

به دنبال آنچه در فصل هشتم در بررسی دشمنی‌های دینی و جنگ‌های مذهبی دیدیم، این پرسش پیش می‌آید که چگونه علی‌رغم تأکید پیغمبران بر محبت و وحدت و خدمت و علی‌رغم هشدارهای شدید قرآن از تفرقه و تخاصم اهل ایمان، مع‌ذکب این اندازه تنازع و تفاخر یا اختلافات خونین در امت‌های توحیدی روی داده است و پیروان هر مذهب و مسلک برای خود یا آیینشان انحصار بهشت و امتیازهای مخصوص قائل شده، دیگران را خلاف کار و گنه‌کار و حتی کافر دانسته‌اند. امت آخرالزمان نیز که دریافت‌کننده‌ی قرآن است، هم با اهل کتاب در افتاده، آنها را کافر و دشمن به حساب آورده است، هم در داخله‌ی خود منشعب به فرقه‌های مختلف و مخالف گردیده هر کدام برای خود ادعای انحصار نجات و حقانیت نموده‌اند و هم به مرید و مراد بازی و به شخص‌پرستی گراییده‌اند. در بعضی از رساله‌ها توکی و تبری جزء فروع دین آمده است و بحث عمده درس حوزه‌ها اثبات حقانیت مذهب و معتقدات خودمان و بطلان سایرین بوده است و احیاناً طرد و جنگ با فرقه‌های دیگر، جهاد فی سبیل‌الله در رأس فرایض دینی محسوب می‌گردد.

تقریباً در کلیه‌ی ادیان توحیدی حکم تکفیر امر رایج عادی گشته است و غالباً دشمنی با کافر و قتل ملحد را واجب می‌دانند. در صورتی که هر دوی آنها (به‌طوری که در دروس کفرورزی و کفرزدایی دیدیم) تناقض آشکار با نصوص مکرر قرآن دارد. قرآن هدایت و ضلالت را از یک سو بر طبق مشیت خدا و قانون‌مندی خلقت دانسته، می‌گوید:

«يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (نمل) (۱۶) / (۹۳)

(...هر که را بخواهد هدایت می کند و هر که را بخواهد گمراه می نماید...)

و از سوی دیگر در اختیار و مربوط به خود انسان‌ها اعلام کرده خارج از وظیفه و مأموریت پیغمبران می شناسد:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»  
(یونس (۱۰) / ۱۰۸)

(بگو ای مردم به تحقیق و یقین (کلام) حق از جانب پروردگارتان آمد حال هر کس راه هدایت پیش گرفت به سود خودش هدایت می شود و هر کس گمراه گردد به زیان خودش گمراه می شود و (بگو که) من مأمور مراقبت (ایمان و اعمال) شما نیستم.)

از همان سال‌های ابتدای رسالت برای اینکه خیال رسول اکرم راحت باشد (و گروندگان و مؤمنین بعدی نیز تکلیف خود و موضع گیری در برابر دیگران را بدانند) تصریح می نماید که حساب و کتاب مردم و عذاب و ثواب کافر و مؤمن یا به طور کلی قضاوت در باره هدایت و دیانت اشخاص با خداست. به رسول اکرم (و به طریق اولی به سایرین) چنین مسئولیت و قدرت یا صلاحیت داده نشده است. ضمن آنکه بنا به تصریحات مکرر قرآن، فرستادگان خدا کاری و وظیفه‌ای جز ابلاغ یا تذکر و توجه دادن ندارند. از جمله در سوره‌ی غاشیه (۸۸) که هشتمین شماره نزول را دارد و در سال اول بعثت است تفصیلاً چنین می خوانیم:

«فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ

إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ

فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ

إِنَّا إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (غاشیه (۸۸) / ۲۱ تا ۲۶)

(بنابراین تذکر و پند بده، همانا که تو صرفاً تذکردهنده هستی.

سلطه و سیطره بر آنها نداری.

اما کسانی که روی بگردانند و کفر بورزند.

در این صورت خدا آنها را به بزرگ‌ترین عذاب می‌رساند.

بدان که بازگشت آنها به سوی ماست.

و پس از آن همانا که عذاب آنها (نیز) به عهده‌ی ماست.)

راجع به طرد و آزار کفورزان و قتل از دین برگشتگان، جامع‌ترین و کوتاه‌ترین آیه و در عین حال صریح‌ترین دستورالعمل این است:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره ۲/ ۲۵۶)

(اِکْرَاهَ و اجبار در دین نیست...)

که جمله‌ای از «آیت الکرسی» می‌باشد. با چنین حکم کلی و قطعی آیا هرگونه آزار و اجبار یا قتل و اعدام که در مورد بی‌دینان یا از دین برگشتگان اعمال گردد، اصل فوق را نقض نمی‌نماید؟ آیا این معنی را نمی‌رساند که وقتی به اشخاص گفته شود اگر دین ما را نداشتی یا پذیرفتی و بعد استعفا دادی، باید کشته شوی، در حقیقت دین و دینداری اجباری شده است و توأم با اِکْرَاهَ می‌باشد؟ وقتی قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.»

(نحل ۱۶/ ۱۲۵)

(به‌درستی که پروردگار تو خود او بهتر می‌داند چه کسی از راهش گمراه

(و کافر) شده است و او نسبت به هدایت یافتگان نیز داناتر است.)

در حقیقت از اشخاص اعم از عامی و عالم و حتی پیغمبر، سلب صلاحیت و اجازه تکفیر یا قضاوت در کفر و ایمان مردم می‌نماید. قرآن با فصاحت و ظرافت خاص خودش به ما «فضولی موقوف» می‌گوید! ...

البته در تاریخ اسلام و در روایات، داستان‌های کسانی را می‌خوانیم که با خروج از اسلام و با استعفای از ایمان، مورد تعرض و تعقیب قرار گرفته‌اند و به جنگشان رفته‌اند. معمولاً خروج چنین اشخاص از اسلام، به‌طوری که از خود روایات و جریان قضایا برمی‌آید یک انصراف ساده از دین و انکار نظری توحید یا نبوت نبوده، غالباً حالت مخالفت و طغیان علیه حکومت و نظام حاکم را داشته، همراه با قصد تجزیه‌طلبی بوده است. یا لاقفل می‌خواست‌اند از پرداخت خراج و زکات که در حکم مالیات بوده است و از جهاد و جنگ با دشمنان، خود را خلاص نمایند. بنابراین خلیفه یا حکومت وقت و مفتی شهر برای دفع فتنه و آشوب از جامعه، یا حفظ سلطه و قدرت، حکم مهدورالدم و قتل را صادر می‌کردند، تا یاغی و فتنه‌انگیز به دست سربازان یا مردم کشته شود، و در صورت مقاومت متوسل به نیروی نظامی می‌شدند. در آن جوامع

و دوران‌ها، اعتقاد به اسلام و اطاعت از سلطان، چنان در هم آمیخته بود که خروج از یکی ملازمه با خروج از دیگری داشت.

می‌دانیم که از قدیم‌الایام ادغام دین و سیاست یا اِشراف حکومت بر دیانت وجود داشته است. در نزد اقوام بت پرست نیز چنین معمول بوده است که قوم غالب خدای خود را بر اقوام مغلوب تحمیل می‌کرده و بر بت‌های آنان اضافه می‌شده است. مانند «اوزیریس» مصر و «ژئوس» روم که خدای امپراتوری بوده، یا فرعون که نه تنها فرمان بلکه پرستش او برای کلیه رعایا و امرا اجباری بوده و می‌گفته است:

«أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى.» (نازعات (۷۹) / ۲۴)

(... من ارباب و پروردگار بلندمرتبه‌تر شما هستم.)

بالعکس نشانه شورش و استقلال‌طلبی، اعراض از بت قوم فاتح یا از خدایی سلطان حاکم بوده است. به همین قرار بعد از دعوت رسول اکرم، ایمان آوردن به رسالت او و گرویدن به اسلام خود همراه با تبعیت و بیعت برای جلب حمایت بوده است. اولین گروه مردم مدینه که داوطلب اسلام می‌شوند، مخفیانه بیعت عقبه را انجام داده ضمن دعوت رسول اکرم به هجرت، تعهد اطاعت و حمایت از شخص او و مسلمانان را می‌نمایند. چنین تعهد و حمایت، از آن جهت لازم بوده است که مشرکین مکه به دلیل آیین تازه و در افتادن آورنده‌ی آن با خدایان خودشان، دست به آزار و قتل پیامبر و گروندگان دراز کرده بودند. در نظر آنها و در منطق آن زمان (و هنوز هم بنا به اعتقاد بسیاری از مسلمانان) آزادی دین و عقیده و انفکاک آن از حکومت و نظام جامعه وجود نداشته است. متقابلاً رسول اکرم پس از هجرت و استقرار در مدینه، هم ارشاد مردم به سوی خدا را به عهده می‌گیرد و هم حمایت و سرپرستی امورشان را. حضرت از این حد نیز فراتر رفته با قبایل شبه جزیره، اعم از مؤمن و مشرک، به تفاهم و عقد پیمان‌های تدافع و تضمین صلح و امنیت می‌پردازد و میان دو قبیله اصلی یثرب یعنی «اوس» و «خزرج» آتش بس و دوستی برقرار می‌سازد. می‌دانیم که حکم جهاد در قرآن نیز دفاع از خانه و آیین هر دو است. در نظر مسلمانان، گرویدن به اسلام، پرستش و اطاعت از خدا را همراه با اطاعت رسول دربر داشته، و قبول یک سلسله آداب و مقررات (یا میثاق‌های) فردی و اجتماعی را ایجاب می‌کرده است. مردم آن زمان نمی‌توانسته‌اند مابین دیانت و حکومت یا اسلام و امنیت، تفکیک قائل شوند. با این تفاوت که دومی یعنی حکومت و امنیت را، هم مردم و هم خلفا و حکمرانان راحت‌تر

از اولی درک و اجرا می کردند. ضمن آنکه ضامن اجرایی آن، نه امت بلکه صاحبان قدرت بودند که تا مدت ها برای اطمینان از اطاعت مردم از آنها بیعت می گرفتند. ولی در قرآن می بینیم وقتی به رسول اکرم اجازه پذیرش ایمان زن ها داده می شود، گرفتن بیعت و تعهد از آنان صرفاً در یکتا پرستی و تقوا بوده است و رعایت یک سلسله صفات اخلاقی و انجام فرایض دینی :

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبِيَعُكَ عَلَيَّ أَنْ لَّا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِهْتَانٍ يَفْتَرِيْنَهُ بَيْنَ أَيْدِيْهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِعِهِنَّ وَأَسْتَعْفِرُ لهنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». (ممتحنه (۶۰) / ۱۲)

(ای نبی (یا پیغمبر) چون زن های مؤمنه نزد تو آمده بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نگیرند، دزدی و زنا و مبادرت به قتل فرزندان می نمایند بهتانی نزنند که آن را میان دست و پای خودشان ساخته باشند و در هیچ امر پسندیده ای از تو نافرمانی نکنند، در این صورت با آنان بیعت کرده از خدا برایشان طلب آمرزش نما؛ همانا که خداوند آمرزنده مهربان است.)

در سراسر قرآن هر جا که فرمان «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» می آید، بنا به محتوای آیه و سیاق عبارت و به اعتبار ردیف آیات، اطاعت از رسول چیزی جز قبول دعوت او به پرستش خدا و پشت کردن به بتها، یا خودداری از ارتکاب ظلم و خلاف نبوده است. از طرف دیگر مدیریت کارهای اجتماع و فرماندهی جنگ ها را خود مؤمنین از پیغمبرشان می خواسته اند. در پاره ای از موارد (مانند جنگ حنین) برای محکم کاری و اطمینان به پایداری، بیعت از آنان گرفته می شده است. امیرالمؤمنین علی (ع) خلافت را همراه با اخذ بیعت از مردم قبول کرد ولی نه مردم را مجبور به بیعت نمود و نه بیعت کنندگان را متعهد و موظف به اطاعت بلا شرط از خود و در کار خلاف رضای خدا ساخت. در حالی که خلفای ماقبل و مابعد علی (ع) و حسن (ع) به بیعت با خود حالت اجباری و وظیفه شرعی می دادند. همان طور که جنگ با سیدالشهداء و قتل آن حضرت و اصحاب او را به دلیل خروج بر خلیفه مسلمین عنوان کرده بودند.

در مورد آن شاعری که گفته اند در صدر اسلام اشعار هجا و طنز و توهین درباره ی پیغمبر گرامی می سروده و حضرت اجازه (یا دستور) تعقیب و قتلش را داده اند. این کار به دلیل استهزاء و انکار رسول خدا نبوده است، بلکه اشعار توهین آمیز می سروده

و عمل او تحریک و تجمع مردم برای جنگ با رسول اکرم و آیین جدید بوده است. به طوری که می‌دانیم رسول اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، به مصداق آیات فراوان قرآن هیچ‌گاه ابا و اکراه از صحبت با مشرکین و منکرین، به قصد ارشاد یا رفع ایرادهای آنان را نداشته‌اند. آیه:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ.» (توبه (۹) / ۶)

(و اگر کسی (یا هر یک) از مشرکین از تو پناه خواست به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود و سپس او را به جایگاه امن خودش برسان زیرا که آنها قوم نادان ناآگاه هستند.)

که در بحبوحه پیمان‌شکنی و جنگ مشرکین در سوره توبه (۹) نازل شده است کاملاً می‌رساند که اگر قرار بود صرف انکار یا استهزاء مجوز قتل باشد در آیه گفته می‌شد که پس از پناه دادن و رساندن کلام خدا، اگر قبول اسلام نکرد، گردنش را بزن. حتی به مؤمنین دستور داده نشده است که اگر شنیدند در جایی آیات خدا مورد انکار و استهزاء قرار گرفته است به جدال و ستیزه و قتل آنها پردازند، بلکه مادام که وارد در گفتار دیگری نشده‌اند از مجالست با آنها خودداری نمایید:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا.» (نساء (۴) / ۱۴۰)

(و به تحقیق در کتاب بر شما مقرر شده است که هرگاه شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده و استهزاء می‌شود با آنها ننشینید تا وارد صحبت دیگری بشوند که در غیر این صورت مانند آنها خواهید بود. بدانید که خداوند جمع‌کننده همه منافقین و کافرهای جهنم است.)

آیات فوق نازل شده در سال‌های اواخر مدینه و در دوران قدرت مسلمین است که اگر می‌خواستند امکان آن را داشتند تا با منکرین و مستهزئین درافتاده به قتلشان برسانند ولی در همه جا و همه وقت اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و جدایی دین را از خشونت و آمریت جاری می‌بینیم.

حال چقدر جای سؤال و تعجب است که وقتی خداوند کریم حکیم برای اعطای پاداش و ثواب اکتفا به اعتقاد به وحدانیت خودش و آخرت کرده، عمل صالح یا

کارهای شایسته از بند گانش می‌خواهد و انتخاب پیغمبر و عدم اختلاف در شریعت را شرط ندانسته است، چگونه ما مسلمانان و شیعیان حاضر نیستیم در امت آخرالزمان و در داخله اسلام از شرایطی همچون خلیفه، امام، فروع دین و حتی مرشد و مرجع صرف نظر نماییم؟ و اگر در یکی از آنها خللی و اختلافی دیدیم طرف را خارج از دین و معذب نزد خدا ندانیم؟!

قرآن برای بستن راه‌های کینه و جنگ مابین خداپرستان و گشایش حداکثر تساهل و تفاهم (Tolerance) پیش‌بینی این را هم کرده است که یهودیان و مسیحیان ممکن است روی حسادت شخصی و دشمنی بخواهند مسلمانان را از دینشان برگردانند و با اسلام درافتند، مع‌ذلک می‌گوید توکل به خدا و اراده داشته، راه گذشت را پیش گیرید و صرف نظر نمایید:

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا  
مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى  
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»<sup>۱</sup>

### اختلافات مذهبی مردم شهرها در ایران

در قرون اخیر در ایران خودمان و در میان عوام شیعیان، فرقه‌سازی و اختلافات مذهبی به صورت ملی یا قومی خاص جلوه‌گر شده، کار را به منازعات مستمر و خونریزی‌های محلی کشانده و گه‌گاه مسائل و مشکلات اجتماعی و اداری و سیاسی به وجود آورده است، که هنوز هم به صورت خفیف و موضعی دیده می‌شود.

فرقه‌سازی‌های مذهبی یا دسته‌بندی‌های محلی را همه شنیده‌ایم و با عناوینی از قبیل حیدری نعمتی، شیخی و آقابالاسری، اخباری و اصولی آشنا هستیم، ولی کمتر به عمق و آثار آن توجه جدی شده است.

مجله آینده اخیراً مقاله‌ای از یک استاد محقق ژاپنی چاپ کرده است<sup>۲</sup> که جالب و شاهدهی بر مدعای ما می‌باشد و ذیلاً خلاصه و چکیده‌ای از آن را نقل می‌نماییم.

۱. بقره (۲) / ۱۰۹: بسیاری از اهل کتاب از حسادتی که در نهاد آنهاست، دوست دارند که شما را پس از ایمانتان، به انکار بازگردانند، با آنکه حقیقت بر آنها روشن شده است؛ [از حسادتشان] گذشت و چشم پوشی کنید تا خدا فرمان خویش را [در میان] آورد؛ که او بر هر کاری تواناست.

۲. مجله آینده، دی - اسفند ۱۳۶۸، مقاله «دو دستگی اجتماعی و مذهبی در ایران» از آقای کان (هیروشی) کاگایا استاد دانشگاه مطالعات خارجی ازاکا، با استفاده از سه سند تاریخی ذیل:

«دو دستگی محلی که از اواخر قاجاریه از خصوصیات اجتماعی ایران<sup>۱</sup> شده بود، عموماً یک شهر یا قصبه را به گروه یا فرقه تقسیم می‌کرده که اختصاص به محل نداشته، با شهرهای دیگر پیوند می‌خورده است و فرقه‌ها با هم رقابت می‌ورزیده‌اند. شاید اولین ظهور این پدیده در دوره صفویه و در میان دو دسته حیدری (پیروان سلطان حیدر صفوی) و نعمتی (شاگردان شاه نعمت‌الله ولی که خانقاهش در ماهان کرمان می‌باشد) بوده است. اولین گزارش آن را نیز یک سیاح فرنگی به نام «Alessandri» داده است که در قرن ۱۷ به شهر قزوین مسافرت کرده و آن شهر را متشکل از نه محله و منقسم به دو فرقه که با هم دشمنی داشته‌اند، دیده است. سرجان ملکم، سفیر انگلیس که دوبار در سال‌های ۱۸۰۰ و ۱۸۰۸ م به ایران آمده است می‌نویسد حکومت قادر نیست آتش مقابله حیدری با نعمتی را که خصوصاً در هنگام محرم شدت پیدا می‌کند، خاموش سازد. «موقعی که یک دسته مجلس عزا را آماده می‌کرد، دسته دیگر آن را منع می‌کرد و اسباب مجلس عزایشان را می‌شکست و خانه دسته دیگر را جبراً تصرف می‌کرد. و گه‌گاه خون‌ریزی هم دیده می‌شد».

شهر شیراز از یازده محله تشکیل می‌شده است که پنج تا «حیدری خانه» و پنج تای دیگر «نعمتی خانه» و یک محله آخر یهودی بوده و هر سال میان دو دسته ظاهراً متصوفه در روز عاشورا، که تعصبات به جوش می‌آمده، به خون‌ریزی می‌کشیده است. شهر اصفهان نیز سابقاً دچار دو دستگی اسماً مذهبی ولی کهنه رقابت‌های محلی بوده، نعمتی‌ها در خواجه، باغ کاران، ترواسکان، شیخ یوسف، پاقلعه، کهسران، احمدآباد، میدان میرگلها، میدان کهنه، جوباره، گود مقصودبیک، چنار سوخته، سیداحمد و شهشهان سکنی داشته‌اند و حیدری‌ها محلات ذیل را به خود اختصاص داده بودند: دشت ماگله، نیم آورد، مسجد حکیم، باغ همایون، دروازه نو، سیدآباد، شیش، محله نو، چهار سوق، شمس‌آباد.

در نایین رقابت بین دو دسته حیدری و نعمتی بود که تکیه یا امامزاده‌های جداگانه برای حرکت روزهای تاسوعا و عاشورا داشتند و بعداً با تحول زمان تغییر نام داده،

→ (۱) فارسنامه ناصری از حاجی میرزا حسن حسینی فسایی (۶-۱۸۶۳ م.)،

(۲) تاریخ نایین از سید عبدالحجّه بلاغی (تهران ۱۳۷۹ ه. ق.)،

(۳) پیغمبر دزدان از باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۵ ه. ش.

۱. dualisme or dual organization.



رؤسای حیدری ایمان شیخی آوردند و نعمتی‌ها بالاسری شدند. در شهر زنجان مقارن نهضت بابی‌گری در سال ۱۲۲۸ ه.ش. دو دسته رقیب اخباری‌ها و اصولی‌ها بودند. محلات اخباری‌نشین به رهبری ملامحمدعلی پیرو باب شدند و محلات اصولی یا متشرع به مخالفت با مذهب جدید و نزاع با یکدیگر پرداختند. در انقلاب مشروطیت (سال‌های ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۹ ه.ش.) دسته حیدری‌ها از مستبدان پشتیبانی و در سنگرها جنگ می‌کردند و دسته نعمتی‌ها (از جمله خانواده منصورخان پیرنیا) از مشروطه‌خواهان. کما آنکه در تبریز نیز که از مراکز انقلاب مشروطیت بود دودستگی و جنگ‌های مشروطه‌خواهان و مستبدین بر مبنای محله‌بندی‌های فرقه‌ای تنظیم شد.

در تمام این اوضاع و احوال دعواهای فرقه‌ای مذهبی بیشتر بهانه و فرعی بود که بر شاخه‌های اصلی رقابت‌های انسانی محلی عرضه می‌شد و پیوند می‌خورد. سپس بر حسب شرایط و پیش آمده‌ها به رنگ‌های سیاسی یا اجتماعی و غیره درمی‌آمد. مثلاً در ایالت کرمان شیخی‌ها کلاً پشتیبان شاهزادگان و حکام قاجاری بودند، در حالی که نعمتی‌ها از محمد اسمعیل خان و کیل‌الملک که اهل محل و خدمت‌گزار آبادی و رفاه مردم بود طرفداری می‌کردند و همین دسته بعداً در صف مشروطه‌خواهان قرار گرفتند. راجع به اوضاع فرقه‌بندی ایران در آخر قرن نوزدهم «کنت دو گوینو» سه فرقه را ذکر کرده است:

- ۱) مجتهدی‌ها که رهبرشان از فقها و قاضی و حاکم شرع بود،
  - ۲) شیخی‌ها که علمایشان از قزوین و جنوب ایران ظهور کرده بودند،
  - ۳) اخباری‌های پیرو احادیث نبوی و امامی.
- دو دسته اخیر نوحاسته بودند و در روشنفکران طبقات پایین و متوسط نفوذ داشتند. نظر نهایی نویسنده مقاله این است که:

«اولاً دودستگی مذهبی‌نما در ایران قرن نوزدهم و بیستم براساس تقسیم

محله‌ها و جدا از حقیقت مذهبی بوده است،

ثانیاً دو دستگی گاهی زمینه سیاسی داشت که یک طرفش را گروه

حاکم و طرف دیگری را اهل محل تشکیل می‌داد.»

و اضافه می‌کند که احتمالاً این پدیده محدود به ایران نبوده ریشه تمدنی در خاورمیانه دارد.

### پاسخ‌های سه‌گانه به علل تفرقه و تخصم‌های دینی

جواب کلی که می‌توانیم به همه این مسائل و موارد بدهیم، ناروایی‌ها و ناحقی‌های برخاسته از نفس اختلاف‌گران و ستیزه‌گران علیه همدیگر است، یعنی همان «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» و گمراهی از راه و روش خدا و انبیاء که در آیاتی چند آمده بود. به جای خداپرستی خالص و گرایش به حق و حقیقت یا بی‌طرفی کامل، پای خودپرستی و خودخواهی یا شخص‌پرستی و شخص‌گرایی در میان می‌آید.

به‌طور خلاصه و مقدمتاً باید بگوییم که عامل و ریشه منازعات دینی خروج دین از پرستش خداوند خالق است که مشترک و مافوق همه‌ی انسان‌ها و موجودات است و عامل وحدت و برادری و هم‌نوعی آنان می‌باشد. دین وقتی از خداپرستی خارج می‌گردد، می‌تواند حالات خودپرستی، شاه‌پرستی، امام‌پرستی، مرشد‌پرستی، ملا‌پرستی و به‌طور کلی شخص‌پرستی را پیدا کند و به جای خدا یا در کنار خدا ارباب دیگری اتخاذ شود و اگر شخص‌پرستی خالص و انکار خدا نباشد، شرک خفیف به‌صورت شخص‌گرایی جلوه‌گر می‌شود و جای حق‌گرایی (یا حنیف بودن) را می‌گیرد. با خروج از توحید و یگانه بودن هدف، معبودهای اختصاصی مختلف و برتری‌جویی پیش می‌آید که زاینده‌ی تفرق و تفوق و تسلط‌جویی شده اختلاف و جنگ به‌وجود می‌آید. پیغمبران آمدند که آدم‌ها را از خود بیرون آورده، متوجه خدای یکتا نمایند. اما پیروان چون برایشان درکِ خدا و دریافت دین مشکل بود، دلبستگی و اطاعت و عبادتشان را به‌سوی افراد و اهداف مرئی و محسوس، که مطلوب و مؤثر باشند کردند. در مرحله اول به‌سوی شخص خود رفتند که برایشان از هر شخص و شیء دیگر نزدیک‌تر و محسوس‌تر و محبوب‌تر بود. ادعای خدایی یا پیغمبری و پیشوایی و قطب بودن را کردند. اگر خیلی نادان و خودخواه و جاه‌طلب نبودند، به‌سوی شخص رسول، جانشینان رسول و متولیان دین و بزرگان می‌رفتند. به این ترتیب رسالت دچار آفت و انحراف شد که همان آفت توحید است. درحالی که مسیح (ع) به مردم می‌گفت: مرا آموزگار خود بدانید و پدر خطاب نکنید؛ چون پدر ما یکی بوده همگی فرزندان خدا هستیم. ولی بعداً پیروان و کشیشان گفتند: عیسی فرزند خداست. قرآن نیز همه ادیان توحیدی و اهل کتاب را از ابراهیم آغاز می‌کند و در باره ابراهیم دائماً می‌گوید:

«كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup>

۱. آل عمران (۳) / ۶۷: ... حق‌گرایی بود تسلیم [خدا] و در جرگه‌ی شرک‌ورزان نبود.

ولی پیروان موسی و عیسی و محمد (علیهم السلام والصلوة) پیغمبرانشان را به رخ یکدیگر می‌کشند و نسبت به آنها تفاخر می‌نمایند. قرآن برای دفع این آفت و جلوگیری از پیغمبرپرستی و تفرق، نبوت را از اصول دین و از شرایط رستگاری جاودان حذف کرده می‌گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ  
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ  
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»<sup>۱</sup>

شخص پرستی به هر صورت که باشد، از این جهت گناه بزرگ و کار شیطان محسوب می‌شود که جای خداپرستی را (کلاً یا جزئاً) می‌گیرد. شخص‌گرایی هم از این جهت مردود است و باید از بین برود که جای حق‌گرایی را می‌گیرد و انسان را از حقیقت دور می‌سازد.

ذیلاً به صورت عینی و شاهد مثال به سه مورد از علل و عوامل اختلافات و ستیزه‌گری‌ها اشاره می‌نمایم:

اولاً در بسیاری از موارد به شهادت تاریخ، اشخاص جاه‌طلب و شیادی برای کسب شهرت و ریاست و رسیدن به خواسته‌های دنیایی، خود را از جماعت و سنت جدا کرده مبادرت به تأسیس مکتب جدید و یا معبد تازه نموده مطالب موهن یا بدعت‌هایی را پیش می‌کشند. مریدان و پیروان و مزدورانی را به دور خود جمع کرده دریافت نذر و نیازها و هدایا می‌نمایند یا با درافتادن و برانداختن مسندنشینان موجود خود را به قدرت و ثروت می‌رسانند. در هر حال، اتخاذ شخصیت و مقام و بارگاه می‌نمایند که گاهی تا قرن‌ها بعد از مرگشان مرجع ناس و زیارتگاه خاص و عام یا پرستشگاه می‌گردد.

علاوه بر این، همان‌طور که در بحث‌های گذشته اشاره شد و در بحث بعدی حکومت‌های دینی خواهیم دید، دین و خدا همیشه به‌عنوان دستاویز کارساز و اسلحه بُرنده یا دکان مشتری‌ساز مورد استفاده عاشقان قدرت و ثروت قرار گرفته، به وسیله آن به جای ایجاد محبت و وحدت، خون و خرابی راه انداخته، سبب هلاک

۱. بقره (۲) / ۶۲: [از میان] کسانی که [به آیین اسلام] ایمان آورده‌اند و نیز یهودیان و مسیحیان و صابئان، کسانی که به خدا و روز واپسین باور دارند و به شایستگی عمل کنند، پاداش آنان نزد صاحب اختیارشان محفوظ است؛ و ترس و اندوهی نخواهند داشت.

حرث و نسل شده‌اند. ولی همه موارد با سوءنیت و برای سواری و سوءاستفاده نبوده، ممکن است با حسن نیت آغاز شود.

وقتی شرح حال مؤسسين مذاهب انشعابی و مدعیان مهدویت یا عیسویت را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم بعضی از آنها؛ مانند شیخ محمدعلی سنوسی از اهالی مغرب (مراکش)، غلام‌احمد قادیانی هندی و شیخ محمداحمد مهدی متمدی سودانی، آغاز کار پاکیزه و درخشانی داشته‌اند. با ایمان و اخلاص و استعداد قابل ستایش به فرا گرفتن علوم و کمالات پرداخته‌اند، دست به تعلیم و تربیت همکیشان برای نجات از عقب‌افتادگی و زبونی زده‌اند، سخت با حکومت‌های جور و با سلطه دولت‌های استعماری در افتاده‌اند و با خلاقیت فروتنی و خوش‌رفتاری داشته‌اند. همین مزایا و محاسن سبب شهرت و محبوبیت آنان و جلب اعتماد و ارادت و اطاعت مردم گردیده است. در اثر نبوغ و مدیریت خودشان و عشق و انضباط فداکاران توانسته‌اند خدمات شایسته فرهنگی و اجتماعی انجام داده، نایل به پیشرفت‌های نظامی چشم‌گیر بشوند. رفته‌رفته علاوه بر مردم و مریدان و دشمنان، خودشان نیز امید و اعتماد به نفس پیدا کرده‌اند. شخص آنان در نظر مردم و از نظر خودشان شخصیت و «موضوعیت» یافته از حالت یک فرد مصلح متواضع که «مجاهد فی سبیل‌الله» و «مطیع لامرالله» باشد خارج گشته سر از رهبری یا امام و پیغمبری (و گاهی خدایی) در آورده است. به اصطلاح عامیانه هوا برشان داشته و به سرشان زده است! تصور کرده‌اند که کسی هستند. راساً یا به پیشنهاد مریدی از مریدان و استقبال مردم، تصور و تلقین و تبلیغ مهدی موعود نمودن، مسیح دوباره به دنیا برگشته یا امام و خدا بودن را کرده‌اند.

ثانیاً کم نیستند کسانی که در ابتدا چنین قصد و ادعا ندارند و چه بسا با حسن نیت و اخلاص و در اثر مطالعه و استعداد موفق به درک نکات ارزنده و احیاناً حقایق و اصلاحات لازم گردیده به عرضه و دفاع از آنها می‌پردازند. رفته‌رفته، اعم از آنکه ایرادها یا اندیشه‌ها و اکتشافات «بگیرد و گل بکند» یا مدعی و مخالف پیدا شده، اندیشه تازه «سوژه» مجالس و مباحث گردد، یک نوع ارتباط و وابستگی مابین شخص و اندیشه‌ها و فرآورده‌های او ایجاد می‌گردد. خصلت آدمی این است که نه تنها به پیکر و جان و به شخص خود از جهت صیانت نفس علاقه و حساسیت دارد بلکه به «شخصیت خود» نیز بسیار علاقه‌مند و حساس است. و همچنین به تعلقات و تراوشات خود، اعم از فرزند و همسر یا خانه و شهر و دیار و میهن و اموال و مخصوصاً محصولات

و مصنوعات و افکار و کلیه آثار آثاری که نام و نشان او را دارد.

این مسئله نه تنها در قلمرو عقاید و افکار دینی مشهود و مسلم است، بلکه در نظریات فلسفی و علمی و ذوقی و در افکار و اشتغالات اجتماعی یا اداری و سیاسی نیز، هم تعصب و پافشاری از ناحیه صاحبان اندیشه و مدعیان ابتکار زیاد دیده می‌شود و هم رقابت و حسادت و خصومت از ناحیه سایرین و مخالفین، که گاهی اوقات بهانه و مبدأ برای جدال و نزاع یا جنگ‌ها می‌شود.

آن عالم محقق صاحب نظر که ممکن است زاهد ربانی با تقوائی نیز بوده برای تقرب به خدا و خدمت به دین موفق به درک حکمت و حقیقتی شده باشد، وقتی به بیان و دفاع نظر یا مکتب خود می‌پردازد غالباً آگاهانه یا ناآگاهانه دلش بیشتر برای دستاورد فکری و مایه‌تعلق شخصی می‌سوزد و «جوش می‌زند» تا برای خدا و دین هدف عمده‌ی او آبرو و حقانیت یا اثبات فضیلت خود می‌شود تا آیین و شریعت. در حقیقت «شخص» جای شریعت را می‌گیرد و «خود» جای خدا را تصرف می‌نماید، یا خدا شریک می‌گردد. شخص اصرار به اثبات حقانیت و به کرسی نشاندن رأی و رویه خود می‌ورزد و در برابر ایرادها و اشکالات و مخالفت‌ها عصبانی شده خشم و خشونت ابراز می‌دارد.

ثالثاً مواردی هست عام‌تر و عادی‌تر از دو مورد گذشته که داعیان یا پیروان و طرفداران برای خودشان منفعت و مقامی نمی‌جویند. روحاً کم شخصیت بوده، میل به وابستگی و سرسپردگی دارند. از طرف دیگر عشق به تعالی و تقدس که به‌عنوان بُعد دینی برای حرکت به سوی خداوند تبارک و تعالی در فطرت آدمی گذارده شده است، آنان را متوجه و متمرکز یا خاضع در برابر افراد برجسته قهرمانی می‌نماید که عیناً و واقعاً یا بنا به تصور و تمایلشان صاحب صفات نسبی اعلی و ایده‌آل هستند. با تسبیح و تعظیم آنان و پرستش بزرگان، وجدان حق جو و تعالی و تقدس طلب خود را ارضا می‌نمایند. اشخاص، خود را فدای شخصیتی می‌نمایند که برایشان محسوس یا قابل درک است و از وجود او یا خاطره خیالی او یک خدا یا نیمه‌خدا برای خویشتن می‌سازند. مثل حضرت عیسی (ع) و مریم (س) و روح‌القدس در نظر مسیحیان معتقد به تثلیث، «عزیر» نزد فرقه‌هایی از یهودیان یا علی (ع) در اعتقاد علی‌اللهیان و غلات شیعه. همچنین قطب‌ها، مرشد و مرادها یا رهبران دینی و سیاسی مانند شاه اسماعیل صفوی، شاه‌عباس، هیتلر، موسولینی، مائو و غیره که در برابرشان عاشقانه و کورکورانه

و بنده وار اطاعت و احترام به جای می آورند.

در حالت خفیف تر و در مراتب پایین تر، به روحیات و به افکار و افرادی برمی خوریم که در راه شرک تا مرز پرستش کلی و خدا دانستن اشخاص مرده یا زنده نمی روند، ولی دچار عقده و حقارت یا عداوت بوده، حساسیت خاص در باره اشخاص دارند. ذهن و روانشان به آن حد از رشد نرسیده است که اندیشه‌ها و ارزش‌ها یا حق و باطل‌ها را به طور مستقل و خالص بشناسند و از گویندگان یا دارندگان آنها و فارغ از حب و بغض‌ها، دریافت و داوری نمایند. ملاک قضاوت و قبولشان بیشتر علاقه و عواطفی است که نسبت به اشخاص دارند نه درستی موضوعات. برای آنها شخصیت‌ها نقش بنیادی دارد و شخص گرا هستند. برخلاف این گفتار که ظاهراً منسوب به رسول اکرم (ص) است که:

«أَنْظُرُوا إِلَى مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ قَالُوا»<sup>۱</sup>

قبول و ردشان در موضوعات و مسائل تابع دوستی یا دشمنی است که با گوینده دارند.

مولای متقیان علی (ع) به طوری که در نهج البلاغه آمده است، در گرما گرم مناقشات تردید و تفرقه کلام رسایی می فرماید که نباید ملاک تشخیص حق و باطل در نظرات اشخاص باشند بلکه حق و باطل را بشناسید و سپس اشخاص را به آن عرضه نمایید:

«إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفِ مَنْ أَتَاهُ أَهْلُهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفِ مَنْ أَتَاهُ»<sup>۲</sup>

شخص پرستی و شخص گرایی اختصاص به پیروان ادیان توحیدی نداشته، یک پدیده روانی و اجتماعی است. در جامعه شناسی، «ماکس وبر»<sup>۳</sup> عنوان «کاریسما» به آن داده است و در میان امت‌های انبیاء، از بزرگ‌ترین آفات توحید و رسالت محسوب می شود.

۱. حدیث نبوی، به نقل از علی (ع): به گفته بنگرید نه به گوینده.

۲. از نهج البلاغه: تو حق را نشناخته‌ای تا بدانی اهل حق چه کسانی و نه باطل را تا بدانی پیروان آن چه مردمانند.

۳. Max Weber.

### آیات مبارزه قرآن با شخص پرستی

#### و جلوگیری از گرایش به پیغمبران و پیشوایان

قرآن شخص پرستی را در جلوه‌های گوناگون عبادت طاغوت، شاه پرستی، پیغمبر پرستی، امام پرستی، ملا پرستی، ارباب پرستی و پدر و مادر و اجداد پرستی، شدیداً محکوم و منع نموده از مقوله کفر و شرک به خدا می‌داند. بیشترین آیات جدال با مسیحیان و ملامت و هدایت آنان مربوط به پسر خدا گرفتن مسیح و اعتقاد به تثلیث می‌باشد. همچنین ارباب گرفتن احبار و رهبانان. اهمیت این مسئله و آفت اعظم بودن آن را برای هشدار همه‌ی یکتا پرستان، در یک گفت‌وگوی عینی یا زبان حالی، از خدا و عیسی در روز قیامت می‌بینیم و دفاعی که عیسی از خود می‌کند چنین ارائه شده است:

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ  
إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي  
بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي  
نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ.» (مائده (۵) / ۱۱۶)

(و آن زمان که خدا خطاب به عیسی فرزند مریم کرده گفت آیا تو به مردم گفته‌ای که من و مادرم را به جای الله، دو خدا یا اله بگیرید؟ عیسی گفت تو (از چنین تصور و تلقینی) منزّه هستی. مرا نسزد آنچه را که حق ندارم ادعا کرده باشم، اگر گفته بودم تو حتماً از آن آگاه شده بودی، تو از آنچه در وجودم هست اطلاع داری در حالی که من از آنچه در تو هست خبر ندارم. همانا که تو دانای برنهان‌ها هستی.)

در جایی دیگر قرآن برای اقناع غلوکنندگان در باره پیغمبران و اثبات بدیهی بودن اعتقاد و افتراء واهی آنان چنین استدلال می‌نماید:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ  
كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ  
الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.» (آل عمران (۳) / ۷۹)

(سزاوار بشر نیست (یا برای بشر قابل قبول نیست) که خدا به کسی کتاب و نبوت بدهد و او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه (رسولان چنین‌اند که می‌گویند) در اثر آموزش کتاب و تعلیمات و درسی که می‌خوانید ربانی باشید، یعنی خدایی و طرفدار و پرستنده خدا.)

و در پایان همه جدال و استدلال‌ها یگانه انتظار قرآن از اهل کتاب و آخرین چیزی که پیغمبر از آنها باید بخواهد، دست برداشتن از شخص پرستی است:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَيَّ كَلِمَةً سَوَاءً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.» (آل عمران (۳) / ۶۴)

(بگو ای اهل کتاب رو بیاورید به کلمه درست و شعاری که مشترک و مورد توافق میان ما و شماست و آن اینکه جز خدا کسی را بندگی و هیچ چیز را با او شریک و همشان نساخته خودهایمان را ارباب و سرور نگیریم؛ پس اگر (علی‌رغم همه دلایل و دعوت‌ها باز هم) اعراض و پشت کردند (به آنها) بگویند در این صورت شاهد باشید که ما (تنها) تسلیم شدگان (به خدا) می‌باشیم.)

قرآن برای پیش‌گیری غلو مسلمانان در باره پیغمبر و پیشوایانشان و جلوگیری از افتادن آنها به دام شیطان، علاوه بر توضیح و تأکیدهای فراوان در باره خداپرستی خالص و آوردن سوره توحید (۱۱۲) و گفتن:

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.» (توحید (۱۱۲) / ۳ و ۴)

(نه (فرزند) می‌زاید و نه (از پدر و مادری) زاییده شده است. و هرگز برای او مشابه و مانندی وجود ندارد.)

عنایت خاصی دارد که از راه‌های مختلف امکان و احتمال خدایی حضرت خاتم النبیین (ص) را از ذهن و ضمیر مؤمنین پاک کند. هرگونه افراط‌گویی و تصور فوق بشری را نفی می‌نماید. حتی از احترام گذاشتن زیادی و میرا دانستن پیغمبر از نقص و خطا و ناآگاهی خودداری می‌نماید. شاید ایرادگیری‌ها و خطاب‌هایی که در موارد عدیده به رسول اکرم می‌شود به منظور ممانعت مؤمنین از بالا بردن پیغمبرشان به مقام الوهیت و فوق بشری بوده باشد.<sup>۱</sup>

در نمازهای پنجگانه در زبان ما گذاشته شده است که بگوئیم:

«أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»

در چند آیه قرآن از پیامبر گرامی خواسته می‌شود بشر بودن و مانند سایر مردم بودن خود را اعلام داشته، علم و فضایل و فزونی‌های خویش را دریافتی از وحی خدا

۱. و همین عنایت و صراحت و اصرارهای قرآن می‌تواند از نشانه‌های اصالت و الهی بودن آن باشد.



بداند؛ با جمله‌های:

«وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»<sup>۱</sup>

«وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»<sup>۲</sup>

«وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»<sup>۳</sup>

...و

و مسلمان غیر مشرک بودن ابراهیم و اسمعیل که در گفت‌وگوهای با اهل کتاب یا پیروان سایر پیامبران تکرار و تأکید می‌شود<sup>۴</sup> و توصیه «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»<sup>۵</sup> که گویی رسول خدا، خود را از مأموریت کنار کشیده، از ما بخواهد که یکسره به سوی خدا برویم، همه‌ی اینها القای این مطلب است که وقتی پای پرستش و حساب الوهیت در میان می‌آید نباید هیچ پیغمبری و انسان و شخصیتی واسط و حاکم و حاضر گرفته شود.

صرف‌نظر از دستورهای اطاعت از رسول که در قرآن آمده است، و این اطاعت‌ها از خدا در امر رسالت و به دلیل رسول و رساننده الهام‌های خدا بودن اوست، تنها رعایت مقام و تکریم و احترامی که به ما درباره او تکلیف یا توصیه می‌نماید، یکی احتراز از آزار و ناراحت کردن پیغمبر است و دیگر سلام از روی تسلیم و رضا و صلوات فرستادن برای او، در هماهنگی با خدا و فرشتگان. صلوات و درودی که به معنای رحمت خواستن از خداست:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.» (احزاب (۳۳) / ۵۶)

(به درستی که خداوند و فرشتگان او درود و صلوات بر پیغمبر می‌فرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او صلوات بفرستید و سلامی از روی (علاقه و) تسلیم.)

۱. بقره (۲) / ۱۳۳ یا ۱۳۶، آل عمران (۳) / ۸۴، عنکبوت (۲۹) / ۲۶: ... و جملگی در برابر او تسلیم هستیم.

۲. بقره (۲) / ۱۳۹: ... و ما در برابر او اخلاص می‌ورزیم.

۳. بقره (۲) / ۱۳۸: ... و ما فقط او را بندگی می‌کنیم.

۴. از جمله در آیات ذیل از سوره بقره (۲) / ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲ و ۱۳۳.

۵. فصلت (۴۱) / ۶: ... پس با استواری به او روی آورید ...

وقتی از مقام نبوت به مقام امامت می‌رسیم می‌بینیم سرسلسله آنها علی مرتضی (ع) که خود و فرزندانش همچون عیسی (ع) و عَزِیزِ بهانه و نامزد برای این آفت شده‌اند، چگونه با کسانی که او را به خطا خدا می‌خواندند درمی‌افتد و ایرانیانی را که در شهر انبار به استقبال و دیدار خلیفه و ابراز احترام و اطاعت آمده بودند، سرزنش کرده می‌گوید:

«پی‌کار خود بروید که در این عمل نه سودی به شما می‌رسد و نه

فایده‌ای برای من هست.»

از این بالاتر و آنچه قابل تأمل و تنبّه می‌باشد، در دعاهای معتبری است که از خود آن حضرت (یا امامان دیگر) رسیده است، مثل دعای کمیل یا صحیفه سجاده‌یه. می‌بینیم با چه اخلاص و انحصار و استدعا، همه جا حمد و سپاس و تسبیح و تعظیم یا توبه و تمنای آنها صرفاً برای خدا و به سوی خداست. کسی که شیعیان شیفته و عارفان سرسپرده، او را مولی و آقای خود گرفته، توسل و درخواست شفاعت از او و زوجه و فرزندانش می‌نمایند و با ذکر و مداحی و با محبت او جویای حال و ثواب و تقرب به ذات ذوالجلال می‌شوند، در دعای کمیل به ما تعلیم می‌دهد که تنها خدا را سید و مولا و ارباب و مالکِ رِقِّ و خدا بدانیم، شخص خدا و ذکر خود او را شفیع قرار دهیم، مهم‌ترین درخواستمان الهام ذکر خودش بر دل و دماغ ما و خدمت‌گزاری او با تمام انحصار نیرویمان باشد، حاجت‌ها و نیاز به رهایی از سختی‌ها را به نزد او بریم و هیچ‌گاه از غیر او درخواست گشایش گرفتاری‌هایمان را نکنیم، او را به حق بودن خودش و به تقدس و صفات و اسمائش قسم بدهیم و درخواست کنیم که دلمان لبریز از محبت او باشد و زبانمان گویای نام و نشان او...

برای آگاهی و اطمینان خوانندگان چند نمونه از جمله‌های دعای کمیل را که سزاوار توجه یا تأمل و تأسی خاص می‌باشد ذیلاً می‌آوریم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَ أَسْتَشْفَعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ وَ أَسْأَلُكَ

بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ وَأَنْ تُلْهَمَنِي ذِكْرَكَ...

إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَ التَّظَرَّ فِي أَمْرِي...

يا إلهي و ربِّي و سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ لِأَيِّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَشْكُوا وَ لِمَا مِنْهَا

أَضِجُّ وَ أَبْكِي؟ ...

... يُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَ يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرَبُّوبِيَّتِكَ...

أَسْتَلُّكَ بِحَقِّكَ قَدْسَكَ وَ أَعْظَمَ صِفَاتِكَ وَ أَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي  
مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً ...  
وَ اجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجاً وَ قَلْبِي بِحُبِّكَ مَتَبِّمًا ...»

(خداوندا، همانا من با یاد تو به تو نزدیکی جویم و به وسیله‌ی تو از درگاہت شفاعت خواهم؛ و به حقّ بخشندگیت از تو درخواست می‌کنم که مرا به خودت نزدیک کنی و سپاست را بر من ارزانی داری و یاد خود را در دلم افکنی.

معبودا و پروردگارا، جز تو چه کسی را دارم که از او درخواست کنم تا زیبان و گزندم برطرف سازد و در کارم نیک نگردد؟  
معبودا و پروردگارا و سرورا و صا حبا، برای کدامین کار به تو شکایت آورم؟ و برای کدامین چیز بگریم و شیون سردهم؟  
و با زبان یکتا پرستان تو را ندا دهد و به پروردگاری تو توسل جوید؟  
به حق خودت و به ذات پاک تو و به برترین نام‌ها و صفات از تو درخواست می‌کنم که روزان و شبان مرا به یادت آباد سازی و به خدمت پیوسته داری

و زبانم را به یاد خود گویا و دلم را به دوستی‌ات بیتاب گردان)  
(به نقل از زبده‌ی مفاتیح الجنان، ترجمه کریم زمانی)

در صحیفه سجادیه نیز که آن را «زبور آل محمد» نامیده‌اند و سراسر ستایش و سپاس خدا، همراه با فروتنی و عفو از درگاه اوست و همچنین درخواست ایمان و اعمال صالح برای خود، کمتر به توسل و شفاعت خواهی برمی‌خوریم یا ولایت و محبت غیر خدا را می‌خوانیم. آنچه در باره رسول اکرم و ائمه اطهار دیده می‌شود، سلام و صلوات‌های پی‌درپی بر محمد و آل محمد است، نه غُلُوّ و مبالغه یا تقرب‌جویی و تملق‌جویی‌های مشرکانه!

ائمه اطهار علیهم السلام به این نکات اساسی عنایت داشته و اصرار می‌ورزیده‌اند خود را اصل و اساس یا صاحب نظر ابتکاری در امر رسالت ندانسته از حدود «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» خارج نشوند. از شخص خودشان بدعت و ابداعی ابراز نداشته

۱. و همین تباین آشکار تلقین‌ها و تعلیمات علی و امامان علیهم السلام با دعا و درخواست‌های شیعیان، می‌تواند از نشانه‌های اصالت و ضرورت و حقانیت امامت باشد.

روایات و نقل قول‌ها را به سلسله مراتب به جدشان رسانده «قالَ رَسُولُ اللَّهِ» بگویند. مع ذلك پشتوانه از آیات قرآن آورده این نکته را تذکر داده‌اند که گفته‌های نسبت داده شده یا نقل شده از ما را به قرآن عرضه کنید و اگر دیدید با قرآن نمی‌خواند آن را به دور اندازید. به این ترتیب قرآن و آورنده قرآن را پیوسته شاهد و شاخص گرفته برای مؤمنین حق و صلاحیت این را قائل شده‌اند که مراجعه و تفقه در قرآن کرده آن را ملاک تشخیص و پیشوا و راهنمای خود قرار دهند. نه تبلیغ و تعظیم برای خودشان خواسته‌اند و نه امام پرستی و شخص پرستی یا شخص گرایی را تجویز نموده‌اند.

اگر ما ایرانیان بنابر سنت کهنسال استبدادی، فرهنگ شاه پرستی را در قالب امام پرستی و شخص گرایی در منطق و معتقدات اسلامیمان وارد کرده باشیم برای خود مسئله قابل توجه و قابل بررسی جداگانه‌ای می‌شود.

احترام گذاری به پیشوایان دین و استعمال القاب در مقایسه عمل و معمول ما با عمل خدا در قرآن و گفتار و رفتار پیشوایان بسیار قابل تأمل و آموزنده است. چه قدر قرآن و ائمه اصرار به سادگی و بی‌آلایشی داشته‌اند و چه قدر ما عکس آن عمل می‌کنیم! جای تعجب و تأسف است که بعضی از مؤمنین و اندیشمندان اولاً توصیف و تقاضاهایی از خاندان نبوت نمایند که به نظر نمی‌آید سازگاری چندان با توحید و با سنت و سیره پیغمبر و پیشوایان داشته باشد؛ ثانیاً از مقام و مرز ائمه اندکی نزول کرده روی جهالت یا غرض برای مردگان و رهبران صفات و صلاحیت‌های ویژه امامان و پیغمبر و خدا را دست و پا کرده‌اند. شخص پرستی و شخص گرایی را که در اثر ریزه کاری‌ها و تأکیدات قرآن در مورد رسول اکرم (ص) منتفی شده بود، و در مورد پیشوایان به گونه‌ای اجرا نموده‌اند، به شیوخ و علما و رهبران خودشان تسری داده‌اند.

### شخص گرایی و راه‌های زیان رسانی آن

پدیده‌ی بشری شخص گرایی (یا کاریسماتیسم) آفت دینی و اجتماعی بزرگی است که در فاصله خود پرستی طاغوتی یا شرک مطلق تا خدا پرستی خالص ابراهیمی قرار دارد. دل بستگی و وابستگی‌هایی که به صاحبان ارزش‌های اعلیٰ - واقعی یا موهوم - ابراز می‌گردد، زیان‌های زیادی را، چه در قلمرو ادیان و عقاید و چه در زمینه‌ی افکار و اعمال جوامع به بار آورده است.

اولین زیان آن تحجر افکار و عقول و توقف در محدوده‌ی اشخاص است که مانع آزادی، حرکت و ترقی می‌گردد.

دومین زیان عمده، تعصب‌ها و تخاصم‌هاست که از حب و بغض‌های خصوصی و قبیله‌ای و ملی برمی‌خیزد.

زیان سوم و مهم‌تر آن که عاملی و پرده‌ای می‌شود که بینایی و دانایی را کور و تاریک ساخته افراد و اجتماعات را در انتخاب هدف زندگی و در تشخیص راه و وسیله دچار انحراف و اشتباه نموده، باعث سقوط و گمراهی می‌گردد. در حالی که خداپرستی چون خدا بی‌نهایت است، سبب هدایت و حرکت مستمر می‌شود.

در منطق ادیان همان‌طور که گفتیم، شخص‌پرستی حالت افراطی قضیه است و بت‌پرستی محسوب می‌شود، در حالی که شخص‌گرایی حالت اعتدالی بوده و از مقوله‌ی شرک به خدا می‌باشد. در اولی هدف و مقصد نهایی انسان است که فراموش و محو می‌گردد. در دومی، شخص مورد احترام و ارادت یا شخصیت مورد نظر جای‌گزین هدف اعلی و اصلی می‌شود. یا حجاب و سد جلو آن کشیده، باعث می‌شود که سالکین و پویندگان، راه عوضی بروند یا گمراه شوند.

مرید و مرادگیری یا سرسپردگی به شخصیت‌های منتخب معنوی از این مقوله است که در بندهای آینده صحبت خواهیم کرد.

در فرهنگ غیردینی و در قلمروهای علمی و فلسفی و سیاسی، طرف افراطی قضیه را در نظام‌های فرعون، نمرودی، و در خودکامگی‌های مطلقه شاهنشاهی و امپراتوری یا فاشیستی ملاحظه می‌کنیم. پادشاهان و رهبرانی که در جایگاه مملکت، میهن یا حزب گذارده شده به نام آنها فرمانروایی به عمل می‌آید، در حقیقت ارزش‌های اجتماعی و ایدئولوژی‌های جوامع و دولت‌ها فدای حیثیت محدود و هوا و هوس‌های پست اشخاص گردیده، کشور و گاه دنیایی به فساد و تباهی کشیده می‌شود. طرف اعتدالی قضیه احترامات افراطی و تفاخر و تجلیل‌های غلوانگیزی است که از برجستگان و زبندگان به عمل می‌آید. آنان را افراد مافوق بشر می‌گیرند که خالی از نقص و خطا هستند و به منزله‌ی پیشوایان ابدی می‌انگارند. مانند افلاطون، سقراط، دکارت، پاستور، ابن‌سینا، ناپلئون و غیره.

با آنکه ارسطو گفته بوده است من به‌استادم سقراط خیلی احترام و ارادت می‌ورزم ولی حقیقت را بیش از او دوست دارم، مع‌ذلک پیروان ارسطو و افلاطون نظریات آنان را غیرقابل‌خدا و مافوق و ملاک حقیقت می‌گرفته‌اند.

شخص‌گرایی‌ها، خصوصاً در مورد صاحبان قدرت و ثروت یا جاهایی که طمع

استفاده و استثمار در میان باشد، در اثر پیشرفت افکار و آگاهی و رشد مردم رفته رفته از اعتقاد و اخلاص خالی می‌گردد، ولی آلوده شدن به تظاهر و تعارف یا به ریا و دروغ، جرم و گناه یا آفت دیگری می‌گردد که بر آن اضافه می‌شود.

### فرهنگ ایرانی فحش و تعارف

این همه القاب و عناوین یا تعارف و تملق‌ها که در زبان فارسی ما، به‌منظور آرایش دروغین اشخاص توسعه‌ی بیش از اندازه پیدا کرده است و هیچ زبان و فرهنگی در دنیا به‌پای آن نمی‌رسد، از چیزی جز روح شخص‌گرایی، میراث استبداد و جدا شدن لفظ و معنی یا دوگانگی زبان و دل، سرچشمه نمی‌گیرد. تعارفات و اصطلاحات یا القاب و اسامی و عناوینی که بیشتر در دوران‌های انحطاط و در عصر قاجاریه رسمیت و رواج یافته است. رضاشاه آن را متوقف و محدود ساخت و روحانیت حاکم بعد از انقلاب اسلامی، تا آنجا که مربوط به خودشان می‌شد به احیاء و اشاعه و افراط در آن پرداخت. از آن جمله است عناوین و تعبیرهای ذیل که در القاب و عبارات و اسامی به کار برده شده است:

*اعلیحضرت اقدس قدر قدرت کیوان آستان، غلامحسین، حیدرقلی،  
ازادتمند، چاکر جان‌نثار، خدمت‌ذی‌سعادت حضرت مستطاب اجل  
اعظم، شرف حضور داشتن یا شرفیاب حضور شدن، در التزام رکاب  
بودن، حجت‌الاسلام والمسلمین، ثقة‌الاسلام، ملاذالانام، بندگان اقدس  
اشرف، بحرالعلوم، شرفیاب شدن، گزارش شرف عرضی، افتخارالحاج،  
شمس الواعظین، علماء‌الحکما، مهندس‌الممالک، حسام‌الملک، آیت‌الله  
العظمی، اشرف‌السادات.*

یک مقایسه ساده مابین القاب و عناوین یا کلمات و توصیف‌هایی که ما دربارهی نه خودهایمان و بزرگانمان، بلکه دربارهی پیغمبر و امامانمان به کار می‌بریم، با عناوین و اسامی که قرآن و خود رسول اکرم و ائمه طیبه معمول داشته‌اند، شخصیت‌گرایی و شخص‌پرستی ما و تضاد آن با اسلام راستین را نشان می‌دهد.

در قرآن همه جا عباراتی امثال: «قَالَ مُوسَى»، «قَالَ عِيسَى»، «وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ» و امثال آن است و کم‌ترین تجلیل و تشریفات و تعیننی دیده نمی‌شود. البته توصیف‌هایی و تعریف‌هایی از قبیل «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup> داریم یا «آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ

۱. قلم (۶۸) / ۴: و به خلق و خوی فوق‌العاده [نیکویی] آراسته شده‌ای.

بخش دوم، آفات رسالت \_\_\_\_\_ ۳۹۹  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ<sup>۱</sup>، «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»<sup>۲</sup>، «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ»<sup>۳</sup> ... که  
تماماً بیان واقعیت و عرضه‌ی مطلب است نه مداحی و تعریف و تملق‌های مبالغه‌آمیز.  
در عوض در باره خدا هر چه بخواهید توصیف و تجلیل و تعظیم در حد اعلا‌ی کلام.

#### شخص‌پرستی و شخص‌گرایی در مقیاس ملی

ملی‌گرایی و میهن‌پرستی یا تعصبات قومی و نژادی نیز وقتی جنبه امتیازجویی و  
برتری‌طلبی یا تجاوزگری پیدا کند از آرمان‌های ضد توحیدی و ضد انسانی محسوب  
می‌شود که تعمیم و توسعه خودپرستی و شخص‌گرایی است. باعث فعالیت و جهش  
و قدرت می‌شود ولی دستاوردهای آن از ملک و جان و کار دیگران بوده استعمار و  
استحمار است. علاوه بر آن توام با ظلم و تکبر و بی‌تقوایی بوده پایان امر سرنگونی و  
هلاکت خواهد بود.

---

۱. بقره (۲) / ۸۷: ... و به عیسی فرزند مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را توسط جبرئیل نیرومند کردیم؛ ...  
۲. نساء (۴) / ۱۶۴: ... [از میان آنان] خدا با موسی به وضوح سخن گفت.  
۳. کوثر (۱۰۸) / ۱: نیکویی [های] فراوان به تو بخشیدیم.





## فصل دهم، حکومت‌های دینی (و مسئله تفکیک یا ادغام دین و سیاست)

در بحث‌های گذشته آفات رسالت در فصل‌های :

۴- خلفای عرب و ترک،

۵- تداوم رسالت،

۶- ولایت فقیه،

تصریحاً یا تلویحاً صحبت از حکومت و روابط آن با دین و ایمان به میان آمده بود. چه از ناحیه خلفا و قدرت‌های سیاسی و چه از ناحیه علما و متولیان دین. مطالب فصل‌های ۷، ۸ و ۹ نیز بی‌ارتباط با مسئله‌ی زمامداری و ملک و حکومت نبود. آنچه در این فصل می‌خواهیم بررسی نماییم، خود حکومت و دولت و سیاست از جنبه‌ی آفت بودن بر رسالت است.

حدیثی از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرموده است:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ وَفِتْنَةُ أُمَّتِي الْمُلْكُ.» (حدیث نبوی)

(برای هر امتی گرفتاری و فتنه‌ای وجود دارد. فتنه و بلای امت من حکومت

و سیاست (یا جنگ بر سر قدرت) است.)

تنها گرفتاری و فتنه و مصیبت دنیای اسلام که بلافاصله بعد از رحلت حضرت دست به‌گریبان امت شد، موضوع جانشینی حضرت و تفرقه و نزاع‌ها و کشتارهای بعدی دوران اموی و عباسی و عثمانی نبود، بلکه جریان به صورت‌های مختلف ادامه یافت.

مسئله این است که آیا سیاست و حکومت دنیایی مردم و اداره و سرپرستی امت‌های مسلمان (و به‌طور کلی متدین خدایپرست) تا چه حد در برنامه‌ی رسالت

بوده، آیا باید به دست اولیاء و متولیان دین و بر طبق اصول و احکام دینی انجام گردد و حکومت صحیح حکومت تئوکراسی است یا خود مردم به شیوه‌های متداول تاریخی و معمول، و مستقل از احکام ادیان، عهده‌دار آن باشند. حکومت‌های دینی آن‌طور که عمل و عرضه یا ادعا شده است در جلوه‌ها و برنامه‌های ذیل قابل تقسیم و بحث می‌باشند:

- (۱) حکومت «الله» یا حاکمیت و مدیریت مستقیم خدا.
- (۲) حکومت مجری دین یا اجرای دین به دست حکومت و به‌عنوان وظیفه‌ی حکومت، چیزی مشابه یا در ادامه‌ی رسالت پیغمبران برای تحقق خواسته‌ها و احکام و اوامر خدا و شامل کفرستیزی و الحادزدایی.
- (۳) حکومت تابع دین یا دستورگیری حکومت و دولت از شریعت، در کلیه شئون و وظایف و اعمال مربوطه.
- (۴) عدم مخالفت و تضاد سیاست و حکومت و رعایت اصول و احکام دین از طرف قوای سه‌گانه و مسئولین در تصویب، در قضاوت و مقررات، و در اجراء و نظارت امت.

در کلیه مراحل فوق، نظر به اینکه نه خدا و نه عینیت دین، در دسترس و طرف صحبت با مردم بوده، شخصاً عهده‌دار عمل و تعلیمی نشده‌اند و نمی‌شوند و نبوت به خاتمیت رسیده است، ناچار پای واسطه‌ها و نمایندگان خدا و کتاب در میان می‌آید، که ممکن است پادشاهان و حکام و خلفا باشند، خود مردم و ملت باشند یا روحانیت باشد. همان‌طور که در فصل‌های گذشته دیدیم، هم خلفا و سلاطین و داعیان امامت یا نیابت و رهبری، ادعای جانشینی و برگزیدگی یا مأموریت از طرف خدا و پیغمبر را کرده‌اند و هم روحانیت‌ها، به دلیل دانش و تخصص و صلاحیتی که برای خود قائلند، داوطلب زمامداری یا عهده‌دار حکومت‌های دینی شده‌اند.

به‌طور کلی طرفداران حاکمیت و اشراف دین بر دولت و سیاست، به اصلی استناد می‌نمایند که بدیهی و قاطع است، لااقل برای معتقدین به دین چنین می‌باشد، یا چنین می‌نماید: از آنجا که آفریدگار جهان آگاه‌تر و علاقه‌مندتر از خود ما به مصالح و معایب و احتیاجات ماست و پیامبرانی را برای هدایت و سعادت بشر مبعوث و مأمور کرده، و در ادیان چیزی از واجب و حرام یا وظایف و دستورالعمل‌های زندگی را فروگذار نکرده است، چه بهتر و چه ضروری‌تر که حکام دین رهبر حکومت‌ها باشند.

خصوصاً که خدا عادل و رحیم و صاحب لطف بوده، نباید بگذارد و نمی گذارد که بندگانش گرفتار نادانی‌ها و ناروایی‌های خودشان گردیده، بی سرپرست و بی سر و سامان بمانند. پس رهبران و پیشوایانی را برای بسط عدالت و اجرای حدود و احکام و اوامر خود مأمور خواهد کرد، یا آنان را راهنمایی و پشتیبانی خواهد نمود. از طرف دیگر چون تخصص و وظیفه روحانیت شناخت دین و احکام آن بوده، در علم و عدالت سرآمد سایرین می‌باشند، چه بهتر و چه ضروری‌تر که همان‌ها مأمور و متصدی حکومت و مدیریت امت گردند.

بر اصل ساده و قاطع فوق این نکته را نیز اضافه می‌نمایند که اگر افراد بشر و حتی رجال و دانشمندان آنها نویسنده‌ی قوانین و مقررات و اجراکننده‌ی احکام و دستورات باشند، چون ناآگاه از آینده امور و آثار قوانین هستند و تحت تأثیر طمع و هوس و غضب قرار می‌گیرند، اجازه‌ی آزادی به فحشاء و فساد و به استثمار و استعمار داده، مستضعفین را بیچاره و دنیا را گرفتار و بدبخت می‌نمایند. البته برای ادعای خود هیچ‌گونه آیه‌ای از قرآن یا روایتی از پیغمبر و امامان (ع) نمی‌آورند که صریحاً گفته باشند حکومت شما و اداره امور شما را خداوند سبحان رأساً به عهده گرفته است و بدون مسئولیت و انتخاب و عمل شما آن را اداره خواهد کرد.

در مقابل، طرفداران آزادی و استقلال حکومت و سیاست از دین، تجربه‌ی تلخ هزار سال حاکمیت کلیسا بر اروپای قرون وسطی را مطرح می‌نمایند که چگونه باعث جهل و خرافات و عقب ماندگی و فقر و همچنین اختناق و انکیزبسیون گردیده، جلو پیشرفت علم و تمدن و تولید و ترقی، حتی عدالت و آبادی گرفته شد. این تذکر را نیز اضافه می‌نمایند که تکلیف اقلیت‌ها یا اکثریت‌هایی که معتقد یا مقید به دین نباشند و کسانی که آیین و اعمال دینی را یک امر وجدانی قلبی و رابطه خصوصی اشخاص با خدای خود می‌دانند، چه می‌شود؟

ما برای روشن شدن مطلب و تشخیص اینکه نظریات فوق تا چه حد قابل انطباق با قرآن و سنت یا انحرافی و آفت بر رسالت می‌باشد، اول به اظهارات مخالفین پاسخ داده و سپس به بررسی انواع چهارگانه حاکمیت دین می‌پردازیم.

### تجربه قرون وسطی

قابل انکار نیست که کلیسای کاتولیک، با احاطه و استیلایی که بر عقاید و فرهنگ و اداره مردم و احکام اعمال می‌نمود، اروپا را بیش از هزار سال در تاریکی و فشار و

بیچارگی نگاه داشت و رهایی از آن بن‌بست‌ها و شکوفایی علم و تمدن و استعدادها، با برداشتن حاکمیت کلیسا و با تفکیک دین از سیاست و از شئون اجتماعی امکان‌پذیر گردید.

در کتاب «گمراهان»<sup>۱</sup> با استفاده از منابع و مدارک تاریخی، چگونگی این جریان و تأثیری را که انحراف و افتراهای کلیسا در دین خدا و درباره‌ی مسیح داشته است، و ظلم و فسادهای روحانیت نشان داده شده است.

باید توجه کرد که تجربه تلخ قرون وسطای اروپا نیز حاصل دخالت و آمریت کلیسا یا روحانیت آنان بوده است، نه تقصیر مسیحیت یا دین خدا. از آنجا که دیانت و دین دارای شخصیت طبیعی و تجسم یافته عینی در وجود یک فرد یا یک نهاد نیستند که ناطق و عامل و حاکم باشد، قهرماً نمایندگی و تولیت به دست روحانیون و روحانیت می‌افتد که خود را هم عالم در دین می‌دانند و هم عامل بی‌چون و چرای آن. بنابراین، ادغام دین و سیاست عملاً به صورت ادغام روحانیت و حکومت درمی‌آید؛ یعنی حاکمیت روحانیون بر کلیه شئون مادی و معنوی جامعه و مردم.

بعد از انقلاب رنسانس و رهایی اروپا از سلطه کلیسا و از استبداد پادشاهان و نجبا، ایدئولوژی و ایسم‌ها را جانشین کلیسا و خدا کردند. معتقد و واضع وطن پرستی و ملیت یا «پاتریوتیسم» و «ناسیونالیسم» شده و نظام‌های سیاسی را قدرت و سر و سامان دادند. سپس به سراغ «اومانیسم» و آزادی و آزادی خواهی یا دموکراسی رفته، برای حقوق و حیثیت انسان‌ها و حاکمیت ملی و مردم معتقد و واضع اصول و احکامی گردیده، انقلاب‌ها برای تأمین عدالت و برقراری مساوات و برادری، به منظور اجرا و رعایت آن اصول و احکام و ایدئولوژی‌ها راه انداختند. و چون به کمال خواسته‌ها نرسیدند و اقتصاد را عامل مؤثر دیدند، با پیش کشیدن مرام‌هایی نظیر «سوسیالیسم» و «مارکسیسم» و غیره به تکمیل و تجدیدنظر در ایدئولوژی‌ها پرداختند. در هر حال، دنیای متمدن به این نتیجه رسید که اگر دین و ایمان به صورت کلاسیک و آفت زده‌ی آن را از صحنه سیاست و اجتماع و فرهنگ خارج کنند، نمی‌توانند بی‌نیاز از اتخاذ اهداف اجتماعی و ایدئولوژی باشند و هر قدر به قرون معاصر نزدیک‌تر شدند، ضرورت اشراف و ادغام یا حاکمیت ایدئولوژی و ایمان را بر سیاست و حکومت

۱. کتاب «گمراهان» حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت، در ارتباط با سوره‌ی حمد (۱۱۲)، نویسنده و ناشر مهندس مهدی بازرگان، با شمارگان ۱۰'۰۰۰، مهرماه ۱۳۶۲.

بیشتر احساس کردند. البته ایدئولوژی‌هایی را مورد قبول و مفید می‌شناختند که به جای تأمین منافع و مقامات خصوصی و صنفی و اتکاء به علایق و سنت‌های قدیمی و غیرعلمی، توجه عام به حقوق و ارزش‌های انسانی و تکیه بر واقعیات عینی و داده‌های علمی داشته باشد و حاکمیت را در ابتدا و انتها، از آن مردم و ملت‌ها بداند. اگر بر سیاست و برنامه‌ها و مدیریت جوامع انسانی ایدئولوژی‌ها حاکم نباشند و آنچه حق و حقیقت است حکومت نکند، ناچار منافع و اغراض خصوصی داخلی یا خارجی و آنچه ناحق و ظالمانه و باطل است حکومت خواهد کرد.

### (۱) حکومت الله

این آرزو یا شعار آفتی بود که زیر پوشش «لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» از همان صدر اسلام در خلافت علی علیه السلام، از طرف خوارج عنوان گردید. علی در جواب می‌فرمود:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»

(گفتار حقی است که از آن قصد باطل دارند.)

و توضیح داد که البته حکم و حکومت از آن خداست ولی انسان‌ها را گزیری نیست که برای اداره امور خود امیر یا امامی، صالح یا فاجر، داشته باشند، تا با حضور و حاکمیت خود نگذارد شیرازه کارها از هم گسیخته شود.<sup>۱</sup> و اضافه می‌فرمود اینها در حقیقت با اداره و عمران امت مخالفت می‌کنند که باید به دست و با تلاش و گزینش خود امت باشد.

در سخنرانی‌های مبعث، در سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷، تحت عناوین «ناگفته‌های

۱. از خطبه ۴۰ فصل اول نهج البلاغه که در کتاب گمراهان نیز نقل شده است:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤَخَذُ بِهِ الضَّعِيفُ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَّاحَ مِنْ فَاجِرٍ.»

(سخنی است حق که بدان باطلی را خواهند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست، حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه‌کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند با دشمنان پیکار کنند، و راه‌ها را ایمن سازند، و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبه‌کار در امان ماند.)

بعثت<sup>۱</sup> و «پادشاهی خدا»<sup>۲</sup> و در جاهای دیگر نشان داده شده است که حکومت خودجوش و شورایی مردم همان حکومت الله، و در حقیقت مشیت و امانت و خلافت خداوند است که به آدمی واگذار شده است.

آنجا که خداوند به فرشتگان خبر می دهد که:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره (۲) / ۳۰)

(... من در زمین خلیفه‌ای قرار می دهم (یا پدید می آورم)...)

و در جواب اعجاب آنها که می گویند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ

نُقَدِّسُ لَكَ» (بقره (۲) / ۳۰)

(... آیا کسانی را خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خون‌ها

بریزند و حال آنکه ما به حمد و شکرانهات تو را تسبیح می کنیم...)

جواب می شوند:

«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره (۲) / ۳۰)

(... من چیزی را می دانم که شما نمی دانید.)

و آنجا که به امت آخرالزمان اعلام می دارد شما را به دنبال امت‌ای گذشته خلیفه و جانشین کرده نظاره می کنیم که ببینیم چگونه عمل می کنید و چه امتحانی می دهید:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>

همه‌ی این گفتارها بازگوکننده‌ی اختیار و امانتی است که خداوند عزیز حکیم به فرزندان آدم داده خودشان را متصدی و مسئول یا کفیل امورشان ساخته است. به پرستندگان و تسلیم شدگان و به پیغمبرشان نیز توصیه و تأکید فرموده است که از طریق مشورت با یکدیگر کارها را سر و سامان بدهند:

---

۱. «ناگفته‌های بعثت» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۶۴/۱/۲۹ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين است که تدوین و تفصیل یافته و در جلد بیست و سوم مجموعه‌ی آثار با نام «بازیابی ارزش‌ها ۲» تقدیم خواهد شد (ب.ف.ب).

۲. «پادشاهی خدا» متن تدوین و تفصیل یافته‌ی سخنرانی مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۱۵ در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين است که در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هفدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بعثت ۲» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار به بازار کتاب روانه شده است (ب.ف.ب).

۳. یونس (۱۰) / ۱۴: آن‌گاه پس از آنان، شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می کنید.

«وَأْمُرْهُمْ شُورِي بَيْنَهُمْ» (شورا (۴۲) / ۳۸)

(... و اداره‌ی امور اجتماعشان از طریق مشورت عمومی با یکدیگر است...)

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(... و با آنها در (اداره امت یا) امر مشورت کن...)

خواست و راهنمایی و رحمت خدا این است که مردم شخصاً به دفاع از حقوقشان و رفع فساد و خرابی دیارشان پردازند:

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.» (بقره (۲) / ۲۵۱)

(... و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی کرد، دنیا خراب می شد و لکن خداوند نسبت به مردم جهان فصل و کرم دارد.)

حتی دفاع از خانه‌های الله و پرستشگاه‌ها را هم به عهده‌ی مردم می گذارد:

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا.» (حج (۲۲) / ۴۰)

(... و اگر (چنین) نبود که خدا دسته‌ای از مردم را به وسیله‌ی دسته‌ی دیگر دفع می نمود، حتماً صومعه‌ها و کنیسه‌ها و آتشکده‌ها (؟) و مساجدی که در آنها نام خدا بسیار یاد می شود خراب می گردید؛ ...)

از راه همین خطاها و خرابی‌های مردم در زمین و زمان است که عبرت و درس اصلاح و رفعت به سوی حق می گیرند:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» (روم (۳۰) / ۴۱)

(فساد در زمین و دریا، در نتیجه آنچه مردم به دست خود کسب کنند، ظاهر گشت تا آنکه نتیجه بعضی اعمال خود را بچشند و شاید عبرت گرفته، بازگردند.)

انسان را در دنیا و آخرت بهره و نصیبی نیست جز از تلاش و کوششی که خود

می نماید:

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳۹ و ۴۰)

(برای انسان جز از راه کوشش چیزی به دست نمی آید.  
و حاصل کوشش خود را به زودی خواهد دید.)

به طور کلی قرار خلقت و مشیت حق بر این بنا گذارده شده است که هر نفس یا موجودی صرفاً وارث و پاداش بر دست آوردهایش گردد:

«وَحَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ  
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.» (جاثیه (۴۵) / ۲۲)

(و خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید تا هر کس را برای کاری که کرده است، پاداش دهد و به آنها ستم نشود.)

بنابراین فکر اینکه حکومت و دولت باید دینی به صورت الهی مستقیم باشد، انتظار و اعتقادی است باطل و غیر عملی و خلاف قرآن و سنت. حکومت الله حکومت مردم بر مردم است که اگر عاقل و اهل مصلحت و سعادت باشند با علم و عمل و تقوا و با تجربه و تلاش و دفاع خودشان به سر منزل مقصود خواهند رساند. ضمناً در هیچ یک از آیات و دلالت‌های فوق گفته نشده که حکومت الهی مردم باید به دست واسط‌ها یا نمایندگان از طرف خدا اجرا گردد.

## ۲) حکومت مجری دین

باطل بودن این اعتقاد را که وظیفه اصلی یا انحصاری حکومت و دولت، پیشبرد و دفاع از دین و دعوت مردم و دنیا، به سوی خدا و مکتب انبیاء است، تا حدودی در فصل‌های گذشته، خصوصاً در فصل ۵ و ۶ در ردّ استدلال‌های طرفداران تداوم رسالت انبیاء و ولایت فقیه به طور ضمنی بیان کرده بودیم.

این اشتباه نیز که پیغمبران و آیین‌هایی که عرضه کرده‌اند، رسالت و مأموریت اداره امت‌ها و در دست گرفتن قدرت و حکومت بوده است، به جای خود روشن گردیده است. در سخنرانی «ناگفته‌های بعثت» توضیح کافی در باره دوگانه بودن و دو عمل (Fonction) مجزا بودن دولت و دیانت یا حکومت و نبوت، داده و گفته شده است که فقط عده اندکی از انبیاء بودند که آن دو وظیفه یا دو عمل را توأمأً انجام داده‌اند. مضافاً به اینکه وظیفه دوم صرفاً با وحی و تعلیم و نظارت خدا، بدون کمترین دخالت و صلاحیت مردم صورت می گرفته است و وظیفه اول با درخواست مردم بوده و با مشورت و مراجعه به خودشان اجرا می گردیده است. در سخنرانی «پادشاهی خدا»



نیز گفته شده بود که وقتی خلافت یا حکومت امیر مؤمنان علی (ع) را نگاه می‌کنیم در فرمان یا دستورالعمل حکومتی که برای مالک اشتر والی اعزامی به مصر صادر می‌فرماید<sup>۱</sup>، از هر دری سخن می‌گوید ولی از آنچه مورد نظر و اصرار طرفداران آمریت و دخالت حکومت در دینداری مردم یا مجری دین بودن حکومت‌هاست، حرف نمی‌زند.

در آنجا مولای متقیان، افتتاح کلام و هدف از اعزام مالک اشتر و وظیفه والی را چنین بیان می‌فرماید:

وصول مالیات،

جنگ با متجاوزین،

سازماندهی امور و رفاه حال ملت،

آبادی شهرها.<sup>۲ و ۳</sup>

و در متن نامه با تفصیل لازم به موضوعات و مأموریت‌های ذیل اشاره نموده، آنچه از آن سخنی به زبان یا به قلم نمی‌آورد، تبلیغ و تحمیل اسلام و صدور آن است، یا مراقبت و فشار بر مردم برای ایمان و اجرای احکام:

رفتار والی با رعایا،

عمران و آبادی زمین‌ها،

اخذ مالیات و عوارض،

عدالت با رعیت،

قضاوت،

مدیریت،

شناخت تفصیلی و رفتار مناسب با طبقات اجتماعی و اداری از قبیل:

سپاهیان، پاسبانان، دادرسان، دبیران،

بازرگانان، کارگزاران، پیشه‌وران، فرماندهان، نیازمندان، شاکیان و غیره.

---

۱. و این عهدنامه یا فرمان جامع‌ترین و اصلی‌ترین سند تاریخی برای بررسی حکومت اسلامی یا حکومت صحیح مسلمانان می‌باشد که متأسفانه کمتر مورد توجه و تحقیق و استفاده قرار گرفته است.

۲. از فرمان علی (ع) به مالک اشتر نخعی: هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكَ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ حَرَاجِهَا وَجِهَادَ عَدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا.

۳. حفظ امنیت و جلوگیری از ظلم و تجاوز مردم به یکدیگر و از اشاعه فحشاء و ایجاد فساد طبعاً در ماده سوم که سازماندهی امور می‌باشد آمده است.

و یک سلسله موضوعات و مسائل دیگر.

البته به خود مالک اشتر که نماینده و مأمور اوست سفارش‌های اکید می‌نماید که خدا و حسابرسی آخرت را هیچ‌گاه از نظر دور نداشته، تقوا پیشه کند و در انجام نماز و فرایض دین کوشا بوده، مخصوصاً عفو و عدالت و احسان به مردم و مقصرین را فراموش ننماید، ولی نمی‌فرماید که آنان را وادار به عبادت و عمل به واجبات یا ترک محرمات کند.

طبیعی است که وقتی قرآن، پیامبر خدا را که آورنده آیین و دعوت‌کننده‌ی به اسلام است از اعمال هرگونه نظارت و تفتیش و مراقبت در ایمان مردم و از اصرار و اکراه در دین شدیداً منع نماید، و برای او کمترین مسئولیت به لحاظ ایمان و تقوای مردم و عمل به احکام امت قائل نباشد، به طریق اولی چنین وظیفه و اجازه‌ای را به هیچ فرد، طبقه یا نهاد و دولت نمی‌دهد.

اعتقاد یا اعلام اینکه حکومت‌ها مأمورین اجرایی ادیان و پشتوانه حدود و احکام بوده باید با کفر و الحاد درافتند و کاری غیر از این ندارند، چیزی جز بدعت در دین و آفتی بر پیکر رسالت نیست؛ گناه و فساد بزرگ محسوب شده ویرانی و حسرت دنیا و هلاکت و عذاب آخرت را به دنبال می‌آورد.

اصولاً دخالت دولت‌ها در مذهب و آیین و آمریت حکومت‌ها بر دین و ایمان، اثر معکوس داشته ممکن است ضایع‌کننده‌ی ایمان و زایل‌کننده‌ی ادیان گردد. دولت‌ها چون مظهر قدرت و به‌کاربرنده‌ی خشونت یا اجبار و وحشت بوده نمی‌توانند نظارت و دخالت مقتدرانه در چیزی داشته باشند که باید تراوش دل و تشخیص آزاد دماغ باشد. کار دولت حفظ نظم و امنیت است و نظم و سلامت جامعه در برابر اخلاص‌گران و دزدان و خرابکاران، همراه با اجرای تقریباً اجباری یک سلسله اوامر و وظایفی که در تعهد مردم است. اگر دولت‌ها بخواهند با چنین سلاح و صورت به تعلیم ایمان و تبلیغ دین یا تزکیه نفوس و تحمیل عبادات پردازند، هم تعلیم و تبلیغی که پشتوانه آمریت و خشونت داشته باشد باعث رمیدگی افکار و عواطف مردم می‌گردد و هم چون اعمال دینی حالت «قربۀ الی اللّٰهی» خود را از دست می‌دهد، به جای خیر و ثواب، ملامت و هلاکت به‌بار خواهد آورد.

در نامه‌هایی که حضرت امیر برای والیان و عاملین خود می‌فرستاده است دیده می‌شود که آنان را از مطالبه و وصول اجباری انفاقات و صدقات یا زکات و

وجوهات دینی منع می فرموده است. حتی سفارش می کرده است که وارد شهر و قریه و خانه‌ها و اصطبل‌ها نشوند، بلکه در خارج شهر چادر زده اعلام کنند که اینها الناس نماینده‌ی امیرالمؤمنین آمده است، هر کس بدهی و اموالی از حقوق الهی نزد خود دارد بیاورد تحویل دهد. عاملین خلیفه موظف بودند هر جنس را به هر مقدار و به هر صورت که زکات دهندگان به تشخیص خود می آورند بپذیرند.

بدیهی است که دولت حاکم در یک جامعه متدین نباید عامل بیدادگری و فساد و کفر باشد و نباید قوانین و مقرراتی در کشور وضع گردد که با شریعت و احکام خدا مخالفت داشته باشد. اما برطبق اسلام عمل کردن و از حدود و اوامر خدا خارج نشدن، زمین تا آسمان با مأموریت و مسئولیت تبلیغ و تحمیل و صدور اسلام فرق دارد.

### ۳) دین دستورالعمل حکومت (یا دیکتاتوری روحانیت)

نوع سوم حکومت‌های دینی، دولتی و حاکمیتی است که نه تنها ایدئولوژی، بلکه کلیه قوانین و مقررات را از مذهب و شریعت گرفته مقید است که از هر جهت بر طبق اصول و احکام فقهی و از روی رساله‌های عملیه عمل نماید. برای افکار و عقول و اهداف بشری حق وضع قانون و آداب و نظامات قائل نبوده، آنها را باطل و زیان‌آور می‌داند.

اولین اشکال یا سئوالی که پیش می‌آید این است که آیا در فقه اسلامی، یا شیعی که از جهت فقهی کامل‌ترین ادیان دنیاست و در میراث علمای گذشته ما که خیلی هم زحمت کشیده‌اند، برای کلیه مسائل و نیازهای جامعه و دولت و سیاست، در شرایط گسترده و پیچیده ملی و بین‌المللی امروز، آیا حکم و دستور و حتی طرح موضوع وجود دارد تا نسخه‌ی روشن جامعی برای مدیریت و سیاست مملکت، در دست متصدیان امور قضایی و اداری و اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی ما باشد؟ بعضی از مراجع و متولیان، خصوصاً در جریان مبارزات و آستانه پیروزی انقلاب پاسخ مثبت به این سؤال داده و حتی فقه و حوزه را بی‌نیاز از تطبیق و توسعه و تجدیدنظر و تکمیل می‌دیدند، ولی به زودی و در عمل مواجه و احیاناً معترف به هزاران اشکال، استثناء یا خلأ و احتیاج به طرح و بررسی مسائل و فتوا شدند.

سؤال فوق البته بعد از سؤال غامض‌تر و فرع بر این نکته می‌باشد که احکام شریعت و مخصوصاً استنباط‌ها و استفهام‌هایی که در هزار سال قبل به عمل می‌آمده است آیا می‌تواند کافی باشد و به درد دنیای نوین می‌خورد؟

به هر حال و به هر تقدیر و جواب، دستورگیری انحصاری حکومت‌ها از دین چیزی است شبیه به «حکومت الله»، ولی به نام حکومت شرع یا دین که جز در عالم خیال و جدال نمی‌تواند وجود خارجی و عینیتی داشته باشد. همان‌طور که در نوع اول حکومت دینی اشاره شد، حکومت الله یا دستورگیری حکومت‌ها از دین و شریعت وقتی می‌توانست واقعیت عینی داشته باشد که خدا به شخصه حاضر و حاکم در جامعه‌ها و آمر بر متصدیان و عاملین امور می‌شد یا دین و شریعت در وجود شخص زنده ناطق فعالی تجسم و تحکم می‌یافت، در این صورت نه تنها ایراد و اشکالی پیش نمی‌آمد (لااقل از نظر معتقدین) بلکه دنیا امن و امان می‌شد و مردم راضی و راحت و برخوردار از سلامت و امنیت، یا عدالت و برکت، می‌گشتند. اما متأسفانه (یا مسلماً خوشبختانه) خدا چنین کاری را نکرده و نمی‌کند و هیچ دینی را با چنین صورت و امکانات نساخته بلکه به شکل امانت به دست خلائق سپرده است.

بنابراین و در عمل، آخوندها یا روحانیون و متولیان دین هستند که سخنگوی خدا می‌شوند و از جانب دین امر و نظر می‌دهند، یا عمل می‌نمایند، و چون کسی جرأت و حق ندارد و درست هم نیست که بالای کلام خدا و حکم دین (یعنی گفته علما) حرف بزند، هم راه‌های اظهار نظر و انتقاد و اعتراض و اصلاح به آنچه گفته و کرده، مسدود می‌گردد و آزادی و مشورت و نظارت و حاکمیت مردم منتفی می‌شود، و هم به‌طور طبیعی و منطقی و دیر یا زود نظام دینی یا اسلامی منجر و مترادف با دیکتاتوری علما یا استبداد روحانی (به‌جای استبداد سلطنتی و استبدادهای صنفی و حزبی و غیره) می‌گردد؛ دیکتاتوری و استبدادی که با پشتوانه‌ی الهی و دینی ادعایی، مطلق‌العنان‌تر و وحشتناک‌تر از همه استبدادها از آب درمی‌آید، بدون آنکه صدا از کسی درآید: جهل عین علم می‌شود، باطل جای حق را می‌گیرد، ظالم لباس عدل را می‌پوشد، دروغ جلوه‌گیری حقیقت را می‌نماید و اسارت عین آزادی می‌گردد ...

شواهد تاریخی نشان داده است که هر جا حکومتی با نام و عنوان دین وجود داشته و صحبت از ادغام دین و سیاست به میان آمده است، در حقیقت و در عمل، حکومت و حکام بوده‌اند که بر دین اشراف و آمریت داشته‌اند و هیچ‌گاه قدرت و سیاست از دیانت تمکین و تبعیت نمی‌کرده است.

اما نکته دیگر و اصولی‌تر:

آیا در ادیان آسمانی اصلاً دستورالعمل حکومت و اداره‌ی امور دنیایی امت وجود دارد

که ما در پی آن برویم و بر طبق آن عمل نماییم؟

در بخش اول کتاب به صورت دیگر چنین سئوالی کرده و به این پاسخ رسیده بودیم که انبیاء و ادیان صرفاً برای دو کار یا دو هدف یعنی «خدا و آخرت» فرستاده شده‌اند. اصلاً در برنامه بعثت و رسالت مسئله‌ی سیاست و حکومت یا ملک و مملکت‌داری نیامده است. اداره‌ی امور اجتماعی، اقتصادی، پزشکی و فرهنگی در زندگی و کشف مجهولات علمی یا حل مسائل فنی و دستیابی به این همه اکتشافات و اختراعات و اطلاعات، تماماً به عهده‌ی انسان‌ها و به تلاش و تفکر و تجربه خود آنها واگذار شده است.

البته نمی‌گوییم پیغمبران و کتاب‌ها و دستورات دین در مسائل و مشکلات حکومتی و اقتصادی یا اداری و سیاسی امت‌ها وارد نشده‌اند و فاقد جنبه‌های معیشت و مدیریت یا قضاوت و حکومت بوده‌اند، اگر هدف و قلمرو ادیان امور دنیا نبوده است، ولی تعلیمات آنها روی دنیا و معیشت مردم و روی حکومت و سیاست یا اقتصاد شدیداً اثر داشته است. درس اول دین که خداشناسی و یکتاپرستی است، همان اندازه که الهی و اخروی است، با دور انداختن بت‌ها و هدف‌های ضد خدا و تنه‌زدن به ارباب‌ها و ملاها و شاه‌ها یا نفی استبداد و استعمار و استثمار، تندترین چهره‌ی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و انقلابی را نشان می‌دهد. همان‌طور که زکات و انفاق یا امر به معروف و نهی از منکر و سایر فرایض و احکام و اخلاقیات، مانند حرمت دزدی و ربا و زنا و دروغ و مخصوصاً ظلم و تعدی که تماماً در جهت تزکیه انسان از دنیاپرستی و شرک است و جلوگیری از ظلم به خود و به دیگران یا به‌طور کلی برای حفاظت انسان در مقابل شیطان و نیل ما به سعادت جاویدان، هر کدام از آنها تأثیرات به‌سزا در اقتصاد، بهداشت، عدالت، بهبود اجتماع و بالابردن سطح رشد و رفاه جوامع دارد. بنابراین خداپرستی و آخرت‌جویی خودبه‌خود انعکاس مطلوب محسوس و قوی روی اصلاح دنیا و روابط انسان‌ها و بازکردن درهای سلامت و امنیت و برکت دارد. افراد و اجتماعات دیندار، ضمن احتراز از محرّمات و منہیاتِ مذهبی و استقبال از فرایض الهی و سفارش‌های اخلاقی، ایدئولوژی اجتماعی - سیاسی و قوانین و مقررات مذهبی و اداری را به سود خودشان تنظیم و تصحیح نموده و با معتقدات و احکام دینی‌شان تطبیق می‌دهند، به‌طوری که مسیر و مقصدشان در جهت خلاف رضای خدا و حیات جاودان آخرت نباشد و مرتکب گناه و خطا نشوند. نه آنکه

مذهب و شریعت را همچون نسخه پزشک نگاه کنند که شامل دستورهای خوراک و پوشاک مریض و خواب و کار، از سیر تا پیاز، باشد یا مانند غذایی که مرغان هوا در دهان جوجه‌هایشان می‌گذارند، ما را بی‌نیاز از تفکر و تلاش و تجربه برای تشخیص و حل مشکلات زندگی و تأمین وسایل و شرایط لازم برای ایجاد محیط مناسب و مطبوع فردی و اجتماعیمان بنماید.

پیدایش این طرز تفکر که دین و آیین و مخصوصاً اسلام، گنجینه نیازها و کلید مشکل‌گشا برای حل تمام مسائل دنیا، و از جمله حکومت و اقتصاد و امور اجتماع است، ریشه روانی در خصلت و خوی ما دارد که راحت‌طلبی شیرخوارانه و اخاذی استثمارگرانه یادگار مراحل ابتدایی کودکی است. انسان اگر با هموعان ارتباط برقرار کرده، یا به کشاورزی و دامداری پرداخته، برای بهره‌برداری شخصی بوده است. اگر به سیر و سیاحت در کوه و بیابان یا به اکتشاف اسرار و به تحصیل علوم و فنون رو می‌آورد باز هم برای استفاده و استثمار آنهاست. بت پرستان قدیم سجده و نذر و نیاز به درگاه خدایانشان می‌کردند تا از شر آنها ایمن گردند، یا نعمت و پیروزی نصیبشان شود. آن زمان هم که بشر به خداوند یکتا معتقد و صاحب دین و شریعت گشت، دعا و عبادت غالب مؤمنین، نه همچون انبیاء و امامان و عارفان که برای تسبیح و تشکر و تواضع و تقرب به خدا بود، بلکه در اکثر موارد قصد استفاده و استخدام خدا برای برآوردن حاجات و خواسته‌های خود بود. آدمی می‌خواهد خدا، با رحمت و کرمش و با دین و شریعتی که نازل کرده و ما را به اطاعت از آن خوانده است، کفیل و کارگزار همه نیازها و وظایف و مسائل ما - از جمله حکومت و مباشرت و مدیریت امورمان - گردد. به طور ناخودآگاه و درونی، خدا و دینی را قبول داریم و انتظارمان و توقعمان چنین است که دردهای دنیایی ما را دوا کند، یا لااقل راه‌ها و چاه‌ها را نشان دهد. کاری به تذکرات مکرر قرآن نداریم که فرموده است:

«لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.» (نجم (۵۳) / ۳۹)

(... برای انسان جز سعی و کوشش‌اش نصیبی نیست.)

یا:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ.» (مدثر (۷۴) / ۳۸)

(هر کس در گرو کاری است که کرده است.)

و دنیا و آخرت را محصول عمل ما و آزمایشی که در خیر و شرها باید بشویم دانسته

در همین زمینه یک استدلال ظاهراً عارفانه ولی ساده لوحانه‌ی غیرواقع‌گرایانه و غیرمستند به قرآن و سنت می‌نمایند که نامش را قاعده‌ی لطف گذارده و به خدا تکلیف می‌کنند. می‌گویند از آنجا که آدمی طبعاً جاهل و ظالم است و با عدم آشنایی که به مسائل و مصالح خود دارد، از عهده‌ی اداره و سازماندهی صحیح اجتماع خود برنیامده، به یکدیگر ستم می‌نمایند. از طرف دیگر خداوند رحمن و رحیم و عادل بوده به بندگان خود لطف دارد و نباید آنها را به حال خود واگذارد. بر او واجب است که در هر دوره و زمان برای امت‌ها و اقوام پیغمبران، پیشوایان، رهبران، سرپرستان یا زمامداران عالم و عادل را بفرستد یا مأمور کند تا خلاق در سختی و بدبختی به سر نبرند. صاحبان چنین طرز تفکر جواب این سؤال را نداده و نمی‌دهند که پس این همه ظلم و تعدی و نابسامانی و بیچارگی که در سرتاسر تاریخ در کلیه اقوام و امت‌ها دیده شده است به طوری که غیر از تعداد انگشت‌شمار پیغمبران و اولیای دین که بر آنها امامت یا حکومت کرده‌اند هیچ سلطان یا حاکم عالم عادل توانمندی به سراغشان و به سر و سامان دادن کارهایشان نیامده، چگونه قابل توجیه است؟... و چرا برای خود مسلمانان، مخصوصاً شیعیان بعد از غیبت امام دوازدهم، در ظرف این هزار سال چنان پیشوا و پادشاه موفقی نیامده است که انتظار «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»<sup>۱</sup> را تحقق بخشد؟!

#### ۴) ادغام و اشراف دین و سیاست

آخرین مرحله و شرطی که طرفداران حکومت‌های دینی به آن رضا داده‌اند، حضور توأم یا ادغام دیانت و سیاست، در جامعه و حکومت است و اشراف و آمریت اولی بر دومی.

در این مورد نیز بنا به توجه و تذکری که در شقوق ۱ و ۳ آمده است، آنچه تلویحاً یا منطقی‌فهمیده یا تصریحاً گفته می‌شود این است که ارائه و اشراف دین بر سیاست و بر وظایف حکومت، باید از طریق روحانیت باشد.

همان‌طور که قبلاً گفتیم ایراد اصولی بر این نظریه نیست. به‌ویژه در جوامع با اکثریت متدین که ضمناً معتقد و مقلد مراجع روحانی باشند. خصوصاً با توجه به توضیحات قبلی و قبول اینکه اولاً اشراف دین بر سیاست و حکومت به معنی و به منظور تبلیغ و

۱. روایت: زمین را از عدل و داد پر می‌سازد؛ همان‌طور که (پیش از آن) از ظلم و ستم پر شده بود.

تحمیل دین و استفاده از قدرت برای واداشتن مردم مؤمن و غیرمؤمن به انجام فرایض و احکام نبوده، اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» بر جای خود باقی است و ثانیاً خود شریعت شامل و ناظر بر تمامی شئون حکومت و سیاست و مسائل اجتماع و مملکت نبوده اختصاص به مواردی از احکام دین دارد که تحریم و تشریح گردیده و در حرکت به سوی خدا و احتراز از راه‌های شیطانی تجاوز و خطا ارتباط با مسائل حکومتی و اقتصادی و غیره پیدا می‌نماید. مانند سرقت، زنا، ربا، و مشاغل و فعالیت‌های نامشروع مضر و مزاحم مردم.

طبیعی است که یک جامعه متشکل از افراد مؤمن نخواهند و نگذارند که در اهداف و افکار و اعمال دنیایی آنان و در قوانین و مقررات و برنامه‌هایشان خلاف و خطاهای مخالف با اعتقاد به خدا و آخرت رخنه نماید. همان‌طور که هر نظام دموکراتیک یا فاشیستی صاحب ایدئولوژی، قوانین و نظامات و برنامه‌های خود را در تطبیق و حتی تحقق مرام و ایدئولوژی انتخابی مصوب تدوین و تنظیم می‌نماید. مؤمنین به خدا و صالحین امت اگر در اقلیت هم باشند، تن به پذیرش شرایط خلاف معتقدات خود نداده حریم آزادی و استثناء برای خود اتخاذ می‌نمایند که خوشبختانه در قوانین و روابط بین‌المللی عصر حاضر به رسمیت و حقانیت شناخته شده است. برای اقلیت‌های غیرمؤمن یا غیرمتعهد به دین اکثریت نیز نظیر چنین آزادی و اختیار و حمایت حقوق بشر وجود دارد، که خوشبختانه ادیان توحیدی راستین و به‌ویژه قرآن و اسلام با روح تساهل و انسان‌دوستی و کرامتی که دارند پیشاپیش آنها را پذیرفته و اجازه داده‌اند. وقتی اساس قضیه، با حدود و شروط آن و منطقی و مجاز بودن اختلاط و اشراف ایدئولوژی و اهداف ملی یک جامعه یا دین و آیین اعتقادی آنان بر نظام و سیاست محرز گردید، بحث و بررسی روی چگونگی این اختلاط و اشراف و طرز اجرای آن می‌رود. اینکه به‌طور ثابت و دائم به وسیله روحانیت و نهادهای مذهبی خاص صورت گیرد، یا مردمی و دموکراتیک بوده خود ملت که اکثریت آن را معتقدین و متعهدین تشکیل می‌دهند به عهده بگیرند، بدیهی است که برای اکثریت جامعه معتقد یا مقید به نظارت و اشراف دین بر سیاست وقتی در شرایط محدود نباشند، نه اصول حقوق بشر و نه تصریحات و تأکیدات قرآن، اجازه تحمیل نظریات و خواسته‌های یک اقلیت یا حزب و گروه و فرد را بر اکثریت و بر ملت نمی‌دهد، اگرچه اعتقاد و ادعای حقانیت و مصلحت داشته باشند.



نظارت و وساطت روحانیت یا نهادهای مذهبی خاص را دیدیم که بالاخره منجر به انحصارگری و دیکتاتوری می‌شود. بنابراین یک راه حل بیشتر نمی‌ماند و آن مسئولیت و عاملیت خود ملت با اکثریت معتقد و متعهد آن است. خود مردم و مؤمنین هستند که از طریق نمایندگان منتخب مبادرت به این کار کرده دقت می‌نمایند قوانینی که وضع می‌کنند یا مقررات و اوامری که صادر می‌نمایند، مبانی با اصول و احکام دین نداشته باشد. و اگر نمایندگان منتخب و متصدیان منتصب رأساً چنین صلاحیت و تخصصی را در خود سراغ نداشته باشند، افراد مطلع مورد اعتمادی را به‌عنوان کارشناس یا متخصص برمی‌گزینند. چیزی شبیه به مجتهدین طراز اول که در متمم قانون اساسی مشروطیت آمده بود. و چه بهتر که اولاً مادام‌العمری نبوده، در هر دوره مجلس تجدید انتخاب شوند، ثانیاً به‌صورت کارشناس مشاور مجلس بوده روی لوایح قبلاً نظر انطباق یا اصلاح خود را بدهند.



## فصل یازدهم صوفیگری و مراد و مرشدی

نسبت دادن آفت به تصوف و عرفان و اجازه دادن قضاوت و حق صحبت به خود در این باره کار آسان و مجازی نیست.

اولاً به این دلیل که تصوف و عرفان وادی بس وسیعی است پر از ابهام و ابهام، با مصداق «آن را که خبر شد خبری باز نیامد». ارباب این مکتب ادعای «یُدْرَكُ وَ لَا يُوصَفُ» را دارند و به این اذعان و افتخار می کنند که معانی و مشهوداتشان خارج از بیان و کلام است. باید «داخل» و سالک و عارف شد تا «حال» پیدا کرد و حس نمود. بنابراین برای بیگانه‌ی گنگِ نااهلی چون نگارنده، و برای کسانی که سر و کارشان با دیدن و دانستن و اندیشه است و می خواهند از ظواهر روشن و گویا پی به یقین و باطن ببرند، هر سخن و نظری که در این باب ابراز دارند، می تواند هم فضولی و کودکانه تلقی گردد و هم بدیهی و قطعی تصور شود. ضمن آنکه اصحاب عرفان و تصوف، کثرت و تفرق دارند و چه بسا زبان مشترک ندارند.

ثانیاً از این بابت که از این مکتب و مجمع، ارزشها و آثار و افرادی سر زده است که شهره آفاق و موجب احترام و افتخار بوده، معانی «آفتاب آمد دلیل آفتاب» را تداعی می کند، مقامشان نشانه عظمت و حقانیت بوده، زبان ایراد و استفهام را پیشاپیش می بندد. علاوه بر این، عرفان (gnose) و تصوف (mysticism) اختصاص به اسلام و مسلمانان نداشته، قبل از اسلام در مذاهب توحیدی و در مکاتب مرموز معنوی خاور دور نیز وجود داشته، واحد مشخص ثابت و ساده‌ای را نشان نمی دهد که بتوان درباره‌ی همه‌ی آنها اظهار نظر قاطع و یکسان نمود.

### جایگاه بلند فرهنگی و ادبی تصوف

ثالثاً آنچه برای امثال ما قابل فهم‌تر و قابل بیان می‌باشد، اینکه پیدایش و پرورش این مکاتب غالباً در ریشه و آغاز، و در دوران‌های مظلومیت اهل فکر و عقیده، قیامی بوده است علیه اختناق و انحراف و برای بازگشت به اخلاص و عرفان و به پاکی و صفای ایمان. این طریقت گویندگان فراوان و روشن‌زبانان شیرین‌سخنی داشته است که با لشکریان تزویر و خدایان زور و غرور درافتاده، مسیح‌وار حقّ مطلب را علیه دین فروشان دنیاپرست و معبدداران ضد رسالت ادا کرده‌اند و با نادانان ظاهرالصلاح، یا ناتوانان اسیر تعصب و تشریفات و یا توانگران بنده‌ی درهم و دینار درافتاده‌اند، ویرانگران خانه‌های خدا و دل را مورد سرزنش قرار داده‌اند، از جسم و صورت رو به روح و سیرت آورده، برای عشق و انسان ارزش قائل گشته و خواسته‌اند راه حق و عرفان را بپویند و رها از نفس و شیطان شوند. حرکت آغازین بنیادی عرفان و تصوف، بر پیروی از قرآن کریم، فرار از شرک و جاهلیت و از دنیاپرستی و ریاکاری بوده، می‌خواسته‌اند گام در جهت اخلاص بندگی و دوستی خدا و شناخت او بردارند. اما در عمل تحریکات نفسانی و اغوای شیطانی کار را به انحراف و بدعت کشانده و خودآفتی شده است.

\* \* \*

در کلام و کتاب‌های آنان است که اشاره‌ها و گفتارهایی مانند اشعار ذیل را می‌خوانیم:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس

توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

(حافظ)

ای درونت برهنه از تقوا      کز برون جامه‌ی ریا داری

پرده‌ی هفت‌رنگ در مگذار      تو که در خانه بوریا داری

(سعدی)

عالم پرهیزکار      کور مشعل دار است

(سعدی)

هیچ مشو غره گر اوباش را      چند گهگ نعمت و یا دولت است  
قیمت دانش نشود کم بدانک      خلق کنون جاهل و دون همت است  
(ناصر خسرو علوی)

ما درون را بنگریم و حال را      نی برون را بنگریم و قال را  
(مولوی رومی)

کی ریزم آبروی چو تو بی خرد      از بهر آنکه تو بره پر نان کنم  
ترکان رهی و بنده‌ی من بوده‌اند      من تن چگونه بنده‌ی ترکان کنم  
(ناصر خسرو)

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست  
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست  
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست  
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست  
(حافظ)

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی  
نه عارف است که از جای خویش برخیزد  
دریای فراوان نشود تیره به سیل      عارف که برنجد تنگ آب است هنوز  
(سعدی)

استاد محمود شاهرخی در مقاله‌ای تحت عنوان «چو رسول آفتابم همه ز آفتاب  
گویم» در مصاحبه با کیهان ۱۳۶۹/۳/۱۳ نکاتی آورده است که چون بی‌تناسب با  
مطلب ما نیست، قسمتی از آن را عیناً نقل می‌نمایم.

«برای آن کس که با شعر و ادب سر و کار دارد به روشنی آشکار است  
که اگر عارفان صاحب‌دل روشن ضمیر دست سخن را نگرفته و آن را با  
اندیشه‌های بلند و والای خود به آسمان نبرده بودند، شعر فارسی در  
همان محدوده تنگ مدایح مکرری که از فرط تکرار و اغراق و مبالغه  
ملال‌انگیز شده بود باقی می‌ماند و از غایت ابتدال راه تباهی و زوال را  
می‌سپرد. این عرفا بودند که سخن را رونق دادند و زینت و زیور بستند.  
خاصه از آن زمان که ستاره‌ی فروزان کاروان سالار شعر عارفانه یعنی

سخنور گرانمایه حکیم سنایی غزنوی در آسمان شعر فارسی طالع گشت  
 و... شعر عارفانه به معنای اخص از زمان حکیم سنایی و در سخن آن  
 بزرگ پدیدار گشت و این عارف روشن ضمیر و متفکر نامور با  
 بهره گیری از حقایق و معارف قرآن حکیم و سخنان رسول گرامی اسلام  
 و روح آیین و شریعت، تحولی شگرف در شیوه سخن پردازی به وجود  
 آورد... مقایسه‌ای میان دو شعر، یکی ابیاتی از قصیده عبدالواسع در مدح  
 [سلطان] سنجر و دیگر ابیاتی از قصیده‌ی سنایی در عرفان و معاصر  
 یکدیگر، تفاوت شعر عارفانه را با شعر درباری، به خوبی نشان می‌دهد:

#### از عبدالواسع جبلی:

زهی آفتاق را سلطان زهی ایام را مولا  
 زهی گردون تو را چاکر زهی گیتی تو را مولا

\*

خداوند جهان سنجر کزین تاریخ تا محشر  
 نبیند کس چند دیگر ز نسل آدم و حوا  
 که عزمی قضا قوت که جزمی قدر قدرت  
 که رزمی فلک سیرت که بزمی ملک سیما

\*

#### از سنایی غزنوی

مکن در جسم و جان منزل، که این دُون است و آن والا  
 قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا  
 بهر چه از راه دور افتی، چه کفران حرف و چه ایمان  
 بهر چه از دوست وامانی، چه زشت آن نقش، چه زیبا

\*

سخن گر روی دین گویی، چه عبرانی چه سریانی  
 مکان کنز بهر حق جویی، چه جابلسا چه جابلقا

\*

عجب نبود گراز قرآن، نصیبت نیست جز حرفی  
که از خورشید جز گرمی، نبیند چشم نابینا

\*

مشو محبوس ارکان و طبایع      برون آی و نظر کن در صنایع  
تفکر کن تو در خلقِ سماوات      که تا ممدوح حق گردی در آیات  
(شیخ محمود شبستری)

پس از او عطار آن عارف وارسته صاحب‌دل با آثار شور و حال خود بر وسعت و  
غنای شعر عارفانه افزود ... بعد از آن بزرگ، خلف صدق آنان یعنی سر حلقه  
شوریدگان عشق الهی و متفکر بلندآوازه عرصه عرفان «مولانا» ظهور کرد ... کاخ  
رفیع شعر عارفانه بر پایه این سه رکن عظیم و استوار عرفان ... برافراشته شد و در  
غزل‌های ملکوتی و جاودانه حافظ به اوج کمال و منتهای علو خود رسید<sup>۱</sup> ...

حافظ و سعدی خرقه پوشان و خانقاهیان را نیز دور از ریا و از خودبینی ندیده‌اند:

خدا را کم نشین با خرقه پوشان      رخ از رندان بی سامان می پوشان  
در این خرقه بسی آلودگی هست      خوشا وقت قبای می فروشان  
در این صوفی و شان دزدی ندیدم      که صافی باد عیش دردنوشان  
تو نازک طبعی و طاقت نیاری      گرانی‌های مشت‌ی دلق پوشان

(حافظ)

\*

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه  
بشکست صحبت اهل طریق را  
گفتم میان عابد و عارف چه فرق بود  
تا اختیار کردی از آن این طریق را  
گفت آن گلیم خویش برون می کشد ز موج  
و این جهد می کند که بگیرد غریق را

(سعدی)

---

۱. و متأسفانه خود استاد در همین مصاحبه‌ی دولتی اجابت به شرک و شخص‌پرستی و بازگشت به «محدوده‌ی تنگ مداخل مکرر که از فرط تکرار و اغراق و مبالغه ملال‌انگیز شده» است فرموده‌اند.

یکی از مشایخ شام را پرسیدند که حقیقت تصوف چیست، گفت از این پیش طایفه‌ای در جهان پراکنده بودند به صورت و به معنی جمع و این زمان قومی به صورت جمع‌اند و به دل پراکنده.

چو هر ساعت از تو به جایی رود دل      به تنهایی اندر صفایی نبینی  
ورت جاه و مال است و زرع و تجارت      چو دل با خدای است خلوت نشینی  
(سعدی)

شعراى اهل عرفان شاید جرأت درافتادن با پادشاهان طاغوت صفت که تکیه بر مسند الوهیت و شرک زده‌اند، نکرده یا کمتر کرده باشند ولی جسته و گریخته به ممدوحان خود گوشه زده و خواسته‌اند شعر و ادب را از آفت‌رسانی به توحید و رسالت دور نمایند.

### اختلاف و اشکالاتی که به نظر می‌آید

اگر صوفیان و عارفان و درویشان در حدود پرستش و عشق به خدای بی‌همتا مانده و مشمول برخی ملامت‌ها و منقصت‌ها و آفت‌ها نشده بودند، رحمت حق و نیاز خلق نثارشان می‌بود، ولی بدون آنکه پا در حریم اسرار و حالاتشان بگذاریم و در عالم شور و شهودشان، که نااهلان را در آن راهی نیست، وارد شویم، تا آنجا که می‌توانیم از خارج نظاره‌ای با اتکاء به قرآن و سنت (یا عترت) کرده نکاتی را می‌بینیم که اگر در آنها تناقض و تفاخر وجود نداشته باشد تشابه و توافق هم دیده نمی‌شود.

ذیلاً به ذکر چند مورد کوچک و بزرگ اکتفا می‌شود.

#### (۱) واژه‌ها

از زبان و کلام و از قرائت و بیان، شروع می‌نماییم که به مصداق:

«اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.» (علق (۹۶) / ۳ و ۴)

(بخوان و (بدان که) خداوندگار تو ارجمندترین و با کرامت‌ترین (ارباب‌ها) است.

آن کسی که به وسیله‌ی قلم (و با نوشتن و خواندن به آدمی) تعلیم داد.)



«خَلَقَ الْإِنْسَانَ. عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.» (رحمان (۵۵) / ۳ و ۴)

(انسان را آفرید. به او سخن گفتن را یاد داد.)

اسباب کار وحی و رسالت است و دروازه هر طریق و مکتب.

زبان تصوف و عرفان- لاقل در ایران، با دامنه‌های آن- و دریچه ارتباط صوفیان و عرفا با مردمان، همان‌طوری که دیدیم و می‌دانیم، بیشتر در منطق شاعری و در جذب‌های ادبی است. یعنی استعاره و اغراق یا اشاره و ایهام. بنا به هر مصلحت، سخن گفتنشان با تعبیرهای مرموز و معوج، با تشبیه‌های مستور نامأنوس و با ویژگی‌های مخصوص منحصر به خودشان ادا شده است. در محافل و مباحث چه بسیار که برای تغذیه و تلقین‌ها چاشنی‌های جاذب سکر‌آور و محرکات از خود بی‌خودکننده به کار می‌برند. تعلیم و توفیق را همچون ساقیان و جادوگران در مستی و بیهوشی و از دست دادن عقل و هوشیاری می‌جویند و برای اقناع طرف به ادعا یا ارائه و اثبات کشف و کرامات می‌پردازند.

آیا تعبیرِ مثلثِ «می و معشوق و مستی» که زبان متعارف و متداول ادبیات عرفانی است، به فرض مستعار بودن، نمونه ابهام و دو پهلویی کلام نیست و باعث اشکال و سردرگمی و گمراهی نمی‌شود؟

اما رسالت الهی و قرآن یا سنت و عترت را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اولین و مکررترین معرفی که قرآن از خود می‌کند، روشنایی، روشنگری، آشکاری، سراسستی و بی‌کج و کولگی است. یعنی فهم آسان برای همگان، و آنچه شدیداً نفی می‌شود شعرسرایی و شاعری است. قرآن تصریح می‌کند شعرا سرگردان هر وادی بوده گمراهان را به دنبال خود می‌کشند و چیزی می‌گویند که عمل نمی‌کنند.

به‌طور نمونه به آیات ذیل توجه کنید :

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ.»<sup>۱</sup>

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.»<sup>۲</sup>

۱. مائده (۵) / ۱۵ : ... به راستی نور و کتابی روشنگر از جانب خدا نزد شما آمده است.

۲. زمر (۳۹) / ۲۸ : قرآنی به زبان تازی [نازل کردیم] بدون هیچ نقص، بسا که [تحت تعلیماتش] پروا پیشه بشوند.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»<sup>۱</sup>

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»<sup>۲</sup>

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى  
لِلْمُسْلِمِينَ»<sup>۳</sup>

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»<sup>۴</sup>

«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ»<sup>۵</sup>

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ»<sup>۶</sup>

در سنت رسول اکرم و در عترت طاهرین او آنچه نمی‌بینیم تخدیر و تحریک از راه سماع و رقص است یا حرکات و ذکرهایی گنج‌کننده حتی تبلیغ و تلقین و تسخیر یا شرب و دود.

کمترین چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که روش اتخاذ شده توسط غالب دراویش و صوفیان و عرفا برای ارتباط با مردم و بیان مقصود یا تعلیم و تربیت،

۱. کهف (۱۸) / ۱: ستایش و سپاس خاص خداست که این کتاب را بر بنده خویش نازل کرد و در آن هیچ‌گونه انحراف قرار نداد.

۲. بقره (۲) / ۲۱۹: ... خدا آیات را این‌گونه برای شما به روشنی بیان می‌کند، بسا که درباره دنیا و آخرت [خود] بیندیشید.

۳. نحل (۱۶) / ۸۹: ... و قرآن را بر تو نازل کردیم که بیان هر امر [تربیتی] است و هدایت و رحمت و بشارت است برای افرادی که [در قبال خدا] تسلیمند.

۴. قمر (۵۴) / ۱۷: قرآن را برای پندگرفتن آسان ساختیم؛ آیا پندپذیری نیست؟

۵. یس (۳۶) / ۶۹: پیامبر را شعر نیاموخته‌ایم و [شاعری] شایسته‌ی او نیست؛ آن [چه ارائه کرده است] اندرز و قرآنی روشن‌گر است.

۶. شعراء (۲۶) / ۲۲۴ تا ۲۲۶: [پیامبر شما شاعر نیست] شاعران کسانی‌اند که بی‌راهان به دنبالشان روانند. آیا توجه نکرده‌ای که آنان در هر طریقی سرگردانند. و سخنانی [به مبالغه] می‌گویند که [معتقد نیستند و] عمل نمی‌کنند.

انطباق چندان با راه و روش رسالت و با دعوت پیغمبر نداشته و اگر خلاف آن نباشد، با آن متفاوت بوده و منحرف از آن می‌باشد، که می‌تواند آفتی محسوب شده و نگرانی بیاورد و شعر معروف:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

را تداعی نماید و اسلام خالص و توحید ابراهیمی را به آنجا برساند که «بودا» و «کنفوسیوس» و «ذِن» و «شینتو» و غیره رسیده‌اند، یا از آنجا راه افتاده‌اند.

### نشانه‌ی زبانی و سمبلیک

هر اندیشه و مکتب و هر نظام و جهان‌بینی، سیستم یا نظام واژه‌ها و اصطلاحات خاص خود را همراه خود می‌آورد، یا می‌سازد. قرآن برای رسیدن به خدا یا رساندن ما به حقیقت و سعادت و برای تفهیم و تعیین سرنوشت انسان، واژه‌های متعددی را به کار برده است که قبلاً در عربی وجود داشته، یا خلق کرده است. مثل: صراط، سبیل، دعوت، هدایت، عبادت، استقامت و غیره.

علاوه بر آن، برای احتراز از آفت زدگی رسالت تأکید کرده است که:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن

سَبِيلِهِ»<sup>۱</sup>

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۲</sup>

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»<sup>۳</sup>

اهل تصوف و عرفان و عاشقان کعبه‌ی «الاه» می‌توانستند بر «صراط» توحید که مستقیم است و یکی بیش نیست حرکت کرده. شریعت و منهج امت واحد را اتخاذ نمایند و از «سبیل‌ها» و سردرگمی‌ها که باعث «تفرق» و جدایی و پراکندگی می‌شود پرهیز کنند. ولی می‌بینیم اصطلاحات و تعابیری به کار می‌برند که کاملاً متفاوت با

۱. انعام(۶) / ۱۵۳: و اینکه [آگاه باشید] این راه راست من است، پس از آن پیروی کنید؛ و به راه‌های دیگر مروید که شما را از راه خدا پراکنده خواهند کرد؛ ...

۲. عنکبوت(۲۹) / ۶۹: و کسانی که در راه ما تلاش کنند، محققاً به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم؛ و خدا با نیکوکاران است.

۳. مائده(۵) / ۴۸: ... برای هر گروه از شما آیین و روشی مقرر کردیم...

واژه‌شناسی قرآن بوده، معرف حال و حرکت دیگری می‌باشد. مثلاً «طریق و طریقت» به جای «صراط و شریعت»، «عشق و فناء فی الله» به جای «عبادت و اخلاص» یا «اِتِّبَعَاءُ وَجْهِ اللَّهِ» و «رجاء لِقَاءِ اللَّهِ، سُلُوكٌ وَ سَالِكٌ» به جای «سَبِيلِ اللَّهِ وَ جِهَادٌ وَ مَجَاهِدٌ»، «ساقی» به جای «هادی»، «عرفان» به جای «ایمان و یقین»، «فقر» به جای «کسب و زکات»، «عشق و معشوق» به جای «صِدْقٌ وَ مَعْبُودٌ»، «حق و هُو» به جای «الله یا رب و رحمن» و سایر صفات و اسماء الحسنی.

پرستش گاهشان به عوض مسجد و جماعت یا مدرسه و مکه، «خانقاه» است و خرابات، یا خلوتگاه راز، به عوض «وَارِ كَتُّوْا مَعَ الرَّا كِعِیْنَ»<sup>۱</sup> جای تکبیر و تسبیح یا تهلیل<sup>۲</sup> و حمد خدا را در قیام و قعود و در رکوع و سجود یا جای صلوات بر محمد و آل محمد را آن طور که در قرآن و در دعاهاى معتبر آمده است، ذکر یا حرکات و عملیات نامأنوس گرفته است. در حالی که رسول خدا فرموده است: «صَلُّوْا كَمَا أُصَلِّیْ». علی و امامان (علیهم السلام) نیز که پیشوای برگزیده متصوفه و عرفا هستند، نه لحظه‌ای خود را از رسم و سنن جدشان جدا کرده‌اند و نه قرب و معرفت و فضایی را که نسبت به سایرین داشتند، بهانه‌ای برای باز کردن حساب جداگانه در عبادت و شریعت قرار می‌داده‌اند ...

## ۲- عمل و احسان یا فعالیت و خدمت

آنجا که از شعر و شاعری صحبت می‌کردیم، استثنائی در آیات او آخر سوره شعراء (۲۶) آمده بود که ناتمام گذاشتیم:

«وَالشُّعْرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ.  
 أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی كُلِّ وَادٍ یَّهْمُونَ.  
 وَأَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَا لَّا یَفْعَلُونَ.  
 إِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»<sup>۳</sup>

۱. بقره (۲) / ۴۳: ... و همراه نماز گزاران نماز گزارید.

۲. «تهلیل» به معنای تسبیح کردن، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن.

۳. شعراء (۲۶) / ۲۲۴ تا ۲۲۷: [پیامبر شما شاعر نیست] شاعران کسانی‌اند که بی‌راهان به دنبالشان روانند.

آیا توجه نکرده‌ای که آنان در هر طریقی سرگردانند.

و سخنانی [به مبالغه] می‌گویند که [معتقد نیستند و] عمل نمی‌کنند

مگر مؤمنان نیکوکار...

یعنی شعر و شاعری به شرط آنکه فقط حرف نبوده بلکه عمل شایسته همراه و هدف آن باشد، می تواند مقبول در گاه خالق قرار گیرد.

نه رسول خدا و نه مولای متقیان، که مقتدای همه عرفا و اهل باطن اند، هیچ کدام پیشروان سخن و عشق و حال نبوده، بندگی و خواهندگی خدا را متوقف و محصور در زبان و دل نکرده، برکناری و بیکاری را نگزیده بودند. با همه تقوا و زهد نسبت به مقام و منفعت دنیا، به تسبیح و سجاده و دلق اکتفا نکرده، جستجوی رضوان و روی خدا را می کردند و عبادت او را در خدمت به خلق و در ارشاد و اصلاح و احسان می دیدند و در احتراز کامل از شرک و شخص پرستی یا بزرگداشت غیر او توصیه می کرده اند:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أُحَدَّثَنَا.» (کهف (۱۸) / ۱۱۰)

(... و هر کس به لقای (رحمت) او امیدوار است پس نیکو کردار شود و هرگز در پرستش خدا احدی را بر او شریک نگیرد.)

چه قدر در قرآن شعارهایی به مضمون:

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»<sup>۱</sup>

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.»<sup>۲</sup>

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.»<sup>۳</sup>

«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ.»<sup>۴</sup>

می خوانیم و یوسف پیغمبر(ع) را از زبان همزندانان در جمله‌ی «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.»<sup>۵</sup> توصیف می کنند...

۱. آل عمران(۳) / ۱۳۴ و ۱۴۸ و مائده(۵) / ۹۳ : ... و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

۲. انعام(۶) / ۸۴ یوسف(۱۲) / ۲۲، قصص(۲۸) / ۱۴، صافات(۳۷) / ۸۰، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۱ و

مرسلات(۷۷) / ۴۴ : ... نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم.

۳. هود(۱۱) / ۱۱۵ و یوسف(۱۲) / ۹۰ : ... که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد.

۴. اعراف(۷) / ۵۶ : ... که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

۵. یوسف(۱۲) / ۳۶ و ۷۸ : ... که ما تو را نیکوکار تشخیص دادیم.

بنابراین مؤمن محبوب خدا و محبّ خدا، اهل احسان و خدمت و عمل است؛ عمل صالح و شایسته. مؤمن مقرب درگاه و رهرو جمال و کمال نیز نمی‌تواند عزلت‌نشین عاشق‌پیشه و آدم بی‌حال و بی‌اثر یا «فانی فی الله» باشد. لازم است مشابه به خدا و متصف به صفات و اسماء او باشد تا بتواند چنین امید را به خود بدهد. از جمله صفات الهی، خود وجود است و رحمن و رحیم بودن و خالقیت. در تعبیر بشری ما، منشأ اثر و خدمت به غیر بودن و قدرت سازندگی و زاینده‌گی داشتن یا تراوش و تولید، به جای توقف و تکدی. می‌دانیم که تراوش و تولید و تقوا نیز بدون فعالیت و فداکاری میسر نمی‌شود.

حال این سؤال مطرح می‌شود که از حضرات داعیان یا سالکان عرفان و صفا چه آثار و کارهای برجسته‌ی فردی و اجتماعی که باعث حیات و رحمت خلاق یا سلامت و سعادت بندگان خدا و نیازمندان جوامع انسان‌ها شده باشد، سر زده است؟ کدام شرّ و شیطان یا شرکّ طاغوتیان از دست و زبان یا از نفس گرمشان آزار و ممانعت دیده یا حداقل ملامت شنیده است؟ غیر از اشعار آبدار و خاطره‌های عشق و حال، با داعیه‌های کشف و کرامات، کدام «باقیات الصالحات» را به یادگار گذارده‌اند؟ آیا بیمارستانی، مسجدی، دانش و دانشگاهی، اکتشاف و اختراعی، دارو و درمانی، حکومت عدل و اصلاحی یا پرورش نسل‌هایی را ایجاد و اداره کرده‌اند؟ اگر به گفته حافظ «آتش رزق و ریا خرمن دین خواهد سوخت»، عشق خالی از حیات و حرکت و از تراوش و خدمت نیز خرمنی است آفت زده و پوک شده.

### ۳- عشق و آرایش

عشق اگرچه در مکتب عرفان و در اصل و ادعا، برای پرستش خداوند سبحان، عنوان شده است و آتشی برای پرواز روح و اشراق به سوی مبدأ و معاد است، ولی در عمل و در مذهب انسان می‌تواند کوره راهی شود برای شیطان.

خداوند می‌گوید:

«وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.» (یس (۳۶) / ۶۱)

(و اینکه مرا بپرستید و اطاعت کنید که راه مستقیم و درست این است).

و در جای دیگر:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ. (بقره (۲) / ۱۸۶)

(و هرگاه بندگان من از تو سراغ مرا گرفتند بدانند (یا به آنها بگو) که من به آنها نزدیک هستم؛ دعوت آن کس که مرا بخواند و بخواهد اجابت می‌کنم بنابراین دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، امید است که رشد و سعادت یابند.)

یا :

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبِكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»  
(آل عمران (۳) / ۳۱)

(بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست دارید پیرو من باشید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد...)

در حدیث قدسی نیز آمده است که:

«عَبْدِي أَطِيعَنِي أَجْعَلُكَ مِثْلِي»

(بنده‌ی من، مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود کنم...)

قرآن و رسول شاهراه به سوی خدا را در عبادت و اطاعت خدا و در اجابت دعوت او و در ایمان و ارشاد یافتن بندگان قرار داده‌اند.

قرآن از قول شیطان در مقابل خدا، می‌گوید:

«قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.» (اعراف (۷) / ۱۶)

(شیطان به خدا) گفت: چون مرا گمراه کردی من نیز بندگان را از راه راست تو گمراه می‌کنم.)

«قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.»

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.» (حجر (۱۵) / ۳۹ و ۴۰)

(شیطان) گفت: پروردگارا حالا که مرا به گمراهی انداختی، بر آینه برایشان در زمین آرایشگری خواهم کرد (دنیا را در نظرشان زیبا می‌سازم) و همگی را گمراه خواهم کرد.

مگر آن دسته از بندگان که خالص و موحد و کامل‌اند.)

کار شیطان برگرداندن انسان‌ها از عبادت و اخلاص است و فریب دادن آنان از طریق تباهی‌ها و آرایش.

حتماً رمزی و حکمتی هست که در هیچ آیه و حدیث (به احتمال قوی) نامی از

عشق و عاشق برده نشده است و عشق به عنوان مسیر و مقصد یا دروازه و معبر برای «سیر الی الله» و وصال معشوق نیز معرفی نگردیده. عشق ورزی به معنای شیفتگی سراسر اسارت و سرسپردگی خارج از عقل و قرار است.

البته واژه‌های «حب» و «محبت»، یا «ود» و «مودت» می‌تواند در حد اعتدال و معقول جای‌گزین عشق فارسی باشد و به این ترتیب که جوهر دین و اخلاق بوده عامل حرکت به سوی ثواب و گناه یا رحمن و شیطان می‌شود و حالت ارتباط مابین خدا و خلق را دارد، در قرآن زیاد به کار رفته است. هم از طرف انسان‌ها در مورد خدا و خوبی‌ها و خویشاوندان و هم در مورد مال و مقام و زندگی دنیا یا شهوات و زنها. خداوند نیز از این واژه در باره محسنین، متقین، مجاهدین، صابرين، متوکلین، طاهرین و غیر آنها استفاده کرده است، ضمن آنکه محبت خدا از ظالمین، فاسقین، مفسدین و کافرین دریغ شده است. آنچه گفته می‌شود، إلقاء محبت از طرف خدا در دل مؤمنین برای ایمان به اوست و توصیف مؤمنین راستین به اینکه حد اعلای محبت خود را اختصاص به خدا می‌دهند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره ۲) / (۱۶۵)

(و بعضی از مردم غیر خدا را شریک و جای‌گزین خدا می‌گیرند و به آنها مانند خدا محبت می‌ورزند ولی آنان که ایمان آورده‌اند شدیدترین محبتشان برای خداست...)

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.» (حجرات ۴۹) / (۷)

(... و لکن خداوند مقام ایمان را محبوب شما گردانید و در دل‌هایتان آن را نیکو بیاراست و کفر و عشق و معصیت را زشت و منفور ساخت. چنین اشخاصی به حقیقت رشد یافته هستند.)

خلاصه آنکه عشق و عاشقی برای خدا و اولیاء او، آن‌طور که معنی و مراد صوفیان و عرفاست، در قرآن و در وصف انبیاء و صلحا نیامده است. محبت و وداد نیز حالت مطلق و انحصار نداشته، نه مخصوص خدا و خوبی‌ها یا خوب‌هاست، و نه علی‌الاطلاق مردود است. در میان پیغمبران، حضرت ابراهیم (ع) به لقب خلیل - به معنای دوست و



دوستدار بسیار نزدیک و صمیمی - امتیاز یافته است و او را خودِ خدا، در اثر رشد و ابتلاء و آزمایش‌ها، به این سمت و صفت برگزیده و فرموده است :

«وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(خدا ابراهیم را به‌عنوان دوست صمیمی خود برگزید.)

آن‌طور که از قرآن برمی‌آید، مثل این است که خدا بیشتر می‌خواهد دوست بدارد تا دوست داشته شود و از نظر خدا تقوا و طاعت پسندیده‌تر است تا عاشقی و ارادت.

عشق که کار دل است و درون و مستقل از عقل فضول یا احساس برون، حتی با مفهوم عرفان که دانایی و بینایی بر نهان و آشکار است، جور در نمی‌آید؛ واله شدن است و از خود خارج شدن. جا گرفتن در خانه غیر روی میل و گمان، علی‌رغم:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (یونس (۱۰) / ۳۶)

(... حسن گمان، به‌هیچ‌وجه بی‌نیاز کننده از یقین، و اثبات کننده‌ی حق نمی‌شود...)

بدون آنکه تشخیص دهد که در خانه کیست، کجاست و برای چیست... حال از کجا معلوم می‌شود که منزلگاه منتخب محبوب، خانه رحمان نباشد و خانه شیطان باشد؟! اینجا ناچاریم یک دریچه و بحث تازه‌ای را باز کنیم. روزنه‌ای از فطرت و عادت انسان و بحثی در شناخت هنر. به علم و تجربه دریافته‌ایم که نوع آدمی به حکم طبیعت و نیاز، خواهان یا محتاج چیزی می‌شود و همراه با آن، بنا به غریزه یا با تعلیم و تربیت، وسیله‌ای را برای رسیدن به مقصود برمی‌انگیزد. رفته رفته در طی تلاش و تاریخ و در طول زندگی و تمدن، وسیله هدف می‌شود، مسیر جای مقصد را می‌گیرد و احیاناً وسیله، هدف‌های تازه می‌سازد.

مثال و مورد فراوان است :

کسب مال و پیدایش مالکیت و حاکمیت دو اصل و تلاشی بوده‌اند به خاطر صیانت نفس و بقاء در برابر گرسنگی و نیازهای زندگی بدوی یا دفاع از دشمن و مرگ. اما از خیلی قدیم و در سراسر دوران تمدن، مال‌داری و ثروت‌اندوزی یا قدرت و مقام جزو مطلوب‌های درجه اول و ارزش‌های پر قدر و منزلت گردیده است. چه کسانی که فاقد آنند و چه آنها که برای بیشتر از صد سال و هزار سال عمر خود و خانواده و در حداکثر افراط و استفاده، صاحب مال و منال می‌باشند، از صبح

تا شام با ولع تمام چون گرگ گرسنه به دنبالش می‌دوند و هر مانع و مخالفی را می‌درند. تا آنجا که می‌بینیم مصرف و مالکیت و به‌طور کلی اقتصاد و سیاست در رأس کلیه‌ی امور و اهدافِ جوامع بشری و بین‌المللی قرار گرفته‌اند. در سطح خیلی ساده‌تر مسئله، خوردن و آشامیدن که برای سیر شدن و زنده ماندن همچون حیوانات و جاندارانی دیگر بوده است، به قول سعدی جابه‌جایی پیدا کرده است:

خوردن ز بهر زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

تمایلات و تحریکات جنسی نیز منشأیی جز غریزه تولیدمثل برای بقاء نوع نداشته، در حیوانات و نباتات در دوران‌های کوتاه مخصوص به‌صورت محدود معقول اعمال می‌گردد، اما نوبت که به آدمی می‌رسد و از دوران توحش و روستانشینی به تمدن و دینداری وارد می‌شویم می‌بینیم کار لذت مکتوم و موقت نر و مادگی، به بلوغ و ازدواج و به تشکیل خانواده منتهی و متوقف نگردیده، به شهوترانی و فساد تباه‌کننده و به عشق‌ورزی‌های مجاز یا ممنوع کشیده می‌شود. دکان‌ها و درآمد‌ها یا رمان‌ها و داستان‌ها به وجود می‌آید و در صحنه‌های وسیع زندگی هنرمندان روزگار سوژه‌های بدیع و نوهای گیرا تقدیم بشریت می‌نمایند.

همین‌طور است عرفان و دین یا حقیقت و حق، وقتی به دست ذوق و هنر یا عاشقی و آرایشگری سپرده می‌شود، آرایش معشوق و مراد، برای بیشتر زیبا و مطلوب جلوه‌دادن آنها و شیفته و شوریده‌تر نمودن عاشق‌ها. مضامین و تعبیرات و توصیف‌هایی به وجود می‌آید که بسیار دل‌انگیز است، چون هنر است و خودبه‌خود ارزنده و گیرنده بوده، تحسین‌کننده و خریدار پیدا می‌کند. حتی اروپاییان و بیگانگان از دین و آیین ما، به دیدن و خواندن و سنجیدن آثار و شاهکارها آمده با اشتیاق و اخلاص، آنها را بررسی و ارزیابی می‌کنند و ارزش و عظمت آنها را به رخ خودمان می‌کشند. فیلسوفان و صوفیان و عارفان ما را بهتر از خود ما شناسایی و طبقه‌بندی و تحسین می‌کنند. همان‌طور که در همه اقطار جهان و مخصوصاً مشرق زمین مهد معنویت و دین، به کشف و احیای سایر آثار زیر خاک رفته و فراموش شده ما می‌پردازند و گنجینه‌های دانش و بینش و بهره‌برداری خود را غنی می‌سازند.

آثار و ارزش‌های عشق و عرفان می‌تواند به جای خود درست و والا باشد. اینها دستاوردهای تدین و تمدن است یا از اعتقاد و استعداد ما نشئت گرفته، محصولات و

تابلوهای ترکیبی خدا و انسان می‌باشد که نه خالصاً از خداست و نه مخلصاً از بنده‌ی خدا. آرایشگری انسان هنرمند است از خدای بی‌آلایش و از خالق بی‌شبهه و شریک. این جریان و پدیده همان آفتی است که همه آیین‌های توحیدی پس از رحلت پیغمبران و افتادن دین به دست مؤمنین و متولیان، دچار آن گشته گرایش به شرک و فساد پیدا کرده‌اند:

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.

وَسَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» (صافات (۳۷) / ۱۸۰ تا ۱۸۲)

(پاک و منزه است پروردگار تو که خدای مقتدر بی‌همتاست و از توصیف جاهلانه خلق مبرا است.

و سلام و تحیت الهی بر رسولان گرامی باد.

و ستایش مخصوص خداست که (آفریننده و) سرور جهانیان است.)

هنر که خصلت خلاق داشته و وصف‌کننده حالات و خواسته‌ها و خصوصیات انسان است، و آرایشگر اطوار و حرکات حیات می‌باشد، نمونه‌ای است از وسایل و لوازم ساخته و پرداخته‌ی آدمی برای زیبا زیستن و شیرین به مقصد رسیدن. بنابراین ارزش و خریدار پیدا می‌کند و رأساً شغل و هدف می‌گردد. صورتی که در پرده نقاشی کشیده می‌شود، صوتی که آوازه‌خوانان و تار موسیقی می‌نوازند یا رباعی و غزلی که شاعر می‌سراید لازم نیست نسخه‌های مطابق اصل باشند، بلکه ساخته و پرداخته‌هایی می‌شوند بر طبق مُد و نیاز زمان، سلیقه و هنر هنرمند و تابع قواعد و رسومی که اصل «هنر برای هنر» وضع می‌نماید. اشکال ندارد که کلام و بیان از عمل و معنی یا از محتوا و مقصد اولیه فاصله بگیرد و برای خود آرایش و ارزش یا سرگرمی و سرگردانی شود. «يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ»<sup>۱</sup> عینیت پیدا می‌کند و سراینده و شنونده‌ی آن برای آفرینش بهترین سخن، گمگشته‌ی هر وادی و بندگی می‌گردند. شیطان برای اغوای انسان و برگرداندن او از خدا و آخرت چیزی بهتر از این نمی‌خواهد: آرایشگری افکار و اعمال و تشویق ما برای ایجاد ناخالصی و انحراف از صراط مستقیم، یا آفت رساندن به دعوت دست نخورده‌ی خدا و به رسالت راستین و پاک پیغمبران.

چنین نیست که صاحب‌دلان خودباخته و عارفان دل‌باخته خواسته بوده باشند اسباب کار شیطان و دورکننده‌ی انسان از خدای رحمن شوند، آنها قیام علیه آفات رسالت و آیین انبیاء نموده افراط‌زدایی‌ها کرده‌اند ولی با فراموش نمودن «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup> و عدم حساسیت نسبت به اینکه ذره‌ای از خط خدا و کتاب و سنت فرستادگانش خارج نگردند و پیوسته به اصل و مجموعه آیات قرآن بازگشت نمایند و هدف احکام را بهتر و بیشتر درک کنند، دانسته و ندانسته از افراط به تفریط می‌گیرند. بعضی از حقایق و آفات را چسبیده و برخی را رها کرده، مؤمن به بعضی و کافر به بعضی دیگر می‌شوند. ضمن آنکه خواسته‌اند دین عوام و دین‌فروشان را اصلاح کنند، خود دین تازه ساخته، بر اختلاف و تفرقه و تخصیص و تخصم و بر راه‌های خروج از امت واحد و وحدت انسان‌ها افزوده‌اند.

#### ۴) مراد و مریدی و سرسپردگی

عشق و شاعری وقتی طریقت یا ارزش و هنر شد و برای خود اصالت و استقلال پیدا کرد، می‌بیند همان تعبیرهای ادبی و توصیف و تصویرهای شاعرانه متساویاً و بدون تفاوت، هم در شأن خدا و معشوقِ اعلیٰ به کار برده می‌شود و هم در مورد معشوق‌های زمینی و زنها و در مجالس عیش و نوش. هر خواننده و شنونده مقاصد و مفاهیم را بر طبق ذوق و عقیده خود تعبیر می‌نماید. در مذاق و منطقی شیفتگان هنر زیبایی‌ها و ارزش‌های والا، چه معنوی و آسمانی و چه صوری و زمینی آن، پله پله از عرش خدا به منزلت و مقام انبیاء نزول نموده، ائمه و اولیاء وارثان برحق و بعدی آن می‌شوند. پس از آن سیر نزولی و مشارکت با خدا در این حد نیز متوقف نگردیده، به بزرگان دین و دنیا و مخصوصاً به پیران پیش‌کسوت یا به‌مرشد و مرادان طریقت نیز سهم و میراث قابل‌ی داده می‌شود.

شاعری اغراق و تملق می‌آورد و عشق و عرفان ارادت و غلو می‌طلبد. ادیان توحیدی از این آفت و انحراف برکنار نبودند. یهودیان، «عزیز» و مسیحیان «عیسی» را پسران خدا گرفتند. کثیری از مسلمانان نیز منبرنشینان رسالت و مسندنشینان حکومت را معصوم از خطا و مصاب در شریعت دانسته به‌عنوان اولوالامرهای مأمور خدا و صاحب اختیاران امت، مورد اطاعت و عبادت قرار می‌دهند. غلات شیعه،

۱. انعام (۶) / ۱۲۴: ... خدا آگاه‌تر است که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد...

علی رغم اعتراض و انزجار مولای محبوب و معبودشان، علی‌اللهی شدند و گروهی دیگر، امامان اهل بیت را بالاتر از رسول خدا برده، آن عزیزان را متصرف در وجود و گرداننده زمین و آسمان معرفی کردند و آن بزرگواران را برخلاف ستایش «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> و پیمان «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»<sup>۲</sup> پاداش دهندگان روز جزا خواندند.

با چنین ترتیب و تنزل و با این نوع استدلال و استنباط، همان‌طور که در فصل‌های ۷ و ۹ دیدیم، کشیشان و ارباب کلیسا یا روحانیون مختلف و مشابه دنیا برای خود امتیازات و اختیارات خاصی قائل شدند، در حالی که قرآن پرستش و پیروی همه آنها را تحت عنوان «أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۳</sup> طرد نموده و از مقوله بت‌پرستی و شرک اعلام می‌نماید.

در این زمینه فرقه‌های تصوف و عرفان بنا به همان شیوه عشق و شاعری و غلو در ارادت و اخلاص‌های بشری بر سایرین سبقت بسته، صفت ممیزه و مشترکشان فرهنگ مرید و مرادی یا سرسپردگی شده است و وابسته کردن پیروان در هر مکتب و مسلک به پیر و پایه‌گذار همان طریقت یا به فردی که در سیر و سلوک دستگیر آنان و رهبر و رئیسشان بوده است. پیروان باید مرشد و مراد را محترم و مطاع بدانند و مجاز نیستند که از روش و فرمایش او یا از هدایت و دلالتش سرپیچی نمایند. «قطب» است که باید طوق تبعیت و تقلید او را به گردن اندازند و به دورش طواف داده، به جای خدا به سوی او حرکت نمایند.

اگر اهل تصوف و عرفان بتوانند هر انحراف و اختلاف و هر بدعت و اختصاص را توجیه نمایند و به گونه‌ای در قالب توحید و قرآن درآورند، از این سرسپردگی و انقیاد که مابینت آشکار با کرامت و مسئولیت انسان دارد و منافی با آزادی و اختیار بوده در قلمرو بندگی و شرک قرار می‌گیرد نمی‌توانند خود را تبرئه کنند.

با خواندن شعر حافظ که می‌گوید: «به‌می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید»، پیران طریقت و مرشد و مرادها یا اقطاب، خود را به مقامات والاتر از رسول و خدا می‌رسانند. چه فرق است میان این شعر و شعار «چه فرمان یزدان چه فرمان

۱. فاتحه (۱) / ۲: ستایش و سپاس خاص خداست، صاحب‌اختیار جهانیان.

۲. فاتحه (۱) / ۴ و ۵: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

تنها تو را بندگی می‌کنیم و [هر جا که یاری دیگران بندگی آور باشد] منحصرأ از تو یاری می‌خواهیم.  
۳. آل عمران (۳) / ۶۴: ... هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم...

شاه» که برای شاهنشاهان درست کرده‌اند! با چنین وابستگی و بندگی، هم آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۱</sup> نقض می‌شود، هم سفارش و اساس «أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»<sup>۲</sup> متزلزل می‌گردد و هم شیوه دعوت و رسالت که «إِلَى اللَّهِ يَدِّنُهُ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»<sup>۳</sup> و ممنوع از وکیل و حفیظ و مسیطر دانستن خود بوده است، دچار آفت خوردگی و مصیبت می‌گردد.

سالکان وادی تصوف و عرفان، با اعلام اخلاص و معرفت خدا و جدا شدن از جرگه‌ی مدیحه‌سرایان جیره‌خوار سلاطین، طوق اطاعت و طواف تخت‌نشینان ظالم جاهل را بریده، یک قیام فرهنگی - عقیدتی مبارک علیه زورپرستی و استبداد به وجود آوردند، ولی با سرسپردگی و اشتیاق بندگی به آستان رهروان طریقت و اقطاب معرفت، شرک شاهنشاهی را از در دیگر وارد در دیده‌ها و دل‌های خلق کردند. زرجویان زورپرست و شاه‌پرستان گداصفت سر تعظیم و تملق به درگاه ملوک خم کرده، به پابوسی آنها می‌افتادند و چون مرغ هزارستان با صد نوا و زبان نام و شوکت شاه را به بالاتر از ماه و خورشید رسانده، آسمان‌ها و افلاک جهان را زیر نگین آنها قرار می‌دادند، ولی در مسلک درویشان و در مکتب تصوف و عرفان با همه دلق‌پوشی و خاک‌نشینی که دارند، فقیران و مریدان کسب فیض و افتخار به بوسیدن دست و زانوی آنان نموده، اولیاء خود را پیشوایان جن و انس و سر حلقه‌های کائنات می‌دانند. به آنان کشف و کرامات نسبت می‌دهند و ارادت و عبودیتشان را واجب می‌شمارند.

انگار که از آب و هوا و از سرزمین ایران باید همیشه شخص پرستی بجوشد و انسان‌ها به جای خدا بنده یک انسان گردند!

زرتشت، پیغمبر آریایی، با استقبالی که گرشاسب از او کرد، آیین یکتاپرستی‌اش پیوند شاهنشاهی پیدا کرد و مغ‌های مجوس از پایه‌های دوام و قوام ساسانیان گشتند. در مدینه و حجاز پس از رحلت رسول اکرم و خاموش شدن سراج منیر دعوت‌کننده به سوی خداوند لاشریک، دستگاه خلافت به وجود آمد که نیمی دنباله‌روی رسالت و نیمی تقلیدگر سلطنت بود. سایه و سلطه بر سراسر جهان اسلام انداخت، ولی به زودی تبدیل به خلافت سلطنتی موروثی اموی و عباسی و عثمانی گردید که در اقتدار

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: پیرو آنچه بدان علم و آگاهی نداری مباش...

۲. فصلت (۴۱) / ۶: ... معبود شما معبودی است یگانه، پس با استواری به او روی آورید...

۳. احزاب (۳۳) / ۴۶: ... به سوی خدا، برطبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

و اداره و اسارت خلایق درس از امپراتوری روم و از شاهنشاهی ایران می‌گرفت. ایرانیان پس از دو قرن سلطنت عرب نخواستند اسیر ظلم و نخوت اعراب گردند. حکومت‌ها و امارت‌هایی اسماً تابع بغداد ولی با داعیه استقلال به لحاظ سیاست و دیانت، تشکیل دادند. از یک طرف عرق ایرانی و روح قومی یا شعوبی، آنان را به زبان و فرهنگ ایرانی و آیین شاهنشاهی سوق داده، آرزوی ملک کیان و ساسان را کردند و شاهنامه کتاب ملی و سیاسی ایرانیان گردید و از طرف دیگر معرفت و محبت و ارادتی که به اسلام و به اسوه‌های آن یعنی رسول و آل رسول پیدا کرده بودند، آنان را از تسنن به تشیع گرایش داد. صفویه بیش از آل بویه در این زمینه توفیق یافتند و تصوف نقش تمام‌بازی کرد.

شیخ صفی‌الدین مرشد صاحب خانقاه در شهر اردبیل و قطب صوفیان شیعی مسلک از احترام و ارادات خاص مریدان برخوردار بود.

شاه اسمعیل کسوت درویشی و سرحلقگی تصوف را حفظ کرد و با همان صفت و مأموریت، سلطنت کرده به تبلیغ مذهب و تحمیل تشیع پرداخت، به جنگ با عثمانی و تسنن رفته خود را پیروزمند دو جهان تصور می‌کرد. سربازان و سرداران او روی اعتقاد و اخلاص برای رسیدن به رضای خدا و غلامی اهل بیت به او ارادت و عشق می‌ورزیدند و در رکابش جان‌فشانی‌ها می‌کردند. عشق عرفانی و شرک شاهنشاهی، به خوبی با هم در آمیخته بود.

جانشینان شاه اسماعیل با ترکیب عمامه و تاج نیرومندترین دولت، و پرشکوه و شوکت‌ترین سلسله شاهنشاهی ایران بعد از اسلام را به وجود آوردند. اما سلسله و سلاطینی که ضمناً ظالم‌ترین و سفاک‌ترین بودند. سیاست و برنامه صفویه تظاهر و تعصب‌ورزی در تشیع بود، تخاصم با عثمانی و دشمنان علی، همراه با نبوغ و استعدادهای خدادادی و در حقیقت و نهایت، به خدمت دنیا و قدرت گذاردن تصوف و تعبد.

شاه عباس سرآمد سلاطین صفوی در شوکت شاهی و آبادانی کشور و همچنین عیاشی و ستمگری بود. هم لقب «صوفی بزرگ» و «کلب استان ولایت» بر خود نهاده، پیاده از اصفهان به مشهد می‌رفت و مرقدها و گنبدها با زیباترین معماری و درخشندگی برای ائمه و امامزاده‌ها می‌ساخت و هم در شراب‌خواری و بی‌ناموسی و ریختن خون رقیبان و مخالفین اعجاب‌سیاحان خارجی را برمی‌انگیخت ...

... اما عاقبت کار صفویه چه شد؟ شاه سلطان حسین مقدس ابله بیعرضه، دربار و اصفهان و ایران را به اسارت یک مشت یاغی افغان سپرد! ...

#### ۴.۱ صوفیگری و سلطنت<sup>۱</sup>

نمونه کامل و موفق قدرت‌یابی و شخص‌پرستی در صوفی‌گری را که استثنایی بر کناره‌گیری تصوف و عرفان از عمل و احسان می‌باشد می‌توان در دو قرن و نیم حکومت مذهبی - سیاسی صفویه (از ۹۰۷ تا ۱۱۴۷ هجری قمری)، در ایران مشاهده نمود.<sup>۲</sup>

حکومت صفوی در ایران به دنبال تأسیس یک مکتب تصوف به دست شیخ صفی در اردبیل آذربایجان و از دو قرن بوده است. این مکتب یا فرقه درویشی که بعضی از مورخین مبداء آن را تا قرن پنجم هجری قمری به فیروزشاه خورشیدکلاه رسانده‌اند. مریدان و پیروان فراوان در آذربایجان، ایران و آناتولی داشته است طائفه صفوی اساساً از نژاد کرد و احتمالاً سنی‌مذهب بوده به تشیع گرائیده‌اند و برای کسب قداست و قدرت، خود را از اولاد حضرت موسی بن جعفر (ع) امام هفتم و وارث رسول اکرم (ص) دانسته‌اند. یکی دیگر از ویژگی‌های آنها سازماندهی شبه نظامی با تعصب و تحرکی بود که به دست شیخ جنید و فرزندش شیخ حیدر انجام گردید و زمینه را برای به سلطنت رسیدن شاه اسمعیل فرزند ۱۵ ساله‌ی با شجاعت و درایت شیخ حیدر فراهم نمود. اسمعیل را بنی‌اعمام و رقیب آنها موسوم به طائفه آق‌قویون‌لو در فارس زندانی کرده و برادر بزرگش علی را به قتل رسانده بودند. اسماعیل از زندان فرار کرده خود را به گیلان می‌رساند و با کمک مریدان پدر نائل به فتح آذربایجان و تأسیس سلسله‌ی صفوی می‌گردد. به این ترتیب ایران بعد از نهمصد سال پس از حمله اعراب، هویت ملی و مستقل پیدا کرده از وحدت فرهنگی - سیاسی پر قدرت و از آبادی و شکوفایی اقتصادی بی‌سابقه‌ای برخوردار می‌شود.

۱. در تدوین این بحث از مقاله مستند و مفصل مجله لقمان (نشریه علمی - پژوهشی مرکز نشر دانشگاهی شماره پاییز و زمستان ۱۳۶۹) تحت عنوان «طریقت، شریعت و سلطنت سه رکن پادشاهی شاه اسمعیل صفوی» نوشته آقای رضا شعبانی، استفاده به عمل آمده است et monarchie:

[trois comqantes du regne di shah Isma'il-e Safavi]

۲. سلطنت صفویه نمونه‌ای نیز از حکومت‌های دینی است که به عنوان یکی از آفات رسالت مورد بحث قرار گرفته بود و همچنین تجربه پیش‌رسی از همکاری دو عنصر دین و وطن در برابر تهدید و تجاوز خارجی و تأمین استقلال و اقتدار و آبادی ایران.



پایه‌های پادشاهی شاه اسمعیل - و به طول کلی حکومت صفوی - را سه رکن طریقت، شریعت و سلطنت و هم‌آهنگی ماهرانه مابین آنها، تشکیل می‌دادند.

### الف) به لحاظ طریقت و تصوف صفویه

سلسله مراتب مرید و مرادی صوفیان و قدرت فوق‌العاده مبتنی بر ایمان و ارادت آنان چنان بود که اهل هر گروه یا هر منطقه، تبعیت از «خلیفه» می‌کردند و تعلیمات می‌گرفتند. در رأس خلیفه‌ها «خلیفه الخلفا» قرار داشت که با «شیخ» ارتباط می‌گرفت. شیخ «قطب طریقت» و «ولی عصر» یا «صاحب الزمان» محسوب گشته حق «ولایت» بر همگان داشت. در دوران جنید عنوان «مرشد کامل» را احراز کرد. در عالم استعلا و استکبار جنید به این حد نیز قانع نشده داعیه الوهیت سرداد و فرزندش حیدر را «پسر خدا» نامید. حیدر نیز وقتی بر تخت طریقت و مرشد کامل شدن نشست خلفای صوفی اعلام خدائی برایش نمودند. شاه اسمعیل که کرسی طریقت را با تخت سلطنت توأم کرد پیروانش او را «تجلی زنده و وارث الوهیت» دانسته عقیده داشتند که برای ترویج اسلام مانند مبلغین مسیحی عمل کرده‌اند.

شاه اسمعیل اشعار عرفانی نیز می‌سروده دیوانی به زبان ترکی داشت و او را «پیرترکستان» (آذربایجان) می‌خواندند.

فدائیان سرسپرده یا سربازان شهادت‌بیشه‌ی صفوی که از ترکمن‌های شیعی مذهب آسیای صغیر بودند «قزلباش» نامیده می‌شدند. قزلباش‌ها عمامه‌ی قرمز رنگ ۱۲ تُرک، به نشانی از ۱۲ امام بر سر داشته، نسبت به مرشد کامل یا خدای خود اطاعت و ارادت مخلصانه‌ای می‌ورزیدند. به این ترتیب اعتقادات غلوانگیز مشرکانه و القائات کورکورانه‌ای که بر مریدان طریقت تعلیم داده و تحمیل می‌شد، تضمین‌کننده‌ی ارادت مخلصانه و شهادت‌پیشگی قزلباش‌ها از یک طرف و موفقیت‌های شگفت‌انگیز معجزه‌آسای شاه اسماعیل و شاه عباس و سایرین از طرف دیگر، در زمینه‌های دینی، نظامی و اداری بود، و ملازمه‌ی علت و معلولی داشت. گاه‌گاه خصوصاً در زمان شاه اسماعیل، ایمان و اطاعت مردم با خواب‌نماها، داستان‌های الهام‌غیبی و اشاعه شکست‌ناپذیری او تقویت می‌گردید.<sup>۱</sup>

۱. پادشاهان صفوی با وجود پیر طریقت بودن و داعیه‌ی الوهیت داشتن اعتقاد و اخلاص به اهل بیت را - باطناً یا ظاهراً - از دست نمی‌دادند. به زیارت ائمه اطهار می‌رفتند و مقابرشان را ترمیم و تزیین می‌کردند و در جوار مرقد آن بزرگان مانند سایر شیعیان به خاک سپرده می‌شدند. مُهر شاه عباس نقش «کلب آستان» ←

### ب) به لحاظ شریعت

در ارتباط با ملت و دولت و توده‌ی مردم ساکن فلات ایران، آنچه به لحاظ دین و آداب قومی رسمیت و حاکمیت داشت، مذهب شیعه اثنی عشری، با رهبری فقها و سازمان روحانی مربوطه بود. طریقت تصوف، با مقررات و تشکیلات مخصوص و معتقدات مرموزی که داشت نمی‌توانست قابل قبول و قابل اجرا در وسعت و تنوع جامعه و گروندگان تازه قرار گیرد و اصول و احکام سنتی کنار زده شود. شاه اسمعیل برای آنکه در این زمینه نیز روی جامعه و مأمورین حاکمیت مطلقه و فرمانروایی لازم را داشته از اطاعت و ارادت همگان برخوردار باشد، و برای آنکه شریعت را مانند طریقت در اختیار و اداره خویش بگیرد، با استفاده از انتساب مستقیم خود به خاندان نبوت که پدرانیش تبلیغ و تأمین کرده بودند و حتی داعیه «امام زمان» یا نبوت را داشتن، مقام دینی و موقعیت معنوی مافوق فقها و علماء و پیشوایی بر آنها را احراز کرده بود.

در سال‌های اول سلطنت چنین وانمود و اعلام می‌کرد که:

«من برای سلطنت کردن نیامده‌ام بلکه می‌خواهم دین اجدادم را ترویج

نمایم تا حق در دنیا حاکم شود.»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر گفته بود:

«خدا و ائمه اطهار علیهم السلام به من ماموریت داده‌اند تا زمین را از ظلم

و معصیت پاک کنم و مذهب مولی علی را رایج سازم.»<sup>۲</sup>

ابراز تمایل و تعهد شاه اسمعیل (و جانشینان او) به تشیع صفوی ممکن است روی اعتقاد و اخلاص بوده باشد، یا بنا به مصلحت اندیشی و به عنوان حربه‌ی سیاسی - نظامی بُرنده، وسیله‌ی مؤثر برای ایجاد وحدت ملی و احراز قدرت دولتی از یک طرف و تحریک و تجهیز نیروهای مردمی در برابر توسعه‌طلبی و تجاوزات عثمانی، رقیب سرسخت و دشمن خارجی ایران، بوده باشد.

همان‌طور که می‌دانیم اروپائیان نیز که در معرض توسعه‌ی تسلط و تصرفات مسلمانان عثمانی بودند در روابط خود با ایران و متقابلاً، از اختلافات مذهبی شیعه و

→ علی عباس» را داشت. کاری که نکردند ایجاد زیارتگاه برای خودشان و بنای گنبد و بارگاه با جلوه و جلالی برتر از مرقد پیغمبر و امامان و حتی بیت‌الله الحرام بود. ظاهراً نگرانی از امحاء عقیده و ارادت خلاق و انحراف ملت از مکتب نداشتند، یا به فکر بعد از خود نبودند.

۱. تاریخ عالم آرای صفوی، صفحه ۶۲. ۳. همان ماخذ، صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲.

سنی و از رقابت و خصومت مابین دولت‌های عثمانی و صفوی بهره‌برداری می‌کردند. تا آنجا که شاه‌عباس دریغ ندانست نسبت به ارامنه و مسیحیان و آداب آنان تمایل خاص نشان دهد و با اروپائیان قراردادهای دوستی و اتحاد علیه عثمانیان مسلمان منعقد سازد. با وجود اهمیت و نقشی که شاه اسماعیل برای عامه‌ی مردم و شریعت قائل بود مریدان ترکمن‌نژاد و طریقت صوفیگری که ستون فقرات حکومت و اساس مشروعیت او را تشکیل می‌دادند از منزلت بالاتری برخوردار بودند. قزلباش‌ها به لحاظ تقرب به مرشد کامل و تمتع از حقوق و اختیارات و مزایای مالی، مقام اول را در دستگاه صفوی احراز کرده ایران را «سرزمین قزلباش‌ها» می‌نامیدند و حسادت همگان را برمی‌انگیختند. این موضوع مشکلاتی را به وجود آورده شاه اسماعیل را وادار نمود یک معاون یا قائم مقام غیرقزلباش و خارج از شبکه طریقت برای خود انتخاب کرده آرامش و انقیاد ملت و مأموران دولت را جلب نماید.

تاریخ عالم آرای صفوی حکایت از انواع الهامات غیبی و مشاهدات عینی یا خواب‌نمایی می‌دهد که پیشاپیش در حوادث بحرانی و مهم به کمک آمده تأییدات الهی و شکست‌ناپذیری سلطان ظل‌الله را در نظر عوام جلوه می‌دادند.

در نتیجه این اعتقادات و اقدامات و در اثر شجاعت فوق‌العاده شاه اسمعیل همراه با سخاوت بی‌حد و حساب، همچنین تقوا و تسلط بر نفسی که دارا بود، چنان جلوه و جبروتی برای او فراهم آمد که در زمینه‌ی شریعت، مانند طریقت، موفق به حکومت بر دل‌ها و دین تابعین گردید! به اصطلاح ماکس وبر کارسیمای تمام عیاری را نشان می‌داد.

### ج) به لحاظ سلطنت

عنصر سلطنت که در چهره‌ی شاهنشاهی و استبداد مطلقه‌ی سنتی از دیر زمانی در ایران زمین و در نژاد و فرهنگ ایرانیان پایه به مایه داشت به پادشاهان صفوی وسیله داد تا با نبوغ خدادادی و استعدادی که داشتند حداکثر استفاده را از ترکیب مالک الرقاب‌ی شاهی، رهبری روحانی، و ریاست مذهبی ببرند. موفق شدند علی‌رغم بیدادگری‌های بی‌حساب و فساد و فحشاهای بی‌دریغی که لازمه استغنا و استبداد بشر است<sup>۱</sup> نیرومندترین دولت و با دوام‌ترین سلطنت را به وجود آورده بر شکوه‌مندترین تخت و تاج ایران تکیه زنند!

۱. علق (۹۶) / ۶ و ۷: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبَّطَى. أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى.»

در داخل کشور در سایه‌ی سلطه و امنیت، آبادی و شکوفایی چشم‌گیری در اثر برکات ارضی و سماوی الهی و کارائی ملی به‌وجود آمد و رونق و رفاهی همراه با تولیدات صنعتی و هنری نصیب ایرانیان گردید آن‌چنان که سیاحان خارجی را به تعجب و تحسین وا می‌داشت. در سرحدات غربی جلوی غول عثمانی را گرفتند و در سرحدات شرقی دست اندازی‌های دائمی و تجاوزات اُزبک‌ها و تاتارها و مغول‌ها را متوقف ساختند.

در دربار و داخله خودشان و در رابطه با دشمنان، سفاکی و بیدادگری و حتی برادرکشی و فرزندکشی را به حداکثر معمول شاهان ایران رسانده در شراب‌خواری و عیش و عشرت‌های جنسی نیز بر همگان سبقت جسته تعجب و حتی تنفر و انزجار سیاحان و سفیران خارجی را بر می‌انگیختند.

به این ترتیب در تجربه‌ی صفوی و عملکرد آن علاوه بر سه رکن انجام یافته طریقت، شریعت و سلطنت سه خصوصیت ذیل را نیز از ویژگی‌ها و معرف آنها باید دانست:

- (۱) یکپارچگی کشور در وسعت باستانی آن یا وحدت ملی و احیای هویت ایرانی،
  - (۲) شکوه و شکوفایی مملکت و
  - (۳) استبداد درباری در منتها حد سفاکی و عیاشی.
- به مصداق:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَبَ. (علق (۹۶) / ۶ و ۷)

(... به‌درستی که انسان حتماً سرکشی و طغیان می‌کند.

همین که خود را بی‌نیاز (از هر چیز و هر کار مصون و مطمئن) ببیند.)

که قهراً از دربار به طبقات اشراف و عوام سرایت می‌نماید.

بدون آنکه خواسته باشیم وارد در این مسئله بشویم که ایمان و عرفان و اعمال پادشاهان صفوی از روی صدق و صفا و تقوا بوده واقعاً ارادت به اهل بیت می‌ورزیدند یا بنا به مصلحت و منفعت و از روی تظاهر و فریب‌کاری سوء استفاده از عقاید و عواطف مردم در جهت خواسته‌های خودشان می‌کرده‌اند، قدر مسلم و آنچه جریان‌های واقعی و تجربه و تحلیل‌های تاریخی نشان می‌دهد این است که سِرِّ مَنْظَم

حساب شده‌ای در تعلیم و تبلیغ و ترکیب آن سه عامل، در جهت تأیید و تقویت رکن سوم یعنی حکومت وجود داشته است. در عمل نشان دادند که سلطنت را نه برای پیشبرد دین جدشان می‌خواستند بلکه داعیه‌ی پیشبرد دین علی و حق علی، وسیله‌ی قوی برای کشاندن شیعیان علی در رکاب خودشان بود. میوه‌ی نهایی ریشه‌ها و تنه درخت و شاخ و برگ‌ها، مُلک‌داری و کامروایی بوده است. مُلک‌داری و سلطنتی که صد در صد خودخواهانه و برای کامروایی نبوده، شامل استقلال و امنیت ایران و عمران و عظمت آن هم می‌شده است.

همچون یک قطار راه آهن که دو ریل آهنین مستقیم با الوارهای چوبی استوار و شن‌ریزی محکم هموار در زیر آن کشیده شده، لکوموتیو عظیم سریع‌السیری، واگن‌ها را به پیش می‌برد. ولی همه آن تجهیز و تدارک و حرکات به خاطر کالاها یا مسافرهای داخل واگن‌ها است که باید به مقصد معلومی برده شوند. اصل و مقصود آن چیزی است که دست آخر و به دنبال می‌آید.

نویسنده‌ی مقاله‌ی مورد استفاده، در صفحه آخر نتیجه‌گیری می‌کند که:

«شاه اسمعیل و جانشینان او - برای هر چه بهتر کار کردن روی رعایای

خود (manipulev ses sugets) قشریگری و تعصب (le fanatisme)

را که بعداً متد یا روش حکومت گردید، رواج دادند.»

به این ترتیب در عهد شاه اسمعیل سه عنصر تشکیل دهنده قدرت که در بالا نام بردیم به صورت ذیل تحوّل یافتند:

- سلطنت اختصاص به اولاد شیخ صفی پیدا کرد،
- طریقت به اختیار ترکان قزلباش درآمد،
- شریعت از آن اکثریت ایرانیان گردید.

حکومت و مالک الرقابی و کامروایی دنیا برای شیخان و شیخ‌زادگان و مریدان آنها اصل محسوب گشته اشراف و آمریت بر ارکان دیگر داشت. همچنان که در روزگار خودمان دیدیم از ابتدا و رفته رفته عنایت و اصرار روی «ولایت» رفت. ولایت پیغمبر و امامان در مرحله نخست و به دنبال آن برای ادامه دهندگان راه و رسالتشان، و ولایت به معنای تسلط و تصرف در شئون و اموال و حقوق است. فقاہت و فقیه «ولایت مطلقه» یافتند. حکومت و دولت در زیر سایه و فرمان ولایت، اصل اعلی گرفته شده حق تعبیر و تغییر در احکام و فروع و حتی تعطیل توحید به آن

داده شد... در حالی که از دیدگاه قرآن و سنت نبوی و عترت، اصل و مطلق جز ذات ذوالجلال وجود ندارد:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره (۲) / ۲۵۷)

(خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند...)

و نتیجه‌گیری داستان و دعای یوسف (ع) است:

«أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»<sup>۱</sup>

(یوسف (۱۲) / ۱۰۱)

(... (تنها) تو ولی (و رهبر و سرپرست) من در دنیا و آخرت هستی مرا

مسلمان از دنیا ببر و به شایستگان ملحقم نما.)

و از طرف دیگر همه‌ی اشتباهات و انحراف‌ها یا خطاها و گناه‌ها قابل بخشش بوده یگانه اندیشه یا عمل و بدعتی که خدا از آن نخواهد گذشت شرک و رزیدن به او است. یعنی خود یا افراد و اهدافی را کلاً یا جزءً به جای خدا نشانند.

آنچه برای ایران و ایرانی به یادگار گذاشتند به لحاظ طریقت و شریعت «تشیع صفوی» بود و به لحاظ سلطنت و تاریخ، ننگ و رسوایی شاه سلطان حسین و تسلیم ایران به آن عظمت و قدرت، به یک مشت افغان! خون‌ریزی و شراب‌خواری یا سببیت و افراط‌گری، نسلشان را چنان مسخ کرده بود که نه از شاه و شاهزادگان کمترین کار برمی‌آمد و نه از مردم بعد از آن تجربه و تربیت کم‌ترین مقاومت انتظار می‌رفت. اما قدرت و شوکت صفوی که با وجود بی‌باکی در ظلم و فحشاء و علی‌رغم کلام نبوی:

«الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»

(ملک و حکومت با وجود کفر باقی می‌ماند ولی با ظلم باقی نمی‌ماند.)

دو قرن و نیم دوام آورد. علاوه بر آنکه دوام این حکومت معلول کاردانی و کوشش

۱. تمام آیه و ترجمه‌ی آن چنین است:

یوسف (۱۲) / ۱۰۱ : «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ.»

(ای سرور پروردگاری که پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین هستی و به من ملک و حکومت عطا کرده تاویل احادیث (یا تحلیل و تعبیر سرگذشت‌ها و رؤیاها) را آموخته‌ای تنها تو ولی (و رهبر و سرپرست) من در دنیا و آخرت می‌باشی. مرا تا آخر عمر مسلمان (تسلیم شده به خودت) نگاهدار و در زمره‌ی صالحین و شایسته کاران قرار بده.)

پی‌گیر گردانندگان و نقش مؤثر عوامل اصلی برشمرده در بالا بوده است، مدیون زیرسازی طولانی و تدارکات مکتبی جدلی نیز هست. ضمن آنکه سیستم و سیاست متولیان و متصدیان بی‌ارتباط و بی‌انطباق با روحیه و فرهنگ ایرانی و با طبیعت و ساختار بشری نبوده است.

استفاده سرشار از عامل یا عنصر مذهب و اتکاء پایدار به ایمان و احساسات مردمی از طریق تأسیس و تحکیم مکتب و ترویج و تبلیغ مذهب مخصوص ملت که با مهارت تام از طرف صفویه صورت گرفت چیزی نیست که خلاف روش و فرهنگ ایرانیان و شاهان و حتی خارج از طبیعت و خلقت آدمی بوده باشد. در مشرق زمین مسلمان، به‌خصوص در ایران و حتی در سایر جاها و ملت‌های دنیا، مذهب و معتقدات جوامع (و اخیراً ایدئولوژی و مکاتب فلسفی و انسانی) همیشه بر همه‌ی شئون و از جمله حکومت و سیاست سایه و سلطه داشته (و دارد). محرک عمده‌ی مردم در اطاعت‌ها، در خرج کردن‌ها و مایه‌گذار کردن‌ها و در مبارزات و فداکاری‌ها، مذهب و معتقدات و عواطف دینی بوده است. هم پادشاهان و حکومت‌ها از معتقدات و سنت‌های رائج کسب مشروعیت و اختیار و قدرت می‌کردند و هم اقوام و ملت‌ها وجود سلطان و تسلیم در برابر فرامین او را یک امر قطعی ناشی از اراده خدایان می‌پنداشتند. و چه بسا او را خدا یا فرزند خدا می‌دانستند. دیانت و حکومت چه در قبائل وحشی و چه در اقوام متمدن باستان با یکدیگر توأم بوده، تاج‌گذاری‌ها و تفویض قدرت‌ها برطبق مراسم دینی و با مباشرت و دخالت متولیان ادیان انجام می‌شده است. صفویه این اعتقاد و ارتباط را - که در قرآن و سنت نبوی و به‌خصوص در مذهب تشیع برای غیرامامان معصوم، اصالت و قاطعیت ندارد - استحکام و انسجام بخشیده، توانستند با تعلیم و تبلیغ و تحمیل آن را وارد در اذهان و افکار خاص و عام بنمایند. تا آنجا که شاید امر بر بعضی از آنها مشتبه شده خود را مأمور خدا، مؤید من عند الله و مجاز به خلاف کاری‌ها تصور می‌کردند. شاه اسمعیل که در اثر استعدادهای ذاتی، فداکاری‌های پیروان، امدادهای غیبی انتسابی و موفقیت‌های معجزآسا خود را شکست‌ناپذیر می‌پنداشت وقتی توپخانه عثمانی در چالدران قشون او را تار و مار کرد و مغلوب شد چنان ضربه روحی بر او وارد آمد که به‌زودی از کلیه کارها کناره‌گیری کرده پسرش شاه طهماسب را به‌جای خود نشانده و در سن ۳۸ سالگی جوانمرگ شد!<sup>۱</sup>

۱. آنها یک کار نکردند: به مکتب و به رهبرانشان اصالت و قداست یا امامت ابدی و عمومی ندادند و زیارتگاه‌های پرشکوه‌تر از پیغمبر و امامان و بیت‌الله الحرام برایشان درست نکردند.

### ۵) پیروی از منطق شیطان

#### در کوچک شمردن انسان و در جدا کردن تن و جان

در بیان آفرینش و گزینش آدمیزاد که از پرمایه‌ترین و آموزنده‌ترین داستان‌های قرآن در انسان‌بینی و جامعه‌شناسی است، از ابلیس پرسیده می‌شود چرا از سجده کردن بر آدم سر باز زده است؟ جواب می‌دهد من سجده کننده بر بشری نیستم که از گل خشکیده بی‌جان آفریده شده و از لجن بدبو سر درآورده باشد! متن آیه چنین است:

«قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.»

(حجر (۱۵) / ۳۳)

گفت من هرگز چنین نیستم (چنین نبودم) که بر بشری سجده کنم که او را از گل خشکیده و از لجن (یا گل سیاه) بدبو آفریده‌ای.

همین پرسش و پاسخ در سوره ص (۳۸) با تفصیل بیشتری مطرح می‌شود:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ

كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.» (ص (۳۸) / ۷۵ و ۷۶)

(خدا) به ابلیس گفت چه چیز تو را مانع از آن شد که به آنچه با (قدرت یا) دستان خود (ساختم و) آفریدم سجده نکنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا خود را از بزرگان و برتران می‌دانستی؟

گفت من از او بهترم، تو مرا از آتش (یا انرژی و نیرو) آفریده‌ای در حالی که او را از گل آفریده‌ای!

در منطق شیطان چون ماده اولیه یا پایه و پایگاه آدمی از گل بی‌جان (و خاک) است و با لجن متعفن و پست سنخیت دارد، فاقد ارزش بوده، استحقاق سجده یا احترام و خدمت کسی همچون او را ندارد که از آتش یا از قدرت و انرژی ساخته شده است. شیطان پایه و پایگاه خود را جوهر غیرمادی می‌داند. اما خداوند علیم قدیر همین موجود مادی بی‌حال و بی‌مقدار را که به دست مشیت و قدرت خویش سرشته و با سر و سامان دادن پیکرش از اراده و روح خویش در او دمیده، و توانایی و دانایی به او بخشیده است، چنین مخلوق خاکی را ارزنده‌تر و برتر از شیطان غیرخاکی خواسته و شایسته‌ی سجده‌ی جنیان و فرشتگانش دانسته است. فرشتگانی که مجرد از ماده و انرژی و منزله از عصیان و آلودگی بوده پایه و پایگاهشان از اراده



همین آدم «جهول و ظلوم» که خلیفه خدا و وارث توان و روان و دانش و بیان آفریدگار جهان می‌باشد و امانتدار آزادی و اراده و اقتدار او گردیده است، از روی نادانی و تن‌آسایی، بندگی کردن دشمنی چون شیطان را بر اطاعت و محبت سروری چون رحمان ترجیح می‌دهد و هر دم سر به دامن عاشقی یا نوکری و تملق‌گویی آدم‌هایی همانند یا پست‌تر از خود می‌سپارد.

این آدم وقتی هم که می‌خواهد آزادگی و کمال پیش گرفته از نفس و شیطان به سوی خدای رحمان برگردد، به عقل و اندیشه نشسته، فلسفه می‌بافد و کلام و کتاب می‌سازد و غافل از خط رسالت و نور بعثت، ناخودآگاه از منطق شیطان پیروی می‌کند. جسم و جان خود را که ماده و زمین است در برابر سدره‌نشینان سماوات و رازداران ملکوت، پست و بی‌مقدار انگاشته، تن و توانش را مایه ننگ و قفس تنگ می‌شمارد. ادعای تعلق و آرزوی پرواز به عالم مجرد ارواح می‌نماید و قدس فرشتگان را می‌طلبد. در مثنوی مولای رومی، با نوای نی ناله‌ی جدایی از ملک ملکوت و منزلگاه اجدادی سر داده، آغاز و فرجام خود و هدف و سعادتش را در آنجا می‌بیند:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	وز جدایی‌ها شکتایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کودورمانداز اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
...	...
بالب دمساز خود گر جفتمی	هم چو نی من گفتنی‌ها گفتمی
هر که او از هم‌زبانی شد جدا	بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
جمله معشوقست و عاشق پرده‌ای	زنده معشوقست و عاشق مرده‌ای

آدمی غافل از مکتب انبیاء، به پیروی از فلسفه شرک یونان برخاسته جسم و جوهر، هیولاء و هیکل یا ماده و روح می‌سازد و معتقد به طبیعت و ماوراء طبیعت می‌شود. صفای نفس و ایمان و معرفت کامل به مبدأ و معاد را در این می‌بیند که تا

۱. بحث مفصل در جلد‌های ۲ و ۳ کتاب بازگشت به قرآن.

جلد هجدهم مجموعه‌ی آثار با نام «بازگشت به قرآن ۱» شامل جلد‌های اول و دوم و سوم کتاب بازگشت به قرآن است که در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

می تواند دست از تن و تولد و از زمین و زندگی، یا از کسب و کار و کمال، برداشته با اوهام عاشقانه و هنرهای شاعرانه، ذاتی و عالمی برای خود در بالا، هر چه لطیف و اعلی، ولی به دور از واقعیات و از عقل و کار، پروراند و رخت از این قفس خاکی نشان، برای رسیدن به آن حال و مکان بریندد :

مرغ باغ ملکوتم ، نیم از عالم خاک      دوسه روزی قفسی ساخته اند از بدنم  
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست      به هوای سر کویش پر و بالی بزدم

...

می وصلم بپیشان تا در زندان ابد      از سر عربده مستانه به هم در شکنم  
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم      آن که آورد مرا باز برد در وطنم  
تو میندار که من شعر به خود می گویم      تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم  
با کمال معذرت به ساحت قدس عرفان و به محضر بزرگان صفا و معنی، باید گفت که این حضرات در پست شمردن خاک و خاکیان، در ناچیز شمردن ماده و لوازم زندگی و زمین، در تفکیک کردن تن و جان و در بالا بردن اصل و نسبشان، مانند ابلیس فکر می کنند و استدلال و استنباط هایشان با هم مشابهت دارد.

### قرآن چه چهره‌ای از جهان و از خودمان نشان می دهد

در برابر جهان بینی و منطقی که عرفا و متصوفه و تا حدودی فلاسفه دارند و منظره‌ای که از عالم و انسان ارائه می دهند، قرآن زبان دیگری به کار می برد که قبلاً شاهد مثال‌هایی آوردیم و چهره‌ی متفاوتی از جهان و از خودمان ترسیم می نماید که اینک مواردی از آن را اشاره می نمایم.

#### ۱) خاکی بودن آدمی

به گفته قرآن انسان از خاک است، به خاک برمی گردد و از خاک برمی خیزد:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.»

(طه (۲۰) / ۵۵)

(شما را از آن (خاک یا زمین) آفریدیم و شما را به آنجا برمی گردانیم و

از آنجا بار دیگر شما را بیرون می آوریم.)

یعنی نه تنها پایه و مایه ما ماده و خاک است، منزل و مأوایمان هم زمین و خاک است و مصدرمان نیز خاک است. ماده صفت بوده ایم و ماده صفت می مانیم. سر و

کار و سرنوشتان از ابتدا تا انتها با ماده و جسم است. ماده و جسمی که به مشیت و قدرت الهی و با اراده کُن فیکونی او از نیرو و انرژی تحرک و تحول می‌گیرد و با یکدیگر سنخیت ریشه‌ای دارند.

قرآن پیدایش و آفرینش آدمیزاد یا اراده و اعجاز آفریدگار را که مراحل متوالی آن با سرعت و اختصار در آیات مکرر بیان شده است، چیزی جز تحول و تشکل خاک یا گل و ترکیب و تبدیل‌های آن نمی‌داند.

خلقت انسان، به گفته‌ی قرآن پس از مرحله‌ی خاک خشک یا ماده‌ی معدنی، به مصداق «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»<sup>۱</sup> از گل یا امتزاج آب و خاک آغاز گردیده حالت لجن مانند (ماده آلی یا ارگانیک) را پشت سر گذارده و سپس به صورت نطفه یا سلول زنده درآمده است. سلول زنده با توسعه و تقسیم خود و با تجدید و تکثیر، به حکم «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ»<sup>۲</sup> سازنده نسل شده برای خود گوشت و استخوان یا اعضاء و جوارح درست کرد و با نظم و تسویه‌ای که نقاش ازل ترتیب داده بود نمایشگر «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۳</sup> شده است. این تسویه و تکمیل همان «صَوَّرْنَاكُمْ»<sup>۴</sup> است و برخورداری از روح الهی، همراه با مجهز شدن به گوش و چشم و دل که قرآن می‌گوید قدر آنها را نمی‌دانید و ما کمتر شکرش را می‌گزاریم.

سراسر این ابداع‌ها یا صورت‌ها و شکل‌ها پدیده‌ی مستمر اتصالی و صنعت واحدی است که از کارگاه مشیت به مصداق این آیه صادر شده است:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ  
الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ»

فی آی صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَبُّكَ. (انفطار (۸۲) / ۶ تا ۸)

(ای انسان چه چیزی تو را مغرور (و مطمئن شده بی‌جهت نسبت) به پروردگار بزرگوارت کرده است.

آن پروردگار یا سرور و اربابی که تو را آفرید و سپس تو را صورت و

۱. سجده (۳۲) / ۷: ... و آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد...

۲. سجده (۳۲) / ۸: ... و نژادش را از عصاره آبی بی‌مقدار مقرر داشت.

۳. مؤمنون (۲۳) / ۱۴: ... منشأ برکات است خدا که بهترین آفریننده است.

۴. اعراف (۷) / ۱۱: ... صورت‌گیری کردیم...

سامان صحیح داده استوار (و میزان و موزونیت) کرد.

و تو را به آن شکل و شمایلی که می‌خواست ترکیب و تعدیل نمود.

قرآن برای آشنایی اجمالی و اقناع ما، پدیدار شدن نوع انسان در طی اعصار و دهور بی‌نهایت طولانی را در دوران کوتاه تولید و تولد یک فرد در رحم مادر، مَثَل و نمونه می‌آورد. دوران مشهودی که سرتاسر آن تحول و تجسم اجسام مادی و تشکیل اعضاء حیوانی است.

توصیف زندگی دنیا را هم که در قرآن نگاه می‌کنیم، باز به بیان مناظر و آثار و به فعالیت‌های اعضاء و حواس و اعصاب برمی‌خوریم و آنچه می‌بینیم عملیات دست دیده و دل یا عقل است. جهان آفرینش پر از گونه‌های خاک و ماده و جرم است که به حول و قوه الهی جنبش و جان یافته است و همه جا به مصداق:

«أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»<sup>۱</sup>

خدا را حاضر و حاکم و در تملک و تدبیر و تماس مستقیم با مخلوقات خود می‌بینیم. برخلاف اعتقاد و اصراری که مسلک عرفان و تصوف بر تحقیر مادیات و بر ترک مصارف و نیازهای زندگی دارند و توجه به آنها را دون سعادت و شأن اهل معنی و عشق می‌دانند، قرآن، همان‌طور که در فصل دوم آفات رسالت (دین‌گرایی) تشریح شد، آنها را به نام‌های نعمت، رزق، کرامت، زینت، حلالاً طیباً و غیره ذکر می‌کند. صریحاً می‌فرماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>۲</sup>

خداوند علاقه و اصرار دارد که بندگانش از زمین و آسمان، از دریاها و راه‌ها، از درخت‌ها و میوه‌ها و از کلیه مأكولات و محصولات که در تسخیرشان قرار داده است و به خاطر آدمیزاد آنها را آفریده است، استفاده کنند و شکر نعمت بگزارند. محروم کردن خود از نعمات و طیبات را پیروی از گام‌های شیطان نامیده است. آنچه را که خدا خوش ندارد اسراف و تبذیر است و افساد در زمین، و بدتر از همه کفران

۱. فصلت (۴۱) / ۵۳: ... آیا کافی نیست که صاحب اختیار تو بر هر چیز گواه است.

۲. اعراف (۷) / ۳۲: بگو: زیورهای خدا را که برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام کرده است؟ بگو: این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای اهل ایمان [روا] است، و [الی] در روز رستاخیز ویژه آنان است...

نعمت و شرک بر خدا. حتی از خوردنی‌ها با تفصیل و توصیف اشتها آور یاد می‌کند:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.  
وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.» (انعام (۶) / ۱۴۱ و ۱۴۲)

(و او کسی است که باغات و درختان سربرافراشته و غیر آنها (یعنی گیاهان خزنده و آویخته به داریست) را ایجاد نمود و خرما و مزارع (غلات و صیفی‌جات) با طعم و مزه‌های گوناگون و همچنین زیتون و انار (یا میوه‌جات و ماکولاتی که مشابه یکدیگر یا متفاوت‌اند، از میوه‌های آنها وقتی به‌ثمر می‌نشینند بخورید و در موقع برداشت محصول حقوق مقرر الهی را پردازید و (مبادا) اسراف بورزید که خداوند اسراف‌کاران را دوست ندارد.

و از چهارپایان بعضی بارکش‌اند و بعضی (با پوست خودشان) تأمین فرش و زیرانداز می‌نمایند از آنچه خدا به شما روزی داده است بخورید (و بهره ببرید) ولی پیروی از گام‌های شیطان نکنید که او دشمن آشکار شماست.

بنابراین رو آوردن و بهره بردن از مادیات و نعمات و اکتساب مایحتاج زندگی اگر بنا بود مترادف با انحطاط شخص و هلاک روح آدمی باشد و سبب دوری ما از درگاه سبحان گردد، خداوند سبحان این اندازه درباره آن توصیف و توصیه نمی‌کرد. حقیقت همان است که قرآن کریم از زبان مردم به فرد نمونه اعلامی دنیاداری یعنی قارون تذکر داده می‌فرماید:

«لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ.  
وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْفِدِينَ.»

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا  
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» (قصص (۲۸) / ۷۶، ۷۷ و ۸۳)

(... سرمست (از کثرت مال و منال) مباش به درستی که خداوند سرمستان را دوست ندارد.

و در آنچه خدا به تو عطا کرده است در طلب (آبادی) خانه آخرت باش درحالی که نصیب از دنیا را هم فراموش نکنی و همان گونه که خدا به تو احسان کرده است تو نیز احسان بنما و بدان که خداوند فسادکاران را دوست ندارد.

این چنین خانه‌ی آخرت را برای کسانی قرار داده‌ایم که در جست‌وجوی برتری و سلطه در زمین و اهل فساد نباشند و فرجام (نیکو) از آن اهل تقوا است.)

آنچه از نظر قرآن محکوم است دنیا و متعلقات آن، یا طبیعت محسوس مادی نیست. مُقَدِّم شمردن دنیا و لذایذ آن بر آخرت است. یا خودپرستی و دنیاپرستی و برتری‌جویی و فسادگری، به جای خداپرستی و به طور خلاصه اطاعت از شیطان به جای عبادت رحمان. نه طبیعت را که همان دستاورد خدا و خلقت و مشیت اوست، باید موهوم و مطرود بدانیم و نه خودِ خاکی یا فیزیکی خودمان را که با واقعیت مثبت و منفی آن مورد سوگند الهی قرار گرفته است، قابل انکار و دوراندختنی اعلام نماییم:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.» (شمس (۹۱) / ۷ تا ۱۰)

(و قسم به نفس (انسان) و آن که آن را تنظیم و استوار نمود.

پس بدکاری‌ها و پرواداری‌هایش را به او الهام کرد.

به یقین هر آن کس که آن را (نفس خود را) تزکیه نمود، رستگار شد.

و هر کس که آن را تباه ساخت هلاک شد.)

اگر خود آدمی و زمینه دنیا در کار نباشد، زارع و مزرعه‌ای وجود نخواهد داشت که به فرموده رسول اکرم (ص) آخرتی فراهم گردد.

در درس «مبانی عرفان» نشریه «انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران» اصطلاح ظاهراً تازه‌ای تحت عنوان «خودِ طبیعی» به کار رفته است که با خودخواهی مترادف یا مقارن باید باشد و گفته شده است که «بهجت و شکوفایی روح غیر از لذت خودِ طبیعی است» و لذت مجاز مطلوب «لذت بازیافتن روح است طبیعتِ اصلیِ خویش را».

اما آنچه از کلمات خدا برمی آید آدمی ممکن است «خودِ طبیعی» داشته بشری و خاکی و اهل زندگی باشد، ولی «خودخواه» نبوده، خداپرست باشد و آنچه ادیان و تعلیمات پیغمبران از ما می خواهند همین است که در عین بشرِ خاکی بودن و زندگی زمینی مادی داشتن متوجه و مطیع و متذکر خدا و خواهان او باشیم. ما تا مالک خودمان و دوستدار مال و متعلقات دنیایمان نباشیم و آنها را علی‌رغم وابستگی و دلبستگی که داریم در راه خدا خرج نکنیم، کی می‌توانیم مشمول این آیه شریفه بشویم؟

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران (۳) / ۹۲)

(هرگز شما نائل به برّ (و موفق در کمال و مقام) نخواهید شد مگر آنکه از آنچه دوست دارید مایه بگذارید و خرج کنید...)

خدا همین «خودِ طبیعی» و آدم خاکی درگیر با زندگی و هوای نفس، ولی دانای بر اسماء و آگاهی‌ها را خلیفه خویش و مسجود ملائک قرار داده است و همین آدم خاکی در بند تن و تغذیه را دعوت کرده است<sup>۱</sup> به :

۱. عنایت قرآن به خودِ طبیعی خاکی و به زندگی زمینی و مادی انحصار به آیات و اشارات فوق نداشته دلالت‌های فراوانی را در آن کتاب مشاهده می‌نماییم. از جمله در سوره احقاف (۴۶) دو آیه ذیل را می‌توان نمونه آورد:

«وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.» (احقاف (۴۶) / ۲۰)

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي مَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.» (احقاف (۴۶) / ۲۶)

آیه (۲۰) خبر از گفتار مأمورین قیامت با مشرکین و کفار گذشته می‌دهد. به آنان گفته می‌شود که شما از کالاهای ارزنده مطبوع و نعمت‌های خدادادی در زندگی بهره‌مند بوده و آنها را هدر دادید، اینک کیفر کفرورزی‌ها و تکبر یا خودگنده‌بینی و نافرمانی‌هایی را که داشتید بچشید.

در آیه (۲۶) که خطاب به معاصرین است اضافه می‌شود که ما به گذشتگان شما امکانات بیشتر یا آنکه بهتری دادیم که شما فاقد آن هستید و به گوش و چشم و دل مجهزشان ساختیم ولی آن داده‌ها (ی مادی) و آن اعضاء جسمانی سودی به حالشان نبخشید. زیرا که انکار نشانه‌های خدا را می‌کردند و گرفتار رنج‌هایی شدند که خبر آنها را به مسخره می‌گرفتند.

اعتراض و ایراد به هیچ وجه این نیست که در زندگی دنیا از نعمات و امکانات و اعضاء بدن خود بهره‌مند شده‌اند بلکه استعمال و استفاده‌ای که از آنها کردند صرفاً در جهت تأمین نیازها و خوشی‌های دنیایشان و همراه با انکار خدا و استهزاء آخرت بود.

«وَسَارِعُوا إِلَيَّ مَعْفِرَةً مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ  
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup> (آل عمران (۳) / ۱۳۳)

(و برای آمزش پروردگار و سرورتان و نیل به بهشتی که به پهنای  
آسمانها و زمین بوده و آماده برای اهل تقوا شده است، بشتابید (مسابقه  
با یکدیگر بگذارید).)

## ۲- روح و رستاخیز

از ویژگی‌هایی که منطق قرآن را از مکاتب تصوف و عرفان (و همچنین از مباحث  
فلسفی قدیم و دینی کلاسیک) جدا می‌سازد، موضوع مورد بحث این بند است.  
یعنی روح و تعابیر مشابه آن از قبیل جان، روان، نفس، ذات، جوهر و غیره.  
قرآن، اگر نگوییم منکر نظریه و اندیشه روح است و برای آن اصالت و دخالت  
یا حاکمیتی بر انسان قائل نیست، ولی باید بپذیریم که به شهادت سراسر آیات و  
استدلال‌ها و امثال مذکور در آن، نسبت به روح یک حالت بیگانه نشان می‌دهد. یا  
لااقل اشارات اندک مبهم و عنایت ضعیف در این زمینه دارد. در حالی که نقل  
مجلس صوفیان و عارفان، ترجیع‌بند عناوین و اشعار صاحب‌دلان و کلید مشکل‌گشای  
هر مسئله و مجهول، از دید آقایان «روح» است و روان.  
البته چنین نیست که اصلاً واژه روح در قرآن به کار نرفته باشد، اما به معنی و به  
مفهوم متداول و معروف بین ما، که آن را مایه و پایه حیات جانداران می‌دانیم و  
لازمه زنده بودن و زنده شدن می‌شناسیم، نیامده است. یا به مفهومی که در فلسفه و  
عرفان از آن اراده کرده و مقابل تن و ماده یا جسم و مظاهر دنیا می‌گذارند، به کار  
نرفته است. در قرآن جمعاً ۲۱ بار در ۲۰ آیه به کلمه رُوح برمی‌خوریم:

۱. دنبال آیات چنین است، آل عمران (۳) / ۱۳۴ و ۱۳۵:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.  
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ  
إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»

۲. غیر از «روح» به فتح راء، که دو بار در آیه:

«وَلَا تَيَاسُؤْا مِن رُّوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِن رُّوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف (۱۲) / ۸۷)

و یک جای دیگر، در آیه:

«فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ» (واقعہ (۵۶) / ۸۹)



(۱) هفت بار آن فرشته‌ی تأییدکننده‌ی حضرت مسیح(ع) و القاکننده‌ی کلام خدا بر حضرت مریم(س) است که به نام روح القدس نیز خوانده می‌شود.<sup>۱</sup>

(۲) هفت بار دیگر پدیده وحی را می‌رساند و مراد از آن ناموس الهی یا فرشته نازل کننده‌ی قرآن بر حضرت خاتم النبیین است که روح الامین و روح القدس نیز خوانده شده و از امر خداست.<sup>۲</sup>

(۳) سه بار آن نفخه‌ی الهی توأم با تسویه‌ی انسان در مرحله نهایی آفرینش آدمی است.<sup>۳</sup>

(۴) دو بار به مفهوم فرشته رابط خدا با جهان است.<sup>۴</sup>

(۵) یک بار هم فرشته تأییدکننده مؤمنین است.<sup>۵</sup>

اگر خواسته باشیم از ۲۱ مورد استعمال فوق جمع‌بندی نماییم، معنی و منظوری که می‌توان استنباط کرد عبارت است از: فرشته، ناموس، نیرو یا آن پرتو و عنایت خاص خدا به انسان و جهان که به آدمی القاء صفات الهی یا الهام وحی و امدادهای غیبی می‌نماید و همچنین، همپای با سایر ملائک، کارساز امر خدا در ارتحال دنیای لایتناهی فعلی به آخرت و قیامت می‌باشد.

### ۳- آخرت یا جهان دیگر

جای دیگر که منطق و حساب قرآن با حساب عرفان و اهل کلام و با فلسفه یونان و استدلال‌های ناشی شده از آن، اختلاف فاحش نشان می‌دهد، آخرت است و چگونگی رستاخیز قیامت.

همان‌طور که می‌دانیم، به زعم بسیاری از عرفا و اهل معنی، حتی بعضی از فلاسفه و روشنفکران از متشرعین، پدیده آخرت و بهشت و جهنم به هیچ وجه جنبه‌ی جسمانی و مادی از نوع تداوم یا توسعه دنیای زمینی را نداشته صرفاً روحانی است و پیوند با

---

→ گاهی اوقات کلمه نفس را نیز که در قرآن زیاد استعمال شده است رُوح ترجمه می‌نمایند در حالی که در قسمت اعظم آیات، مترادف با «خود» است و در جاهای دیگر شخص یا شخصیت آدمی را می‌رساند.

۱. بقره (۲) / ۸۷ و ۲۵۳ - نساء (۴) / ۱۷۱ - مائده (۵) / ۱۱۰ - مریم (۱۹) / ۱۷ - انبیاء (۲۱) / ۹۱ - تحریم (۶۶) / ۱۲.

۲. نحل (۱۶) / ۲ و ۱۰۲ - اسراء (۱۷) / ۸۵ و ۸۵ - شعراء (۲۶) / ۱۹۳ - مؤمن (۴۰) / ۱۵ - شوری (۴۲) / ۵۲ - قدر (۹۷) / ۴.

۳. حجر (۱۵) / ۲۹ - سجده (۳۲) / ۹ - ص (۳۸) / ۷۲.

۴. معارج (۷۰) / ۴ - نباء (۷۸) / ۳۸.

۵. مجادله (۵۸) / ۲۲.

عوالم ملکوت و الهی دارد. ضمن آنکه آنچه در قرآن از باغات و خوراکی‌ها و از لذایذ و قصرهای بهشت یا از آتش و شکنجه‌های دوزخ گفته شده است، بر سیل استعاره و تمثیل بوده چاره‌ای و کلمه‌ای غیر از آن برای تفهیم و تأثیر روی عوام وجود نداشته است.

حضرات عظام زنده‌شدن انسان‌ها بعد از مرگ و بعد از متلاشی و متفرق شدن اعضاء و ذرات مادی بدن را نیز یک امر غیر معقول و غیر عملی دانسته به بقای روح و حیات برزخی متوسل می‌شوند. اصطلاح معاد را درست کرده‌اند و می‌گویند روح جوهر لطیف مجرد و جاودانی است که در روز قیامت، دعوت خداوندی صوراسرافیل را اجابت می‌نمایند و در عالم ملکوت جواب گو و وارث اعمال و آثار گذشته‌ی شخص عامل خود می‌گردد. کسانی نیز که اعتقاد به معاد جسمانی دارند، روح نمرده و نخفته را از افزار کار رستاخیز و برانگیزنده و سازنده‌ی محشور شوندگان در قیامت، اعلام می‌نمایند.

اما از این نوع توجیه و تعبیرها و از کلمه‌ی معاد در معرفی قیامت و آخرت کمترین نشانه در قرآن دیده نمی‌شود. در فصل آخرت کتاب «راه طی شده»<sup>۱</sup> تشریح شده است که قرآن کمترین استفاده و استعمال از عامل یا واسط روح را، نه برای ارائه و اثبات یا امکان احیای مردگان و رستاخیز قیامت می‌کند، و نه زندگی آخرت و درد و لذت‌ها یا ادراکات آن را یک امر روحانی غیر جسمانی معرفی می‌نماید.

در آن کتاب تذکر داده شده است که کاری به این نداریم که انسان و موجودات زنده روح دارند یا ندارند و در صبح قیامت، روح به سراغ اجساد خواهد آمد یا نخواهد آمد. آنچه می‌گوییم و نشان می‌دهیم این است که قرآن برای تفهیم و توجیه قیامت و تسهیل قبول یا تصور آن صرفاً متوسل به نمونه‌های مادی و پدیده‌های طبیعی مشهود این دنیا می‌شود. نمونه‌هایی که مورد احساس و تجربه یا مشاهده و معلومات ما می‌باشد. مثلاً و تکراراً زنده شدن مردگان و تجدید دنیای حاضر را مشابه با زنده شدن زمین مرده و بی‌برگ و نوای گیاهان و جانوران زمستان، پس از

---

۱. کتاب «راه طی شده» تفصیل و توسعه ۴ جلسه سخنرانی است که به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در آذرماه ۱۳۲۶ در مسجد سپه‌سالار (شهید مطهری فعلی) ایراد شده و در چاپ‌های دوم و سوم نکاتی به آن افزوده شده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث بنیادین»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

بارندگی بهار دانسته، «فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، «كَذَلِكَ النُّشُورُ» و «كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»، می گوید:

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا

بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ.» (فاطر (۳۵) / ۹)

(خداوندی که بادهای را برای آبیاری سرزمین مرده فرستاد و بادهای منقلب به ابر (و باران) شدند، سپس به وسیله آن (آب) زمین را بعد از مرگش آبیاری و زنده می کنیم که نشور (یا قیامت شما) نیز چنین است.)

«وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَقْدَرُ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ.»

(زخرف (۴۳) / ۱۱)

(و کسی که از آسمان و روی اندازه و حساب آب فرستاده، به وسیله‌ی آن زمین مرده را نشر (و حرکت) دادیم؛ (شما هم) این چنین خارج خواهید شد.)

یعنی یک تحول و جریان مادی طبیعی از نوع پدیده‌های فیزیکی و حیاتی این دنیا می‌داند!

آیا کسانی که به «سیاق آیات» توجه دارند در آیه ذیل، مابین چهار پدیده آفرینش، خوراک‌رسانی، مرگ و رستاخیز، احساس تداوم و تجانس نمی‌نمایند؟

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» (روم (۳۰) / ۴۰)

(خداوندی که شما را خلق کرد، سپس روزی داد، آنگاه شما را می‌میراند و سپس زنده‌تان می‌کند...)

همچنین در سوره‌های آخر قرآن مانند قارعه (۱۰۱)، زلزال (۹۹)، انشقاق (۸۴)، انفطار (۸۲) و تکویر (۸۱) و در عبارت و نص آیات ذیل آیا هیچ نشانه‌ای دیده نمی‌شود

۱. قاموس قرآن در ذیل واژه روح چنین می‌نویسد: «این کلمه در عرف به معنی روان و روح مقابل جسم و جوهر مجرد است» ولی در قرآن مجید که مجموعاً ۲۱ بار آمده، مراد از آن فرشته و غیره است. در مورد معاد نیز می‌گوید: «قرآن به مسئله‌ی معاد از راه به‌خصوصی وارد شده و آخرت را به روئیدن علف‌ها از تخم‌ها تشبیه می‌کند همان‌طور که ... چون بهار آمده و حرارت و رطوبت به آنها (یعنی تخم علف‌ها، رسید، از درون خود بیدار شده و به حرکت درآمده و شروع به رشد می‌کنند، همان‌طور ذرات بدن مردگان در بهار قیامت از درون به حرکت درآمده و سلول‌های خفته بیدار شده و شروع به روئیدن و تشکیل انسان می‌کنند... قرآن از راهی وارد شده که علی‌الغرض، اگر استقلال روح را هم انکار کند، ضرر به معاد نخواهد داشت.

که قیامت تجدید همین دنیا و جهان، منتها با تکان و تحول‌های شدید و غافل‌گیر کننده نباشد؟ مانند:

«يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ  
وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ.» (انبیاء (۲۱) / ۱۰۴)

(روزی که آسمان را مانند کاغذ و طومار کتاب‌ها درهم می‌پیچیم و آفرینش شما را همان‌گونه که آغاز کرده بودیم برمی‌گردانیم.)

«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.» (اعراف (۷) / ۲۷)

(همان‌گونه که (خدا خلقت) شما را آغاز کرد برمی‌گردید.)

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»  
(نور (۲۴) / ۲۴)

(روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهاى آنها با کارهایی که کرده‌اند (یا به وسیله اعمالی که انجام داده‌اند) علیه آنان شهادت بدهند.)

«وَتَكَلَّمْنَا أَيُّدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» (یس (۳۶) / ۶۵)  
(و دست‌های آنها با ما سخن می‌گویند و پاهاى آنها به آنچه کسب کرده و به دست آورده‌اند (یا به وسیله آنچه در ساختمان و اعضای خود به وجود آورده‌اند) شهادت می‌دهند.)

اشارات قرآن در آیات فوق به خود ماست. به خود ما که برمی‌گردیم و همان‌گونه که حالا هستیم و در تغییر مستمر می‌باشیم، نه به روح ما. زبان و دست و پای نوساخته، ولی گذشته‌ی ما هستند که علیه ما شهادت می‌دهند. ممکن است، و مسلماً چنین است، که به همین شکل و اندازه و حالت فعلی نباشند، ولی خود ما و خود اعضا و جوارح ما خواهند بود که در عالم و اوضاع دگرگون شده‌ای وارد می‌گردند. آنجا که در سوره‌ی ق (۵۰) می‌خوانیم:

«فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.» (ق (۵۰) / ۲۲)

(... در آن موقع پرده را از تو برداشته‌ایم (یا برمی‌داریم) و چشمت تیز و بُرا می‌شود.)

با سه‌بار تکرار ضمیر «ك» خطاب قرآن به شخص دنیایی و طبیعی ماست که زنده

خواهیم شد. «بصر» هم همان چشم دنیایی و طبیعی گذشته‌ی ماست، با این تفاوت که پرده غفلت دنیایی از آن برداشته شده و مانند تیغ فولادی تیزبین خواهد بود.

\* \* \*

بهشت و جهنم و زندگی در خانه‌ی آخرت را نیز قرآن «زندگی» می‌نامد. از نوع همین دنیا، منتها یک زندگی واقعی در شرایط عالی، با کیفیت و قدرت و با وسعت و مدت فوق‌العاده بیشتر:

«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۶۴)  
(... و خانه آخرت و زندگی در آنجا «زندگی» (واقعی و خواستنی)  
است اگر علم و آگاهی درست داشتید می‌دانستید.)

نه نفی حیات و حرکت را می‌کند و نه می‌گوید که آنجا تن نیست و تنها روان است.

به‌طور کلی و آنچه به‌صورت جاری و آشکار از سخن و سیاق قرآن برمی‌آید، مابین دنیا و آخرت یک نوع اتصال و ارتباط یا تداوم<sup>۱</sup> وجود دارد و از هم جدا شدنی نیستند. ضمن آنکه در پدیده‌ی قیامت و در آخرت پیش‌آمدهای بدیع و دگرگونی‌های انقلابی بروز خواهد کرد که در این دنیا نظیر و معادل ندارد. از جمله آنکه اصل کلی و عمومی استثناناپذیر این جهان در مورد مشهودات ما و انسان، یعنی اصل آنتروپی (یا کهولت و فرسودگی و مرگ) در آن عالم حکومت نداشته جای خود را به جاودانی می‌دهد. این دنیا هر چه باشد، برای آخرت هم مسیر است و مزرعه، یا وسیله و هم مصیر است و مرجع. در حرکت و صراط مستقیم و در حال «شدن» است، شدن در جهت خدا و بازگشت و نزدیکی به خدای لایتناهی<sup>۲</sup>.

۱. به اصطلاح فرنگی علمی Continu .

۲. سیر کردن و شدن انسان (و سایر موجودات) در این دنیا که همان تحول و تعالی و تقرب افراد انسانی و اشیاء جهانی است خیلی با «عبور روح به هدف اعلائی که اشتیاق به آن در نهاد همه انسان‌ها موج می‌زند» و با آنچه در صفحه‌ی ۲۶ کتاب «مبانی عرفان» آمده است، فرق دارد. به گفته مکرر و مُصَرَّح قرآن، خود ما هستیم که تغییر و تکامل یا رشد و نمو پیدا می‌کنیم ولی به گفته‌ی استاد درس «مبانی عرفان» یک نهاد یا موجود بیگانه با ما از زندان بدن ما عبور کرده برای پرواز به عالم الهی اعلی، از قفس دنیا فرار می‌کند. به تعبیر خود ایشان «روح انسانی در این جهان از خلأ محض عبور نمی‌کند، بلکه راه آن از سنگلاخ طبیعت و تراحم هموعانِ غوطه‌ور در امواج خودِ طبیعی کشیده شده است» و سپس این شعر را شاهد می‌آورند:

در درس «مبانی عرفان» انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران از جمله دلایل و شواهدی که برای غیرجسمانی بودن و غیرطبیعی و غیرفیزیکی بودن آخرت، با بهشت و جهنم آن می‌آورد استعمال کلمه‌ی «مثل» در آیه ذیل است:

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ حَمْرٍ لَّذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعْفَرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ»<sup>۱</sup>

اتفاقاً این آیه مانند بسیاری از آیات که مورد استثناء آن درس قرار گرفته است بر آنچه منظور استاد محترم است دلالت معکوس دارد.

صدها و بلکه بیش از هزار آیه در توصیف مستقیم و محسوس بهشت و جهنم و زندگی آخرت در قرآن آمده است که حالت فیزیکی و هندسی یا جسمانی و عضوی داشته صریحاً حکایت از سکونت، خوردن، نوشیدن و فعالیت‌های ارگانیک از نوع این دنیا می‌نماید. آن وقت استاد محترم به پیروی از عرفان و تصوف، استناد به یک آیه از سراسر قرآن نموده واژه تمثیل، در مفهوم غیرعینی یا غیرواقعی بودن را، به آن همه تصریح و تفصیل و توصیف‌ها که در آیات بهشت و جهنم آمده است تعمیم می‌دهند! آنچه را که قرآن صریحاً و مکرراً از «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»<sup>۲</sup> صحبت می‌نماید یا تعبیرهای روشن بی‌پرده‌ی بی‌ابهام و خالی از اعوجاج و ابهام، از قبیل اشارات ذیل را به کار می‌برد، ندیده گرفته از مقوله‌ی استعاره‌ی شاعران و ادیبان مداحان یا داستان‌های کودکان و عامیان دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

→ آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی  
گر فلک یک صبحدم با من گران دارد سرش شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش

۱. محمد (۴۷) / ۱۷: وصف بهشتی که به پروا پیشگان وعده داده شده، [این است که] در آن نهرهایی از آبی تغییرناپذیر جریان دارد، و نهرهایی از شیر که طعمش دگرگون نشده، و نهرهایی از می که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل ناب؛ و آنجا همه [نوع] میوه‌ها در دسترسشان است و [نیز] آموزش صاحب‌اختیارشان؛ آیا [بهشتیان] چون ساکنان جاودانه دوزخند که آب داغی نوشانیده می‌شوند که امعای آنان را متلاشی کند؟!

۲. آل عمران (۳) / ۱۵، ۱۳۶ و ۱۹۸، نساء (۴) / ۱۳ و ... : ... باغ‌هایی [از بهشت] دارند که نهرها در دامن آن جاری است...

۳. چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

از جمله آیات و تعبيرات ذیل :

«أَكَلَهَا دَأْبُكُمْ وَظَلُّهَا»<sup>۱</sup>

«فَهُوَ فِي عَيْشَتِهِ رَاضِيَةٌ»<sup>۲</sup>

«إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»

وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ»

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ»<sup>۳</sup>

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ»

لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»<sup>۴</sup>

«فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ»

فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ»<sup>۵</sup>

«إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ»<sup>۶</sup>

«يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بَسِيمَاهُمْ فَيُوْحَدُ بِالْأَصَابِ وَالْأَقْدَامِ»<sup>۷</sup>

۱. رعد (۱۳) / ۳۵: ... میوه‌ها و سایه‌هایش همیشگی است؛ ...

۲. حاقه (۶۹) / ۲۱: او زندگی رضایت‌بخشی خواهد داشت.

۳. انفطار (۸۲) / ۱۳ تا ۱۵: محققاً نیکوکاران در بهشت پر نعمتند؛

و بزه‌کاران در دوزخ؛

چنین نیست [که می‌پندارند]، روز جزا به آن درمی‌آیند.

۴. غاشیه (۸۸) / ۶ و ۷: غذایشان منحصر به گیاه خاردار خشک است.

که نه فربه می‌کند و نه رفع گرسنگی.

۵. غاشیه (۸۸) / ۱۲ و ۱۳: در آن [بهشت] چشمه‌ای روان است.

در [کنار] آن، تخت‌هایی رفیع.

۶. غافر (۴۰) / ۷۱: آنگاه که غل و زنجیر بر گردنشان قرار گرفته...

۷. رحمن (۵۵) / ۴۱: بزهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند، و [برای سوق به دوزخ] از موی پیشانی و پاها

گرفته می‌شوند.

«فِيهِمَا فَكِهَةٌ وَنَحْلٌ وَرُمَّانٌ»<sup>۱</sup>

«فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ»

فَبَأَىٰ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»<sup>۲</sup>

...

مثل اینکه خدا بلد نبود از اول بگوید در آخرت نه جسم است و نه ماده و نه هیچ یک از موجودات و اعمال و اعضاء حیات این دنیا بلکه یکسره روح است و مجردات یا لذات معنوی، همان گونه و بلکه برتر و عالی تر از آنچه که شما از مناظر و مأكولات و مکشفات و موفقیت‌های این دنیا شادکام می‌شوید. یا به اصطلاح همان درس «بهجت و شکوفایی روح که غیر از لذت خودِ طبیعی» می‌باشد. قرآن حتی در بیان تشابه و تداوم زندگی فیزیکی و مادی دنیایی انسان‌ها دامنه طیبات و تزینات این دنیا را به آخرت کشانده می‌فرماید اگر در اینجا خوراکی‌ها و خوشی‌ها مشترک و مجاز برای همه فرزندان آدم است، در آخرت اختصاصی مؤمنین و نیکان می‌شود:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (اعراف (۷) / ۳۲)

(بگو چه کسی زیبایی‌هایی را که خداوند به خاطر بندگانش بیرون آورده است و مطبوع‌های پاک روزی‌دهنده‌ی انسان‌ها را حرام کرده است؟ بگو اینها در روز قیامت اختصاصی کسانی خواهد بود که در این دنیا ایمان آورده‌اند...)

بدیهی است همان‌طور که قبلاً گفتیم و قرآن تصریح و تکرار می‌نماید، مشابهت کلی مابین دنیا و آخرت وجود نداشته، هم قیافه و کیفیت عالم آخرت اختلاف عظیم غیرقابل توصیف با عالم موجودِ مشهودِ فعلی دارد، هم انسان‌ها و مخلوقات دیگر خدا شکل و حالت دیگر خواهند داشت و هم طرز زندگی‌ها و تمتع‌ها، یا درک و دردها، قابل قیاس با این دنیا نخواهد بود. در انقلاب فراگیر زمانی و مکانی

۱. رحمن (۵۵) / ۶۸: و در آنها [درختان] میوه و درختان خرما و انار هست.

۲. رحمن (۵۵) / ۷۰ و ۷۱: در آنجا خوبرویان نکوحوی [در مصاحبت آنان] است.

پس کدام یک از نعمت‌های صاحب‌اختیاران را انکار می‌کنید؟!



قیامت، زمین غیر از این زمین می‌شود، طومار آسمان‌ها پیچیده می‌شود و حیات و حرکتی از نو در کلیه‌ی موجودات، همانند تجدید حیات همگانی بهاران، بعد از خاموشی و مرگ زمستان، پدیدار می‌گردد. دگرگونی و تغییر شکل و حالتی که به لحاظ ابعاد و احوال، مقیاس بی‌نهایت را خواهد داشت.

بنابراین لازم بوده است قرآن برای تصور و تفهیم ما به مصداق:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup>

یا:

«وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا»<sup>۲</sup>

مثل زده می‌فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ

... وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ»<sup>۳</sup>

حق و باطل را هم به جرم آب و کف روی آن تشبیه کرده می‌گوید:

«وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»<sup>۴</sup>

و در جای دیگر ولادت و رسالت حضرت عیسی (ع) را که با وجود:

«كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»<sup>۵</sup>

می‌خواهد بگوید بشری بوده است جسمانی و جاندار و بنابراین به آدم مثل می‌زند:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ»<sup>۶</sup>

۱. حشر (۵۹) / ۲۱: ... و این مثال‌ها برای مردم می‌زنیم، بسا که اندیشه کنند.

۲. فرقان (۲۵) / ۳۳: هیچ (اشکال و) مثلی برای تو نمی‌آورند، مگر اینکه [پاسخ] حق را به بیانی نیکوتر برایت بیاوریم.

۳. نور (۲۴) / ۳۵: خدا روشنی [بخش] آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نورش چون چراغ‌دانی است... و برای مردم مثل‌ها می‌زند؛ ...

۴. رعد (۱۳) / ۱۷: ... ولی آنچه برای مردم سودمند است، بر جای می‌ماند؛ خدا مثل‌ها را این‌گونه بیان می‌کند.

۵. نساء (۴) / ۱۷۱: ... که به مریم القا کرد و رحمتی است از جانب خدا، ...

۶. آل عمران (۳) / ۵۹: مثل [خلقت] عیسی در نظر خدا همچون مثل [خلقت] آدم است؛ از خاک آفریدش، آنگاه گفت: [چنین] باش و شد.

در هیچ یک از این مثال‌ها و داستان‌های هلاکت پیشینیان که برای انذار کافران آورده شده، قصد قرآن اعلام مباینت و مغایرت نبوده است، بلکه خواسته است مشابهت و سنخیت یا هم نوعیت را برساند. حتی بسیاری از تمثیل‌های قرآن بیانگر تساوی و تعادل و عینیت می‌باشد، از قبیل:

«وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ»<sup>۱</sup>

«فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»<sup>۲</sup>

«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»<sup>۳</sup>

«يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ»<sup>۴</sup>

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ»<sup>۵</sup>

قرآن (و تورات و انجیل) یک کار دیگری هم در توصیف و بیان تداوم و تجانس دنیا و آخرت کرده‌اند: در داستان آفرینش آدم سیر معکوس از بهشت به زمین را مقدمه و نمونه آورده، نشان داده‌اند که چگونه آدمیزاد با نارسایی‌ها و خامی‌هایی که دارد شایسته زندگی بهشتی نبوده، باید با هبوط در زمین و زندگی پررنج و بلای دنیا آزموده شود و برای آنجا گزیده گردد.

بد نیست تأمل مختصر و تدبری در آیات ذیل بنماییم:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

۱. بقره (۲) / ۲۳۳: ... و [اگر طی دوره شیرخوارگی، کودک یتیم شد] بر وارث فرض است که همین

[تعهدات پدر] را [در مورد تأمین هزینه مادر] انجام دهد...

۲. بقره (۲) / ۱۹۴: ... پس هر که بر شما تجاوز کند، به اقتضای تجاوزش، مقابله به مثل کنید [نه بیشتر]، ...

۳. نساء (۴) / ۱۱: ... بهره پسر دو برابر دختر است ...

۴. قصص (۲۸) / ۷۹: ... کاش جاه و جلالی که به قارون داده شده است، ما هم داشتیم ...

۵. بقره (۲) / ۲۱۴: مگر پنداشتید [به راحتی] به بهشت داخل خواهید شد، درحالی که هنوز مشابه

گرفتاری‌های پیشینیانان به شما نرسیده است؟ ...

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.  
(بقره (۲) / ۳۵ و ۳۶)

(و به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت سکونت کنید و از آن باغ آن گونه که می‌خواهید فراوان بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید (یا دست نزنید) که اگر شدید از ظالم‌ها خواهید بود. پس از آن شیطان آنان را به گمراهی از آنجا بیرون انداخت و از نعمت و وضعی که داشتند محرومشان کرد، به آنها گفتیم از آنجا فرود آید، با یکدیگر دشمن خواهید بود و برای شما تا مدت مقرر در زمین جایگاه و کالا خواهد بود.)

«إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ.» (طه (۲۰) / ۱۱۸ و ۱۱۹)

(قسمت و قرار تو چنین است که در آن (بهشت) نه گرسنه شوی و نه برهنه و بی‌لباس. تو را نه تشنگی خواهد بود و نه سوزندگی آفتاب.)

«وَوَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا.» (طه (۲۰) / ۱۱۵)  
(پیشاپیش با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد و در او اراده و عزمی نیافتیم.)

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.» (انشقاق (۸۴) / ۶)  
(ای انسان (سرنوشت تو چنین است که) در (حرکت) به سوی پروردگارت در رنج و تلاش (شدید یا دائم) خواهی بود و (بالاخره) او را ملاقات خواهی کرد.)

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.»  
(انبیاء (۲۱) / ۳۵)

(هر فردی (موجود زنده‌ای) مرگ را خواهد چشید و ما (در زندگی) شما را با شرّ و خیر مورد آزمایش و ابتلا قرار می‌دهیم در حالی که بازگشت همگی شما به سوی ماست.)

#### ۴) مقام علم و عقل در قرآن و در عرفان

از اختلافات بارز و تمایزات غیرقابل انکار که مابین منطق قرآن و رسالت با مکاتب عرفان و تصوف وجود دارد، اتکاء و عنایتی است که اولی به دانایی و دانش یا به علم و عقل و به فکر دارد و دومی به سیر و سلوک، به اشراق و شهود یا به خرق عادات. در مورد قرآن و سنت جای هیچ گونه تردید نیست که نه تنها از علم و اندیشه تکریم و تشویق فراوان به عمل آمده «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»<sup>۱</sup> فرموده‌اند و اعلام «تَفَكُّرٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ شَهْرٍ»<sup>۲</sup> کرده‌اند، بلکه پایه قرآن کریم و رسالت یا دعوت به سوی خدای سمیع بصیرِ علیم، روی بینش و دانش گذارده شده است و تعلیم و تفکر و تعقل یا تجربه و تحقیق و تدبر را از وسایل کار ایمان و تقوا شناخته‌اند. ولی در نزد عرفا و اهل باطن و معنی، شاهراه معرفت و هدایت برای وصول به حق و حقیقت، بیشتر از وادی اشراق و شهود و حضور می‌گذرد. اسباب کار سلوک است و ریاضت در خدمت پیران طریقت، برای اثبات حقانیت مکتب. حق ولایت و صلاحیت مرشد را نیز به جای «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۳</sup> با توسل به کشف و کرامات، از نوع معجزات و خرق عادات، می‌جویند یا آنکه از آگاهی به غیب، و از ارتباط‌های مرموز و مستقیم آنان حجت می‌آورند.

#### نظر قرآن و رسول خدا و اهل بیت نسبت به علم و عقل

اهمیت درجه یک علم و عقل از دیدگاه قرآن و سنت کاملاً روشن بوده، بی‌نیاز از شاهد و نشانه است. مع‌ذلک برای کمک به حافظه و خالی نبودن عریضه و مخصوصاً جلب توجه خوانندگان، به نقل دقیق آیات و به ذکر چند شاهد مثال می‌پردازیم:

۱- آیات: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»<sup>۴</sup> اولین آیاتی است که به رسول اکرم نازل شده است و در آن به عنوان اولین صفات خدا بعد از خالقیت و نعمت‌های داده شده به انسان، از علم و قلم و از تعلیم صحبت می‌شود.

۲- حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا»<sup>۵</sup> حدیث معتبر نبوی است که خود را شهر

۱. حدیث نبوی: جست‌وجوی دانش واجب است.

۲. حدیث نبوی: یک ساعت فکر کردن بهتر از هزار ماه عبادت است.

۳. بقره (۲) / ۱۱۱: ... بگو: اگر راست می‌گوئید دلیلتان را بیاورید.

۴. علق (۹۶) / ۱ و ۳ تا ۵.

۵. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه آن.

- دانش معرفی می نماید و علی (و امامان) را دروازه های آن.
- ۳- در آیات: «قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup>، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>، «لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَاب»<sup>۳</sup>.
- ۴- در آیات: «فَدَ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۴</sup> (در سوره های انعام (۶)- اعراف (۷)- توبه (۹)- یونس (۱۰))، «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۵</sup>، «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»<sup>۶</sup>.
- ۵- در آیات: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۷</sup>، «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۸</sup> (رعد (۱۳))، نحل (۱۶) و روم (۳۰)، «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۹</sup> (رعد (۱۳))، نحل (۱۶)، زمر (۳۹) و جاثیه (۴۵)).
- ۶- در آیه: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل (۱۶) / ۴۴).
- ۷- در آیه: «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (بقره (۲) / ۲۳۰).
- ۸- در آیه: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم (۱۴) / ۱).
- ۹- در آیه: «وَيَرَى الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سبا (۳۴) / ۶).
- ۱۰- در آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر (۳۵) / ۳۸).
- در کلیه ردیف های ۳ تا ۱۰ صریحاً و مکرراً گفته شده است که استفاده و کسب هدایت قرآن و اثبات حقانیت و اصالت آن با به کار بردن علم و عقل و فکر، و در روشنایی و بینایی صورت می گیرد. گویی که سر و کار قرآن تنها با دانشمندان و اندیشمندان و خردمندان است.
- ۱۱- آیه: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر (۳۹) / ۹).
- ۱۲- آیه: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (روم (۳۰) / ۵۹).

۱. فصلت (۴۱) / ۳.

۲. بقره (۲) / ۷۳ و ۲۴۲، انعام (۶) / ۱۵۲، یوسف (۱۲) / ۲، نور (۲۴) / ۶۱، غافر (۴۰) / ۶۷، زخرف (۴۳) / ۳ و حدید (۵۷) / ۱۷.

۳. ص (۳۸) / ۲۹.

۴. انعام (۶) / ۹۷.

۵. انعام (۶) / ۱۵.

۶. بقره (۲) / ۲۱۹ و ۲۶۶.

۷. روم (۳۰) / ۲۲.

۸. بقره (۲) / ۱۶۴، رعد (۱۳) / ۴، نحل (۱۶) / ۱۲ و ۶۷، عنکبوت (۲۹) / ۳۵، روم (۳۰) / ۲۴ و ۲۸ و جاثیه (۴۵) / ۵.

۹. یونس (۱۰) / ۲۴، رعد (۱۳) / ۳، نحل (۱۶) / ۱۱ و ۶۹، روم (۳۰) / ۲۱، زمر (۳۹) / ۴۲ و جاثیه (۴۵) / ۱۴.

۱۳- آیه: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.» (انفال (۸) / ۲۲).

۱۴- آیه: «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.» (یونس (۱۰) / ۱۰۰).

در این چهار ردیف آیات نادانی و خودداری از تعقل، عامل پلیدی و پستی و سنگدلی شمرده شده است و بدتر از چهارپایان بودن.

۱۵- حدیث: «من عَلِمَنِي حَرْفًا قَدْ سِيرَنِي عَبْدًا.»

گفتار علی (ع) است که او را استاد اعلائی عرفانش می‌شناسند و تعلیم گرفتن حتی یک حرف را کافی برای بنده شدن می‌دانند.

۱۶- آیه: «أَلَمْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ نُمَّ أَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ.» (انعام (۶) / ۱۱)

به ما دستور سیر و نظر در همین زمین و دنیای خاکی مادی بشری را می‌هد.

۱۷- «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

بدون دانستن و دانش به هیچ راهی و کاری نباید رفت. و راه گشای علم، گوش و چشم و دل است (تأیید از علم و تکیه بر آن از این قاطع تر نمی‌شود).

علم و عالم و تعلیم که در این آیات و در کلمات بزرگان دنیا آمده است برخلاف تعبیر و تخصیص‌ها یا تحریف‌هایی که بعضی‌ها وارد ساخته‌اند ضمن آنکه علوم اولیاء و اهل الله را و مراتب بالا و پنهان را در بر می‌گیرد از عمومیت و عادی بودن خارج نشده در کلیت و وسعت کلمه و آن‌طور که از متن و منطوق غالب آیات برمی‌آید شامل وجوه مختلف دانایی و دانش می‌باشد. از ساده‌ترین و بشری آن که آگاهی‌ها و دیدنی‌های عادی است گرفته و آنچه با درس و کتاب یا توجه و تفکر می‌آموزند، تا برسد به مکاشفات و غیب و اسرار وجود و علم خود خدا.

۱. این نکته نیز درست است که فرموده‌اند قرآن ظاهری دارد و باطنی و در هر بطن آن باطن‌های پی‌درپی هست. (وَ لِكُلِّ بَطْنٍ بَطْنٌ إِلَى سَعَةِ أَبْطُنٍ) ولی این کلام به آن معنی نیست که ظواهر قرآن و متن و مفاهیم آیات را با محکماًت و بیناتی که دارد باید ندیده گرفت و عوضی و غیر وارد بدانیم و سپس روی افکار و اوهام و عشقیات خودمان و کمک گرفتن از روایات مشکوک، به تعبیر و تأویل‌های خودساخته و دل‌خواسته پردازیم که مبیانت آشکار با منطقی و اهداف قرآن و با اساس توحید داشته باشد. طبیعی است که کتاب نازل شده از آفریدگار جهان، از زمین تا آسمان با نوشته‌های بشری که ساده و کم‌عمق است و معمولاً یک بعدی و ناظر به حال بوده حداکثر به گذشته و آینده نزدیک توجه می‌نماید، فرق داشته باشد. کتاب خالق جهان همچون خلقت جهان و مخلوقات او، از جمله انسان است. هر فرد ما صورت و پیکری دارد که جلوه ظاهری ما می‌باشد. پیکر یا بدن، از اجزاء و اعضایی تشکیل شده است که هر یک برای خود پوست و شکلی دارد که جلوه خارجی آن می‌باشد و درون آن گوشت و استخوان ←

عمده خطاب‌های قرآن و گفت. گوی آیات با انسان‌ها و با خود ماست و از کفر و ایمان افراد بشر و از گوش و چشم و دل صحبت می‌کند. آنجا هم که نام از عقل و علم یا از تعقل و تفکر می‌برد، نباید آن را چیزی غیر از عقل و علم یا تعقل و تفکری که در دسترس خودمان است بدانیم.

### نظر عارفان و صوفیان بنام، درباره‌ی علم و عقل

حال بیاییم چند کلمه از عرفا و داعیان باطن و معنی بشنویم. نظرشان در باره علم و عقل طیفی از محکومیت مطلق است تا تعدیل و تأیید.

### محکومیت مطلق

علم اگر سرمه است چونت کور کرد	این عمل از دوست چونت دور کرد
عقل از شرحش چو خر در گل بخت	شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
او علم نمی‌خرید لب بریستیم	او عقل نمی‌شناخت دیوانه شدیم
آزمودم عقل دوراندیش را	بعد از این دیوانه سازم خویش را
پای استدلالیان چوبین بود	پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

(مولوی)

\*

خرده‌کاری‌های علم هندسه      یا نجوم و طب و درس فلسفه

\*

این همه علم بنای آخور است      که عماد بود گاو و اشتر است  
بهر استبقای حیوان چند روز      نام آن کردند این گیجان رموز

→ و نسوجی قرار دارد که باطن اولیه است. نسوج ما هر کدام اعمالی انجام می‌دهند و اسراری در نهم دارند. آنها را که خوب بنگریم به قطعات و اجزاء کوچک تر و پنهان‌تر برمی‌خوریم، تا برسیم به سلول‌ها و به ذرات ریز و ریزتر. دل هر ذره را هم که می‌شکافیم آفتابیش در میان می‌بینیم. هر ذره برای خود عالمی و اسراری دارد که علم بشر بدون آنکه به پایان برسد موفق به کشف تدریجی آنها می‌شود. قرآن مبین نیز چنین است. ظواهر و بواطن یا معانی و منظوره‌های خود را هر زمان و هر قدر که در آن بیشتر نظر و نفوذ کنیم و از فرستنده‌ی آن و از آورنده و حاملان آن کمک بگیریم، جلوه و جبروت درخشان‌تر و عظیم‌تر خواهیم یافت. قرآن، هم جمله‌ها و عبارات خود را آیه می‌نامد و هم موجودات و آثار طبیعت را. هر دوی آنها زبان گویا و نشانه‌های خدا بوده همانند یکدیگرند.

\*

علم راه حق و راه منزلش      صاحب دل داند آن را با دلش  
(مولوی - دفتر چهارم مثنوی)

\*

### محکومیت نسبی

عقل گوید شش جهت حدّ است و بیرون راه نیست  
عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها  
(مولوی - شمس تبریزی)

\*

چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود      مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود  
(حافظ)

\*

پخته عقل است ابجد خوان عشق      سرشناس غیب و سرگردان عشق  
(عطار)

\*

ما اسیر جبر عشقیم ای خرد معذور دار      عاقلان مستانه گفتند اختیاری داشتیم  
(حافظ)

\*

عقل باید نور ده چون آفتاب      تا زند تیغی که نبود جز صواب  
(مولوی)

\*

عقل چون حلقه از بیرون در است      از صفات خدای بی خیر است  
(سنایی)



\*

### تعدیل

عقل تا با خود منی دارد عقالش خوان نه عقل  
چون منی زو دور گشت آنکه دوا خوانش نه دا  
(خاقانی)

\*

علم بی حلم شمع بی نور است هر دو با هم چو شهد و زنبور است  
(سنایی)

\*

علم و مال و منصب و جاه و قرآن فتنه آرد در کف بد گوهران  
(مولوی)

\*

علم که ره به حق ننماید ضلالت است (سعدی)

\*

علم گر عمل نشانش نیست کالبدی دارد و جانش نیست  
(امیر خسرو دهلوی)

\*

### تأیید

عقل و دولت قرین یکدگراند هر که را عقل نیست دولت نیست  
(سعدی)

\*

عقل شمع است و علم بیداری نفس خواب و هوس شب تاری  
(اوحدی)

\*

علم بر سر تاج است و مال بر گردن غل (خواجه عبدالله انصاری)

\*

در ناف دو علم بوی طیب است آن هر دو فقیه یا طیب است  
(نظامی گنجوی)

\* \* \*

کتاب «مبانی عرفان» در این زمینه ظاهراً ساکت است ولی پیر طریقت اویسی شاه مقصود عنقا، با آنکه موضع معتدل واسطی را در رابطه عقل و علم احساس یا ادراک حقیقت هستی و حق واقعی اتخاذ کرده است، و در کتاب «اصول فقر و تصوف» استنادهایی به آیات قرآن می‌نماید، از قول ابوعلی سینا تعریف بدیع ذیل را درباره‌ی تفکر نقل نموده در مرحله‌ی نهایی فراورده‌های ذهن آدمی و عقل و فکر را مشکوک و مردود می‌شمارد:

۱- گفته ابوعلی سینا:

«همان گونه که با تضرع و نیاز به درگاه پروردگار بی‌نیاز نعمات را طالبیم به همان نحو با فکر، نزول نعمت علم را از جانب او طلب می‌کنیم و بدین ترتیب فکر نوعی تضرع و نیازمندی و دعاست.»  
(صفحه ۵۵)

۲- گلچینی از گفته‌های عنقا:

«دل بستن و توجه به ظواهر و تعینات موجب انحراف فکر از تفکر سلیم و اندیشه مستقیم و (باعث) تقسیم قوای درونی و تفرقه حواس در امور غیر ضرور است که حتی انسان‌ها را از دستیابی به ظرایف حسی و فکری عادی نیز باز می‌دارد تا چه رسد به کشف حقایق مندرج در متن وجود.»  
(صفحه ۴۸)

\*

مگر فیض ازل برهاندت زین عَجَبِ شیطانی  
مگر نورِ هدایت آردت بیرون از این ظلما  
نه معقول است کثرت دیدن اندر وحدت مطلق  
نه مقدور است جستن قطره محدود دریا  
(صفحه ۵۰)

\*

مراد از قابلیت جذب به حق است ای سالک  
به عرش دل توانی جست ره زین عروۃ الوثقی  
کجا از پایه موهوم معلومی به دست آید  
کجا از سایه معدوم، بینی شخص در تنها  
به جز عکس توهم نیست مخلوق حواس ما  
به جز نقش تعین نیست حد و صورت اشیاء  
حواس ماست چون خفاش و هستی آفتاب حق  
نبیند پرتو خورشید حق این کور مادرزا  
ز ترکیب طبایع روح حیوانی روان در تن  
ز تقدیر حقایق جان انسانی به استغنا  
...  
فزاید معرفت از کشف، نی از حکمت یونان  
به خیره چند خوانی دفتر قطای بن لوقا  
به تحقیق توحید است قول جاهدوا فینا  
نه از نفس ارسطو یا شفای بوعلی سینا  
(صفحه ۵۱)

\*

(در همان صفحه ۵۱):

«ذهن و تفکر انسان در جای گزینی و پذیرش مطالب و مقایسات خود به  
قدری دچار اشتباه می شود که بدل ها را اصل می پندارد و خرمهره ها را  
دُرّ شاهوار!»

موجودیت کنجکاو و جستجوگر انسان از بدو طفولیت... می خواهد بداند و بشناسد لذا برخوردهای حسی و اندیشه‌های متمایل خود را نسبت به اشیاء، حقیقت محض دانسته و به مرور ایام اقوال و نظرات و تجربیات محققانه و شخصی دانشمندان را نیز به عنوان فهم و دانش خویش محسوب می‌دارد. رشته‌های این پذیرش‌ها به تدریج... همانند اعتیادات خطرناک جزء خمیره‌ی ثانوی و مایحتاج روزمره تلقی می‌گردد... افرادی که در تاریکی سایه‌ها رشد می‌کنند خودرو، شکننده، میرا و بی‌حاصل‌اند.»

\*

(در صفحه ۵۴):

«اسباب دست و تفاخر بشری اندیشه‌های اوست و نام‌گذاری فکر و نتایج فکری چنان راه او را بیراهه نموده که تشخیص صحیح از سقیم را فقط و فقط به معیارهای تخیلی او واگذارده است. در این موضوع بحثی نیست که ارزش تفکرات بشری در موضوعات حسی به قدر احساس اوست ولی تفهیم حدسیات در کشف مبانی غیر محسوس کثر راهی است.»

البته همه مکاتب عرفان و تصوف و مشایخ آنان عقل و علم و نقش آنها را علی‌الاطلاق نفی و انکار نمی‌نمایند و درجات و مراتب قائل‌اند. ولی آنچه مسلم و مشترک است تفاوت آشکاری است که مابین نصوص و لحن و منطق قرآن با مواضع اهل تصوف و عرفان، در این مورد به چشم می‌خورد.

در یک امر، قرآن و عرفان وجه اشتراک دارند و آن «دل» است یا قلب و فؤاد. با این تفاوت که قرآن دل آدمی را به دنبال یا به همراه چشم و گوش و حواس ظاهری، اسباب کار تفکر و تعقل و تصمیم می‌خواند و دستور می‌دهد که از آن راه عرفان و رضای خدا و سعادت خودمان را جستجو نماییم. ولی برای اصحاب عرفان، دل یگانه اسباب و ظرف و مظروف است که با فرو رفتن در آن باید در انتظار ورود فرشتگان و حضور خدا نشست و کاری جز عاشق بودن و واله و فانی شدن ندارد:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

قرآن برای معرفت و هدایت ما به سوی خدا و آخرت که یگانه برنامه یا برنامه اصلی انبیاء است، ما را از خودمان بیرون آورده، به عالم خلقت و به تاریخ و طبیعت می‌کشاند و به ما می‌گوید بین و بیندیش و بشناس و اگر به خود بنگری از جهت

سنخیت و وراثتی باید باشد که از عالم اکبر به درون ظاهراً ناچیز خود داری. در این زمینه آیات قرآن یکی و دو تا نیست:

«انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup>

«سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ»<sup>۲</sup>

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا»<sup>۳</sup>

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا  
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»<sup>۴</sup>

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۵</sup>

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»<sup>۶</sup>

«مُفْسِدِينَ»<sup>۷</sup>

«ظَالِمِينَ»<sup>۸</sup>

- 
۱. یونس (۱۰) / ۱۰۱: ... نگاه کنید چه [نشانه‌هایی از قدرت و تدبیر خدا] در آسمان‌ها و زمین است؛ ...
  ۲. عنکبوت (۲۹) / ۲۰: ... جهانگردی کنید و ببینید که چگونه آفرینش را آغاز کرده است؛ سپس خدا آفرینش آخرت را [به همین گونه] پدید می‌آورد؛ ...
  ۳. اسراء (۱۷) / ۲۱: بین چگونه مردم را [در دنیا] بر یکدیگر برتری بخشیده‌ایم؛ درجات آخرت و برتری‌هایش بزرگ‌تر و بیشتر است.
  ۴. آل عمران (۳) / ۱۹۱: ... و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ [و می‌گویند:] صاحب اختیار، این [نظام با عظمت] را بیهوده نیافریده‌ای؛ تو را تقدیس می‌کنیم، ما را از عذاب آتش بازدار.
  ۵. عنکبوت (۲۹) / ۶۹: و کسانی که در راه ما تلاش می‌کنند، محققاً به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم؛ ...
  ۶. آل عمران (۳) / ۱۳۷: ... پس جهانگردی کنید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود.
  ۷. بقره (۲) / ۶۰، اعراف (۷) / ۷۴، هود (۱۱) / ۸۵، شعراء (۲۶) / ۱۸۳ و عنکبوت (۲۹) / ۳۶.
  ۸. اعراف (۷) / ۵ و ۱۴۸، انفال (۸) / ۵۴، انبیاء (۲۱) / ۱۴، ۴۶ و ۹۷، شعراء (۲۶) / ۲۰۹، عنکبوت (۲۹) / ۳۱ و قلم (۶۸) / ۲۹.

خداوند ملکوت خود را از طریق نظاره در عروج و افول ستاره و ماه و خورشید و یا تفکر عقلی در شرایط ربوبیت و مدیریت، به ابراهیم خلیل ارائه داد و با ابتلاء و عمل او را شایسته امامت ناس کرد و با مودت و رحمتی که میان مرد و زن ما قرار داده است آیات خود را به ما نشان می‌دهد.

اصحاب عرفان، بالعکس ما را از برون و از مشهودات و محسوسات و فعل و انفعالات زندگی بیرون آورده به دنیای نفس می‌کشاند که مگر در تاریکی و در بستگی آن و در رکود و سکوت خودمان با جوش و خروش دل خدا را بشناسم و ببینم. یکی از استادان عارف متشرع معاصر و استنادکننده به قرآن در «الهی نامه» اش می‌نویسد:

«الهی چگونه خاموش باشم که دل در جوش و خروش است و چگونه سخن گویم که خرد مدهوش و بیهوش است!»

شاید بشود از جهاتی به آقایان حق داد:

اولاً علم رایج زمان و میراث یونان و آنچه با آن مواجه بوده‌اند بیشتر از مقوله لَفَاطی و ادبیات یا استدلال‌های ذهنی و فلسفی جدا از واقعیات بوده و حالت سفسطه و دُگم را داشت و به جایی راه نمی‌برد. تکیه بر اصول مسلم ریاضی و بر مشهودات و تجربیات طبیعی نداشته، ذهنیتشان پیش از آنکه ایجاد روشنی و یقین نماید باعث سردرگمی و گیجی می‌شده است. بنابراین تصور و نظرشان این بوده است که دید و دانش آدمی یا عقل و تشخیص‌های ما سبب گمراهی و دوری از حق و حقیقت می‌گردد. مگر آنکه چشم باطن و دل خالص ما کاشف یا شاهد گویای حقیقت شود و احساس اشراق و الهام از عالم غیب بنماییم. سروشی دریافت کنیم یا پیر و مرشدی دستمان را گرفته دلمان را آگاه بر اسرار کَوْن و مکان، و به معشوق اعلیٰ واصل بنماید.

ثانیاً- نکته مهم‌تر- هدف آقایان و سقف معراجشان بالاتر از ارشاد قرآن بوده، می‌خواهند خدا را بشناسند، ببینند و با او ایجاد وحدت نمایند. طبیعی است که اگر هدف عرفان و عارفان معرفت و وصل به خدا باشد و راضی به آیات و نشانه‌ها یا به صفات و اسماء او نشوند، در این صورت مشاهده و شناخت طبیعت یا محسوسات و مخلوقات، فایده نداشته علم و ادراک اشیاء نمی‌تواند نمونه‌دهنده و شناساننده و رساننده‌ی ما به ذات الهی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۱</sup> بشود. هرچه ببینیم و بشناسیم یا بگوییم،

۱. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز همانند خدا نیست ...

طبیعت محسوب می‌شود و «ما سوی الله» است نه «ما فوق الطبیعه» یا «علم الیقین» و «عین الیقین». در این زمینه در کتاب «اصول فقر و تصوف» چنین می‌خوانیم:

«اصولاً باید دید که بشر باید مجهول معلوم را کشف کند یا در صدد معلوم کردن مجهول باشد؟ اگر قصد بشر، معرفت به معلوم است طریق شناسایی آن قرار گرفتن در حیطه اظهار نظر و واقعیت آن امر است، زیرا ما فوق الطاقه او امری محال است. لذا برای وصول به این مقام و استقرار در واقعیت موضوع، احراز شخصیت و هویت و سپس ثبات در آن را به نحوی که هیچ زاویه‌ای از تحقیق خالی نماند لازم دارد. در این صورت متفکر به تمام معنی است. اما از طرفی اگر انسان در صدد معلوم کردن مجهول باشد، یا مجهول موهوم است و یا ما فوق الطاقه او که در هر صورت جزء امور محال بوده و او به آن دسترسی نمی‌تواند داشته باشد. بنابراین اصول ذهنی و تصورات و تخیلات بی‌پایه مشکلی را حل ننموده و مجهولی را معلوم نمی‌کند. بندی است که بر پای خود از عقده‌های متعدد بسته و نام آن را تفکر گذاشته است. پس از وصول به مرتبه یقین و علم که نهایت غایی تفکر است، بازگشت به سوی جهل، یعنی نقطه اول حرکت، چه معنایی دارد؟ اسب عصاره‌ای که حول محور گردنده ثابتی بچرخد و از نقطه اول خود حرکتی ندارد چگونه عالم علمی می‌گردد؟»

(صفحات ۵۴ و ۵۵ کتاب)

اگر مقصود از «معلوم» و «علم» خدا و عرفان باشد، چنین خواسته و عمل از محالات و ما فوق الطاقه است و حرف آقایان درست بوده، باید خود وجود یا خدا دستگیری و الهام و اشراق بنماید. اما قرآن علم و رؤیت خدا را محال و خارج از وظیفه و امکان دانسته به موسی خطاب «لَنْ تَرَانِي»<sup>۱</sup> می‌کند و به جای چنین انتظار و اشتیاق او را متوجه کوه و روشنایی محسوس و امکانات بشری کرده می‌گوید:

«وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ»<sup>۲</sup>

و از نور وجودش تجلی به کوه می‌نماید.

همان‌طور که گفتیم منظور قرآن از علم و معرفت، بیشتر علم به طبیعت و به آثار خلقت است و به آیات خداوند که باید با حواس ظاهری خودمان و با توجه و تلاش

۱. اعراف (۷) / ۱۴۳: ... هرگز مرا نخواهی دید...

۲. اعراف (۷) / ۱۴۳: ... ولی به این کوه بنگر، ...

و تفکر به دنبال آن برویم.

آنچه قرآن در رابطه با خدا و از قول خدا، به ما توصیه می‌کند به هیچ وجه بلندپروازی‌های عرفانی نیست. داعیه‌ی رؤیت خدا و وحدت و فناء در او این آیه را تداعی می‌کند:

«لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا»<sup>۱</sup> (فرقان (۲۵) / ۲۱)

حتماً و به یقین در دل و خیالشان خود را بزرگ و برتر دیدند و خواستند (دچار بیماری خودگنده‌بینی بودند) و از حدود و اندازه (بشری و معقول طبیعی) تجاوز فوق‌العاده کردند.

و به نظر می‌آید که قرآن از حد ملاقات و برخورد با خدا، یا «لقاءالله» و «وجهالله» جلوتر نمی‌رود. وجه‌الله در حقیقت حرکت در جهت و سمت خداست یا توجه به خدا در نیت و افکار و اعمال. آن هم نه در این دنیا و از طریق معاشقه و مکاشفه بلکه در آخرت و از طریق ایمان و عمل صالح در دنیا و توحید خالص، یا اعراض از هرگونه شرک، همراه با توبه و استغفار. دعا و دعوت خدا را هم داریم که خواستن و خواندن خدا به سوی خود است.

دقت در آیات ذیل می‌تواند راهنما و روشن‌کننده باشد:

«قُلْ ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف (۱۸) / ۱۱۰)

(بگو ... بنابراین، هر آن‌کس که خواهان و امیدوار ملاقات پروردگارش باشد کار شایسته انجام دهد و در پرستش (یا بندگی) پروردگارش احدی را مشارکت ندهد.)

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» (دهر (۷۶) / ۹)

(جز این نیست که شما را به خاطر روی خدا (یا حرکت به سوی خدا) اطعام می‌کنیم و از شما انتظار و قصد دریافت پاداش یا امتنان نداریم.)

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى»

۱. کامل آیه چنین است:

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا»



إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى.» (لیل (۹۲) / ۱۹ و ۲۰)

(و نزد هیچ کس نعمتی نیست که پاداش داده شود (یا هیچ کس را نعمت و حق پاداش نزد او نیست مگر آنکه...)) جز آنکه جویای خشنودی و روی پروردگار و الای خویش باشد.)

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.» (انشقاق (۸۴) / ۶)

(ای انسان همانا که (در زندگی) در راه پروردگارت رنج فراوان می‌بری و بالاخره به ملاقات او خواهی رسید.)

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(و در دیانت و پرستش، چه کسی بهتر از شخصی است که توجه و تمایل خود را خالص برای خدا کند در حالی که نیکوکردار باشد...))

«يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بَلِقَاءَ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ.» (رعد (۱۳) / ۲)

(... آیات و نشانه‌ها را تفصیل می‌دهیم به این امید که شما به ملاقات و برخورد با خدا یقین پیدا کنید.)

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.» (مؤمن (۴۰) / ۶۰)

(و پروردگار شما گفت مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم همانا کسانی که از بندگی و عبادت من تکبر ورزند و سرکشی نمایند به زودی با ذلت و خواری داخل جهنم خواهند شد.)

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا.» (انبیاء (۲۱) / ۹۰)

(... به درستی که آن (پیغمبر)ها چنین بودند که در خیرات و خدمات شتاب می‌ورزیدند و ما را روی رغبت و میل یا روی خشیت و ترس (دائماً) می‌خواستند و می‌خواندند...))

البته تعبیرهای از نوع: «إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»<sup>۱</sup>، «إِلَى الْمَصِيرِ»<sup>۲</sup> و «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup> که برگشت

۱. انبیاء (۲۱) / ۳۵ و عنکبوت (۲۹) / ۵۷.

۲. حج (۲۲) / ۴۸ و لقمان (۳۱) / ۱۴.

۳. دعا: برای تقرب (نزدیک شدن) به خدا

به سوی خدا، شدن در راستای خدا و نهایتاً نزدیک شدن به خداست، در قرآن و دعاها و عبادات زیاد به کار رفته است که تماماً تحول و تکامل تدریجی و تقرب ما را به او می‌رساند. ولی در هیچ جا گفته نشده است و هیچ گاه ما به خدا که بی‌نهایت است و مانند و مشابهی ندارد، نخواهیم رسید. نه خدا خواهیم شد و نه در خدا حلول خواهیم کرد.

چیزهایی که قرآن و خدا به ما اجازه و امکان آن را داده‌اند و توصیه کرده‌اند که خواهان و دارنده آنها شویم، بعد از ایمان به خدا، طلب آموزش و جست‌وجوی خشنودی و رضای او یا رضوان است، به یاد او و رحمت و استفاده از نعمت‌های او بودن و شکرش را بجا آوردن، او را به بزرگی و پاکی و رحمانیت یاد کردن، از شر شیطان و وسوسه‌های نفس و مردم به او پناه بردن، نگران و ترسیده از عذاب و غضب او بودن، امیدواری به بخشش و بزرگواری او داشتن، صلوات و زکات به پا داشتن، خدمت به انسان و احسان و ایثار کردن در حق خلق و بالاخره تقوا داشتن و سایر درخواست‌ها و خواسته‌هایی که در دعاهای معتبر پیشوایان برحقمان رسیده است.

ما موفق به معرفت خدا و عرفان علی‌الاطلاق یا درک ذات او نخواهیم شد، همان‌طور که رسول اکرم (ص) و انبیاء دیگر چنین ادعا را نداشته‌اند. جز آنکه از طریق قرآن، با اسامی و صفات و اعمال و آیاتی که برای خدا بیان کرده است آشنایی پیدا نماییم و او را به نام‌های: «رحمن و رحیم»، «عزیز حکیم»، «علیم قدیر»، «عَفُورٌ رَحِيمٌ»، «قُدُّوسٌ عَزِيزٌ» و غیره بخوانیم.

خوب است در جمله‌های ذیل از دعای کمیل که مولای متقیان علی علیه‌السلام به ما تعلیم داده است و نمونه و سرمشق دعا کردن و ذکر می‌باشد دقت کنیم:

«يا رَبِّ قَوِّعْ لِي خِدْمَتَكَ جَوَارِحِي وَ اشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي وَ هَبْ لِي الْجِدَّةَ فِي خَسْبَتِكَ وَ الدَّوَامَ فِي الْاِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ حَتَّى اَسْرَحَ اِلَيْكَ فِي مِيَادِينِ السَّابِقِينَ وَ اُسْرِعْ اِلَيْكَ فِي الْمُبَادِرِينَ وَ اشْتاقَ اِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُشْتاقِينَ وَ اَدْنُوْمَكَ دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَ اَخافَكَ مَخافَةَ الْمُوقِنِينَ وَ اجْتَمِعَ فِي جَوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.»

(پروردگارا! به اعضاء و جوارحم برای خدمت به خودت مزد بده، جوانح مرا در جهش ارادی محکم و شدید بگردان، در ترس و خشیت از تو جدیت و صداقت ببخش و تداوم و استمرار در پیوستگی

به خدمت گزاریت، تا آنکه روانه میدان‌های مسابقه دهندگان به سوی تو شوم، در میان مبادرت کنندگان به حرکت سوی تو شتابان و پیشی گیرنده باشم، در جمله مشتاقان اشتیاق قرب تو را داشته باشم، مانند مخلصان نزدیکی من به تو زیاد شود، از تو همچون اهل یقین خوفناک باشم و به همراه مؤمنین در جوار تو قرار گیرم.

قرآن برای اقناع مکذبین و منکرین و برای اثبات حقانیت و اصالت خود از عقل و علم و از محسوس و عبرت پیشینیان شاهد می‌گیرد، راهنما بودن خود را به عنوان حجّت ذکر می‌کند:

«قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۱</sup>

و در برابر مطالبه‌ی معجزات (یا آیات) از ناحیه مشرکین و مدعیان، بشر بودن پیغمبر را متذکر شده به برهان و منطق متوسل می‌گردد. ولی فرقه‌های عرفان و تصوف برای اثبات حقانیت مکتب و فضیلت پیران طریقت غالباً پای خرق عبادات، کشف و کرامات یا ارتباط با اجنه و ارواح و با عوالم غیب را به میان می‌آورند. برهان قاطع و حجّت غالبشان شباهت به عملیات شعبده‌بازان و جادوگران دارد که اشخاص را عاجز و مبهوت می‌سازد، در حالی که در منطق قرآن و در اصول کلام و فقه چنین دلایل و وسایل حجّیت ندارند. حتی قرآن در مورد سامری معاصر حضرت موسی و جادوگران دوران سلیمان که از فرشتگان خدا برای انحراف ایمان‌ها و آزار مؤمنین سوء استفاده می‌کردند به بدی یاد می‌کند.

ناگفته نماند که قرآن مبین نه منکر غیب و باطن است و نه وحی و الهام یا ارتباط مستقیم و غیرمستقیم خدا با آدمیزاد را نفی می‌کند. برای رساندن ما به حقیقت وحی نیز قرآن اکتفا به حواس سمعی و بصری و ادراکات معنوی یا فراورده‌های عقل و علم نمی‌نماید. ولی این جهات و امکانات را تعمیم به همه کس و به هر جا و به هر چیز نداده، همان‌طور که در بخش اول کتاب دیده شد رسالت الهی از طریق وحی و کلام و غیره امر کاملاً حساب شده است و اختصاص به برگزیدگان تصفیه شده داشته و مشمول «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۲</sup> می‌باشد. همچنین توجه قرآن به علم و عقل به عنوان جانشینان وحی یا تصحیح‌کننده و مکمل آن نبوده به مصداق:

۱. قصص (۲۸) / ۴۹: بگو: اگر راست می‌گویند، کتابی هدایت بخش‌تر از این دوازده جانب خدا بیاورید تا من هم از آن پیروی کنم.

۲. انعام (۶) / ۱۲۴: ... خدا آگاه‌تر است که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد ...

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي  
إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.» (سبأ ۳۴ / ۶)  
(و آنان که صاحب علم شده‌اند می‌بینند (یا می‌دانند و خواهند دید) که  
آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده است حق است و به‌سوی  
خداوند پیروزمند ستوده راهنمایی می‌کند.)

یا آیه دیگر:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا  
كَثِيرًا.» (نساء ۴ / ۸۲)  
(آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند، در اینکه اگر از جانب غیر خدا بود در آن  
اختلاف بسیاری می‌یافتند.)

دانش و اندیشه بشر به‌عنوان شاهد یا گواه حقانیت و راهنما بودن خود استفاده  
می‌نماید.

همین‌طور است موضوع دل آدمی یا قلب و عشق و یا محبت و حب که قرآن  
نسبت به آنها عنایت خاص مبذول داشته است. ولی بیشتر، محبتی است که از جانب  
خدا به انسان ابراز می‌گردد و خلعتی که به لطف و به فضل او به دوش بنده‌ای چون  
ابراهیم، پس از ابتلا و تسلیم و احراز حقگرا بودن و سراپا اخلاص و رضا، انداخته  
نمی‌شود.<sup>۱</sup> دل یا قلب مورد اشاره و عنایت قرآن که به‌عنوان مظهر شخصیت و مرکز

۱. خداوند است که به حکم:

«وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.» (نساء ۴ / ۱۲۵)

(... و خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید...)

حضرت ابراهیم (ع) را خلیل یا دوست صمیمی خود گرفته است. همچنان که به حکم:

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا.» (نساء ۴ / ۱۶۴)

(... [و از میان آنان] خدا یا موسی به وضوح سخن گفت.)

خداوند است که با موسی صحبت کرده او را کلیم خود نموده است. حضرت عیسی (ع) هم اگر روح‌الله  
نامیده می‌شود به اعتبار:

«كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ.» (نساء ۴ / ۱۷۱)

(... که به مریم القا کرد و رحمتی است از جانب خدا...)

یا

«وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.» (بقره ۲ / ۸۷)

(... و به عیسی فرزند مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را توسط جبرئیل نیرومند کردیم؛ ...)

وجودی انسان از آن نام برده می‌شود، پایه‌پای دیدن و شنیدن کارش باید تفقه یا تعقل و تشخیص باشد.<sup>۱</sup> قلب آدمی ساختار یا سازمانی است که نباید متحجر سنگ صفت و در بسته‌ی تأثیرناپذیر از برون باشد. بلکه با خوبی‌ها و ارزش‌ها هماهنگی داشته، هم به یاد خدا و تسبیح‌خوان و شکرگزار نعمت‌های او باشد و هم پیوسته نگران از گناهان خود و ترسان از عظمت و عذاب خدا بوده از زشتی و ظلم پرهیزد و جز تقوای خدا از چیز دیگری نهراسد. مؤمن اهل محبت با مردم و رحمت و احسان (یا به قول سعدی خدمت به خلق) بوده در راه خدا و رضای او انفاق مال و جان می‌نماید. به درگاه حق دائماً استغفار و انابه و زاری می‌کند و با دوست و دشمن اهل نیکی و مخصوصاً گذشت و بخشش می‌باشد.

به صورت نسبتاً تفصیلی قسمتی از سفارش‌ها و خواسته‌های خدا از مؤمنین را که در سوره‌های بقره (۲) و انعام (۶) آمده است در فصل دوم آفات رسالت (دین‌گرایی) اشاره کردیم و می‌توان به آنجا مراجعه نمود.

#### ۵- تفرق و تعدد در مذاهب

از ویژگی‌های دیگر مکاتب عرفان و تصوف، کثرت فرقه‌ها و تنوع افکار و عقاید آن‌ها است که مابینت آشکار با سادگی و اتحاد و با وسعت نظر و وحدت قرآن دارد. مسلک‌ها و مذاهب‌ها و حلقه‌های متمایز متعددی می‌بینیم که هر کدام منتسب و مفتخر به یک ولی، قطب یا پیر طریقت می‌باشند. مانند دراویش گنابادی، فقیران اویسی، پیروان صفی‌علیشاه، نورعلیشاه، ظفرعلیشاه، شاه نعمت‌الله ولی و غیر آنها. به لحاظ عقاید و آداب نیز به طیف وسیعی برمی‌خوریم که یک طرف آن زاهد متشرع متعبد در احکام و عبادات است و اهل ریاضت و رنج، و طرف دیگرش خود رها کرده‌های

→ است. همین‌گونه است محمد حبیب‌الله، آدم صفی‌الله و نوح نبی‌الله که تماماً به فضل و عطای خطا صاحب این امتیازات و متصف به این صفات گشته‌اند.

۱. این معنی به صورت خُلف در آیه ۱۷۹ سوره اعراف (۷) آمده است:

اعراف (۷) / ۱۷۹: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْمَارِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَاقِلُونَ.»

(بی‌گمان بسیاری از جن و انس که پدید آورده‌ایم دوزخی خواهند شد؛ [زیرا] قلب‌هایی دارند که با آن [حق را] در نمی‌یابند و چشم‌هایی دارند که با آن [حقایق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن [کلام حق را] نمی‌شنوند؛ آنان به سان دام‌ها هستند، بلکه گمراه‌تر [و] در حال غفلتند.)

فارغ از فرایض و محرمات و واصل شده‌های به دوست یا آگاهان به اسرار مگو. در فاصله فیما بین به وحدت وجودیها برمی‌خوریم که یک پا مدعیان الوهیت‌اند. کعبه و بتخانه را خانه‌ی خدا دانسته، پرده یکرنگی بر سر دوست و دشمن می‌اندازند و اعلام یگانگی می‌نمایند ولی در جمع خودشان رنگارنگی و مرشد‌گزینی و چهره‌نگاری حکمفرماست، تا آنجا که نمی‌توان مکتب مشخص و معتقدات مشترک برای تصوف و عرفان به‌دست آورد و عرضه نمود. هر ایراد و اشکال که گرفته شود می‌گویند از فرقه‌های منحرف و نیمه راه است.

به نظر می‌آید تحلیل مسئله چندان مشکل نباشد. سرسپردگی و شخص‌پرستی یا شاخص‌پروری است که مادر افتراق و اختلاف می‌گردد.

خروج از منطق انسانی و استعفا از معیارهای مشترک حسی یا عقلی و علمی نیز جدایی‌ساز بوده مانع تفاهم و توحید می‌گردد و تنوع در آراء و عقاید و تفرق در مکاتب و مذاهب را به‌وجود می‌آورد. با پشت کردن به متن و محکومات قرآن، با رو آوردن به متشابهات و روایات و تشبیهات، و با به‌کار بردن تعبیر و تأویل‌ها، برای بیان باطن قرآن و کاوش در وراء حجاب، قهری است که هر کس برای خود یافته‌ها و پایه‌ها اتخاذ کرده شخص‌پروری و فرقه‌سازی رایج گردد.

همان‌طور که در بند قبلی متذکر شدیم قرآن برای هدایت ما صحبت از سه عطیه الهی می‌نماید: سمع و بصر و فؤاد. از نظر قرآن (و دانش امروز) گوش و چشم اسباب کارهای اندیشه و فکر یا احساس و علوم تجربی هستند. فؤاد نیز اسباب کار دل برای عاطفه و عشق است و برای هدف‌گیری آدمی در زندگی. اما مکاتب عرفان و تصوف نسبت به دوتای اول بی‌علاقه یا بی‌طرف بوده، معرفت و هدایت و سعادت را از طریق شهود و حضور انسان یا مکاشفه‌ی درون که با روح و دل انجام می‌گردد طلب می‌نمایند<sup>۱</sup>. شهود و حضوری که تأیید و تشخیص آن به دست شخص است و بسته به ادعای خود می‌باشد. از آنجا که به تعداد افراد و «شاهد»ها دل وجود دارد که الزاماً اشتراک یا وحدت در سلیقه و ذوق و خواسته‌ها ندارند، تعداد نتایج و نظریات

۱. عقیده و سلیقه‌ی مشابهی که «ویلیام وردزورث» آن را چنین بیان کرده است:

«کافی است این همه علم، این همه هنر، آن کتاب‌های عظیم را ببندید در عوض دلی

پاک بیاوری که بفهمد و ببیند.»

نقل از مجله «آئینه اندیشه»، شماره آذرماه ۱۳۶۹، در مقاله «جرأت دانستن داشته باش» از آقای عبدالکریم سروش.

می تواند سر به بی نهایت بزند. در حالی که عقل و علم یا آنکه سرچشمه و آغاز از گوش ها و چشم های متعدد می گیرند ولی نظر به اینکه مسموعات و مشاهدات آنها از طریق زبان و قلم بر صحیفه های قابل استماع و رؤیت همگان عرضه می شود و منطقی و تجربه تعلق تقریباً مشترک به عموم دارد، از این راه امکان وحدت در آراء و افکار بیشتر می باشد. قرآن هم همین را در آیه ۱۸ سوره ی زمر (۳۹) سفارش می نماید:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸)

(پس بشارت به بندگانی بده که گوش به گفتار (و سخن ها) می دهند و سپس بهترین آنها را پیروی می کنند؛ اینها کسانی هستند که خداوند هدایشان کرده است و همین ها هدایت شدگان اند.)

بی جهت نیست که قرآن کریم، همان طور که در بحث آفات گذشته (فصل نهم - شخص گرایی و شخص پرستی) اشاره شد در احتراز از شرک به صورت پیروی و پرستیدن ارباب و اولیاء یا «مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً»<sup>۱</sup> پافشاری فوق العاده می نماید. یگانه پرستی یا تسبیح و تعظیم و تکبیر خدای لا شریک را هدف انحصاری و آقای فرزندان آدم، و بلکه موجودات عالم دانسته، «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»<sup>۲</sup> می گوید و همگی را به پیوستگی به امت واحد و به صراط مستقیم مشترک دعوت می کند:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.» (انعام (۶) / ۱۵۳)

(و اینکه راه مستقیم من همین است؛ بنابراین آن را پیروی کنید و به دنبال راه ها (و آیین های متفاوت متعدد) نروید که در این صورت شما را به جدایی و تفرقه می اندازد؛ این است آن چیزی که شما را به آن توصیه می نمایم؛ باشد که تقوا و پروای خدا پیشه گیرید.)

۱. بقره (۲) / ۱۶۵: ... غیر خدا را همتای خدا می گیرند...

۲. آل عمران (۳) / ۶۴: ... بیابید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] ...





## فصل دوازدهم اکراه در دین

یکی دیگر از آفات بسیار حساس و عمده رسالت که لطمات فوق العاده به اسلام و مسلمانان زده است، و از انحراف‌های نامرئی در دین، که از آغاز وحی و رسالت درباره‌ی آن توجه مستمر به عمل آمده است، اکراه در دین می‌باشد. هر قدر طبیعت و منطق بشری نسبت به الزام و اجبار تمایل و تسلیم نشان می‌دهد قرآن و تأکیدهای خدا بر عدم آن اصرار می‌ورزد.

در منطق و حرف ما با روش‌های تربیتی معمول زمان تا یکی دو قرن گذشته، هر معلم و مربی و هر پدر و مادر دلسوز به نظرشان ضروری و بدیهی می‌آمد که شاگردان و فرزندان را به علت بازی‌گوشی و تن‌پروری یا غفلت و نادانی مورد توبیخ و تندی و حتی خشونت قرار دهند، تا درس خوان و مؤدب شوند. در روش تربیت و تدریس و حتی در مدیریت و هدایت خلق، همچون حاکمیت و آمریت بر مردم، قابل تصور و قابل قبول نبوده است (یا کمتر بوده است) که افراد وظایف و اعمال مربوطه را بدون اکراه و الزام انجام دهند و اداره‌ی امور امکان‌پذیر باشد. در ذهن و ضمیر عوام و خواص مردم فرق آدمی با چهارپایان و با حیوانات، در نطق و بیان و ایستادن روی دو پا بود؛ بیشتر از آن برای بشر احترام قائل نبودند. و اعتماد و امید چندان نداشتند که اشخاص به میل و رغبت خود و آزادانه رو به ارزش‌ها و حقایق و وظایف آورده، طریق درست و خوب را برگزینند. یا آنکه خودبه‌خود و فطرتاً از بدی و بد و از عیب و نقص یا جهل و ظلم دوری جویند.

در گلستان سعدی آمده است که:

پادشاهی پسر به مکتب داد لوح سیمینش بر کنار نهاد

بر سر لوح او نبشته به زر      جور استاد به ز مهر پدر  
 و در جای دیگر می گوید:  
 استاد و معلم چو بود بی آزار      خرسک بازند کودکان در بازار  
 ضرب المثل عامیانه نیز می گوید:  
 تا نباشد چوب تر      فرمان نبرد گاو و خر

در امر دین قضیه حادثتر و دقیقتر است. یک طرف مسئله خداست که علیم و قدیر و قاهر و آمر مطلق بوده، دلسوز بندگان می باشد و طرف دیگر بهشت و جهنم است که قابل قیاس با خوشی ها و رنج های این دنیا نیست. بنابراین از نظر مؤمنین می بایستی برای ایمان و اطاعت خدا و جلوگیری از کفر و معصیت، سخت گیری شدید بوده از راه وظیفه و دلسوزی حداکثر اصرار و اجبار به عمل آید. آزاد گذاشتن افراد و مخصوصاً جوانان و جامعه، در قبول دین و عمل به فرایض و احکام، یا مهارنکردن مردم و مؤمنین، بالبداهه یک امر خائنانه ابلهانه و گناه نابخشودنی به نظر می آمده است. همچنین است دشمن داشتن و دشمنی کردن با هر کافر و ملحد یا گناه کار و تکفیر کردن و یا مهدورالدم یا مطرود شمردن افرادی که عقاید و افکار یا عمل به احکامشان به نظر غیر قابل قبول آمده باشد.

کلیسای کاتولیک و آیین مسیحیت از این جهت خیلی تندتر از یهودیان و مسلمانان عمل کرد و دوران انحصار و اختناق هزار ساله ی قرون وسطی را، با انکیزسیون کذایی، به وجود آورد<sup>۱</sup>. عکس العمل بزرگ نیز در آنجا پدیدار گشته، رنسانس ظهور کرد که بازگشت به ارزش داشتن آدمی و به آزادی در فکر و عقیده بود و حکومت های ملی و شورایی را ترویج می کرد. در زمینه تعلیم و تربیت یا آموزش و پرورش روش های تازه ای تدریجاً معمول گردید، که به جای تنبیهات بدنی و سخت گیری به شاگردان و سرکوبی شخصیت آنان، به تذکر و تشویق آنان پرداختند<sup>۲</sup>. کوشش داشتند که با توجه به ذوق و تشخیص و تمایل افراد آنان را علاقه مندتر و کوشاتر در دروس و آداب بنمایند.

\* \* \*

۱. برای تفصیل بیشتر به کتاب «گمراهان» تألیف مهندس مهدی بازرگان (چاپ تهران، ۱۳۶۲) مراجعه شود.  
 ۲. یادگار تعلیمات و مدارس زیر نظر کشیش ها.

اما هزار سال قبل از رنسانس و پیش از کشف اصول جدید آموزش و پرورش و توجه به آزادی و ارزش انسانی در اروپا، قرآن کریم ضمن اعلام «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»<sup>۱</sup> و گفتن «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>۲</sup> ندای «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۳</sup> را بلند کرد و خداوند سبحان فرستاده‌ی خود را از اعمال هرگونه تحمیل و فشار در انجام رسالت و دعوت مردم به ایمان و عبادت شدیداً منع کرده و وظیفه رسول را صرفاً تنذیر و تشویق، تذکر و تعلیم و به‌طور کلی ابلاغ و ارشاد تعیین می‌نماید. حتی مراقبت و مسئولیت مردم در اجرای دین را از او منع می‌کند. در دروس انسان‌بینی قرآن در بخش «کفرورزی و کفرزدایی» دیدیم که در خطاب به پیغمبر چه اندازه جمله‌هایی از قبیل:

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (انعام) (۶ / ۱۰۷)

(... ما تو را محافظ (یا مأمور مراقب) آنها قرار نداده‌ایم...)

«كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا.» (احزاب) (۳۳ / ۳)

(... خداوند کافی است که موکل و مراقب باشد.)

«لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ.» (غاشیه) (۸۸ / ۲۲)

(تو سیطره (و اجازه تسلط) بر آنها نداری.)

«إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ.» (فاطر) (۳۵ / ۲۳)

(تو فقط هشداردهنده و بیم‌دهنده (از عذاب خدا) هستی.)

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.» (یونس) (۱۰ / ۹۹)

(آیا تو می‌خواهی مردم را برای مؤمن شدن تحت اکراه و آزار قرار دهی؟)

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده) (۵ / ۹۹)

(وظیفه رسول چیزی جز ابلاغ یا رساندن پیام نیست...)

۱. بقره (۲) / ۲۵۵: خداست که جز او معبودی نیست؛ ...

۲. بقره (۲) / ۲۵۵: ... گستره‌ی فرمانروایی‌اش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است؛ ...

۳. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ ...

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»<sup>۱</sup> (غاشیه (۸۸) / ۲۱)

(بنابراین به تذکر مردم (و یادآوری خدا و آخرت) پرداز که تو تنها تذکردهنده و یادآوری کننده هستی.)

آمده است که خلاصه آن را در دو آیه زیر می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.»

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)

(ای پیغمبر بدان که ما تو را فرستاده و مأمور کرده ایم تا (برای مردم) گواه و نمونه باشی و مژده دهنده.

و دعوت کننده به سوی خدا و چراغی پرتوافکن.)

در حالی که کمترین اثر و اشاره به تحمیل و تهدید یا اکراه و الزام وجود ندارد.

از سوی دیگر قرآن به دعوت شوندگان و به دریافت کنندگان پیام، آزادی و اختیار کامل داده و گفته است که هر کس مایل بود ایمان می آورد و هر کس اعراض کرد کارش در دنیا با خود اوست و در آخرت با خدا. در هر حال تشخیص دهنده و تصمیم گیرنده و دریافت کننده پیامدهای نیک و بد، خود شخص است:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»

(کهف (۱۸) / ۲۹)

(و بگو حق (و دین صحیح) از جانب پروردگارتان است پس هر که خواهد ایمان می آورد. و هر که نخواهد کفر می ورزد...)

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا

يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ.»

(یونس (۱۰) / ۱۰۸)

(بگو ای مردم به یقین حق (و دین صحیح) از جانب پروردگارتان رسید پس هر کس هدایت و راه یافت به سود خودش هدایت شده و هر کس گمراه گشت جز این نیست که به زیان خویش عمل می نماید و من موکل (یا مأمور مسئول) شما نیستم.)

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.»

۱. در اینجا حتی واژه تبلیغ به کار برده نشده است که خاص دلالتان تجارت و یا سیاست است و یک نوع فریب و تحمیل می باشد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. (شمس (۹۱) / ۷ تا ۱۰)

(قسم به نفس آدمی و آن کس (یا آن گونه) که آن را تسویه و درست کرد. و سپس زشت کاری‌ها و پرواداریش را به او الهام نمود. به تحقیق هر آن کس که نفس خود را تزکیه و پاکیزه نمود درستکار شد. و هر کس که آلوده و تباهش ساخت نومید گردید.)

رسول خدا تنها از اکراه و اجبار و اصرار به مردم در پذیرفتن دعوت منع نشده است، بلکه خدا او را ملامت می‌کند که چرا از انکار و لجاج مردم ناراحت شده خودخوری می‌نماید.

وقتی پیغمبر فرستاده و مأمور خدا اجازه اکراه و فشار بر مردم برای ایمان آوردن و عمل به احکام دین را نداشته و به او تذکر داده می‌شود که:

«وَكَفَىٰ بَرِّكَ بَدُؤُوبَ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا.» (اسراء (۱۷) / ۱۷)

(... آگاهی و بینایی پروردگارت به گناهان بندگانش کفایت می‌کند.)

به طریق اولی هیچ فرد دیگر یا امت و اجتماع و دولت هم، چنین مأموریت و حق را ندارد و نباید با زور و آزار کسی را وادار به قبول یا بازگشت به اسلام و اطاعت از خدا و رسول نماید مگر آنکه فرد یا جامعه مورد تجاوز و آزار خلاف کاران قرار گیرند که لازم یا واجب باشد در مقام دفاع و قصاص برآیند یا اتخاذ تدابیر و پیش‌گیری‌های لازم نمایند.

دینداری امری است اختیاری و وجدانی مابین افراد و خدای خالق افراد. خدایی که رحمان و رحیم و مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ است.

اگر در جامعه اسلامی ملحدها یا سست ایمانان و بی‌تقواها را مورد تکفیر و تعزیر یا اعدام قرار دهند، در حقیقت دین را اجباری کرده، اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> را نقض کرده‌اند. وقتی خدا به پیغمبرش می‌فرماید: «وَكَفَىٰ بَرِّكَ بَدُؤُوبَ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»<sup>۲</sup>، به طریق اولی از ما نیز سلب مسئولیت و حق تشخیص و تصمیم در نیک و بد عقاید و اعمال بندگان خود می‌نماید.<sup>۳</sup> در هر حال تفتیش عقاید و تشخیص

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه و [اجباری] نیست، ...

۲. اسراء (۱۷) / ۱۷: ... و صاحب‌اختیارت در مورد گناهان بندگانش به‌عنوان آگاه و بینا کافی است.

۳. بعضی‌ها در جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» دین را تنها به معنای اصول دین و عقاید گرفته‌اند که البته باید استدلالی و اختیاری باشد و اعمال حلال و حرام، یا فرایض و احکام را خارج از اختیار مؤمنین و مفهوم دین گرفته، گفته‌اند همین قدر که کسی قبول ایمان و آیین را کرد متعهد به انجام فرایض و رعایت ←

بندگان درباره کفر و ایمان یا تقوای دیگران یا تکفیر و تعزیر کردن‌های عقاید و اعمال دینی اشخاص، مادام که اصرار به غیر و ایجاد مزاحمت و ممانعت در دینداری افراد و جامعه‌ی آفت رسالت است و با اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» منافات دارد. چنین آزادی و اختیار که به آدمی داده شده است و باید در حق آنها رعایت گردد، رعایت و اعمال آن، تنها از ناحیه پیامبران خدا و مؤمنین و دیگران نیست، بلکه خود خدا هم که امانت‌دهنده خلافت و اعطاکننده‌ی اختیار و آزادی انسان می‌باشد آن را رعایت نموده در این دنیا هر کس را در انتخاب کفر و ایمان و در اطاعت و عصیان آزاد گذارده است، پاداش و کیفری که خدا به بندگانش می‌دهد نه روی حب و بغض و تمایلات بشری، همچون آدمیان می‌باشد، بلکه هر کس محصول مستقیم عقاید و اعمال خود را دریافت می‌دارد. حتی به گفته قرآن خدا نه فقط آزادی به هر دو دسته مؤمن و عاصی داده است، بلکه امکانات مساوی در اختیارشان می‌گذارد و مهلت کافی برای گناه کاران می‌دهد:

«كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.  
انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ  
تَفْضِيلًا.» (اسراء (۱۷) / ۲۰ و ۲۱)

(همگان، چه این دسته و چه آن دسته را، کمک می‌کنم و عطاء و بخشندگی خدا از هیچ کدام منع نمی‌شود. بین چگونه بعضی را بر بعضی دیگر (در صفات و مزایا یا در دارایی و امکانات) برتری داده‌ایم و هرآینه (بهره‌مندی در) آخرت به لحاظ درجات (اکتسابی) و مراتب و برتری‌ها بزرگ‌تر است.)

« وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ

→ احکام و فروع می‌شود و لازم است در صورت لزوم او را، با خشونت هم شده باشد، وادار به عمل به احکام نمود. این استدلال و استثنا کردن احکام و فروع از اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» مردود می‌باشد. اولاً همان‌طور که علامه طباطبایی هم در «المیزان» متذکر شده است دین شامل همه‌ی جوانب، اعم از اصول و عقاید و فروع و فرائض می‌باشد و مفسرین و اهل لغت آنها را جدا نکرده‌اند. از آیات قرآن هم به هیچ‌وجه مستفاد نمی‌شود که حفیظ و وکیل و مسیطر نبودن رسول اکرم فقط شامل ایمان و عقاید باشد. خصوصاً که در آیه «كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» کلمه «ذُنُوب» بیشتر ناظر بر گناهان و خلاف کاری‌ها می‌شود نه الحاد و انحرافات دینی.

لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. (آل عمران (۳) / ۱۷۸)

(و کسانی که کافر شدند نباید تصور کنند که اگر به آنان مهلت (نافرمانی و معصیت) می‌دهیم برایشان خیر و خدمت است بلکه صرفاً از آن جهت است که فرصت (و آزادی و امکان) گناه کردن بیشتر را داشته باشند، در حالی که برایشان عذاب دردناکی (در پی) است.)

جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» که در بالا گفتیم و شامل ایمان و عمل دینی می‌باشد، اعلامیه آستان ربوبیت و از ناحیه خود خدا می‌باشد. توضیح پشت سرش نیز که «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۱</sup> است، هم خلاصه تعلیمات و برنامه‌ای است که در ۲۳ سال رسالت با دستور و رهنمودهای خدا به زبان و دست پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم انجام گردیده است و هم راه و روش دعوت انسان‌ها برای پرستش خدا و شرط پذیرش دین را نشان می‌دهد.

البته آزادی و اختیار که در اینجا می‌گوییم، نه به معنای بی‌بند و باری اخلاقی و هرج و مرج اجتماعی یا جواز گناه است، و نه اعلام بی‌حساب و کتابی دنیا و دستگاه خلقت یا مساوی بودن خوب و بد و بی‌تفاوتی در ثمرات و تبعات آن دو را می‌نماید.<sup>۲</sup> همراه با آفت اکراه و اجبار در پرستش و اطاعت خدا، از طرف افراد و امت‌ها، قهراً تحریک عواطف منفی و احساسات خصمانه درباره‌ی تکفیرشدگان و معصیت‌کاران معمول گردیده یک نوع اکراه و اجبار عاطفی و اجتماعی را به وجود آورده است، در حالی که خود خداوند درباره‌ی اعراض‌کنندگان از ایمان به او و سرپیچی‌کنندگان از فرمان خدا و رسول فقط محبت خود را از آنان دریغ کرده و فرموده است:

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: ... [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است؛ ...

۲. در این زمینه آیات ۱۵ تا ۲۱ سوره‌ی اسراء (۱۷) کاملاً گویا و رساست. نه تنها آزادی بندگان و اختیار خدادادی آنان را در انتخاب هدایت و ضلالت و عمل به ثواب و معصیت اعلام می‌دارد بلکه صریحاً خبر از امداد الهی به هر دو دسته‌ی طالب دنیا و آخرت داده، پاداش و کیفرها را موقوف به آن دنیا می‌نماید. به موجب این آیات هیچ کس برنده‌ی بار دیگران و مسئول گناهان مردم نبوده، کافی است خود خدا آگاه و بینا نسبت به گناهان بندگانش باشد.

به این ترتیب تفتیش در دینداری و عقاید و اعمال دیگران و تشخیص و تکفیر آنان که متداول در میان علمای اهل کتاب بوده است یک نوع فضولی در کار خدا و تجاوز غیرمجاز به حدود الهی محسوب می‌شود. گفتن اینکه فلان اعتقاد یا عمل خلاف قرآن و تعلیمات پیغمبر است اشکال ندارد ولی ورود در مصادیق و صدور حکم تکفیر درباره‌ی اشخاص با آیه «وَكَفَىٰ بَرِّكَتِكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» تطبیق نمی‌کند.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ.»  
(آل عمران (۳) / ۳۲)

(بگو از خدا و رسول اطاعت کنید و اگر اعراض کنند به درستی که (یا بدانند که) مسلماً خدا کافر را دوست ندارد.)

حتی در سوره ممتحنه تصریح شده است که مؤمنین می‌توانند نسبت به مشرکینی که با آنان در امر دین یا اخراج از خانه و زندگیشان، مبادرت به جنگ نکرده‌اند دوستی و نیکی بورزند و رفتار به قسط و عدالت پیشه نمایند:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.»<sup>۱</sup>

تبری جستن ابراهیم و پیروانش از مشرکین و توصیه تاسی مسلمانان به آنها که در سوره ممتحنه (۶۰) قبل از اعلام و اجازه فوق آمده است، نیز درس محبت و کرامت است. در آنجا آغازکننده‌ی دشمنی و بیرون‌کننده‌ی ابراهیم از خانه و سرزمین و برپاکننده‌ی آتش برای سوزاندن او، پدر و قوم ابراهیم بودند. مع ذلک ابراهیم چیزی از احترام و دل‌سوزی و دلالت فروگذار نکرده تا آخرین لحظه‌ای که حس می‌کند آنان با خدا دشمنی دارند دست از استغفار پدر و ارشاد قوم برنداشته، ابراهیم (ع) و همراهانش می‌گویند:

«رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.»  
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ممتحنه (۶۰) / ۴ و ۵)

(... ای پروردگار ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و تحول و شدن ما به سوی تو است.)

پروردگارا ما را فتنه و آزمایش برای کافرشدگان قرار مده، ما را بیامرز و تو که پروردگار و ارباب ما هستی توانمند برتر و خردمند درستکار می‌باشی.)

و از فتنه کافران پناه به پروردگار عزیز حکیم می‌برند.

حق انتخاب یا امانت و کرامتی که خداوند سبحان از آغاز خلقت، علی‌رغم اعجاب

۱. ممتحنه (۶۰) / ۸: خدا شما را از داشتن روابط نیکو و عادلانه با کسانی که در امر دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از خانه‌های خود بیرون نرانده‌اند، نهی نمی‌کند؛ و خدا عادلان را دوست می‌دارد.



و اعتراض (یا استفهام) فرشتگان، در ذات آدمی نهاده و نخواستہ است او را مانند سایر جانداران و جنبندگان، از طریق غریزه یا ساختار و سازمان میراثی، در اعمال حیاتی‌اش اجباراً یا انحصاراً در خط واحدی قرار دهد<sup>۱</sup>.

به طوری که می‌دانیم از آثار مهم رنسانس اروپا اندیشه یا مکتب لیبرالیسم و پیدایش روشنفکری و قرن روشنگری (Lumiere) است. لیبرالیسم در مفهوم فرهنگی و انسان‌شناسی آن در حقیقت یکی از شقوق و شاخه‌های راه طی شده بشر محسوب می‌شود. انبیاء آغاز لیبرالیسم اومانیستی یا آزادگرایی آدمی را در روز «اگست» و روز «ذر»، همزمان با ذره ابتدایی یا نطفه آدمی اعلام کرده بودند.

لیبرالیسم فرهنگی و انسان‌شناسانه زیر بار هیچ گونه فشار و الزام خارجی بر فرد و بر فکر انسانی نرفته، برای او رهایی مطلق و آزادی از هر جهت را می‌خواهد. اعم از فشارها و اجبارهای حکومتی، سیاسی، اقتصادی و تحمیل‌های فکری و عقیدتی، از ناحیه افکار رایج و عقاید حاکم در جوامع. و همچنین احترام و اطاعتی که دانشمندان قدیم و متدینین نسبت به استادان و بزرگان مشهوری چون اینشتین و افلاطون و ارسطو داشته‌اند یا تعبد و تقدیسی که درباره پیغمبران و کتاب‌های آسمانی و ادیان و خود خدا می‌ورزیده‌اند و می‌ورزند. دینداری را به منزله اسارت و بند برای انسان گرفته‌اند و عقیده دارند که نفس ایمان و عبودیت خدا اندیشه و اراده شخص مؤمن را محدود و منجمد ساخته با روشنفکری و رهایی کامل انسان و پرواز او به آسمان‌های دانایی و آفرینندگی، منافات دارد.

این نظریه صحیح نیست و آزادمنشی که در رسالت و منهج خدا از هرگونه تحمیل ایمان و اعمال تسلط از ناحیه‌ی آورنده قرآن یا امت‌های مسلمان دیدیم و مخصوصاً خودداری خود خدا از اکراه در دین و راه‌گشایی دو جانبه او به ایمان و عصیان به مصداق این آیه شریفه دارد:

---

۱. برای توضیح و تشریح مطلب به کتاب «اختیار» نگارش مؤلف مراجعه شود. در آنجا نشان داده شده است که همین مختصر امتیاز و حاشیه‌ی باریکی که اختیار در طیف گسترده فعالیت‌های حیاتی و اجتماعی انسان القا می‌نماید منشأ تکامل و موجب ترقیات عظیمی می‌باشد که نصیب آدمیزاد گشته او را برتر از بسیاری از مخلوقات نموده است.

کتاب «اختیار» متن تدوین یافته سخنرانی مؤلف در سال ۱۳۲۸ در انجمن اسلامی دانشجویان است که در سال ۱۳۳۵ به ضمیمه کتاب «عشق و پرستش» توسط آقای حسن محبوب انتشار یافته است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است (ب.ف.ب).

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (انسان (۷۶) / ۳)

(ما راه را به او نشان داده‌ایم (یا رهبریش کردیم)، خواه شکرگزار آگاه و فرمانبردار خدا باشد و خواه کفوروز و نافرمان.)

که حد اعلای لیبرالیسم یا آزادگرایی آدمی را به صورت درخشان در مشیت الهی و در صراحت قرآنی نشان می‌دهد. ضمن آنکه همین ویژگی یا خصوصیت، اعجاز قرآن و اصالت الهی آن را رسانده، بشری نبودنش را ثابت می‌کند.<sup>۱</sup>

در آن زمان- و هم اکنون در میان اکثریت دینداران- مصلحت‌اندیشی و حکمت بشری، حکم بر واداشتن بندگان به شناخت و فرمانبری از خدا و ستیزه‌گری با بی‌خدایان و با ضدخدایی‌ها می‌نمود. یا لاقلاً راندن خلاق به سوی اسلام و آزاد نگذاشتن مردم در کفر و الحاد و خلاف.

عذاب گنه‌کاران در آخرت هم تازه به صورت تنبیه و تأدیب یا کیفر و کینه‌ورزی عنوان نشده است، بلکه به حکم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.»

(یونس (۱۰) / ۴۴)

(خدا هرگز به هیچ کس ستم نخواهد کرد ولی مردم خود در حق خویش ستم می‌کنند.)

خود انسان‌ها گزیننده گناه و عذاب می‌باشند.

اگر خواسته باشیم حکمت یا فلسفه و فایده لیبرالیسم دینی را بفهمیم باید توجه کنیم که:

اولاً خودداری از اکراه و اجبار در امر دین و به‌طور کلی آزادی و اختیار دادن به آدمی، نه انحصار به دین اسلام دارد و نه آغاز شده در آیت‌الکرسی و سفارش‌های قرآنی به پیغمبر گرامی است. همان‌طور که در صفحات گذشته گفتیم مشیتی است ازلی و موهبتی الهی و عمومی که حتی فرشتگان از حکمت آن غافل بوده گفتند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»<sup>۲</sup>

۱. در زمینه پیدایش فکر لیبرالیسم در غرب و تعریف و تحولات و انواع خواسته‌های آن، مراجعه به مقاله جرات اندیشیدن... به قلم آقای دکتر عبدالکریم سروش در مجله آئینه اندیشه، تاریخ... می‌تواند مفید باشد.  
۲. بقره (۲) / ۳۰: ... آیا کسی را در آنجا می‌گماری که [با سوءاستفاده از اختیار] در آن تبه کاری کند و خون‌ها ریزد؟ ...

آنها تصور می کردند که تسبیح و تقدیس خدا اصل و هدف از آفرینش آدمی است و نمی دانستند که سرنوشت آدمی با خمیرمایه آزادی یا عشق و کشش، و نه با زور و رانش، سرشته شده است.

حافظ هم که می گوید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گِلِ آدم بسرشتند و به پیمان زدن  
می خواهد همین مطلب را برساند. مخالفت با آزادی و اتخاذ روش اکراه و اجبار در  
دین (و در تعلیم و تربیت انسان)، در حقیقت مخالفت با خدا و دشمنی با انسان هاست.  
ثانیاً به طوری که اشاره رفت، اگر اختیار و آزادی که لازمه اش وجود شیطان و  
فتنه انگیزی و عصیان است، نمی بود، تکامل انسان و تقرب او به ذات سبحان، از  
طریق ابتلاء و تصفیه یا تلخیص و تمحیص مؤمنان و کافران، انجام نگردیده، صادق  
و کاذب یا مؤمن و منافق از یکدیگر مشخص و متمایز نمی شدند<sup>۱</sup>.

اگر اشخاص در دوراهی های کفر و ایمان یا در پیروی از هوای نفس و پیروزی  
بر شیطان، روی اجبار یا نادانی عمل کنند و با داشتن اختیار، نیروی اراده شان در  
معرض پرورش و آزمایش قرار نگیرد، حالت جماد یا حیوان را پیدا کرده تغییر و  
ترقی نخواهند نمود. آزادی و اختیار، اسباب کار سازندگی و سنجش آدمی بوده،  
بدان وسیله است که صبر و اراده و تقوا در مؤمن بروز و ظهور می یابد و تحقق و  
تقویت پیدا می کند. بنابراین سلب آزادی و اختیار و به کار بردن اکراه و اجبار  
مساوی است با جلوگیری از تربیت و تکامل و از شکوفایی استعدادهای خدادادی  
که برای تقرب به اوست.

۱. آیات ذیل تا حدودی مطلب را روشن می کند:

آل عمران (۳) / ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۵۴: «وَلِيْمَحْصَ اللّٰهُ الدّٰيْنِ اٰمَنُوْا وَيَمَحَقْ الْكٰفِرِيْنَ.  
اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوْا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّٰهُ الدّٰيْنِ جَاهِدُوْا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصّٰبِرِيْنَ.  
وَلِيَّبْتَلِيْ اللّٰهُ مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ وَيَمَحْصَ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ.»  
(و تا خدا مؤمنان را [در بوته آزمایش] پیراسته گرداند و انکارورزان را به نابودی کشاند.  
مگر پنداشته اید [که تنها به صرف ادعای ایمان] به بهشت داخل خواهید شد؟ در حالی که  
هنوز خدا تلاشگران و پایداران را از میان شما [در مقام آزمایش] مشخص نکرده است.  
... و افکاری را که در سینه های شماست، خدا مورد آزمایش قرار دهد و ایمانی که در دل  
دارید پیراسته گرداند؛ که خدا به راز دل ها داناست.)  
عنکبوت (۲۹) / ۱۱: «وَلِيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الدّٰيْنِ اٰمَنُوْا وَيَعْلَمَنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ.»  
(مسلماً خدا مؤمنان و دورویان را خوب می شناسد.)

ثالثاً لازمه امانت‌داری خدا و خلافت و کرامت انسان رهایی او از اسارت دیگران است و از هرگونه اجبار و الزام، همچون چهارپایان و غلامان. علاوه بر آن کرامت خدا به انسان از طریق امداد، در سیر و سرکشی و در بهره‌مندی از مواهب طبیعی است تا به برتری و به مراتب بالاتر برسیم:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»<sup>۱</sup>

خلافت خدا و تخلق به صفات او نیاز به پیدایش و پرورش شخصیت و اراده خلاقه دارد.

آزادی و اختیار یا کرامت انسانی نمی‌تواند ناقص و نیمه‌کاره بوده قدرتمندان و رهبران مجاز باشند که هر زمان و برای هر کس دیدند آزادی آثار نامطلوب به‌بار می‌آورد جلوی او را بگیرند و محدود و مشروطش سازند. یا اختیار و کرامت و امانت‌داری هست و باید عمومی و بلاقید و شرط باشد و یا وجود ندارد و حاصل آن حیوانیت و هلاکت خواهد بود. به مصداق آیاتی از قبیل:

«وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (انبیاء (۲۱) / ۳۵)

(... شما را با بدی و شرها و با خوبی و خوشی‌ها در معرض آزمایش (و ابتلاء و ارتقاء) قرار می‌دهیم در حالی که بازگشتتان به سوی ماست.)

یا

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ» (ملک (۶۷) / ۲)

(آن (خدایی) که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که در عمل کدام یک امتحان بهتر می‌دهید در حالی که او توانمند پیروز و آمرزنده است.)

شرارت‌ها و سرکشی‌ها از یک طرف و کامیابی‌ها و پیش‌آمدهای مطلوب از طرف دیگر که هر دوی آنها محصول اختیار و آزادی عمل انسان‌ها می‌باشد، اگر وجود نمی‌داشت و بروز نمی‌کرد مسابقه طبیعی برای رجعت و سیر به سوی خدا به‌خوبی انجام نمی‌گرفت.

---

۱. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم و از نعمت‌های پاکیزه روزیشان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش آشکارا برتری بخشیدیم.

بدیهی است که اعطای آزادی الهی به انسان‌ها نه به معنای بی‌تفاوتی بد و خوب و یکسان بودن نتایج و آثار آنها در پیشگاه خدا و برای خود شخص است و نه به لحاظ جامعه و مردم و دین آنان مجوز آزار و تجاوز به سایرین یا تخریب و تبلیغات خلاف دین و ترویج و تولید اماکن و امکانات فحشاء و فساد را دارند.

رباعاً ثواب و عذاب یا مسئولیت در برابر خدا، همچون رشد و تقرب به او بدون تفویض و اختیار قابل تصور نیست. اگر جبر و الزام در کار باشد و انسان در افکار و اعمال خویش اختیار انتخاب و امکان خلاف را نداشته از خود اراده و انرژی به کار نیندازد، پاداش دادن و عقاب کردن بندگان با عقل و عدالت منافات پیدا کرده بی‌مورد و بی‌معنی می‌شود و ظلم به شمار می‌رود. موجودِ مجبور چگونه می‌تواند مسئول باشد و مورد تحسین یا توبیخ قرار گیرد؟

خامساً غرض از بعثت انبیاء و دعوت آنان به ایمان و عبادت خدا، اگر مانند دستگاه‌های سلطنتی و حکومتی (اعم از استبدادی و دموکراسی یا مردمی) به خاطر منافع و مطامع فرمانروایان یا برای مصالح و مدیریت افراد و اجتماعات می‌بود، اشکال چندانی نداشت که آمرانه و اجباری و حتی توأم با خشونت باشد. ولی در ادیان خود افراد و سرنوشت و سعادت آنان مطرح است. ایمان و عبادت نه روی نیاز و مصلحت خدا بلکه احتیاج و استفاده بندگان و حرکت آنان به سوی خالقشان می‌باشد. اگر ایمان و عبادت خالی از معرفت و میل باشد و شخص نفهمیده و نخواستہ و علی‌رغم آگاهی و آزادی خویش از روی اکراه کلامی بگوید یا عملی انجام دهد، جز غفلت و نفرت چیزی نصیبش نخواهد گشت و ذره‌ای به طرف خدا کشیده نخواهد شد. همان‌طور که گفته‌اند شرط قبولی عبادات در نیت و قصد قربت است و اصول دین باید استدلالی و مورد پذیرش باشد. دین و ایمانی که نشناخته و نخواستہ تلقین یا تحمیل شده باشد و خدمت و عبادتی که مثلاً به فرمان دولت یا به حکم قانون آمرانه یا مسئولانه انجام گردد، ممکن است در کار دنیا و جامعه مفید واقع شود، ولی به لحاظ خود شخص و خدایی شدن او یا تحول و تغییرات درونی و مکتسبات ذاتی انسان، کمترین اثر و ارزشی را نمی‌تواند داشته باشد.

کسانی که در امر دینداری و شریعت طرفدار تبلیغ و تحمیل یا الزام و آزار هستند، از این جهت است که تصور کرده‌اند ادیان توحیدی برای بهبود زندگی خلاق و اصلاح اجتماع و امور دنیا از طرف خدا نازل شده است، بنابراین اگر افراد زیر بار آن

نرفتند، مانند قوانین کشوری و مقررات اداری بوده، مصلحت خودشان و جامعه ایجاب می‌نماید که به پذیرش و انجام آن وادار گردند. سادساً دین‌های آفت‌زده مذکور در این فصل نه تنها از نظر خدا و آخرت ارزش و فایده ندارد، بلکه ممکن است گناه و گمراهی محسوب شود. در عمل و اخلاق و آثار نیز زیان‌بخش بوده چه بسا از بی‌دینی بدتر باشد.

\* \* \*

خدا می‌داند که آفت اکراه در دین چه انحراف‌ها و بلاها که بر سر دین و رسالت نیاورده باشد، و به تبع آن نصیب دنیا و آخرت امت‌ها نکرده باشد. چه تردید و تزلزل‌ها و چه سرخوردگی و تنفرها نسبت به مذهب و خداپرستی در میان معتقدین و خصوصاً نسل جوان به وجود نیامده باشد و چه اندازه پذیرش و گسترش اسلام در طول تاریخ دچار کندی و توقف و حتی بازگشت از این رهگذر نگشته باشد. در یکی از کتاب‌های اخیر که نامش را به خاطر ندارم، بر مبنای آمار مسلمانان در مناطق مختلف جهان نشان داده شده است که پذیرش و گسترش اسلام و جمعیت مسلمانان، در میان اعراب و هر جا که با لشکرکشی و قوه قهریه صورت گرفته است و به نسبتی که حالت تحمیل و اکراه را داشته، به مراتب کمتر از کشورهایایی است که به‌طور مسالمت و میل طبیعی به دست سیاحان، بازرگانان یا صاحبان منبر و دانش ریشه و رواج گرفته است. سرخوردگی و تنفر مردم در اثر دولتی شدن دین را همه شاهد بوده، هر قدر که تأسف بخوریم و به خدا پناه ببریم کم است. موارد تخریب و انحطاط را نیز در بندهای بالا به قدر کافی صحبت کردیم.

#### منشأ و عامل اکراه

اکراه در دین، هم ممکن است ناشی از حسن نیت و فرط علاقه به اجراء و پذیرش و گسترش دین باشد و عاملین آن از روی بی‌اطلاعی و احیاناً نادانی تصور کرده باشند که به حکم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و به دستور و رضای خدا عمل می‌کنند، یا به مقصد سوءاستفاده از ایمان و عواطف مردم در جهت استثمار یا استخدام آیین خدا برای رسیدن به مقام و منافع شخصی و یا کسب قدرت سیاسی دست به چنین کاری بزنند. کسب قدرت سیاسی نیز ممکن است جنبه شخصی و صنفی داشته باشد و یا جنبه عمومی در کشور خاص و اسلام به‌طور عام.

بخش دوم، آفات رسالت \_\_\_\_\_ ۵۰۳

در هر دو حالت و بلکه هر سه حالت چون جریان‌ی است خلاف امر خدا و سنت رسول‌الله، پیامدهای بد آن عظیم و مسلم است و باید از هر جهت مردود و محکوم شناخته شود، اما عذاب و عواقب آن با خداست.

مؤمنین و مصلحین با حسن نیت نگرانند که اگر مردم را در ایمان و عمل به دین آزاد گذارده، جلو انحراف و خلاف‌هایشان را، اگرچه با زور و اکراه نگیریم، مسئول بی‌دینی و مفساد و معاصی آنها و فساد نسل خواهیم بود. اینها کاسه‌های داغ‌تر از آتش هستند و خود را از خدا و رسولش داناتر و دلسوزتر دانسته، تلقی و تصورشان شباهت به ابلیس دارد!